مجموعه

مصاحبه‌ها در باره

آیت الله العظمی میلانی

آبان ۱۳۹۵

فهرست مطالب اجمالی

۱. مصاحبه با آیت الله العظمی شیخ حسین وجید خراسانی
۲. مصاجبه با آیت الله العظمی سید عبدالکریم اردبیلی
۳. مصاحبه با آیت الله العظمی جعفر سبحانی
٤. مصاحبه با آیت الله سیدحسین شمس
۵. گفتگو با آیت‌الله سید عزالدین زنجانی
٦. مصاحبه آیت الله محمد علی گرامی
۷. مصاحبه با آیت الله معصومی
۸. مصاحبه با حجت الاسلام و المسلمین جناب آقای فضل بیرجندی
۹. مصاحبه با حجت الاسلام والمسلمین حاج آقا باقری سبزواری
۱۰. مصاحبه با آیت الله رجب‌علی رضازاده
۱۱. مصاحبه با آیت الله شیخ مرتضی محامی
۱۲. مصاحبه با حجۀ الاسلام و المسلمین حاج سید محمد علی میلانی
۱۳. مصاحبه با آیت الله سید فاضل میلانی
۱٤. مصاحبه دیگر با آیت‌الله دکتر سید فاضل میلانی
۱۵. مصاحبه دیگر با آیت الله سید علی میلانی
۱٦. مصاحبه با استاد آقای محمود افتخار زاده
۱۷. مصاحبه با حجت الاسلام و المسلمین جناب آقای رجایی
۱۸. مصاحبه با آیت الله سید مرتضی قزوینی
۱۹. مصاحبه با آیت الله سید رضی شیرازی
۲۰. مصاحبه با آیت‌الله اشرفی شاهرودی
۲۱. مصاحبه با آیت الله محمدعلی موحدی کرمانی
۲۲. مصاحبه با آیت الله شیخ میرزا علی آقا خراسانی
۲۳. مصاحبه با حجۀ الاسلام و المسلمین سید ابراهیم مهاجریان
۲٤. مصاحبه با استاد محمد رضا حکیمی

۲۵. مصاحبه با استاد قائمی قوچانی از شاگران آیت الله میلانی
۲٦. مصاحبه با حجت الاسلام و المسلمین محمد جواد حجتی کرمانی
۲۷. مصاحبه با آیت الله سید محمد حسینی زنجانی
۲۸. مصاحبه با استاد حجت‌الاسلام و المسلمین علی اکبر الهی خراسانی
۲۹. مصاحبه استاد حسین انصاریان دربارهٔ آیت الله میلانی
۳۰. مصاحبه با آیت الله شیخ محمد عبداللهیان
۳۱. مصاحبه با حجت الاسلام و المسلمین جناب آقای صادق علمی
۳۲. مصاحبه جناب حجت الاسلام و المسلمین، حسن کمالی
۳۳. مصاحبه با حجت الاسلام و المسلمین سید مهدی طباطبایی
۳٤. مصاحبه با استاد دکتر محمدهادی عبدخدایی.

یادآوری

این مصاحبه خاطراتی است که از شخصیت‌های گوناگون و با دیدگاه‌های متفاوت در باره شخصیت آیت الله العظمی میلانی گرفته شده و آنان متناسب با ارتباط و حضور ذهنی خود سخن گفته‌اند، طبعا از موضع نظر و اندیشه آنان نشأت گرفته شده است و گاه در گزارش آنان در نقل حوادث و داوری تفاوت دیده می‌شود، و الزاما نظر برگزار کنندگان این همایش نیست و به احترام دیدگاه آنان تصرفی نشده است و قضاوت در باره آن سخنان به خواننده این کتاب احاله داده شده است.

فهرست تفصیلی مطالب

فهرست مطالب اجمالی..... ۲
فهرست تفصیلی مطالب..... ۵
سخن دبیر علمی همایش..... ۲۶
۱. دوران نجف (۴۳ سال)..... ۲۶
۲. دوران کربلا (۱۷ سال)..... ۲۷
۳. دوران مشهد (۲۲ سال)..... ۲۷
مصاحبه با آیت الله العظمی شیخ حسین وحید خراسانی..... ۳۰
ویژگیهای آیت الله میلانی..... ۳۰
مخفی ماندن تلاش های مهم و بزرگ ایشان..... ۳۰
دعوت به مشهد و روش برخورد ایشان..... ۳۰
دلیل کوچ کردن به قم..... ۳۱

در باره فرزند ایشان..... ۳۲
آیت الله کمپانی، استاد بزرگ آیت الله میلانی..... ۳۲
ذوب در ولایت آیت الله میلانی..... ۳۳
مصاحبه آیت الله موسوی اردبیلی دربارهٔ آیت الله میلانی..... ۳٤
مقدمه..... ۳٤
نخستین آشنایی..... ۳۵
خاطرات درس نجف..... ۳٦
شرکت در درس مشهد..... ۳۷
داستان دعوت ایشان برای آمدن به قم..... ۳۸
دلیل مهم دعوت ایشان به قم..... ٤۰
نمونهای از برخورد اخلاقی ایشان با شاگردان..... ٤۱
نسبت علمی آیت الله خویی و آیت الله میلانی..... ٤۳
دلایل شرایط آخر حیات آیت الله میلانی..... ٤۵
گفتگو با آیت‌الله سید عزالدین زنجانی..... ٤۷
آیت‌الله میلانی چهره بر جسته جهان معاصر شیعه..... ٤۷
در ارتباط با وضعیت خانوادگی آیت اله میلانی بفرمایید..... ٤۸
موقعیت علمی ایشان در مشهد چگونه بود؟..... ۵۰
فعالیتهای اجتماعی آیت‌الله میلانی..... ۵۳
در رابطه فعالیتهای اجتماعی ایشان بفرمایید..... ۵۳
مصاحبه با آیت الله شمس..... ۵٤
تحصیل در حوزه‌های علمیه..... ۵۵
جامعیت آیت الله میلانی..... ۵٦
اساتید حضرت آیت الله میلانی..... ۵٦
آیت الله خویی و حاج شیخ..... ۵۸
ارادت آیت الله میلانی به حاج شیخ..... ۵۸

علاقه‌مندی علامه طباطبایی به آیت الله میلانی..... ۵۹
دقت علمی آیت الله میلانی..... ۵۹
توصیه علامه طباطبایی..... ٦١
مشکل کجا بود؟..... ٦٢
ادب و اخلاق آیت الله میلانی..... ٦٢
مبارزات آیت الله میلانی..... ٦٣
آیت الله میلانی و مرجعیت..... ٦٤
مصاحبه آیت‌الله العظمی موسوی اردبیلی دربارهٔ آیت‌الله میلانی .. Error! Bookmark not defined.
مقدمه..... Error! Bookmark not defined.
نخستین آشنایی..... Error! Bookmark not defined.
خاطرات درس نجف..... Error! Bookmark not defined.
شرکت در درس مشهد..... Error! Bookmark not defined.
داستان دعوت ایشان برای آمدن به قم..... Error! Bookmark not defined.
دلیل مهم دعوت ایشان به قم..... Error! Bookmark not defined.
نمونهای از برخورد اخلاقی ایشان با شاگردان..... Error! Bookmark not defined.
نسبت علمی آیت‌الله خویی و آیت‌الله میلانی..... Error! Bookmark not defined.
دلایل شرایط آخر حیات آیت‌الله میلانی..... Error! Bookmark not defined.
مصاحبه با آیت الله سبحانی..... ٦٧
عالم به زمان بودن آیت الله میلانی..... ٦٧
تفاوت حوزه قم با مشهد..... ٦٨
ایمان و اعتقاد علامه به آیت الله میلانی..... ٦٩
شیوهی تدریس و محتوای دروس آیت الله میلانی..... ٧١
تفاوت میان آیت الله میلانی و آیت الله خویی..... ٧١
معنویت حضرت آیت الله میلانی..... ٧٢
استفاده از دروس وهابیت شناسی..... ٧٤

مصاحبه آیت الله محمد علی گرامی..... ۷۶
موقعیت علمی آیت الله میلانی..... ۷۶
نظر علامه طباطبایی در باره اعلم بودن آیت الله میلانی..... ۷۷
همراهی آیت الله میلانی..... ۷۷
الطاف آیت الله میلانی و اخلاق کریمه ایشان..... ۷۸
ترور حسنعلی منصور و برداشت از کلام آیت الله میلانی..... ۸۰
آیت الله میلانی و مسأله حکومت مردم بر مردم..... ۸۰
حرمت نهادن آیت الله میلانی به بزرگان پیشین..... ۸۰
بیانیه آیت الله میلانی پس از تبعید امام به ترکیه..... ۸۱
مصاحبه با آیت الله معصومی..... ۸۲
جایگاه بلند آیت الله میلانی در حوزه‌های علمیه..... ۸۲
دعوت از آیت الله میلانی برای تدریس در مشهد..... ۸۲
شروع تدریس حضرت آیت الله میلانی..... ۸٤
مقام ارجمند آیت الله میلانی در حوزه نجف..... ۸۵
اساتید دیگر آیت‌الله میلانی..... ۸۵
ادامه تحصیل در حوزه علمیه مشهد..... ۸٦
عنایت حضرت آیت الله میلانی نسبت به بنده..... ۸٦
مناظره با صوفی..... ۸۷
صراحت و قاطعیت حضرت آیت الله میلانی..... ۸۸
آیت الله میلانی، اهل حق و معنویت بودند..... ۸۹
تشویق کردن طلبه‌های درس‌خوان..... ۹۱
موفقیت آیت الله میلانی و اسرار آن..... ۹۲
آیت الله میلانی و شیوه تدریس در حوزه مشهد..... ۹۲
اندرز دادن آیت الله میلانی..... ۹٤
مصاحبه با حجت الاسلام و المسلمین جناب آقای فضل بیرجندی..... ۹۵

مؤسسه آیت الله میلانی:..... ۹۵
خبر مسرّت‌بخش..... ۹۶
۱۵ سال حضور فعال در محضر آیت الله میلانی..... ۹۶
منزلت علمی و حوزوی آیت الله میلانی..... ۹۶
تأسیس مدرسه آیت الله میلانی در مشهد..... ۹۷
مدارس دیگر..... ۹۸
اساتید مدارس آیت الله میلانی..... ۹۸
نصایح آیت الله میلانی به مبلغان اسلام..... ۹۹
آیت الله میلانی و تکریم اهل علم..... ۱۰۰
شکیبایی آیت الله میلانی..... ۱۰۱
ملاقات آیت الله میلانی با شخصیت‌های علمی..... ۱۰۲
تدریس آیت الله میلانی..... ۱۰۲
مبارزه با بهائیت..... ۱۰۳
ملاک‌های اعزام مبلغ به شهرها و روستاها..... ۱۰۳
مدیریت مدارس علمیه در شهرستان‌های خراسان..... ۱۰٤
اعزام مبلغ دایمی و غیردایمی..... ۱۰٤
مصاحبه با حجت الاسلام و المسلمین جناب آقای رجایی..... ۱۰۷
حرکت آیت الله میلانی در مشهد..... ۱۰۷
مخالفت با تحول در حوزه مشهد..... ۱۰۸
برنامه‌های مدرسه عالی حسینی..... ۱۰۸
حضور آیت الله میلانی در جمع اساتید..... ۱۰۸
واکنش طلبه‌های مشهدی پس از دستگیری امام..... ۱۰۹
حمایت آیت الله میلانی از طلبه‌های معترض..... ۱۱۰
برنامه امتحان و اعزام مبلّغ..... ۱۱۰
آیت الله میلانی و بازداشتن طلبه‌ها از تبلیغ برای مرجعیت وی..... ۱۱۱

احیای حوزه علمیه مشهد..... ۱۱۲
خدمت خالصانه آیت الله میلانی به سادات نیازمند مشهد..... ۱۱۲
مصاحبه با حجت الاسلام والمسلمین حاج آقا باقری سبزواری..... ۱۱٤
ضرورت آگاهی از سیره آیت الله میلانی..... ۱۱۵
تعبیر علامه طباطبایی از کوچیدن آیت الله میلانی به خراسان..... ۱۱٦
طرح اعلم بودن آیت الله میلانی از سوی علامه طباطبایی..... ۱۱٦
سفارش علامه طباطبایی برای کوچ کردن طالبان علم به خراسان..... ۱۱۷
ارادت خاص آیت الله میلانی به علامه مجلسی و بحارالانوار..... ۱۱۷
شیوه مدیریت حوزوی آیت الله میلانی..... ۱۱۸
خاطره‌ای از مدرسه علمیه آیت الله میلانی..... ۱۱۹
روش آیت الله شیخ هاشم قزوینی در حوزه و ایام تبلیغ..... ۱۲۰
سفارش‌های آیت‌الله میلانی در ایام تبلیغ..... ۱۲۱
اعزام به جیم آباد..... ۱۲۱
گفتوگو با پیرمرد نازنین جیم‌آبادی..... ۱۲۲
هدایت الهی..... ۱۲۳
رضایت خاطر آیت‌الله میلانی از سفر تبلیغی‌ام..... ۱۲٤
سفر عجیب و غریب..... ۱۲٤
پاداش تبلیغ!..... ۱۲٦
ماجرای دیگر..... ۱۲۷
کدخدا مرد!..... ۱۲۸
عمامه تکه‌تکه شده!..... ۱۲۸
عذرخواهی کدخدا!..... ۱۲۹
همیشه، ملازم آیت‌الله میلانی بودم!..... ۱۲۹
مصاحبه با حاج آقا باقری/ بخش دوم..... ۱۳۰
علامه امینی در مدرسه نواب..... ۱۳۰

تلاش طاقتفرسای علامه امینی..... ۱۳۱
واقعه قیامت در عالم رؤیا..... ۱۳۱
امیدی که درخشید!..... ۱۳۱
عنایت حضرت زهرا..... ۱۳۲
فرزند روحانی من!..... ۱۳۳
منقلب شدن حضار..... ۱۳۳
ضرورت بیان شرح حال عالمان..... ۱۳۳
توصیه های آیت الله میلانی در تبلیغ دین..... ۱۳٤
توصیه برای همراه بردن سه کتاب در ایام تبلیغ..... ۱۳٤
سفارش به همراهی منبر و قرآن..... ۱۳۵
ضرورت متنوع بودن کلام..... ۱۳۵
نفرت آیت‌الله میلانی از ستایشهای بیجا..... ۱۳۵
منبر آقا شیخ محمد کرمانی..... ۱۳٦
قصه مرد طوسی..... ۱۳٦
قبطی و سبطی در دوران حضرت موسی..... ۱۳۷
مقصود حضرت رضا..... ۱۳۷
مصاحبه با آیت الله شیخ مرتضی محامی..... ۱۳۹
از اساتید حوزه علمیه خراسان..... ۱۳۹
تحصیلات علمی..... ۱۳۹
خاطرات این دوران..... ۱٤۸
مصاحبه با حجة الاسلام و المسلمین حاج سید محمد علی میلانی..... ۱۵۰
خویشاوندی خاندان میلانی با خاندان مامقانی..... ۱۵۰
هجرت سادات از مدینه به آذربایجان..... ۱۵۰
یادکردی از حضرت آیت الله مامقانی..... ۱۵۱
ساده‌زیستی مرجع تقلید..... ۱۵۱

روش آیت الله مامقانی در دادن شهریه طلبه‌ها..... ۱۵۱
پرهیز شدید آیت‌الله مامقانی از مریدپروری..... ۱۵۱
گفتوگوی آیت الله مامقانی با کتاب خویش..... ۱۵۲
استقبال پرشکوه مشهدیها از آیت الله مامقانی..... ۱۵۲
یادکردی از آقا شیخ عبدالله مامقانی..... ۱۵۳
سرمشق طالبان علم..... ۱۵۳
عنایت ولی عصر (عج)..... ۱۵۳
آخرین وداع امام حسین با حضرت سجاد..... ۱۵٤
جسارت به مقام آیت الله خوبی (ره)..... ۱۵۵
رخداد ناخوشایند..... ۱۵۵
سزای اهانت به مظلوم..... ۱۵٦
یادکردی از آقا شیخ عبدالکریم حائری..... ۱۵٦
تصمیم آقازاده حاج محسن آقا اراکی..... ۱۵٦
نظر مراجع بزرگ نجف درباره شیخ عبدالکریم حائری..... ۱۵۷
ملاقات با آقا شیخ عبدالکریم حائری..... ۱۵۷
راهنمای اتفاقی..... ۱۵۷
گشایش پس از توسل و نماز و دعا..... ۱۵۸
رهایی از دیون و حرکت به سمت ایران..... ۱۵۸
تأسیس حوزه علمیه قم..... ۱۵۹
یادکردی از آخوند ملامحمدکاظم خراسانی..... ۱۵۹
درس گرفتن روی پشت بام!..... ۱۵۹
یادکردی از آیت الله ضیاء عراقی..... ۱۵۹
یادکردی از آیت الله بروجردی و آقا شیخ بزرگ تهرانی..... ۱٦۰
رفاقت دیرینه آیت الله بروجردی و شیخ آقا بزرگ تهرانی..... ۱٦۰
یادکردی از آقا شیخ مرتضی حائری..... ۱٦۰

واگذاری نسخه خطی وسایل الشیعه..... ۱۶۱
سخاوت شیخ مرتضی حائری..... ۱۶۱
خوابی که در مشهد تعبیر شد!..... ۱۶۱
ماجرای کتاب وسائل الشیعه..... ۱۶۲
نقش آیت الله میلانی در تصحیح وسایل الشیعه..... ۱۶۲
آیت الله حجت و مالکیت نسخه خطی وسایل الشیعه..... ۱۶۳
مصاحبه با آیت الله رضازاده..... ۱۶٤
کنکاشی در حوزه مشهد، دوره آیت الله میلانی..... ۱۶٤
شرح زندگی آیت‌الله رضا زاده..... ۱۶٤
جایگاه علمی آیت‌الله خویی..... ۱۶۶
موقعیت علمی آیت‌الله میلانی..... ۱۶۸
مبارزات سیاسی آیت‌الله میلانی..... ۱۶۸
مقامات معنوی آیت‌الله میلانی..... ۱۶۹
اهتمام به درس اخلاق در حوزههای علمیه..... ۱۷۱
یادی از آیت‌الله شیخ هاشم قزوینی..... ۱۷۳
جذابیت درس آیت‌الله حاج شیخ هاشم قزوینی..... ۱۷٤
اهتمام به آرای آقاشیخ محمدحسین اصفهانی..... ۱۷٤
ظهور علمی آیت‌الله آقای میلانی در فقه..... ۱۷۵
برنامه‌های حوزه و نظم‌دهی به حوزه..... ۱۷۶
سازمان و تشکیلات حوزههای علمیه..... ۱۷۷
ارتباط مردم با روحانیت..... ۱۷۹
مصاحبه با حضرت آیت الله سید فاضل میلانی..... ۱۸۱
ماجرای هجرت از حوزه علمیه نجف به حوزه علمیه کربلا..... ۱۸۱
دلایل استقرار در شهر مقدس مشهد..... ۱۸۲
نخستین درس ایشان در مشهد..... ۱۸۳

ویژگی تدریس ایشان..... ۱۸۳
دیدگاه آیت‌الله در باره وجوهات شرعیه..... ۱۸٤
نگرش ایشان نسبت به تحول در حوزه‌های علمیه..... ۱۸۵
جایگاه مبلغان نسبت به وجوهات شرعیه..... ۱۸٦
ملاقات با آیت‌الله بروجردی..... ۱۸۷
تحول در حوزه علمیه مشهد..... ۱۸۸
روش برخورد آیت‌الله با شاگردان..... ۱۹۲
اساتید آیت‌الله..... ۱۹۳
دلایل کمبود آثار علمی ایشان..... ۱۹۳
مصاحبه با آیت‌الله اشرفی شاهرودی..... ۱۹٤
شخصیت خانوادگی و تحصیلات..... ۱۹۵
مهاجرت به نجف..... ۱۹۷
مقایسه علمی میان ایشان با اعلام نجف..... ۱۹۸
مصاحبه با استاد آقای احمدی..... ۲۰۷
شخصیت و منزلت حضرت آیت الله العظمی آقا سید هادی میلانی..... ۲۰۷
سالهای آشنایی با آیت الله میلانی..... ۲۰۷
واکنش مردم به خبر فوت آیت الله بروجردی..... ۲۰۸
اساتید سطح آن دوره..... ۲۰۸
شیوهٔ تدریس معظم له..... ۲۰۸
روش برخورد با پرسش دیگران..... ۲۰۸
برداشت از روش اخلاقی و علمی آیت الله میلانی..... ۲۰۹
اخلاق آیت الله میلانی در رابطه شاگردها..... ۲۰۹
خاطرات دیگر..... ۲۱۰
موقعیت حوزه علمیه مشهد، در دوران مرجعیت آیت الله میلانی..... ۲۱۰
مراکز اعزام ارسال مبلغ..... ۲۱۰

جایگاه ولایی آیت الله میلانی..... ۲۱۲
خاطرات دوران طلبگی..... ۲۱۳
مصاحبه با استاد آقای محمود افتخار زاده از فضلا و شاگردان آیت الله میلانی در خراسان..... ۲۱٤
داستان یک رؤیا..... ۲۱٤
خاطرات از آیت الله میلانی..... ۲۱۵
دلیل مهاجرت از نجف به کربلا..... ۲۱٦
زمان آشنایی با آیت الله میلانی..... ۲۱٦
موقعیت علمی آیت الله میلانی در نگاه فضلای خراسان..... ۲۱۷
علمای هم عصر ایشان در مشهد..... ۲۱۷
نخستین درس خارج فقه حضرت آیت الله میلانی..... ۲۱۸
فقط وزنه علمی و حوزوی آیت الله میلانی..... ۲۱۸
شاعران در عصر آیت الله میلانی..... ۲۱۹
تحلیلی از آسیب پذیری های مرجعیت و زعامت حضرت آیت الله میلانی..... ۲۱۹
موضع آیت الله حاج شیخ هاشم قزوینی..... ۲۲۱
منزلت علمی آیت الله حاج شیخ هاشم قزوینی..... ۲۲۲
رابطه آیت الله میلانی با حاج شیخ هاشم قزوینی..... ۲۲۲
روش برخورد آیت الله میلانی با حاج شیخ مجتبی قزوینی..... ۲۲۳
موقعیت اخلاقی و روحی آیت الله میلانی..... ۲۲۳
دلایل مخالفت با آیت الله میلانی گرایش به فلسفه و ذوق عرفانی..... ۲۲٤
مخالفت مکتب تفکیک با حضرت آیت الله میلانی..... ۲۲٤
نظر علامه طباطبایی دربارهٔ اعلم بودن حضرت آیت الله میلانی..... ۲۲۵
رخدادهایی سیاسی در دوران مرجعیت آیت الله میلانی..... ۲۲۵
مرجعیت پس از فوت آیت الله بروجردی در قم..... ۲۲٦
انجمن های ایالتی و ولایتی و آیت الله میلانی..... ۲۲۷
روش آیت الله میلانی برای پاسخ به سئوالات..... ۲۲۸

حمایت آیت الله میلانی از آیت الله خمینی..... ۲۲۸
مصاحبه با آیت الله جناب آقای رضا زاده..... ۲۳۰
سفر به نجف و بازگشت به مشهد در خدمت آیت الله میلانی..... ۲۳۰
منزلت معنوی آیت الله میلانی..... ۲۳۱
روش برخورد آیت الله میلانی با مخالفان خود..... ۲۳۲
روش آیت الله میلانی در پرداخت شهریه به طلاب و تبلیغ..... ۲۳۲
روش ایشان در سخن گفتن و موضع گرفتن..... ۲۳۳
موضع آیت الله وحید خراسانی..... ۲۳٤
عنایت حضرت رضا(ع)، نسبت به آیت الله میلانی..... ۲۳٤
مصاحبه با آیت الله سید مرتضی قزوینی..... ۲۳٦
مهاجرت به کربلا..... ۲۳٦
موضع آیت الله در باره رجعت..... ۲٤۰
چرا آیت‌الله میلانی کربلا را ترک کردند؟..... ۲٤۱
حمایت از انقلابیون..... ۲٤۱
مصاحبه با آیت الله آقا سید رضی شیرازی..... ۲٤۳
منزلت معنوی و علمی آیت الله میلانی..... ۲٤٤
ویژگیهای تدریس آیت الله میلانی..... ۲٤٤
جایگاه آیت الله میلانی در میان شاگردان آیت الله اصفهانی و نایینی..... ۲٤٤
خاطرات از اخلاق آیت الله میلانی..... ۲٤٥
آشنایی شما با معظم له..... ۲٤٦
آثار علمی و تألیفی حضرت آیت الله میلانی..... ۲٤۷
ابعاد معنوی آیت الله میلانی..... ۲٤۷
نقش حکمت و مباحث عقلی در مباحث فقهی و اصولی..... ۲٤۸
خاطره ای از گرفتن اجازه اجتهاد..... ۲٥۰
آثار و تالیفات..... ۲٥۱

مصاحبه با آیت الله سید فاضل میلانی..... ۲۵۱
دلیل استقرار آیت الله در مشهد..... ۲۵۱
ورود به مشهد و میزبان ایشان..... ۲۵۳
نخستین درس آیت الله میلانی در مشهد..... ۲۵۳
امتیازات درس ایشان..... ۲۵٤
سرنوشت تقریرات این درس..... ۲۵٤
تحول در حوزه..... ۲۵٤
سابقه اندیشه تحول در حوزه..... ۲۵۵
طبقه بندی فضلا و طلاب..... ۲۵۵
موضع مرحوم آیت الله اصفهانی نسبت به تحول در حوزه..... ۲۵۷
آیت الله بروجردی و تحول در حوزه..... ۲۵۸
پاسخ آیت الله میلانی به آیت الله بروجردی برای کوچ به قم..... ۲۵۹
موفقیت طرح تحول در حوزه مشهد..... ۲۵۹
نقش شما در برنامه ها و تحولات..... ۲۵۹
اهتمام به تربیت خاندان..... ۲٦۰
برنامه و کیفیت اداره مدارس آیت الله میلانی..... ۲٦۰
نقش دیگران در این مدارس..... ۲٦۲
دوره های آزمون در مدارس دینی..... ۲٦۲
تأسیس مدارس تخصصی..... ۲٦۳
اداره مدارس پس از فوت آن مرجع..... ۲٦۳
روش تدریس خارج حضرت آیت الله میلانی..... ۲٦٤
روش تربیتی واخلاقی آیت الله میلانی..... ۲٦٤
ادب و احترام ایشان به اساتید و بزرگان..... ۲٦۵
مصاحبه دیگر با آیت‌الله دکتر سید فاضل میلانی..... ۲٦٦
اشاره..... ۲٦٦

نقش آیت‌الله میلانی در اصلاح و تحول حوزهها..... ۲٦٦
سابقه اندیشه تحول حوزه از گذشته های دور..... ۲٦۷
طرح تحول حوزه با مراجع ایران..... ۲٦۷
اندیشه اصلاحی در حوزه نجف..... ۲٦۸
روشهای اصلاحی در حوزه مشهد..... ۲٦۹
دوره ی آموزشی مدرسههای آیت‌الله میلانی..... ۲۷۰
میزان تأثیر برنامه‌های جدید در مدرسه عالی حسینی..... ۲۷۱
آموزش برای تبلیغ..... ۲۷۲
مصاحبه با آیت الله سید علی میلانی..... ۲۷۳
شرح مختصر زندگی..... ۲۷۳
اصالت خانوادگی آیت الله میلانی..... ۲۷۵
ابعاد اخلاقی..... ۲۷٦
اهتمام به مسائل مردم..... ۲۷۷
حالات روحی و معنوی..... ۲۷۸
آثار روحی و کمالات معنوی..... ۲۷۸
خاطره آقای سیدان از آقای میلانی..... ۲۷۹
خاطره آقای گرایلی..... ۲۸۰
خاطره فرزند آیت الله میانجی..... ۲۸۰
ارتباط آیت الله میلانی با خانواده..... ۲۸۱
ابعاد اعتقادی آیت الله میلانی..... ۲۸۲
ارادت به اهل بیت(ع)..... ۲۸۲
فعالیتهای اجتماعی ایشان..... ۲۸۳
مسائل انقلاب..... ۲۸٤
مصاحبه با استاد محمد رضا حکیمی..... ۲۸۵
جایگاه علمی آیت الله میلانی..... ۲۸۵

ورد ایشان به مشهد و موقعیت و مکان ویژه آن..... ۲۸۵
شخصیت و جاذبه آیت الله میلانی..... ۲۸٦
خریدن خانه و ماندن در مشهد..... ۲۸۷
شرط ماندن آیت الله میلانی برای ماندن..... ۲۸۸
درس های آیت الله میلانی..... ۲۸۹
ـ آقای میلانی چه درسهایی را شروع کردند؟..... ۲۸۹
نظم و انظباط و دقت درسی..... ۲۹۰
اهتمام به درس..... ۲۹۰
سرودن قصیدهای در وصف ایشان..... ۲۹۱
ـ آیا این قصیده را الآن در اختیار دارید ؟..... ۲۹۲
ـ الآن شما یادتان است؟..... ۲۹۲
گرفتن اسم اعظم..... ۲۹۲
ـ یعنی خود حاج شیخ هم اهل این معنا بودند؟..... ۲۹۲
ملاقات خصوصی با حاج شیخ..... ۲۹۳
ـ یعنی ایشان عادتشان این بود که شاگردانش خود را بدرقه می‌کردند؟..... ۲۹٤
موضع در باره فلسفه..... ۲۹٤
موضع سیاسی آیت الله میلانی..... ۲۹۵
ـ آ شیخ در چه سالی فوت کردند؟..... ۲۹٦
ـ شما در چه سالی مشهد را ترک کردید؟..... ۲۹۷
ـ شما خودتان شنیدید؟..... ۲۹۷
ـ پس آنها را در مشهد گذاشتید؟..... ۲۹۷
خاطراتی از جلال الدین فارسی درباره آیت الله میلانی..... ۲۹۹
یک سند جالب از تسلیت و ترحیم مخفیانه یک مرجع تقلید برای دکتر مصدق..... ۳۰۳
خاطراتی از آیت الله سید حسن صالحی..... ۳۰۵
شخصیت علمی آیت الله میلانی..... ۳۰۵

روش و مزایای درس آیت الله میلانی..... ۳۰۷
فعالیت های فرهنگی آیت الله میلانی..... ۳۰۸
برنامه درسی مدارس..... ۳۰۸
خدمات تبلیغی و اجتماعی آیت الله میلانی..... ۳۰۹
فعالیت سیاسی آیت الله میلانی..... ۳۰۹
آیت الله میلانی ملجأ و مأوا..... ۳۱۰
شاگردان آیت الله میلانی..... ۳۱۰
شخصیت و منش آیت الله میلانی..... ۳۱۲
روش تبلیغی..... ۳۱۲
تعمق درسی و علمی آیت الله میلانی..... ۳۱۳
ولایی بودن آیت الله میلانی..... ۳۱٤
حرکت به نجف و حضور در مجامع و درسها..... ۳۱۵
بازداشت سران نهضت مقاومت در مشهد..... ۳۱٦
ارتحال آیت الله بروجردی..... ۳۱۸
نهضت دو ماهه روحانیون ایران..... ۳۲۰
نهضت خرداد و حوزه مشهد..... ۳۲۰
نقش آیت الله میلانی در تحصن تهران..... ۳۲۲
تبعید امام به ترکیه..... ۳۲۳
ارتباط آیت الله میلانی با امام در ترکیه..... ۳۲۳
انتقال امام خمینی به نجف..... ۳۲۵
گسترش فعالیت های پنهانی علیه رژیم پهلوی..... ۳۲۷
اوضاع اقتصادی حوزه مشهد..... ۳۲۸
چالش رژیم با حوزه مشهد..... ۳۲۹
درگذشت آیت الله سید محسن حکیم..... ۳۳۰
ارتحال آیت الله شاهرودی و سید احمد مدرس یزدی..... ۳۳۲

شهادت آیت الله سعیدی..... ۳۳۳
وضع حوزه مشهد بعد از رحلت آیت الله میلانی..... ۳۳۵
مصاحبه با حجت الاسلام و المسلمین سید مهدی طباطبایی..... ۳۳۷
درآمد..... ۳۳۷
شرح زندگی و مسائل و زمینه‌های حضور..... ۳۳۸
نقش شیخ هاشم قزوینی..... ۳٤۰
خصوصیات شخصیت آیت‌الله میلانی..... ۳٤۱
نکات دیگر از شخصیت علمی..... ۳٤۳
در باره نسخه اصلاحی وسائل الشیعه..... ۳٤٤
مصاحبه با حجت الاسلام و المسلمین محمد جواد حجتی کرمانی..... ۳۵۳
شرح کوتاهی از زندگی..... ۳۵۳
خاطرات از آیت‌الله میلانی..... ۳۵۵
انس و الفت با آیت‌الله..... ۳۵۸
جایگاه علمی..... ۳۵۹
جایگاه آیت‌الله در خراسان..... ۳٦۰
شرایط قم و نقش آن در روحیه مراجع..... ۳٦۱
مصاحبه با حجۀ الاسلام و المسلمین سید ابراهیم مهاجریان..... ۳٦۲
خانواده و دوران تحصیل..... ۳٦۲
حوزه علمیه فردوس..... ۳٦۳
اساتید دوره سطح..... ۳٦۵
درسهای آیت الله میلانی..... ۳٦٦
مبارزات آیت الله میلانی و تفاوت ایشان بادیگران..... ۳٦٦
بزرگی شخصیت آیت الله میلانی..... ۳٦۹
اعزام طلاب و فضلا به استانها..... ۳٦۹
زمان و دوران استفاده از آیت الله..... ۳۷۰

روش تدریس آیت الله ۳۷۰
مصاحبه با آیت الله سید محمد حسینی زنجانی ۳۷۵
مقدمه ۳۷۵
ضرورت کار نکوداشت ۳۷۵
نامه‌های بسیار مهم شیخ محمد حسین اصفهانی ۳۷٦
مظلومیت آیت‌الله میلانی ۳۷٦
دوران آشنایی با ایشان ۳۷٦
جایگاه علمی آیت‌الله ۳۷۹
ادب آیت‌الله ۳۸۰
اخلاص آیت‌الله ۳۸۰
تواضع و فروتنی آیت‌الله ۳۸۰
جایگاه علمیت حاج شیخ و نسبت آن با استاد ۳۸۲
سیر و سلوک معنوی آیت‌الله ۳۸۵
مصاحبه با حجت الاسلام و المسلمین سید علی اصغر امینی سبزواری ۳۸٦
جایگاه شخصیت اجتماعی و فکری آیت الله میلانی ۳۸۷
مدارس آیت الله میلانی ۳۸۷
برنامه و دروس مدارس ۳۸۸
خاطرات دروس آشنایی با ادیان ۳۸۸
جامعیت و تخصص در علوم مختلف آقای میلانی ۳۸۹
اهتمام به امر تبلیغ ۳۹۱
آماده‌سازی طلاب برای مبارزه فکری و عقیدتی ۳۹۳
خاطرات تبلیغ بر علیه بهائیت ۳۹۳
توجه ایشان به ساحت مقدس آقا امیرالمؤمنین ۳۹۸
موضع ایشان در باره دکتر شریعتی ٤۰۰
شورای اساتید مشهد ٤۰۲

مصاحبه با استاد شیخ عبدالکریم عبداللهی..... ٤٠٣
شرح زندگی..... ٤٠٣
ویژگی علمی آیت الله میلانی..... ٤٠٤
مصاحبه با آیت الله محمدعلی موحدی کرمانی..... ٤١٩
جهات اخلاقی آیت الله میلانی..... ٤٢٦
مصاحبه با استاد قائمی قوچانی از شاگران آیت الله میلانی..... ٤٢٧
مصاحبه با آیت الله شیخ میرزا علی آقا خراسانی..... ٤٤٥
لایحه انجمن های ایالتی و ولایتی و آغاز نهضت..... ٤٤٦
دعوت از آیت الله میلانی برای آمدن به قم..... ٤٤٦
تصمیم شاه برای اجرای اصلاحات موردنظر بیگانگان..... ٤٤٧
تحریم رفراندم، واقع فیضیه، سخنرانی امام و دستگیری ایشان..... ٤٤٨
واقعه پانزده خرداد..... ٤٤٩
تلاشهای نافرجام مرحوم آقای میلانی در آن ایام..... ٤٥٠
مهاجرت علما و مراجع به تهران..... ٤٥١
تأسیس دارالتبلیغ..... ٤٥٤
دعا برای خلاص شدن امام خمینی از تبعید..... ٤٥٥
خاطرات از دوران تبعید امام خمینی در ترکیه..... ٤٥٥
عزیمت آقای خمینی به نجف اشرف..... ٤٥٦
تشکیل هیئت‌های موتلفه و ترور حسنعلی منصور..... ٤٥٧
علت قطع ارتباط با آقای میلانی..... ٤٥٨
ویژگیهای علمی مرحوم آقای میلانی..... ٤٦٠
ویژگی علمی سه شخصیت استادان شما..... ٤٦٢
علت مهاجرت آقای میلانی از نجف به کربلا..... ٤٦٣
مبانی و مطالب علمی آقای میلانی..... ٤٦٣
اساتید حضرت‌عالی در فلسفه و عرفان..... ٤٦٤

مصاحبه استاد حسین انصاریان دربارهٔ آیت الله میلانی..... ٤٦٧
آغاز آشنایی با آیت الله میلانی..... ٤٦٨
اولین ملاقات با آیت الله و سخنرانی در بیت..... ٤٦٩
کمنظیر بودن در ادب و اخلاق..... ٤٧٠
در عرفان عملی در سلسلهٔ مرحوم آخوند ملا حسینقلی همدانی..... ٤٧١
نماز جماعت بینظیر..... ٤٧١
حالات عرفانی و سیرو سلوکی..... ٤٧٢
کرامات آیت الله..... ٤٧٣
داستان آقامرتضی حائری..... ٤٧٤
حالت احتضار و فوت ایشان..... ٤٧٥
تصمیم به تعطیلی منبر..... ٤٧٦
فنای فی الله بودن ایشان..... ٤٧٦
مصاحبه با آیت الله شیخ محمد عبداللهیان..... ٤٧٩
شخصیت علمی و مکتب تربیتی آن بزرگوار..... ٤٨٠
دلایل انتخاب شهر مشهد برای اقامت..... ٤٨٣
میلانی از بزرگترین شاگردان مرحوم محقق اصفهانی..... ٤٨٥
نقطه اوج فقه در حوزه‌ها..... ٤٨٩
تأثر دو استاد بزرگ حوزه از مشی علمی آیت الله..... ٤٩٠
برخورداری از معنویت، اخلاق و برخورداری از معارفی ناب..... ٤٩١
توجه به عرفان و توحید عملی..... ٤٩٢
خاطرات از آیت الله میلانی..... ٤٩٣
غربت آیت الله میلانی در میان مقدسین..... ٤٩٧
احترام به آیت الله میلانی در نزد علمای انقلابی مشهد..... ٤٩٧
مصاحبه با استاد حجت‌الاسلام و المسلمین علی اکبر الهی خراسانی..... ٤٩٩
ابعاد شخصیتی استاد بزرگ و ویژگی‌های مدرسه عالی حسینی..... ٥٠٠

ارادت ایشان به اهل بیت (ع)..... ۵۰۱
مصاحبه با حجت الاسلام و المسلمین جناب آقای صادق علمی..... ۵۰۶
مصاحبه جناب حجت الاسلام و المسلمین، حسن کمالی..... ۵۱۱
مصاحبه با حجت الاسلام و المسلمین سید مهدی طباطبایی..... ۵۲۱
درآمد..... ۵۲۱
شرح زندگی و مسائل و زمینه‌های حضور..... ۵۲۲
نقش شیخ هاشم قزوینی..... ۵۲٤
خصوصیات شخصیت آیت‌الله میلانی..... ۵۲۵
نکات دیگر از شخصیت علمی..... ۵۲۷
در باره نسخه اصلاحی وسائل الشیعه..... ۵۲۸
مصاحبه با استاد دکتر محمدهادی عبدخدایی..... ۵۳۷
شخصیت آیت الله تبریزی..... ۵۳۷

سخن دبیر علمی همایش

بیش از یک دهه است که جمعی از فضلای خراسان، همت به نکوداشت عالمان بزرگ و تأثیرگذار این دیار در عرصه فرهنگ و دین و مردم‌مدار و حاضر در زمان گماشته‌اند و تاکنون برای این بزرگان همایش نکوداشت برگزار کرده‌اند:

۱. استاد محمدتقی شریعتی، ۱۳۸٤؛

۲. محقق ارجمند، آقای شیخ عزیزاللّه عطاردی، ۱۳۸۵؛

۳. فقیه سترگ و با فضیلت، میرزا علی آقا فلسفی، ۱۳۸٦؛

٤. مفسری از تبار متخلقان به اخلاق اللّه، میرزا جواد تهرانی، ۱۳۸۸؛

۵. عالم ربانی و رهبر جنبش مشروطه آخوند خراسانی، ۱۳۹٤.

اکنون یکی دیگر از بزرگان این خِطّه و مشعلان فروزان تشیع که در آستانه چهلمین سال رحلت وی قرار داریم یعنی آیهٔ اللّه سید محمدهادی میلانی موضوع این نکوداشت‌ها قرار گرفته است.

آیهٔ اللّه میلانی از مراجع تقلید شیعه در دوران معاصر است که علاوه بر جایگاه علمی و فقاهی، در تحولات سیاسی و فرهنگی دهه چهل و پنجاه ایران حضور چشمگیر داشت. چنان‌که می‌توان وی را از پایه‌گذاران نظام نوین آموزشی در حوزه‌های علمیه به شمار آورد. ایشان در هشتم محرم ۱۳۱۳ ق، مصادف با ۱۲۷٤ ش در نجف اشرف به دنیا آمد و در روز جمعه ۲۹ رجب ۱۳۹۵ ق، مصادف با ۱۷ مرداد ۱۳۵٤ ش در مشهد مقدس رحلت کرد.

زندگانی ایشان را می‌توان در سه مرحله توصیف کرد:

۱. دوران نجف (٤۳ سال)

این دوره از ولادت، یعنی ۱۳۱۳ ق تا سال ۱۳۵٦ ق ادامه دارد و ٤۳ سال به طول می‌انجامد. ایشان در این دوران دروس خود را از ابتدا تا سطوح عالیه در حوزه علمیه نجف سپری می‌کند و علاوه بر دروس رایج فقه و اصول، علوم دیگری چون تفسیر، ریاضیات، فلسفه، حدیث و اخلاق را نزد استادان برجسته آن زمان تلمذ می‌کند.

وی در نجف اشرف نخست به تدریس سطوح عالیه و سپس به تدریس خارج فقه و اصول می‌پردازد.

در همین دوره با جمعی از بزرگان نجف و همدوره‌ای‌های خود، چون سید محمد حجت کوهکمره‌ای، علامه سید محمدحسین طباطبایی، شیخ علی قمی و سید صدر الدین جزایری، به مقابله و تصحیح کتاب وسائل الشیعهٔ می‌پردازند و کتاب را با نسخه شیخ حر مقابله می‌کنند. این مباحثه علمی هشت سال به درازا می‌انجامد.

چنان‌که در همین دوره به همراه دیگر عالمان در جنگ مردم عراق علیه انگلیس شرکت می‌کند.

۲. دوران کربلا (۱۷ سال)

از سال ۱۳٥٦ ق تا هنگام عزیمت به مشهد، یعنی ۱۳۷۳ ق که ۱۷ سال به درازا می‌کشد، در کربلا زندگی می‌کند.

سبب این مهاجرت، ابتلای خود و همسرش به بیماری تب شدید است که پس از بهبودی به درخواست فضلا و وساطت حاج آقا حسین قمی در کربلا اقامت نمود.

وی در این ایام به جز تدریس درس خارج فقه و اصول که اکثر ابواب فقهی را شامل می‌شد، به تدریس تفسیر، تجرید الاعتقاد خواجه نصیر الدین طوسی، اهتمام داشت و کتاب تفسیر سوره جمعه و تغابن محصول این ایام است.

۳. دوران مشهد (۲۲ سال)

ایشان در روز عرفه سال ۱۳۷۳ ق، مصادف با ۱۸ مرداد ۱۳۳۲ ش، وارد مشهد مقدس شد و تا پایان عمر، یعنی ۲۹ رجب ۱۳۹۵ ق، مصادف با ۱۷ مرداد ۱۳٥٤ ش به مدت ۲۲ سال در این شهر زندگانی کرده است.

شخصیت علمی و عملی آیهٔ اللّه میلانی در دوران سکونت در مشهد مقدس ظهور و بروز می‌یابد. در این ایام علاوه بر تدریس، به فعالیت‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی اشتغال داشته است و خدمات ایشان در زمینه‌های تأسیس مدارس علمیه، اعزام مبلغ، ملاقات با شخصیت‌های جهان اسلام و ... همه در این مقطع از عمرشان اتفاق افتاده است.

ایده بزرگداشت آیهٔ اللّه میلانی با خاندان آن مرحوم در میان گذاشته شد و مورد استقبال قرار گرفت. در آن

زمان فرزند برومند ایشان حجۀ الاسلام و المسلمین سید محمدعلی میلانی در قید حیات بود و جلسه‌ای را دوستان برگزار کننده، با ایشان در مشهد داشتند ولی اجل وی را مهلت نداد.

البته کار با دیگر خاندان آیۀ اللّه میلانی یعنی آیۀ اللّه سید فاضل میلانی و برادر ایشان آیۀ اللّه سید علی میلانی (فرزندان مرحوم آیۀ اللّه سید عباس میلانی) و آیۀ اللّه سید علی میلانی (فرزند آیۀ اللّه سید نور الدین میلانی) ادامه پیدا کرد. گرچه در این فاصله آیۀ اللّه سید علی میلانی (فرزند سید عباس) نیز به رحمت ایزدی پیوست.

آن چه از کارهای علمی در این دو سال و اندی و با فراز و فرودهای فراوان به ثمر نشسته و ان شاءاللّه در همایش عرضه می‌گردد عبارتند از:

۱. مجموعه مقالات (حاوی نوشتارهایی در معرفی و تبیین شخصیت و اندیشه‌های آیۀ اللّه میلانی)؛

۲. مصاحبه‌ها (شامل گفتگوهایی با شاگردان و نزدیکان ایشان)؛

۳. مکاتبات (حاوی نامه‌های آیۀ اللّه میلانی به شخصیت‌ها و عالمان معاصر خود)؛

٤. اسناد منتشر نشده ساواک (حاوی اسناد منتشر نشده از دوره پهلوی درباره آیۀ اللّه میلانی)؛

۵. شناختنامه (حاوی گزیده نوشته‌های پیشین در تبیین شخصیت، آثار و اندیشه‌های آیۀ اللّه میلانی).

٦. شرح کلمات معارفی و اخلاقی آیت الله العظمی میلانی.

مراحل مختلف این نکوداشت با هم‌فکری و همکاری اعضای دفتر فرهنگی‌مفاخر خراسان صورت گرفته است که به ترتیب الفبا عبارتند از:

۱. حجۀ الاسلام و المسلمین حسن پویا؛

۲. جناب آقای هادی ربانی؛

۳. حجۀ الاسلام و المسلمین محمد عبدالهیان؛

٤. حجۀ الاسلام و المسلمین محمدصادق کاملان؛

۵. حجۀ الاسلام و المسلمین محمدمهدی معراجی؛

٦. حجۀ الاسلام و المسلمین سید ابوالفضل موسویان؛

۷. حجۀ الاسلام و المسلمین محمدعلی مهدوی‌راد؛

۸. حجۀ الاسلام و المسلمین مهدی مهریزی؛

۹. حجۀ الاسلام و المسلمین محمدرضا نوراللهیان.

در پایان از همه کسانی که در به فرجام رساندن این یادمان سهم داشته‌اند، به ویژه خانواده آیۀ اللّه العظمی میلانی، حضرات آیات سید فاضل میلانی و سید علی میلانی و دیگر بستگان و فرزندان قدردانی می‌شود. و لازم است که از شخصیتی از خانواده که اکنون در قید حیات نیستند یاد گردد: جناب حجت الاسلام و المسلمین سید علی میلانی رحمه الله، چنان که بایسته است از حمایت‌های معنوی و مادی جناب حجۀ الاسلام و المسلمین سید جواد شهرستانی تشکر ویژه داشت. امید است این همایش و آثار منتشره آن در شناخت و تکریم این عالم بزرگ و مصلح اجتماعی مقبول درگاه حضرت حق قرار گیرد و مورد پسند دوستداران دین و سیاست و عقلانیت واقع شود.

دبیر علمی همایش

سید محمدعلی ایازی

مصاحبه با آیت الله العظمی شیخ حسین وحید خراسانی

ویژگی‌های آیت الله میلانی

پرسش: آیت الله میلانی – رضوان الله علیه- چه ویژگی‌هایی داشتند؟

پاسخ: ایشان، واقعا گوهری ناشناخته بودند. چه در اعتقادات و چه در اخلاق و چه در افعال، بی‌گمان، در حد کمال قرار داشتند. آنچه بیش از هر خصلتی، توجه مرا به خود جلب کرده است، همانا ذوب شدن مرحوم آقای میلانی در ولایت ائمه معصومین – علیهم السلام- است. این بیت شعر که در وصیت نامه ایشان ذکر شده است، قابل تامل است:

بنده‌ام، بنده، ولی بی خردم خواجه، با بی خردی می‌طردم

مخفی ماندن تلاش های مهم و بزرگ ایشان

پرسش: حرکت ایشان در حوزه علمیه مشهد، پس از استقرار چگونه بود؟

پاسخ: آیت الله میلانی، در دوران مرجعیت و زعامت خود، در مشهد مقدس، جهادی بزرگ کرد که بسیاری از ابعاد و آثار آن بی خبر مانده‌اند. کسانی از جریان‌های مختلف اطراف ایشان را گرفتند؛ اما نتوانستند در ایشان نفوذ کنند و ناکام ماندند. یادم می‌آید که به عیادت آیت الله میلانی، بیمارستان رفته بودم. شخصی از همان جریان‌ها خواست ایشان را معرفی کند. روبه او کردم و گفتم: لازم نیست که شما آیت الله میلانی را معرفی کنید.

دعوت به مشهد و روش برخورد ایشان

پرسش: اگر خاطره‌ای از آیت الله العظمی میلانی دارید، بفرمایید؟

پاسخ: همان سالی که من به دعوت ایشان از حوزه علمیه نجف برای استقرار در مشهد آمدم و ایشان منزلی برای ما اجاره کردند، روزی، ایشان را در دالان خانه دیدم که از پله‌ها بالا می‌آیند. هرگز آن خاطره را فراموش نمی‌کنم. وقتی به اتاق تشریف آوردند و نشستند، فرمودند: من جلال این بارگاه [علی بن موسی الرضا] را در این قبه‌ی طلا نمی‌بینم، بلکه در حوزه علمیه‌ای مشاهده می‌کنم که با چنین مقامی مناسب باشد.

بعد فرمودند: من در این مدت که در مشهد بودم، سختی‌های بسیاری را تحمل کردم، تا به مقصود برسم که سربلندی روحانیت و حوزه علمیه خراسان است.

پرسش: آیا دعوت استقرار شما در حوزه علمیه مشهد، از سوی حضرت آیت الله میلانی، در ارتباط با دشواری‌های یاد شده بود؟

پاسخ: همین طور است. معظم له به من فرمودند که من این همه را تنها تحمل کردم. حالا، به این شهر بیا و در کنار ما باش، تا این رشته باقی بماند. بنده، بدون اینکه بگو و مگویی کنم و حتی بدون مشورت با دیگران گفتم: قبول. اصلا بدون اراده، در محضر آیت الله میلانی گفتم: چشم آقا! بعد رفتیم و با حضرت آیت الله آقا سید ابوالقاسم خویی ملاقات کردم. فکر و ذکرم این بود که درس و بحث را به هم بزنم و بار سفر بربندم و به خراسان بازگردم.

پرسش: آیت الله العظمی خویی – رضوان الله علیه- چه نظرگاهی داشتند؟ آیا ایشان با مهاجرت شما موافق بودند؟

پاسخ: بله. آیت الله خویی به من فرمودند: چرا تعلل می‌کنی؟ درخواست آقای میلانی را اجابت کن و نزد ایشان برو. در همان روزها بود که آیت الله العظمی آقا سید محسن حکیم از دار فنا به دار بقا رفتند. بنده، تلگراف تسلیتی از عراق برای آیت الله العظمی میلانی فرستادم و معظم له جواب آن را فرستاد که هنوز آن را به رسم یادگاری نگه داشتم. در آخر تلگراف ایشان، این عبارت آمده است: " منتظر قدوم".

پرسش: لطفا از ماجرای استقرار در مشهد بگویید؟

پاسخ: بعد از جواب تلگراف معظم له بود که با خانواده به سمت ایران حرکت کردیم. وقتی وارد مشهد شدیم، باخبر شدیم که آیت الله میلانی – رضوان الله علیه- برای ما منزلی تهیه کردند. منزل استیجاری به برادر مرحوم آقا شیخ حسن آشوریان تعلق داشت. واقعا آیت الله میلانی در حق بنده و خانواده، لطف فراوان کردند.

دلیل کوچ کردن به قم

پرسش: چرا در مشهد نماندید و به حوزهٔ علمیه قم کوچ کردید؟

پاسخ: روزی کسی به منزل بنده آمد و گفت که قرار است استاندار به خانه شما بیاید. می‌گفتم: چرا و به چه مناسبت می‌آید؟ گفت: بالاخره او می‌آید و این ملاقات حتمی است. بعد متوجه شدم که قرار است شاه به مشهد بیاید و استاندار در این ارتباط با آن سفر، می‌خواهد به دیدن من بیاید. به شخصی که قاصد بود، گفتم: من اهل درس و بحث طلبگی هستم و نمی‌توانم وارد این نوع امور شوم. وقتی منزل آیت الله میلانی آمدم و ایشان را در جریان گذاشتم، فرمودند: تو به آن‌ها بگو، اگر فلانی برای دیدار با شاه آمد، من هم می-آیم. در جواب معظم له گفتم: آقا! من که قصد ملاقات با ایشان را ندارم، شما هم از این ملاقات منصرف شوید. بالاخره ماجرا به جایی کشیده شد که ناچار از آیت الله میلانی جدا شدم و به قم رفتم.

پرسش: آیا خاطره دیگری از حضرت آیت الله میلانی دارید؟

پاسخ؟ ایشان هرگز در عصر خودش، شناخته نشد. آیت الله میلانی از کسانی بود که مقام ثبوت‌شان از مقام اثبات‌شان فزون‌تر است. خاطره‌ای ندارم؛ ولی خوابی که آقا سید محمد علی میلانی برای بنده نقل کرده، شنیدنی است. ایشان مرحوم آیت الله میلانی را در عالم رؤیا، در حدود چهل و پنج سالگی می‌بیند. آقا محاسن خیلی زیبایی دارد و قد و قامت بلند. آقا زاده معظم له گفت: در خواب، چنین به من خبر رسید که مرحوم آیت الله میلانی – رحمه الله علیه- از مقام مرجعیت و زعامت کناره گیری کرده است. یعنی در دنیا هستند؛ اما مرجع تقلید نیستند. چنین خوابی که آقا سید محمد علی دیده بود و برایم نقل کرده بود، خیلی برایم شگفت انگیز بود.

در باره فرزند ایشان

پرسش: درباره‌ی مرحوم آقا سید محمد علی میلانی بفرمایید؟

پاسخ: ایشان همواره حیثیت پدر بزرگوارش – چه در زمان حیات و چه بعد از وفات- حفظ کرد. واقعا آقا زاده‌ای مثل سید محمد علی دیده نشده است که چنین وفادار به پدرش باشد و آبروی بیت والد را نگه دارد. متانت و اخلاص آقا سید محمد علی، در حد کمال بود. ایشان در مسایل شرعی، بسیار مقید بود و همیشه اهل احتیاط بود. من از نزدیک با ایشان و طرز زندگی‌اش آشنا بودم.

آیت الله کمپانی، استاد بزرگ آیت الله میلانی

پرسش: درباره آیت الله کمپانی، استاد بزرگ آیت الله میلانی، چه می‌فرمایید؟

پاسخ: ایشان، بعد از اینکه سکته کردند و در بیمارستان بغداد، عکسی از مغزشان برداشتند، گفتند: مغز این مرد، به قدری پیچیده است که اگر در اروپا بود، از کاشف اتم هم برتر بود. آیت الله میلانی، ۲۵ سال در محضر چنین استادی درس خواند و به مبانی فکری او دست یافت. رابطه این شاگرد و استاد، نشان می‌دهد که حضرت آیت الله العظمی میلانی، از لحاظ علمی و حوزوی، در چه مقام و منزلت والایی است. افکار آیت الله کمپانی در دست آیت الله میلانی بود.

ذوب در ولایت آیت الله میلانی

پرسش: حضرتعالی، در گفتارتان از ذوب شدن آیت الله میلانی در ولایت معصومان (ع) گفتید؟
اینک می‌خواهم در تایید کلام شما، خاطره‌ای از آن مرد بزرگ نقل کنم. روزی گروهی از بازرگانان تهرانی به مشهد مشرف شدند و بعد به دیدار آیت الله العظمی میلانی آمدند. آقا سید محمد میلانی و بنده، در آن مجلس بودیم. آن‌ها هفت نفر بودند و رو به آیت الله میلانی کردند و گفتند: آقا! ما از شما در امور فقهی و شرعی تقلید می‌کنیم؛ ولی در مسایل اجتماعی، ما مجتهد هستیم و از شما انتظار داریم که از ما تبعیت کنید. مبادا بدون مشورت با ما اقدام کنید. آن مرجع بزرگ، تاملی کردند و بعد فرمودند: اگر برای شما آقایان احراز شده است که بنده مرجع اعلم هستم، به وظیفه شرعی خودتان عمل کرده‌اید و اگر اعلم بودن من برای شما حاصل نشده است و از من تقلید کرده‌اید، مرتکب معصیت شده‌اید. همین الان باید از گناه خودتان استغفار کنید و به مرجع اعلم رجوع کنید. لحن و بیان آیت الله میلانی، بسیار استوار و صلابت آمیز بود بعد هم فرمودند: شما می‌فرمایید که در امور اجتماعی صاحب نظر هستید و من هم صاحب نظر هستم، بنابر این تقلید مجتهد از مجتهد دیگر حرام است.

بازرگان‌ها به هم نگاهی کردند و چایی‌شان را خوردند و از منزل آقا بیرون رفتند، بدون اینکه جوابی بدهند.

من به اتفاق عمویم، آقا سید محمد علی میلانی از پله‌ها پایین آمدیم. آقا عمو آنان را بدرقه کرد. پشت در منزل بودند که یکی از آن اشخاص رو به رفقای خودش کرد و گفت: تهران که برگشتیم، به بازاری‌ها می‌گوییم که دیگر وجوهات خودشان را برای آقای میلانی نفرستند.

من که سن و سالم زیاد نبود، بچگی کردم و در وقت جمع کردن استکان‌ها به آیت الله میلانی گفتم که تاجرها چه گفتند. معظم له فرمودند:"پسرم! خوب است که انسان، چوب ولایت امیرالمومنین (ع) را بخورد."

مصاحبه آیت الله موسوی اردبیلی دربارهٔ آیت الله میلانی

مقدمه

حضرت آیت الله العظمی موسوی اردبیلی، سحرگاه سیزدهم رجب ١٣٤٤ هـ ق، مقارن با سالروز میلاد امیرالمؤمنین علیه السلام و برابر با ٨ بهمن ١٣٠٤هـ ش در شهر اردبیل، در خانواده ای روحانی و تهی دست متولد شدند. پدر ایشان روحانی بزرگوار مرحوم سید عبدالرحیم و مادرشان، زنی پارسا مرحومه سیده خدیجه بود که پیش از آن صاحب هشت فرزند دختر شده بودند. ایشان که آخرین و تنها فرزند ذکور خانواده بودند، در سال ١٣٤٦هـ ق، در دو سالگی مادر خود را در اثر بیماری حصبه از دست داده و تحت مراقبت خواهرانشان قرار گرفتند. تحصیلات خود را در اوان کودکی و در سن شش سالگی با ورود به مکتب خانه آغاز کردند و در سال ١٣١٨هـ ش فراگیری دروس عربی را آغاز کرده و در سال ١٣١٩ ه ش به قصد ادامه تحصیل در دروس حوزوی، وارد مدرسه علمیه ملاابراهیم در شهرستان اردبیل شدند. در رمضان المبارک ١٣٢٢هـ ش تصمیم گرفتند به شهر مقدس قم مهاجرت نموده تحصیلات عالیه را در آن شهر مقدس ادامه دهند و در آخر همان ماه از اردبیل خارج و در نهم شوال وارد شهر مقدس قم شدند .مدت اقامت ایشان در شهر مقدس قم، سه سال و اندی به طول انجامید که در این مدت لمعتین، رسائل، مکاسب، کفایتین، مباحثی از درس خارج اصول و بحث هایی از تفسیر قرآن و فلسفه را فراگرفته همزمان به تدریس معالم، لمعتین و قوانین مشغول شدنددر این مدت از محضر اساتید بزرگواری استفاده برده و کسب دانش نمودند؛ از جمله مقداری از مکاسب و جلد اول کفایه را نزد آیت ا... العظمی سید محمّد رضا گلپایگانی، بیع مکاسب و جلد دوم کفایه و شرح هدایه میبدی را نزد آیت الله حاج سید احمد خونساری، رسائل را نزد آیت الله حاج شیخ مرتضی حائری و آیت الله سلطانی، منظومه را نزد آیت الله حاج میرزا مهدی مازندرانی و اسفار را نزد علامه سید محمد حسین طباطبائی قدس سرهم، به تحصیل پرداختند. در ١٦ آبان ١٣٢٤ ه ش برابر با اول ذی الحجه ١٣٦٤ ه ق، از قم به نجف جهت ادامه تحصیل حرکت کردند. همان شب عازم کربلا شده و دو روز بعد به نجف اشرف مراجعت و فراگیری دروس حوزوی را آغاز نمودند. در مدت اقامت در نجف اشرف، در اصول فقه مباحث قطع و ظن، برائت و اشتغال و پاره‌ای از مباحث الفاظ و در فقه، اعداد صلاة و اوقات، قبله و لباس مصلی و مکان مصلی و خلل صلوة و شروط تا آخر مکاسب را نزد مرحوم آیت الله خوئی، بحث طهارة را تا آخر وضو نزد مرحوم آیت الله حکیم، مبحث اجتهاد و تقلید را نزد مرحوم آیت الله سید عبدالهادی شیرازی، اول کتاب بیع را نزد مرحوم آیت الله میلانی، بیع صبی را

نزد مرحوم آیت الله شیخ محمد کاظم شیرازی، مقداری از عروۀ را نزد مرحوم آیت الله شیخ محمد کاظم آل‌یاسین و در فلسفه از اول طبیعیات تا آخر منظومه را نزد مرحوم صدرای بادکوبی تحصیل نموده همزمان دروس آیات عظام خوئی، میلانی و حکیم را نیز تقریر نمودند. در این احوال نامه‌ای که حاکی از بیماری شدید پدر معظم له به دست ایشان رسید و ایشان، علیرغم میل باطنی ناچار به ترک عراق و عزیمت به ایران شوند. پس از باگشت از عراق، در سال ۱۳۲۷ ه ش وارد قم شده در مدرسه فیضیه اقامت گزیدند .از اشتغالات اساسی ایشان در مدت اقامت در قم، تدریس رسائل، مکاسب، کفایه و منظومه به طلاب خوش فهم و کوشا بود که اغلب این جلسات به صورت عمومی برگزار می شد. علاوه بر آن تعدادی درس خصوصی خارج فقه و اصول نیز برای برخی مشتاقان و علاقمندان توسط ایشان ارائه می گشت. یکی دیگر از فعالیت های حضرت آیت الله در مدت اقامت در قم، به فعالیت‌های قرآنی و بحث تفسیر قرآن بود که دو روز در هفته با حضور برخی از فضلاء حوزه برگزار می شد. این جلسه در تمام مدت اقامت ایشان در قم به طور منظم و مستمر ادامه داشت. ایشان در تابستان ۱۳٤۷ ه' ش وارد تهران شدند و پس از چند روزی، مقدمات لازم جهت اقامه نماز جماعت توسط معظم له در مسجد امیرالمؤمنین علیه السلام واقع در خیابان نصرت فراهم شد. معظم له جلسات قرآنی را در مدت اقامت خویش در اردبیل و تهران ادامه داد. با همکاری و همفکری بعضی از دوستان مانند شهید آیت الله. بهشتی، شهید آیت الله مطهری، شهید حجۀالاسلام مفتح و برخی دیگر، تحقیق در علوم قرآن را به صورتی جدی آغاز نمودند. پژوهش عمیق در علوم قرآن نیازمند مکان مناسب و نیز کتابخانه‌ای غنی بود. برای این منظور محلی در جوار مسجد امیرالمؤمنین علیه السلام تهیه و در آنجا، کتابخانه‌ای اختصاصی جهت استفاده تحقیقاتی تاسیس گردید. علاوه بر آن، جلسات تفسیر قرآن پس از اقامه نماز مغرب و عشاء، به طور مرتب در مسجد امیرالمؤمنین علیه السلام توسط معظم له برگزار می شد.

نخستین آشنایی

مفاخر خراسان: در باره آیت الله میلانی با توجه به آنکه شما با شخصیت ایشان آشنایی داشتید و در درس ایشان شرکت می‌کردید توضیح دهید.

آیت الله اردبیلی: آقای میلانی را ما از آنجایی که می‌دانیم، اطلاعاتی داریم، اطلاعاتم خیلی بسیط است، لذا به آن مقدار که شناخت داریم اکتفا می‌کنیم. یکی این است که ما نجف بودیم، ایشان از کربلا آمد نجف،

آمد نجف و نمی‌دانم حالا این را، نمی‌دانم با من صحبت کرد یا چطور بود که بنا شد ایشان درس را شروع کنند در نجف و مکاسب شروع کند. و لذا مقداری در درس ایشان شرکت کردیم.

مفاخر خراسان: با توجه به این که شما مدتی در نجف شاگرد آیت الله میلانی بودید، چه خاطراتی از ایشان در نجف دارید؟

خاطرات درس نجف

آیت الله اردبیلی: از نجف و درس ایشان خاطرات بسیاری دارم. من شاگرد هم آیت الله خویی بودم و هم آیت الله میلانی. منتهی من درس خود را با آقای خویی شروع کردم، اما در این فاصله درس آیت الله میلانی هم شروع شد و درس ایشان خصوصی و محدود بود. در درس خارج آیت الله میلانی بحث کتاب البیع بود. از خاطرات آن درس این که ایشان در آغاز درس به تعریف بیع پرداخت، این کلمه‌اش یادم است، گفت: «البیع مبادلهٔ مالٍ بمال و هذا تعریف جامع و مانع» ما تعجب کردیم، این معنای لغتی است. از مصباح اللغه نقل شده، نمی‌شود گفت: «هذا تعریف جامع و مانع»، از طرفی تعریف منطقی هم نیست. پس چگونه ایشان قائل به جامعیت تعریف شده لذا شروع کرد به استدلال و گفتن دلایل آن، یک چیزی از کلمهٔ بیع استفاده کرد، یک چیزی از کلمهٔ مبادله، صیغهٔ مفاعله استفاده کرد، یک چیزی از باب مقابله استفاده کرد، برای من در همان آغاز درس نسبتاً جالب بود، زیرا از جایی گرفته نشده بود و نکاتی بود که در تحلیل این تعریف بیان می‌شد. من عرض کردم که شما غیر از کتاب‌های معروف، این مطالب را از کجا بیان می‌کنید؟ مال کتاب‌های معروف نیست، چه مطالعه می‌فرمایید، ایشان گفت این مطالب از آن شیخ هادی تهرانی استفاده کرده است، و من شروع کردم، چون که برای شیخ هادی است، نوشتن نکات و مطالبی که در جای دیگر نبود، هشت نفر هم شاگرد داشت، فردا هم رفتیم هفت هشت نفر و این درس در مسجد سید برگزار می‌شد. آقا شیخ محمد علی موحدی، شاگرد آقای خویی هم می‌آمد، و این درس خیلی خصوصی بود. درس، بعد ایشان دنبال این حرف‌ها، یک مقدار سمت و سویش به مصادره هم کرد، و بسیار برهانی شد، من آن مقداری که درسش می‌رفتم، می‌نوشتم، در هر روز چهار صفحه می‌شد، ایشان می‌گفت، بعضی مطالب را می‌گفت، می‌گفت این مال مهجه است، مهجهٔ العلما شیخ هادی، این درس ادامه داشت. ما با ایشان در نجف مأنوس بودیم، و از طرفی به درس آیت الله خویی هم می‌رفتیم. تا این که درس ایشان با درس آیت الله خویی معارض شد. چون یکی از شش و یا هشت نفر که نگویم اسم ایشان چه کسی است،

کمی از آقای خویی دلگیر بود، لذا تعمدا درس آقای میلانی را مقداری بـه عقـب کشـید، یعنـی روزی یـک دقیقه، دو دقیقه، پنج دقیقه، تا اینکه آخر درس این، با اول درس آقای خوئی تعارض کرد، مـن بـه آن بنـدهٔ خدا گفتم، گفتم نکن، این هشت نفر هم متفرق هـم می‌شـوند، ایـن درس شکسـت می‌خورنـد، کسـی کـه مدت‌هاست شاگرد آیت الله خوئی است، نمی‌تواند درس ایشان را ول کند اما گوش او به ان مسائل بدهکار نبود غرضش تعارض بود، عرض من مورد قبول نشد، تا اینکه حسابی معارض شد، در عرض یـک هفتـه، دو هفته، ما بالاخره با اینکه آقای میلانی خیلی به اینجانب محبت داشت، به خاطر همین تعارض درسی ما از درس ایشان دست کشیدیم، رفتیم دنبال خودمان، دیدیم آن درس خودمان آن هم ناقص می‌شـود، بعـد آقـا شیخ محمد علی موحدی با یک جمعی به درس آقای میلانی رفتند، پسرش اینجا بـود آن شـب، مـن بـه او گفتم، گفتم پدرتان آن وقت رفت، رفتند به من گفتند شما چرا درس آقای میلانی می‌رفتید، حالـا نمی‌آییـد، گفتم والله درسش معارض درس آقای خوئی بود، حالا ما مدتی است درس آقای خویی رفته‌ایم دیگر نمی-شود این درس را رها کنیم. تا این که شاگردان مشترک مجبور به ترک درس شدند. زیـرا آن فـرد بگونـه‌ای درس را ادامه می‌دادند که دیگر نشود درس آقای خویی شرکت کرد. آنها آخر درس را می‌گفتند، آقا وقـت تمام شد، نمی‌گذاشتند، دیگر ادامه بدهند، بعد آمدند یکی همین آقا تقی قمی بود، که دیگـر او هـم از ایـن درس مجبور شد ترک کند، یعنی بعد که آقا شیخ محمد علی موحدی رفتند، او هم رفته بود، وقتـی متوجـه اشتباه خود شدند که دیگر دیر شده بود و شاگردان درس ایشان پرکنده شده بودند. به من گفتند که، که حالا دیگر درس‌ها دیگر با هم تعارض ندارد، شما هم بیایید، گفتم والله من خجالت می‌کشم یکبـار بـروم، بعـد نروم، بعد مجدداً باز بروم، با این استدلال با اینکه آقای میلانی خیلی محبت داشت دیگر نرفتم. یک مقداری از آن درسها را نوشته بودم و این نوشته‌ام هم بود، من نمی‌دانم الان چه شده است، اخیراً هرچه گشتم ندیدم کجا هست، ولی این مباحث ایشان را حفظ کرده بودم..

شرکت در درس مشهد

مفاخر خراسان: پس از آمدن به ایران چه خاطراتی دارد؟

آیت الله اردبیلی: بعد از این که به ایران آمدم و در قم مستقر شدم، تلاشی کردیم آقای میلانی را به قـم بیاوریم، نگذاریم ایشان برود مشهد، در جمعی که از دوستان بودند و از شخصـیت و علمیـت ایشـان خبـر نداشتند، من گفتم به آنها که آیت الله میلانی این مرد دقیقی است، آدم زحمت کشـی در تـدریس و مراتـب

علمی بوده است، به لحاظ اخلاقی هم دارای مراتب بالا است، نکته دیگر ایشان شخصیت جذاب ایشان است که خیلی در مواجهه جاذب بود، اما متاسفانه بعضی‌ها مانع شدند، گفتند برویم پیش آقای بروجردی، به آقای بروجردی بگوییم، او اگر موافقت کند، دعوت کنیم، اما من نرفتم، من گفتم شما بروید، من نمی‌آیم، اینها رفتند، پیش آقای بروجردی، علت نرفتن من هم این بود که می‌دانستم که بعضی از اطرافیان آقای بروجردی با آن مخالفت می‌کنند و من مقدار از آنان تقیه می‌کردم، مثل آقا شیخ عبدالحسین و افراد دیگر، که من خیال می‌کردم که ایشان در تحت نفوذ این افراد است، در حالی که افرادی مثل آقای فاضل لنکرانی، پدر این آقای فاضل، به خدمت آیت اله بروجردی رفتند، بعد که آمدند، گفتند آقای بروجردی فرمود که من ایشان را نمی‌شناسم، بله در آن شرایط برای شخصیت ایشان بگونه‌ای بود که گفت من ایشان را نمی‌شناسم، اگر مثل آقای حجت باشد، من خودم او را دعوت می‌کردم، چون آقای حجت را می‌شناخت و می‌دانست که هرچند در برابر آقای بروجردی، مخالفت دارد و حتی در برابر ایشان تعبیرش تعبیر خوبی نبود، هر وقت تعبیر می‌کرد، می‌گفت این مرد اینجوری گفته است، یا اگر کسی می‌آمد، می‌گفت شهریه‌ام را بدهید، می‌گفت برو ببین آنجا می‌دهند، بعد بیا اینجا، ولی با همه اینها از دستورات آقای بروجردی تبعیت می‌کرد.

داستان دعوت ایشان برای آمدن به قم

مفاخر خراسان: بستر و زمینه موضع‌گیری آیت الله بروجردی چه بود؟

آیت الله اردبیلی: من یک داستانی هم راجع به این قضیه دعوت دارم، آیت الله بروجردی در این سخن پیشنهاد آقایان گفته بود، اگر ایشان مثل آقای حجت باشد، من خودم از ایشان دعوت می‌کنم، بلکه از ایشان برای آمدن به قم حمایت هم می‌کنم، آقایان شما که مایلید استفاده کنید، اشکال ندارد، اما ایشان باید مثل آقا سید محمد تقی خوانساری باشد، نه مثل برخی دیگر، البته این افراد این تعبیر را از ایشان نقل می‌کردند، من حضور نداشتم که دقیقا سخنان ایشان را بشنوم. اما اشاره ایشان به مسائلی بود که در آن ایام اتفاق افتاده بود و تجربه مخالفت در حوزه بوجود آمده بود، سالی نگذشته بود مگر اینکه یک اسباب دردسری برای ما آقای سید محمد تقی فراهم کرده بود، حال آقا سید محمد تقی مرده بود، آقای حجت هم مرده بود، ایشان آمادگی آمدن فردی را نداشت که برخی از اطرافیان گفته بودند که مثلا اگر آقای میلانی بیاید چنین و چنان

می‌شود، در حالی که آقای میلانی چنین نبود، اما وقتی آقای بروجردی این حرف را زده بود، دیگر باعث شد که ایشان دعوت نشود[1].

مفاخر خراسان: فکر می‌کند چرا و به چه دلیل مخالفت می‌شد؟

آیت الله اردبیلی: من یک روزی می‌رفتم به درس .... خانه‌مان، در کوچهٔ رهبر بود، آقا میرزا مهدی بروجردی، را دیدم[2] که ایشان از من پرسید، من شنیدم شما یک دسته طلبه‌هایی هستید که می‌خواهید در قم کاری بکنید، من گفتم آقا میرزا مهدی من غلط می‌کنم، گفت شما رفته‌اید پیش آقا، یعنی آقای بروجردی، گفتم من نبودم، من نرفتم، گفت نه حالا یا شما یا دوستان شما رفته‌اند، خوب حوزه قم مگر چی‌اش ناقص است، که می‌خواهید کسی را دعوت کنید. (زیرا آقای گلپایگانی داماد این آقا میرزا مهدی بود)، من ترسیدم به این آقایی که فردی را در قبال دامادش دعوت کرده چیزی بگویم، بعد گفت این قم چه اشکالی دارد، آقای خمینی هم است، آقای سید محمد داماد هم هست، افراد دیگری در همین ردیف، مثل آقای سید

---

۱. البته همانطور که بعدها در برخی از مصاحبه ها آمده آقای میلانی وقتی شخصیت آیت الله میلانی را شناخت، اتفاقا دعوت و اصرار کرد که به قم بیاید و طرح‌های آموزشی و نظام مند کردن حوزه را اجرا کند، اما خود ایشان حاضر نشد شهر مشهد را برای اقامت قم برگزیند.

۲.اقای حاج میرزا مهدی بروجردی ولادت: ۱۲۵۹ ش / ۱۳۰۰ ق زادگاه: بروجرد (لرستان) محل تحصیل و تدریس: بروجرد، اراک، قم استادان: آیات عظام: شیخ محمّدحسین مجتهد غروی بروجردی؛ ملّا عبدالعظیم بروجردی؛ شیخ عبدالکریم حائری یزدی ساکن شهر قم، بوده و از علما و بزرگان حوزه‌ی علمیه صاحب نفوذ و صاحب تألیفات عدیده همچون کتاب «اسلام و مستمندان» است. ایشان در تعیین مرجع به گفته بسیاری از عالمان معاصرش نقش بسیار داشت تا جایی که معروف بود که او را مرجع ساز می‌گفتند. قدرت عجیبی در بیوت داشت. محمود بروجردی داماد امام همسر زهرا مصطفوی از نوادگان ایشان است (زاده ۱۳۱۳ - ۷ اسفند ۱۳۸۹). وی فرزند میرزا محمدحسین (احمد) بروجردی و از نوادگان میرزا مهدی بروجردی محسوب می‌شود. رحلت او در شهریور ۱۳٤۷ ش/جمادی الثانی ۱۳۸۸ ق/ ۸۸ سالگی است.

احمد زنجانی هم بود، گفت قم چه اشکالی دارد، شما می‌خواهید این طرف و آن طرف هم افرادی را دعوت کنید بیایند. هدف ما درس بود و نه آن چیزهایی که او فکر می‌کرد.

دلیل مهم دعوت ایشان به قم

من برای اینکه اینجا او را بی‌جواب نگذارم، به او گفتم من یک چیزی به شما بگویم، گفتم: آخر بعضی‌ها مثلاً فلسفه هم در درس و صحبت‌هایشان هست که در دیگران نیست و یا دروسی خوانده‌اند، یا دیده‌اند، که در بعضی از اساتید قم نیست و بعضی‌ها هم دلشان می‌خواهند در علومی که یک مقدار قاطی به فلسفه باشد، اصطلاحات فلسفه را بدانند، (اشاره من به درس و شاگردی شیخ محمد حسین اصفهانی معروف به کمپانی بود) گفت نخیر، اینجوری نیست، دیگران ولو فلسفه نخوانده‌اند، اما بلد هستند. البته منظورش حکمت بود. می‌گفت، حکمت نخوانده‌اند، معقول نخوانده‌اند، اما عقلش را دارند، دیدم فایده ندارد، دست کشیدم، و از بحث و جدال با ایشان دست کشیدم، ولی بالاخره آقای میلانی به مشهد رفت، ولی من که به مشهد می‌رفتم، به درس ایشان شرکت می‌کردم، درسی که در مسجد گوهرشاد برگزار می‌شد، چه درس باشکوهی بود. نکات درس ایشان همانگونه که می‌شناختیم، مشحون از مباحث معقول بود و آن وقت نمی‌دانم حالا شما یادتان هست یا نیست، ایشان خیلی با تأنی صحبت می‌کرد، گاهی هم دستی به پیشانی‌اش می‌کشید، اینجوری به صورت آرام آن دسته از مباحث را به شکل خاصی مطرح می‌کرد. ایشان من را می‌شناخت، خوب از نجف سابقه داشتیم، و این حضور من در درس بیشتر به دوره متأخر حضور ایشان در مشهد بود، ولی در مشهد من شنیده بودم، یک دسته‌ای هستند که مخالف با علوم معقول‌اند، با آقای میلانی هم خیلی خوب نیستند، لذا من عمداً به درس ایشان، البته استفاده هم می‌کردیم.

مفاخر خراسان: این حضور شما در چه ایامی بود در تابستان‌ها می‌رفتید یا رفته بودید تا ماندگار شوید؟

آیت الله اردبیلی: نخیر من رفته بودم تابستان، تابستان آنجا باشم، من به طور معمول در ایام تابستان به مشهد می‌رفتم، و بنایم این بود که در این ایام از درس ایشان استفاده ببرم، گاهی با افراد دیگری از قم و یا تهران به مشهد می‌رفتیم. مثلا آقا احمد سبط شیخ هم می‌آمد، آقا احمد سبط، سبط مرحوم آقا شیخ بود، آدم فاضلی هم بود.

مفاخر خراسان: آن زمان در در تهران ساکن بودید یا در قم؟

آیت الله اردبیلی: نه در قم بودم. و شاید توجه بیشتر ما به ایشان اشاره هایی بود که آقا حجت در قم می‌کرد و هم به او خیلی عنایت داشت، حتی بیش از داماد خودش، آقای مرتضی حائری فرزند بزرگ حاج شیخ، خیلی به ایشان عنایت داشت.

نمونه‌ای از برخورد اخلاقی ایشان با شاگردان

مفاخر خراسان : از صفات اخلاقی و روحیه ایشان در درس مشهد چیزی در نظر شما هست؟

آیت الله اردبیلی: برخورد عجیب ایشان در درس با یکی از شاگردان از نمونه‌های آن بود. من یادم هست یک وقتی آقای میلانی این بحث را در درس خود مطرح می‌کرد، و می‌گفت: اگر کسی مریض باشد، برود پیش دکتر، دکتر هم او را معاینه کند، و او به مقداری که علم و عقلش می‌رسد ، دوا بدهد، و اتفاقا دوا مضر باشد و به بیمار ضرر بزند، واقعاً دکتر ضمان و دیه ندارد، زیرا این فرد خودش به سراغ آن دکتر رفته است. اما نکته ایشان در عدم لزوم دیه این بود که این فرد خودش را در اختیار دکتر گذاشته است، و اجازه هم داده تا او را معالجه کند، و آن دکتر هم قصور نکرده است، چون کار او عمدی نبوده است، آقای میلانی می‌گفت به نظر من این عمل دکتر دیه ندارد، و این کار او اشکالی هم ندارد، اما این نظر را آقا احمد سبط شیخ قبول نداشت و به ایشان اشکال کرد، می‌گفت: چرا دیه ندارد، این آقا اشتباه کرده، و به دیگری ضرر زده است، بله او جنایتی کرده، مگر در جنایت لازم است که عمد باشد. آقای میلانی گفت خودش گفته، که من را معالجه کن و به دکتر گویی گفته بر اساس نظر خودت انجام بده و لوازم کار او را پذیرفته است. اما در مقابل این آقا احمد سبط شیخ می‌گفت: خوب خودش گفته باشد، او که در هر حال خود را تسلیم دکتر نکرده است. خلاصه در آن درس و مقداری بحث طول کشید، آقا احمد سبط شیخ برگشت به آقای میلانی گفت: **آخر هیچ دیوانه‌ای این حرف را می‌زند**، طلبه‌ها، آن هم طلبه‌های مشهد، با شنیدن این سخن، با نگاهی به این آقا شیخ احمد که از فضلا بود جور دیگری نگاه می‌کردند. من تجربه این مواقع را داشتم، می‌دانستم در این مواقع ممکن است مشکلی پیش آید، آقای میلانی هرچه زودتر در قبال این سخن برآمد و برای این که مشکلی پیش نیاید، بلافاصله گفت: حالا اگر یک بیماری پیدا شد که دیوانه بود. او گفته بود، هیچ دیوانه‌ای این حرف را نمی‌زند، یعنی این حرفی را که تو می‌گویی هیچ کس حتی افراد دیوانه

نمی‌گوید، اما ایشان اینجور تعبیر می‌کرد، مریض دیوانه بود، من خیلی خوشم آمد. بعداً به آقای میلانی گفتم شما چرا ظاهر حرفش را تغییر داده‌اید، مفاد سخن او این بود که شما دیوانه‌اید، گفت بله من دیدم طلبه‌ها می‌خواهند جسارتی کنند، چون من قبلاً یکی دو بار اشکال کرده بودم و یک مقدار طول کشیده بود، دیدم طلبه‌ها تحمل ندارند و می‌خواستند (من شنیدم)، من را بزنند، و آقای میلانی در همان مرحله سخن من گفت ایشان: آقای آقا سید عبدالکریم اردبیلی است، مرد فاضلی است، خیلی تعریف کرد، من تعجب کردم، چرا سر درس و پس از درس، این جور تعریف می‌کند، تو نگو آن مرد در منبر می‌دیده که شرایط درس چگونه است.

مفاخر خراسان باز اگر خاطرات دیگری از ایشان دارید بفرمایید؟

آیت الله اردبیلی: عرض کنم خدمت شما، من یک وقتی می‌رفتم در خانهٔ آقای میلانی، خصوصی هم می‌رفتم، آن اتاقی که مخصوص خودش در بالا بود و می‌نشست، من دیدم که آقای شیخ کاظم دامغانی از علمای مشهد هم آنجا هست، سر و صدا هم می‌آید، من وارد شدم، آقای میلانی گفت خوب خودش آمد، حالا من کار دارم شما با ایشان...، گفتم موضوع راجع به چیست؟ گفت راجع به انقلاب نسبت است، گفتم عجب، این انقلاب نسبت در علم اصول از دروغ‌های عالم است، آقای میلانی گفت بارک الله من هم همین را می‌گفتم؛. ولی آقای میلانی بعداً، این آقا مرتضی جزایری- رحمهٔ الله تعالی علیه- که به بیت آقای میلانی خیلی نفوذ داشت، تا جایی که شرایط قم را برای ایشان بگونه‌ای توصیف کرده بود که آقای میلانی یک وقتی- من نمی‌دانم خودم شنیدم یا نه- گفت من شنیدم طلبه‌های قم سنی شده‌اند، گفتم بابا طلبه‌های قم سنی شده باشند. تا دیروز آنان شیعه بودند و امروز یک شبه سنی شده باشند. مگر می‌شود که یک شبه سنی شوند، فهمیدم کار این آقا مرتضی است که از خیلی حسینه ارشاد بدگویی کرده و سخن ایشان از این مقدمات ناشی شده است، من دیگر به آقای میلانی بعد از این قضایا تا حدودی روابطم سرد شد.

مفاخر خراسان: آقای آقا سید فاضل میلانی فرزند همین آقا سید عباس میلانی، به مناسبت صحبت آقا سید مرتضی جزائری شد، و این صحبت شد که امروز آیت الله میلانی نباید وجه المصالحه دیگران شود. مثلا این مباحثی که آقای جزائری در کتاب‌های خود مطرح کرده ربطی به شخصیت آیت الله میلانی ندارد. بعد ایشان تصریح کرد، که متاسفانه الان دوستان آقای جزایری تلقی‌شان این است که ما خیلی تابع آقا سید مرتضی هستیم، در حالی که این جوری نیست، می‌خواست این جوری بگوید، که بالاخره آقای میلانی

شخصیتش باید مستقل از اطرافیان بویژه آقای جزایری و آقای آقا سید صدرالدین جزائری و امثال آنها باید باشد، و این را باید یک جوری در آثار و نوشته‌ها مطرح شود. اگر امر دایر بین آقای میلانی و آقای جزایری شد، باید آنجا تفکیک کنید،

آیت الله اردبیلی: بله. من این مطلب را نمی‌دانم. زیرا در اواخر با ایشان دیگر ارتباط نداشتم، چنانکه با آقای جزایری نیز چنین بود در صورتی که من اصلاً با آقای میلانی که ارتباط داشتم، با آقای آقا مرتضی هم خیلی رفیق بودم، آقا مرتضی جزائری یک وقتی آمد به من گفت که شما هر چه می‌خواهید، من از آقای میلانی برایتان بگیرم، گفتم من هیچی نمی‌خواهم، منظورش از این سخن اجازه اخذ وجوهات بود و می‌خواست بگوید، مثلاً نوشته‌ای، چیزی، گفتم، نه من هیچی نمی‌خواهم. شما آقا مرتضی دخالت نکنید، من نمی‌خواهم آلوده به این امور باشم. رابطهٔ من با آقای میلانی با این چیزها نیست، من خود آقای میلانی را دوست دارم، آقای میلانی را من خیلی آدم عاقل و آدم مدبر، مبادی به آداب، می‌دانم. منتها آقای میلانی یک جوری بود دیگر، کسی می‌گفت مثلاًفلان مسئلهٔ اخلاقی چیست، می‌گفت ببینیم حاجی چه می‌گوید، منظورش... است.

نسبت علمی آیت الله خویی و آیت الله میلانی

سؤال: آقای میلانی به لحاظ علمیت به نظر شما از آقای خوئی بیشتر بود؟

آیت الله اردبیلی: من مکرر دیده بودم، که میان آقای خوئی و آقای میلانی بحث می‌کردند، دلمان هم می‌خواست که این دو تا با همین بحث‌ها ببینیم تا بدانیم که در میان این دو چه فرقی است، ببینیم چه جوری از نظر شیوه بحث و استدلال است، آقای خوئی در بحث مستحضرتر بود، گاهی هم بعضی حرف‌ها می‌زد، می‌گفت ما این را زورگویی می‌دانیم، ولی آقای میلانی هیچ وقت همچین حرفی نمی‌زد، می‌گفت حالا، نه زورگویی می‌گوییم، آقای میلانی یک خرده با تأنی و نزاکت صحبت می‌کرد، ولی شاید دقت او بود.

مفاخر: دو تا نامه از سوی کمپانی در مقایسه میان این دو است یکی در باره آقای میلانی که تعبیر به ادق دارد، یک تعبیر هم نسبت به آقای خوئی دارد، تعبیری که به آقای میلانی دارد، همین نکته را نشان می‌دهد.

آیت الله اردبیلی: در بحث و استدلال آقای میلانی شاید دقتش بیشتر بود، ولی تأنی داشت، یک خرده آدم متأنی بود.

سؤال: شما الان مستحضر هستید چه نکات فقهی داشت که حرف مال خود مرحوم آقای میلانی بود، چیزی در ذهنتان هست؟

آیت الله اردبیلی: همان نوشته را من دارم، والان مستحضر نیستم باید به آن نوشته ها مراجعه کنم. من نمی‌دانم آن را کجا گذاشتم ، درسش را خواندیم مکاسب را.

سؤال: از آن درس‌های مشهد چیزی ننوشتید شما؟

آیت الله اردبیلی: نخیر. معمولا حضور ما در آن درسها عبوری بود.

مفاخر خراسان: غیر از بیع که حالا بحث فقهی است، در باره نظرات ایشان در علم اصول هم چیزی در خاطر شما هست؟

آیت الله اردبیلی: الان چیزی مستحضر نیستم فقط می‌دانستم که آقای میلانی انقلاب نسبت را قبول ندارد.

سؤال: باید بگوییم که امور اعتباری جای انقلاب نسبت نیست، این امور مربوط به امور حقیقی است آیا شما هم از همین باب می‌گویید؟

آیت الله اردبیلی: نخیر انقلاب نسبت اصلاً ربطی به این بحث ندارد، انقلاب نسبت را آقای خوئی خیلی معتبر می‌داند، حتی در بعضی...، چون ما معتقدیم تاریخ ...، این ادله است، این ادله را نگاه می‌کنیم، می‌گوید قبلاً با دو تا دو تا حساب می‌کنیم، بعد تخصیص می‌زنیم، بعد می‌گوید خاص از انقلاب نسبتش فرقی می‌کند، این درست نیست.

سؤال: اصلاً ریشه‌ای این بحث‌ها حاج آقا اشکال دارد، به جهت اینکه این تعارض در اخبار منشأش در تعارض نیست. و هیچ به انقلاب نسبت ربطی ندارد.

آیت الله اردبیلی: ارتباط ندارد دیگر، همین‌جا را می‌خواهم درست کنم، اصلاً منشأ خیلی از تعارض‌ها به مسائل تاریخی در نقل حدیث مرتبط است، گاهی در حل تعارض اخبار اصلاً به اینجاها نمی‌کشد، اصلاً کل بحث‌های تعادل و تراجیح در اصول انتزاعی و روی هواست، چون آنچه که منشأ تعارض در اخبار است، تعارض در وقایع تاریخی است، نقل‌های متفاوت روات در آن موضوع است، کتابت‌های غلط است، عدم نقطه‌گذاری است، آن‌وقت اینها را ما می‌آییم با یک سری قواعد دیگری که قواعد عقلائی است تطبیق می‌دهیم و امروزه می‌خواهیم از این طریق درست کنیم.

آخر انقلاب نسبت را آن طور که آقای خوئی به عقیدهٔ خودش تصحیح می‌کند، می‌گوید اگر دو تا دلیل داشته باشیم، سه تا دلیل داریم، اینها با همدیگر یا تنافی دارند یا مثلاً نسبتی با هم ندارند... اول ما یکی را به آن دیگری، خاص با خاص تخصیص می‌زنیم، بعد که تخصیص زدیم آن مفهومش می‌شود خاص، بنابراین این انقلاب نسبت در اینجا اصلاً عموم و خصوص من وجه را از بین می‌برد، این در عرض هم هستند، دلیل ندارد اول یکی را حساب کنیم، بعد هم آن یکی را حساب کنیم، بعد که خاص شد، دلیل ندارد تا نسبت آن را تغییر دهیم.

دلایل شرایط آخر حیات آیت الله میلانی

سؤال: جدا از این بحث‌های علمی در باره انقلاب چگونه شد که آیت الله میلانی با آن جدیت و جامعیت و منطق علمی در در بحث انقلاب یکباره کنار کشید؟ چه اتفاقاتی افتاد زمینه‌های آن کدام بود و آیا مواضع ایشان در اتصال با آقای جزایری بود، بعد از اتصال با آقای جزایری چه مسائلی بود. بدون تردید آقای جزایری با اینها منسوب بود.

آیت الله اردبیلی: خوب بله فرزند ایشان هم از ناحیهٔ پدرش که خواهر آقا سید صدر الدین، و مادر آقای محمد علی میلانی بود و آقا سید صدرالدین دائی آقای محمد علی میلانی حساب می‌شد، از جهتی هم دختر آقای آقا سید مرتضی را همسر آقای آقا سید محمد علی میلانی گرفته بود. و حضور و موضع او برعلیه انقلاب مشخص بود. البته آقای میلانی هیچگاه با دستگاه کنار نیامد اما اطرافیانی بودند که گاه به نام ایشان ارتباط‌هایی داشتند. یک خوابی هم آقا مرتضی نقل می‌کرد، بواسطه من شنیدم، شنیدم آقا مرتضی در خواب دیده که یک مرغی آمد روی زانوی این فرد نشست و این هرچه مرغ را کنار می‌زند، می‌پرد دور و بر او می‌نشیند، بعد یک معبر خوابی بهش گفته بود که یک همچین خوابی دیدم، گفته بود که یک ازدواجی بین شما و خاندان آیت الله میلانی صورت می‌گیرد.

سؤال: ولی خوب آقای آقا سید مرتضی جزایری هم از اعجوبه‌های تاریخ معاصر و در تحولات دورهٔ اخیر است. او در زمینه حسینیه ارشاد، شهید جاوید و قضایای تعارض میان ولایتی‌ها و انقلابیون نقش فعال داشته است.

آیت الله اردبیلی: بله آقا مرتضی جزائری، واقعا چنین بود. او از هوش سرشار و قدرت نطق و تثبیت یک عقیده در باره یک موضوع برخوردار بود. من آقا مرتضی را قبل از آن که با سرلشکر قرنی مربوط باشد، او را می‌دیدم و با او خیلی مأنوس بودم، این مثل را که می‌گفته می‌شود کسی که اقبال همیشه در خانهٔ آدم را نمی‌زند، همینطوری است گاهی آدم می‌آید آدم از فرصت‌ها استفاده کند، اما آن را درست بکار نمی‌گیرد. او در کوران حوادث با سرلشگر قرنی و خبازباشی رفیق شد، در فکر کشتن شاه افتاد، گفتم آقا مرتضی این کار خیلی سنگین و لقمهٔ بزرگی است، یک وقتی سر شما را هم بر باد ندهد، اما او به این سخنان گوش نداد، بعد که گیر افتاد، از آن طرف قصه افتاد. این قصه هم در باره آقا مرتضی و هم آقا سید صدر الدین صادق است. او چنان در راه خود پیش رفت که در برابر انقلاب قرار گرفت و تلاش داشت به هرشکلی شده، افراد را از مبارزه منصرف کند، با لطایف الحیل و گاهی به اسم دفاع از ولایت و خطر سنی‌ها. آقا مرتضی یک وقتی صحبت اعدامش بود، همه را لو داد، اصلاً انقلابیون بعد از آقا مرتضی به کلی بریدند، وقتی که به آنجا رسید، الان آقازاده‌اش علی جزایری دکتر است، دکتر قلب است البته نشنیده ام که در این مسائل باشد، اما افراد دیگری از نزدیکان او افکار او را منتشر می‌کنند.

سؤال: فرزند آقای جزایری در ایران است یا در خارج ؟

آیت الله اردبیلی: بله در ایران است، این یک برادر داشت به نام آقا سید محمد... جزایری، آن پسرش خیلی پسر خوبی است، الان در تهران است، او دو سه تا هم کتاب در باره فقه و مقدمه ترجمه نوشته و برخی قضایای از احکام را منکر شده است. او در این کتابها قائل به تحریف است، یک چیزهای عجیب غریب، در این کتابها مطرح کرده است و هیچ هندسه‌ای در ترسیم دین در ذهنش نیست، در علوم قرآن، در مباحث تفسیر، ترجمه و نوع نگاهش به اهل سنت وجود دارد.

گفتگو با آیت‌الله سید عزالدین زنجانی

آیت‌الله میلانی چهره بر جسته جهان معاصر شیعه

با عنایت به این که مرحوم والد حضرتعالی از شاگردان مرحوم آیت‌الله آشیخ محمد حسین اصفهانی معروف به کمپانی بوده‌اند باید با آیت‌الله میلانی آشنایی زیادی داشته باشید. اگر ممکن است از آشنایی مرحوم والد با ایشان بگویید.

ضمن خیر مقدم از این خانم تاجی بنده هم از شما و هم از ایشان تشکر می‌کنم. و امیدوارم که خداوند همیشه و در همه حال موفقتان بدارد.

در رابطه با حضرت آیت‌الله سید محمد هادی میلانی باید عرض کنم که ایشان از دوستان بسیار نزدیک مرحوم والد –آقا سید محمود امام– بود. و هر دوی اینها یعنی هم مرحوم والد و هم آیت‌الله میلانی از شاگردان خاص مرحوم آقا شیخ محمد حسین اصفهانی بودند. از خواص شاگردان ایشان بودند؛ به همراه مرحوم مظفر نویسنده منطق مظفر و اصول فقه. سیدنا الاستاذ علامه هم از شاگردان خاص ایشان بودند. بله مرحوم والد، با آیت‌الله میلانی مراوده زیاد داشت. رفاقت و دوستی ایشان با هم سابقه بس طولانی پیدا کرد. شاید در لا به لای نامه‌ها و مکاتبات، چیزهایی از نامه‌های ایشان باشد که می‌توانید از آسید محمد پرس و جو کنید. ولی دوستی بسیار نزدیک داشتند.

آن مقدار که من در نجف اشرف مشرف بودم، وقتی به کربلا مشرف می‌شدم، آن مقدار که کربلا می‌ماندم وارد بر ایشان می‌شدم. مهمان آیت‌الله میلانی بودیم. منزل ایشان همانند منزل خود ما بود. مرحوم میلانی به اعتبار پدر خیلی به من احترام می‌گذاشت؛ خیلی رسیدگی می‌کرد. احساس مهمان بودن نداشتم منزل خود ما بود.

علی رغم وضعیت بسیار عالی مرحوم آقا شیخ محمد حسین اصفهانی از نظر علمی، که فهم آثار ایشان چندان ساده نیست و کسی که بفهمد واقعا مجتهد است و به معنای واقعی کلمه مجتهد است. هم حاشیه مکاسب و هم تعلیقات بر کفایه اش ارزشمند و ستودنی است. مرد بسیار ملا و با سواد بود. به تمامی معنای کلمه مجتهد بود، اما چندان به ایشان وقعی نمی‌نهادند بلکه مخالفت هم می‌کردند. در زمان ایشان مرافعه‌ای صورت گرفته بود. برای صدور حکم آن، خدمت آشیخ محمد حسین اصفهانی آمدند و از ایشان درخواست صدور حکم کردند و ایشان هم طبق مستندات خود حکم را صادر کردند. کسانی که درگیر ماجرا بودند به

نظر حاج شیخ بسنده نکردند و برای تأیید آن خدمت آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی رفتند. و شاید هم می‌دانستند که بین ایشان و مرحوم آسید ابوالحسن اختلافاتی هست. مرحوم آیت اله آسید ابوالحسن اصفهانی هم علی رغم آن که می‌دانست آشیخ پیش از این حکم صادر کرده است و دلیلی ندارد که حکم تازه‌ای صادر شود، حکم ایشان را نقض کرد و حکم دیگری در برابر آن صادر کرد. در بین حوزویان و علما این روند چندان مرسوم نیست که مجتهدی بخواهد حکم مجتهدی را نقض کند. به نظر می‌رسد که آسید ابوالحسن باور به اجتهاد آشیخ نداشت. چون موقعیت علمی مرحوم آشیخ بسیار قابل توجه بود.. در چنین فضا و وضعیتی بود که مرحوم والد –سید محمود امام– و آیت‌الله سید محمد هادی میلانی و آیت‌الله شیخ مظفر و علامه طباطبایی و آیت‌الله خویی و دیگران در درس آشیخ شرکت می‌کردند. و همه اینها نیز شاگرد مرحوم نائینی هم بودند ولی بیش از همه مرحوم والد و آیت‌الله میلانی از محضر ایشان فیض بردند. علی-رغم چنین موقعیت علمی از نظر اقتصادی مرحوم آشیخ وضعیت خوبی نداشت. مرحوم آقا شیخ محمد حسین را می گویم. البته نوعا اینها چون با شیخ محمد حسین محشور بودند. اصلا مرحوم حاج شیخ هیچ توجهی به ذخارف دنیا نداشت. برایش چندان مهم نبود که آینده خود و یا اولادش چه می‌شود. این بی توجهی خود خواسته بود. نه این که بخواهند و ندهند. ولی از ناحیه دیگران هم چندان توجهی نمی‌شد یعنی این تنگنای اقتصادی را بر ایشان تحمیل می‌کردند. نوعی محاصره اقتصادی.

در رابطه با مهاجرت آیت اله میلانی به مشهد بفرمایید که علت آن چه می تواند باشد. حتما در این باره چیزهایی از مرحوم والد و یا دیگران شنیده‌اید.

مرحوم والد نقل می‌کرد که وضعیت مالی ما –کسانی که در درس و بحث آشیخ محمد حسین شرکت می-کردیم– به اقتضای بد بودن وضعیت اقتصادی استاد، ما هم وضعیت خوبی که نداشتیم بماند وضعیت خیلی بدی داشتیم. چنان عرصه بر ما تنگ شد که ما هم به مانند مرحوم میلانی مجبور به مهاجرت شدیم. پس روشن است که اولا آیت‌الله میلانی خود خواسته مهاجرت نکرده؛ بلکه وادار شده و مجبور بوده است. و ثانیا اجبارش هم به جهت نامطلوب بودن وضع مالی بوده است. مرحوم میلانی هم در کربلا که بود از نظر مالی وضع چندان مطلوب و خوبی نداشت. مرحوم اصفهانی –آشیخ محمد حسین– گفته بود از سر ناچاری ایشان مهاجرت کرد. از سر ناچاری.

در ارتباط با وضعیت خانوادگی آیت اله میلانی بفرمایید.

آیت‌الله میلانی خداوند رحمتش کند دو تا همسر انتخاب کرد. همسر اولش از خاندان جزائری و همسر دومش دختر مرحوم شیخ عبدالله ممقانی بود. سه پسر داشت که سید محمد علی از همسر جزائری اش بود و سید نور الدین و سید عباس از همسری که دختر ممقانی بود. آسید فاضل میلانی که تقریبا عهده دار درس و بحثهای آیت‌الله میلانی بود و تقریرات ایشان را بعد از رحلت ادامه داد و الان هم در لندن به تبلیغ و ترویج اسلام مشغول است، نوه دختری مرحوم ممقانی است. خانواده‌ی خیلی محترمی بود دختر مرحوم ممقانی که همسر دوم آیت‌الله میلانی بود خیلی هم به ایشان رسیدگی می‌کرد. بخشی از موفقیت‌هایش را مرحوم میلانی شاید مرهون زحمات همین همسر دوم باشد که خیلی به آن مرحوم رسیدگی می‌کرد.

می‌گویند مرحوم شیخ عباس قمی نویسنده مفاتیح الجنان هم همسر دومی داشت که خیلی به آن مرحوم - رسیدگی می‌کرد. از آن مرحوم نقل می‌کنند که همسرش هنگامی که سفینهٔ البحار را می‌نگاشت برایش لقمه آماده می‌کرد و به شیخ عباس قمی می داد تا وقتش هدر نرود. یعنی اینها کسانی بودند که حتی به این گونه مسائل هم توجه داشتند تا چه برسد به این که فضای منزل را آرام و بدون تنش نگهدارند تا همسرشان به درس و بحثش برسد.

آیت‌الله میلانی با حاج شیخ علاوه بر رابطه استاد و شاگردی قرابت خانوادگی و سببی هم پیدا کرده بودند. آقای میلانی چندتا برادر داشت که آنها با دخترهای حاج شیخ ازدواج کردند. و همین سبب نزدیکی بیشتر آیت‌الله میلانی با حاج شیخ شده بود.

آیت‌الله میلانی صبح خیلی زود بیدار می شد و خیلی آرام در را باز می کرد و بیرون می آمد و به حرم مشرف می شد.

با توجه به این که فرزند شما آسید محمد به درس آیت‌الله میلانی شرکت می‌کرد اگر خاطره‌ای از آن دوران دارید بفرمایید.

پسرم آسید محمد آن زمان خیلی کم سن و سال بود. ایشان به درس حضرت آیت‌الله سید هادی میلانی می‌رفت. طبق معمول درس‌های ایشان را می‌نوشت و از درس که بر می گشت نوشته‌هایش را روی طاقچه می‌گذاشت. از سر کنجکاوی روزی یادداشت‌های آسید محمد را برداشتم و همان طور سرسری مطالعه کردم بینم که وضع و حالش چگونه است. دیدم نه خیلی خوب یادداشت برداشته است.

آیت‌الله میلانی به کسانی که در درس خارج شرکت می‌کردند مبلغ ده تومان به عنوان شهریه خارج خوان به آنها می داد. چون آسید محمد هم در درس خارج شرکت می کرد همان مبلغ ده تومان را به ایشان هم می دادند. بیشتر من احساس می‌کردم شهریه‌اش به اعتبار من یا به صرف شرکت در درس خارج بوده باشد. پس از دیدن یادداشتها، به سید محمد تذکر دادم که این یادداشتها را هم به استادت نشان داده‌ای؟ گفت: نه.

گفتم: باید این یادداشتها را به استادت نشان بدهی تا بداند که تو چیزی حالیت هست. فقط به اعتبار من نیست که شهریه به تو تعلق می گیرد. یا این که از سر تشریفات به درس خارج شرکت نمی‌کنی.

یادداشتها را آسید محمد سر جمع کرد و به آیت‌الله علم الهدی داد و ایشان هم مجموعه را به آیت‌الله میلانی نشان داد. و ایشان هم تحسین کرد و حساب دیگری برای آقا سید محمد باز شد. آسید محمد مرتب درس ایشان می‌رفت. توسط آقای علم الهدی پیغام داده بودند که درسها را به من نشان بده. و آسید محمد هم توسط آقای علم خدمت ایشان رسیده بودند. به نظر من خیلی تمجید کرد. ایشان ده تومان شهریه می‌داد که مبلغ قابل توجهی بود. این مبلغ نه به عنوان این که پسر من است. به عنوان این که طلبه است. گفتم نشان بده جزوه را تا بدانند که طلبه درس خوانی هستی. چون درس می‌خوانی نه این که شرکت در درس تشریفاتی است. خداوند رحمتشان کند.

موقعیت علمی ایشان در مشهد چگونه بود؟

زمانی که آیت اله میلانی به مشهد آمد و مستقر شد تقریبا در مشهد کسی جز ایشان و هم طراز ایشان نبود. ایشان محور بود. حتی آن مرحوم از جمله علمای طراز اول کشور بود و بعد هم از مراجع و علمای بزرگ جهان شیعه. البته علی رغم منزلت و جایگاه علمی ایشان، چون شاگرد مرحوم آشیخ محمد حسین اصفهانی بود و مشرب فلسفی داشت چندان ایشان را منتسبین به جریان ضد فلسفه، تحمل نمی‌کرد و حتی اهانت-هایی هم به ایشان روا می‌داشتند که دور از شأن علم و ادب و حتی اخلاق بود.

رابطه مرحوم میلانی با جریانهای ضد فلسفی مشهد چگونه بود؟ استاد آشتیانی از تعامل آنها با مرحوم میلانی خیلی بد می‌گوید.

همین طور است. واقعا رفتار بدی داشتند. اصلا مخالفت اینها با فلسفه خود نوعی کوتاه فکری و شیرین عقلی است. خود همین بدترین بر خورد است. تا چه رسد حرف و صحبتی هم بزنند . با توجه به این که ایشان شاگرد حاج شیخ هم بود. البته شاگرد مرحوم نائینی هم بود. ولی آن وجه و صبغه‌ی عقلانی و فلسفی

حاج شیخ بر ایشان سنگین تر بود. نصف اعظم علمای اسلام اگر قرار باشد که فلسفه سبب حذف شود باید اینها را حذف کرد. شیخ صدوق(رض) از اهل حدیث است. شیخ مفید که از طرف امام زمان (عج) پیغام رسیده بود به شیخ صدوق اعتراض می‌کند. چون ایشان اخباری بود. و شیخ مفید اخباری گری شیخ صدوق را کمی خشک می‌داند.

گفته می‌شود برای طرد مردم از آیت‌الله میلانی حتی بدعت‌هایی هم در دین گذاشتند و دروغ‌هایی هم جعل کردند استاد آشتیانی هم تصریح دارد که به ایشان می‌گفتند کوسج و نماز پشت سر کوسج هم کراهت دارد.

بله. یادم هست. این مطلب آن زمان شایع شد. معروف شد. که این مطلب از طرف همین کسانی که امروز تفکیکی می‌گویند مطرح شده بود.

بلی آن زمان این حرفها علیه ایشان زده می‌شد که نه تنها دور از انصاف بلکه دور از اخلاق و انسانیت بود. چقدر بد است که بعضی بخواهند برای حذف کسانی که می‌توانند برای حوزه‌های علمیه مفید باشند از این حرفها و نسبتهای ناروا بزنند. من نمی‌دانم که اینها با چه چیزی مشکل دارند. بسیاری از اعاظم و بزرگان از فقها اهل فلسفه بودند و در بین مردم دارای احترام و منزلتند. خود مرحوم خویی، مرحوم امام (خمینی) خواجه طوسی، سید بحر العلوم، مرحوم آشیخ محمد حسین اصفهانی، علامه طباطبایی، خود مرحوم ملا صدرا اینها از بزرگان و نیکان علمای شیعه‌اند. اینها اهل تقوا و عبادتند. بیش از نیمی از فقها و بزرگان شیعه از جمله کسانی‌اند که اهل فلسفه و امور عقلی‌اند.

متأسفانه اینها بیشتر تحت تأثیر میرزا مهدی اصفهانی این نحله را به راه انداختند و بیش از آن که ضد فلسفه باشد ضد علما و اعاظم شیعه است. ما اگر فلسفه را از علم اصول بگیریم چیزی از آن نخواهد ماند. در نتیجه باید گفت اخباری هستیم. خیلی از مسائل علم اصول فلسفی چون کلی است و یا چون کلی است پس فلسفی است. نمی‌شود علم اصول را حذف کرد و اگر شما اینها را از علم اصول حذف کنید چیزی از آن باقی نخواهد ماند.

انسان شگفت زده می‌شود. اینها با اخلاق چه می‌کنند؟ واقعا جواب خدا را چه خواهند داد؟ راحت اهانت می‌کنند. یادتان می‌آید که بعضی از آقایان در مشهد خدمت حضرتعالی هم بودیم که اصرار داشتند از فلسفه دست بردارم. چون در فلسفه نه دین هست و نه دنیا. در جریان بیماری استاد آشتیانی می‌گفتند: ببین این از

نتیجه فلسفه است. گویا در بیماری مردن و یا با بیماری مردن خاص فلاسفه است. و این هم گناه نابخشودنی بزرگی است. و حال آن که ما از حکمت خداوند چه خبر داریم. خوب بعضی از بزرگان ضد فلسفه هم که به حالت عادی و طبیعی از دنیا نرفتند بلکه آنها هم دچار بیماری های سخت و جانکاه بودند و شدند.

دقیقا همین است. البته نوعا اینها چون با شیخ محمد حسین محشور بودند اصلا توجه نداشت که آینده خود و یا اولادش چه می‌شود. این بی توجهی خود خواسته بود. نه این که بخواهند و ندهند. ولی اینها برداشت دیگری داشتند:

کفر چو منی گزاف و آسان نبود　　محکم تر از ایمان من ایمان نبود

در دهر چون من یکی و آن یکی هم کافر　　پس در همه دهر یک مسلمان نبود

علامه طباطبایی هر وقت که به مشهد مشرف می‌شد نمازش را پشت سر آیت‌الله میلانی می‌خواند. چون رابطه خیلی نزدیکی هم با هم داشتند.

وقتی که ایشان مشهد بودند شما هم مشهد تشریف داشتید. آیا در این فرصت ارتباط و رفت و آمدی هم داشتید یا خیر؟

بله. فرصتی که ایشان مشهد بودند و بنده هم به مشهد می‌آمدم و یا مشهد مستقر بودیم خدمت ایشان می-رسیدیم. زیاد هم رابطه داشتیم. چون رابطه ما بر می‌گشت به ارتباط مرحوم والد.

ولی این که من رفت و آمد داشته باشم. ارتباط با ایشان داشتیم ولی به جهت موقعیت و وضعیتی که معظم له داشتند این مجال برای ایشان فراهم نبود که بخواهند بیایند و بروند. ولی من که به مشهد آمدم با ایشان ارتباط داشتیم. خدمتشان می‌رسیدیم. ولی آسید محمد چون به درس آیت‌الله میلانی شرکت می‌کرد طبیعی بود که ارتباط بیشتری هم داشته باشد. حالا نمی‌دانم آن جزوه‌ها را دارد یا خیر؟ گمان نکنم که آن جزوه‌ها باشد. خودش که کم سن و سال بود و ما هم خیلی به فکر این نبودیم که بخواهیم جمع کنیم و مرتب کنیم و نگهداریم. حالا شاید نباشد. از خود سید محمد می‌توان پرسید.[۳]

[۳] – آن یادداشتها را سید محمد زنجانی در اختیار دارد.

با توجه به درگذشت آیت‌الله میلانی در مشهد، شما در مراسم تشییع حضور داشتید؟ وضعیت تشییع جنازه را چگونه دیدید؟

آیت‌الله میلانی از همسری که متعلق به خانواده جزائری‌ها بود پسری داشت به نام سید محمد علی میلانی، خداوند رحمتش کند همین چند وقت پیش از این درگذشت. در مشهد آن هم آن موقع اگر یک فرد عادی از دنیا می‌رفت خیلی بهتر از وضعیت آیت‌الله میلانی بود. آن هم آیت‌الله میلانی به عنوان یک مرجع. آن وقت اوج مبغوضیت دربار در بین مردم بود. و این سادگی بود که جنازه را نگهداشتند تا یک نفر از دربار بیاید و در مراسم تشییع شرکت کند. او هم با هواپیما آمد و اجازه دادند تا جنازه جمع بشود. جنازه را نگذاشت تا حرکت کند تا آن مأمور درباری بیاید. درآن دوره و زمانی که خود دربار در بین مردم هیچ موقعیت و ارزشی نداشتند. این رفتار خیلی بدی بود. البته مردم آمدند ولی آن شکوه و جلالی که از موقعیت مرجعیت ایشان انتظار می‌رفت و مردم مشهد آن گونه که باید استقبال نشد. البته باز هم مردم آمدند. پسرهای دیگر مرحوم میلانی آسید نور الدین و آسید عباس خیلی خدمت کردند به پدر.

در ارتباط با درس و بحث ایشان بفرمایید علیرغم آن که شاگرد مرحوم حاج شیخ بود ولی در مشهد درس و بحث اصولی جدی از ایشان در دسترس نیست. همه آن چه از ایشان مانده فقهی است.

آخر موقعیت مرجعیت خیلی از فرصتها را از فرد می‌گیرد و علم اصول هم درس بسیار دشوار و وقت گیری است. فرصت مطالعه برای هر دو درس نداشتند. ایشان از نظر مرجعیت موقعیت بسیار عالی و ممتازی داشت. ایشان خیلی دقیق بود. برای درس دادن باید وقت زیادی می‌گذاشتند.

فعالیت‌های اجتماعی آیت‌الله میلانی

در رابطه فعالیتهای اجتماعی ایشان بفرمایید.

از مدرسه و مدیریتی که در آنها اعمال می‌شد فهمیده می شود که ایشان دارای ذهنی خلاق و منسجم و مدیر بود. به نظر می‌رسد مدارس ایشان و نظامی که در آن مدارس به وجود آورده بود دوره مقدماتی و سطح یک و سطح دو و خارج تقریبا فراگیر شد و نظام حوزه را تحت تأثیر خود قرار داد.

مرحوم میلانی به نظر می‌رسد ذهن برنامه ریز و مدونی داشت. از طراحی نظام آموزشی ایشان در حوزه معلوم است. بنده خودم هم از درس آموخته‌های مدرسه آیت‌الله میلانی هستم. فکر می‌کنید چه کسی در این نوع از اندیشه و تفکر در ایشان تأثیر داشت. مرحوم آشیخ یا مرحوم بلاغی؟

آقای بلاغی بیشتر در حوزه‌ی کلام و آن هم یهودیت کار می‌کرد خیلی اهل این حرفها نبود. شاید در بخش ترجمه و اهمیت زبان آموزی بشود گفت تحت تأثیر مرحوم بلاغی بوده است ولی اصلا نظام فکری اش را از استادش مرحوم آشیخ گرفت. مرحوم مظفر هم این ویژگی را داشت. آیت‌الله میلانی به تأسیس مدرس و مراکز علمی همت کرد و مرحوم مظفر به نگارش و تدوین کتابهای درسی. نه این تفکر ریشه در اندیشه‌های آشیخ دارد یقینا این گونه است. با سپاس از فرصتی که در اختیار ما قرار دادید.

مصاحبه با آیت الله شمس

مؤسسه آیت الله میلانی: حضرت آیت الله شمس، از این که خدمت حضرتعالی آمدیم. بسیار خوشوقت هستیم. قبل از این، از آشنایی حضرتعالی با مرحوم حضرت آیت الله العظمی میلانی اطلاع داشتیم. اکنون تقاضا داریم که با مطالب مفید خودتان، ما و جوانان علاقه‌مند را مستفیض کنید. چه نیکوست که درباره شخصیت حضرت آیت الله میلانی ـ رضوان الله علیه ـ و نیز جایگاه بلند علمی و فقاهتی معظم-

له، نکته‌هایی را بیان کنید که ما را نسبت به مقام و منزلت ایشان آشناتر سازد. از این که جسارت کردیم و نکاتی در آغاز مصاحبه حضرتعالی بیان شد، پوزش می‌خواهیم.

آیت الله شمس: راجع به موقعیت علمی حضرت آیت الله العظمی میلانی ـ قدس الله سره ـ پیش از این، مطالبی را نوشته‌ام که همه چاپ شده است. در کتاب *مشکوة الاصول* می‌توانید آن مطالب را که درباره مباحث علمی آیت الله میلانی است، بخوانید.

مؤسسه آیت الله میلانی: درباره تحصیل و اساتید حوزوی‌تان بفرمایید. در چه زمانی نزد آیت الله میلانی آمدید؟

تحصیل در حوزه‌های علمیه

آیت الله شمس: بنده در حوزه علمیه مشهد، مشغول سطح شدم و مقداری هم خارج فقه و اصول خواندم. استاد ما آیت الله حاج هاشم قزوینی بود. چون حوزه مشهد با دروس معقول چندان رابطه‌ای نداشت، ناچار شدم که به تهران هجرت کنم و در خدمت آیت الله رفیعی قزوینی که از اساتید بزرگ معقول در تهران بودند، به تحصیل بپردازم. آن زمان که ما خدمت ایشان رسیدیم، شاگردان زیادی پای درس‌شان می‌آمدند. ناگفته نماند که در آن ایام، در تهران عالمان بزرگی در رشته‌های مختلف علوم حوزوی بودند که اکنون خبری از آنان نیست.

دو سال که از دوره طلبگی‌مان در تهران گذشت، به حوزه علمیه قم رفتم. در آن زمان، علامه سید محمدحسین طباطبایی، درس اسفار ملاصدرای شیرازی داشتند. و بنده، مثل طلبه‌های علاقه‌مند به فلسفه و معقول، پای درس ایشان می‌رفتم. در واقع، من برای ادامه درس اسفار در محضر علامه طباطبایی بودم، چون در تهران که بودم، خدمت آقای رفیعی، درس اسفار را شروع کرده بودم. راجع به تحصیل فقه و اصول در حوزه علمیه قم، می‌توانم بگویم که به درس خارج فقه حضرت آیت الله العظمی بروجردی می‌رفتم و درس خارج اصول را نزد مرحوم امام فرا می‌گرفتم.

یک سال و اندی از تحصیل حوزوی‌ام در حوزه علمیه قم سپری شده بود که برای هجرت به نجف اشرف تصمیم گرفتم و مقدمات سفر فراهم شد. درست در آن ایام بود که مطلع شدم که حضرت آیت الله میلانی به شهر مشهد مشرف شدند، یعنی سه ماه قبل از اینکه برای رفتن به حوزه علمیه نجف مهیا شوم. جالب است که مساله ازدواج بنده مطرح شد و صلاح در این دیدم که برای ازدواج به مشهد بازگردم و بعد

عازم عراق شوم. در باره مقام علمی والایی که آیت الله میلانی به دست آورده بودند، باید بگویم که از سابقه علمی معظم له باخبر شده بودم و کار به جایی کشیده بود که جذب شخصیت ایشان شدم.

جامعیت آیت الله میلانی

ماجرا از این قرار است که بنده برای حج به مکه معظمه مشرف شدم. در آن جا که آقایان نجفی‌ها جلسه‌ای داشتند، حضور داشتم. یکی از آقایان رو به من کرد و پرسید: حاج آقا! شما نجف رفته‌اید؟ در جواب گفتم که اگر نجف رفتن موضوعیت دارد، نخیر! بعد گفتم: الان که نجف به مشهد آمده است! واقعاً، همان طور بود که به آقایان نجفی در شهر مکه گفتم.

حضرت آیت الله میلانی، عالمی بزرگوار بود که کمتر کسی جامعیت ایشان را در دروس فقه و اصول داشت. بنده با آیت الله میلانی خیلی نزدیک بودم و حتی خیلی خصوصی شده بودم و خواه ناخواه به امتیازهای علمی و فقاهتی‌شان آشنا بودم. اعتقاد من این است که حوزه علمیه مشهد، تا وقتی که آیت الله میلانی به مشهد مشرف نشده بودند، عالمی چنان جامع و کامل ندیده بود. اصلاً، مثل آیت الله میلانی در حوزه مشهد نبوده است. من که در این مورد چیزی به خاطرم نمی‌آید.

اساتید حضرت آیت الله میلانی

در حوزه علمیه مشهد که آیت الله میلانی تشریف آوردند، چهره ناشناخته‌ای نبودند. بزرگان آن روز حوزه مشهد می‌دانستند که معظم له، از شاگردان مبرز آیات عظام در حوزه علمیه نجف بوده‌اند و سالیان متمادی در نزد آنان، دانش فقه و اصول آموخته‌اند. همان موقع معروف بود که آیت الله میلانی، ۲۳ سال، درس مرحوم آیت الله آقا شیخ محمد حسین اصفهانی رفته‌اند. و همچنین ١٤ سال پای درس میرزای نایینی بوده‌اند. به تصدیق خود مرحوم اصفهانی، حضرت آیت الله میلانی، بهترین شاگرد ایشان بوده است.

از همین روی بود که معظم له در درس خارج‌شان، بیش از اساتید دیگر حوزه علمیه نجف، قول دو استادشان را نقل می‌کردند، یکی حاج شیخ محمد حسین اصفهانی که از ایشان به «حاج شیخ استاد» تعبیر می‌کردند ، یکی هم، میرزای نایینی که ایشان را «میرزای استاد» می‌خواندند.

یادم می‌آید که حضرت آیت الله میلانی، از مرحوم آقا ضیاء اصلاً قولی را نقل نمی‌کردند. وقتی در یک جلسه خصوصی که با معظم له داشتم، فرمودند که مرحوم آقاضیاء «معقول» را ورق نزده است؛ اما میرزای

نایینی آن را ورق زده است. هر گاه که معظم له، بحث‌های فلسفی و کلامی پیش می‌آمد، مقداری سخن می‌گفتند، و بعد می‌فرمودند: بقیه‌اش را آقا میرزا احمد بگوید.

درباره آقا میرزا احمد آشتیانی، بد نیست که بگویم، ایشان را دیده بودم. مردی نجف رفته و درس خوانده و فیلسوف بود. از شاگردان میرزای نایینی بود و در آن ایام که در حوزه نجف اشرف تحصیل می‌کرد، بحث اعلمیت ایشان مطرح شده بود و حتی برخی بزرگان آقا میرزا احمد را بر آقایان دیگر ترجیح می‌دادند. دقت نظر ایشان در مباحث علمی آشکار بود در حوزه نجف، افراد کمی نبودند که ملا و متتبّع باشند؛ اما دقت نظری که مرحوم آشتیانی داشت، در درس‌های آن‌ها به چشم نمی‌خورد. ایشان در معقول خیلی قوی بود؛ ولی در منقول آن گونه نبود.

به هر حال شک نداشتیم که در آن روزگار، تنها کسی که با اقوال علمی مرحوم آقا شیخ محمدحسین اصفهانی بیش از بزرگان دیگر آشنا بود، حضرت آیت الله میلانی بودند. ایشان، واقعاً حرف‌های آقا شیخ را درک کرده بودند و از طرفی قدرت بیان آن حرف‌ها را نیز داشتند. معظم له، گاهی درباره میرزای نایینی می‌فرمودند: من اصلاً تقریرات مرحوم میرزا را قبول نداشتم. من تقریرات ایشان را خوانده‌ام و گاهی هم می‌فرمودند: ببینم که میرزای بیچاره چه می‌گوید!

مؤسسه آیت الله میلانی: حضرت آیت الله میلانی در بحث‌هایی که داشتند، خیلی تأکید داشتند تا مراد حاج شیخ روشن بیان شود و خودشان بر این امر اصرار می‌ورزیدند. از آن گذشته نظرشان این بود که بسیاری از افراد که پای درس ایشان می‌آمدند، متوجه منظور استادشان نمی‌شدند. پیداست که آیت الله میلانی در میان شاگردان حاج شیخ چه مقام و مرتبه‌ای داشتند.

آیت الله شمس: همین طور است. این مسأله نزد همه آقایان معلوم بود که افراد به منظور فهمیدن آرای حاج شیخ به آیت الله میلانی رجوع می‌کردند. جز ایشان کسی در حوزه علمیه نجف نبود که بتواند از کلمات حاج شیخ سر در آورد. برخی بزرگان حوزه، مثل آیت الله میلانی از حاج شیخ نقل قول نمی‌کردند، مگر اندکی، چرا که متوجه مقصود استادشان نشده بودند. می‌دانید که آیت الله میلانی، مدتی در حوزه علمیه کربلا بودند. ایشان در آن حوزه، همواره مرجع کسانی بودند که برای فهم و درک کلمات حاج شیخ سراغ‌شان می‌آمدند. در کربلا هم مشهور بود که ایشان شارح آرای استاد عالیقدرشان حاج شیخ محمد حسین اصفهانی است.

آیت الله خویی و حاج شیخ

حالا، از آیت الله سیستانی، جمله‌ای را نقل کنم. ایشان می‌فرمود: به حضرت آیت الله العظمی خویی ـ رضوان الله علیه ـ گفتند: آقا! شما چرا کلمات حاج شیخ را متعرض نمی‌شوید؟ معظم له در پاسخ می‌فرمودند: حرف‌های ایشان زحمت دارد. می‌بینید که آیت الله خویی، با این که شاگردی از شاگردان مرحوم حاج شیخ بودند و همواره در درس ایشان حاضر می‌شدند، این گونه جواب می‌دهند. خودم یادم هست که در درس خارج اصول حضرت آیت الله خویی شرکت می‌کردم، فقط در دو مورد، نقل قول از حاج شیخ داشتند. شاید معظم له، در باره مطالب استادشان، تحقیقات جداگانه‌ای داشته‌اند؛ اما در هنگام تدریس جز همان موارد قولی نشنیدم. یادم می‌آید که از استادشان؛ حاج شیخ به «شیخنا المحققین» تعبیر می‌کردند. منظور این است که آیت الله خویی برای استادشان حضرت آیت الله محمد حسین اصفهانی معروف به کمپانی ـ رحمه الله علیه ـ احترامی ویژه قائل بودند.

ارادت آیت الله میلانی به حاج شیخ

باید بگویم که نه فقط معظم له، همه شاگردان آیت الله کمپانی ارادت مخصوصی نسبت به استادشان نشان می‌دادند. می‌توانم بگویم که شاگردهای حاج شیخ، همه‌شان عاشق استادشان بودند. آقا سیدمحمدعلی میلانی برایم نقل کرد که حضرت آیت الله میلانی در حوزه کربلا بودند. در آن ایام هر وقت آیت الله کمپانی برای زیارت به کربلای معلی مشرف می‌شدند، به منزل ما تشریف می‌آوردند. ایشان عصرها وضو می‌گرفتند و برای اقامه نماز به حرم حضرت ابوالفضل □ مشرف می‌شدند و روی پشت بام حرم نماز می‌خواندند. هر روز آیت الله میلانی همراه استادشان می‌رفتند، در حالی که همیشه یک قدم پشت سر مرحوم آیت الله کمپانی بودند. هرگز ندیدم که پدرم دوشادوش استادشان قدم بردارند. در نماز مغرب و عشاء به استاد خود اقتدا می‌کردند. در وقت بازگشتن از حرم و زیارت، پدرم همان شیوه قدم برداشتن را رعایت می‌کردند که برایم خیلی جالب بود. تا حالا ندیده بودم که شاگردی، این اندازه برای استاد خودش احترام و ادب قائل باشد. در منزل‌مان هم رسم آقا، توأم با ارادت و ادب خاص بود.

حضرت آیت الله میلانی بیشتر مطالب‌شان، مطالب مرحوم حاج شیخ بود؛ اما خودشان هم در وقت تدریس، مطالبی ارایه می‌کردند و اشکال‌هایی بر کلمات استادشان داشتند.

علاقه‌مندی علامه طباطبایی به آیت الله میلانی

معروف بود که علامه طباطبایی ـ رضوان الله علیه ـ به حضرت آیت الله میلانی، علاقه خاصی داشتند. هر دو بزرگوار سالیان درازی در پای درس آیت الله حاج شیخ کمپانی حضور داشتند. تابستان‌ها که می‌شد، حضرت علامه طباطبایی به مشهد مشرف می‌شدند و در آن ایام در نماز جماعت آیت الله میلانی شرکت می‌کردند. رسم معظم له بود که بعد از نماز جماعت در صحن منزل‌شان می‌نشستند و مردم خدمت‌شان می‌رسیدند و سؤال‌های خودشان را طرح می‌کردند و جواب‌شان را می‌گرفتند. یادم هست که مرحوم علامه طباطبایی ـ رحمه الله علیه ـ که از لحاظ علمی، شخصیتی والامرتبه بودند، گوشه‌ای می‌نشست و دم برنمی‌آورد. ایشان در حضور آیت الله میلانی، چنین شیوه‌ای داشتند. آخر مجلس که می‌شد، علامه طباطبایی عصایش را برمی‌داشت و بلند می‌شد و از منزل معظم له بیرون می‌رفت.

ایشان، ارادت مخصوصی به آیت الله میلانی داشتند. در همان ایام رحلت حضرت آیت الله العظمی سید محسن حکیم ـ رضوان الله علیه ـ بود که مسأله مرجعیت و نیز اعلمیت در حوزه‌های علمیه تشیع مطرح شد. مرحوم علامه طباطبایی، با صراحت فرموده بودند که تقلید از آیت الله میلانی بر آقایان دیگر ترجیح دارد. بنده، وقتی در حوزه علمیه قم مشغول تحصیل علوم حوزوی بودم، نزد علامه طباطبایی، هم فلسفه خواندم و هم مقداری از اصول را.

دقت علمی آیت الله میلانی

بارها گفته‌ام که من در دوران تحصیلم، در حوزه‌های علمیهٔ، مشهد و قم و نجف اشرف، استادهای بسیاری را دیده‌ام و همواره خوش‌چین خرمن دانش آن‌ها بوده‌ام؛ اما باید بگویم که دقیق‌تر از حضرت آیت الله میلانی ـ رضوان الله علیه ـ در مباحث علمی نیافته‌ام. معظم له، استادی متفاوت و ممتاز بودند و به سختی می‌توانستیم، نظیری برای این مرد بزرگ پیدا کنیم. اساتید فقهی و اصولی در حوزه‌ها کم نبودند، ولی مسأله، مسأله دقت در شناخت و بیان آرای علمی است.

واقعیت این است که استادهای ما دو گروه بودند؛ گروهی که ملا بودند؛ اما اهل نظر نبودند، و گروهی که هم ملا بودند و هم اهل نظر. شکی نیست که این دو با هم تفاوت دارند و نمی‌توان هر دو دسته از اساتید را در یک رده گذاشت. یکی از آقایان اهل علم می‌گفت: من خدمت عالمان بزرگی رسیده‌ام. روزی، حاشیه‌ای بر کتاب عروه الوثقی (اثر مرحوم آقا سیدمحمدکاظم یزدی) دیدم و خواندم و بسیار جذب آن کتاب شدم. مطالب آن اثر بسیار علمی بود. سپس با حاشیه‌ای مواجه شدم که مرحوم میرزای نایینی بر عروه

الوثقی نوشته بود. در شگفت شدم، چون متوجه شدم که مطالب آن حاشیه که مرا مجذوب خودش ساخته بود، درست مطالب حاشیه ای است که میرزای نایینی نوشته است.

در این جا علم است؛ ولی نظر به چشم نمی‌خورد. حضرت آیت الله میلانی، هم علم داشتند و هم نظر. ایشان نسبت به کلمات آیت الله کمپانی تسلط فوق العاده‌ای به دست آورده بودند که جای شگفتی است و نیز نسبت به کلمات میرزای نایینی چنین بودند. می‌توانم این احتمال را بدهم که معظم له، نسبت به بعضی تقریرات دروس میرزای نایینی اعتماد نداشتند، یعنی باور نداشتند که آن ها حرف‌های میرزا باشد.

مؤسسه آیت الله میلانی: نکته‌ای که حضرت عالی به آن اشاره کردید، ممکن است درباره آن توضیح بدهید؟ منظور از اعتقاد یا اعتماد نداشتن به مطالب تقریرات میرزای نایینی چیست؟

آیت الله شمس: مقصودم این بود که آیت الله میلانی، برداشت‌شان نسبت به تقریرات درس میرزای نایینی ـ رحمه الله علیه ـ این بود که آن‌ها در نقل دیدگاه ایشان قابل اعتماد نمی‌باشند. به همین خاطر در موقع درس‌شان می‌فرمودند: ببین! میرزای بیچاره چه می‌گوید! مراد اهانت شاگرد به استادش نبود، بلکه حقیقت آن بود که مطالب موجود در تقریرات درس میرزای نایینی، آن مطالبی نبود که میرزا در هنگام تدریس‌شان گفته‌اند. پس می‌توان گفت که حرف‌های میرزا در تقریرات نقل نشده است و چیزهای دیگری به جای حرف‌های ایشان آمده است.

ما که به درس حضرت آیت الله میلانی می‌رفتیم، شاهد بودیم که افراد بسیاری برای استفاده کردن از محضر ایشان می‌آیند. متأسفانه باید بگویم کمتر کسی می‌دیدیم که مطالب این استاد عالی مقام را فهم و درک کند. شیوه معظم له این بود که در میان درس، اگر شاگردی اشکالی طرح می‌کرد، ناراحت می‌شدند؛ اما پس از پایان درس به شاگردها مجال طرح سؤال می‌دادند. یادم هست که معظم له می‌فرمودند: من برای سه نفر درس می‌دهم! این سخن را روی منبر که بودند می‌گفتند: مکرر می‌گفتند: دو بار که خودم شنیدم.

مؤسسه آیت الله میلانی: حاج آقا شمس! آن سه نفری که در نظر آیت الله میلانی، موقعیت مخصوصی یافته بودند، چه کسانی بودند؟ آیا ممکن است از آن آقایان نام ببرید؟

آیت الله شمس: آن سه نفر، من بودم و مرحوم آقای علم الهدی و آقای حجت. درس حضرت آیت الله میلانی در حوزه مشهد، واقعاً درس دقیق و عمیقی بود که در خور فهم و درک خیلی از افراد نبود. اگر

شاگردی از شاگردان معظم له، در رشته معقول تحصیل نکرده بود، برای او بسیار دشوار بود که درس‌های ایشان را بفهمد. می‌دانیم که مطالب و کلمات آیت الله کمپانی، یکسر مختصر است و موجز. معلوم است که بیان آن ها از سوی آیت الله میلانی، برای بسیاری از شاگردان مشکل‌هایی به همراه دارد. درست است که استاد بزرگوار ما، آیت الله میلانی نسبت به کلام حاج شیخ تسلط داشتند، ولی توانایی شاگردان در درک مطالب ارائه شده، هم مهم است.

توصیه علامه طباطبایی

خاطره‌ای دارم که به بُعدی از ابعاد ناشناخته شخصیت و جامعیت علمی و عملی آیت الله میلانی مربوط می‌شود. پیش از آن که خاطره‌ام را روایت کنم، باید به این نکته اشاره کنم که ما شاگردان آیت الله میلانی ـ که از عنایت خاص این استاد فرزانه برخوردار بودیم ـ به همه ابعاد وجودی ایشان پی نبرده بودیم. ما می‌دانستیم که ایشان اهل فلسفه هستند و در این ارتباط از دانش معظم له بهره می‌بردیم؛ اما نمی‌دانستیم که این استاد بزرگ اهل عرفان نیز می‌باشند. خاطره‌ای که می‌خواهم آن را نقل کنم، هر گونه تردیدی را درباره جامعیت شخصیت معنوی و علمی آیت الله میلانی از ذهن‌ها می‌زداید.

یکی از آقایان اهل علم به حوزه مشهد آمد و در محضر آیت الله میلانی به کسب فیض پرداخت. ایشان، دو، سه سالی در مشهد ماند و بعد به حوزه علمیه نجف رفت. روزی، ایشان رو به بنده کرد و گفت: آن وقت‌ها که خدمت علامه طباطبایی در حوزه علمیه قم درس می‌خواندم، شیفته عرفان شدم و از ایشان پرسیدم: استاد! پیش چه کسی بروم و درس عرفان بخوانم؟ تصمیم گرفته‌ام که راجع به عرفان و مسایل عرفانی آگاهی به دست آورم. علامه طباطبایی در جوابم فرمود: پیش آیت الله میلانی درس عرفان بخوان!

وقتی آن آقا این مطلب را گفت، تعجب کردم و با خودم گفتم: عجیب است، ما سال‌های متمادی در محضر آیت الله میلانی بودیم و از این که ایشان، استاد عرفان نیز هستند، بی‌خبر ماندیم. باید اعتراف کرد که معظم له در میان مراجع تقلید شیعه، کم‌نظیر بودند و به راستی نعمت بزرگی به شمار می‌آمدند، افسوس که شکر این نعمت الهی، آن چنان که بایسته و شایسته بود، صورت نگرفت. بسیاری از افراد، فرصت بهره جستن از دانش‌های گوناگون ایشان را پیدا نکردند. در واقع باید گفت که آیت الله میلانی در حوزه مشهد نعمتی ناشناخته بودند.

مشکل کجا بود؟

مؤسسه آیت الله میلانی: منظور حضرتعالی این است که مشکل به حوزه علمیه مشهد برمی‌گردد و اگر بر فرض، حضرت آیت الله میلانی ـ رضوان الله علیه ـ در حوزه علمیه قم مشغول تدریس می‌شدند، موقعیت متفاوتی به دست می‌آوردند؟ وقتی به فضای شهر و حوزه مشهد در آن ایام برمی‌گردیم، به دست می‌آید که میرزا مهدی اصفهانی به دلیل فلسفه‌ستیزی، فضایی در حوزه ایجاد کرد که بعدها ادامه پیدا کرد و قطعا آن افکار در حوزه مشهد تأثیرگذار بود.

آیت الله شمس: قطعاً آن فضایی که یاد شد، در حوزه مشهد اثر گذاشت. به همین دلیل بود که برخی افراد حاضر نبودند که پای درس‌های حضرت آیت الله میلانی بیایند. واقعا آن‌ها نمی‌آمدند، چرا که آقایان با رشته معقول ارتباطی نداشتند. مسأله این بود آن‌ها که با فلسفه و معقول مخالف بودند، درس معقول نخوانده بودند و با چیزی که نمی‌دانستند مخالفت می‌کردند.

مؤسسه آیت الله میلانی: ممکن است گفته شود که هر دو عامل اثر داشته است؛ یعنی هم فضای حوزه علمیه مشهد، فضایی نامناسب با معقول بود و اقتضای درس‌های آیت الله میلانی را نداشت و هم سطح درس معظم له بسیار بالا بود و افراد توان فهم و درک مطالب درسی ایشان را نداشتند.

آیت الله شمس: سطح درس آیت الله میلانی که بالا بود و خیلی‌ها که در حوزه مشهد درس خوانده بودند، کشش نداشتند. از طرفی هم آن‌ها که طرفدارهای مخالفان رشته معقول بودند، راه آن‌ها جدا بود. سراغ آیت الله میلانی نمی‌آمدند.

ادب و اخلاق آیت الله میلانی

مؤسسه آیت الله میلانی: در نوارهای درسی که از آیت الله میلانی، در دست داریم، این عبارت از ایشان می‌شنویم: در عتبات که بودم بعضی رفقا از من می‌خواستند که کلام علمی‌تر باشد و به سطح فهم عموم شاگردان توجه نکنم، ولی باید بگویم که در قبال آن‌ها هم تکلیف دارم.

در نوارهای معظم له، این عبارت بارها شنیده می‌شود. بعضی وقت‌ها از اشخاصی نام برده‌اند که از آقا، بیان عمیق را خواسته‌اند، نه بیانی که فراخور حال عموم طلبه‌ها باشد. در همان نوارها، از حضرتعالی اسم می‌برند که از آقا خواسته‌اید که عمیق‌تر بحث کنند. غیر از حضرتعالی، از مرحوم آقای علم الهدی و آقای حجت هم اسم بردند تا افراد سراغ‌شان بروند که آقایان برایشان تقریر کنند.

آیت الله شمس: حضرت آیت الله میلانی ـ رحمه الله علیه ـ واقعاً، انسانی متخلق به اخلاق الاهی بودند. ما هرگز در مجالس و محافل خصوصی و عمومی نشنیدیم که گفتاری یا رفتاری برخلاف ادب و اخلاق از ایشان صادر شود. در وقت تدریس‌شان گاهی که قصد اشکال کردن به کسی داشتند، تعبیر «سهوالقلم» را به کار می‌بردند، یعنی منظور معظم له این بود که آن آقا در این مورد اشتباه کرده و مطلب درست را نگفته است.

یادم می‌آید که حتی در منزل خودشان، شیوه نشستن بخصوص در بیرون منزل را داشتند. همیشه، به حالت دو زانو می‌نشستند. برای پیرمردی مثل ایشان، واقعا دو زانو نشستن سخت است؛ ولی ایشان رعایت می‌کردند. بعضی رفقا که حوزه نجف رفته بودند، می‌گفتند که آقایان علما در نجف چنین نمی‌کنند.

به هر حال، آیت الله میلانی به طور فوق‌العاده‌ای، آداب را مراعات می‌کردند. معظم له، بسیار به شریعت و مسایل دینی مقید بودند و همواره از افراد متدین حمایت می‌کردند. اگر کسی را اهل تقوای الاهی می‌دیدند، از او بسیار تجلیل می‌کردند. چندان به حوزه‌ها، حتی حوزه نجف خوش‌بین نبودند؛ ولی قدر و منزلت اهل ایمان و تقوا را می‌شناختند. شخصی که می‌خواست برای ادامه تحصیل به نجف اشرف برود، از آیت الله میلانی سؤال کرد که نزد کدام مرجع تقلید درس بخوانم؟ ایشان فرموده بودند که به درس آقای خویی و درس آقا شیخ حسین حلی بروید. فقط از این دو استاد نام برده بودند.

مبارزات آیت الله میلانی

از مسایل دیگری که درباره حضرت آیت الله میلانی، می‌باید گفت، مبارزات معظم له در دوران مرجعیت‌شان است. ناگفته نماند که مبارزات آقا، مخفیانه بود نه علنی و کمتر کسی از مردم و مقلدان ایشان باخبر بودند. من روزی در محضر آیت الله میلانی بودم که قرار بود شاه به مشهد بیاید. آن وقت‌ها رسم بود که آقایان علما با شاه ملاقات می‌کردند. آقا میرزا احمد کفایی ـ پسر آخوند ملا کاظم خراسانی ـ به طور مرتب نزد شاه می‌رفت.

در آن مجلس که دانشجویی نشسته بود، رو به آیت الله میلانی کرد و گفت: آقا! شما که به ملاقات شاه می‌روید، از ایشان درخواست کنید تا هزینه کنکور را کم کنند که ما قدرت شرکت در کنکور را به دست بیاوریم. آیت الله میلانی که این تقاضا را شنیدند، ناگهان برافروخته شدند و فرمودند: من تا حال به ملاقات شاه مملکت نرفتم. بهتر است که شما پیش آقای حاج میرزا احمد کفایی بروید و ایشان را ببینید.

معظم له تا حیات داشتند، بر همین شیوه باقی ماندند و هرگز با شاه ملاقاتی نداشتند. در آن ایام، مسؤول موقوفات آستان قدس رضوی شخصی به نام آقای مولوی بود. ایشان از ارادتمندان حضرت آیت الله میلانی بود و در عین حال با دولت و حاکمیت در ارتباط بود. یادم هست که آقای مولوی را نزد معظم له می‌فرستادند تا ایشان را راضی کنند که مثل آقایان دیگر به ملاقات شاه بروند؛ ولی ما ندیدیم که معظم له راضی شوند و به این کار تن در دهند. منظور این است که حضرت آیت الله میلانی در مبارزات خودشان استوار بودند و نیز با شاه بسیار بد بودند. در حالی که در دوران حیات ایشان، مبارز بودن یا ضد شاه بودن معظم له مطرح نشد.

در جریان ۱۵ خرداد، می‌دانید که قرار بود امام خمینی را محاکمه کنند. ایشان را گرفتند و به زندان بردند. بعد علمای قم و تهران جمع شدند و آیت الله میلانی از مشهد به تهران تشریف بردند و به جمع آقایان پیوستند. حاج عمو تعریف می‌کردند که ایشان تا آخر ماندند و حاضر نبودند که از تهران به مشهد برگردند. در میان آقایان مراجع که برای حمایت از امام به تهران آمده بودند، سن و سال آیت الله میلانی بیشتر از آقایان دیگر بود. وقتی مسؤولان وقت دیدند که معظم له حاضر نمی‌شوند به مشهد برگردند، ایشان را بلند کردند و در هواپیما گذاشتند و به مشهد فرستادند.

آقا که به مشهد مشرف شدند، از زندان‌ها و شکنجه‌ها و ستم‌های حکومت، چیزهایی نقل کردند که عجیب بود. ایشان خیلی متأثر بودند و تا آخر عمر، همین عکس‌العمل را در مقابل رژیم شاه حفظ کردند. بگذریم که بعدها در حق معظم له جفا شد و در رادیو اعلام شد که آیت الله میلانی به ملاقات شاه آمده است. کسی دل و جرأت نداشت که آن خبر را رد و انکار کند. به هر حال، پس از رحلت ایشان معلوم شد که مرجعی مبارز بودند.

آیت الله میلانی و مرجعیت

حضرت آیت الله میلانی، در پی ترویج مرجعیت و تبلیغ اعلمیت خودشان نبودند. این خصوصیت، ارزش والایی دارد؛ چرا که افتخارمان این است که مرجع تقلیدمان، به هیچ وجه مروج مرجعیت یا اعلمیت خود نیست. معظم له، نه به روحانیون اعزامی از بیت و مدرسه خودشان رخصت تبلیغ مرجعیت‌شان را می‌دادند و نه دستور می‌دادند تا کسانی به این کار پردازند. چنین ویژگی، نشان دهنده اخلاق حسنه‌ای است که در یک مرجع تقلید می‌باید باشد، تا ظرفیت وجودی‌اش را به جامعه نشان بدهد. معلوم است که چنین مرجع بزرگی، در تهذیب نفس خویش بسیار کوشیده است و گرنه، طالب شهرت می‌شد.

مؤسسه آیت الله میلانی: آیا حضرتعالی در این باره، خاطره‌ای دارید؟

آیت الله شمس: یادم هست که طلبه‌هایی برای اعزام در ایام تبلیغی مهیا شده بودند و حضرت آیت الله میلانی، رو به آن ها کردند و فرمودند: شما به هر کجا که می‌روید، چه کار دارید که از مرجعی خاص نام ببرید، اصلا از من اسمی به میان نیاورید.

این خاطره را بگویم، بد نیست. شبی حضرت آیت الله میلانی جمله‌ای بر زبان آوردند که شاگردان مخصوص ایشان تعجب کردند، چون آقا از این عبارت‌ها نداشتند. ایشان رو به ما کردند و چنین فرمودند: من کی گفته‌ام که آقا حسن (قمی) رساله عملیه چاپ نکند؟ من کی گفتم؟ ایشان عادت نداشت که از آقایان اسمی ببرد، نمی‌دانیم که چه چیزی ایشان را ناراحت کرده بود که ناگزیر شدند، این گونه سخن بگویند.

مؤسسه آیت الله میلانی: از حضرتعالی در پایان جلسه و مصاحبه می‌خواهیم که در باره فعالیت‌های حوزوی‌تان صحبت کنید.

آیت الله شمس: بنده، به مشهد که مشرف شدم در خدمت حضرت آیت الله میلانی ماندم و از هجرت به نجف اشرف منصرف گشتم. بالاخره عقیده ما این بود که علم از نجف به مشهد آمده است. بیست سال در مشهد بودم. در همان ایامی که در درس خارج معظم له شرکت می‌کردم، درس خارج هم می‌دادم. پیش از آن هم، سالیانی مشغول تدریس در دوره سطح بودم. افزون بر این‌ها، اصول را نیز درس می‌دادم.

مؤسسه آیت الله میلانی: درس اصول حضرتعالی بر مبنای درس آیت الله کمپانی بود؟

آیت الله شمس: بله، چون مطالب حاج شیخ بسیار دقیق و عالی است. متأسفانه بیشتر افراد را می‌دیدیم که کلمات حاج شیخ برای آن‌ها، کلمات غریب بود و اصلاً خود مرحوم حاج شیخ، آدمی غریب است. گمان نمی‌کنم که از لحاظ علمی، کسی در حد و اندازه ایشان بوده باشد، چرا که حاج شیخ، تمام کفایه الاصول را شرح و حاشیه زده است و واقعا، مطالب دقیق و عجیبی در آن جا آورده‌اند. نظر من این است: اگر کسی آن را مطالعه کند و مقاصد حاج شیخ را درک و فهم کند، ملای واقعی می‌شود. نمی‌توان انکار کرد که کلمات ایشان با کلمات میرزای نائینی تفاوت دارد. دقت علمی حاج شیخ بالاتر است. افسوس که استادی برای بیان کلمات ایشان نیست.

حضرت آیت الله میلانی، درباره تفاوت درس آیت الله کمپانی و میرزای نائینی می‌فرمود: مرحوم میرزا که به فلسفه می‌رسید مقداری می‌گفت و بعد برای ادامه دادن دچار زحمت می‌شد. سخن درست همین است که معظم له فرمودند. مرحوم حاج شیخ ـ رحمه الله علیه ـ اهل معقول بود، حالا استعداد و نبوغ فوق‌العاده‌ای که داشت، بماند. در مسایل فقهی هم دقیق و عمیق جلو می‌آمدند. حاشیه ایشان بر کتاب مکاسب شیخ انصاری را بنگرید. خیلی از بحث‌های آنجا، بحث‌های کلامی است. گفتنی است که بنده در کتاب *مشکوة الاصول* که نوشته‌ام، حرف‌های حاج شیخ را نقل کرده‌ام، چون اصول ایشان بالاترین اصول است.

مؤسسه آیت الله میلانی: درباره فوت آقا، خاطره‌ای دارید حاج آقا؟

آیت الله شمس: یاد می‌آید که روزی آقای دکتر نورالهیان(از اطبای مشهور شهر مشهد) به من گفت: آیا خبر داری؟ در جواب گفتم: راجع به چه چیزی؟ گفت: حضرت آیت الله میلانی، سرطان معده دارند. بعد هم که معظم له را به تهران انتقال دادند و در بیمارستان بستری شدند. مدتی گذشت ایشان را به مشهد برگرداندند. بنده به عیادت آقا رفتم. حدود سه ماهی هم در مشهد، در بیمارستان بستری بودند، تا اینکه به رحمت حق پیوستند. از مرحوم آقای مولوی که پسرش پزشک بود، شنیدم: اگر به آقا زهر بدهند، تا یک یا دو سال دیگر زنده خواهند ماند، یعنی احتمال می‌دادند، حال مقدار زهر چقدر باشد، نگفتند. به هر حال چنین کاری انجام نشد.

مصاحبه با آیت الله سبحانی

عالم به زمان بودن آیت الله میلانی

پرسش: چه دیدگاهی درباره‌ی حضرت آیت الله آقا سید هادی میلانی- رضوان الله علیه- دارید؟

پاسخ: مایه‌ی خوشبختی بنده است که در این فرصت کوتاه، ارادت خود را نسبت به عالم بزرگ، حضرت آیت الله العظمی میلانی تقدیم کنم. امام صادق (ع) می‌فرماید: **العالم بزمانه لا تهجم علیه اللوابس**. یعنی آن کس که از شرایط حاکم بر زندگی و عصر خویش آگاهی دارد، هرگز مورد هجوم مشتبهات زمانه قرار نمی‌گیرد.

پرسش: مراد از زمان در حدیث حضرت امام صادق (ع) چیست؟

پاسخ: بی گمان، مقصود از زمان، همان شرایط زندگی انسان‌هاست که در هر دوره‌ای پدید می‌آید. زمان در حدیث، مسلما زمان فلسفی نیست که همان مقدار حرکت است. کسانی که واقعا دور بین‌اند و دانسته‌اند که چه نوع شرایطی بر زندگی مردم حاکم است و در آینده نزدیک و دور، چه اتفاق‌هایی خواهد افتاد، هیچ گاه برنامه‌های آن‌ها با شکست و ناکامی مواجه نمی‌گردد. بنابراین باید گفت که عالمان دو دسته‌اند: دسته‌ای که فقط امروز را می‌بینند و می‌کوشند تا مشکلات روز جامعه را حل کنند و دسته‌ای دیگر، که خدمت کردن آنان در ارتباط با آینده جامعه است. این گروه، بی گمان برای آینده برنامه‌هایی کارآمد دارند و در زندگی خود همواره پیروز خواهند بود. یادم می‌آید که در شهر قم، در روزگار زعامت حضرت آیت الله بروجردی، ایاب و ذهاب مردم با درشکه بود. کم کم قرار شد که وسیله‌ای جایگزین درشکه کنند و از تهران تاکسی بیاورند. صاحبان درشکه‌ها خدمت آقای بروجردی آمدند و گفتند: اگر تاکسی‌ها وارد قم شوند، معاش خانواده ما از بین خواهد رفت. شما که مرجع و زعیم ما هستید، باید جلوی این حرکت را بگیرید.

معلوم است که فکر درشکه‌دارهای قم، فکر ناقصی است. چون جبر زمان است و نمی‌شود کاری کرد. تاکسی باید جایگزین درشکه شود. ناگفته نماند که مقصود من از جبر زمان، چیزی نیست که مارکیست‌ها می‌گویند. جبر زمان در نگاه ما، عبارت است از سوق دادن جامعه به سمت شرایط زندگی که حاکم شده است. مرحوم آقای بروجردی به آن‌ها فرمود که پیشنهاد شما عملی نیست؛ ولی کاری می‌کنم که ضرر نکنید. من اعلام می‌کنم که هر کس قصد آوردن تاکسی به قم را داشته باشد، باید شماره درشکه شما را

بخرد و بعد تاکسی بیاورد. قصد من از بیان این خاطره، چیزی نیست جز شناختن زمان و دور اندیش شدن و برنامه اصلاحی داشتن برای آینده‌ای که به هر حال می‌آید. یک مرجع متفکر، مرجعی است که اطراف او را، متفکران گرفته‌اند تا آینده را برای او روشن سازد. حضرت آیت الله میلانی، واقعا چنین مرجع و زعیمی بود. من در سفری که به مشهد مقدس رفته بودم، این واقعیت را لمس کردم.

تفاوت حوزه قم با مشهد

پرسش: در دوران مرجعیت آیت الله میلانی که حضرتعالی به مشهد مقدس مشرف می‌شدید، چه تفاوتی میان حوزه علمیه خراسان و حوزه علمیه قم مشاهده می‌کردید؟

پاسخ: آن زمان که ما می‌رفتیم، در دوران جوانی بودیم؛ یعنی طلبه‌ای بیش نبودیم. وقتی به قم برمی-گشتیم، بارها آرزو می‌کردیم که ای کاش مدارس عملیه‌ای همانند مدارس علمیه تحت اشراف و مدیریت آیت الله میلانی داشتیم! در آن ایام، در قم مدرسه‌ای نداشتیم که برای طلبه‌ها در سطوح مختلف تحصیلی برنامه داشته باشد. برای اولین بار در کشور، آیت الله العظمی میلانی در حوزه علمیه مشهد، چنین مدرسه-هایی را تاسیس کردند. مدرسه حقانی قم، بعدها بر اساس الگویی پی ریزی شد که از مشهد شکل گرفته بود.

پرسش: آرزوی طلبه‌های جوان، در آن روزگار چه بود؟

پاسخ: ما که حالا در شمار پیرمردها هستیم، در آن دوران آرزو داشتیم که در مدرسه‌های علمیه‌ای که مراجع تقلید برای سکونت طلبه‌های مبتدی و غیر مبتدی ساخته‌اند، برنامه‌هایی باشد تا بر اساس آن، در این مراکز، مفسر تربیت کند، مورخ تربیت کند، همان طور فقیه تربیت می‌کنند.

پرسش: آیا طلبه‌های جوان صدای خود را به گوش مراجع تقلید می‌رسانیدند؟

پاسخ: بله. متاسفانه آقایان عرایض ما جوانان را نمی‌شنیدند. حضرت آیت الله بروجردی که حق عظیمی بر گردن همگان دارد، در آن زمان چندان به این مسایل نمی‌پرداختند. وقتی مشهد مقدس آمدم، شنیدم که آیت الله میلانی به آرزوی طلبه‌های جوان جامه‌ی عمل پوشانده است و مدرسه‌ای جامع با برنامه‌ی جامع تاسیس کردند. به راستی، معظم له مصداق بارز حدیث جد بزرگوار خود بودند، که در آغاز مصاحبه بیان کردم. این مرجع دور اندیش شیعه، با تاسیس مدرسه‌های علمیه جدید در شهر مشهد، ثابت کرد که مرجع

آینده نگری‌اند. بعد از وفات معظم له بود که مدرسه‌های علمیه و دارای برنامه، در حوزه علمیه تاسیس شد که هنوز هم ادامه دارد. سنگ زیرین این بنا را مرحوم آیت الله میلانی در کشور گذاشت.

ایمان و اعتقاد علامه به آیت الله میلانی

پرسش:خاطره دیگری راجع به معظم له دارید؟

پاسخ: بنده با مرحوم علامه سید محمد حسین طباطبایی بسیار محشور بودم. سالیان دراز در خدمت و محضر آن عالم بزرگ بودم و درس خواندم. رفت و آمدم به منزل معظم له بسیار بود. وقتی آیت الله آقا حسین بروجردی چشم از دنیا فرو بستند، از علامه طباطبایی سوال کردم که آقا! از نظر شما مردم باید به چه کسی مراجعه کنند. ایشان که همیشه ساکت و درون گرا بود، حساب شده حرف می‌زد. در جوابم فرمود: مردم در ایران، باید به آیت الله سید هادی میلانی رجوع کنند و در عراق، به آیت الله آقا سید محسن حکیم.

پرسش: دلبستگی علامه طباطبایی- رضوان الله علیه- به آیت الله میلانی شگفت انگیز بود؟

پاسخ: مرحوم علامه طباطبایی، روزی رو به بنده کردند و چنین فرمودند: من در طول نه ماه تحصیلی که در قم هستم، یکسر چشم براهم تا فصل تابستان از راه برسد و به مشهد بروم و سه ماه در آنجا بمانم. مسلم است که مقصود علامه بزرگوار، اول زیارت حضرت رضا (ع) بوده است و بعد، به خاطر انس شدیدی که با مرحوم آیت الله العظمی میلانی داشتند. گاه و بی گاه، شاهد بودم که نسبت به معظم له اظهار علاقه می-کردند.

پرسش: خاطره جالبی نقل کردید. اگر حضرتعالی خاطره دیگری دارید، بفرمایید!

پاسخ: خاطره سومی که می‌خواهم نقل کنم، این است: روزی در منزل مرحوم آقای میلانی بودم که آقای دکتر سید محمد بهشتی به زیارت معظم له آمد. من و ایشان، رفاقت و معاشرت دیرینه داشتیم. در یک مدرسه بودیم و حجره‌هایمان نزدیک به هم بود. در بیرون از مدرسه نیز با یکدیگر جلسات بسیاری داشتیم. گمان می‌کنم که مرحوم آقای بهشتی، قبل از اعزام به کشور آلمان، از طرف آیت الله بروجردی به مشهد آمده بود. بعد از فوت آقای محققی که نماینده معظم له در هامبورک آلمان بود، مرحوم دکتر بهشتی، بهترین فردی بود که برای این کار مهم انتخاب شد. ایشان هم از نظر زبان خارجی قوی بود و هم از نظر استعداد. خدای خلاق و متعال، استعدادهای فوق العاده‌ای به ایشان عطا کرده بود. در آن مجلس، آقا سید هادی

خسروشاهی هم بود. مساله‌ای هم در آن جمع مطرح کردم و مشغول مباحثه طلبگی شدیم. مرحوم آقای میلانی هنوز نزد مهمان‌های خودش نیامده بود.

پرسش: چرا تاسیس مدرسه‌های علمیه در حوزه‌های علمیه دیگر، مانند حوزه علمیه‌ی قم با دشواری مواجه می‌شد؟

پاسخ؟ مرحوم آیت الله میلانی در دوران مرجعیت خود، در حوزه علمیه مشهد، سد بزرگی را شکستند که تصور آن هم مشکل بود. ایشان مدرسه و برنامه و امتحان را حاکم کردند که در حوزه‌های علمیه شیعه سابقه نداشت. حضرت آیت الله بروجردی پیش از اینکه در قم مستقر شوند در حوزه علمیه نجف قصد داشتند که امتحان گرفتن از طلبه‌ها را رایج کنند. ناگهان شخصی در مقابل معظم له ایستاد و ایشان ناچار شد که از طرح تحول در حوزه علمیه نجف عقب نشینی کنند. یک نفر امتحان را تحریم کرد و ایشان نتوانست گامی بردارد. اساسا در آن زمان، در حوزه‌ها، امتحان کردن و امتحان دادن جرم محسوب می‌شد، در حالی که امتحان اساس کار موفقیت در آموزش است. باید برنامه درسی و کلاسی و امتحان در میان باشد، تا معلوم شود که چه کسی درس خوان است و چه کسی بیکار است. بی دلیل نبود که آیت الله بروجردی در دوران زعامت و مرجعیت مطلق خود، تمایلی به اصلاح ساختار حوزه علمیه نشان نمی‌داد. ایشان، تفکر غلطی را در حوزه‌های علمیه حاکم می‌دید که مقابله با آن، هزینه بسیار داشت. خوشبختانه، در حوزه علمیه مشهد، به همت مرحوم آقای میلانی، این سد که سد تحول و اصلاح است، شکسته شد.

پرسش: رفتار و اخلاق آیت الله میلانی با طلبه‌ها و فضلای آذری در حوزه علمیه نجف اشرف و کربلای معلی چگونه بود؟

پاسخ: هر وقت طلبه‌های آذربایجان وارد عراق می‌شدند که درس بخوانند، مرحوم آیت الله میلانی را پناهگاه خود می‌یافتند. ایشان بلد بودند که ترکی صحبت کنند؛ ولی لهجه‌شان لهجه عربی بود. آقا سید محمد علی میلانی، به دلیل اینکه زبان مادری‌اش، زبان فارسی بود، نمی‌توانست ترکی صحبت کند.

حالا، خاطره‌ای دیگر نقل کنم. بنده برای ادامه تحصیل حوزوی غازم نجف اشرف شدم و در مسافرخانه-ای، اتاقی اجاره کردم تا حجره‌ای در مدرسه پیدا کنم. یادم نیست که چند روزه بعد از ورودم به نجف بود که حضرت آیت الله میلانی برای دیدن بنده به آن مسافرخانه آمدند. از محبت و شفقت و تواضع آن عالم ربانی در شگفت شدم. می‌دانستم که میان معظم له و پدرم رفاقتی بوده است؛ اما تصورم این بود که ایشان

هم مثل سایر افراد، دوستی‌ها را به فراموشی سپرده است؛ اما تصور من درست نبود. نمی‌دانم چه کسی از خویشاوندان من به ایشان خبر داده بود که فلانی برای ادامه تحصیل طلبگی به نجف آمده است. گمان می-کنم مرحوم آقا حسن خامنه‌ای خبر داده بود که از بستگان مرحوم آقای میلانی بود. راجع به خاندان معظم له باید گفت که از دیرباز، بیت مرحوم میلانی، مرحوم آقا سید محمد جعفر و همین طور، جد بزرگوارشان، مرحوم آقا سید احمد، نسبت به مردم و طلبه‌های مهاجر آذربایجان لطف خاصی داشتند.

پرسش: آیا در ایامی که به مشهد مقدس مشرف می‌شدید، در درس‌های آیت الله میلانی شرکت می‌کردید؟

پاسخ: بله. خاطره‌ها یکی پس از دیگری در ذهنم جلو می‌آیند.ایشان شب‌ها در مسجد جامع گوهرشاد، درس اصول می‌دادند و روزها درس فقه داشتند. شب‌هایی که در مشهد بودیم، توفیق حضور در مجلس گرم و عالمانه معظم له نصیب بنده می‌شد، هرچند که به عنوان مستمع آزاد شرکت می‌کردم.

شیوه‌ی تدریس و محتوای دروس آیت الله میلانی

پرسش: برداشت حضرتعالی از شیوه‌ی تدریس و محتوای دروس آیت الله میلانی در حوزه مشهد چیست؟

پاسخ: تقریبا می‌توان گفت که درس اصول آیت الله میلانی، همانند درس آیت الله شیخ محمد حسین غروی اصفهانی بود. منظور، دقت نظر است؛ دقت نظر فوق العاده‌ای که در درس اصول‌های دیگر به چشم نمی‌خورد. چند شبی که پای درس آقا بودم، شاهد بودم که شاگردان بسیاری معظم له را چون نگین انگشتری در میان گرفتند.

تفاوت میان آیت الله میلانی و آیت الله خویی

پرسش: در دوره‌ای که در حوزه علمیه نجف اشرف مشغول تحصیل بودید، نکته‌ای درباره‌ی مقام و منزلت آیت الله میلانی شنیدید؟

پاسخ: بله. نجفی‌ها می‌گفتند: روزی از میرزای نایینی سوال کردند که چه فرقی میان آیت الله خویی و آیت الله میلانی است؟ میرزای نایینی فرموده بودند: هذا افهم و هذا ادق. می‌خواهم بگویم که استاد

بزرگواری چون میرزا، شاگردان خود را درست شناخته بود. مرحوم آقای میلانی در نگاه استادش، عالمی برخوردار از دقت نظر در مباحث حوزوی است.

معنویت حضرت آیت الله میلانی

پرسش: درباره معنویت حضرت آیت الله میلانی، چه می‌فرمایید؟

پاسخ: در این رابطه، باید خاطره‌ای از مرحوم آیت الله مرتضی حائری- پسر موسس حوزه علمیه قم- نقل کنم که نسخه خطی آن پیش من است. گفتنی است که ایشان از کسانی بود که علاقه فراوانی به آیت الله میلانی داشتند. مرحوم آقا مرتضی حاج شیخ چنین نوشته است:" در قم خوابیده بودم (بعد از ظهر) که صدایی شنیدم: بلند شو و مشهد برو، مهمان امام باش!

به نظرم، امام زمان(عج) آمد. وقتی بیدار شدم، به همسرم که دختر مرحوم آیت الله حجت است، گفتم: باید به مشهد مشرف شویم. من چنین خوابی دیدم و چنین صدایی شنیدم.

ایشان، یک نسخه خطی از کتاب وسائل الشیعه، از پدرش آیت الله حجت به ارث برده بود که به خط صاحب وسائل، مرحوم آیت الله حر عاملی بود. گفتم این نسخه که به درد ما نمی‌خورد. مشهد می‌رویم و آن را به آستان قدس رضوی واگذار می‌کنیم.

مشهد که مشرف شدیم، نسخه خطی وسائل الشیعه را به کتابخانه‌ی آستان قدس بردم و در قبال هزار تومان گرفتم، واگذار کردم. در ایامی که مشهد بودیم، هزار تومان را خرج کردیم.

وقت وداع رسیده بود. آخر وقت سفر بود که به منزل آیت الله میلانی رفتم تا با ایشان خداحافظی کنم. در میان راه به ذهنم آمد که عجب مهمانی و میزبانی بود! ما که با خرج خودمان به زیارت حضرت رضا (ع) آمدیم و برگشتیم!

وقتی به خانه آیت الله میلانی رسیدیم، ایشان در خانه نبود. چیزی به حرکت قطار تهران نمانده بود. سلام رساندیم و سوار درشکه شدیم و به طرف ایستگاه قطار رفتیم.

قطار در حال حرکت بود که آقا سید محمد علی میلانی را دیدم که شتابان جلو می‌آید. پاکتی دستم داد و گفت: نمی‌دانم که در این پاکت چیست و چقدر پول هست. پدرم داد که تقدیم شما کنم. ایشان فقط فرمودند که پاکت را هرچه زودتر به دست شما برسانم.

پاکت پول را گرفتم و تشکر کردم. وقتی به قم رسیدم، پاکت را گشودم. وقتی خرج سفر و مبلغ داخل پاکت را سنجیدم، دیدم پنج ریال اضافه است. بعد فهمیدم درشکه چی که ما را در قم سوار کرده است، پنج ریال کمتر گرفته است.

پرسش: باز هم از حضرت آیت الله میلانی خاطره دارید؟

پاسخ: هروقت که مشهد مقدس برای زیارت حضرت رضا (ع) مشرف می‌شدیم، وقت خداحافظی عرض می‌کردیم: آقا! مقداری از تربت حضرت لطف کنید! چون معظم له همیشه تربت واقعی علی بن موسی الرضا (ع) را داشت. ایشان به اندرونی منزل تشریف می‌بردند و همراه خودشان تربت مبارک و متبرک می‌آوردند. سلام الله علیه یوم ولد و یوم مات و یوم بعث حیا.

پرسش: یک خاطره مانده است حاج آقا! خاطره تبریز

پاسخ: درست است. این خاطره که خیلی قدیمی است، به سال ۱۳۳۲ بر می‌گردد. مرحوم آقای میلانی همراه آقا زاده‌هایش به شهر تبریز تشریف آوردند و یک روز مهمان پدرم بودند. قصد ایشان از مسافرت به آذربایجان، استراحت و درمان بود. آن ایام را در منزل مرحوم آقا سید ابراهیم میلانی سپری کردند. ناگفته نماند که خانه پدری بنده در همسایگی مرحوم میرزا جواد آقای خامنه‌ای بود که با آقا خویشاوند بودند. از این روی، توفیق زیارت آیت الله میلانی نصیب من شد. حالا که خاطره تبریز را نقل کردم، وقت یادآوری است. قرار شد که کتابی را برایم بفرستید. کتاب اسفار بود یا کتاب دیگر، درست به یادم نمانده است.

پرسش: الان دو جلد کتاب تقدیم حضرتعالی می‌شود که مدارک زیادی راجع به آیت الله میلانی در آن-هاست. یکی از مدارک، نامه‌ای از استاد بزرگ‌شان، مرحوم حاج شیخ محمد حسین غروی اصفهانی است که با دستخط خود حاج شیخ است. این نامه در جواب نامه آیت الله میلانی برای استادشان است. تعبیر " سیدی" خطاب به مرحوم آقای میلانی است که حاج شیخ آورده است. ماجرای مکاتبه شاگرد و استاد، از این قرار است که گروهی از زائران حضرت امیر (ع) خدمت آیت الله میلانی می‌رسد، جواب می‌آید. تعبیر دیگری که خطاب به آیت الله میلانی در آن مرقومه شریفه است، این است: "ادام الله بقاک!"

استفاده از دروس وهابیت شناسی

پرسش: فرمایش دیگری ندارید حاج آقا؟ ما مهیا هستیم که نصایح پدرانه و مشفقانه حضرت استاد را بشنویم.

پاسخ: اگر شما زحمت بکشید و درس‌های بنده درباره‌ی وهابیت را بشنوید، ممنونم. اگر مصلحت دیدید، آن‌ها را که ۲۵ سال ضبط شده‌ی صوتی- تصویری است، تکثیر کنید. می‌توانید این دروس مرا در شمار برنامه‌ی درسی مدرسه بگنجانید. مخاطب درس‌ها، همگان‌اند و سعی شده است که ادب و اخلاق انسانی رعایت شود، درست به همان شیوه‌ی مرحوم شریف الدین عاملی عمل کردیم که بدون کنایه و اسائه ادب به مخالفان عقیدتی است.

پرسش: چه شد که حضرتعالی این دروس وهابیت شناسی را فراهم آوردید؟

پاسخ: ما که در تبریز بودیم، فردی را می‌شناختیم که نام او، میرزا یوسف شعار بود. این شخص مروج آیین وهابیت در آذربایجان بود. پدرم که روحانی و عالم دینی بود، همیشه درباره‌ی عقاید او بحث می‌کرد تا ماهیت‌شان را برای مردم آشکار سازد. از آن زمان به بعد که طلبه شدیم، از مطالعه و تحقیق راجع به وهابیت جدا نبودیم. الان که ماهواره‌ها به درون خانه‌های مسلمانان راه یافته‌اند و سایت‌های مختلف از بهایی‌ها و وهابی‌ها، روز و شب فعال‌اند. با توجه به نیازهای مذهبی جامعه، دفتر تبلیغات اسلامی پیشنهاد داد که یک دوره عقاید وهابیت به زبان فارسی، برای عموم مردم بنویسیم. بعد از قبول پیشنهاد، از دست اندر کاران دفتر خواستم که برای ضبط به موسسه بنده بیایند که آمدند و درس‌های بیست و پنج گانه وهابیت شناسی آماده شد.

پرسش: ما چشم براه چنین کار و برنامه‌ای بودیم؟

پاسخ: چه خوب! الان مهیا شده. شما می‌توانید در همین شهر مشهد، این برنامه صوتی- تصویری را برای طلبه‌ها و فضلا و علمای حوزه علمیه پخش کنید، مخصوصا برای خطیب‌ها و مبلغ‌هایی که به اطراف اعزام می‌کنید. در گذشته، ما گرفتار بهایی جماعت بودیم که بعدها بدین نتیجه رسیدیم که نخست، باید منطق آن‌ها را به دست آورد و سپس مقابله را شروع کنیم. الان گرفتار وهابی جماعت شدیم. اکثر روحانیون سنی مذهب از حکومت سعودی مواجب ماهانه می‌گیرند تا در ترویج وهابیت تلاش جدی و

مستمر کنند. ممکن است در میان روحانیت اهل سنت- چه در داخل و چه در خارج کشور- برخی حقوق بگیر نباشند؛ ولی ناخودآگاه در وهابی کردن عوام اهل سنت بکوشند. چه کسانی، سنی‌های شافعی و حنفی را، وهابی می‌کند؟ از دو حال خارج نیست، یا روحانیون حقوق بگیر هستند و یا فریب خورده‌های دولت سعودی که بی مزد و منت کار می‌کنند.

پرسش: اکنون، بنده زاده‌ها، آقا سید هادی میلانی و آقا سید حیدر، در همین سایتی که در اختیار دارند، در واقع بهترین سلاح را برای مبارزه دارند؟

پاسخ: بسیار خوب! اگر در مشهد، تکثیر دروس یاد شده بنده ممکن نبود، در قم تکثیر می‌کنیم و برای شما می‌فرستیم تا کار را شروع کنید.

پرسش: مگر درس‌های شما به صورت نوشتاری نیست؟

پاسخ: نخیر؛ اما اگر خواستید می‌توانید به صورت نوشتاری در بیاورید. فکر می‌کنم که به صورت صوتی مفیدتر است. حالا که از فعالیت‌های خودتان در مشهد بگویید. ما امیدواریم که فرزند آیت الله میلانی و نسل ایشان- خواه احفاد و خواه اسباط- همه و همه، کمر همت بر بندند و آثار علمی و فقهی و تفسیری معظم له را حفظ کنند و منتشر سازند تا همگان بهره مند شوند. خدمات ایشان، هم بسیار بود و هم گوناگون. از خداوند متعال خواهانم که چراغ ولایت در هر دورانی، در این خاندان روشن بماند.

پرسش: آنچه ما در بنیاد مرحوم آیت الله میلانی انجام دادیم، غیر از حفظ آثار و احیای آن در جامعه و حوزه، جستجوگری در اینترنت لفظی است که فعلا، در دوره آزمایشی آن هستیم. ما یک موتور جستجوگر راه اندازی کردیم که کل سایت را می‌آورد. در واقع ما آدرس دهنده به آن موتور هستیم که فهرست صفحات خاص را تهیه کرده و سپس آن را ثبت می‌کند. این حرکت باعث می‌شود که پژوهشگر- چه در زبان عربی و چه در زبان فارسی- به سرعت موفق شود. تصمیم داریم که در مراحل بعدی، این حرکت در زبان انگلیسی هم صورت پذیرد. اگر بازدید صفحات را محاسبه کنیم، آمار بازدید، در حدود ۱۸ تا ۱۹ هزار است.

پاسح: ناگفته نماند که سایت‌های مخالفان نسبت به سایت‌های ما بیشتر است. الان بهایی‌ها، ظاهرا چهار هزار سایت فعال دارند. ما باید سایت‌های زیاد و در عین حال، پر محتوا ایجاد کنیم؟

پاسخ: مرحوم دایی حضرتعالی، آقا سید مرتضی جزایری، در سال ۱۳۲۷ به حوزه علمیه قم آمد. چشم درد داشت و پروفسور شمس معالجه کرد و خوشبختانه بهبودی یافت. ایشان فرد بسیار جذاب و خوش مجلس بود. اشعار خوبی هم حفظ کرده بود که می‌خواند. آدم متواضعی هم بود. مثل ما در فلسفه، شاگرد علامه طباطبایی بود و سالیان دراز پای درس آن عالم ربانی می‌رفتیم . شب‌های پنج شنبه و جمعه، علامه، کتاب اصول فلسفه را تدریس می‌کردند، من به اتفاق آقا سید مرتضی حضور داشتیم. خاطرم هست که تا آخرین مقاله اصول فلسفه و روش رئالیسم رفتیم. گفتنی است که ایشان به دلیل رفاقت با دست اندر کاران مجله درس‌هایی از مکتب اسلام، در شمار موسسان آن نشریه بود. یک سالی که از همکاری ایشان با ما گذشت، ایشان برای تدریس به مشهد آمدند و سپس به تهران رفتند؛ اما دیگر به حوزه علمیه قم باز نگشتند.

مصاحبه آیت الله محمد علی گرامی

موقعیت علمی آیت الله میلانی

در درستی این سخن جای تردید نیست که با هجرت حضرت آیت الله العظمی حاج سید محمد هادی میلانی رضوان الله علیه ـ به مشهد، نظرها از حوزه علمیه قم به جانب حوزه علمیه مشهد برگشت. در واقع، در همان روزگاری که مرحوم آیت‌الله آقای میلانی در حوزه‌های نجف و کربلا درس می‌دادند، موقعیت مخصوص علمی‌شان بر همگان مبرهن بود. امید است که در این نشست، به مقدار توان درباره ایشان سخن بگویم و نیز وظیفه‌ای را که در برابر بزرگان اجتهاد دارم، انجام بدهم.

بی‌دلیل نمی‌گویم که حوزه علمیه مشهد با حضور حضرت آیت الله میلانی، موقعیتی فراتر از موقعیت حوزه علمیه قم پس از رحلت آیت الله بروجردی به دست آورد. مسأله این بود که معظم له در آن روزگار، مجتهدی اعلم به شمار می‌آمدند و حداقل این بود که ایشان را در شمار علمایی جای داده بودند که نسبت به بسیاری از مراجع وقت در داخل و خارج کشور برتری داشتند. مشرف شدن حضرت آیت الله میلانی به مشهد و زیارت مولانا، حضرت علی بن موسی الرضا با برهه‌ای خاص از تاریخ اجتهاد در ایران مقارن شده بود؛ چراکه در پی جانشینی برای حضرت آیت الله آقا حسین بروجردی بودند. پس، مرجعیت مسأله روز شده و در حوزه و بیرون از حوزه، درباره مرجع اعلم گفت و گوها بسیار بود.

نظر علامه طباطبایی در باره اعلم بودن آیت الله میلانی

فراموش نمی‌کنم که در آن ایام، به منظور کسب تکلیف شرعی، خدمت استاد بزرگ ؛ حضرت علامه سید محمدحسین طباطبایی ـ رحمه الله علیه ـ رفتم. چندان زمانی از فوت آیت الله بروجردی نگذشته بود. مرحوم علامه طباطبایی از برخی آقایان مراجع در داخل و خارج کشور نام بردند و سپس، دو مرجع تقلید را از میان آن‌ها برگزیدند:

حضرت آیت الله آقا سید عبدالهادی شیرازی و حضرت آیت الله آقا سید محمد هادی میلانی، یادم هست که استاد ما، علامه طباطبایی، انگشت‌های دست خویش را به حرکت درآوردند؛ گویی قصد وزن کردن چیزی را دارند. از تقوا و علم و اعلم بودن سخن گفتند و در نهایت فرمودند: متعین و اقدم، آقای میلانی است. با این وصف، شکی نماند که مراجع اعلم پس از فوت آیت الله بروجردی ، همانا آیت الله میلانی است.

همراهی آیت الله میلانی

اکنون، سخنی درباره رابطه‌های خودم با حضرت آیت الله میلانی ـ رحمه الله علیه ـ بیاورم. باید گفت که رابطه بنده با معظم له، رابطه‌ای دو بُعدی بود. نخست، بُعد عاطفی داشت و سپس، بُعد علمی که به دلیل فاصله قم با مشهد، به صورت گه به گاه بود. با این همه، اعتراف می کنم که از لحاظ علمی، بهره‌های زیادی از محضر معظم له داشتم. چون هر گاه که به مشهد مشرف می شدم، خدمت ایشان می‌رسیدم.

از لحاظ بعد عاطفی، ارتباطم با آیت الله میلانی، می‌باید به گذشته‌های دور باز گردم. در کتاب خاطرات من که چاپ شده است از درگیری‌هایی که در سال ۱۳۳٤ شمسی با بهائیان داشته‌ام، سخن به میان آورده‌ام. آن روزها، من به منطقه گنبد کاووس تبعید شده بودم که منطقه سنی‌نشین است. در آن‌جا از سویی با اهل

سنت درگیر بودم و از سویی دیگر با بهایی‌ها که حکومت از آن‌ها حمایت می‌کرد. در آن دشواری در میان مراجع تقلید، تنها کسی که یکسر مرا تشویق و ترغیب می‌کرد تا راه طی شده را ادامه بدهم، حضرت آیت الله العظمی میلانی بودند.

در همان ایام، نامه‌های بسیاری میان بنده و ایشان نوشته و فرستاده می‌شد که جز یک مورد از آن همه، در خاطرات بنده نیامده است. تأسف می‌خورم، اما نامه‌های دیگر معظم له به بنده موجود است که تقدیم بیت و مؤسسه آیت الله میلانی می‌شود. نامه‌های ایشان در آن منطقه، از طریق بنی‌اعمام‌شان که در گنبدکاووس کاسب بودند، به دستم می‌رسید. درباره این نامه‌ها باید گفت که یکسر از عواطف انسانی سرشار است. وقتی نامه‌ای از آن نامه‌ها را می‌خوانید، حس می‌کنید که نامه‌های پدری به فرزندش می‌باشد.

ناگفته نماند که نامه‌های من و آیت الله میلانی، گاه در شرایط حساس نوشته و ارسال می‌شد و این‌طور نبود که در آرامش بنشینم و برای ایشان نامه‌ای بنویسم. نه فقط قدرت اقتصادی، بلکه قدرت سیاسی آن شهر در دست بهایی‌ها بود، واقعاً برایم بسیار سخت و غیر قابل تحمل بود که در کشور اسلامی، منطقه گسترده‌ای در اختیار بهائیان باشد و آن‌ها در همه جا دستی باز داشته باشند. از همان روزهای نخستین که به آن‌جا تبعید شدم، از خداوند متعال درخواست داشتم تا فرصتی برای مبارزه من با بهائیت را فراهم آورد.

سرانجام چنین لطفی شامل حال بنده شد و وارد میدان مبارزه با بهائی‌های منطقه شدم. ماجرا از این قرار بود که بهائی‌ها به سیدی توهین کردند که لباس او، شباهتی به لباس روحانی‌ها داشت. این حرکت، بهانه شروع اقدام‌هایی بر ضد آنها شد که به دستگیری دو بهائی و فرار دو بهائی دیگر انجامید. افزون بر این گونه فعالیت‌های بهائی‌ستیزانه، دو ماه در مسجد جامع شهر، بحث ولایت را مطرح کردم که بر اساس منابع روایی علمای اهل سنت بود. این تلاش‌ها استمرار داشت، تا آن که دوره تبعید من به آخر رسید و به مشهد مشرف شدم.

الطاف آیت الله میلانی و اخلاق کریمه ایشان

وقتی به محضر آیت الله میلانی آمدم، ایشان فرمودند: ٤ ماه در شهر گنبدکاووس بودید، این‌جا هم گنبدی دارد، پس در مشهد ماندگار شوید! در آن دوران، آقا سیدمحمد حسینی کاشانی از اصحاب استفتای ایشان بود و با هم مباحثه‌هایی داشتیم. آقای کاشانی که از لطف آیت الله میلانی درباره من آگاه بود، فرمود: حالا که حضرت آیت الله فرمودند، شما در حوزه مشهد بمانید. گمان نکنید که معظم له به هر کسی

می‌گویند که پیش ما بمانید. درست بود؛ اما متأسفانه شرایط زندگی‌ام به گونه‌ای نبود که از قم به مشهد بیایم.

با این همه، یادگارهای اخلاقی چندی از حضرت آیت الله میلانی دارم. درک محضر ایشان برای هر مخاطب بس درس‌آموز بود. آقای میلانی، همواره در مجالس به صورت دو زانو می‌نشستند و هرگز یادم نمی‌آید که وقتی به جایی تکیه داده باشند. آیت الله سیستانی نیز همین رویه را در نشستن دارند. ناگفته نماند که برخی بزرگان، مانند علامه طباطبایی و مرحوم آقا سید احمد خوانساری، چهار زانو می‌نشستند و به دیوار تکیه می‌دادند.

مهم این است که همه این رجال الهی در رعایت آداب معاشرت و مجالست، اسوه حسنه‌اند، یادم می‌آید که آیت الله میلانی، روزی درباره مسأله ربا و حیل مربوط به آن درس می‌دادند. ما طلبه‌های قمی که به سر و صدا کردن در درس خارج فقه و اصول عادت کرده بودیم، فوراً اشکال را طرح کردیم. ایشان رو به ما کرد و فرمود: نه! نشد! بعد افزودند: رسم ما بر این است که صبر می‌کنیم تا کلام گوینده به آخر برسد و بعد اشکال بیان شود. برخورد آیت الله میلانی برای من بسیار آموزنده بود. در حقیقت، ایشان در آن مجلس، ادب محضر استاد و مناظره علمی را به من و امثال من آموختند.

به راستی، فضایل اخلاقی معظم له، فزون‌تر از آن است که بر زبان شاگردان و دوست‌داران ایشان آید. مرحوم علامه طباطبایی ـ که بارها به مشهد مشرف می‌شدند و به محضر آیت الله میلانی می‌آمدند ـ در نماز جماعت به ایشان اقتدا می‌کردند ، که نمازشان کامل‌تر از نماز فرادی باشد. بزرگانی مثل ایشان، بیش از ما به مقام معظم له پی برده بودند. متأسفانه پس از آن، توفیق استفاده علمی نصیب من نشد. چون، چند سال بعد که به مشهد مشرف شدم، در دیدار عمومی‌شان اندکی نشستم و رفتم. در سال ۵۲ـ۱۳۵۱ به زندان افتادم و بیرون آمدم و بعد مرا دستگیر کردند که حبس تا سال ۱۳۵۵ به درازا کشید.

روزی در اتاق زندان، در کنار آیت الله طالقانی، آیت الله منتظری، آقای لاهوتی، آقای هاشمی رفسنجانی و آقای مهدوی بودم که تلویزیون ، خبر و گزارش مراسم باشکوه تشییع جنازه معظم له را پخش کرد. هنوز خاطره آن روز در یادم مانده است. برنامه زندان این بود که هر گاه خبر خاصی در حال پخش بود، آن را خاموش می‌کردند؛ اما آن روز مأمورها این کار را نکردند و ما بسیار متأثر و سوگوار شدیم. آنچه گفته شد، خاطره‌های پراکنده‌ای بود که به پاس قدرشناسی از مقام چنین استادی معظم بیان شد. به راستی، باید گفت

که درباره این رادمرد عالم تشیع چه می‌توان گفت؟ توقف‌های اندک و کوتاه در مشهد، مجال نمی‌داد که توفیق بهره‌مندی بیشتر از محضر آن بزرگوار داشته باشم.

ترور حسنعلی منصور و برداشت از کلام آیت الله میلانی

در این‌جا به نکته‌های دیگری در ارتباط با شخصیت و مرجعیت حضرت آیت الله میلانی اشاره می‌کنم. در ماجرای ترور حسنعلی منصور ـ که اعضای مؤتلفه اسلامی آن را انجام دادند ـ به نظر می‌رسد که آقای انواری، واسطه استفتا پیرامون ترور منصور بود. من در زندان با آقای انواری هم‌اتاق بودم. ایشان ماجرای جایز بودن ترور حسنعلی منصور، از نظر آقای میلانی را به طور مفصل برای ما بیان کرد. نباید از یاد برد که حضرت آیت الله میلانی به جوانب چنین نظری آگاه بودند؛ اما نمی‌توان گفت که معظم له در ترور منصور، تصریح داشت. در واقع، اعضای مؤتلفه اسلامی از کلام آیت الله میلانی چنین برداشت کرده بودند که قتل منصور جایز است. به هر حال، میان این دو موضوع تفاوت است. از آن پس بود که افراد مؤتلفه کار خود را بی‌درنگ انجام دادند. بنابراین نمی‌توان گفت که آیت الله میلانی در این مورد فتوایی صادر کرده است.

آیت الله میلانی و مسأله حکومت مردم بر مردم

در ارتباط با بیانیه‌های مبارزاتی حضرت آیت الله میلانی، به ممتاز بودن آن‌ها در فضای سیاسی و فرهنگی آن روزگار پی می‌بریم. حقوق‌دان‌های جامعه و همچنین فعال‌های سیاسی، چنین بیانیه‌هایی را از حوزه و مرجعیت می‌پسندیدند و نیز می‌ستودند؛ چرا که تعبیرهای جدیدی در کلام معظم له به چشم می‌خورد. یکی از آن تعبیرهای نو تعبیر «حکومت مردم بر مردم» بود که تا آن زمان و نیز پس از آن، هیچ مرجع تقلیدی در بیانیه خود به کار نگرفته بود.

حرمت نهادن آیت الله میلانی به بزرگان پیشین

مرحوم آقای شیخ محمد مفتح ـ رحمه الله علیه ـ به اصالت روحانیت اعتقاد بارزی داشت. ایشان از روحانیونی نبود که پس از رفتن به دانشگاه و گرفتن مدرک دکترا، طلبه بودن خود را از یاد ببرد و دچار خودباختگی شود. گاهی با آقای مفتح درباره حضرت آیت الله میلانی و شخصیت و اوصاف معنوی‌شان صحبت می‌کردیم. روزی جناب مفتح، برای بنده نقل کرد که آیت الله میلانی، هر گاه از بزرگان علم و اجتهاد ـ که به رحمت حق پیوسته‌اند ـ یاد می‌کنند، عبارت «علیه السلام» و امثال آن را در کلام‌شان به کار می‌برند. جز آقای مفتح، از طریق‌های دیگر نیز دانسته بودم که سیره معظم له به هنگام یادکرد بزرگان پیشین چنین بوده است.

بیانیه آیت الله میلانی پس از تبعید امام به ترکیه

از چیزهایی که درباره حضرت آیت الله میلانی ـ رضوان الله علیه ـ از خاطر نبرده‌ام، این است که ایشان و آیت الله روحانی در حوزه علمیه قم، پس از تبعید امام خمینی به کشور ترکیه، بیانیه صادر کردند. بیانیه‌های آن‌ها بسیار تند بود. تردیدی نیست که بیانیه آقای میلانی نسبت به بیانیه آقای روحانی، به لحاظ موقعیت حوزوی و اجتماعی معظم له تفاوت بسیاری داشت.

تاریخ صدور بیانیه ایشان که به سال ۱۳٤۳ شمسی برمی‌گردد، عبارت‌هایی از این دست داشت: خوشا به آن منطقه‌ای که شما آن‌جا هستید! خوشا به آن هوایی که شما از آن هوا استنشاق می‌کنید! کوتاه سخن آنکه، آنچه گفتم در مقام ادای وظیفه بود وگرنه، ما را توان ادا کردن حق بزرگی نیست که بزرگان بر گردن ما دارند.

مصاحبه با آیت الله معصومی

مؤسسه آیت الله میلانی: مایه افتخار و مباهات است که در محضر حضرت آیت الله معصومی ـ دام ظله ـ هستیم؛ چهره‌ای نامور و درخشان در حوزه علم و فقاهت. امید است که از آن خرمن پرمایه، خوشه‌هایی گرانبها برچینیم. حضرتعالی، سالیان درازی در حوزه علمیه نجف، محضر آیات عظام: آیت الله سید ابوالقاسم خویی و آیت الله سید محسن حکیم و آیت الله سید محمود شاهرودی را درک کردید و در حوزه علمیه مشهد، در محضر آیت الله میلانی بودید. استدعا داریم که در این فرصت بس مغتنم، خاطرات و تجارب خود را که از لحاظ علمی و معنوی و اخلاقی، همه و همه ارزنده‌اند، بیان کنید.

جایگاه بلند آیت الله میلانی در حوزه‌های علمیه

آیت الله معصومی: عالمان دین، همانند شهیدان راه حق، نمرده‌اند و هماره زنده‌اند. از بعضی روایات معصومان به دست می‌آید که علما بر شهدا مقدم می‌باشند؛ چرا که: «**مداد العلماء افضل من دماء الشهداء**» . تردیدیی نیست که استاد عزیز بنده، حضرت آیت الله سید محمدهادی میلانی ـ قدس سره ـ از اکابر علما و استوانه مرجعیت در حوزه‌های علمیه شیعه در عراق و ایران به شمار می‌آید. بزرگان فقاهت که با معظم له ـ در نجف اشرف ـ معاصر بوده‌اند، رجال نامداری‌اند؛ مانند: آیت الله العظمی سید جواد گلپایگانی، آیت الله العظمی سید عبدالهادی شیرازی، آیت الله العظمی سید مهدی شیرازی، آیت الله العظمی سید محمود شاهرودی، آیت الله العظمی سید محسن حکیم و نیز استاد معظم؛ حضرت آیت الله العظمی سید ابوالقاسم خوئی. آنچه درباره منزلت علمی و فقاهتی حضرت آیت الله العظمی میلانی گفته شد، تنها سخن و عقیده من نیست و دیگران نیز، ایشان را در عرصه اجتهاد و تدریس در فنون مختلف آن ستوده‌اند.

دعوت از آیت الله میلانی برای تدریس در مشهد

یادم می‌آید که سالیان پیش، حضرت آیت الله میلانی ـ قدس سره ـ به قصد زیارت حضرت ثامن الحجج، علی بن موسی الرضا□ به شهر مشهد مشرف شدند. آن روزها، معظم له در منزل مرحوم آیت الله میرزا علی اکبر نوقانی و فرزندش، حجت الاسلام و المسلمین حاج آقا مهدی نوقانی تشریف داشتند. بنده که در

حوزه علمیه مشهد، در محضر حضرت آیت الله میرزا هاشم قزوینی کسب فیض می‌کردم. رسائل، مکاسب و دوره کفایه الاصول را نزد معظم له فراگرفتم. به راستی این استاد بزرگوار در فن تدریس کم‌نظیر بودند.

به نظر ما طلبه‌ها آمد که زمینه مستقر شدن حضرت آیت الله میلانی در مشهد را فراهم آوریم. از این روی بود که خدمت آیت الله میرزا هاشم قزوینی رفتیم و گفتیم: چه خوب است که حضرت آیت الله العظمی میلانی در حوزه علمیه مشهد به تدریس خارج فقه و اصول مشغول شوند و ما از وجود مبارک ایشان فیض ببریم، شما چه نظری دارید استاد؟

مرحوم میرزا هاشم ـ قدس الله نفسه الزکیه ـ با حالتی مسرّت‌بخش چنین فرمودند: بسیار خوب! من تأیید می‌کنم. من بسیار تأیید می‌کنم! بعد از آن بود که با جمعی از فضلای حوزه علمیه مشهد به محضر حضرت آیت الله میلانی رفتیم و تقاضای خودمان را مطرح کردیم. معظم له که تمایل به استقرار در جوار حضرت رضا□ داشتند، در پاسخ ما چنین فرمودند: «من درخواست شما طلاب عزیز را رد نمی‌کنم، اما باید دانست که از ناحیه پروردگار متعال، تکلیف ماندن من برای تدریس در مشهد تعیین می‌شود».

در آن ملاقات ـ که آقای مصباح بالاخیابانی و حاج سید حسین آقا شمس ابردهی بودند ـ رو به حضرت آیت الله العظمی میلانی کردم و گفتم: باید به شما وحی شود استاد؟ معظم له تبسم کردند و فرمودند: نخیر! باید برای ماندن در شهر مشهد استخاره کنم و بعد تصمیم خودم را بگیرم. ناگفته نماند که آن روزها، علمای زیادی در حوزه علمیه مشهد تلاش کردند تا معظم له در این شهر مستقر شوند. شاید، اصرارهای فراوان سبب شد که ایشان، امر استقرارشان را به استخاره موکول کنند. پس از آن‌که حضرت استاد قرار شد برای ماندن استخاره کنند، ما یکسر مشغول دعا شدیم تا استخاره معظم له خوب درآید و در محضر ایشان به کسب فیض بپردازیم. از آن‌جا که خداوند نسبت به طالبان علم، عنایت دارد، استخاره آیت الله میلانی بر طبق آرزوی دوستداران ایشان بود.

غرض از نقل این خاطره، این است که ما می‌باید هماره به اصل امور که همانا اخلاص و توجه به ذات پروردگار متعال است، نظر داشته باشیم، و تحصیل و تدریس حوزوی‌مان را بیگانه از روحیه و شیوه خالصانه پیش نبریم. شما می‌نگرید؛ مرجعی بزرگ و مجتهدی عالیقدر که همپایه اکابر حوزه علمیه نجف است، آشکارا می‌گوید که من از خداوند متعال مصلحت‌خواهی می‌کنم و بدون نظر و رضای حضرت حق، تصمیمی برای ماندن نمی‌گیرم. معظم له، با همین حرکت معنوی‌شان نخستین درس را به ما دادند.

مؤسسه آیت الله میلانی: حضرت استاد! آیا در نظر مبارک‌تان، آن آیه شریفه هست؟

آیت الله معصومی: بله. «واتبع ما اُوحی الیک من ربّک».

شروع تدریس حضرت آیت الله میلانی

پس از استخاره با قرآن، درس خارج اصول حضرت آیت الله العظمی میلانی، در بنای «مهدیه» مشهد آغاز شد. حضرت سیدنا الاستاد، از اول علم اصول شروع کردند؛ یعنی برای طلبه‌ها، علم اصول را تعریف کردند و در روزهای بعد، کرسی درس را به مسجد گوهرشاد انتقال دادند. همان‌طور که می‌دانید، مرحوم حاجی عابدزاده، از رجال مشهور و محترم و مقدس شهر مشهد بود و بناهای گوناگونی را به کمک افراد نیکوکار تأسیس کردند، مانند: مهدیه، جوادیه، عسکریه و ... که به تبرک جستن به اسامی پاک معصومان را بیان می‌کرد. حاج آقا عابدزاده به حضرت آیت الله میلانی پیشنهاد تدریس در مهدیه داد، که از تبرک جستن به حضرت اباصالح المهدی ـ عجل الله تعالی فرجه الشریف ـ حکایت داشت.

طلبه‌ها و فضلایی که در آن جلسه بودند، نظر و رأی مخالف داشتند و مسجد گوهرشاد یا مدرسه علمیه نواب در بالاخیابان را برای تدریس معظم له مناسب می‌دانستند. جالب است که سیدنا الاستاد، با توجه به درایت و ادب و کمالی که هماره در مسیر علم و اجتهادشان دنبال می‌کردند، پیشنهاد حاجی عابدزاده را پذیرفتند و طلبه‌های مشهدی را متقاعد کردند. مسأله این بود که معظم له، قصد شروع تدریس در مکانی را داشتند که از برکات وجود مبارک امام مهدی (عج) به شمار می‌آمد.

از آن پس بود که فضلا در بنای مهدیه، گرد شمع وجود حضرت آیت الله میلانی حلقه زدند. حاجی عابدزاده، مراسم پذیرایی شکوهمندی را تدارک دیده بود. در گوشه مهدیه، منبری بود که معظم له به سمت آن جلو رفتند و سپس بالای منبر نشستند و درس‌شان را شروع کردند. بنده، در دوره تدریس آن مرجع بزرگ، تا مبحث «طلب و اراده» شرکت مستمر داشتم و از آن پس، توفیق تشرف به عتبات عالیات نصیبم شد و در حوزه علمیه نجف اشرف، تحصیل حوزوی‌ام را ادامه دادم. به هر حال، هماره از شاگردهای آن استاد معظم به شمار می‌آیم و قدردان آن وجود شریف می‌باشم. ناگفته نماند که در محضر ایشان درس خارج فقه (اجاره) را فراگرفتم.

مقام ارجمند آیت الله میلانی در حوزه نجف

پس از ورود به حوزه علمیه نجف، در محضر آقایان مراجع تقلید بزرگ آن دیار به ادامه تحصیل پرداختم. درس اصولِ آیت الله العظمی خوئی، درس «وصیتِ» مرحوم آیت الله العظمی حکیم و دروس «حج» و «صلات» آیت الله العظمی شاهرودی، در شمار برنامه‌های تحصیلی‌ام بود. حقیقت این است که فضلا و مدرسین حوزه‌های نجف و کربلا ـ که در محضر آیت الله العظمی میلانی درس خوانده بودند، بیش از هر چیز، دقت نظرِ معظم‌له در بیان مسائل فقهی و اصولی را مطرح می‌کردند. تا هنگامی که در حوزه مشهد بودم، چندان از موقعیت علمی ایشان آگاه نبودم و گمان می‌کردم که مرجعی همانند مراجع دیگر به شهر مشهد تشریف آورده است؛ اما با گذشت زمان پی بردم که مقام معظم له مقامی بس ارجمند است.

در واقع، مقامی که آیت الله میلانی در مشهد داشتند، نسبت به مقام حقیقی‌شان، بسیار کمتر بود. خوشبختانه، مشهدی‌ها و حوزوی‌های آن روزگار، فرصت حضور ایشان را غنیمت شمردند و هر گروهی، در گرم نگاه داشتن حوزه علمیه مشهد مؤثر بود. در نجف که به دیدار هر مرجعی می‌رفتم، سخن از ستایش آیت الله میلانی و علم و فقاهت‌شان بود. استادهای مشهوری چون حضرت آیت الله سید محمدباقر صدر ـ قدس سره ـ از این که چنان استاد ارجمندی در سرزمین خراسان مستقر شده است، بسیار خوشحال بودند. آن‌ها می‌گفتند: خداوند متعال در لوح محفوظ خویش، هجرت چنین استادی را برای حوزه علمیه خراسان مقدر کرده است.

از همین روی بود که موقعیت حوزوی مشهد نسبت به گذشته را، موقعیتی متفاوت به حساب می‌آوردند. همان طور که می‌دانیم، ورود حضرت آیت الله العظمی میلانی به خراسان، با وضعیت سیاسی ویژه دولت وقت مقارن شده بود. در شهر مشهد، جریان‌های سیاسی چندی درگیر بودند که عبارتند از: نهضت آزادی ایران ، دکتر محمد مصدق و آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی. از برکت مرجعیت و زعامت آیت الله میلانی در استان خراسان بود که حوزه علمیه‌ای سرآمد داشتیم و کمترین آسیبی به روحانیت شیعه وارد شد.

مؤسسه آیت الله میلانی: استادهای دیگری در حوزه نجف نداشتید؟

اساتید دیگر آیت‌الله میلانی

آیت الله معصومی: آیت الله سید جواد گلپایگانی، آیت الله حمامچی و آیت الله میرزا یحیی یزدی هم در حوزه علمیه نجف تدریس داشتند. بنده در درس «غنا»ی میرزا یحیی شرکت کردم. در جمع‌بندی می‌توانم

بگویم اگر آقا از برخی آقایان مراجع آن روز جلوتر نبودند، بی‌گمان همردیف آنان بودند. از اساتیدی که خدمت‌شان نرسیدم، آیت الله میرزا حسن یزدی بود. گفتنی است که در آن ایام، دو دوره درس خارج اصول آیت الله العظمی خوئی را نوشتم. افزون بر آن، باید گفت که مباحث «صلات» و «حج» آیت الله العظمی شاهرودی، و همچنین بحث «وصیت» و مباحث دیگری از آیت الله العظمی حکیم و بحث «رضاع» از آیت الله العظمی بجنوردی، و درس آیت الله العظمی میرزا هاشم آملی را نوشته‌ام.

ادامه تحصیل در حوزه علمیه مشهد

تقدیر دیگری برای بنده رقم خورد و دیگر نتوانستم در حوزه علمیه نجف به تحصیل ادامه بدهم؛ چرا که خانواده بنده، دچار بیماری و کسالت شدند و ناچار به ایران برگشتیم. بار دیگر، در محضر حضرت آیت الله میلانی به کسب فیض پرداختم. در همان دوران بود که از بنده درخواست شد تا درس اصول معظم له را تقریر کنم. این کار انجام گرفت و برای بیش از ۸۰ طلبه‌ای که در مدرسه امام صادق□ زیر نظر ایشان بود، قابل استفاده بود. مسؤول مدرسه یادشده در آن روزها، حجت الاسلام و المسلمین آقا سید فاضل میلانی بود. باید گفت اکثر طلبه‌هایی که تقریر درس اصول آیت الله العظمی میلانی را برای آن‌ها فراهم آوردم، امروز مدرسین حوزه علمیه مشهد می‌باشند. ناگفته نماند که جز بنده، یکی از شاگردهای برجسته معظم له در حوزه علمیه کربلا ـ که همراه‌شان به حوزه مشهد آمده بود ـ هم مدرس اصول بود و هم درس آقا را تقریر کرده بود. به هر حال ما با وجود مبارک ایشان در مشهد، هیچ اندوه و هراسی به دل راه نمی‌دادیم.

عنایت حضرت آیت الله میلانی نسبت به بنده

قصدم این بود که پس از معالجه خانواده، به حوزه نجف برگردم؛ اما اتفاق‌هایی پیش آمد و از ادامه تحصیل حوزوی در نجف اشرف منصرف شدم. بار دیگر، سعادت خوشه‌چینی از خرمن دانش و درایت حضرت آیت الله العظمی میلانی، نصیب من گشت. سیدنا الاستاد، بحث‌های فقهی «زکات» و «صلات مسافر» را مطرح کرده بودند و من در کنار فضلای دیگر، در حلقه‌های درس معظم له شرکت می‌کردم. گاهی طبق عادت و شیوه طلبگی، در محضر استاد، اشکال‌هایی را که به ذهن می‌رسید طرح می‌کردیم و ایشان با سعه صدر به اشکال‌های شاگردان‌شان پاسخ می‌دادند.

باید گفت که حضرت آیت الله میلانی، نسبت به بنده، عنایتی ویژه داشتند و من به خودم می‌بالیدم که رضایت خاطر استادم را فراهم آوردم. برخی اوقات، بعضی کسان به بیت یا مدرسه معظم له می‌آمدند و از لحاظ فکری و عقیدتی، نظرگاه‌های متفاوتی راجع به دین و مسائل آن را داشتند. به هر حال، نیاز بود کسی

به پرسش‌ها یا شبهاتی که در اذهان پدید آمده بود، پاسخ قانع‌کننده‌ای بدهد. از آن‌جا که حضرت آیت الله میلانی نسبت به من، حُسن ظن و محبت داشتند، در این گونه مواقع، آقای ایزدی بیرجندی را پی من می‌فرستادند، تا برای پاسخگویی به سؤال‌ها بیایم.

خاطره‌ای که قصد روایت کردن آن را دارم، جلسه‌ای را به خاطر می‌آورم که مخاطب بنده، یک شخص صوفی بود. با ایشان گفت‌وگویی داشتم که سبب تشویق و تقدیر از سوی حضرت آیت الله میلانی شد. من خبر نداشتم که نوار جلسه را خدمت معظم له بردند و از آغاز تا پایان گوش کردند. وقتی خدمت سیدنا الاستاد آمدم، ایشان مرا نگاه کرد و فرمود: آقای معصومی! شما چطور فی البداهه با آن آقا بحث کردی؟ بالاخره، چنین مباحثه‌ای، مطالعه‌ای می‌طلبد! خیلی راحت جواب می‌دادی، انگار که از قبل، خودت را برای مناظره آماده کردی. در جواب استاد عرض کردم: اگر کار من، مقبول افتاده، از برکت انوار تربیتی، اخلاقی، اصولی، فقهی و تفسیری استادی بزرگ مثل حضرتعالی است. حضرت آیت الله میلانی که هنوز شگفت‌زدگی خودشان را داشتند، فرمودند: اگر من بخواهم، با شخصی چنین مباحثه‌ای داشته باشم، باید مطالعاتی صورت گرفته باشد.

کلام آقا، حاکی از بزرگواری و فروتنی و شکسته نفسی و نیز تشویق شاگرد بود. رو به ایشان کردم و گفتم: آقا! شما نسبت به بنده، همیشه لطف و عنایت دارید. حقیقت این است که خداوند متعال مرا در آن مناظره دشوار یاری کرد؛ چرا که اگر من در بحث با آن صوفی شکست می‌خوردم، به ضرر شما تمام می‌شد استاد! حضرت سیدنا الاستاد خندیدند. در این‌جا یادآور می‌شوم که آن روزها در سایه معظم له، در حوزه علمیه مشهد، تدریس کفایه الاصول و نیز درس خارج داشتم. شاگردهایی که در آن دوره بودند، اکنون استادهایی چیره‌دست به شمار می‌آیند.

مناظره با صوفی

از بحث مفصل آن جلسه، چندان چیزی در ذهنم نمانده است. یادم هست که آن آقا رو به من کرد و گفت: خواندن این کتاب چه عیبی دارد آقا؟ بنده که آن کتاب را خوانده بودم، گفتم: اگر کسی احتمال بدهد که کتابی در شمار کتاب‌های ضاله است، نباید دنبال آن برود و یا آن را بخواند، چرا که خواننده را به ضلالت می‌کشاند. اگر کسانی از لحاظ فکری وعلمی، قدرت غلبه بر جهل و شبهه را داشته باشند، می‌توانند کتب ضاله را بخوانند که دیگران را از ضلالت نجات بدهند. به هر حال، به ایشان تفهیم شد که فقط عالمان متخصص، حق مطالعه کتب گمراه‌کننده را دارند. مسأله دیگری که ایشان پیش کشید، مسأله خانقاه بود.

ایشان پرسید: از نظر شما رفتن کسی به خانقاه صوفیه چه اشکال دارد؟ در پاسخ، با صراحت گفتم که رفتن به خانقاه حرام است.

ایشان که گویا انتظار چنین جوابی را نداشت، گفت: چطور شما به مسجد می‌روید؟ خانقاه هم مثل مسجد است. در شگفت شدم که او مسجد و خانقاه را عین هم دانسته است. به ایشان گفتم: مسجد در اسلام پیشینه‌ای دراز دارد؛ مثلاً مسجدالنبی یا مسجد کوفه و از آن‌ها بالاتر، مسجدالحرام است که کعبه در آن قرار دارد. ما با هدایت خدا و رسول به مسجدها می‌رویم که سابقه الهی دارد، در حالی که خانقاه‌ها در دوران‌های بعدی، در میان مسلمانان ساخته شده‌اند. ما شنیده‌ایم و مسلمانان عصر پیامبر اکرم□ دیده‌اند که آن حضرت به مسجد می‌رفته است. پس، ما برای رفتن به مساجد دلایل بسیار داریم؛ اما رفتن به خانقاه‌ها که عده‌ای آن‌ها را ساخته‌اند، چه دلیل عقلی یا نقلی دارد؟ کسانی که به خانقاه می‌روند، از کجا سر در می‌آورند؟

صراحت و قاطعیت حضرت آیت الله میلانی

آن روزها، بهائیان در ارکان دولت رسوخ کرده بودند. روزی، آقای دکتر منوچهر آزمون (وزیر وقت فرهنگ) به دیدن حضرت آیت الله میلانی آمده بود و بنده در خدمت ایشان بودم. آقای آزمون به معظم له گفت: ما به شما ارادت داریم، هر چند که سعادت ملاقات با شما کمتر نصیب ما می‌شود. گرفتاری ما به دلیل جمع‌آوری نشریات بهائیت بیش از اندازه شده است. حضرت آیت الله میلانی، بعد از آن که صحبت آقای آزمون به آخر رسید، فرمودند: شما اگر راست می‌گویید، به آن‌ها اجازه انتشار نشریه و کتاب ندهید. معظم له در دورانی چنین صریح سخن می‌گفت که دیگران به خودشان اجازه نمی‌دادند، تا چنین لحن و کلامی داشته باشند. به راستی، جز معظم له، چه کسی می‌توانست از ضرورت عدم انتشار آثار بهائیان در کشور سخن به میان آورد؟ آن‌ها در بالاترین سطوح اداره کشور نفوذ کرده بودند.

معظم له افزودند: اگر شما بر فرض بگویید که این همه نشریه، در غیاب شما چاپ و منتشر می‌گردد و هیچ اطلاعی ندارید، منطقی نیست؛ چرا که شما در جایی هستید که از همه چیز اطلاع دارید. مگر می‌شود که از جریان نشر آثار بهائی‌ها بی‌خبر مانده باشید؟ من نیازی ندارم که به دیدنم بیایید. بهتر است که دنبال حقیقت باشید. رنگ از چهره آقای منوچهر آزمون پرید و بلند شد و از مجلس بیرون رفت. در این‌جا به دلایلی نمی‌خواهم از کسی نام ببرم که آقای آزمون را برای ملاقات با معظم له آورده بود. این نوع موضعگیری صریح و استوار از شخصیت و اخلاق والایی حکایت دارد.

روزی در محضر حضرت آیت الله میلانی بودیم، که سرلشگری از ارتش خدمت معظم له آمد. گفت‌وگویی صورت گرفت و معلوم شد که آن شخص از کسانی بوده که در دادگاه صحرایی نظام شاهنشاهی مقامی داشته است. سخن که به اعدام نواب صفوی و یاران او در جمعیت فدائیان اسلام کشیده شد، رو به آقا کرد و گفت: من در آن جریان مرخصی گرفته بودم و اصلاً مشارکتی در اعدام آن‌ها نداشتم. آقا فرمودند: من به شما اجازه نمی‌دهم که در چنین پست و مقامی مشغول کار باشید. سرلشگر گفت: آقا! پس بروم چه کاری انجام بدهم؟ آقا افزودند: اگر شما این‌جا آمده‌ای که با من مشورت بکنی، می‌گویم؛ بهتر است به جای این‌که سرلشگر باشی، حمال باشی!

چنین برخوردهایی که بارها من شاهد آن بوده‌ام، نشان می‌دهد که حضرت آیت الله میلانی، مصداق همان حدیث رسول اکرم□ است که عالمان امت خود را، همانند پیامبران پیشین دانسته است. همان‌طور که خوانده‌ایم، آیات و روایات بسیاری درباره علمای ربانی داریم که صفات مراجع مقتدر و برجسته تاریخ مرجعیت را به دست می‌دهند. بی‌گمان، معظم له در روزگار خودشان، یادآور انبیای الهی و حرکت‌ها و خصلت‌های آنان به حساب می‌آمدند. به عقیده من، حدیث‌هایی که درباره عالمان صالح صادر شده است، به روشنی با وجود حضرت آیت الله میلانی تطبیق می کند. من از نزدیک، شاهد مواضع قاطع و پیامبرانه معظم له بوده‌ام و آنچه در داستان انبیا و اولیای الهی یافته‌ام، در گفتار و کردار سیدنا الاستاد دیده‌ام.

آیت الله میلانی، اهل حق و معنویت بودند

بسیاری از بزرگان که برای زیارت حضرت علی بن موسی الرضا□ مشرف می‌شدند، خدمت آیت الله العظمی میلانی می‌آمدند. آیت الله آخوند ملاعلی معصومی همدانی را می‌دیدم که با خضوعی خاص با معظم له ملاقات می‌کرد. سالیان پیش که به همدان سفر کرده بودم، ایشان را زیارت کردم و از قبل با آن استاد آشنایی داشتم. مرحوم علامه سید محمدحسین طباطبایی ـ صاحب تفسیر المیزان ـ که خدمت سیدنا الاستاد می‌رسید، حالتی فروتنانه داشت.

در این مجال نمی‌توان از همه بزرگان یاد کرد که از قم، همدان و آذربایجان و زاهدان و خوزستان آمدند و با حضرت آیت الله میلانی ملاقات کردند. برخی از آنان در محل اقامت‌شان مرجع تقلید مردم بودند. مسأله این بود که جاذبه علمی و اخلاقی معظم له بسیار بالا بود و فضلا و علما و مراجع را جذب می‌کردند. به راستی حضرت آیت الله میلانی اهل حق بودند و طالب حق، و هماره روش تواصی به حق داشتند.

مؤسسه آیت الله میلانی: در همان ایام، آیت الله خادمی از اصفهان تشریف آورده بودند.

آیت الله معصومی: درست است. بنده در اصفهان خدمت آیت الله خادمی رسیدم. ایشان بر گردن من حق دارند. آیت الله خادمی ـ رحمه الله علیه ـ در دورانی که به سمیرم تبعید شده بودم، به منظور تشویق بنده در مبارزه، گروهی را از اصفهان برای ملاقات با من فرستاد. در جلسه‌ای که با ایشان داشتم، پیش‌بینی‌شان این بود که خداوند امام خمینی را یاری می‌کند. تبعیدی‌ها در آن زمان، به هر کجا که فرستاده می‌شدند، خواه ناخواه طرفدارهایی پیدا می‌کردند.

از همین روی، برنامه ساواک بر اساس تغییر منطقه‌های تبعید بود. بعد از سپری شدن مدتی، مرا به بندر لنگه تبعید کردند. بالاخره، خداوند دین خود را تأیید کرد و تبعیدی‌ها به خانه‌هاشان بازگشتند. بار دیگر به اصل گفتارم برمی‌گردم که درباره محبوبیت آیت الله العظمی میلانی است. در همه حوزه‌های علمیه داخل و خارج از کشور نام معظم له نزد اکابر علم و اجتهاد، نامی بس آشنا به شمار می‌آمد.

مؤسسه آیت الله میلانی: شاگردهایی که تقریرات درس آقا را می‌نوشتند، گوناگون بودند. برخی به طور مرتب، مشغول تقریر بودند و بعضی پراکنده‌کاری داشتند. در خاطرتان هست که غیر از شما چه کسانی دست اندرکار بودند؟

آیت الله معصومی: آقای موسوی درّودی، از فضلای حلقه درسی حضرت آیت الله میلانی بود. آقا سید محمد باقر حجت و آقا سیدحسین شمس هم سرگرم تقریرات درس‌ها بودند. باید گفت، حتی فضلایی که در درس معظم له شرکت نداشتند، اعتراف می‌کردند که دقت در بیان، امتیاز بزرگ روش تدریس ایشان است. جای شگفتی ندارد؛ زیرا حضرت آیت الله العظمی میلانی از مراجع بسیار بزرگ عرصه تقلید به شمار می‌آمدند. معظم له، غالبا مطالب مشکل مرحوم آیت الله کمپانی را مطرح می‌کردند.

مؤسسه آیت الله میلانی: خداوند به حضرت‌عالی، سلامت و عافیت و طول عمر عطا کند که ما را بیش از پیش با سیره معنوی آقا آشنا کردید. اخلاق و معنویت ایشان؛ بسیار شگفت‌انگیز بود. یادم می‌آید که معظم له همیشه می‌فرمودند: برای خدا درس بخوانید! علم شما مقرون به عمل باشد، همراه با تربیت و اخلاق الهی باشد.

آیت الله معصومی: اهل حق بودن یعنی همین. در این‌جا باید به نوع برخورد حضرت آیت الله میلانی با شاگردها اشاره کنم. هر وقت، شاگردی اشکالی در درس سیدنا الاستاد طرح می‌کرد، پدرانه جواب می‌دادند. چنین روش مهرآمیزی سبب می‌شد که ما با آسودگی خاطر اشکال‌های خود را مطرح کنیم، تا استاد پاسخ

بدهند. بنده، هم درس حضرت آیت الله میلانی را تقریر می‌کردم و هم غالباً اشکال درس را می‌گفتم که اکنون در بایگانی مدرسه امام صادق□ موجود است. معظم له، عین یک پدر با ما رفتار می‌کرد و به شاگردهای خودشان مجال نقد و نظر می‌دادند. ما خارج از حوزه درس و تدریس، باز شاهد شیوه صمیمانه سیدنا الاستاد بودیم.

روزی، دیرتر از همیشه خدمت ایشان رسیدم. انتظار که به درازا کشید، سبب نگرانی‌شان شد. چشم‌شان که به من افتاد، مثل پدری مهربان فرمودند: کجا بودی؟ آن روز، دیوار خانه ما ـ که در میدان مجسمه (میدان شهدا) ـ بود فروریخته بود. رو به آقا کردم و گفتم: خدا رحم کرد آقا! اگر لطف حق نبود، دیوار خانه روی فرزندم خراب شده بود. یادم نمی‌رود که ایشان با اخلاص و محبت فوق‌العاده‌ای فرمودند: آقای معصومی! من در خدمت شما هستم. چگونه می‌توان به چنین روحیه‌ای والا دست یافت و نسبت به شاگرد کوچک، این‌گونه مهر ورزید؟ ایشان، در مقام مرجعیت و زعامت، چنین جمله‌ای را بر زبان آوردند که کمتر می‌توان نظیری برای آن سراغ گرفت. بی‌دلیل نمی‌گویم که حضرت آیت الله میلانی، اهل حق بودند. حق‌گرایی در گفتار و رفتارشان نمایان بود، بدون آن که به تظاهر و ریایی آلوده شده باشد.

در ایام کسالت معظم له برای عیادت‌شان به بیمارستان می‌رفتم. اواخر، بیماری آقا رو به فزونی گذاشته بود. وقتی کنارشان می‌نشستم، حالت پدرانه‌ای داشتند و با مهربانی به من نگاه می‌کردند. از این‌که عیادت‌شان می‌رفتم خوشحال بودند و بیش از گذشته‌ها مهربان بودند. روزی از ایام بستری شدن استاد، به ایشان گفتم: حاشیه مرحوم کمپانی را حفظ کرده‌ام استاد! فرمودند: بخوان! وقتی آن را خواندم، بسیار شادمان شدند، ایشان در اواخر عمرشان از حوزویان قدرناشناس گلایه بسیاری داشتند.

تشویق کردن طلبه‌های درس‌خوان

مؤسسه آیت الله میلانی: تشویق کردن طلبه‌ها، سیره حضرت آیت الله میلانی بود. معظم له در عرصه ادبیات عرب، از این که طلبه‌ای، عبارت عربی را درست و شیوا بخواند، لذت می‌بردند و زیاد تشویق می‌کردند. همان طور که مستحضر هستید، معظم‌له در ادبیات و لغات عرب و قرآن مجید، دقت شایان اعتنایی داشتند. روزی، پدرم(سید عباس میلانی) به آقا گفت: سیدعلی (میلانی نوه آیت‌الله)، رسائل را ـ با چاپ سنگی ـ آورده است.

آن دیدار در خانه ما بود و آقایان: محمد باقر حجت، سید حسین شمس، علم الهدی و دیگران حضور داشتند. آقا رو به من کردند و فرمودند: سید علی! مقداری از رسائل را درست بخوان! نیم صفحه‌ای را که

در آن جلسه از کتاب رسائل خواندم، آن قدر مرا تشویق کردند که شرمنده شدم. یکسر می‌فرمودند: باید این‌طور باشد، باید این‌طور متن عربی یک کتاب درسی را خواند، یاد بگیرید که این‌طور متن را مرتب و درست بخوانید.

موفقیت آیت الله میلانی و اسرار آن

آیت الله معصومی: پدر شما، (خطاب به مرحوم سید علی میلانی، فرزند سید عباس میلانی) مجسمه تربیت بود و در حوزه نجف، با ایشان دوست و مأنوس بودیم. شما در شهر نجف اشرف متولد شدید و بنده با بیت ابوی‌تان در ارتباط بودم. صحبت پیرامون مکارم اخلاق حضرت آیت الله میلانی بود. باید دانست که معظم له، هرگز اهل ریا و خودنمایی نبودند. عادت و شیوه خوب دیگری ـ که بارها در جلسه‌های درس و ملاقات، شاهد آن بودم ـ این بود که ایشان هرگز برای پاسخ دادن شتاب نمی‌ورزیدند. گاه می‌فرمودند: برو رساله ما را بخوان؛ جواب مسأله شما در آن‌جا آمده است.

غیرممکن بود که عالمی یا مهمانی به محضر آقا بیاید و مجذوب ایشان نشود؛ چرا که معظم له متانت عجیبی داشتند و مخاطب را به سمت خود می‌کشانیدند. واقعاً، آیت الله میلانی اهل معنا بودند و نیز اهل ارادت به ائمه اطهار□ و به ویژه حضرت رضا□ که سرانجام در جوار آن حضرت آرمیدند.

شاید شما و دیگران، متوجه شده بودند که استاد، ارتباط خاصی با علی بن موسی الرضا ـ علیه السلام ـ داشتند. در واقع، همان خصائل والا بود که آیت الله میلانی را در پرورش طلبه‌ها یا اولاد روحانی‌شان موفق کرد. در ایامی که آقا در مقام مرجعیت بودند، گروهی، تبلیغات بسیاری کردند تا آقا را از چشم مردم بیندازند، اما خوشبختانه، موفقیت نصیب آنان نشد. چون آیت الله میلانی، هماره با خداوند متعال ارتباط معنوی داشتند و عمرشان را در راه خداوند و یاد حق سپری کرده بودند. به هر حال مجموعه فضیلت‌ها را در اخلاق و کردار معظم له حس می‌کردیم.

آیت الله میلانی و شیوه تدریس در حوزه مشهد

شیوه تدریس آیت الله میلانی، شیوه متفاوتی بود. معظم له، سعی داشتند که هیچ طلبه‌ای از حلقه درس خارج فقه یا اصول، با دست خالی بیرون نرود. هر وقت به استاد عرض می‌کردم که سطح مطالب درسی شما باید بالا باشد، می‌فرمودند: من حال طلبه‌های ضعیف را رعایت می‌کنم. درست نیست که استادی در وقت درس دادن، به چهار طلبه ممتاز نظر داشته باشد و فقط به استعدادهای برجسته اکتفا کند.

مؤسسه آیت الله میلانی: بنده، سه سال است که در ارتباط با نوارهای درس خارج فقه و اصول آقا کار می‌کنم و انصافاً از آن‌ها بهره‌های علمی بسیاری برده‌ام. جالب است که گفتارهای مکرر آیت الله میلانی، در تأیید سخن شماست. بارها سخن آقا را می‌شنوم که می‌فرماید: من از بعضی رفقا عذر می‌خواهم که در سطح پایین صحبت می‌کنم. آن‌ها همیشه به من می‌گویند: آقا علمی صحبت کنید! بسیار خوب! ولی چه می‌شود کرد که وظیفه، رعایت حال اضعف المأمومین است؟ بعد معظم له می‌فرماید: بنده که در عتبات عالیات بودم، همیشه با منطق اشارات تدریس می‌کردم؛ اما این‌جا ناچار شده‌ام که از منطق اشارات به منطق عبارات برگردم، تا طلبه‌ها با دست خالی نروند. پس معلوم است که آقا در تدریس شیوه خاصی داشتند و بیشتر در حوزه مشهد، بدان شیوه پایبند بودند؛ زیرا طلبه‌ها، اکثرشان در سطحی همانند سطح طلبه‌های عتبات نبودند.

آیت الله معصومی: بنده هم در درس فقه آیت الله میلانی شرکت می‌کردم و هم در درس خارج اصول ایشان. همان گونه که پیشتر گفته شد، در حوزه نجف، در محضر آیات عظام بوده‌ام و از خرمن علم و فقاهت‌شان خوشه‌های بسیاری چیده‌ام. آقایان روش‌های گوناگونی در تدریس داشتند و خواه ناخواه، تفاوت‌هایی در آن روش‌ها به چشم می‌خورد. تفاوت روش تدریس آیت الله میلانی با آیت الله خوئی، این بود که آقای میلانی تحقیق می‌کردند و بعد درس می‌دادند. معنای تحقیق این است که استاد می‌کوشد تا شاگرد خود را مجتهد کند، چه مجتهد شدن در فقه و چه مجتهد شدن در اصول باشد. منظورم این نیست که آقای خوئی قبل از تدریس تحقیق نداشت. مسأله این بود که آیت الله خوئی، شیوه‌شان این بود که طلبه‌ها درس می‌دادند و عبور می‌کردند، اگر شاگردی مطلب را فرا گرفته یا نگرفته است، به خودش مربوط است.

نه فقط آیت الله خوئی، که آیت الله حکیم، آیت الله شاهرودی و دیگر مدرسین حوزه علمیه نجف، چنین روشی در تدریس داشتند. آیت الله میلانی به شاگردهای خودشان و فهمیدن مطالب درس‌شان، بسیار اهمیت می‌دادند؛ یعنی، مثل استادهای دیگر، فقط به درس دادن اکتفا نمی‌کردند و چگونه درس دادن به طلبه‌ها را مهم می‌دانستند.

مسأله دیگر، این است که آیت الله میلانی برخی اوقات اشکالی را که شاگردی در وقت درس طرح کرده بود، می‌شنید و آن را نادرست می‌دانست؛ اما این‌طور نبود که در پی آن اشکال نروند. در این ارتباط خاطره‌ای دارم که آن را نقل می‌کنم. روزی، در مسأله‌ای که پیرامون حاشیه مرحوم آیت الله کمپانی بود، با

آیت الله میلانی اختلاف نظر پیدا کردم. من می‌گفتم: آقا! مسأله این‌گونه است و آقا می‌فرمودند: نخیر آقا! برای رعایت ادب چیزی نمی‌گفتم، تا شاید بعدها مسأله روشن شود، چیزی نمی‌گذشت که معظم له مرا می‌دیدند و می‌فرمودند: معذرت می‌خواهم، مطلب شما صحیح است. حق با شماست آقا! ناگفته نماند که بعضی وقت‌ها، زیاد با ایشان بحث می‌کردم که درست نبود، بعد آقا می‌فرمودند: خسته شدم! سعی‌شان این بود که با اشاره‌ای به من و امثال من که اشکال طرح می‌کردیم، بفهمانند، تا بحث را قطع کنیم.

گفتنی است که آیت الله شاهرودی هم‌چنین رویه‌ای داشتند و بعد از این‌که درستی نظر طلبه‌ای را در مسأله‌ای می‌یافتند، به او می‌گفتند. خداوند، ایشان را بیامرزد؛ روزی در موقع اشکال گرفتن، از دست من عصبانی شدند و فرمودند: تو سرت را پایین می‌اندازی و هر چه به دهانت می‌آید می‌گویی! آن روز فهمیدم که آقا مطلب مرا نگرفته‌اند؛ اما بعد متوجه شدند و سوءتفاهم برطرف شد. ایشان که مرا دیدند، فرمودند: بابا! من از تو معذرت می‌خواهم. دیشب که مراجعه کردم، متوجه شدم که شما درست گفتی! موقع درس که اشکال خودت را بیان کردی، گمان کردم که می‌خواهی اظهار فضل کنی!

درباره آیت الله میلانی و شیوه تدریس‌شان این نکته را باید افزود که ما درسی از ایشان نگرفتیم؛ مگر آن‌که استاد پاسخ اشکال شاگرد را می‌دادند و بعد رد می‌شدند. یعنی هیچ سؤالی در محضر آقا بی‌جواب نمی‌ماند.

اندرز دادن آیت الله میلانی

مؤسسه آیت الله میلانی: در این‌جا، خاطره‌ای از روزگار نوجوانی‌ام به یادم آمد. آن روزها، درس سیوطی و مغنی می‌خواندم و دوازده سالم بیش‌تر نبود. سال ۱۳٤۰ شمسی بود. حاجی نجارنیا، آقایان علما را برای افطاری به منزل‌شان دعوت کرده بود. حاج میرزا احمد کفایی، حاج آقا میرزا حسین فقیه سبزواری در آن مجلس مهمانی بودند. من همراه پدرم و اخوی‌ها به آن‌جا رفته و طلبه‌ای ملبس بودم. علاقه زیادی به ترشی داشتم و آن را سر سفره افطاری دیدم، ولی از دسترس من دور بود. می‌دانید که در عراق و نجف آلبالو نداریم. به هر حال خودم را دراز کردم تا مقداری ترشی بردارم. در آداب سفره آمده است که از هر چه در آن است، استفاده کنید. مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار ذکر کرده است، از طرفی در حدیث خوانده بودم که از غذای جلوی خودت استفاده کن و هرگز خودت را به طرف غذایی که دور از دسترس است، دراز نکن. بالاخره، کاری که من کردم اقتضای سن و سالم بود، هر چند که خلاف آداب و اخلاق اسلامی به حساب می‌آمد. مرحوم آیت الله میلانی، بعد از این‌که به خانه برگشتیم، مرا گوشه‌ای برد و آهسته اندرزم

داد. ایشان فرمودند: سیدعلی! کاری از تو صادر شد که حرام نیست؛ ولی شما که می‌خواهی طلبه شوی و درس بخوانی تا دیگران را تعلیم بدهی، اول باید خودت را تهذیب کنی.

آیت الله معصومی: آیندگان باید واقف شوند که شخصیت‌هایی چون آیت الله میلانی در دین مقدس اسلام حضور دارند. خدا رحمت کند سیدنا الاستاد را که یکسر غرق در ولایت بودند. من درایت شما را جلوه‌ای از روح مطهر آن مرجع عالیقدر و استاد عزیز به حساب می‌آورم.

مصاحبه با حجت الاسلام و المسلمین جناب آقای فضل بیرجندی

مؤسسه آیت الله میلانی:

استاد فرزانه، حاج آقا فضل ـ دام ظله ـ از این‌که وقت شریف خود را در اختیار بیت و مؤسسه حضرت آیت الله میلانی ـ قدس سره ـ نهادید، بسیار سپاس‌گزاریم. تردیدی نیست که حضرتعالی، از چهره‌های مشهور و حوزه علمیه خراسان به شمار می‌آیید و سالیان دراز مشغول تدریس به طالبان علم بوده‌اید. پیشینه درخشان استاد مکرم، در بیت آیت الله میلانی و مدرسه‌های وابسته به آن، نمودار ابعاد علمی و عملی شما است. افزون بر این همه، باید گفت که حضرت‌عالی از شاگردان معظم له بوده و سال‌های بسیاری از محضر فقاهت مرجع عالیقدر شیعه، حضرت آیت الله العظمی میلانی بهره‌های وافر اندوخته‌اید. شکی نیست که خاطرات پربار حضرتعالی برای همگان بس سودمند خواهد بود. اکنون در محضر شما گرد آمده‌ایم تا ما را به فیض برسانید.

حجت الاسلام و المسلمین فضل بیرجندی: ضمن تشکر از اعضای محترم بیت و مؤسسه حضرت آیت الله میلانی، سعی می‌کنم که با یادآوری پاره‌ای برنامه‌ها و روش‌های اخلاقی و روحانی آن مرجع بزرگ، یادکردی از معظم له داشته باشم. آنچه در این باره گفتنی است، در بخش‌های مختلف بیان خواهم کرد.

خبر مسرّت‌بخش

در ماه مبارک رمضان ـ سال ۱۳۳٤ ـ راهی استان سیستان و بلوچستان شدم. ناگفته نماند که بنده از طلبه‌های بیرجند بودم. قصدم در آن سفر، دیدن شهر زاهدان بود و در ضمن منبر می‌رفتم. در همان سال با فضلای حوزه علمیه مشهد آشنا شدم که برای تبلیغ به آن دیار آمده بودند. سعادت یار ما گشته بود و با آن‌ها دیدارهایی داشتیم. وقتی آقایان خبر دادند که مرجع عالیقدری از حوزه علمیه نجف به شهر مشهد آمده است، بسیار شادمان شدم. تا سال ورود معظم له به خراسان ـ که سال ۱۳۳۳ بود ـ در مشهد مقدس مرجع علمی نداشتیم. بی‌گمان، زمانی که آیت الله میلانی زعامت حوزه علمیه آن شهر را به عهده گرفتند، تحولی عظیم ایجاد شد. بنده، بعد از سفری که به زاهدان داشتم، بی‌درنگ وارد حوزه علمیه مشهد شدم تا تحصیلات حوزوی‌ام را ادامه دهم.

۱۵ سال حضور فعال در محضر آیت الله میلانی

آن روزها، از اساتیدی بهره علمی می‌اندوختم که دوره سطح را تدریس می‌کردند. در کنار درس خواندن، به مجالس حضرت آیت الله العظمی میلانی می‌رفتم که جمعه‌ها و نیز در ایام اعیاد و وفیات برگزار می‌شد. حدود ۲ سالی از آمدن بنده گذشته بود که در مجلس درس معظم له شرکت کردم. آنچه سبب حضورم در محضر ایشان شد، پیشنهاد آیت الله تهامی بیرجندی بود. ایشان که هماره نسبت به من لطف و محبت بسیار داشت، در تابستانی که به مشهد آمد. در همان ایام خدمت ایشان رسیدم و چنین فرمود: اگر آمادگی حضور در مجلس درس فقه و اصول حضرت آیت الله میلانی را داری، بهتر است که از محضر معظم له به طور شایسته استفاده کنی. سخن و اندرز آیت الله تهامی در بنده تأثیرگذار بود، تا آن‌جا که حدود ۱۵ سال؛ یعنی تا پایان عمر پرافتخار آیت الله میلانی، در دروس خارج فقه و اصول معظم له شرکت کردم.

منزلت علمی و حوزوی آیت الله میلانی

درباره جایگاه علمی حضرت آیت الله میلانی باید گفت؛ پس از آن‌که معظم له در مشهد مستقر شدند، نه فقط فضلای خراسان در محضر ایشان شرکت جستند، بلکه فضلایی از حوزه علمیه قم به مشهد کوچ کردند تا از خرمن علم چنین مرجعی بزرگ خوشه‌چینی کنند. شکی نیست که توصیه‌های علامه سید محمدحسین

طباطبایی ـ صاحب تفسیر المیزان ـ نقش تعیین کننده‌ای در مهاجرت آنان داشت. مرحوم علامه پس از هجرت آیت الله میلانی به خراسان چنین فرموده بود: فقه از نجف به مشهد آمد. یادم هست که پس از رحلت یکی از مراجع عالیقدر شیعه، خدمت آیت الله وحید خراسانی رسیدم و از ایشان سؤال کردم: آقا، اکنون تکلیف چیست؟ معظم له در آن ملاقات، از دو بزرگوار نام برد که یکی از آنها، حضرت آیت الله العظمی میلانی بود. ایشان برای درستی سخن خود، دلیلی مطرح کرد که عبارت بود از: فتوا دادن آن بزرگواران بر پایه قواعد علمی. آیت الله وحید می‌فرمود: دیگران که نمی‌خواهم از آنها نام ببرم، چیزهایی را به هم می‌بافند، اما این دو تن به قواعد استوار فقهی، نظر دارند.

افزون بر آن، بنده از آیت الله سید کاظم مرعشی بارها شنیدم که چنین می‌فرمود: آیت الله میلانی از آیت الله خویی دقیق‌تر هستند. از این همه که گفته شد بگذریم، باید گفت؛ در حوزه علمیه نجف، مراجع بزرگی حضور داشتند؛ اما شمار زیادی از فضلای نجف اشرف، در جمعه‌ها به کربلای معلی می‌رفتند، تا مشکلات علمی‌شان را نزد حضرت آیت الله میلانی حل کنند. در آن ایام ، معظم له در حوزه علمیه کربلا مستقر بودند. آنچه گفتم از دوستان فاضلی شنیدم که در حوزه علمیه نجف اشرف درس می‌خواندند.

تأسیس مدرسه آیت الله میلانی در مشهد

در سال ۱۳٤٥، در حوزه علمیه مشهد، نخستین مدرسه علمی به دستور حضرت آیت الله میلانی ساخته شد. این مدرسه که به نام مدرسه آیت الله میلانی شهرت داشت، بعدها در جریان توسعه حرم مطهر امام رضا تخریب شد. در آن مدرسه، در جهت تبلیغ و اعزام مبلغ به روستاهای دور و نزدیک شهر مشهد، برنامه‌ریزی صورت گرفت. آقازاده ایشان ـ حاج سید محمد علی میلانی ـ مسؤولیت اعزام مبلغ را به من واگذار کرد. هر هفته، شب‌های جمعه حدود ٤٠٠ مبلغ به اطراف مشهد می‌فرستادیم، تا احکام و مسایل دینی را به روستایی‌ها تعلیم دهند. در کنار برنامه‌های مذهبی، فعالیت‌های عام المنفعه‌ای مانند تعمیر یا ساختن مسجد و حمام داشتیم. آیت الله میلانی به بنده امر کرده بودند که هزینه ایاب و ذهاب طلبه‌ها به روستاها را پرداخت کنم تا کار تبلیغ به سهولت انجام گیرد.

این جریان ادامه داشت تا این‌که دولت وقت، اصلاحات ارضی را در کشور اعلام کرد. معظم له دستور دادند که برنامه اعزام روحانی به روستاها را تعطیل کنیم؛ زیرا ادامه دادن فعالیت‌های تبلیغی و عمرانی ما در دهات، مفهومی جز به رسمیت شناختن حرکت دولت نبود. در حقیقت، آقا نمی‌خواستند جریان اصلاحات ارضی را تأیید و حمایت کنند. از همین روی بود که معظم له، اعزام مبلغ به روستاهای مشهد را، مشروط به

رضایت مالکان دانستند. با این شرط، شمار مبلغ‌های اعزامی ما به ۱۵۰ نفر کاهش یافت. ناگفته نماند که در ایام محرم و رمضان، به شهرها و استان‌ها مبلغ اعزام می‌کردیم و به دستور معظم له هزینه‌ها را می‌پرداختیم.

مدارس دیگر

افزون بر آن مدرسه که یاد شد، مدارس دیگری به امر آیت الله میلانی تأسیس شد. مدرسه عالی حسینی که برنامه‌هایی مانند تربیت مبلغ و آموزش زبان داشت، با سرپرستی آیت الله سید فاضل میلانی اداره می‌شد. مدیریت مدرسه دیگر، که مدرسه امام صادق□ نام داشت، به عهده بنده واگذاشته شد. در این مدرسه، فقه و اصول و دروس دیگر حوزوی به طالبان علم آموخته می‌شد. حدود ۵۰۰ طلبه، در سطوح گوناگون در مدرسه امام صادق بودند که هر ماه از آنها امتحان می‌گرفتیم و به رتبه‌های بالاتر ارتقا می‌یافتند. باید گفت که تا پایان حیات حضرت آیت الله میلانی، مدرسه‌های یاد شده به کار خودشان ادامه دادند. از سه مدرسه‌ای که به دستور معظم له در شهر مشهد تأسیس شد، فقط مدرسه امام صادق از گزند ویرانی دور مانده است که سرپرست آن، حاج سید محمدعلی میلانی ـ آقازاده معظم له ـ می‌باشد. اکنون، حدود ۳۵۰ طلبه در این مدرسه به تحصیل علوم دینی اشتغال دارند و ١٤ نفر، از شمار اساتید آن مدرسه است.

اساتید مدارس آیت الله میلانی

در مدرسه‌های سه‌گانه‌ای که از آن‌ها یاد کردیم، شایسته‌ترین استادها به تدریس مشغول بودند که اسامی آن آقایان به شرح زیر است:

سید ابراهیم علم الهدی

سید ابراهیم حجازی

سید فاضل میلانی

شیخ غلامرضا باقری

شیخ عباس عباس‌نژاد

شیخ محمدتقی عندلیبی

شیخ علی اصغر معصومی

شیخ عبدالقاسم روحانی

شیخ محمدحسین جعفری

شیخ محمد نصراللهی

جز کسانی که از آن‌ها نام بردم، آیات و حجج اسلام دیگری نیز در آن مدرسه‌ها تدریس داشتند.

نصایح آیت الله میلانی به مبلغان اسلام

یکی از برنامه‌های مستمر و تأثیرگذار حضرت آیت الله میلانی، مواعظ ایشان در هنگام اعزام مبلغان دین به مکان‌های دور و نزدیک بود. نزدیک ماه محرم یا ماه مبارک رمضان، همراه مبلغان خدمت معظم له می‌رسیدیم و از ایشان تقاضا می‌کردیم که ما را اندرز بدهند. آنچه در میان نصایح آیت الله میلانی، منزلت والایی داشت و بارها به مبلغان یادآوری می‌شد، عبارتند از:

با رفتار شایسته خود، دیگران را به سوی خداوند دعوت کنید و هرگز به گفتار اکتفا نکنید. معظم له این حدیث معصوم را به یاد می‌آوردند: «**کونوا دعاة الناس بغیر السنتکم**».

راضی نیستم که بالای منبر از من نام ببرید.

کاری به تقلید مردم در شهرها و روستاهای کشور نداشته باشید. بگذارید تا هر کس از هر مرجع تقلیدی که می‌خواهد تقلید کند.

تا آن جا که امکان دارد، روی منبر، مسائلی را مطرح کنید که درباره آن اتفاق نظر وجود دارد.

هرگز از توسل به مقام امام عصر□ غافل نمانید و مردم را وادار کنید تا لحظه‌هایی در شبانه روزشان با حضرت حجت در ارتباط معنوی باشند.

گفتنی است که حضرت آیت الله میلانی، از هر فرصتی برای یادآوری وظیفه شیعه نسبت به وجود مبارک قائم آل محمد□ استفاده می‌کردند. بارها پیش می‌آمد که بنده به سفر می‌رفتم و از سر دلتنگی یا کسب نظر معظم له، نامه‌ای خدمت ایشان می‌فرستادم. یادم هست که در پاسخ نامه‌هایم، نخستین سفارش‌شان درباره حضرت حجت بود. معظم له از من می‌خواستند که در هر کجا هستم، مردم را به ارتباط روحانی با امام عصر ترغیب کنم. ناگفته نماند که آیت الله العظمی میلانی، آن قدر به وجود مبارک ولی عصر (عج) توجه و علاقه داشتند که تابلویی با عبارت « السلام علیک یا صاحب الزمان» بالای سرشان بود. جالب است که این بیت شعر که در ولای حضرت سروده شده، زیر آن عبارت به چشم می‌خورد:

بالای سرم نام تو را نقش نمودم　　یعنی که سر من به فدای قدم تو

تمام رساله‌های عملیه آقایان مراجع را که چاپ شده است، نگاه کنید، تنها مرجع تقلید شیعه در دوران معاصر که در آغاز کتاب توضیح المسائل خود، از حضرت مهدی (عج) یاد کرده است، حضرت آیت الله العظمی حاج سید محمد هادی میلانی ـ قدس سره ـ است. متن آن طلیعه، این است:

«بسم الله الرحمن الرحیم: الحمد لله ربّ العالمین و صلّی الله علی محمّد و آله الطیبین و عجل فرجهم بظهور امامنا المهدی ـ ارواحنا فداه ـ و بعد، عمل به این رساله توضیح المسائل، مجزی است، انشاء الله. محمدهادی الحسینی المیلانی»

آیت الله میلانی و تکریم اهل علم

سخنی درباره سیره آیت الله میلانی، در ارتباط با تکریم طالبان علم می‌آورم که شایان اعتناست. بارها شاهد بودم که کاسب‌ها وتاجرهای مشهدی، به ایشان می‌گفتند: طلبه‌هایی که نیاز مالی دارند، نزد ما بفرستید که کارسازی کنیم. حضرت آیت الله میلانی، این درخواست را به هیچ وجه نمی‌پذیرفتند و همیشه می‌فرمودند: طلبه، محترم‌تر از آن است که به مغازه کاسبی یا حجره تاجری برود و حق خودش را بگیرد. حالا، خاطره‌ای ار خودم روایت کنم که هرگز از یادم نمی‌رود. یکی از تجار محترم بیرجندی ـ که همشهری من و از سادات بود ـ با من تماس گرفت و تقاضا کرد که برای ایشان، وقت ملاقات با آیت الله میلانی را بگیرم. ایشان از من بزرگتر بود. وقتی می‌خواستم وارد اتاق معظم‌له شوم، تعارف کردم و ایشان جلوتر حرکت کرد. خدمت آقا رسید و دست‌شان را بوسید و بعد مقابل ایشان نشست. من که وارد اتاق شدم سلام کردم و خواستم گوشه‌ای بنشینم، حضرت آیت الله میلانی فرمود: بیا نزد من بنشین!

این‌گونه رفتار نشان می‌دهد که یک مرجع عالیقدر تقلید، چقدر حرمت طلبه‌ها را نزد دیگران نگاه می‌دارد. بی‌گمان مشاهده چنین رفتارهایی سبب می‌شود تا مردم متدین، بیش از پیش در تکریم اهل علم بکوشند. درد این است که بعضی آقایان، طلبه‌ها را برای مصالحی دوست دارند و تکریم می‌کنند؛ اما آیت الله میلانی ـ قدس سره ـ مرجع بزرگواری بود که طلبه را به خاطر خود طلبه بودنش دوست داشت؛ نه به خاطر مصلحت. شیوه درست تکریم اهل علم، این است که آقایان مراجع، طلبه را برای طلبه بودن و درس‌خواندن محترم بشمارند، نه برای آن‌که طلبه‌ای از اطرفیان آن‌هاست.

حضرت آیت الله میلانی، هرگز چشم‌داشتی به وجوهات نداشت و یکسر در اندیشه احیای حوزه علمیه و نیازمندانی بود که به بیت معظم له مراجعه می‌کردند. در سالی که قرار بود برای زیارت خانه خدا به مکه مشرف شوم، یکی از اطبای بیرجند که سابقه آشنایی با هم داشتیم، از من خواست که زمینه ملاقات ایشان با حضرت آیت الله میلانی را فراهم کنم. بالاخره، روزی به اتفاق همدیگر خدمت معظم‌له رسیدیم. دوست پزشکم رو به ایشان کرد و گفت: آقا! عازم مکه هستم و تا حال حساب سال نداشته‌ام از لحاظ مالی در بهترین وضعیت هستم و به لطف خداوند هیچ کمبود مالی در زندگی‌ام ندارم. آیت الله میلانی، پس از

لحظه‌هایی که در سکوت سپری شد، رو به ایشان کرد و فرمود: چه مانعی دارد که شما خمس تمام دارایی خودتان را پرداخت کنید؟ دوست پزشکم گفت: بسیار خوب، حضرت آیت الله! بنده حاضرم این کار را انجام بدهم. آقا فرمود: آقای دکتر! روحانیت هرگز به مال ثروتمندی چشم ندوخته است، اگر روحانیت برای پرداخت وجوهات شرعیه، توصیه می‌کند، دلیلی جز کمک کردن اغنیا به نیازمندان جامعه و نیز احیای حوزه علمیه شیعه ندارد. شما از طرف بنده وکیل هستید که وجوهات مشخص شده را به سادات و عالمانی که در مسیر خدمت به دین تلاش دارند، پرداخت کنید.

وقتی از بیت حضرت آیت الله میلانی بیرون آمدیم، حس کردم که تغییر بزرگی در همشهری‌ام به وجود آمده است. شاید تا حال گمان می‌کرد که روحانیت به مال او نظر دارد، اکنون مرجع بزرگی چون آیت الله میلانی را می‌بیند که به مشکلات اقتصادی نیازمندان و بقای حوزه علمیه و دین می‌اندیشد. ایشان که از ملاقات با معظم له بسیار شادمان شده بود، رو به من کرد و گفت: واقعاً، امروز مرا زنده کردی!

شکیبایی آیت الله میلانی

در این‌جا، باید از آنچه پرده بردارم که دردآلود است. برخی افراد کم‌مایه در کسوت روحانیت بودند که خودشان را در چشم مردم مشهد «مقدس» می‌نمایاندند. اینان که با ورود مرجع بزرگواری مانند حضرت آیت‌الله العظمی میلانی ـ قدس سره ـ حنای خود را بی‌رنگ می‌دیدند، سعی در آزار دادن معظم له داشتند. پیدا بود که نمی‌توانند در برابر قدرت علمی و روحانی این مرجع عالیقدر، عرض اندام کنند. از این روی، از هیچ گونه جسارت به ساحت قدس آیت الله میلانی کوتاهی نداشتند. تا زمانی که معظم له در قید حیات بودند، از زبان و دست این مقدس‌نماهای روحانی خون دل خوردند؛ اما چون جد بزرگوارشان، امیرالمؤمنین علی□ شکیبایی ورزیدند. سخن درباره مخالفت‌های آنان بسیار است و به همین اشارت بسنده می‌کنم، تا مقام ایمان و صبر ایت الله میلانی آشکار شود. درود خداوند بر روان پاک ایشان باد.

مؤسسه آیت الله میلانی: حضرتعالی مستحضر هستید که شخصیت‌های علمی و روحانی اهل سنت، از کشورهای مصر، سوریه، یمن، لبنان و ترکیه به ایران می‌آمدند و خدمت آیت الله میلانی می‌رسیدند. از شما درخواست می‌شود که در این باره صحبت کنید.

ملاقات آیت الله میلانی با شخصیت‌های علمی

حجت الاسلام و المسلمین فضل بیرجندی: رئیس جامع الازهر مصر ـ که به نظر می‌آید نام ایشان، دکتر شیخ محمد الغمام بودـ به محضر آیت الله میلانی مشرف شد. معظم له یک دوره تفسیر المیزان را به ایشان اهدا کردند. جلسه ملاقات‌شان در مسجد گوهرشاد مشهد بود، یعنی در همان شبستانی که مَدرسِ آیت الله میلانی بود. آقای فاضل میلانی هم در آن جلسه حضور داشت. معظم له با آن روحانی مصری درباره مسائل جهان اسلام صحبت کردند. وزیر اوقاف یمن که خدمت آقا رسید، در لباس سنتی یمنی‌ها بود و شمشیری هم به کمرش بسته بود. از دیگر کسانی که محضر آقا شرفیاب شدند، مفتی اعظم سوریه بود. افزون بر شخصیت‌هایی که از کشورهای اسلامی به مشهد می‌آمدند، حضرت آیت الله میلانی، میزبان عالمان مشهوری، مانند: علامه طباطبایی، مرحوم بحرالعلوم رشتی، مرحوم آیت الله سید حسن تهامی بیرجندی، آقای خادمی، آخوند ملاعلی همدانی و دیگران بودند. باید گفت که همیشه در محضر آیت الله میلانی، مهمان‌هایی از شهرهای دور و نزدیک با کشورهای اسلامی بودند.

مؤسسه آیت الله میلانی: درباره مکان و زمان تدریس خارجِ فقه و اصول ـ که حضرت آیت الله العظمی میلانی در مشهد داشتند ـ بفرمایید.

تدریس آیت الله میلانی

حجت الاسلام و المسلمین فضل بیرجندی: آیت الله میلانی، در شبستانی ـ که به شبستان آقای گلپایگانی مشهور بود ـ نماز می‌خواندند و نیز درس فقه می‌دادند. یعنی، پس از اقامه نماز مغرب تدریس می‌کردند. صبح‌ها، در شبستان سید هاشم نجف‌آبادی، درس اصول می‌دادند. ناگفته نماند که معظم له، مدتی در مدرسه خودشان، قاعده لا ضرر و لاضرار را به فضلای حوزه درس می‌دادند. بعد از تأسیس مدرسه‌شان کرسی تدریس‌شان به آن‌جا انتقال یافت و منبری‌ها در ایام محرم و صفر، در همان مدرسه به ایراد خطابه می‌پرداختند. به منظور این‌که طلبه های فاضل از دروس آقا، استفاده بیشتری ببرند، برنامه ضبط آن‌ها وجود داشت و عصرها در مدرسه امام صادق□ برای طلبه‌ها پخش می‌کردم. این مسؤولیت همواره بر عهده من بود. راجع به تقریرات دروس آیت الله میلانی باید گفت: آقایان معصومی و شیخ مرتضی مهامی به این امر مشغول بودند.

مبارزه با بهائیت

از جمله برنامه‌هایی که در دوران مرجعیت و زعامت حضرت آیت الله میلانی ـ قدس سره ـ استمرار داشت، فعال‌سازی مساجد و مبلغان روحانی در جهت مبارزه با بهائیت بود. بیش از هر جا، به امر معظم له در استان‌های گیلان و مازندران، مسجدهایی ساخته شد؛ چرا که بهائیان در آن مناطق فعالیت می‌کردند. یادم هست که برای افتتاح مسجدی در شمال کشور، همراه آقایان: طبسی و آخوندیان ـ که در بیت آیت الله میلانی، مسؤولیت پاسخ دادن به مسائل شرعی را داشت ـ رفتیم. در آن مسجد، مهندس سجادی بر ضد بهائیت سخنرانی کرد. ناگفته نماند که دکتر سید حسن افتخارزاده سبزواری، بر ضد بهائیت فعالیت می‌کرد. ایشان در این زمینه، سخنوری توانا بود و شما می‌توانید در مصاحبه‌ای، ناگفته‌های ایشان را بشنوید.

مؤسسه آیت الله میلانی: حاج آقا فضل! سپاس‌گزاریم که خاطرات خودتان را برای ما نقل کردید. عمو می‌فرمودند: در آن ایام، رئیس ساواک خدمت آیت الله میلانی می‌رسد و می‌گوید: جناب آقای میلانی! مبلغان روحانی شما به هر منطقه‌ای ـ که بهائیان فعالیت دارند ـ می‌روند، تبلیغات آن‌ها را در نطفه خنثی می‌کنند. روستا یا شهری در کشور سراغ نداریم که بعد از اعزام مبلغی از طرف حضرت‌عالی، باعث برچیده شدن بساط تبلیغ بهایی‌ها نشده باشد.

ملاک‌های اعزام مبلغ به شهرها و روستاها

حجت الاسلام و المسلمین فضل بیرجندی: مبلغ‌هایی که بنده، در دوران مسئولیت اعزام مبلّغ، به روستاها و شهرها می‌فرستادم، با توجه به مسائلی، از جمله: زبان و گویش محلی بود. پس از اتمام تبلیغ؛ به دستور آقا، وجهی به حساب بانکی هر روحانی واریز می‌کردیم. گاه، ملاک اعزام، آشنایی روحانی اعزامی با مردم و موقعیت منطقه تبلیغ بود. حجت الاسلام کمیلی ـ که مدتی دراز در منطقه گلمکان سکونت داشت ـ بهترین گزینه برای آنجا بود.

آقای فرض‌پور که زبان ترکی را بلد بود، به شهر درگز فرستاده شد و آقای محدث به منطقه تایباد رفت؛ چرا که میان تایباد و مشهد، رفت و آمد داشت. تا آن‌جا که یادم مانده، ایشان از اهالی تایباد بود. آقایان: عبادی و اصفهانی و نیز دیگران به مناطقی که زادگاه‌شان بود، اعزام شدند. بعضی مبلّغ‌ها بودند که خودشان، رفتن به جایی را پیشنهاد می‌دادند و آمادگی اعزام به منطقه‌ای را اعلام می‌کردند.

مدیریت مدارس علمیه در شهرستان‌های خراسان

مؤسسه آیت الله میلانی: در شهرستان‌های استان خراسان، چه مدرسه‌هایی به دستور آیت الله میلانی تأسیس شد یا این که معظم له، مدیریت آن‌ها را بر عهده فضلای استان گذاشته بودند؟

حجت الاسلام و المسلمین فضل بیرجندی: مدرسه‌های علمیه‌ای که در شهرستان‌ها زیر نظر آیت الله میلانی ـ قدس سره ـ اداره می‌شد، عبارتند از:

مدرسه معصومیه بیرجند. سرپرست این مدرسه علمیه، مرحوم شیخ جواد عارفی بود. هر سال، گروهی از مشهد به بیرجند می‌رفتند و از طلبه‌های مدرسه معصومیه امتحان می‌گرفتند. هر ماه نیز، شهریه آنها به دستور آقا پرداخت می‌شد.

مدرسه عوضیه قوچان. آقای شیخ عبدالله ابراهیمی از طرف بیت آیت الله میلانی، سرپرست مدرسه علمیه عوضیه قوچان بود. این مدرسه نیز، برنامه‌های امتحان سالیانه و شهریه داشت.

مدرسه قاین. حجت الاسلام حاج آقا اصفهانی ـ که امام جمعه قاین است ـ مسؤول مدرسه علمیه قاین، در دوران زعامت آیت الله میلانی بود. از طلبه‌های این مدرسه نیز سالیانه امتحان می‌گرفتیم و شهریه طلبه‌های قاینی در هر ماه را پرداخت می‌کردیم.

مدرسه زهان. این مدرسه علمیه در شهرستان قاین بود که سرپرستی آن را حاج آقا اوحدی بر عهده گرفته بود.

اعزام مبلغ دایمی و غیردایمی

گفتنی است که در دوران مرجعیت آیت الله العظمی میلانی، از شهرستان‌ها نامه‌هایی برای معظم له می‌فرستادند و درخواست استقرار روحانی دایمی می‌کردند. بر اساس تقاضای مردم بود که روحانیونی را در شهرها مستقر می‌کردیم و یا به آن شهرها اعزام می‌شدند. در گز، بیرجند، تایباد و حتی تهران، از جمله مناطقی بود که اهالی متدین درخواست روحانی دایمی کرده بودند. برخی روحانیون که از آن‌ها نام برده نشده، عبارتند از: حجت الاسلام آقای الهی که به ـ نقندر ـ اطراف مشهد فرستاده شد، سید احمد خاتمی که در یکی از کارخانه‌های اطراف تهران منبر می‌رفت. همان‌طور که پیش‌تر گفته شد، به دستور آیت الله میلانی، وجوهی به حساب بانکی آقایان اعزام شده واریز می‌شد.

مؤسسه آیت الله میلانی: اعزام طلبه‌های مبلّغ به روستاهای اطراف مشهد چگونه بود؟

حجت الاسلام و المسلمین فضل بیرجندی: روزهای پنج‌شنبه، اتومبیل‌هایی برای فرستادن مبلّغ‌ها کرایه می‌کردیم تا طلبه‌ها را به مقصدشان برساند. در هر مسیری که چند مبلّغ در آن پیاده می‌شدند، سرپرستی بود که وظیفه پرداختن کرایه اتومبیل به عهده او بود. هر هفته، پنج‌شنبه‌ها که می‌شد، آیت الله العظمی میلانی، مقدار پولی را که برای اعزام مبلّغان نیاز بود، در اختیار بنده می‌گذاشتند تا میان سرپرست‌های گروه‌های اعزامی تقسیم کنم.

گفتنی است که مبلّغان ما با اتومبیل‌هایی که رفته بودند، برمی‌گشتند. اگر مسافت‌شان دور بود؛ مثلاً مقصدشان شهرستان نیشابور بود، شب در همان‌جا می‌خوابیدند و روز جمعه به مشهد باز می‌گشتند. اهالی از مبلّغ‌ها پذیرایی می‌کردند؛ اما بودجه اعزام مبلّغ‌ها از سوی بیت معظم له تأمین می‌شد، تا فشاری روی دوش مردم نباشد.

مؤسسه آیت الله میلانی: اعزام مبلّغ‌ها در ماه‌های محرم و رمضان به چه صورت بود؟

حجت الاسلام والمسلمین فضل بیرجندی: در میان فضلای حوزه علمیه مشهد، بعضی که قدرت و تمایل تبلیغ دینی داشتند، انتخاب می‌شدند و بعد آن‌ها را به مراکز استان‌ها یا شهرستان‌های دوردست اعزام می‌کردیم. گاه از طرف بیت حضرت آیت الله میلانی، نامه‌هایی به مناطق گوناگون فرستاده می‌شد. در آن نامه‌ها ـ که برای علمای بلاد بود ـ اسامی مبلّغانی که فرستاده بودیم، ذکر می‌شد.

برای مثال می‌گویم؛ وقتی قصد اعزام مبلّغ به استان کرمان را داشتیم، نامه‌ای از طرف آیت الله میلانی برای آیت الله صالحی که در کرمان تشریف داشت، نوشته می‌شد. در آن نامه قید می‌شد؛ این مبلّغان خدمت شما فرستاده شدند، تا آنان را به هر منطقه‌ای که صلاح می‌دانید، اعزام کنید. در ماه مبارک رمضان، برای استان‌های مختلف، مبلغ‌هایی می‌فرستادیم و بودجه این برنامه، مانند بودجه اعزام طلبه‌ها به اطراف مشهد، از سوی بیت حضرت آیت الله میلانی تأمین می‌شد.

مؤسسه آیت الله میلانی: مبلغانی که به استان‌های کشور اعزام می‌شدند، پیرامون چه مسائلی سخنرانی می‌کردند؟ آیا در خاطر مبارکتان هست؟

حجت الاسلام و المسلمین فضل بیرجندی: همان‌گونه که در بخش‌های پیشین گفتارم اشاره شد، محورهای اصلی منبر آقایان در ایام تبلیغ، عبارت بود از: خدمت به دین و مذهب، آشنا ساختن مردم با وظایف ایمانی

و توجه و توسل به حضرت ولی عصر (عج). نامه‌هایی که مردم برای حضرت آیت الله میلانی ارسال می‌کردند، حاکی از تقدیر و تشکرشان بود.

مصاحبه با حجت الاسلام و المسلمین جناب آقای رجایی

حرکت آیت الله میلانی در مشهد

پیش از آن که حضرت آیت الله العظمی حاج سید محمد هادی میلانی ـ رضوان الله علیه ـ به شهر مشهد بیایند، بی‌گمان حوزه علمیه این شهر از هم پاشیده بود. ضربه‌های شدیدی که در دوران پهلوی بر حوزه‌ها، از جمله بر حوزه مشهد وارد شد، مجال رشد آن را نابود ساخت. مرحوم آیت الله میلانی که تشریف آوردند، نخست نسبت به نظم و سامان دادن حوزه علمیه مشهد همت گماردند و به وضع حوزویان رسیدگی کردند. قدم اول معظم له، تأسیس مدرسه علمیه‌ای بود که طلبه‌ها در آن درس بخوانند و امتحان بدهند.

ایشان از همان آغاز مدیریت‌شان اعلام کردند؛ من به طلبه‌هایی شهریه می‌دهم که در برنامه امتحانات حوزوی حضور داشته باشند. تا آن زمان، خبری و اثری از نظم، برنامه و امتحان و شهریه طلبگی نبود. گاهی از طرف حضرت آیت الله بروجردی ـ رحمهٔ الله علیه ـ وجهی به مشهد فرستاده می‌شد که آن را میان طلبه‌ها تقسیم می‌کردند. از موقوفه مختصری که مدرسه فاضل خان (در بست بالاخیابان) داشت، وجهی به دست بعضی طلبه‌ها می‌رسید که هر ماهی، ٤ تومان بود.

مخالفت با تحول در حوزه مشهد

گروهی در مقابل حرکت‌های اصلاحی آیت الله میلانی ایستادند و امتحان گرفتن از طلبه‌ها را به استهزاء گرفتند. واکنش‌های مخالفان برنامه‌ریزی در حوزه علمیه مشهد، رو به فزونی بود. آن‌ها در گوشه و کنار پراکنده بودند که شاید قصد دارند روحانیون را خلع لباس کنند یا به حوزه شیعه لطمه بزنند. برخی از آنان که افراطی بودند، کار را به جایی رساندند که به مدرسه آیت الله میلانی ریختند و شیشه‌ها را شکستند و بد و بیراه گفتند. با این وصف، معظم له تصمیم خودشان را گرفته بودند و از مواضع‌شان عقب‌نشینی نکردند. من نیازی به حجره‌ای در مدرسه نوبنیاد آیت الله میلانی نداشتم، چرا که در مشهد می‌زیستیم؛ اما مایه افتخار بود که صاحب حجره‌ای شدم و تحت برنامه ایشان به تحصیل حوزوی ادامه دادم. از سویی در آن مدرسه درس می‌گرفتم و از سویی دیگر، به طلبه‌ها درس می‌دادم. در واقع، کسانی که مایل بودند در حوزه مشهد درس بخوانند، شور و شعف خاصی یافته بودند؛ زیرا حوزه از بی‌نظمی و آشفتگی بیرون آمده بود.

برنامه‌های مدرسه عالی حسینی

هر چه زمان می‌گذشت، ما به بلندی اندیشه‌های حضرت آیت الله میلانی، بیشتر پی می‌بردیم. معظم له، مدرسه‌ای به نام مدرسه عالی حسینی تأسیس کردند که بعدها، به مدرسه امام صادق□ مشهور شد. افراد نخبه‌ای را برای تدریس زبان‌های عربی وانگلیسی انتخاب کردند. افزون بر آن، درس‌های تفسیر، تاریخ، جغرافیا و امثال آن را در شمار برنامه تحصیلی طلبه‌ها قرار دادند که در حوزه علمیه مشهد هیچ پیشینه‌ای نداشت. کم‌کم مخالفت‌ها شروع شد و گروهی مقدس‌نما به تبلیغات بر ضد مدرسه و بنیان‌گذار آن، حضرت آیت الله العظمی میلانی پرداختند. نادان‌ها در مشهد پراکنده بودند که چرا طلبه زبان انگلیسی بخواند؟ قطعاً از انگلستان برای آقا پول می‌رسد که طلبه‌ها را بدین سمت و سو کشانده است.

معظم له، قصد تربیت مبلغ و اعزام نیروهای مستعد و توانمند به خارج از کشور را داشتند. نشر اسلام و معارف اهل‌بیت ، مقصود اصلی ایشان بود؛ اما افسوس که از این برنامه و ایده بلند استقبال چندانی صورت نگرفت. بعد هم که مسأله توسعه حرم امام رضا□ پیش آمد، برخی از مدارس ایشان خراب شد.

حضور آیت الله میلانی در جمع اساتید

یکی از برنامه‌هایی که حضرت آیت الله میلانی، در آن مدرسه نهاده بودند، برنامه تحقیق بود. مسؤولان مدرسه عالی حسینی به دستور آقا می‌کوشیدند تا طلبه‌های متمایل به کارهای تحقیقاتی ـ علمی را تشویق و حمایت کنند. بسیاری از طلبه‌های مدرسه و از جمله ، بنده لیاقت محقق شدن نداشتیم؛ اما بنابر این بود که

استعدادهای شایسته شناسایی شود و حوزه علمیه مشهد، حوزه محقق‌پروری باشد. یادم نمی‌رود که معظم له از اساتید دعوت کردند که به مدرسه‌شان بیایند.

در جلسه‌ای که آن‌ها در محضر ایشان نشسته بودند، قرار شد که از همه افراد نظرخواهی شود، آقا رو به همگان کردند و فرمودند: هر کس پیشنهادی دارد و یا انتقادی دارد، می‌تواند بیان کند. ما آماده شنیدن سخن‌های شما هستیم. آقایان اساتید، یکی پس از دیگری، برنامه‌ها و طرح‌های خود را بیان کردند. آقا را می‌دیدم که در حال یادداشت کردن هستند و به دست‌اندرکاران هم می‌گفتند که آن را بنویسند تا درباره اجرای آن‌ها رایزنی شود.

در آن جلسه، من پیشنهاد تدریس یک دوره اعتقادی برای طلبه‌های مبتدی را مطرح کردم. چون طلبه‌ها که وارد حوزه علمیه‌ای می‌شوند، نخست مقدمات را می‌خوانند و بعد مشغول تحصیل در دوره فقه و اصول می‌شوند. آنچه آن‌ها نمی‌خوانند و نیاز شدید بدان دارند، همانا مسائل اعتقادی است. کمتر طلبه‌ای را سراغ داریم که به طور جدّی و عمیق وارد عرصه آموزش اعتقاد می‌شود. شاید بعضی طلبه‌ها به این مهم دست یازند. اما اگر کار به صورت درسی و حوزوی باشد، تأثیر بیشتری خواهد داشت. حضرت آیت الله میلانی که به سخن بنده گوش می‌دادند، فرمودند: به مطلب بسیار خوبی اشاره کردید. بعد مرا موظف کردند تا کتاب اعتقادات شیخ صدوق را در در مدرسه، برای طلبه‌های مبتدی تدریس کنم. این کتاب، همان گونه که می‌دانید، زبان و بیانی ساده و روشن دارد. بدین گونه، تدریس کتاب شیخ صدوق در زمره فعالیت‌هایم قرار گرفت.

واکنش طلبه‌های مشهدی پس از دستگیری امام

در ایامی که امام را دستگیر کردند، حوزه علمیه مشهد بسیار آرام بود. هیچ کس واکنشی نشان نداد. طلبه‌های جوان، از جمله بنده به فکر افتادیم که حرکتی را در حمایت از ایشان شروع کنیم، هر چند که به نتیجه‌های دلخواه‌مان منتهی نشود. به هر حال، می‌باید اعتراضی کرد و صدای خودمان را به گوش بزرگان حوزه مشهد برسانیم. در آن روزها، آیت الله میرزا حسین فقیه سبزواری، نان حوزه را به عهده گرفته بودند. ما جمع شدیم و به منزل ایشان در کوچه سیگاری رفتیم.

وقتی ایشان ما را به حضور پذیرفتند، سخن ما را شنیدند و بعد فرمودند: هر چه آقا میرزا احمد کفایی بگوید، من همان را می‌گویم، میرزا احمد ـ فرزند آخوند خراسانی ـ در آن روزگار صاحب نفوذ بودند. شاید یک ساعتی در منزل مرحوم آقای سبزواری بودیم، در حالی که مأیوس بودیم بیرون آمدیم. منزل آیت

الله آقازاده یا میرزا احمد کفایی در خیابان خاکی بود و ما به طرف منزل ایشان راه افتادیم. وقتی مرحوم آقای کفایی از آمدن طلبه‌ها و نیت آن‌ها باخبر شد، فرمودند: طلبه‌ها را از خانه بیرون کنید، من کسالت دارم و اصلاً حال صحبت کردن ندارم. بعد هم به منزل آیت الله سید علی مدد ـ رحمه الله علیه ـ رفتیم که بیمار بودند و از اندرونی‌شان بیرون نیامدند.

حمایت آیت الله میلانی از طلبه‌های معترض

اکنون، تنها پناهگاهی که به نظر می‌آمد، حضرت آیت الله العظمی میلانی بود. عقده‌ها در گلوی ما انباشته شده بود و همه در حالی که سخت منقلب شده بودیم، اشک می‌ریختیم. طلبه‌ها مثل فرزندهایی بودند که پدرشان را از دست دادند. جمعیت ما بیشتر شده بود و منتظر آیت الله میلانی بودیم تا این‌که ایشان از کتابخانه‌شان بیرون بیایند. معظم له سراغ طلبه‌ها آمدند و در حالی که ایستاده بودند، فرمودند: ما آرام و ساکت نخواهیم نشست و اجازه نخواهیم داد که کوچک‌ترین آسیبی به آقای خمینی برسد. خاطر شما طلبه‌ها جمع باشد. ما در حال اعتراض کردن هستیم. دل‌های مأیوس ما، به نور امید گرایید و آرام شدیم.

مرحوم شیخ احمد کافی در آن جا بود. آن روزها ایشان شیخ جوانی بود. بالای کرسی رفت و با صدای بلند گفت: یابن الحسن! بی‌کس و تنها هستیم و به داد ما برس ای فریادرس! صدای ضجه طلبه‌ها بلند شد و آنان سخت گریستند. چیزی نگذشته بود که حضرت آیت الله میلانی عازم تهران شدند و تا از اعدام حاج اقا روح الله پیشگیری کنند. در قانون اساسی ایران، مجتهد و مرجع تقلید مصونیت داشت. مرحوم آیت الله میلانی، فعالیت چشمگیری کردند تا علمای بلاد را جمع کنند و همه گواهی بدهند که ایشان مجتهد هستند. شاه که دست خود را بسته دید، ناچار شد تا امام را به کشور ترکیه تبعید کند. در همان ایام، میان آن‌ها نامه‌هایی رد و بدل شد که حاکی از تشکر و قدردانی بود.

برنامه امتحان و اعزام مبلّغ

برنامه‌های مرحوم آیت الله میلانی، به کیفیت تحصیل و تدریس حوزوی محدود نمی‌شد، چرا که جامعه به هدایت دینی احتیاج داشت. از این روی، افزون بر امتحان گرفتن در مواد درسی و پایه‌های تحصیلی طلبه‌ها، برنامه امتحان منبر نیز در شمار برنامه‌های مدرسه معظم له بود. می‌توان گفت که بسیاری از فضلای امروز حوزه علمیه خراسان، در شمار طلبه‌هایی بودند که در امتحان منبر شرکت کردند و سپس به جاهای دور و نزدیک به منظور تبلیغ اعزام شدند. حضرت آیت الله میلانی در حوزه مشهد اعلام کردند؛ هر کس، مایل است برای تبلیغ دین اعزام شود، بیاید امتحان منبر بدهد و در صورت آمادگی و قبولی با هزینه ما به اطراف

فرستاده شود. یعنی، برنامه تبلیغی در آن روزها، رایگان بود و کمترین باری بر دوش اهالی روستایی یا شهرستانی نمی‌گذاشت؛ زیرا بیت معظم له، همه هزینه‌ها را تقبل کرده بود.

بنده از کسانی بودم که امتحان منبر دادم و برای تبلیغ اعزام شدم. جناب آقای رضازاده ـ که اکنون از اساتید درس خارج در حوزه علمیه مشهد می‌باشند و نیز از شاگردان برجسته آیت الله میلانی‌اند ـ در شمار روحانیون اعزامی از مدرسه معظم له بود. جناب آقای عباس‌پور هم همراه ما بود. در سفری که من و چند تن از دوستان طلبه برای تبلیغ دینی به شیراز اعزام شدیم، خدمت آقای حائری شیرازی رسیدیم و ایشان ما را در ایام ماه مبارک رمضان به محلی فرستادند.

آیت الله میلانی و بازداشتن طلبه‌ها از تبلیغ برای مرجعیت وی

گفتنی است که پیش از آن‌که طلبه‌ها و فضلای حوزه مشهد به شهرهای کوچک و بزرگ در سراسر کشور اعزام شوند، در بیت آیت الله میلانی گرد هم می‌آمدند تا نصایح اخلاقی و پدرانه آن مرجع عالیقدر را بشنوند. وقتی معظم له تشریف می‌آوردند، چنین می‌فرمودند: آقایان! من نمی‌خواهم که برایم مقلد درست کنید. مقصود از اعزام کردن شما به استان‌ها و شهرستان‌ها، این نیست که شما روی منبر بروید و برای مرجعیت بنده تبلیغ کنید، بدانید که این چیزها موهومات است.

هنوز کلام معظم له در گوش من طنین می‌افکند، چرا که کلام، کلام الهی است. سپس آقا می‌فرمودند: اگر در جایی که شما رفتید، کسی مقلد من بود، و فتوای مرا از شما درخواست کرد، فتوای مرا بیان کنید؛ اما هیچ‌گاه مردم را وادار نکنید که از مرجع خودشان برگردند و مقلد بنده شوند. شما آقایان که اعزام می‌شوید، برای تبلیغ دین و اسلام و اهل بیت و معارف اهل بیت می‌روید، نه برای تبلیغ مرجعیت کسی.

آقای دکتر سلامی از کسانی است که نام ایشان از خاطرم نمی‌رود، در آن سفر تبلیغی که به شیراز رفتیم، ایشان در شگفت شد و گفت: واقعاً، حضرت آیت الله میلانی فکر بلندی دارند، که هیچ انتظاری از مردم ندارند و برای آنان مبلغ رایگان اعزام می‌کنند. گفتنی است که ما در حوزه علمیه شیراز برای روستاهای اطراف اعزام می‌شدیم. شاید تعجب کنید که برخی طلبه‌های اعزامی از حوزه مشهد، به روستاهایی دور دست پای می‌گذاشتند که تا آن روز هیچ روحانی ندیده بودند. حضرت آیت الله میلانی، برنامه‌ای چنین گسترده و در عین حال مستمر داشتند. یعنی، هر ساله در ماه‌های محرم و رمضان، طلبه‌های بسیاری از طرف معظم له اعزام می‌شدند و هزینه سفر و زندگی‌شان را تأمین می‌کردند.

احیای حوزه علمیه مشهد

از آن روزها که در مدرسه و محضر آیت الله میلانی بودم، خاطرات خوش و به یاد ماندنی دارم. یادم می‌آید که معظم له به اتفاق علامه طباطبایی ـ رضوان الله علیه ـ در مدرسه، پای منبر می‌نشستند و بنده در حال سخنرانی بودم. اکنون که آن زمان و مکان را به یاد می‌آورم، احساس شرمندگی دارم. ایشان، تا این اندازه به تشویق طلبه‌ها و بالا رفتن مهارت‌های سخنوری و تبلیغی‌شان اهمیت می‌دادند. ما به خود می‌بالیدیم که در چنین مجلسی منبر رفته‌ایم و سخن گفته‌ایم. بعد که از منبر پایین می‌آمدیم تذکرهای مستقیم و غیرمستقیم می‌دادند و ما را راهنمایی می‌کردند.

آنچه گفتم، در شرایطی است که حوزه علمیه به برنامه، امتحان، نظم، تدریس و تبلیغ دین بها نمی‌داد و حرکت‌های مثبت و دلسوزانه، به گونه انفرادی بود. در حقیقت، حضرت آیت الله العظمی میلانی بودند، که حوزه علمیه مشهد را احیا کردند. از این روی، آقایان فضلا و مدرسین امروز حوزه خراسان، می‌باید از آن مرد و مرجع بزرگ قدردانی کنند که چنین بستری را برای رشد طالبان علم فراهم آوردند. اگر مرجعیت و مدیریت معظم له نبود، حوزه مشهد زنده می‌شد؟ خداوند بر درجات ایشان بیفزاید که باقیات الصالحاتی چنین پربرکت در خراسان بر جای نهادند.

خدمت خالصانه آیت الله میلانی به سادات نیازمند مشهد

برنامه دیگری که حضرت آیت الله میلانی اجرا کردند، رفع احتیاج‌های مالی سادات شهر مشهد بود. ایشان به من دستور دادند تا سادات محله‌های گوناگون را شناسایی کنم و سهم سادات که پیش معظم له بود، به دست آن‌ها برسد. با کمک و راهنمایی حاج سید محمدعلی میلانی، با ارسال نامه‌هایی از ائمه جماعات شهر مشهد خواستیم که آمار و آدرس سادات محل‌شان را در اختیار ما بگذارند. آن‌ها که مورد اعتماد اهالی محل بودند، پیرامون سادات فقیر تحقیق کردند و گزارش دادند و ما آن را نزد آیت الله میلانی بردیم.

پس از آن‌که ایشان آمار سادات را دیدند، خوشحال شدند و وجوهی را به من دادند و فرمودند: شب‌ها به طور مخفیانه به محله‌ها بروید و بدون این که همسایه‌ای پی ببرد، وجهی را به سید نیازمندی بدهید. اگر از شما پرسیدند که این پول از طرف چه کسی است، از من اسمی نیاورید و فقط بگویید؛ شما برای صاحبان پول دعا کنید. مبادا به سادات محله‌های مشهد بگویید که این پول را میلانی داده است! من راضی نیستم که چنین چیزی به مردم بگویید. این عین بیان آقا است.

حضرت آیت الله میلانی، نسبت به من لطف بسیاری داشتند و به حاج سید محمدعلی گفته بودند؛ هر وقتِ شب که رجائی آمد، ایشان را پیش من روانه کن. در ماجرای کارسازی برای سادات شهر، تنها خودم با ماشین به محله‌ها می‌رفتم. آن روزها، خیلی از اهل علم اتومبیل نداشتند. من هم یک اتومبیل فلوکس داشتم و با آن سراغ سادات می‌رفتم، فلوکسی دست چندم! کوچه‌ها آسفالت نبود و چرخ ماشین توی گِل فرو می‌رفت، ما به خانه‌های محقر در کوچه پس کوچه‌های مشهد می‌رفتیم، که راه مناسب ماشین‌رو نداشتند. سادات محترم که در خانه‌هاشان را باز می‌کردند، به گونه‌ای با من برخورد می‌کردند که گمان می‌کردم آن‌ها نیاز مالی ندارند. بعضی از آن‌ها با صراحت می‌گفتند: ما فقیر و مستمند نیستیم، در حالی که تحقیق و شهادت اهالی نشان می‌داد که چنین نیست. سادات در واقع، نگران آبروریزی در محل بودند که من به آن‌ها اطمینان خاطر می‌دادم.

به خانواده‌های آبرومند سادات، مبلغ ۱۰۰ تومان تا ۵۰۰ تومان تقدیم می‌کردم که در آن سال‌ها مقدار پول کمی نبود. روزی به آیت الله میلانی گفتم: آقا چطور است که ما برای سادات فقیر، فرش و لحاف و کرسی و بخاری و امثال این چیزها فراهم کنیم. چون اکثر خانه‌هایی که من رفتم، به جای فرش، زیرشان مقوا انداخته‌اند. پس، به جای این‌که کمک نقدی کنیم، برنامه کمک جنسی داشته باشیم. آیت الله میلانی به من فرمودند: مگر من و تو فضول هستیم آقا؟ این پول مال آن‌هاست، اگر خواستید با این وجوه کالایی بخرید، باید به آن‌ها بگویید و از آن‌ها اجازه بگیرید. شما از این به بعد می‌توانید به سادات بگویید، آیا شما اجازه می‌دهید؛ از وجهی که به شما تعلق دارد، مثلا بخاری بخرم و برای شما بیاورم؟ پس، ما باید از جانب سادات وکیل باشیم و با وکالت گرفتن از آن‌ها به بازار برویم و کالاهایی را که احتیاج دارند، برای آن‌ها خریداری کنیم.

این نوع نگرش که آیت الله میلانی داشتند، کجا و آن نوع نگرش که برخی بازاری‌ها دارند کجا؟ آقای کاسبی یا تاجری را می‌بینید که به اجناس بنجل مغازه و حجره‌اش اشاره می‌کند و می‌گوید: اینها سهم سادات است! این‌ها را ببرید و به سادات فقیر بدهید! آیت الله میلانی، ضرورت اجازه داشتن از مرجع یا سادات محترم و نیازمند شهر را مطرح می‌کردند، که در واقع به معنای حفظ حق آنان است. به هر حال، در خدمت ایشان، توفیق انجام کارهای شایسته را کسب کرده بودیم و با کمال میل و رغبت، شب‌ها سراغ خانواده‌هایی می‌رفتیم که چشم به راه محبت صادقانه و مخلصانه بودند. بنده خودم را کوچک‌تر از آن می‌بینم که درباره شخصیت مرجعی عظیم الشأن، مانند آیت الله العظمی میلانی سخن بگویم. آنچه گفته شد خاطره‌هایی بود و بس.

مصاحبه با حجت الاسلام والمسلمین حاج آقا باقری سبزواری

موسسه آیت الله میلانی: حضرت استاد گران‌مایه! خداوند را سپاس می‌گزاریم که توفیق دیدار و گفت‌وگو با حضرت‌عالی را نصیب ما کرد. از استاد فرزانه تشکر می‌کنیم که وقت شریف‌شان را در اختیار ما گذاشتند. همان‌طور که حاج آقا مستحضر هستند، از طرف بیت و مؤسسه مرجع فقید؛ حضرت آیت الله العظمی سید محمدهادی میلانی خدمت شما رسیدیم. امیدواریم که لطف حضرتعالی، همیشه شامل حال ارادتمندان باشد. سال‌ها از دور و نزدیک، از فیض و لطف استاد فرزانه برخوردار بوده‌ایم.

حضرتعالی، سالیان زیادی در محضر مرحوم حضرت آیت الله میلانی بودید و از خرمن علم و معرفت و فقاهت آن مرجع عالیقدر جهان تشیع، خوشه‌های بسیاری چیدید. از طرفی، شما از چهره‌های علمی حوزه علمیه قم به شمار می‌آیید. کم و بیش شنیده‌ایم که حضرت‌عالی در عرصه‌های گوناگون: تحقیق، تدریس، تبلیغ، اخلاق و کردار، با آن مرجع بزرگوار در ارتباط بوده‌اید. از طرفی دیگر، در مدارس علمیه، از جمله در این مدرسه، طالبان علم را با فقاهت و معنویت آیت الله میلانی آشنا می‌سازید.

به نظر آمد که باید برای حفظ و ثبت خاطرات و یادگارهای علمی و معنوی آن مرجع کم‌نظیر شیعه، تلاشی کرد؛ چرا که طالبان علم در حوزه‌های علمیه؛ حتی در حوزه علمیه خراسان، چندان شناختی از شخصیت و مکتب علمی و فقاهتی، و همچنین شیوه‌های مدیریتی آیت الله میلانی ندارند. به هر حال، ضرورت دارد که در این زمینه، با کسانی مثل حضرت‌عالی گفت‌وگو کنیم، تا شاید اندکی از حق بزرگی که آیت الله میلانی بر گردن حوزویان در دوران معاصر دارند، ادا گردد. حضرتعالی خوشبختانه همچون دایره المعارف می‌باشید و می‌توانید بیش از هر کس دیگری، دوست‌داران فقاهت و مرجعیت را با زعیم بزرگی چون آیت الله میلانی آشنا کنید.

شک نداریم که ناگفته‌های زیادی، درباره ایشان دارید و هر کدام، گوشه‌ای از شخصیت عظیم‌شان را از تاریکی بیرون می‌آورد. امید است که ما از حکایت بزرگان بی‌نصیب نمانیم. «**لقد کان فی قصصهم عبره لاولی الباب**» خداوند به حضرت‌عالی جزای خیر عطا کند که همیشه ما را به فیض می‌رسانید.

ضرورت آگاهی از سیره آیت الله میلانی

حجت الاسلام و المسلمین باقری سبزواری: بنده هم از حاج آقای میلانی که این جلسه را برگزار کردند، تشکر می‌کنم. حقیقت این است که از سال‌ها پیش مطالبی در ذهنم بود و همیشه با خودم می‌گفتم؛ بالاخره باید این حرفها را در جایی گفت. خوشبختانه برنامه‌ای را که شما پی‌ریزی کردید و به لطف خداوند، امروز به بار نشسته است، همان آرزوی بنده است به نظر من، نشر برخی مسائل معنوی برای تعلیم و تربیت طلبه-های حوزه ضرورت دارد.

منظورم این است که از سیره حسنه بزرگان حوزه‌های علمیه، مخصوصاً مرجع بزرگی مانند حضرت آیت الله العظمی میلانی می‌باید نکته‌های تربیتی استخراج کرد و به طالبان علم ارائه داد.

اگر بنده و امثال بنده از این وظیفه بزرگ غفلت کنیم، بی شک سیره آنان به فراموشی سپرده می‌شود و از میان می‌رود. محصلان علوم دینی ما، روش های شایسته و ارزنده ای را در مجموعه تعلیمی سیره آن بزرگان علم و عمل خواهند یافت؛ روش زندگی، روش علمی، روش تحصیلی، روش تربیتی و اخلاقی. در جلسه‌هایی که خواهیم داشت، به فضل الهی تذکرهایی به عرض می‌رسانم که در هر حوزه و محفل از رجال روحانی، مخصوصا مرحوم آیت الله میلانی شنیده‌ام و به خاطر سپرده‌ام.

تعبیر بنده، درباره آن مرجع عظیم الشأن شیعه این است؛ حضرت آیت الله العظمی حاج آقا سید محمدهادی میلانی ـ رحمه الله ـ استوانه بودند؛ واقعاً معظم له استوانه حوزه‌های علمیه شیعه بودند، استوانه مرجعیت و روحانیت شیعه به حساب می‌آمدند.

تعبیر علامه طباطبایی از کوچیدن آیت الله میلانی به خراسان

پس از رحلت حضرت آیت الله حاج آقا حسین بروجردی (ره) حوزه علمیه قم در حال افول قرار گرفت. چون عالمان بزرگی که در شهر قم بودند، کم‌کم روانه ولایت خودشان شدند. بنده در آن سال‌ها در حوزه علمیه قم مشغول تحصیل و تدریس بودم. روزی مرحوم علامه سید محمدحسین طباطبایی ـ رحمه الله علیه ـ مرا دیدند و فرمودند: هر کس از آقایان می‌خواهد مجتهد شود، به خراسان برود. چون علم از حوزه علمیه نجف اشرف به سرزمین خراسان کوچ کرده است. زمان زیادی از آمدن حضرت آیت الله میلانی به مشهد نگذشته بود. مقصود علامه طباطبایی، فیض بردن طالبان علم از وجود مبارک معظم له بود.

طرح اعلم بودن آیت الله میلانی از سوی علامه طباطبایی

علامه طباطبایی، ارادت خاصی به آیت الله میلانی داشت. در سال‌های پس از رحلت آیت الله بروجردی در حوزه علمیه، اعلامیه‌ای درباره اعلم بودن حضرت آیت الله میلانی پخش شد. نویسنده آن اعلامیه مهم، حضرت علامه طباطبایی بود. ایشان در دوران آشفتگی حوزه علمیه قم، چنین متنی را نوشتند و مهر کردند. اگر در میان اوراق و کتاب‌هایم بگردم، شاید آن را پیدا کنم. آن روزها، ما به درس آیت‌الله آقای گلپایگانی و آیت‌الله آقای مرعشی نجفی می‌رفتیم و کم‌کم قصد بازگشت به خراسان کردیم.

علامه طباطبایی هر وقت که آیت الله میلانی وارد مجلس می‌شدند، تمام قامت بلند می‌شد. تواضع ایشان، تواضع مخصوصی بود که کمتر در شیوه آقایان علما دیده‌ام. بر همه ما مسلّم شده بود که علامه از ارادتمندان واقعی معظم له است و در همه جا از مرجعیت و اعلمیت حضرت آیت الله میلانی دفاع می‌کند. علامه بسیار مقید بود که در نماز جماعت ایشان شرکت کند.

یادم می‌آید روزی مرحوم علامه طباطبایی در صف نماز جماعت آیت الله میلانی ایستاده بود. بعد آقایی ـ بازاری یا روستایی ـ که در کنار یا نزدیک ایشان نشسته بود، جلو آمد و رو به علامه کرد و گفت: چرا این طرفی ایستادی؟ این طوری بایست! راست بایست! صحنه عجیبی بود، بعد منتظر بودم تا برخورد مفسر بزرگ قرآن با آن شخص عامی را مشاهده کنم. علامه طباطبایی ـ رحمه الله علیه ـ فرمودند: چشم! درست است، بعد رو به قبله مستقیم ایستادند. غرض از روایت این خاطره از نماز جماعت آقا این بود که بدانیم، عالمان دین و تربیت یافتگان قرآن، تا این اندازه تواضع و بزرگواری و تحمل نظر داشته‌اند.

سفارش علامه طباطبایی برای کوچ کردن طالبان علم به خراسان

زمانی که ما برای ادامه تحصیلات دینی و حوزوی‌مان به سوی خراسان عازم شدیم، علامه طباطبایی به ما سفارش کردند؛ خراسان که رفتید، علامه فیض گنابادی یادتان نرود و حتما در محضر ایشان شرکت کنید. کم‌وبیش شنیده بودیم که مرحوم فیض گنابادی در فلسفه مهارت بسیاری دارد و از طرفی هم با علامه طباطبایی سابقه انس و رفاقت دیرینه داشت. به هر حال وارد مشهد شدیم و با همت و جدیت درس و بحث را در حوزه علمیه خراسان دنبال کردیم. همان طور که گفتم، از آمدن حضرت آیت الله میلانی به مشهد، چندان زمانی نگذشته بود؛ اما حوزه علمیه را پرشور می‌دیدیم. واقعاً همان طور دیدیم که علامه طباطبایی در توصیه‌های خود وصف کرده بود. شاید تعبیر درست همین باشد که بگوییم، آن روزها در بازگشت از حوزه علمیه قم، گمشده‌مان را در حوزه علمیه مشهد جستیم.

مراجع و علمایی که در حوزه‌های دیگر ـ داخل و خارج کشور ـ بودند؛ همه بزرگوار بودند؛ اما هیچ کدام از آنها قابل مقایسه با مرحوم آقای میلانی نبودند. آنچه می‌گویم فقط نظر ما طلبه های آن روز نبود؛ چرا که بزرگان روحانیت در آن روزگار، از لحاظ علمی، آیت الله میلانی را برتر از آقایان دیگر می‌دانستند. چه در مشهد و چه در قم، از آقایان علما زیاد شنیده بودم که مرجع اعلم پس از آقای بروجردی ـ رحمه الله علیه ـ آیت الله میلانی هستند. به راستی، زبان امثال بنده برای توصیف مقام و منزلت علمی و حوزوی معظم له، زبانی بس نارسا است. چراغ مرده کجا! شمع آفتاب کجا!

ارادت خاص آیت الله میلانی به علامه مجلسی و *بحارالانوار*

روزی در محضر حضرت آیت الله میلانی نشسته بودیم، که آقای شیخ محمدتقی شریعتی مزینانی ـ پدر دکتر علی شریعتی ـ هم در جمع ما بودند. استاد شریعتی رو به آیت الله میلانی کرد و گفت: آیا علامه مجلسی (ره) با اختصاص دادن چهار جلد از کتاب *بحارالانوار* به ابوبکر و عمر و عثمان ، زیاده‌روی نکرده

است؟ خوب به یادم هست که آقا سخت منقلب شد؛ به طوری که چهره ایشان به کلی دگرگون شد، شاید یک دقیقه‌ای مکث کرد تا خویشتن‌داری‌اش را از دست ندهد. تا حال، کمتر چهره مبارک آقا را این‌طور برافروخته دیده بودم. بعد معظم له سری تکان داد و گفت: من و شما کی هستیم که راجع به علامه مجلسی اظهار نظر کنیم؟

بعد آقا ادامه داد بر حسب نقلی که از بزرگان‌مان درباره علامه مجلسی شنیده‌ایم، ایشان از عنایت مخصوصی برخوردار بودند. بزرگان گفته‌اند که علامه مجلسی در نیمه شبی مشغول نوشتن بود، بعد حضرت ولی الله الاعظم ـ روحی و ارواح العالمین له الفداه ـ به محضر علامه مجلسی می‌آید و چنین می‌فرماید: آقا شیخ قلم را بده تا من بنویسم! خسته شدی، بگذار تا کمکت کنم! بعد حضرت بقیه الله، قلم را از دست علامه مجلسی می‌گیرد و مشغول نوشتن می‌شود.

کلام آقا که به این‌جا رسید گریه‌شان گرفت. آقا دیگر نتوانست سخنی بگوید و نفس ایشان پایین افتاد. پیدا بود که معظم له انتظار نداشت کسی درباره علامه مجلسی و کتاب سترگ *بحارالانوار* چنین پرسشی را به ذهن و فکر خود راه دهد و بعد آن را در جمع اصحاب علم و حدیث مطرح کند.

شیوه مدیریت حوزوی آیت الله میلانی

مرام حضرت آیت الله میلانی در مدیریت حوزه علمیه، شباهت بسیاری به مرام علامه بحرالعلوم ـ رحمه الله علیه ـ داشت که درباره آن عالم جلیل القدر خوانده‌ایم یا شنیده‌ایم. نقل کرده‌اند که علامه بحرالعلوم شب‌ها بی‌آن که خبری بدهد، وارد مدرسه‌های علمیه می‌شد. بزرگان حوزه نجف می‌گویند؛ مرحوم علامه همیشه پس از نیمه‌های شب، سرکشی مدارس شهر نجف را شروع می‌کرد و سراغ حجره‌ها و طلبه‌ها می‌رفت.

از بعضی بزرگان که اهل دل و معنا هستند شنیدم که مرحوم علامه بحرالعلوم، روزی در اوج درس و بحث‌های حوزوی اعلام کرد که حوزه علمیه نجف از امروز تعطیل می‌شود! علامه در آن دوران، زعامت حوزه علمیه نجف را به عهده داشت و می‌توانست چنین دستوری بدهد.

طلبه‌ها، فضلا و فقها شگفت زده شدند و خدمت علامه رسیدند و گفتند: آقا! الان که وقت جوشش علمی حوزویان است، چرا حوزه و درس و بحث‌ها تعطیل شود؟ آیا اتفاقی افتاده که دستور تعطیلی ناگهانی را صادر کردید؟

علامه فرمود: شب‌های متوالی به مدرسه‌های علمیه رفتم و به حجره‌ها سر زدم و گاه نیمه‌های شب سراغ طلبه‌ها رفتم و گاه بعد از نیمه شب سراغ‌شان رفتم. نه صدای گریه‌ای از حجره‌ای شنیدم و نه صدای دعا و مناجاتی، و نه صدای تلاوت قرآنی! گویا آقایان قصد ندارند از فرصت جوانی‌شان برای کمال و معنویت‌شان استفاده کنند! انگار نمی‌خواهند آدم بشوند و به آدمیت برسند. درس خواندن چه فایده‌ای دارد؟ بحث کردن چه سودی دارد؟ اصلا غرض از تحصیل علوم دینی و معارف الهی چیست؟ اگر این‌ها نمی‌خواهند آدم بشوند، چرا درس می‌خوانند؟ چرا خودشان را به زحمت طلبگی می‌اندازند؟ ملا شدن وقتی ارزش دارد که قصد آدم شدن داشته باشیم.

مرام آیت الله میلانی، درست مرام علامه بحرالعلوم بود. درود خداوند و سلام انبیا و اولیا بر آن بزرگواران باد که با حرکت‌های رفتاری‌شان به دیگران حقیقت را می‌آموختند، نه با حرف‌ها و موعظه‌های بی‌مغز که برخی مدعیان علوم دینی و حوزوی دارند.

خاطره‌ای از مدرسه علمیه آیت الله میلانی

روزی در مدرسه آیت الله میلانی مشغول درس دادن به طلبه‌ها بودم. حاشیه ملا عبدالله را درس می‌دادم. خبر داشتم که بعضی‌ها از طرف آقا وظیفه دارند که به طور مرتب از مدرسه و درس و بحث‌ها و حرکت‌ها گزارش بدهند. غیر از این هم، آقا برای سرکشی به مدرسه می‌آمدند، تا از نزدیک با وضع اخلاقی و رفتاری و تحصیلی طلبه‌ها آشنا شوند. ایشان داخل حجره‌ها تشریف می‌بردند و تذکر می‌دادند و یا ترغیب می‌کردند.

چه در دوره تحصیلی‌ام که در حوزه علمیه قم بودم و چه در حوزه نجف و مشهد ندیده بودم که عالمی یا زعیمی مثل علامه بحرالعلوم، برنامه سرکشی به مدرسه‌ها و طلبه‌ها را داشته باشد. حالا چنین خصوصیت عجیبی را در یک مرجع بزرگ و زعیم عالیقدر می‌دیدم که همان حضرت آیت الله میلانی است.

به هر حال، مدرسه معظم له، در خیابان تهران، نزدیک به حرم امام رضا□ بود. چه مدرسه باشکوهی بود. خدا نیامرزد کسانی را که آن مدرسه نازنین را خراب کردند آنها از یاد برده بودند که حضرت آیت الله میلانی ـ رحمه الله علیه ـ برای ساختن و اداره کردن آن مرکز علمی چقدر رنج کشیده بودند؟

آن روز را نمی‌توانم از خاطر ببرم. انگار همین دیروز بود که در حجره‌ای در همان مدرسه نشسته بودم و مشغول تدریس بودم. طلبه‌ها حلقه زده بودند و من بی‌خبر از همه جا حواسم را سر حاشیه ملا عبدالله

متمرکز کرده بودم. چه می‌دانستم که حضرت آیت الله میلانی به مدرسه تشریف آورده‌اند و کنار ستون، خاموش ایستاده‌اند. نمی‌دانم چه زمانی آن جا بودند.

درس که تمام شد، بلند شدیم و از حجره بیرون آمدیم. آقا مرا زیاد تشویق کردند. معظم له یکسر می‌فرمود: احسنت! احسنت! دلم روشن شد و خداوند را شکر کردم که مرجعی بزرگ شیوه تدریس مرا پسندیده است. آقا رو به من کرد و فرمود: شما با این که طلبه جوانی هستی، خیلی خوب از عهده تدریس حاشیه ملاعبدالله برآمدی! تشویق آقا در آن روز به اندازه ای بود که من خجالت کشیدم.

مرام آقا چنین بود. یعنی کاری را می‌پسندیدند، به یک بار تشویق کردن بسنده نمی‌کردند. مگر می‌توان برای برخورد آیت الله میلانی با اهل علم، حدو حصری بر زبان آورد؟ بهترین تعبیری که درباره نوع برخورد معظم له به ذهنم می‌آید، این است که بگویم؛ آقا با طلبه‌ها و فضلای حوزه که فعال بودند، برخورد نازنین و زیبایی داشتند. ما وقتی آن عزیز کم نظیر یا بی‌نظیر را از دست دادیم، در واقع پدر بسیار مهربان و عزیزی را از دست دادیم. واقعاً ایشان خرمن انبوهی از دانش و معرفت بودند و ما را به بهره‌های زیادی رسانیدند. درود خدا و همه انبیا و اولیای حق بر ایشان باد.

روش آیت الله شیخ هاشم قزوینی در حوزه و ایام تبلیغ

مرحوم آیت الله آقا شیخ هاشم قزوینی، پیش از آن‌که ماه مبارک رمضان از راه برسد و یا دهه محرم حسینی شروع شود، درس حوزه را تعطیل می‌کرد و می‌فرمود: علم، دو زمان دارد طلبه‌ها! زمان فراگیری و زمان نشر. اکنون وقت فراگرفتن علوم دین به آخر رسیده است و زمان نشر آنها در میان مردم شروع شده است. برخیزید و سراغ مردم بروید و آنچه تا حالا آموخته‌اید، برای آنها به خوبی تشریع کنید و توضیح بدهید، تا از حقایق دین بی‌خبر نمانند. مرحوم آیت الله قزوینی، حیات و کوشش طلبگی را در دو فصل می‌دید؛ فصل یاد گرفتن و فصل یاد دادن. موقعی که فصل یاد دادن فرا می‌رسید، درس خواندن را کاری درست تلقی نمی‌کرد، چون فصل آن تمام شده می‌دانست بالاخره، تعلیم و تربیت را در وقت خودش مناسب و مفید به حساب میآورد.

بعدش به طلبه‌ها می‌گفت: معطل نباشید تا سراغ شما بیایند و برای منبر رفتن شما را دعوت کنند. سه کتاب را اسم می‌برد: *عروه الوثقی* (مرحو آقا سید کاظم یزدی) و *تفسیر صافی*، جلد دوم و *ارشاد القلوب* (علامه دیلمی) بعد می‌فرمود : این‌ها را در کیسه‌ای بگذارید و همراه خودتان برای تبلیغ ببرید.

یادم هست که آن سال، فصل پاییز بود حاج شیخ فقط نمی‌گفت؛ طلبه ها برای تبلیغ دین بروید، وظیفه‌های آن‌ها را هم یادآوری می‌کرد. مثلاً می‌گفت : نزدیک فصل زمستان است روستایی‌ها به پیشوازتان می‌آیند. اول به آنها سلام کنید و بعد بروید کنار آن‌ها بنشینید و مسأله‌ای از مسایل دین را مطرح کنید. به خاطرتان بسپارید که مردم به شما طلبه‌ها نگاه می‌کنند تا ببینند که چطور را می‌روید؟ چطور با کوچک و بزرگ حرف می‌زنید؟ چطور با غنی و فقیر برخورد می‌کنید؟ شما طلبه‌ها در ایام تبلیغ باید هم با گفتارهای خودتان مردم را به دین خدا دعوت کنید و هم با کردارهای خودتان و با اخلاق نیکتان آن‌ها را به سمت معارف الهی هدایت کنید. این کلام آقا شیخ هاشم قزوینی بود که حوزه‌های علمیه را در خدمت دین و مردم می‌دانست، نه بیگانه با جامعه و درد مردم.

مؤسسه آیت الله میلانی: می‌توان گفت که در همان روزگار اوضاع حوزه علمیه مشهد سامان گرفته بود. از طرفی مدارس گوناگون دینی فعال بودند و از طرفی دیگر تبلیغ و برنامه‌های آن مشخص شده بود. معروف است که آیت الله میلانی در همان ایام به طلبه‌هایی که برای تبلیغ دین عازم بودند، می‌فرمودند: راضی نیستم که بالای منبرها از من اسم ببرید، آقا با اخلاص سفارش می‌کردند و از تبلیغ مرجعیت خودشان رضا نبودند.

سفارش‌های آیت‌الله میلانی در ایام تبلیغ

حجت الاسلام والمسلمین، حاج آقا باقری سبزواری: مرحوم آیت الله میلانی، در ایام تبلیغ سفارش‌های زیادی به طلبه‌ها از جمله به بنده داشتند یکی از سفارش‌ها همان بود که شما آن را مطرح کردید. معظم له، اصلا در پی شهرت و تبلیغ مرجعیت و زعامت خودشان نبودند؛ چرا که شیوه بزرگان دین چنین است سفارش دیگرشان این بود که طلبه‌ها به هر شهر و روستایی که رفتند تقاضای پول نکنند. آقا می‌فرمود: شما بروید تبلیغ تان را انجام بدهید و برگردید ما به قدر توان‌مان کمک می‌کنیم و در واقع، خداوند برای شما که مشغول دین او می‌باشید، کارسازی می‌کند. واقعاً همان‌طور بود که معظم له می‌گفت. حالا برای شما قصه جالبی را بگویم که گواه راستی و درستی عقیده و توصیه حضرت آیت الله میلانی است. اگر نیت و حرکت شخص در تبلیغ خالصانه باشد غیر ممکن است یاری حق نرسد.

اعزام به جیم آباد

در یکی از سال‌ها در ایام محرم و دهه عاشورا به دستور آیت الله میلانی به بخش جیم آباد مشهد اعزام شدیم که خربزه آن دیار شهرت زیادی دارد. از طرف آقا، راننده‌ای چند طلبه‌ای از جمله بنده را به سمت روستاهایی می‌برد که از پیش برای دهه عاشورا برنامه‌ریزی شده بود. در میان راه جیم آباد، طلبه‌ها یکی

یکی پیاده می‌شدند و بعد هم به جیم آباد رسیدیم و من از ماشین پیاده شدم و بعد خانه کسی را سراغ گرفتم که قرار بود میزبان ما باشد.

خوشبختانه خانه آن شخص نزدیک بود، یعنی کنار آبادی بود و تا خانه‌های آبادی شاید هزار متر فاصله داشت . پسرک نوجوانی ساکم را برداشت و راه افتاد که ما را به خانه آقا ببرد. جلو در خانه که رسید در زد و بعد از یکی دو دقیقه بود که صاحب‌خانه در آستانه در ظاهر شد. پیرمردی با محاسن سفید و صورتی نورانی دیدم و از او خوشم آمد. در حیاط را باز کرد و با صدای بلند گفت: به به! به به! سرباز امام زمان (عج) آمد! امام زمان بالاخره سربازش را فرستاد ! قربان مولایم، آقایم امام زمان بروم که برای ما مبلغ فرستاد! بعد شادمان جلو آمد و مرا بغل کرد و صورتم را بوسید و ساکم را از دست پسرک راهنما گرفت و تعارف کرد که وارد خانه‌اش شوم. عجیب است. مردم در آن ایام چه حالی و چه علاقه‌ای به اسلام و روحانیت داشتند! کجا رفت آن همه مهر و محبت خالصانه؟

گفت‌وگو با پیرمرد نازنین جیم‌آبادی

اتاقی که شاید دوازده متری بود و دو سه قالیچه روستای در آن افتاده بود، در اختیار من گذاشت، سماوری هم در گوشه اتاق بود و چند تا پشتی ترکمنی هم در اطراف به چشم می‌خورد. وقتی نشستیم رو به من کرد و گفت: عزیزم! این اتاق، این اتاق شماست. شب‌ها مسجد می‌رویم و روضه‌ای می‌خوانی و برمی‌گردیم. این دهه محرم مهمان من هستی آقا! به هیچ خانه‌ای از خانه‌های این آبادی نباید بروی، حتی اگر شما را دعوت کنند. وقتی پیرمرد این حرف را زد. بدجور جا خورد. آخر چطور می‌شود که به سینه مردم دست رد زد و دعوت شان را قبول نکرد؟ اصلا چرا باید به بقیه خانه‌ها نروم؟

پیرمرد که تغییر چهره مرا دید، خندید و گفت: پسرم! حرف من مسأله‌ای دارد جانم! اصلا از من نمی‌پرسی؛ پیرمرد چرا خانه خودت را از این آبادی بیرون آوردی؟ لبخند زدم و گفتم: پدر! من وظیفه ندارم که راجع به خانه شما و عقیده شما سؤال کنم؟ مگر من اجازه دارم که بگویم چرا خانه شما با خانه‌های دیگر فاصله زیادی دارد؟ شاید حکمتی دارد و شما صلاح دانستید که خانه‌تان این‌جا باشد نه آن‌جا!

پیرمرد خندید و گفت: دوری خانه من از آبادی نکته دارد! نکته‌اش این است که اهل این آبادی اهل طاعت خدا و رسول نیستند. و خمس و زکات‌شان را نمی‌دهند. از قصد، خانه‌ام را از آبادی بیرون آوردم، تا اگر خداوند خواست بلایی بر آنها نازل کند، من در میان هلاک شده ها نباشم! این ها اصلاً اهل انفاق مال نیستند،

چند گله گوسفند دارم و دو قطار شتر دارم و چند مزرعه و چندین دهقان دارم که روی زمین من کار می‌کنند؛ اما از زمان بلوغ و تکلیفم تا حالا یک حبه گندم از بابت زکات بدهکار نیستم.

پیرمرد نازنین جیم‌آبادی، طوری حرف می‌زد که به دل آدم می‌نشست. لبخندزنان به چهره نورانی‌اش خیره شده بودم که ادامه داد: شب‌ها و روزها مهمان خودم میمانی و موقع رفتن از هیچ کس تقاضای پول نمی‌کنی تا خودم وظیفه‌ام را نسبت به سرباز امام زمان انجام بدهم. ظهرها که از سر مزرعه بر می‌گردیم، مساله شرعی بگو! فقط دو تا مساله، رساله عملیه هم این‌جا هست، از روی رساله آقا دو تا مساله برای همه می‌خوانی و والسلام! ظهرها اصلاً برنامه روضه خوانی نداریم. چون مردم آبادی توی صحرا و مشغول کارند. آنها شب‌ها توی مسجد جمع می‌شوند و با هم سراغ شان می‌رویم تا تبلیغ دین کنی آقا!

هدایت الهی

روزی از روزها بود که پیرمرد نازنین رو به من کرد و گفت: پسرم! خسته شدی، اگر مایلی امروز به صحرا برویم و گشت و گذاری داشته باشیم، سر تکان دادم و گفتم: موافقم پدرجان! وقتی نزدیک مزرعه او رسیدیم، دیدم کشاورزها داس به دست گرفته‌اند و مشغول درو کردن جو شده‌اند. زمین فراخی بود و درختی بزرگ و تناور در آن جا سایه انداخته بود.

چیزی که توجه مرا جلب کرد، دو تا کوزه آب بود که آن‌ها را در سایه درخت گذاشته بودند. کوزه‌ها را در میان حصیر پیچانده بودند و سرش را بسته بودند پیرمرد جلو آمد و گفت: سر کوزه‌ها را بستیم تا حشره‌ای داخل آب کوزه نرود و آن را آلوده کند. بعد آفتابه‌ای را نشانم داد و گفت: آن را برای طهارت گذاشتیم تا دهقان‌هاا مسأله تطهیرشان را رعایت کنند. بنده شاید دقیقه‌های زیادی به قیافه پیرمرد نازنین خیره شده بودم پیش خودم گفتم؛ وقتی خداوند بخواهد کسی را هدایت کند، همه چیز او را تغییر می‌دهد . این پیرمرد روستایی از هدایت الهی برخوردار است که این‌طور به بهداشت و نظافت و سلامت آب آشامیدنی خودش و کشاورزها اهمیت می‌دهد.

در همان روزگار در صحراها، روستایی‌های زیادی را می‌دیدیم که اصلاً به تطهیرشان با آب اهمیت نمی‌دادند و بهداشت‌شان را رعایت نمی‌کردند. آیا جای تعجب نداشت که پیرمردی این قدر به مسائل طهارت و نجاست مقید باشد؟ معلوم است که خداوند همیشه او را کمک کرده است، تا هم از مسائل شرع آگاه باشد و هم به آنها پایبندی داشته باشد.

رضایت خاطر آیت‌الله میلانی از سفر تبلیغی‌ام

دهه محرم تمام شده بود و قصد وداع با پیرمرد نازنین و مهربان جیم آبادی را داشتم، برایم سخت بود که از پدری خوب و نکته‌آموز مثل او جدا شوم، ده دوازده تا حلب روغن زرد (حیوانی) برایم کنار گذاشته بود و چیزهای دیگر که محصول همان‌جا بود، بعد وجه قابل ملاحظه‌ای کف دستم گذاشت و گفت: پسرم در این دهه برای ما خیلی زحمت کشیدی! همدیگر را بوسیدیم و خداحافظی کردیم.

با شادمانی خدمت مرحوم آیت الله میلانی آمدم تا گزارش سفر تبلیغی‌ام را تقدیم ایشان کنم. ایشان که ماجرای پیرمرد نازنین جیم‌آبادی را شنیدند تبسم کردند و بعد فرمود: به به! به به! خوشا به حال شما! ببین امام زمان چه می‌کند؟ فدای مولایم شوم که هر کس در طریق حضرت حرکت کند، نسبت به او احسان دارد. بعد من تعارف کردم که آقا هر چه می‌خواهند بردارند. معظم له فرمود: اگر از این حلب های روغن مقداری مرحمت کنید ممنونم. خندیدم و گفتم: فدای شما شوم آقا! همه این ها به شما تعلق دارد اگر مال من بود به خانه نمی‌بردم و خدمت شما نمی‌آوردم. من هر چه گرفته بودم، از وجه نقد و چیزهای تعارفی دیگر نزد شما آوردم تا شما درباره آن‌ها تصمیم بگیرید آقا! به هر حال! معظم له چند حلب برداشتند و بعد گفتند: بقیه هم نوش جان شما!

سفر عجیب و غریب

سالی دیگر، ماه مبارک رمضان بود که برای تبلیغ دین عازم شیراز شدم. آن روزها طلبه جوانی بودم و هنوز ازدواج نکرده بودم. شیراز که وارد شدم، به مدرسه‌ای رفتم که اکنون آقای دستغیب سرپرست آن است. از اطراف می‌آمدند و یکی یکی از طلبه‌هایی که برای تبلیغ آمده بودند، می‌بردند.

حالا من مانده بودم و آقایی دیگر که از دنیا رفته است. خدایش بیامرزد، متأسفانه نام ایشان از خاطرم رفته است. بنده خدا که ساکن همان مدرسه بود ناراحت شد و گفت: آقاجان! فقط شما ماندید. تنها ماندید. می‌خواهید چه کار کنید؟ دیگر فکر نمی‌کنم کسی دنبال طلبه‌ای بیاید. لبخند زدم و گفتم: مسأله‌ای نیست آقا! قسمت نبود که جایی برای تبلیغ بروم. ناراحت نشوید. به مشهد برمی‌گردم. جواب دادم؛ ولی فایده‌ای نداشت و از ناراحتی آن آقا که خیلی دلسوز بود، ذره‌ای کم نکرد.

رو به من کرد و گفت: پسرم! روستایی سراغ دارم. شما اگر بخواهی می‌توانی به آن‌جا بروی. ده کوچکی است و سی، چهل خانوار بیشتر ندارد. آب آن آبادی هم شور است. بعدش هم چیزی به شما نمی‌دهند. حالا حاضرید به آن روستا بروی؟ تازه یک ماهی هم که آنجا میمانی، خرج شما با خودت است، اصلاً نباید

به امید کسی باشی. بی‌درنگ گفتم: آره حاضرم به چنین روستایی بروم، حالا آماده شده بودم، تا به روستایی بروم که هیچ طلبه‌ای نرفته است و اصلاً هیچ طلبه‌ای حاضر نیست به چنین آبادی برود. خواهش من این است که درباره تصمیم من برای رفتن به آن آبادی تأمل کنید. نباید رفتن به آن‌جا را دست کم گرفت.

برای من، سفر به چنین روستایی عجیب و غریب، درس‌آموز بود. آثاری که از آن سفر و تبلیغ در زندگی من ظاهر شد، آثاری عادی نیست. آن آقا هم تعجب کرد و هم خوشحال شد که من مجبور نشدم به مشهد بازگردم. با هم از مدرسه بیرون آمدیم، آن آقا اتومبیلی گرفت و همراه خودش، طلبه‌ای آورد که موقع برگشتن از آن آبادی دوردست تنها نباشد.

سه نفر از ماشین پیاده شدیم. برای آدم غریب سخت است که به جایی قدم بگذارد که نه کسی انتظارش را می‌کشد و نه حاضر است که به او محبت کند. ده، پانزده نفری از روستایی‌ها به دیواری تکیه داده و نشسته بودند. جلو رفتیم و به آنها سلام کردیم. تعجب کردم. خیلی تعجب کردم. آنها نه تکان خوردند و نه جواب سلام سه نفر اهل علم را دادند. پیش خودم گفتم: کجا آمدم؟ تا حالا چنین بشرهای عجیب و غریبی ندیدم. حالا چطور می‌خواهم یک ماه پیش آن‌ها بمانم؟

دوست آن آقا که از پیش‌نمازها بود، رو به مردم آفتاب‌نشین روستا کرد و گفت: مسجدتان کجاست؟ جواب دادند که ما اصلاً مسجد نداریم. بعد او از آنها پرسید: حمام‌تان کجاست؟ گفتند که ما حمام هم نداریم. او در حالی که شگفت زده شده بود، رو به آنها کرد و گفت: اصلاً چطور در این‌جا زندگی می‌کنید؟ نه مسجدی دارید و نه حمامی! سؤال کردن از آنها فایده‌ای نداشت. آن‌طور که خودشان می‌گفتند، همه‌شان دامدار بودند، آدم‌های فقیری نبودند، یکی‌شان می‌گفت؛ مردم این آبادی، صبح‌ها پی کارشان به صحرا می‌روند و شام‌ها به خانه‌هاشان برمی‌گردند.

آقایی که پیشنهاد آمدن به آنجا را داده بود، یک بسته چای و پنج شش کیلو قند و مقداری روغن و پنیر برایم خریده بود، به من داد و خداحافظی کردند و رفتند. حالا مانده بودیم که کجا برویم و استراحت و مطالعه‌ای کنیم. یکی از اهالی آن آبادی با بی‌رغبتی مرا به خانه‌اش دعوت کرد تا شبی مهمان او باشم.

کم‌کم، به این صورت در آمد که هر شب به خانه‌ای می‌رفتیم و برای ساکنان آن خانه مساله شرعی می‌گفتیم و روضه‌ای می‌خواندیم. ماه مبارک رمضان را در خانه‌های آبادی سپری کردیم و روز آخر هم خداحافظی کردیم و به مشهد برگشتیم. آنها حتی خرج راه مرا ندادند.

پاداش تبلیغ!

یک ماهی از تبلیغ کردن ما در استان فارس گذشته بود و مثل گذشته، مشغول درس و بحث طلبگی‌ام شدم. از ماجرای آن سفر به کسی چیزی نگفتم. آن روزها در مدرسه نواب ـ بالا خیابان ـ حجره داشتم، روزی از حرم امام رضا بیرون آمده بودم و به طرف مدرسه نواب در پیاده‌رو جلو می‌رفتم. شاید جلو مدرسه باقرخان بودم که صدای آقایی را از پشت سرم شنیدم.

هنوز سرم را برنگردانیده بودم که دست روی شانه‌ام گذاشت. وقتی با ایشان چهره به چهره شدم، گفت آقا شیخ! آن آقایان با شما کار دارند، طرف آقایان جلو رفتم که کت و شلوار تن‌شان بود. سلام کردم و گفتم: فرمایشی دارید؟ در جواب گفتند: شما امسال ماه مبارک رمضان به شیراز، فلان روستا برای منبر و تبلیغ رفته بودید. در حالی که شگفت‌زده بودم، گفتم: همین‌طور است. بعد گفتم: چطور؟ یکی از آنها که دست توی جیب بغل فرو کرده بود، پاکتی را بیرون آورد و لبخندزنان گفت: این حق‌الزحمه آن سفر شماست. شما لطف کردید که به آن‌جا رفتید و ما از شما تشکر می‌کنیم. پاکت را باز کرده بودم. شاید زمانی به اندازه پلک زدن بر من گذشت. حالا هیچ کدام‌شان را نمی‌دیدم.

خداوند را شکر کردم و به طرف مدرسه نواب جلو آمدم. توی حجره که وارد شدم، دوباره در پاکت را باز کردم و در آن، ده هزار تومان اسکناس دیدم. این مقدار پول در آن سال ها؛ یعنی چهل، پنجاه سال پیش، خیلی زیاد بود. شاید برابر ده میلیون پول امروز بود. غرض از گفتن این قصه، آن بود که بگویم بعضی وقت ها، از طریقی، خداوند اعتماد بنده‌اش را نسبت به خود محکم و استوار می‌کند. واقعاً، آن سفر برای من بسیار درس‌آموز بود. اگر وقت هست، قصه سوم را هم تعریف کنم؟

موسسه آیت الله میلانی: در داستان اولی که گفتید، آیت الله میلانی آن پیرمرد نورانی را می‌شناختند؟ حجت الاسلام و المسلمین باقری سبزواری: نخیر. فقط خبر داشتند که مُعتمد محل در بخش جیم‌آباد مشهد، کربلایی صفر علی؛ یعنی آن پیرمرد نازنین است. بعد معظم له نامه را به نام ایشان نوشته بودند. موقعی که نزد او رفتم و گفتم از طرف آیت الله میلانی آمدم، دست به شکر و دعا برداشت و بعد گریه کرد.

مؤسسه آیت الله میلانی: در داستان دوم که آقایان با شما کار داشتند و پاکتی پول به دستتان دادند، نگفتند از طرف چه کسی آمده‌اند؟

حجت الاسلام والمسلمین باقری سبزواری: نخیر. نه آنها را می‌شناختم و نه خودشان را معرفی کردند. پاکت پول را که دستم دادند، ناپدید شدند.

ماجرای دیگر

حالا از سفر سوم بگویم که در همان دوران مجردی‌ام بود. برای تبلیغ به استان مازندران رفتم. آنها که مسئول اعزام مبلغ بودند، مرا به یک روستای کوهستانی بردند و ماه رمضان آن‌جا ماندم و منبر رفتم. در آن روستا کدخدایی سید بود و مثل همه کدخداها از من انتظار داشت که هر شب روی منبر شاه را دعا کنم.

می‌دانیم که آن وقت‌ها در آبادی‌های کوچک و بزرگ این رسم بود. اصلاً کدخداها مأموریت داشتند که این کار را بکنند. این آقا سید هم از شب اول رمضان، مرتب پای منبر می‌آمد و سفارش می‌کرد که شاهنشاه را دعا کن! من هم هر شب بهانه می‌آوردم و از دعا کردن برای سلامتی شاه خودداری می‌کردم. روی منبر فقط می‌گفتم: خداوند به حق مقربان درگاهش، به حق اولیای خودش، پادشاه اسلام را از تمام بلیات مصون و محفوظ بدارد. غرض من حضرت حجت (عج) بود نه شاه.

کدخدا اصلاً کوتاه نمی‌آمد و به این جور دعا کردن رضا و قانع نمی‌شد. شب نوزدهم ماه مبارک رمضان که از راه رسید، جمعیت حضار بیشتر از شب‌های قبل بود. این دفعه کدخدا آمد و رو به روی من ایستاد و گفت: آقا شیخ! چند شب است که می‌گویم برای سلامتی شاهنشاه آریامهر دعا کن؟ آخر چرا ایشان را دعا نمی‌کنی؟ امشب حتماً باید شاه را دعا کنی و گرنه صبح ساکت را بردار و از این روستا برو!

حالا من جوان هستم و غرور جوانی در میان است. همه کسانی که در مسجد بودند، صدای بلند او را شنیدند. از خجالت عرق کردم؛ ولی سعی کردم که پرخاشگری نکنم و بد و بیراه نگویم. نمی‌دانم چه شد که یک دفعه دلم منقلب شد و گفتم: کدخدا چند شب است که از ماه رمضان می‌گذرد؟ نگاهم کرد و گفت: معلوم است که امشب شب نوزدهم ماه مبارک است. گفتم: مگر هر شب نیامدی و حرف خودت را تکرار کردی؟ گفت: همین طور است. گفتم: من که هر شب دعا کردم، حالا تقصیر من چیست که شما قانع نشدی؟ کدخدا گفت: اصلا شاه را دعا نکردی! من در جواب او گفتم: حالا که ماجرا را به این جا کشانیدی، نه شاه را دعا می‌کنم و نه دیگر در این مسجد منبر می‌روم، فردا صبح هم ساکم را برمی‌دارم و می‌روم. بعد در حالی که مردم صدای ما را می‌شنیدند، روی منبر گفتم: از دو حال خارج نیست کدخدا! اگر امام زمان، همین امشب کار تو را یکسره کرد که هیچ، وگرنه، از این‌جا که رفتم لباس طلبگی‌ام را بیرون می‌آورم و از این وادی خارج می‌شوم.

مردم که این صحنه را مشاهده می‌کردند، ناراحتی در چهره‌شان پیدا شد، ولی نمی‌دانستند چه بکنند. بعد باخبر شدم که اصلاً مردم آن آبادی، از کدخداشان دلِ خوشی ندارند و چشم به راه بودند تا کسی مقابل او بایستد و با صراحت حرف بزند. از مسجد که بیرون آمدم، متوجه شدم که مردم از طرز برخورد کدخدا با یک طلبه جوان خیلی ناراحت شدند، بالاخره به خانه میزبان‌مان رفتیم تا استراحت کنیم.

کدخدا مرد!

لباسم را درآورده بودم و جا انداخته بودم که بخوابم، ناگهان صدایی در کوچه پیچید که کدخدا مرد! در را باز کردم و میزبان را دیدم که رو به پسرک نوجوان خودش کرد و گفت: بابا جان تا خانه کدخدا برو و ببین چه خبر است؟ کدخدا که تا نیم ساعت پیش تو مسجد بود و داد و بیداد می‌کرد، مشغول صحبت بودیم که پسرش آمد و خبر داد کدخدا فانوس به دست به طبقه دوم خانه‌اش رفته بود که ناگهان به طرف پایین پرت می‌شود. حالا بیهوش روی زمین افتاده و نمی‌تواند بلند شود. هم لگن کدخدا شکسته است و هم زانوهای او. ناگفته نماند که آن روستا جاده مال‌رو داشت نه جاده ماشین، حالا باید کدخدا را سوار اسب کنند و به شهر برسانند.

عمامه تکه‌تکه شده!

بدجور ترسیده بودم، ترس من بی‌جهت نبود. پیش خودم می‌گفتم؛ حالا بعضی‌ها سر من نریزند و مرا به خاطر نفرین کردن بکشند! چون همه در مسجد بودند و شاهد ماجرای من و کدخداشان بودند. یک مرتبه دیدم که صدای جمعیت روستا در کوچه بلند شد. زن و مرد، کوچک و بزرگ طرف خانه میزبان‌مان هجوم آورده بودند، همیشه سفر که می‌رفتم، دو تا عمامه همراه خودم می‌بردم که دچار مشکل نشوم؛ عمامه‌ای که کوچکتر بود، روی سرم بود.

حالا مردم دورم حلقه زده بودند و دست‌شان را طرف عمامه‌ام دراز کرده بودند. عمامه را که به دست آوردند باز کردند و هر کس تکه‌ای از آن را جدا کرد که همراه خودش به عنوان تبرک ببرد، صداشان بلند بود که امام زمان معجزه کرده است! از طرفی خوشحال بودم که جان سالم به در بردم و از طرفی نگران بودم. چون حالا مرا امامزاده کرده بودند. آن شب هر چه فکر کردم، بهتر از این به ذهنم نیامد که هر چه زودتر از آن روستا بروم. دیگر ماندن من صلاح نبود.

به مشهد برگشته بودم؛ ولی بی‌خبر نبودم، کدخدا را که شهر می‌برند، نمی‌توانند درمانش کنند و ناگزیر به تهران می‌آورند و در بیمارستانی بستری‌اش می‌کنند. چهار سال تمام در آن بیمارستان می‌ماند تا این که

بهبودی کامل خودش را به دست می‌آورد. بارها از مازندران به من تلگراف زدند و مرا برای منبر دعوت کردند و من قبول نکردم. بعد از تلگراف‌ها، نامه‌های زیادی برایم ارسال کردند که برای تبلیغ بروم، جوابی که تکرارش می‌کردم. این بود: دیگر صلاح نیست آن‌جا بیایم. دوست داشتم که آن‌جا بروم؛ ولی از فامیل‌های کدخدا بیم داشتم که مبادا بلایی سرم بیاورند.

عذرخواهی کدخدا

چهار سالی از آن ماه مبارک گذشته بود. روزی در حجره‌ام در مدرسه نواب نشسته بودم که در باز شد و کدخدا سلام کرد. بلند شدم و جواب سلام را دادم. بیچاره خودش را به دست و پای من انداخته بود و یکسر دست و پای مرا بوسه می‌زد و می‌گفت: آقا شیخ! اشتباه کردم! غلط کردم! نفهمیدم، مرا عفو و حلال کن! شانه‌هایش را گرفتم و گفتم: آقاجان! شما از سادات هستی، پرچمدار اسلام هستید، شما باید از ما طلبه‌های جوان حمایت کنید، نه این که ما را در طریق طلبگی دلسردمان کنید. من هم جوان بودم و از حال طبیعی بیرون رفتم و چیزی گفتم. بعد گفتم: من که عفو کردم، اگر حقی از من ضایع شده است از خداوند هم می‌خواهم که شما را عفو کند. بعد سفره صبحانه را انداختم و پذیرایی جانانه‌ای از کدخدا کردم و با رضایت و خرسندی از حجره‌ام بیرون رفت.

همیشه، ملازم آیت‌الله میلانی بودم!

آن روزها که جوان بودم، بسیار مقید بودم که به تکلیف‌هایی که دارم عمل کنم. الآن هم عمرم به مرز هفتاد سالگی نزدیک شده است. دیگر از جوانی و قدرت جوانی چیزی نمانده است. یادم می‌آید که در دوره جوانی به طور جدی درس طلبگی را می‌خواندم و همیشه سعی داشتم که ملازم حضرت آیت الله میلانی باشم و از محضر معظم له استفاده‌های روحانی و علمی ببرم. آقا، به تعبیر بنده، استوانه بودند، کوهی از علم بودند و دیگر عین آقا پیدا نمی‌شود. ما در روزگار از زاییدن چنین فرزندانی عقیم است هر چند که بعید نیست مشابه چنین بزرگانی ظهور کنند. شاید در ایمان و اخلاص و تقوا و سیره مرضیه که حضرت آیت الله العظمی میلانی داشتند، مشابهی در حوزه‌های علمیه ظاهر شوند.

مصاحبه با حاج آقا باقری/ بخش دوم

موسسه آیت الله میلانی: امیدواریم که در این جلسه، همانند جلسه پیشین از محضر استاد فرزانه، حضرت حج*الاسلام و المسلمین* حاج آقای باقری سبزواری فیض ببریم. اگر ممکن است، خاطراتی در ارتباط با تبلیغ، مبلغ، تعلیم و تربیت، بیان کنید که با شخصیت چند بعدی حضرت آیت الله حاج سیدمحمدهادی میلانی ـ رضوان الله علیه ـ پیوند دارد.

حجت الاسلام و المسلمین باقری سبزواری: بنده نیز از شما تشکر می‌کنم که بار دیگر، زمینه آشنایی با ابعاد اخلاقی و علمی و عملی آن مرجع فقید را فراهم آوردید. امید است که پاره‌ای خاطره‌ها از این طریق، به یادگار بماند. باید گفت که در ارتباط با مرحوم آیت الله العظمی میلانی، مطالب بسیار و در عین حال، پراکنده‌ای وجود دارد که می‌باید آن‌ها را از گوشه‌های ذهن بیرون آورد و در دسترس جویندگان معنا گذاشت. از آن جا که سالیان درازی از خرمن دانش آن شخصیت بزرگ ـ رحمه الله علیه ـ بهره برده ام، نمی‌توان انتظار داشت که در یک یا دو جلسه، همه خاطره‌های آموزنده را بر زبان آورد.

علامه امینی در مدرسه نواب

یکی از خاطره‌های ماندگار، در ارتباط با استاد جلیل‌القدر، آیت الله میلانی، داستانی است که در مدرسه نواب ـ بالا خیابان مشهد ـ اتفاق افتاد. آن داستان که با شخصیت و کارنامه درخشان علامه آقا شیخ عبدالحسین امینی تبریزی گره خورده است؛ برای طالبان علم و معرفت و حقیقت، بس آموزنده است. شاید تعبیر خاطره‌ای فراموش نشدنی، برای آن رویداد مقصودم را به مخاطب برساند.

علامه امینی که به مشهد مشرف شدند، از ایشان برای منبر رفتن در مدرسه نواب دعوت کردند. قرار شد که آن پژوهشگر بزرگ اهل بیت ـ سلام الله علیهم ـ ده روز برای خواص و عوام سخنرانی کند. پیدا بود که چنین مجلسی در نوع خود، مجلسی بی‌نظیر خواهد بود. جمعیت آن قدر زیاد بود که بالا خیابان تا چهارراه نادری بسته شده بود. در آن ساعت‌ها، از دو طرف خیابان نادری، هیچ اتومبیلی تردد نداشت. مردم نه تنها محوطه مدرسه نواب را پر کرده بودند، بلکه در پیاده‌روها و خیابان نشسته و یا ایستاده بودند. علما و فضلا و حتی مراجع تقلید آن وقت خراسان پای منبر علامه امینی آمده بودند. تا آن جا که به یادم مانده است، غیر از آیت الله میلانی، آیت‌الله میرزا احمد کفایی ـ آقازاده آخوند ملامحمدکاظم خراسانی ـ و آیت الله فقیه سبزواری و آیت‌الله آقا شیخ کاظم دامغانی در آن مجلس حضور داشتند.

تلاش طاقت‌فرسای علامه امینی

علامه که منبر رفتند، خطاب به حضار مجلس شکوهمند آن روز خراسان چنین فرمودند: من برای کار تألیف و تحقیق پیرامون مسأله غدیر، به هندوستان سفر کردم و چهار سال در آن سرزمین رحل اقامت افکندم. گمان نمی‌کنم کتابخانه‌ای در شهرهای هند باشد که من برای جست‌وجوی علمی‌ام بدان جا نرفته باشم. عشق و جدیت در عرصه غدیرشناسی، سبب شده بود که چندان فرصتی برای خوابیدن نداشته باشم. در شبانه روز، شاید یکی دو ساعت مجال خوابیدن داشتم.

همان ساعت‌های اندک هم، به گونه‌ای نبود که بتوان آن را خواب کامل به حساب آورد، زیرا یکسر در حال خواب و بیدار بودم و ذهنم مشغول کار گسترده‌ای بود که می‌باید چند گروه، آن را به انجام می‌رسانیدند. بعد از چهارسال اقامت در شهرهای مختلف هند، به دهلی نو آمدم و بلیت هواپیما تهیه کردم تا به ایران بازگردم. آن روز پرواز ما دو سه ساعت تأخیر داشت. آن روز، حضرت آیت الله میلانی پای منبر نشسته بودند؛ طوری که علامه امینی و ایشان، چهره به چهره یکدیگر بودند. مرحوم علامه که از تأخیر در پرواز به ایران، سخن می‌گفت، ناگهان حضار را به وادی دیگری برد که تصور آن را نداشتند.

واقعه قیامت در عالم رؤیا

علامه امینی، رو به آیت الله میلانی کرد و با همان لهجه ترکی‌اش فرمود: حضرت آیت الله میلانی! آن روز پیش خود گفتم؛ حالا که خبری از هواپیما نیست، دو سه ساعت بخوابم تا کمبود خوابم را جبران کنم؛ همین که خوابم برد، در عالم رؤیا چیزی دیدم که تا حالا هرگز آن را مشاهده نکرده بودم. واقعه دیدم! واقعه قیامت را. لب‌های مردم که همه جای صحرای محشر را پر کرده‌اند، از تشنگی خشکیده است. کاش تشنه بودند، همه سرگردان بودند و سرها و چشم‌ها به این سو و آن سو چرخانیده می‌شدند. حالا تشنگی و سرگردانی دیگران به من سرایت کرده بود. در آن گرمای جانکاه تشنگی چنان بر من غالب شد که طاقتم تمام شد.

امیدی که درخشید!

من که حال در میان مردم بودم، همراه آنها به هر سو روان می‌شدم تا به آب دست پیدا کنم. به هر سمت که شتابان می‌رفتیم، جز سراب نبود و در حالی که تشنگی بیشتر آزارمان می‌داد، سر جای خودمان بازمی‌گشتیم و حیران و نگران می‌ماندیم. آن ساعت، اضطراب، خرد و کلان خلق را در برگرفته بود. ناگهان سرابی و

دیوار بلندی نمایان شد. مردم آن جا را دیده بودند که خیره شده بودند. آن‌ها ناگاه به آن سمت هجوم بردند؛ طوری که مرا همراه خودشان بردند.

پیش خودم گفتم: حتماً این‌جا آب پیدا می‌شود. برگ سبز علامت آب است نه علامت سراب. حالا می‌توانم نزدیکتر بروم و تشنگی‌ام را برطرف کنم. قدم به قدم جلو رفتم تا این که به جایی نزدیک شدم که دروازه بسیار بزرگی آشکار شد. وقتی نمای آن دیوار بلند و دروازه بسیار بزرگ را دیدم، یاد بناهای تاریخی افتادم که در جاده‌ها برای کاروان‌ها و مسافر ساخته‌اند. درست، وسط آن در بزرگ، مثل درهای بزرگ تیمچه های قدیمی، درب کوتاهی بود که انگار برای رفت و آمد مردم قرار داده بودند.

عنایت حضرت زهرا

دو سوی آن در کوچک، دو نگهبان بودند که به هر کس اجازه وارد شدن به آن محوطه بسیار بزرگ را نمی‌دادند. حالا جمعیت برای رسیدن به آن، سخت هجوم آوردند و می‌خواهند از آن جا، یکی یکی داخل بروند و سیراب شوند. تا خواستم به جلو قدم بردارم، نگهبانی دست راست خودش را طرف سینه ام آورد و گفت: جلو نیا آقا شیخ! من که نومید شده بودم، اصرار و التماس نکردم و سر جای خودم برگشتم ناگهان، نگهبان دیگر مرا با نام صدا کرد و با لحنی محترمانه گفت: آقا شیخ عبدالحسین امینی! ای صاحب الغدیر! تشریف بیاورید که بی‌بی رخصت ورود دادند.

تعجب کردم و پیش خودم گفتم؛ مگر این‌جا کجاست؟ بعد رو به آن نگهبان کردم و گفتم: آقا! بی‌بی که از ایشان اسم بردید، کیست؟ اصلاً این جا که مردم هجوم آوردند، کجا هست؟ نگهبان لبخند زد و به من خیره شد و گفت: شما که این همه از علی و زهرا سخن گفته‌اید، بی‌بی را نمی‌شناسی آقا شیخ عبدالحسین! چطور نمی‌دانی که این مکان، چه مکانی است؟ این جا، جایی است که در آن حوض کوثر است آقای امینی! همان حوضی که در قرآن و احادیث اهل بیت خوانده‌ای و در کتاب خودت آورده‌ای! بی‌بی زهرای اطهر اکنون سر حوض نشسته‌اند، تا عاشقان حق را در صحرای قیامت از آب حوض کوثر سیراب کنند. نامحرمان را به این آب گوارای ارزنده راهی نیست! بی‌بی که از آمدن شما باخبر شدند، رخصت ورود دادند. تشریف بیاورید آقا شیخ عبدالحسین!

فرزند روحانی من!

علامه امینی که به این جای داستان حوض کوثر در صحرای محشر رسیدند، رو به حضرت آیت الله میلانی کردند و گفتند: حضرت آیت الله میلانی! همین که یک پای خودم را آن طرف در گذاشتم، نسیم خوش و خنکی وزید که تا آن لحظه، مشام من، چنین نسیمی را حس نکرده بود! بعد آرام آرام به سوی حوض کوثر جلو رفتم. وقتی نزدیک آن رسیدم، بی‌بی را دیدم که تمام قد بلند شدند و با لحن مهربانانه‌ای فرمودند: فرزند روحانی من! بیا! جلوتر بیا! شوق‌زده شده بودم! از این که حضرت زهرا از من با عنوان فرزند روحانی من تعبیر کرده بودند، از خرسندی در پوستم نمی‌گنجیدم.

منقلب شدن حضار

ناگهان، صدای گریه و ناله مردم در مدرسه نواب بلند شد، مجلس خطابه، مجلس دیگری شد. علامه امینی که هنوز بالای منبر نشسته بود.، غش کرد. حدود یک ربع ساعت، صدای هق هق گریه جمعیت به گوش می‌رسید. انگار، علامه امینی حضار را همراه خودش به صحرای محشر و وادی حوض کوثر برده است. مرحوم آیت الله میلانی، که عمامه خودش را از سر برداشته بود، مثل مردم گریان و نالان بود. شانه های آقا می‌لرزید. صدای علامه امینی بلند شد: خوشا به حال شما! خوشا به سعادت شما! حضرت آیت الله میلانی! قدر خودتان را بدانید و می‌دانم که قدر خودتان را می‌دانید. تکرارها و تأکیدهای علامه امینی قابل تأمل بود.

ضرورت بیان شرح حال عالمان

من بارها در منبرهایی که برای مردم رفته‌ام، این خاطره و قصه تکان دهنده علامه امینی ـ رحمه الله علیه ـ را تعریف کردم. چنین رویدادی در آن ایام، در مشهد بسیار تأثیرگذار بود. بی‌تردید طرح چنین خاطره‌هایی در تبلیغ دین و معارف اهل بیت آثار سازنده‌ای دارد؛ چرا که شرح حال عالمان ربانی است. کاش، مبلغان ما به منزلت و اهمیت این مسایل در ابلاغ پیام های الهی پی می‌بردند و از آن‌ها سود می‌جستند. از رهگذر بیان احوال معنوی آنان است که می‌توان نفس و خلق را به جاده اعتدال و کرامت انسانی درآورد و نمونه‌های عینی و ملموس در تعلیم و تربیت انسان را به دست داد.

عالمان بزرگی همچون علامه مجلسی، شیخ مرتضی انصاری، آخوند خراسانی، و در روزگاران پیشین، شیخ طوسی، شیخ کلینی و شیخ مفید را داریم. بنده هر جا منبر میرفتم و شرح حال علمی را مطرح می‌کردم، حس می‌کردم که تغییر عجیبی در روحیات و خلقیات مخاطب‌ها ایجاد می‌شود. در زندگی عوام، مخصوصاً مردم روستا، میتوان آثار روحانی بیان زندگینامه بزرگان حوزه را به طور محسوس دید.

توصیه های آیت الله میلانی در تبلیغ دین

یادم می‌آید که حضرت آیت الله میلانی ـ رحمه الله علیه ـ همیشه می‌فرمود: شما طلبه‌ها، سوره‌های کوچک قرآن را حفظ کنید و همین طور، قصه‌های کوچک و بزرگی که در قرآن است. باید تصمیم بگیرید که از اول قرآن تا آخر قرآن، تمام قصه‌ها را بخوانید و آن‌ها را در حافظه خودتان جای بدهید. معظم له، روش درست تبلیغ دین به مردم شهر و روستا را می‌آموخت. جالب این است که آیت الله میلانی به مخاطب شناسی در امر تبلیغ نظر داشت و پیوسته به ما سفارش می‌کرد؛ اول می‌باید به مستمع نگاه کرد. باید در آغاز تبلیغ بدانیم، گروهی که با آن‌ها گفت‌وگو می‌کنیم، چه کسانی هستند؟ بعد ایشان، مردم را به گروه‌های سه‌گانه تقسیم می‌کرد که عبارتند از: ۱. مردم عادی؛ ۲. کاسب و تاجر؛ ۳. عالمان. اگر می‌خواهید سراغ کارگر و کاسب و کشاورز بروید که تکیه‌گاه منبری‌ها می‌باشند، آن‌ها را موعظه کنید، امر به معروف و نهی از منکر کنید، از معجزات انبیا و اولیا و کرامات آنان روایت کنید. باید منبر شما مبلغ‌ها در خور فهم و درک پامنبری باشد.

بعد معظم له می‌فرمود: این کتاب *قصص العلما* را برای آن‌ها بخوانید که به وسیله امثال چنین کتاب‌هایی در زندگی‌شان متعادل می‌شوند. اول، باید سعی در محکم کردن اعتقادات مردم داشته باشید، وقتی شما سراغ مردمی می‌روید که در سطح شهر و روستا می‌باشند، باید بدانید که طرح مسایل علمی بالای منبر، چندان اهمیت ندارد. شاید آنها قدرت درک آن مسائل را نداشته باشند، اما طرح قصص انبیا در قرآن برای آنان بسیار آسان و سودمند خواهد بود.

توصیه برای همراه بردن سه کتاب در ایام تبلیغ

زمان اعزام طلبه‌ها برای تبلیغ که فرا می‌رسید، آیت الله میلانی ـ رحمه الله علیه ـ رو به آنها می‌کرد و می‌فرمود: حالا که می‌خواهید به روستاها و بخش‌ها بروید، سه کتاب را در نظر داشته باشید؛ کتاب *عروه الوثقی* از مرحوم آقا سید محمدکاظم یزدی، کتاب *ارشاد القلوب* از علامه دیلمی و کتاب *تفسیر صافی*: کتاب اول که کتاب فقه و احکام دینی است، به کار مساله‌گویی شما می‌آید. کتاب دومی، کتاب عالمی است که آیات کریمه قرآن را دسته‌بندی کرده و درباره معانی آیات مقداری سخن گفته است. اخلاقی و عرفانی بودن این مؤلف از روش او در تنظیم آیات قرآن آشکار است. به هیچ وجه، نباید کتاب *ارشادالقلوب* را در ارتباط با منبر و مردم از یاد برد. وقتی خواننده آن کتاب، به روایات معراجیه می‌رسد، شاهد غوغایی بزرگ می‌شود. در مورد کتاب تفسیر صافی ـ که همراه خودتان می‌برید ـ سعی کنید که جلد دوم آن را برای مردم بخوانید. چون، در آن‌جا به سوره‌های کوچک و تفسیر آن‌ها پرداخته شده است.

سفارش به همراهی منبر و قرآن

باید گفت که تأکید فراوان حضرت آیت‌الله العظمی حاج سیدمحمدهادی میلانی، درباره حفظ کردن قرآن ـ متن و ترجمه ـ و خواندن آیات قرآن برای گروه‌های کارگر و دهقان روستایی بود. آقا یکسر می‌فرمود که قرآن را زیاد بخوانید و حتی بالای منبر آیات قرآن را برای مردم بخوانید و آنها را درست ترجمه کنید تا آموزنده باشد. معظم له، تلاوت و تفسیر آیات را ـ که با ذهن و فکر مخاطب‌های مبلغ متناسب باشد ـ بسیار آموزنده می‌دانستند و از همین روی به مبلغ‌ها سفارش می‌کردند.

در مورد گروه سوم از مخاطب‌ها ـ که علما می‌باشند ـ مرحوم آقا می‌فرمود: اگر خواستید در محضرت علما منبر بروید، نه قصه‌ای بگویید و نه معجزه‌ای بیان کنید. چون شما در مجلس علم منبر رفته‌اید و مستمع شما یک عالم است نه یک عامی. اگر بخواهید منبر را در قصه سپری کنید، بی‌سوادی خود را ثابت کرده‌اید، پس با نقل معجزات و یا حکایات گوناگون بی‌سوادی‌تان را آشکار نکنید. در مجلس علما، آیات و روایات را نقل کنید و درباره آنها عالمانه سخن بگویید.

ضرورت متنوع بودن کلام

از تذکرهای دایمی آیت الله میلانی به طلبه‌های مبلغ این بود، که منبر شما نباید ملال‌آور باشد. به گونه‌ای منبر بروید که پا منبری‌های شما دچار خستگی نشوند و رغبت‌شان را به گفتارهای شما از کف بدهند. منبر یکنواخت، مستمع را زود خسته و ملول می‌کند؛ اما تنوع در مطالبِ منبری، باعث رفع ملالت خاطر شنوندگان می‌شود. بنابراین، بالای منبر که می‌روید، آیه و روایت و داستان نقل کنید و هر کدام را در جای خود قرار دهید و گرنه، به هم ریختگی گفتار مبلغ سبب کسالت مستمع خواهد شد.

نفرت آیت‌الله میلانی از ستایش‌های بی‌جا

مسأله دیگری که در ارتباط با حضرت آیت‌الله میلانی می‌باید یادآوری کرد، این است که معظم له از این که منبری از ایشان نامی ببرد و یا خدای ناکرده، زبان به تملق و چاپلوسی گشاید، نفرت داشتند. بارها دیدم که آقا در وقت اسم بردن از ایشان، خوشحال نشدند. روزی، یک منبری در مجلس آیت الله میلانی، بالای منبر بود در به کار بردن القاب و تعریف و توصیف معظم له، گفتارش را از اندازه گذرانید. آیت الله میلانی برخلاف انتظار آن خطیب، چهره درهم کشیدند، تا به او یادآوری کنند که افراط در یادکردن از یک مرجع تقلید شده است. از همین روی، ایشان در هنگام، اعزام مبلغان حوزه، به آنان سفارش می‌کرد که روی منبر از مرجعی اسم نبرید. واقعا ایشان روحیه‌ای بس والا داشت و هرگز تمایل به تملق بی‌هنران نداشت.

منبر آقا شیخ محمد کرمانی

حالا، یادی از آقا شیخ محمد کرمانی کنیم که از منبری‌های موفق در دوران ما به شمار می‌آمدند. یادم هست که آقا شیخ محمد، ده شب در مسجد گوهرشاد منبر رفت. منبر ایشان، منبر معمولی که نبود، گاه دو ساعت و حتی دو ساعت و نیم به درازا می‌کشید. مگر منبرهای کنونی، منبر حساب می‌شوند؟ منبر بیست دقیقه‌ای؛ یعنی منبر سریالی یا منبر ساندویچی چندان اثری در اخلاق و کردار مخاطب‌ها ندارد. منبری‌های امروز در این مدت اندک می‌خواهند چه بگویند؟ آن‌ها نه فرصت طرح معارف دین را دارند و نه زمان بیان یک اصل اخلاقی را و نه وقت گفتن یک مساله شرعی که به کار پامنبری بیاید.

به نظر من، چنین منبرهایی تبلیغ دین به حساب نمی‌آیند؛ زیرا مبلغان نمی‌توانند آن گونه که شایسته و بایسته است، دین را به مردم معرفی کنند. به هر حال، آقا شیخ محمد کرمانی، بیانی بسیار جذاب و گیرا داشت. یادم می‌آید که این منبری موفق، آیات و احادیث رسیده؛ راجع به معراج حضرت رسول□ را می-خواند. نفس گرم او باعث می‌شد که مردم از نشستن پای منبرش ملول و کسل نشوند. آن سال که ایشان ده، دوازده شب در مسجد گوهرشاد منبر رفت، غوغا کرد.

قصه مرد طوسی

وقت آن رسیده است که قصه مرد طوسی را روایت کنم؛ قصه‌ای که حضرت آیت الله میلانی ـ رضوان الله علیه ـ برای ما تعریف کردند. در شهر طوس ـ که حضرت رضا تشریف آوردند ـ یک شیعه خراسانی از رفقای حضرت شده بود و هر وقت که خدمت ایشان می‌آمد، نوازش می‌شد.

روزی او به خانه امام رضا ـ سلام الله علیه ـ آمد و مثل همیشه، مهر و محبت حضرت را ندید. پیش خودش گفت؛ چرا ولی خدا مانند دفعه‌های پیش با من رفتار نکرد؟ طاقت نیاورد و رو به حضرت کرد و گفت: ای فرزند پیامبر! در دنیا هیچ چیزی بی‌سبب نیست. می‌خواهم بدانم که سبب بی‌مهری شما نسبت به بنده چیست؟ حقیقت این است که من در گفتار و کردارم هیچ چیز ناشایست نمی‌بینم که سبب رنجش خاطر پسر پیامبر شده باشد.

امام رضا□ در پاسخ او فرمود: درست است که هر پدیده‌ای در جهان، علتی دارد و کاری بدون علت وجود ندارد. تازگی شنیدم که شما به منزل یکی از خویشاوندان خود می‌روی که نه ایمان دارد و نه اهل ایمان آوردن است.

دوست حضرت گفت: مولای من! به قصد هدایت او می‌رفتم و از این به بعد، دیگر به خانه‌اش نمی‌روم تا شما از من خشنود باشید.

حضرت رضا تبسم کرد و بعد فرمود: آیا قرآن می‌خوانی؟ او در جواب گفت: آری ای پسر رسول خدا! بعد حضرت فرمود: در قرآن، قصه موسی و فرعون آمده است که نکته‌هایی در خور دارد. یکی از نکته‌های این داستان قرآنی، آن است که افراد بی‌ایمان در دنیا، دو دسته‌اند؛ دسته‌ای که قابلیت هدایت شدن دارند و دسته‌ای دیگر هرگز ارشاد نمی‌شوند. پس، گمان مکن که می‌توان هر کس را به صراط حقیقت آورد.

قبطی و سبطی در دوران حضرت موسی

حضرت آیت الله میلانی، در ادامه چنین فرمود: در زمان حضرت موسی □ پسر و پدری بودند که از لحاظ اعتقادی همراه نبودند. پدر، از گروه قبطی‌ها بود که فرعونی بودند و پسر، از دسته سبطی‌ها بود که همان قوم موسی بودند. پسر که آدمی باایمان بود، روز و شب تلاش می‌کرد که پدرش را به آیین موسی بیاورد و ناکام ماند.

شبی در عالم رؤیا به او گفته شد: نزد پدرت برو و به او بگو که فقط امشب مهلت داری و گرنه، گرفتار عذاب الهی می‌شوی. چون، روز بعد قرار بود که فرعونیان در دریا غرق شوند و پدر او نیز که از قوم فرعون بود، در شمار نابودشدگان بود. به هر حال، پسر که از خواب بلند می‌شود، بی‌درنگ روانه خانه پدر میشود تا او را از خطر هلاکت و خسران ابدی نجات دهد. از قضا، پسر هنگامی سراغ پدر آمد که بلا نازل شده بود. بیچاره پسر که به قصد ارشاد پدرش نزد او آمده بود، در گروه غرق شدگان افتاد، در این‌جا آیت الله میلانی فرمود: باید دانست که در دوزخ، غرفه‌ای برای آن پسر باایمان و کوشا مهیا شده است که آتش جهنم به او هیچ گزندی نمی‌رساند. به هر حال او به خاطر علاقه زیادی که به نجات و هدایت پدرش داشت، از دوزخی‌ها شد که برایش مایه ننگ است.

مقصود حضرت رضا

خداوند در قرآن، خطاب به رسول اکرم □ چنین فرموده است: «**و سواء علیهم ءأنذرتهم ام لم تنذرهم لا یؤمنون. انما تنذر من اتبع الذکر و خشی الرحمان بالغیب فبشره بمغفره و اجر کریم**»[٤]. پس، نمی‌توان به ایمان آوردن هر کس و گروهی ـ که به رستگاری شان علاقه داریم ـ طمع داشته باشیم.

---

[٤]. یس (٣٦): ١٠ ـ ١١.

از همین روی خداوند به پیامبر دستور می‌دهد که خودش را برای هدایت شدن کسانی که قابلیت سلوک در صراط مستقیم را از کف داده‌اند، به رنج و دشواری نیندازد. آنها به پست‌ترین مرتبه رسیده‌اند که پست‌تر از مرتبه چهارپایان است و بر دل‌های آنان مُهر خورده و توفیق هدایت الهی را به دست نمی‌آورند.

از این قصه می‌آموزیم که نمی‌توان خویشتن را برای سعادت خویشاوندانی به خطر انداخت که نمی‌خواهند به حقیقت گرایند و از رستگاران در این جهان و آن جهان باشند. مقصود حضرت رضا□ از تغییر برخورد با آن رفیق خراسانی این بود.

مصاحبه با آیت الله شیخ مرتضی محامی

از اساتید حوزه علمیه خراسان

مفاخر خراسان: بسم الله الرحمن الرحیم؛ قراراست برای آیت‌الله میلانی، یک کنگره‌ای به همت مرکز مفاخر خراسان و موسسه امام صادق برگزار شود و در این کنگره، در کنار سخنرانی‌هایی که انجام می‌شود، بنا داریم آثار ایشان را به همراه مقالات و مصاحبه‌هایی که درباره آن مرحوم نوشته شده و صورت گرفته است و طبق بر آورد ما حدود ۲۵ جلد کتاب می‌شود، ارائه کنیم. مصاحبه با حضرت-عالی هم یکی از مصاحبه‌هایی است که در این جهت انجام می‌شود و از شما تقاضا داریم که اگر خاطراتی درباره وجوه مختلف شخصیت مرحوم آیت الله میلانی اعم از علمی، اخلاقی، سیاسی-اجتماعی و همچنین جریانات حوزوی دارید، بفرمائید؛ اما در ابتدا مقداری درباره خودتان و تحصیلات‌تان بفرمائید.

تحصیلات علمی

بسم الله الرحمن الرحیم ولاحول ولاقوه الا بالله العلی العظیم. اللهم صل علی محمد و آل محمد وعجل فرجهم. بنده درسال ۱۳۱۲ به دنیا آمدم؛ اگرچه در شناسنامه تاریخ تولدم را ۱۳۱٤درج کرده اند تا دوسال دیرتر به سربازی بروم. در خصوص آغاز تحصیلات، باید عرض کنم که چون در زمان ما هنوز مدارس جدید، فراگیر نشده بود، من تحصیل را از مکتبخانه آغاز کردم. یادم هست که حدودا سه – چهار ساله بودم که به مکتب خانه‌ای در نزدیک منزلمان رفتم و نزد معلم مکتب‌خانه که خانمی به نام ننه رضا بود، تعلیماتم را شروع کردم. دوره مکتبخانه در آن زمان و در محل ما با آموختن دو کتاب توبه نامه[۵] و موش وگربه[٦] شیخ بهائی پایان می یافت.

۱- توبه نامه، کتاب شعری بود با مضامین توبه.

۲- این کتاب هم به صورت شعر و مصور بود؛ نتیجه داستان این بود که اگر دشمن آمد و با صحنه سازی خواست شما را گول بزند، مراقب باشید و فریب دشمن را نخورید.

بعد از مکتب، به مدرسه «ضیاء» که عموی بزرگ مرحوم دکتر علی شریعتی، اداره می‌کرد، رفتم و تا کلاس سوم را در این مدرسه درس خواندم و علیرغم این که خود مرحوم شریعتی به جهت آشنایی با پدرم به سراغم آمد و درخواست کرد ادامه بدهم، نرفتم.. جالب است بدانید که من در مدرسه دو تا امتیاز داشتم؛ اول این که درس ریاضی‌ام خیلی خوب بود و برچهار عمل اصلی حساب، مسلط بودم و سئوالات ریاضی را بی‌درنگ جواب می‌دادم و هنگامی که بازرس اداره آموزش و پرورش می‌آمد و از من سئوال می‌پرسید، به سرعت جواب می‌دادم که موجب خوشحالی مدیر می‌شد. امتیاز دوم من این بود که خط نستعلیق را با گذاشتن کاغذ روی خطوطی که در کتاب‌ها بود، خیلی زیبا و دقیق کپی می‌کردم. علت بی‌میلی من برای ادامه تحصیل در مدرسه، این بود که دلم می‌خواست دورس حوزوی بخوانم؛ من در همان دوران بچگی وقتی با پدرم به مدرسه نواب و یا مدرسه سلیمان خان(سلیمانیه) می‌رفتم و درس و بحث پدرم[۷] و سایر طلاب، فضلا و علما و گفتگوهای علمی آنها را می‌دیدم، مشتاق می‌شدم که طلبه شوم و عربی بخوانم؛ اما پدرم آن زمان چندان موافق نبود و می‌گفت هنوز زود است و بهتر است دروس مدرسه را تا پایان دوره، ادامه بدهی! اما در مقابل درخواست جدی من مقاومت نکرد و مرا به مدرسه نواب برد و آقای نوغانی، مدیر مدرسه هم مرا پذیرفت و من دورس حوزوی را با کتب متداول آن روز مانند جامع المقدمات که با کتاب امثله و شرح امثله شروع می‌شود، نزد استاد گوارشکی که معلم خیلی خوبی بود، آغاز کردم و در ادامه کتب دیگر جامع المقدمات یعنی صرف میر و تصریف را که درعلم «صرف» است خواندم و سپس کتب «نحو» مجموعه جامع المقدمات یعنی عوامل و صمدیه و... را نزد آقای سید حسن سیدی، مدرس ادبیات که بعدا داماد ما شد، فراگرفتم. بعد از اتمام علوم ادبی یعنی صرف ونحو و معانی و بیان و کتاب مطول، سطح را با خواندن کتاب شرح لمعه، خدمت مرحوم حاج سید احمد مدرس، مدرس مشهور این کتاب در مشهد خواندم و بعد از آن، رسائل و مکاسب را از محضر مرحوم میرزا هاشم قزوینی رضوان الله علیه[۸] که از

۳- پدرم مرحوم حاج شیخ غلامحسین محامی از علما بود و در مسجد علی اکبر، نماز می‌خواند و ارتباطات اجتماعی وسیعی داشت و علما و مراجع بسیاری از جمله حضرت امام خمینی، وقتی به مشهد مشرف می‌شدند، با دعوت پدرم به منزل ما می‌آمدند. آن زمان ما در محله دریادل بود وکوچه های محله ما مثل اکثر مناطق شهر غیر از مناطق آباد که سنگفرش بود خاکی بود و هنوز ماشین هم باب نشده بود و رفت و آمد با درشکه صورت می‌گرفت؛ منتهی حضرت امام از درشکه هم استفاده نمی‌کرد و پیاده می‌آمد. منزل ابوی سه طبقه بود و مشرف به حرم و گنبد حرم از طبقه بالای منزل قابل رویت بود و ایشان تابستانها و زمستان‌ها در این منزل، مجلس روضه برپا می‌کرد و روضه‌خوان‌های محلی می‌آمدند و ذکر مصیبت می‌کردند.

٤- ایشان هم زمان در مسجد مدرسه نواب درس خارج هم می‌گفت که البته شاگرد چندانی نداشت.

رفقای مرحوم پدرم بود، استفاده کردم. در خصوص این دوران هم خاطره ای دارم که خالی از لطف نیست؛ زمانی که در مدرسه نواب با آقای دهشت، هم حجره بودم و سطح می‌خواندم، یک شب خواب دیدم که مرحوم میرزای اصفهانی به سمت حجره ما آمد و به من فرمود تو مدرس می‌شوی! و همین طور هم شد و من مدرس حوزه شدم و مطول و شرح لمعه و پس از آن کفایه و دروسی در علم کلام را برای طلاب تدریس می‌کردم و همین شهید موسوی قوچانی از شاگردان آن دوره بنده بود.

مفاخر خراسان: شما نزد مرحوم والدتان هم درس خواندید؟

نخیر! با این که ایشان متبحر در فقه و فلسفه بود؛ ولی این توفیق برای بنده دست نداد که از محضرشان استفاده کنم. بی مناسبت نیست عرض کنم وقتی میرزا مهدی اصفهانی به مشهد آمد، مرحوم میرزا حاج هاشم قزوینی که خود از اساتید معنون مشهد به شمار می‌رفت، وقتی دیده بود، میرزا مهدی، مبرزتر و عالم-تر است، حوزه درسش را به ایشان واگذار و از علما نیز دعوت کرد، به درس ایشان بروند. روی این حساب مرحوم آقای حلبی و مرحوم ابوی و خود مرحوم قزوینی در درس ایشان حاضر می‌شدند. دوستان نقل می‌کردند که ابوی خیلی با مرحوم اصفهانی درگیر می‌شد و بحث می‌کرد. رسم مرحوم ابوی این بود که هنگام اشکال، عمامه را از سرش برمی‌داشت و دستی به سرش می‌کشید و آن وقت اشکالش را مطرح می-کرد. دأب مرحوم اصفهانی هم این بود که وقت بحث، جلو می‌آمد. دوستان می‌گفتند که این دو، موقع بحث گاهی آنقدر جلو می‌آمدند که به هم می‌رسیدند.

بعد از اتمام سطوح عالیه در مشهد، برای ادامه تحصیل، به همرا ه اخوی، عازم قم شدم. الان دقیقا به خاطر ندارم که چه سالی رفتیم؛ اما یادم هست که مدت زیادی از رحلت مرحوم آیت الله حجت کوه کمره-ای نگذشته بود. به هر حال ما در مدرسه حجتیه، حجره‌ای گرفتیم و مشغول درس و بحث شدیم و من از محضر درس حضرت آیت الله بروجردی و مرحوم امام خمینی بهره بردم. یکی از خاطرات شنیدنی درس امام خمینی این بود که یکی از شاگردان امام، به نام شیخ اسدالله، خیلی اشکال می‌کرد و در مواردی که نظر امام، مخالف نظر مرحوم آقای بروجردی بود، او از دیدگاه آقای بروجردی دفاع می‌کرد. اشکالات ایشان و بگو مگویی که با امام داشت، گاهی به درازا می‌کشید و در واقع، وقت کلاس را می‌گرفت که با اعتراض شاگردان روبرو می‌شد و برخی از شاگردان این اعتراض را با تصنیف«ول کن بابا اسدالله/ نه شیخ خوبه، نه ملا!» که مربوط به دوران مبارزات مرحوم آقای کاشانی و نهضت ملی کردن صنعت نفت بود و برای تحقیر و توهین مرحوم کاشانی، در بین مردم، رواج داده بودند، بیان می‌کردند.

بازگشت به شهر مشهد از قم

مفاخر خراسان: حضرت آیت الله میلانی چه سالی به مشهد مقدس مشرف شد و شما در چه سالی در درس ایشان حضور پیداکردید؟

درسال ۱۳۳۲با رحلت ابوی[۹]، من به مشهد برگشتم و فکر می‌کنم یک یا دو سال بعد، آقای میلانی به قصد زیارت، نه ماندن دائم، به مشهد آمد و علما و بزرگان مشهد از جمله مرحوم آقا شیخ مجتبی قزوینی به دیدن ایشان رفتند؛ اما قضیه ماندن ایشان در مشهد از آنجا شروع شد که پس از چندی، مرحوم آقای قزوینی، کسالتی پیدا کرد و مرحوم آقای میلانی به عیادت ایشان آمد. آن روز بنده به جهت انسی که با مرحوم شیخ مجتبی قزوینی داشتم، در خدمت ایشان بودم و جمعی از علمای مشهد هم مثل مرحوم شیخ نبی کجوری حضور داشتند. در این جلسه، مرحوم آقا شیخ مجتبی از آقای میلانی درخواست کرد که در مشهد بماند؛ این تقاضا را علما و شخصیت‌های دیگر هم قبلا از ایشان کرده بودند که نپذیرفته بود و فقط بعد از هر درخواست، زمان اقامتش را به مدت چهل روز تمدید کرده بود؛ اما مرحوم آشیخ مجتبی درخواستش را به صورتی گفت و با خاطره‌ای همراه کرد که مرحوم آقای میلانی مجبور شد بپذیرد؛ آشیخ مجتبی گفت سال‌ها پیش مرحوم سید عبدالهادی شیرازی، از مراجع وقت نجف، به قصد معالجه چشمش، به مشهد آمده بود. من به ایشان گفتم بحمدالله در نجف اشرف، به قدر کافی، عالم و مرجع تقلید، وجود دارد، لذا شایسته است شما در اینجا و در جوار امام هشتم(ع)که حجت خداست، اقامت کنید تا حوزه و طلاب و فضلا از محضر شما فیض ببرند. ایشان قبول نکرد و من گفتم ایشان نتیجه نمی‌گیرد و چشم ایشان خوب نمی‌شود و اتفاقاً همانطور هم شد و مرحوم آقای شیرازی نابینا شد؛ با درخواست آشیخ مجتبی آن هم به این شکل که با تایید حاضران درجلسه هم همراه شد، مرحوم آیت الله میلانی قول داد که برای همیشه در مشهد بماند. بعدا یکی از علما به نام مرحوم سیدعمادالدین بختیاری که با بازاری‌ها هم ارتباط داشت، منزلی را در خیابان تهران و کوچه مرحوم آشتیانی [۱۰]برای آقای میلانی تهیه کرد و ایشان آنجا ساکن

۵- ایشان در فروردین۱۳۳۲ از دنیا رحلت کرد. به خوبی یادم هست که در روز وفات، ایشان به جهت کسالتی که داشت، روی زمین نشسته بود؛ ولی یک دفعه از جا برخاست و مشغول نماز شد و به محض این که به رکوع رفت، حالش بد شد و نشست و صدا زد، مرتضی! بیا! من آمدم و ایشان را در بغل گرفتم و دیدم در حال جان دادن است که ایشان را روی زمین خواباندم و پاهایش را کشیدم و در همان حال از دنیا رفت و بعد من به سراغ مرحوم آقای سید عمادالدین بختیاری که رفیق صمیمی پدرم بود، رفتم و خبر را به ایشان گفتم و با هم آمدیم و به کمک ایشان، مقدمات تشییع جنازه و تجهیز مرحوم پدرم را انجام دادیم.

٦- مرحوم آقای آشتیانی از علمای بزرگ مشهد که در این کوچه اقامت داشت و آن کوچه به نام ایشان شهرت پیدا کرده بود.

شد و تدریس اصول فقه را ابتدا در مسجد ملا هاشم[11]و از مبحث اوامر، آغاز کرد و بعد از مدتی، درس ایشان به مسجد گوهرشاد[12] منتقل گردید.

کمی بعد از آغاز تدریس اصول فقه، ایشان تدریس فقه را نیز شروع کرد و کتب صلات و اجاره و ابواب دیگر را مورد بحث قرار داد و انصافا هم مایه علمی ایشان خیلی خوب بود و خوب درس می‌داد. بنده همان طوری که از بدو ورود مرحوم آقای میلانی، با ایشان مانوس شدم، در کلاس درس ایشان هم اعم از فقه و اصول حضور پیدا می‌کردم و این حضور تا زمانی که بنده قصد تشرف به نجف اشرف کردم، ادامه داشت.

مهاجرت به نجف

در سال ۱۳٤۰ شمسی و در سن سی سالگی، قصد نجف کردم. درباره سفر نجف هم گفتنی است وقتی که می‌خواستم به نجف، مشرف بشوم، رژیم سلطنتی عراق با کودتای عبدالکریم قاسم، سرنگون شده بود و به همین جهت، دولت پهلوی که با نظام سابق عراق، هماهنگ‌تر بود، از صدور گذرنامه برای متقاضیان سفر به عراق، خودداری می‌کرد و تلاش من نیز برای گرفتن گذرنامه بی‌نتیجه ماند و به ناچار به مدرسه مروی تهران رفتم و مرحوم آشتیانی که متولی مدرسه بود، حجره خوبی به من داد و من به مدت دو- سه سال مشغول تحصیل شدم؛ درآن ایام، مرحوم سید ابوالحسن رفیعی قزوینی هم به تهران آمده بود و در بازار منزلی گرفته بود و در همانجا فقه و فلسفه می‌گفت و من در درس اسفار ایشان شرکت می‌کردم؛ جالب این

۷- گفتنی است که این مسجد در کنار مدرسه ملاهاشم و با یک فاصله‌ای از مدارس نواب،حاج حسن و باقریه قرارداشت و الان از میان آن مدارس، فقط مدرسه نواب باقی مانده است.

۸- درباره اطراف مسجد گوهرشاد هم گفتنی است که آن شکل و ترکیب گذشته‌اش کاملا به هم خورده است؛ آن زمان در کنار صحنی که سقاخانه دارد، سه تا بازارسر پوشیده و تو در تو و یکی پس از دیگری و با فاصله ای اندک، قرارداشت و بازار سوم که بازار «سرشور» هم گفته می‌شد به مسجد شاه آن زمان، منتهی می‌شد. مدرسه «سلیمانیه» یا «سلیمان خان» هم در نزدیک این مسجد بود. جالب است عرض کنم که در بازار دوم مسجدی آذربایجانی‌ها بود که سید جواد خامنه ای، پدر آیت‌الله خامنه ای، در آن نماز جماعت می-خواند. نکته دیگر این که در آن زمان چون آب لوله کشی نبود، مردم از «حوض انبار» استفاده می‌کردند؛ یکی از این حوض انبارها در همین بازار دوم قرارداشت. در مدرسه حجتیه قم هم یک حوض انبار خیلی گودی در سمت راست ساختمان دوم که طلاب استفاده می-کردند.

بود که ایشان به شاگردانش تاکید می‌کرد که اول باید در درس فقه شرکت کنند و بعد در کلاس فلسفه! البته من از این قاعده مستثنی بودم و ملزم به شرکت در درس فقه نبودم، با این حال، گاهی در درس فقه ایشان که اتفاقا بحث اجاره بود، حاضر می‌شدم؛ جا دارد عرض کنم که یک روز مرحوم رفیعی این مساله را از روی عروه الوثقی مطرح کرد که اگر فردی، چهارپای کسی را برای رفتن به بصره اجاره کند، ولی طبق قرارداد عمل نکند و به جای بصره، به کوفه برود، حکم مساله از نظر پرداخت اجرت چیست؟ نظر فقها در این مساله مختلف است؛ برخی قائلند که باید اجرت المثل داده شود؛ بعضی گفته‌اند که اجرت المسمی باید داده شود و جمعی نیز به پرداخت هر دو حکم کرده‌اند؛ مرحوم آقای رفیعی می‌فرمود اجرت المثل و اجرت المسمی، ضدین‌اند و قابل جمع نیستند و بنابر این نمی‌توانیم حکم به پرداخت هر دو کنیم؛ اما نظر مرحوم آقای میلانی این بود که ضدین مربوط به امور خارجی و عینی است و اینجا سخن از اعتبار و احکام اعتباری است و برحسب اعتبار، همه این منافع متضاد، قابل جمع هستند و صاحب چهارپا، مالک همه این منافع است؛ منتهی چون در خارج جمع نمی‌شوند، وی حق انتخاب یکی از آن منافع را دارد. من این نکته را در درس آقای رفیعی مطرح کردم و ایشان با این که خودش استاد مسلم فلسفه بود، رأی آقای میلانی را در این مسأله که صبغه عقلی و فلسفی بیشتری داشت، پسندید و بعد هم برای من شهریه، مقرر کرد.

گفتنی است که در تهران به درس فلسفه مرحوم شیخ محمدتقی آملی هم که از ارکان علمای تهران بود، می‌رفتم. در درس ایشان هم یک روز مطلبی گفتم که خوشش آمد و گفت با این که از اول درس نبودید؛ اما مطلب را خیلی خوب دریافت کردید. آن مرحوم که با ابوی ما هم آشنائی داشت، می‌گفت وقتی که مشغول نوشتن تعلیقه بر شرح منظومه بودم، به اشکالی برخوردم که ابوی شما برایم حل کرد.

در تهران علاوه بر ارتباط با این دو بزرگوار، با علمای دیگر هم در تماس بودم و مرحوم شهید مدنی و آقای خامنه‌ای به حجره ما می‌آمدند. در طی این دو- سه سال اقامت در تهران و اشتغال به تحصیل، همزمان به دنبال گذرنامه برای عراق هم بودم، اما به نتیجه‌ای نرسیدم؛ تا این که آقای مرتضی اشرفی شاهرودی گفت اگر بتوانی «هویه» که برای شناسائی طلاب و دانشجویان خارجی صادر می‌شود، تهیه کنی، دیگر نیازی به گذرنامه نداری و همین هویه، حکم گذرنامه را پیدا می‌کند. آن زمان، مرحوم محمدرضا مظفر، برای طلاب هویه می‌نوشت و قرار شد آقای اشرفی از ایشان برای من به عنوان طلبه مدرسه آیت الله بروجردی، هویه بگیرد که در یک فاصله کوتاهی گرفت و فرستاد و با نامه‌ای که همراه آن بود، به طور دقیق راهنماییم کرد که کجا بروم و چگونه خودم را به نجف برسانم. بر اساس راهنمایی ایشان، من ابتدا به آبادان رفتم و سپس با «بلم» خودم را به آن سوی شط رساندم و برای عزیمت به نجف، به ایستگاه قطار رفتم. ایستگاه، خیلی شلوغ بود و جمعیت زیادی منتظر سوارشدن به قطار بودند. من دیدم با این جمعیت، بعید است نوبت

به من برسد، به همین جهت پیش مامور گمرک رفتم و گفتم می‌خواهم به نجف بروم که لطف کرد و بلیط نجف را برایم گرفت و من هم سوار قطار شدم و در هوای بسیار گرم نجف که برخی طلاب از شدت گرما مشغول پاشویه بودند، وارد نجف شدم. جالب است عرض کنم که بنده در مدرسه نواب مشهد با آقای سیستانی که در مدرسه سلیمان خان حجره داشت و برای درس به مدرسه نواب می‌آمد، آشنا شدم. ایشان چند سال پیش از ما به نجف رفته بود و زمانی که ما به نجف رفتیم، ایشان یک شب ما را به منزلش دعوت کرد و در باره خاطراتش در قم می‌گفت که من در درس خارج مکاسب مرحوم حجت شرکت می‌کردم و همیشه به کتابخانه فیضیه می‌رفتم و حواشی سید کاظم یزدی، مرحوم نائینی و مرحوم شیخ محمد حسین اصفهانی بر مکاسب را مطالعه می‌کردم و بعد در درس شرکت می‌کردم و مطالب جدیدی که مرحوم حجت می‌گفت و در آن حواشی نبود، یادداشت می‌کردم.

من حدود سه سال در نجف ماندم و در درس مرحوم آیت الله خوئی حاضر می‌شدم و هر روز بعد از درس، مباحث ایشان را برای تعدادی از دوستانم یعنی آقایان حسینی،[۱۳] امینی و عطایی که خودشان در درس حضور داشتند، همان درس را تقریر می‌کردم. یادم هست یک بار ایشان سر درس مطلبی را فرمود و بعد از درس، بنده عرض کردم این مطلبی که فرمودید به صورت کلی قابل پذیرش نیست و باید تفصیل داد که ایشان تایید کرد و بعد از رفتن من هم به آقای رضاپور یا رضازاده، کتابدار کتابخانه مدرسه آقای بروجردی، با اشاره به عرض بنده، فرموده بود شاگردان ما بحمدالله همه فاضلند. مدت کوتاهی نیز در درس مرحوم آیت الله شاهرودی شرکت کردم و یک روز در جلسه درس ایشان، اظهار نظری کردم که مورد توجه یکی از فضلای درس ایشان قرار گرفت و همین موضوع، باعث شد که مورد توجه آقای شاهرودی نیز قرار بگیرم و بعد از بازگشت به ایران هم با ایشان و همچنین مرحوم آقای خوئی مکاتبه داشته باشم.

جایگاه درسی آیت الله خویی

اما از نظر درسی من آیت الله خوئی را نسبت به مراجع آن زمان نجف ترجیح دادم و به طور عمده در درس ایشان شرکت می‌کردم. ایشان به بنده عنایت داشت و من هم انس خاصی با آن مرحوم پیدا کرده بودم و گاه و بی‌گاه به منزلشان می‌رفتم و در جلساتی که با فضلا و علما داشت، حضور پیدا می‌کردم. یادم هست یک روز در بیت ایشان و در جمعی خصوصی و خودمانی نشسته بودیم که مرحوم آیت الله زاهدی، از علما و همدوشان مرحوم امام خمینی در قم، وارد شد و بعد از سلام و احوالپرسی، از آقای خوئی پرسید در

۹- گفتنی است که درهمان زمان قیام علما در نجف و از آن جمله آیت الله خویی یک روز مزدوران رژیم بعثی صدام به بازار نجف یورش بردند و به هر روحانی و اهل علم که برخوردند، بازداشت کردند و باخود بردند و سپس به شهادت رساندند؛ آقای حسینی کدکنی هم یکی از این افراد بود که به شهادت رسید.

روایات آمده است که نور حضرت رسول اکرم(ص) قدیم است در حالی که ما فقط به قدمت خدا معتقدیم؛ چگونه می‌شود بین این دو مطلب جمع کرد؟ من بلافاصله گفتم نورحضرت رسول (ص) قدیم زمانی است؛ اما خداوند، قدیم زمانی نیست؛ بلکه قدیم ذاتی و خالق زمان است. ظاهرا ایشان از این جواب قانع شد و دیگر چیزی نگفت.

مرحوم آقای خوئی یک جلسه خصوصی بحث علمی با برخی از علما و بزرگان از جمله مرحوم آقای بادکوبه‌ای و آقای مرعشی و عده‌ای از فضلا مانند آقای سیستانی داشت که بنده هم شرکت می‌کردم. این جلسه علمی هم، مفید و پربار بود و خود آقای خوئی می‌فرمود من برای این جلسه هرشب، دو ساعت مطالعه می‌کنم. من بعد از حدود سه سال اقامت در نجف و با فراهم شدن شرائط ازدواج، به ایران برگشتم.

بازگشت به مشهد و شرکت در درس آیت الله میلانی

مفاخر خراسان : بعد از بازگشت به مشهد، دوباره در درس آقای میلانی حاضر شدید؟

مجددا به ایران برگشتم و باز به درس آقای میلانی رفتم و خیلی با ایشان مانوس بودم. یادم هست یک بار بحثی با ایشان کردم که ایشان نظر بنده را تایید کرد؛ موضوع از این قرار بود که در بحث قضای نماز این بحث مطرح شد که آیا باید نمازها را به ترتیبی که فوت شده است، قضاکرد، یعنی به عنوان مثال اگر دو نماز قضای دیروز و پریروز بر عهده ماست، اول باید نمازی که پریروز فوت شده به جا بیاوریم و بعد نماز دیروز را ؟ یا نه مراعات این ترتیب لازم نیست؛ مرحوم آقای میلانی با توجه به روایت «اقض ما فات کمافات» می‌فرمود باید ترتیب را مراعات کرد و نمازها را به ترتیبی که فوت شده قضا نمود. بنده عرض کردم آنچه از روایت استفاده می‌شود، مراعات ترتیب شرعی بین خود نمازهاست به این معنی که مثلا قضای نماز ظهر و عصر را باید مانند زمان ادا انجام داد و مکلف نمی‌تواند نماز عصر را بر نماز ظهر مقدم کند؛ ایشان تاملی کرد و چیزی نفرمود؛ اما بعدا در جلسه بعد، نظر مرا تایید کرد و فرمود حق با آقای محامی است. به نظر می‌آمد که به جواهر مراجعه کرده بود و دیده بود که مرحوم صاحب جواهر هم اینگونه فرموده است.

حضور آیت الله میلانی در محافل اجتماعی

مفاخر خراسان: مرحوم آیت الله میلانی علاوه بر درس و بحث، جلسات و نشست هایی با علما و بزرگان و با عموم مردم داشت و مجالس روضه هم شب‌های جمعه برگزار می‌کرد؛ آیا هم شما در این جلسات حضور پیدا می‌کردید و خاطره‌ای در این زمینه دارید؟

وقتی که آقای میلانی به مشهد آمد، مورد توجه همه گروه‌ها و شخصیت‌ها قرار گرفت و در واقع مقبول همه مردم و طبقات بود و روی این حساب، مجالسی که ایشان برپا می‌کرد، با استقبال مردم مواجه می‌شد. بنده هم در این جلسات روضه و جلسات دیگری که به مناسبت‌های دیگر برگزار می‌شد، شرکت می‌کردم و یادم هست که بعضی از علما و بزرگان مشهد از جمله سید مرتضی واعظی و برادرش که مسن بودند، در این مجالس شرکت می‌کردند و گاهی منبر می‌رفتند.

مقام اخلاقی و علمی آیت الله میلانی

مفاخر خراسان: اگر بخواهید آیت الله میلانی را با بزرگان زمان خودش از جهت علمی و اخلاقی مقایسه کنید، امتیاز ایشان نسبت به دیگران اعم از علمای ایران و نجف، در چه اموری بود؟ مثلاً در مسائل علمی آیا نگاه و فکر فلسفی ایشان در مسائل فقهی هم تاثیر گذار بود یا نه؟ و از این منظر، آیا تفاوت معناداری بین ایشان با بزرگان نجف وجود داشت؟

مرحوم آقای میلانی در اخلاق که واقعا عالی بود. در مسائل علمی هم به نظر بنده ایشان در مشهد سرآمد بود و در رأس قرارداشت و علمای دیگر در رده ایشان نبودند.

مفاخر خراسان: برخورد ایشان با اشکال و اشکال کننده چگونه بود؟

خیلی به ندرت پیش می‌آمد که در درس ایشان اشکال قابل توجهی بشود؛ با این حال اگر اشکالی صورت می‌گرفت، ایشان با مراعات اخلاقیات، جواب می‌داد و خیلی برخورد خوبی داشت.

مفاخر خراسان: نوشته یا تقریری از درس آقای میلانی دارید؟

من به نوشته‌هایم که مراجعه کردم، دیدم که فقط مباحث و استدلال‌ها را نوشته‌ام و نام استاد و مقرر را یادداشت نکرده‌ام. در نجف هم بنا برنوشتن نبود.

مفاخرخراسان: از خصوصیات اخلاقی خود مرحوم میلانی و برخورد ایشان با دیگران چیزی به یاد دارید؟

اخلاق آقای میلانی خیلی خوب بود و تعامل و برخوردش با مردم نیز فوق العاده بود. مردم نیز متقابلا به ایشان علاقه و توجه خاصی داشتند. یادم هست یک بار در منزل ایشان بودم که ایشان برخاست و یک صندوقچه‌ای را آورد و یک مبلغی را از داخل آن برداشت و به من داد و بعد گفت این‌ها پولی است که مردم برای بنده نذرکرده‌اند. از باب شوخی و مطایبه هم عرض کنم که یک بار آقای واعظی در بیت ایشان منبر رفته بود و در باره کسانی که از دین اعراض کرده و رو به فساد آورده‌اند، حرف می‌زد و در لابلای حرف‌ها از شدت ناراحتی از رواج فساد در آن دوران، گفت فردا که آقا امام زمان(ع) بیاید، خواهر و مادر

اینها را فلان، فلان می‌کند که همه خندیدند و یکی از رفقا به نام شیخ محمد علی آریانی که کنار منبر نشسته بود، گفت البته آقا، اول صیغه می‌کند! بعد... که باز خندیدند.

مفاخر خراسان: از زمان رحلت ایشان خاطره‌ای ندارید؟

هنگامی که ایشان بیمار و در بیمارستان بستری شد، بنده به عیادتشان رفتم. ایشان روی تخت دراز کشیده بود و علیرغم کسالتی که داشت، از بنده و دیگرعیادت کنندگان تشکر کرد و با بلند کردن دست، ادای احترام نمود. خبر رحلت ایشان را من در روستای «کاهو» دریافت کردم و خودم را به مشهد رساندم و در تشییع جنازه ایشان، حاضر شدم.

تقریر مجدد درس آیت الله میلانی

مفاخر خراسان: حاج آقا خودتان هم در حوزه مشهد تدریس می‌کردید؟

بله، همانطوری که در ابتدای مصاحبه عرض کردم و طبق خوابی که دیده بودم، بعد از طی مراحلی از علوم حوزوی به تدریس مشغول شدم و علوم ادبی مانند معانی و بیان و سپس فقه و اصول و کتب شرح لمعه و کفایه را در حوزه تدریس می کردم. همانطور که در زمینه علم کلام هم، تدریس داشتم. جدا از این همانطور که در نجف، درس مرحوم آقای خوئی را برای برخی شاگردان ایشان تقریر می‌کردم، در مشهد نیز درس مرحوم آقای میلانی را برای بعضی از طلاب تقریر می کردم؛ منتهی روش تقریر در اینجا به این صورت بود که نوار درس ایشان را برای شاگردان پخش می‌کردیم و من توضیح می‌دادم و به سئوالات آنها هم پاسخ می‌دادم. از میان شاگردانم علاوه بر شهید موسوی قوچانی، می‌توانم از آقای دریاباری و جناب نوراللهیان نام ببرم.

خاطرات این دوران

مفاخر خراسان: حاج آقا در باره سردرد عجیبی که داشتید و به وسیله مرحوم حافظیان درمان شد برای ما تو ضیحاتی بفرمائید.

من دچار سر دردی شده بودم که با طلوع خورشید آغاز می‌شد و به تدریج تا ظهر به اوج خود می-رسید و بعداز ظهر از درد کاسته می‌شد و با غروب خورشید، تمام می‌شد و هیچ طبیبی از پس درمان این درد من برنیامد. تا این که به ذهنم رسید از آقای حافظیان کمک بگیرم. ایشان که از دوستان قدیمی بنده بود و قبلا با هم مراوده داشتیم، آن زمان در هند به سر می برد[۱۴]من به برادر ایشان گفتم هر وقت آقای حافظیان

۱۰- در باره علت رفتن جناب حافظیان به هند هم جالب است بگویم که ایشان هم مبتلا به کسالتی شده بود که تاسر حد مرگ رفته بود و پزشکان درمانی نیافته بودند و ابوی ما از مرحوم آقا میرزا محمد آقازاده، مقداری تربت مضجع مطهر حضرت ابوالفضل العباس(ع) را که ایشان به

برگشت، به من خبر بده که خبر داد و من یک روز خدمت ایشان رسیدم و مشکلم را مطرح کردم. در حین حرف‌های من، ایشان یک چیزی را قیچی کرد و روی یک دانه نخود، دعا خواند و سپس نخود را به من داد وگفت فردا هنگام طلوع خورشید به پشت بام برو و این نخود را از جلوی سر به پشت سرت پرت کن! من رفتم و طبق دستور ایشان عمل کردم و سر دردم خوب شد. یک بار ایشان به من گفت من پنج سال خدمت مرحوم شیخ حسنعلی نخودکی تلمذ کردم و مطالبی را یاد گرفته‌ام و می‌خواهم اینها را به شما آموزش بدهم که نپذیرفتم و البته بعدا پشیمان شدم؛ اما یک بار شخصی پیش من آمد و گفت من دچار تب شدم و در خواب از مرحوم نخودکی دعا خواستم، ایشان شما را معرفی کرد. من هم چون دعای خاصی در ذهنم نبود به «مفاتیح الجنان» رجوع کردم و دعای تب را برای ایشان نوشتم که مشکلش برطرف شد و با انتشار این خبر، مراجعات زیادی برای دعا گرفتن به بنده می‌شد و من هم درحد وسع، دعا می دادم، تا این که دیدم این کار، مانع درس و بحثم می‌شود، لذا دیگر قبول نکردم.

هنگام مرقد مطهر ازته فبر برداشته بود و به احترام، آن را در لای عمامه اش نگه داری می‌کرد، گرفته و درآب حل کرده و به آقای حافظیان داده بود وکسالت ایشان برطرف شده بود و بعد از آن پزشکان به ایشان گفته بودند برای این که دیگر دچار این عارضه نشوید، باید در مناطق گرم زندگی کنید و هوای سرد و زمستانی برای شما مضر است؛ روی این حساب ایشان به کشمیر هند رفته بود و تابستان‌ها به مشهد برمی‌گشت.

مصاحبه با حجۀ الاسلام و المسلمین حاج سید محمد علی میلانی

خویشاوندی خاندان میلانی با خاندان مامقانی

پدرم، مرحوم آیت الله العظمی، آقا سیدمحمدهادی حسینی میلانی، در هشتم ماه محرم سال ۱۳۱۳ ق، در نجف اشرف به دنیا آمد. پدرش، آیت الله سید جعفر حسینی تبریزی میلانی است. جد ایشان آقا سیداحمد حسینی میلانی است. بنده از مرحوم آقای مظفر چنین شنیدم: مرحوم سید جعفر، جد شما، در حوزه علمیه نجف به مرحله‌ای رسید که می‌توانست پس از آیت الله شیخ حسن مامقانی، مرجع تقلید شود؛ اما اجل به وی مهلت نداد و در سن ٤٥ سالگی از دنیا رفت. آقا سید جعفر حسینی که از شاگردان برجسته محضر آیت الله شیخ حسن مامقانی بود، بر اثر علاقه استاد خویش، به خواستگاری دخترش می‌رود و سپس، داماد آقا شیخ حسن مامقانی می‌شود. ناگفته نماند که کتب اهدایی از طرف آیت الله مامقانی، نسل به نسل در خاندان ما گشته و اکنون در اختیار بنده قرار دارد. این آثار در زمینه‌های فقه و اصول می‌باشد.

هجرت سادات از مدینه به آذربایجان

از پدرم شنیدم که شیعه آذربایجان، نسبت به اهل بیت علاقه‌مند بودند و در پی سادات صحیح النسب بودند. از این روی، گروهی از آنان برای حج مشرف می‌شوند و به مدینه منوره می‌روند و سراغ محترم‌ترین سادات را می‌گیرند. در آن دوران، سادات شرفای مدینه، در منطقه‌ای مخصوص به خود می‌زیستند و جز با سادات همان منطقه، با کسی پیوند زناشویی نداشتند. به هر حال، دوستداران اهل بیت نزد بزرگ سادات آن منطقه رفته و معرفی دو تن از نسل‌شان را درخواست می‌کنند که همراه خود به سرزمین آذربایجان بیاورند.

بدین گونه، از میان آن سادات، دو تن برای آمدن به ایران، آمادگی‌شان را ابراز می‌کنند که از نسل حضرت سیدالشهدا می‌باشند. یکی از آنها به میلان می‌آید و دیگری به جای دیگر. نسل سیدی که در منطقه

میلان بود، به حوزه علمیه تبریز می‌آید و از احترام عالمان آن شهر برخوردار می‌شود، تا آن‌جا که مردم به خانه آن سید حسینی میلانی تبرک می‌جستند. سپس، فرزند ایشان برای ادامه تحصیل حوزوی روانه حوزه علمیه نجف می‌گردد که مدینه العلم حضرت امیر ـ سلام الله علیه ـ است. او در دوران صاحب جواهر می‌آید که مراجع بسیاری را در عراق پرورش داده است. آن سید مهاجر در نجف ازدواج می‌کند و صاحب فرزندی به نام آیت الله سید جعفر حسینی میلانی می‌شود.

یادکردی از حضرت آیت الله مامقانی

ساده‌زیستی مرجع تقلید

باید دانست که پس از صاحب *جواهر الکلام*، آیت الله آقا شیخ حسن مامقانی، از برجسته‌ترین مراجع تقلید شیعه به شمار می‌رفت. از شاگردان ایشان و نیز از مرحوم پدرم شنیدم که آیت الله مامقانی از علمای اندک شمار بود که به شیوه ساده‌زیستی پایبند بود. چه در دوران طلبگی در حوزه علمیه نجف اشرف و چه پس از اینکه به مقام مرجعیت دست یافت، از لحاظ نوع زیست تفاوتی نداشت، لباسی که ایشان در زمان مرجع بودن استفاده می‌کرد، مشابه همان لباس دوره طلبگی‌اش بود، آنچه برای خانه و زن و فرزندش می‌خرید، در سطح متعارف بود و هرگز به زندگی اشرافی روی نیاورد.

روش آیت الله مامقانی در دادن شهریه طلبه‌ها

پدرم از آقا شیخ فضل علی مهدوی قزوینی شنیده بود که مرحوم آیت الله مامقانی مثل مراجع دیگر مقید نبود که سر هر ماه، به طلبه‌ها شهریه بدهد. ایشان که مسئولیت تقسیم شهریه در بیت آقا شیخ حسن مامقانی را داشت، می‌گفت: هر ماه، دوازده هزار نفر به بیت آقا می‌آمدند و شهریه‌شان را می‌گرفتند. در حالی که آقا می‌فرمود: آقایان دعا کنند که وجوهات بیشتری به دست ما برسد، تا من در هر ماه، بیش از یک دفعه به شما برسانم. اگر پولی دستم برسد، من چشم به راه سرِ ماه نمی‌مانم و دستور تقسیم آن‌ها را می‌دهم، من خودم این سخن را از مقَسم شهریه آقا شیخ حسن شنیدم.

پرهیز شدید آیت‌الله مامقانی از مریدپروری

یکی از شاگردان آیت الله مامقانی شخصیت مشهور حضرت آیت الله العظمی آقا شیخ محمدحسین کاشف الغطا است. ایشان درباره سیره عملی استاد خویش، به پدرم می‌گفت: آقا شیخ حسن مامقانی پس از این‌که درس‌شان تمام می‌شد و به کوچه می‌آمدند، هرگز به کسی اجازه نمی‌داد که در کوچه همراه‌شان

حرکت کند. بارها برای ما شاگردها پیش آمده بود که در کوچه سراغ ایشان می‌رفتیم تا اشکال‌های درسی‌مان را برطرف کنیم. استادمان بزرگوار بود و جواب ما را می‌داد؛ اما اگر قصد داشتیم کنار ایشان قدم برداریم؛ با صراحت می‌فرمود: آقایان! محال است کسی همراه من بیاید؛ حتی پسرم عبدالله! می‌بینید که آقای مامقانی تا این اندازه از مریدپروری پرهیز جدی داشت.

گفت‌وگوی آیت الله مامقانی با کتاب خویش

یکی از آثار علمی ـ حوزوی حضرت آیت الله مامقانی، اثری موسوم به **بشرا** است. این کتاب که در زمینه علم اصول است، یک دوره علم اصول است. از بزرگان شنیدم؛ کتاب چند جلدی بشرا، پیش از آن که کتاب *کفایه الاصول* از سوی آخوند ملامحمدکاظم خراسانی نوشته شود، به عنوان کتاب علم اصول در حوزه علمیه نجف تدریس می‌شد. سعادت یارم بود و یک دوره **بشرا** را ـ به صورت خطی ـ به دست آوردم.

از آن‌جا که آیت الله آقا شیخ محی‌الدین مامقانی ـ نوه آیت الله شیخ حسن مامقانی ـ این نسخه گران‌بها را نداشت، آن را به ایشان اهدا کردم. که اکنون در کتابخانه شخصی‌شان در قم است. گفتنی است که این اثر نفیس، از پدرم به دست بنده رسیده بود، حالا باید خاطره‌ای از خاطرات شیرین پدرم را روایت کنم که درباره دوره **بشرا** است. پیش از آن باید بگویم که معظم له در هنگام رحلت آیت الله مامقانی، هفت یا هشت سال داشت. ایشان می‌فرمود:

روزی آیت الله مامقانی را دیدم که در برابر کتاب چند جلدی «بشرا» نشسته است، و خطاب به آن‌ها چنین می‌گوید: من برای شما چه رنج‌ها که نکشیدم! به خاطر شما از دید و بازدیدها صرف‌نظر کردم! در کنج خلوت نشستم، تا شما را اندک اندک گرد هم آورم!

استقبال پرشکوه مشهدی‌ها از آیت الله مامقانی

در مشهد، در محله‌ای که به نام «بازارِ سرشور» معروف است، کوچه‌ای به نام کوچه میلانی بود، پیرمردی در آن کوچه خانه داشت که آذربایجانی‌های مقیم مشهد، برای ایشان احترام بسیاری قایل بودند، نام ایشان حاج ابراهیم میلانی بود. روزی برای پدرم خاطره‌ای به یاد ماندنی از سفر حضرت آیت الله آقا شیخ حسن مامقانی به مشهد روایت کرد:

آن روزها که سفر کردن دشوار بود، آقا شیخ حسن مامقانی به قصد زیارت، راهی مشهد شد. وقتی ایشان به «طرق» ـ که نزدیکی مشهد است ـ رسید، با جمعیت انبوهی از مردم مشهد روبرو شد که به دعوت ما

برای پیشواز آیت الله مامقانی تا طرق آمده بودند. آن وقت، از طرق تا مشهد فرش انداخته بودیم، بعد از اینکه آقا شیخ در خانه‌ای سکونت گزید، ما از ایشان اقامه نماز جماعت در مسجد جامع گوهرشاد را درخواست کردیم که قبول کردند. آقا شیخ که در محراب مسجد قامت می‌بست؛ جمعیتی که در حرم بود، به ایشان اقتدا می‌کردند. چنین نماز جماعتی شکوهمند را در عمرم ندیده‌ام.»

یادکردی از آقا شیخ عبدالله مامقانی

هر گاه کسی از آیت الله شیخ حسن مامقانی سؤالی داشت، ایشان می‌فرمود: بروید از شیخ عبدالله جواب آن را بگیرید. این شیوه مراجعه را همه می‌دانستند. یکی از کسانی که خدمت آقا شیخ حسن رسیده بود و بعد، معظم‌له او را به پسرش شیخ عبدالله ارجاع داده ، به پدرم می‌گفت:

«نزد شیخ عبدالله رفتم و جواب خودم را گرفتم. بعد رو به ایشان کردم و گفتم: آقا شیخ عبدالله! این پاسخ از شماست، یا از پدرتان؟ ایشان جواب داد: آنچه گفتم، فتوای پدرم آیت الله مامقانی است. چطور؟ بعد خندیدم و گفتم: این همه آوازها از شَه بُوَد/ گرچه از حلقوم عبدالله بُوَد.

سرمشق طالبان علم

مرحوم آقا شیخ عبدالله مامقانی، دایی پدرم بود. همسر اول ایشان، دختر آیت الله العظمی آقا شیخ عبدالله مامقانی بود. کتاب *تنقیح المقال* از آثار ایشان است که ظرف سه سال تألیف شده است. مایه افتخار شیعه است که چنین عالمی، از عنایت حضرت ولی عصر ـ اروحنا له الفدا ـ برخوردار شده است. پدرم درباره کتاب یاد شده می‌فرمود: مرحوم دایی، در نجف و در دمای شصت درجه، این اثر را به وجود آورد. ایشان به کلی از همه رفت و آمدها چشم پوشید تا بتواند کار *تنقیح المقال* را به سامان رساند، روزها در سردابی مشغول تألیف و تحقیق بود که فاصله زیادی با طبقه بالا داشت. سبدی به ریسمانی آویزان بود که تا پای پنجره سرداب می‌رسید، هر وقت که دایی، کتابی می‌خواست آن ریسمان را با دست خود تکان می‌داد و بعد پیغام می‌فرستاد که فلان کتاب را برایم توی سبد بگذارید!

عنایت ولی عصر (عج)

پدرم و نیز دیگران از مرحوم آقا شیخ عبدالله مامقانی نقل کردند که شبی به کتاب *تهذیب* شیخ طوسی محتاج شدم در حالی که در مجموعه کتاب‌های داخل سردابم نبود، اصلاً نمی‌دانستم که در آن وقت چه بکنم، هر چند که مصادر و مدارک تحقیقی دیگر در دسترس من بود. آن ایام عادت داشتم که شب‌های دراز زمستان تا سحرگاه بیدار می‌ماندم، تا کتاب *تنقیح المقال* را به پایان رسانم. حالا نیمه شب حیران و مستأصل

شدم. تنها راهی که در آن خلوت شب به ذهنم آمد، این بود که به حضرت ولی عصر ـ سلام الله علیه ـ متوسل شوم و از ایشان بخواهم که مرا نجات بدهند. در آن لحظه‌های درماندگی، خطاب به حضرت حجت گفتم: آقا جان! آنچه مشغول تألیف آن شده‌ام، در حقیقت، خدمت به ساحت شما است، از محبت در حق من دریغ نکنید!

ناگهان، در تاریکی ذهنم جرقه‌ای زده شد، پیش خودم گفتم؛ بلند شوم و سراغ کتاب‌هایی بروم که در گوشه سرداب گذاشته‌ام، آن‌جا کتاب‌های کهنه‌ای بود که برایم آورده بودند. به آن‌جا که رسیدم، با این که آن کتاب ها را بارها دیده بودم، دستم را میان آنها بردم. وقتی کتاب *تهذیب* شیخ طوسی را کف دستم دیدم، از خوشحالی بال درآوردم و بعد از حضرت ولی عصر تشکر کردم، سر جای خودم برگشتم و مطالبی را که می‌خواستم، از آن کتاب استخراج کردم و نوشتم و بعد آن را به جای خودش برگرداندم، عجیب است، وقتی دیگر سراغ *تهذیب* رفتم و همه کتاب ها را کنار زدم تا آن را بردارم، اثری از آن نبود، در واقع ، کتاب تهذیبی که من از آن استنساخ کرده بودم، در میان کتاب های سردابم نبوده است. آن لحظه بود که دست غیب را در تألیف اثر *تنقیح المقال* حس کردم.

آخرین وداع امام حسین □ با حضرت سجاد □

آقا سید علی![15] شما در طول زندگی‌تان، همواره توفیق منبر و افتخار خدمت به حضرت سیدالشهداء ـ سلام الله علیه ـ را داشته‌اید و در منابر خود، از آخرین وداع امام حسین با امام سجاد ـ سلام الله علیه ـ گفته‌اید. آخرین عبارتی که حضرت در هنگام وادع با حضرت علی بن الحسین □ بر زبان آورد، این بود: «**یا بنی ایاک و ظلم من لایجد علیک ناصر الا الله**»[16] قصد شما بی گمان این است که شنوندگان از مکتب معنوی سیدالشهداء، درس انسانیت بیاموزند و نسبت به کسی که یاری کننده‌ای جز خداوند نمی‌یابد، جسارت و ستم روا ندارند. اکنون، داستانی از حیات پرافتخار مرجع عالیقدر شیعه، حضرت آیت الله خویی روایت میکنم، که به لحاظی میتوان آن را تجربه شده موعظه حضرت حسین بن علی □ به فرزند عزیزش به حساب آورد.

---

[15] . منظورشان مرحوم آیت الله سید علی میلانی فرزند مرحوم آیت الله سید عباس میلانی نوه آیت الله العظمی سید محمد هادی میلانی است

[16]. بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۳۰۸.

جسارت به مقام آیت الله خوبی (ره)

بنده در کربلا، در خدمت پدر بزرگوارم بودم که شخصی از ایران، همراه با خانواده‌اش که متجدد بودند، به عراق آمد. آن شخص از کسانی بود که بسیار به خود می‌بالید و از اخلاق انسانی بهره‌ای نبرده بود، از طرفی ما با او نوعی خویشاوندی داشتیم؛ یعنی، ایشان با مادرِ برادرم محرم بود. آنچه برای من درخور توجه بود، این بود که مرحوم پدرم بعد از این که آن‌ها به کربلا آمدند، چندان اعتنایی نکرد، پیش خودم می‌گفتم، طبیعی است که خویشاوندی با چنین موقعیتی به عراق بیاید و خانواده ما برخورد گرم و صمیمانه‌ای با او داشته باشد. وقتی دیدم که پدرم از آمدن آنها باخبر می‌شود و حتی به دیدن آن‌ها نمی‌رود، شگفت‌زده شدم. به هر حال آن شخص نزد پدرم آمد و با والده مقامی ملاقات کرد و بعد از کربلا به نجف اشرف رفت.

ناگفته نماند که آن شخص، از آذربایجانی‌ها بود و در حوزه نجف، فضلای آذربایجانی کم نبودند، به همین خاطر بود که شوهر عمه ما؛ یعنی آیت‌الله آقا شیخ محمدعلی اردوبادی ، ایشان را برای صرف ناهار به منزل خود دعوت کرد. گفتنی است که آیت‌الله اردوبادی، برای این‌که به آن شخص احترام بگذارد از همه فضلای آذربایجانی مقیم حوزه علمیه نجف خواست که آن روز به منزلشان بیایند.

رخداد ناخوشایند

میزبان، خبر نداشت که آن شخصِ مغرور، نسبت به حضرت آیت‌الله خویی، نظری مثل دیگران ندارد و معظم له نیز از دعوت شده‌های آن روز بودند. مهمان‌ها که آمدند و از آنها پذیرایی پیش از ناهار شد، سفره را در اتاق بزرگی انداختند و غذا را برای مهمان‌ها کشیدند، آیت‌الله خویی مثل مهمان‌های دیگر سر سفره نشسته بود، همین که ایشان دست‌شان را طرف سفره دراز کردند ، آن شخص رو به ایشان کرد و جمله‌ای بر زبان آورد که همه مهمان ها سخت متأثر شدند. آیت‌الله خویی، آن قدر از شنیدن آن سخن جسارت‌آمیز ناراحت شدند که دست از غذا و سفره کشیدند و کناری نشستند. آن شخص خودپسند و ثروتمند ـ که آن روزها گران‌بهاترین اتومبیل خارجی را داشت ـ خرسند بود که از آیت الله خویی انتقام گرفته است. گویی که سال‌ها منتظر بود، تا چنین مجلسی پیش آید و جلوی علمای آذربایجانی خودنمایی کند.

راوی این ماجرای تلخ و فراموش نشدنی، مرحوم آیت الله اردوبادی است. ایشان می‌گفت: مهمان‌ها که غذاشان را خوردند و سفره را برچیدند، آیت الله خویی در حالی که هنوز ناراحتی در سیمای ایشان پیدا بود، از اتاق پذیرایی بیرون آمدند و طرف حوض آب جلو رفتند. موقعی که خم شده بودند و مشغول وضو گرفتن بودند، شانه‌هایشان می‌لرزید، بسیاری از فضلا که آن صحنه را تماشا می‌کردند، بار دیگر به شدت

متأثر شدند. به هر حال، آیت الله خویی خداحافظی کردند و رفتند ، بعد میهمان‌ها یکی یکی از خانه آیت‌الله اردوبادی بیرون رفتند.

سزای اهانت به مظلوم

سفر آن شخص به عراق تمام شد و به ایران بازگشت. کسی فکر نمی‌کرد که دست خداوند چنین عمل کند و سزای جسارت به مظلوم در همین دنیا مشاهده شود. نقل کرده‌اند که ورق بسیار سریع برگشت و آدم مغرور و ستمکار، در زندگی و موقعیت و ثروتی انبوه که داشت، دچار سیر نزولی شد. او ناچار شد که اتومبیل مخصوصش را بفروشد و بعد، چیزی نگذشت که همسرش از او جدا شد. کار این سیه‌دل به جایی کشیده شد که دیگر نتوانست در تهران بماند و ناچار به زاهدان کوچ کرد و در خرابه‌ای به صورت آدم گمنامی جان سپرد. شنیدم که مرده بی‌کس و کار بود و شهرداری آن شهر، برنامه کفن و دفن او را به عهده گرفت . آیا چنین تجربه‌ای از راستی و درستی حدیث حضرت سید الشهدا ـ سلام الله علیه ـ حکایت ندارد که فرمود: «**ایاک و ظلم من لایجد علیک ناصر الا الله؟**»[۱۷]

یادکردی از آقا شیخ عبدالکریم حائری

داستانی که قصد روایت آن را دارم، از پدرم شنیدم. در جریان استقلال عراق و پیکار با انگلیس ـ که در دوران زعامت و مرجعیت میرزای شیرازی دوم رخ داد ـ حوزه علمیه شیعه از شهر سامرا به شهر کربلا انتقال یافت. حضرت آیت الله العظمی آقا شیخ عبدالکریم حائری، که تحصیلات حوزوی‌شان را در ایران گذرانده بودند، به قصد تدریس و اقامت راهی کربلا شدند. ایشان از همان روز ورود به حوزه، در شمار کسانی بود که مرحوم میرزای دوم ـ حضرت آیت الله العظمی آقا شیخ محمدتقی شیرازی ـ به آنها مهر می‌ورزیدند. آقا شیخ عبدالکریم، آن روزها در حوزه تدریس می‌کردند و نماز جماعت هم اقامه می‌کردند؛ اما از لحاظ مالی در تنگنای سخت و جانکاهی بودند.

تصمیم آقازاده حاج محسن آقا اراکی

در شهر اراک ـ که از دیرباز عالمان دین مجلس درس داشته‌اند ـ پسر حاج آقا محسن اراکی بود، که پدر بزرگوارش را باید از برکات وجودیِ میرزای شیرازی دوم به حساب آورد. آن مرد بزرگ هم ماجرایی دارد که در فرصتی، آن را نقل می‌کنم. به هر حال، به ذهن ایشان آمد که در شهر اراک، حوزه علمیه‌ای تشکیل گردد و زمینه‌ای برای تحصیل طالبان علم و پرورش فاضلان آید. بعد آنها روانه حوزه علمیه بزرگ عراق

---

[۱۷]. همان.

شوند و در نشر علوم و معارف دین بکوشند. از همین روی، پسر حاج آقا محسن اراکی به عتبات عالیات مشرف می‌شود، تا با مراجع عالیقدر آن روزگار به رایزنی بپردازد و با عالمی مدیر و مدبر برای تأسیس حوزه علمیه در اراک آشنا گردد.

نظر مراجع بزرگ نجف درباره شیخ عبدالکریم حائری

ایشان در شهر نجف، خدمت مرجع نامور شیعه، حضرت آیت الله آقا سیدمحمد کاظم یزدی ـ صاحب *عروه الوثقی* ـ می‌رسد و از معظم له درخواست راهنمایی می‌کند. مرحوم آقای یزدی در پاسخ می‌گوید: کسی که شما دنبال او آمده‌ای و به خوبی از عهده این کار بر می‌آید، آقا شیخ عبدالکریم حائری است. سپس پسر مرحوم حاج آقا محسن اراکی به محضر آخوند ملامحمدکاظم خراسانی ـ صاحب *کفایه الاصول* ـ می‌رود و عالم بزرگی را جویا می‌شود که توان تأسیس و مدیریت حوزوی را داشته باشد. جالب است که آخوند خراسانی نیز، همان گزینه‌ای را به ایشان معرفی می‌کند که آیت الله سید محمدکاظم یزدی شناسانده بود. آخوند به ایشان می‌گوید: آقا شیخ عبدالکریم حائری که الان در حوزه علمیه کربلا درس می‌دهد، به درد شما می‌خورد، اگر ایشان چنین پیشنهادی را قبول کند، حوزه علمیه موفقی در اراک خواهید داشت.

ملاقات با آقا شیخ عبدالکریم حائری

از طرفی، مرحوم حاج شیخ عبد الکریم که در کربلا ساکن بود، بر اثر گرفتاری‌ها، قرض‌های زیادی داشت و دیگر حلقه تدریس و نماز جماعت ایشان، چندان چشمگیر نبود، سرانجام، آقا شیخ به توسل روی می‌آورد تا خداوند از طریق پیامبر و خاندان مطهرش، گشایشی را در زندگی‌اش فراهم آورد.

در چنین موقعیتی، آقازاده مرحوم آقا محسن اراکی به کربلا مشرف می‌شود، تا با آیت الله آقا شیخ عبدالکریم ملاقات کند و ایشان را از عراق به ایران آورد. چنان‌که پیش‌تر گفتم، آقا شیخ عبدالکریم، در آن روزها، دشوارترین روزگار عمرش را پیش رو داشت،

راهنمای اتفاقی

روزی از روزها، آیت الله حائری، وارد یک کتاب‌فروشی می‌شود، در میان کتاب‌هایی که به نظاره آنها ایستاده بود، کتابی او را به سوی خود می‌کشاند. آقا شیخ رو به کتاب‌فروش می‌کند و می‌گوید: اگر ممکن است آن کتاب را که توی قفسه است، به من بدهید. کتاب‌فروش دست دراز می‌کند و کتاب مورد نظر را برمی‌دارد و به شیخ عبدالکریم می‌دهد. جالب این است که ایشان پیش از آن که کتاب را باز کند و در آن تورقی کند، عبارتی را در پشت جلد کتاب می‌بیند و می‌خواند: اگر کسی گرفتاری دارد به حرم حضرت

سید الشهدا ـ سلام الله علیه ـ مشرف شود و در بالا سرِ حضرت، دو رکعت نماز به جای آورد و در سجده خویش، صد مرتبه بگوید: «استخیر بالله خیره فی عافیه» آن‌گاه که وی از حرم بیرون رود، مشکل او به سرعت حل می‌شود.

گشایش پس از توسل و نماز و دعا

آقا شیخ عبدالکریم بی آن که لای کتاب را باز کند، تحویل صاحب آن می‌دهد و از کتابفروشی بیرون می‌آید و به شتاب طرف حرم حضرت سیدالشهدا می‌رود. همان‌طور که سفارش شده بود، در ناحیه بالا سرِ حضرت، اعمال را انجام می‌دهد. سپس بلند می‌شود که مشغول زیارت گردد، دستی از پشت به شانه‌اش می‌خورد و صدای ناشناسی را می‌شنود: آیا شما آقا شیخ عبدالکریم هستید؟ شیخ، سر برمی‌گرداند و می‌گوید: آری، چطور؟ می‌گوید من پسر حاج آقا محسن اراکی هستم. در حالی که از دیدن او خوشحال شده بود، می‌گوید: طرف درِ قبله چشم به راه شما می‌مانم، لطفاً آن‌جا تشریف بیاورید، چاره‌ای نبود و آقا شیخ زیارت مختصری کرد و روانه شد، تا آقا سید محترمی که از زایران سید الشهدا است، زیاد معطل نشود.

رهایی از دیون و حرکت به سمت ایران

آقازاده حاج آقا اراکی و آقا شیخ عبدالکریم در گوشه ایوانی می‌نشینند و با هم صحبت می‌کنند. آقای اراکی نیت خودش و ماجرای دیدار با مراجع بزرگ عراق و نتایج آن را بیان می‌کند و منتظر می‌ماند تا آقا شیخ عبدالکریم نظر خودش را اظهار کند. بالاخره، ایشان بازگشت به ایران و برنامه تأسیس حوزه علمیه در شهر اراک را می‌پذیرد و می‌گوید: عیبی ندارد؛ اما به من مهلت بدهید تا کارهایی که لازم است انجام بدهم و بعد بار سفر را ببندم. پسر حاج محسن اراکی می‌گوید: برای چه مهلت می‌خواهید آقا شیخ؟ ایشان در جواب می‌گوید: بالاخره هر کسی گرفتاری‌هایی دارد. من که نمی‌توانم با این وضع حرکت کنم آقا سید!

آقازاده آقای اراکی دست‌بردار نیست و رو به قبر حضرت سید الشهداء ـ سلام الله علیه ـ می‌کند و می‌گوید: آقا شیخ! شما را به این امام حسین قسم می‌دهم که مشکل خودت را بگو! آقا شیخ عبدالکریم ناگزیر می‌شود از دیون خود سخن بگوید که بر پشت او سنگینی می‌کند. وقتی ایشان می‌گوید: مشکل من این قرض‌هاست و باید مال مردم را بپردازم و بیایم، پسر حاج محسن اراکی لبخند می‌زند و می‌گوید: این‌که مشکلی نیست آقا شیخ! بعد، بی‌درنگ همراه آقا شیخ عبدالکریم سراغ طلبکارها می‌رود و همه دیون کوچک و بزرگ وی را می‌پردازد و فردای آن روز از عراق به سمت ایران حرکت می‌کنند.

تأسیس حوزه علمیه قم

آن روزها، به شهر اراک، سلطان آباد می‌گفتند: آیت الله آقا شیخ عبدالکریم ، پس از استقرار در آن سامان، حوزه علمیه‌ای نیرومندی به وجود می‌آورد. برخی بزرگان که از فقهای دوران معاصر به شمار می‌آیند، در محضر معظم له پرورده شده اند؛ آقا سیدمحمدتقی خوانساری ، آقا سیداحمد خوانساری، آقا سیدمحمدرضا گلپایگانی و آقا شیخ عبدالنبی اراکی، گفته‌اند که حضرت آقا شیخ عبدالکریم، در سفری که به قصد زیارت حضرت معصومه سلام الله علیها به شهر قم می‌آید، با پیشنهاد کوچیدن از اراک به قم روبه-رو می‌شود. عالمان بسیاری که قدر و منزلت علمی وی و نیز مدیریت معظم له در ایجاد حوزه و پرورش فضلا را شناخته بودند، اصرار می‌کنند که ایشان به قم بیایند و در جوار حضرت معصومه حوزه علمیه‌ای تأسیس کنند. از پدرم شنیدم که آقا شیخ عبدالکریم ناگزیر استخاره می‌کند و سپس حوزه علمیه‌ای عظیم را در شهر قم که مورد توجه اهل بیت و عصمت ـ سلام الله علیهم اجمعین ـ می‌باشد، پی می‌ریزد. از آن سپس، آقا شیخ عبدالکریم، دهه آخر عمر گران‌قدر خویش را در قم سپری می‌کند.

یادکردی از آخوند ملامحمدکاظم خراسانی

درس گرفتن روی پشت بام!

پدرم می‌فرمود: هفده سالم بود که کتاب *رسائل* شیخ مرتضی انصاری را درس می‌گرفتم و در همان روزها، مطالب علم اصول را به خوبی فهم و درک می‌کردم. یادم می‌آید که به خاطر کم سن و سال بودن، به مجلسِ درس *کفایه الاصول* آخوند خراسانی ـ که در شبستان مسجد شیخ طوسی بود ـ نمی‌رفتم. از طرفی، شوق آن درس رهایم نمی‌کرد و سرانجام به پشت بام مدرسه قوام رفتم که دیوار به دیوار مسجد شیخ طوسی بود. حالا روی پشت بام، به درس آخوند خراسانی گوش جان سپرده بودم که صدایی خاص بود و به روشنی شنیده می‌شد. پس به دست می‌آید که پدرم نخست در مکتب آخوند خراسانی به فراگیری علم اصول پرداخت و سپس به درس مرحوم آقا ضیاء عراقی رفت.

یادکردی از آیت الله ضیاء عراقی

درباره شیوه تدریس حضرت آقا ضیاء عراقی، می‌توان گفت که ایشان، بیان بسیار خوب و گیرایی داشت. پدرم می‌گفت: من در حوزه نجف، بیش از یک دوره به درس آقا ضیاء رفتم. ایشان برای من فقط یک استاد نبود و رابطه ما فراتر از رابطه شاگرد و استاد بود. ایشان نسبت به بنده، حالت رفاقت داشت.

گاهی مرا صدا می‌کرد: محمدهادی! خسته شدم عزیز! بیا کنار شطّ کوفه برویم و کمی قدم بزنیم و همان جا غذایی بخوریم!

گاهی اوقات مرحوم استاد، آقاضیاء عراقی به من می‌فرمود: به مادر محمدعلی بگو؛ امروز چلوخورشت قیمه تهیه کند که من بیایم! به هر حال، استاد روی دوستی و علاقه ویژه‌ای که نسبت به شاگردش داشت، این‌گونه دوستانه رفتار می‌کرد. ناگفته نماند که جز آقا ضیاء عراقی، آیت الله شریعت اصفهانی و آیت الله آقا شیخ محمدحسین نائینی اساتید پدرم بودند.

یادکردی از آیت الله بروجردی و آقا شیخ بزرگ تهرانی

از پدرم، بارها شنیدم که مسجد شیخ طوسی ـ که مَدرس آخوند ملامحمدکاظم خراسانی بود ـ هر روز، دو هزار شاگرد را در خود جای می‌داد. برخی شاگردان آخوند که بسیار سرشناس می‌باشند، عبارتند از: آیت الله آقا سید ابوالحسن اصفهانی، آیت الله آقا حسین قمی، آیت الله آقا حسین بروجردی و حضرت آقا شیخ آقا بزرگ تهرانی.

رفاقت دیرینه آیت الله بروجردی و شیخ آقا بزرگ تهرانی

مرحوم آیت الله العظمی بروجردی؛ به دلیل موقعیت مخصوصی که در حوزه‌های علمیه و کشور داشتند، به دیدار هر شخصیتی نمی‌رفتند. وقتی که شیخ آقا بزرگ تهرانی به ایران آمدند، وارد مشهد شدند و مهمان پدرم بودند. هنگامی که ایشان به قم آمدند، حضرت آیت الله به دیدارشان رفتند. جالب است که از معظم له پرسیدند؛ شما که به دیدن هیچ شخصیتی نمی‌روید، چطور به ملاقات آقا شیخ بزرگ تهرانی رفتید؟ ایشان چنین پاسخ می‌دهند: من و شیخ آقا بزرگ تهرانی، دوازده سال تمام به ستون مسجد شیخ طوسی تکیه دادیم و در کنار همدیگر از درس آخوند خراسانی استفاده کردیم! مقصود این است که ما رفاقت دیرینه داریم و حال می‌باید برای چنین دوستی احترام ویژه‌ای قائل شوم. ناگفته نماند که آیت الله شیخ آقابزرگ تهرانی نیز، برای آیت الله بروجردی احترام خاصی قائل بود. حاصل همان ارادت بود که آقا حسین بروجردی هزینه چاپ یکی از مجلدات اثر گران سنگِ *الذریعه الی تصانیف الشیعه* که آقا بزرگ تهرانی رنج تألیف آن را بر خود هموار کرده بود، تقبل کردند.

یادکردی از آقا شیخ مرتضی حائری

حضرت آیت الله آقا سید محمد حجت ـ رضوان الله علیه ـ نصف کتاب *وسائل الشیعه* شیخ حر عاملی را ـ به خط خود شیخ ـ در نجف می‌خرد و همراه خودش به قم می‌آورد. این میراث قیمتی، پس از رحلت

ایشان به عنوان سهم الارث، نصیب دخترشان می‌گردد که همسر آقا شیخ مرتضی حائری یزدی است. گفته-اند که مرحوم شیخ مرتضی، علاقه زیادی به زیارت حضرت علی بن موسی الرضا□ داشت. شبی در عالم رؤیا می‌بیند که به مشهد مشرف می‌شود، در حالی که هزینه سفر ایشان را تقبل کرده‌اند. بر اساس این رؤیاست که ایشان عازم زیارت امام رضا می‌شود و در نزدیک ترین مکان نسبت به حرم سکونت می‌گزینند، زمانی از آغاز سفر می‌گذرد و خبری از حواله‌ای که در عالم رؤیا به ایشان وعده داده شده بود، نمی‌رسد. پیش خود می‌گوید؛ پس جریان خواب چه بود؟

واگذاری نسخه خطی *وسایل الشیعه*

پیش از حرکت به سمت مشهد، آقا شیخ مرتضی حائری، نسخه خطی *وسائل الشیعه* را برمی‌دارد، تا آن را به کتابخانه آستان قدس رضوی واگذار کند. در آن زمان، شخصی به نام آقای ولائی ـ رحمه الله علیه ـ کتاب‌شناس بود و قیمت نسخه های خطی را تعیین می‌کرد. ایشان، مبلغ سیصد تومان برای نصف کتاب وسایل الشیعه پیشنهاد می‌کند و آقا شیخ مرتضی حایری می‌پذیرد و آن را تحویل کتابخانه آستان قدس می-دهد. ایشان، از طرفی هزینه سفرش را فراهم می‌آورد و به نیازهای دیگر پاسخ می‌دهد. و از طرفی دیگر، خوشحال است که نسخه خطی کتاب شیخ حر عاملی به همان شهری بازگشته است که مرقد وی در آن است.

سخاوت شیخ مرتضی حائری

آقا شیخ مرتضی حائری همواره دستی بخشنده داشت، از سیصد تومانی که بابت نسخه خطی *وسایل الشیعه* از آستان قدس می‌گیرد، هم خودش برای خرجی بر می‌دارد و هم مقداری به همسر خود می‌دهد که ارث پدرش را در اختیار ایشان گذاشته بود و هم به رفقای زائری که به مشهد آمده‌اند، کمک می‌کند. آن روزها، تازه خط قطار تهران ـ مشهد دایر شده بود. ایشان بلیت قطار تهیه می‌کند تا با خانواده‌اش به قم بازگردد.

خوابی که در مشهد تعبیر شد!

روزی که آقا شیخ مرتضی، برای عیادت پسر خاله بنده ـ مرحوم آقا سید حسن جزائری ـ به منزل ما آمد، به ایشان گفتم، پدرم علاقه دارند که شما را ببینند. بعد ایشان به کتابخانه معظم‌له رفت و با هم خداحافظی کردند. پدرم وقت رفتن شیخ مرتضی تا دمِ در خانه برای بدرقه کردن ایشان آمدند. پس از

این‌که خداحافظی کردیم پدرم، من و آقا سید مرتضی جزائری را صدا کردند و پاکتی را دست مان دادند و فرمودند: الان به ایستگاه قطار بروید و آن را تقدیم آقا شیخ مرتضی کنید.

ما معطل نکردیم و طرف ایستگاه رفتیم. قطار در حال حرکت بود که آقا شیخ مرتضی را پیدا کردیم و پاکت را ـ که روی آن نوشته بود: این مبلغ مربوط به خود حضرت است ـ تقدیم ایشان کردیم. گفتنی است که شیخ مرتضی، درخواست کمی که داشت، گمان کرد که پدرم نامه‌ای برای کسی داده است، بعد که قطار حرکت می‌کند و ایشان از سر حوصله پاکت را نگاه می‌کند، معلوم می‌شود که این سیصد تومان همان حواله‌ای است که در عالم رؤیا، وعده دادن آن را داده بودند. بدین گونه، رؤیای آقا شیخ مرتضی برای زیارت حضرت رضا□ رؤیای حقیقی در می‌آید.

ماجرای کتاب *وسائل الشیعه*

نسخه های خطی کتاب *وسایل الشیعه* در عراق؛ در کتابخانه‌های شخصی گوناگون بود. پاره‌ای از آن، در شهر نجف اشرف در کتابخانه آقا سید محمد ـ پسر آقا سید کاظم یزدی ـ بود پاره‌ای دیگر از آن، در شهر کاظمین، در کتابخانه آقا سید حسن صدر بود. پیش از آنکه از جریان تصحیح نسخه های یاد شده بگویم؛ باید دانست که مرحوم شیخ حر عاملی، در تألیف این اثر عظیم روایی، شیوه خاصی داشت. شیخ، از حافظه‌ای نیرومند بهره داشت و پس از رجوع به مصادر روایات، *وسائل الشیعه* را فراهم می‌آورد. در وقت اعاده نظر، متوجه کاستی و افتادگی روایات می‌شد و مواردی را به اثر خود می‌افزود. افزون بر این همه، شیخ کتاب خود را نخست به صورت مختصر تألیف می‌کند و سپس، آن را بسط می‌دهد. از این روی، هر جزیی از اجزای *وسایل الشیعه* چهار بار گرد می‌آورد.

نقش آیت الله میلانی در تصحیح *وسایل الشیعه*

پدرم به دلیل ارتباطی که با بیوت آقا سیدکاظم یزدی و آقا سید حسن صدر داشت، توانست، مجموعه نسخه‌های خطی پراکنده *وسایل الشیعه* در نجف را در یک مکان گرد هم آورد، تا کار تصحیح به سهولت انجام گیرد. افرادی که با پدرم در این حوزه علمی و تحقیقی، همکاری‌شان را شروع کردند، عبارتند از: علامه طباطبایی؛ صاحب تفسیر عظیم *المیزان*، آیت الله سید محمد حجت کوه کمره‌ای، آیت الله سید صدرالدین جزائری، میرزا باقر تبریزی و آقا شیخ علی آقا. آن‌ها ظرف شش سال به کار مقابله نسخه‌های *وسایل الشیعه* می‌پردازند و کار را به سامان می‌رسانند.

آیت الله حجت و مالکیت نسخه خطی *وسایل الشیعه*

نسخه خطی وسایل الشیعه‌ای که به کتابخانه شخصی مرحوم آقا سیدمحمد طباطبایی تعلق داشت، برای فروش به بازار کتاب می‌آورند. خریداران نسخه‌های خطی که سه نفر بودند، با مشارکت یکدیگر، آن را می‌خرند. آنها عبارتند از: آیت الله سید محمد حجت، آقا سید محمد طباطبایی و آقا میرزا باقر تبریزی، سپس سید محمد حجت، سهم دو نفر را می‌خرد و بدین صورت مالک نصف نسخه‌های خطی کتاب شیخ حر عاملی می‌شود. پس از فوت ایشان، دخترشان صاحب این اثر می‌گردد که آن را به همسرش؛ آقا شیخ مرتضی حائری واگذار می‌کند تا به آستان قدس رضوی بفروشد.

مصاحبه با آیت الله رضازاده

کنکاشی در حوزه مشهد، دوره آیت الله میلانی

شرح زندگی آیت‌الله رضا زاده

آیت الله حاج شیخ رجبعلی رضازاده در تربت حیدریه به دنیا آمده و در سال ۱۳۲٦ شمسی وارد حوزه علمیه آن شهر می شوند و پس از ۸ سال تحصیل درسال۱۳۳۲ شمسی به مشهد عریمت می کنند. ادبیات را نزد ادیب نیشابوری، قوانین رانزد آیت الله شیخ عبدالنبی کجوری و لمعتین رانزد آیت الله حاج میرزا احمد مدرس فرا می گیرند و به تدریس دروس سطح مشغول می شوند. سطوح عالی را در نزد آیت الله حاج شیخ هاشم قزوینی فرا می گیرند و درسال ۱۳۳۷ به درس خارج آیت الله العظمی میلانی رفته و پس از تلمذ از محضر ایشان، در سال ۱۳٤٥ به نجف اشرف عزیمت می‌کنند. ایشان در نجف اشرف در دروس خارج دروس آیت الله العظمی خوئی، آیت الله وحید خراسانی و حضرت امام خمینی (ره) شرکت کرده و پس از یک سال به مشهد مقدس باز می گردند و به مدت ۱۸ سال در درس خارج آیت الله العظمی

میلانی شرکت می کنند. ایشان از هنگام ورود به مشهد مقدس همواره به تدریس در حوزه مشغول بوده اند و هم اکنون نیز یکی اساتید مبرز خارج فقه و اصول حوزه علمیه مشهد به شمار می روند.

* با تشکر از حضرتعالی، ابتدا بفرمایید تحصیلات خود را از کجا و چگونه شروع کردید؟

بنده سال ۱۳۲٦ شمسی وارد حوزه تربت حیدریه شدم، منطق را پیش مرحوم محمد بن راشد، پسر آخوند ملاعباس تربتی که خیلی خوش بیان و مسلط بود خواندم و بقیه دروس را هم پیش آقایان دیگر. سال ۳۲، زمان کودتای آمریکایی، برگشتن شاه و سقوط مصدق، به همراه رفیقم جناب آقای عباسپور، وارد حوزه مشهد شدیم. آن ایام چه در تربت حیدریه و چه در مشهد، ایام بدی بود، خیلی اوضاع خطرناکی بود و خیلی آدم‌های بی‌تقصیر در آن شرایط کشته شدند. آن زمان اتاق پیدا کردن در مدارس مشهد، بسیار کار مشکلی بود، بالاخره یک اتاق مرطوب قدیمی از مدرسه خان، توسط عماد تربتی که داماد مرحوم کفایی پسر آخوند خراسانی بود، به ما دادند که الان جزء دانشگاه رضوی است. «مطول» را پیش مرحوم آقای ادیب، «لمعتین» را پیش مرحوم آقای میرزااحمد مدرس، «قوانین» را پیش مرحوم شیخ عبدالنبی کجوری مازندرانی و «رسائل و مکاسب» را پیش مرحوم آقاشیخ هاشم قزوینی که استاد خیلی مشهور و بی‌نظیری در حوزه مشهد بود، خواندیم. پس از اتمام سطح، شاید ٥-٦ ماهی درس خارج مرحوم آقاشیخ هاشم که درس خارج را تازه شروع کرده بودند، شرکت کردیم تا این که مرحوم آقای میلانی تشریف آوردند مشهد، رفتیم درس ایشان. ۱۸ سال در اصول و ۲۰ سال در فقهشان شرکت کردیم، تا آخرین درس ایشان و آخرین کلمه‌ای که از زبان مبارک ایشان صادر شد ما در درس ایشان بودیم و همه را هم یادداشت کردیم و نوشتیم. در بین این سال‌ها که سال ٤٥ باشد، رفتیم نجف. آیت الله وحید خراسانی آن زمان در مشهد بودند و همزمان با درس آقای میلانی، یکی دو سال درس ایشان شرکت کردیم، آدم خوش بیان و خیلی پرکار بودند. ٤٠-٥٠ طلبه جوان و پرکار مثل مرحوم فردوسی‌پور، مرحوم آقای عبادی امام جمعه مشهد، آقای کرباسی رئیس دفتر آقای وحید و آقای محمد حکیمی نویسنده مشهور، در درس ایشان شرکت می کردند. بنده در درس آقای وحید مثل درس مرحوم آقاشیخ هاشم، صحبت می‌کردم، یک روز آقای وحید ما را خواستند و فرمودند سن شما چقدر است؟ گفتم ٣٦ سال، فرمودند، ٤ سال دیگر از جوانی شما باقی مانده است، شما بیایید نجف، ٤ سال که نجف باشید نیاز به درس نخواهید داشت. ایشان وسیله رفتن ما به نجف را فراهم کردند، ٤ نفر بودیم بنده و رفیقم آقای عباسپور، آقای عبادی و آقای کرباسی که با هم رفیق بودیم.

*** برای رفتن با مرحوم آقای میلانی هم مشورت کردید؟**

در وقت رفتن بنده خدمت آقای میلانی رفتم و به ایشان عرض کردم که ما تصمیم گرفتیم برویم نجف و خواستیم با شما خداحافظی کنیم. فرمودند همین جا بمان، عرض کردم که می‌خواهم بروم، فرمودند استخاره ذات الرقاع بگیرید، گفتم از استخاره‌اش هم گذشته است، دیگر چیزی نفرمودند. ما به نجف رفتیم و ۲ ماه درس‌های نجف را دور زدیم، تا یک درس را انتخاب کنیم. در نتیجه دور زدن درس‌ها، در درس فقه آقای خوئی مستقر شدیم. یک درس هم درس آقای وحید می رفتیم، ٤-۳ ماه آخر هم در درس مرحوم امام که مکاسب تدریس می‌کردند، شرکت کردم. این مدت بنده در مدرسه آقای بروجردی بودم که نوعاً طلبه‌های تهران و بچه‌های علماء بودند. مرحوم آقای مشکینی هم آنجا بودند. مرحوم امام شب‌های ماه رمضان آنجا نماز جماعت می‌خواندند و آقای مشکینی منبر می‌رفت، خیلی هم از منبرشان خوب استقبال شد.

جایگاه علمی آیت‌الله خویی

بعد از یک سال دیدیم درس آقای میلانی برای ما از درس آقایان نجف مفیدتر است، این را احساس کردیم و اهل تشخیص هم بودیم چون بنده وقتی می‌رفتم نجف، ٤-۳ دوره قوانین را درس گفته بودم و رفتم، می‌توانستم تشخیص بدهم. در یک سالی که ما درس آقای خوئی بودیم دو مطلب من به ایشان اشکال کردم، درست هم بود و بعداً در تقریراتشان هم عوض شد. ایشان دقیقاً همین دراسات را می گفتند، یک کلمه هم کم و زیاد نبود، عین دراسات را می‌گفتند، عمامه را می‌زدند روی منبر، همین جور که تماشا می‌فرمودند، می‌خواندند. کسی هم حق اشکال نداشت.

*** ابهت درس می‌گرفت یا ایشان اجازه نمی‌داد؟**

نه؛ چون می‌خواستند ضبط کنند کسی حق اشکال نداشت، اشکال بعد از درس بود. دو موردی که بنده اشکال کردم، یکی در آن بحثی بود که انسان به نیت خیرش مصاب و به نیت شر معاقب است، در این بحث، دو دسته روایت داریم، آقایان یک جمعی دارند، آقای خوئی هم طبق همان دراسات یک جمعی کردند و رد شدند، بعد از درس رفتم نشستم و گفتم آقا این جمعتان درست نیست باید این جور جمع بشود، ایشان گفتند نه. من ادله خودم را بیان کردم، ایشان رنگش پرید. درآمدم به آقای عبادی گفتم اگر آقای خوئی مرد باانصافی باشد از حرفش برمی‌گردد، چون اشکال بنده وارد بود، ایشان فرداش از حرفش برگشت لذا در این مورد، تقریرات آن دوره با دراسات فرق می‌کند. یکی هم در بحث استعمال اکثر به معنای واحد مطلبی ایشان دارد که آقای فیاض در محاضراتش این را نوشته بود، این را من نگاه کردم و به

آقای فیاض گفتم شما ظاهراً اشتباه نوشتید، این را با خود آقای خوئی در منزلشان مطرح کردم که این حرف شما با مبنای خودتان نمی‌سازد. ایشان قبول نکردند، گفتم من فکر می کردم آقای فیاض، مقرر شما، اشتباه کرده است، اما معلوم شد که شما خودتان غفلت کردید.

*** معمولاً اول کاسه کوزه‌ها سر مقرر می‌شکند؟**

واقعاً سر مقرر می‌شکند، ضمناً معلوم شد تقریرات درس آقای خوئی دلیل بر فضل مقرر نیست، آقای خوئی با عبارات فصیح صحبت می‌کردند، یک کلمه هم تکرار نداشت. امشب که مبحث طرح می‌شد، فردا شب می‌فرمود «کان کلامنا»، همین قدر کلمه اضافه بود بعد دنبال بحث قبلی، یعنی این کان کلامنا را که انسان برمی‌داشت خیال می‌کرد تمام این سال یک درس بوده است. لذا عین همان حرف‌های آقای خوئی تقریرات بود، یعنی آقای فیاض دراسات را می‌نوشتند می‌آوردند، عیناً همین دراسات بود، لذا نوشتن تقریرات آقای خوئی کار مشکلی نبود. بالآخره بعد از یک سال ما نرفتیم و آمدیم مشهد.

*** درسهای دیگر مثل درس آقای حکیم چطور بود؟**

آقای حکیم هم بود ولی آقای حکیم عربی عراقی درس می‌گفتند که برای ما مفهوم نبود، چند جلسه رفتیم ولی چیزی نمی‌فهمیدیم. حدود ۵۰-۴۰ جلسه درس آقای زنجانی هم رفتیم، آقای زنجانی از شاگردان مرحوم میرزا بود، درس ایشان یک مقدار وزین‌تر بود.

*** درس امام را چطور؟**

درس امام را ۳-۲ ماه بیشتر نرفتیم، یعنی آمدیم ایران. مرحوم آقامحمد روحانی که در قم فوت کردند ایشان هم آن زمان در نجف درس می‌گفتند، درس ایشان را هم تقریباً ۲ هفته رفتیم، ایشان ۱۵-۱۴ تا شاگرد خوب و فاضل داشتند، دو تا از بچه‌های حکیم هم از شاگردانشان بودند که در زمان صدام اعدام شدند. علامه جعفری، آقای طبسی از فضلای مشهد و آقای عباس‌نژاد از مشهد هم از شاگردهای خوب آقای روحانی بودند. درس ایشان در بحث ترتب بود و آن را هم ما در مشهد در درس آقای وحید مرتب نوشته بودیم، دیدم آقای روحانی هم چیزی اضافه از آقای وحید ندارد، بلکه آقای وحید به نکته‌هایی اشاره می‌کند که ایشان اشاره نمی‌کنند.

موقعیت علمی آیت‌الله میلانی

غرض اینکه آمدیم مشهد و تا آخرین درس آقای میلانی بودیم. به نظر بنده آقای میلانی آدمی کم نظیر بود و علماً و عملاً شناخته هم نشد. ایشان فوق العاده با تقوا بود و هم خیلی دقیق بود، یک مطلبی امشب می‌فرمودند، باز فردا شب همین مطلب را می‌فرمودند و می‌فرمودند آن جوری که می‌گویم یادداشت کنید یک تقریر آخر، پس فردا شب تقریر آخر، یک مطلب را در یک هفته ٥-٤ تقریر بیان می‌کردند، لذا جمع و جور کردن این تقریرات مشکل بود. چنان که بر عکس آن جور که مشهور شده بود، آقای میلانی فوق العاده با نظام شاه مخالف بود، مخالفتش در حدی بود که می‌فرمود من یک امضاء هم در این نظام طاغوت نمی‌کنم، حتی یادم است، مدرس افغانی که از ممتحنین آقای خوئی در نجف بود، آمده بود مشهد و می‌خواست مشهد بماند، به معرفی یا امضای آقای میلانی نیاز داشت و ایشان امضاء نکرد و گفت به هیچ عنوان با طاغوتی‌ها تماس نمی‌گیرم، ایشان هم رفت قم و ظاهراً آقای شریعتمداری برای ایشان اقدام کرد و در ایران باقی ماند، یعنی آقای میلانی در این حد مخالف بود اما چون به کسی چیزی نمی‌گفت و از آن طرف، «منهائیون» یعنی آنهایی که طرفداراسلام منهای روحانیت بودند، به خاطر اینکه آقای میلانی دکتر شریعتی را رد کرد، خیلی با آقای میلانی مخالف بودند. اینها تحت عنوان اینکه ایشان انقلابی نیست، خیلی بی‌انصافانه آقای میلانی را می‌کوبیدند. حال آن که ما می‌دانستیم ایشان چه آدم انقلابی عجیبی است. در هر صورت آقای میلانی هم انقلابی خیلی سرسختی بود و هم خیلی با تقوا بود و هم واقعاً خیلی دقیق بودند.

مبارزات سیاسی آیت‌الله میلانی

*** مطالعه احوالات مرحوم آیةالله میلانی نشان می‌دهد که انقلابی‌گری ایشان به خصوص همراهی ایشان با حضرت امام، یک اوجی داشت که ظاهراً از سال ٤٤ به بعد فروکش کرد، درست است؟**

فروکش شدنش را ما واقعاً نمی‌دانستیم، اجمالش این است که ما از نزدیک می‌دانستیم که آقای میلانی اصلاً دستگاه را طاغوت می‌دانند، نمی‌خواهم وارد بحث بشوم که قرائن زیادی بیان بکنم، ولی یک مرتبه دیدیم ایشان کمتر چیزی می‌گویند. تا این که مرحوم آقای صدرالدین حائری شیرازی که بسیار آدم کم‌نظیر و خوش فکر و انقلابی بود و برای پیروزی انقلاب خیلی زحمت کشید، یک روز آمد مشهد و گفت خبر داری که آقازاده (سیدعلی میلانی)، دست گل به آب داده است!، گفتم چه کار کرده است؟ گفت دیدن فرح رفته است، گفتم چنین چیزی نمی شود، گفت رفته. ما تحقیق کردیم معلوم شد وقتی شاه به مشهد می‌آید و حرم می‌رود، ساواک عده‌ای از آقایان را مجبور می کند که در حرم به دیدن شاه بروند، علماء رفتند و ایشان هم به دیدن شاه رفته است نه فرح. به آقای حائری گفتم داستان از این قرار است. بعد ایشان به آقای میلانی

گفته است آقای میلانی قبول نمی‌کرد، می‌گفت نمی‌شود بچه من برود آنجا! آقای حائری گفتند که گفتم رضازاده گفته است – آقای میلانی مقداری فشار خون هم داشت و گاهی فشار خونش بالا می‌زد و حالت سکته پیدا می‌کرد – می‌گوید تا گفتم، یک مرتبه ایشان نشست، حالتی که می‌خواست بیفتد. بعد قریب دو هفته یا سه هفته پسرش را طرد کرده بود، نه مدرسه‌اش راه می‌داد و نه خانه. ما آن وقت مدرسه آقای میلانی رسائل و مکاسب می‌گفتیم، یک روز درس ما که تمام شد، آقاسیدعلی آمد گفت من با شما کاری دارم، ما رفتیم در اتاقی و در را بست، اول گریه زیادی کرد، گفت شما به آقای حائری گفته بودید که من به دیدن شاه رفتم؟ گفتم بله، نرفتید؟ گفت چرا، گفت که آقای حائری از قول شما به پدر من گفته است؟ گفتم بله، به ما گفتند شما به دیدن فرح رفتید، ما هم تحقیق کردیم دیدیم فرح نبوده، به دیدن شاه رفتید، باز گریه کرد گفت: شما خیال می‌کنید من این قدر عقل ندارم که رفتن من به دیدن این مرد هم برای خودم و هم برای پدرم، هم برای دنیامون و هم برای آخرتمان خراب است. برای چه من به دیدن او بروم برای پول؟! برای ریاست؟! باز گریه کرد گفت به شما می‌گویم چرا رفتم ولی تا زنده هستم نگویی. می‌دانی چرا رفتم؟ گفت من را خواستند ساواک، خانم و دختر ۸–۷ ساله‌ام را هم آوردند، رئیس ساواک گفت یا باید به دیدن شاه به حرم بروی یا پیش چشمت خانمت و دخترت را می‌دهیم به این ساواکی‌ها، نه یک نفر، دو نفر، چندین نفر به این‌ها تجاوز کنند. گفت من در چنین بن‌بستی گیر کردم آن وقت چه کسی مثل من در این شرایط قرار می‌گرفت و نمی‌رفت، هست کسی که نرود؟! باز گریه کرد. ما هم تا ایشان زنده بود به هیچ کس نگفتیم. بعد ما فهمیدیم علت این که آقای میلانی یک مقدار از آن تیز و تندی‌اش فروکش کرد، این مسأله بوده است. پس فروکش کردن ایشان به خاطر تهدیدهای این جوری بود نه به خاطر زندان و اعدام.

مقامات معنوی آیت‌الله میلانی

*** راجع به مقامات معنوی مرحوم آقای میلانی اگر نکاتی هست بفرمایید؟**

من به ایشان خیلی معتقد بودم، همین آیةالله بهجت که ایشان هم به نظر من فرد کم نظیری بود، می‌گفت آقای میلانی دوم هم ندارد. آقای میلانی از نظر معنویت آدم خیلی کم نظیری بود و خیلی هم کارهایش پنهان بود و خیلی هم شجاع بود. یک داستانی از آقای زبرجدی که متولی آستانه شیراز است، نقل کنم. در سفری به شیراز، دید و بازدیدی با علمای شیراز داشتیم، بازدید آقای زبرجدی که رفتم گفت شما تحصیلاتتان کجا بوده است؟ همین شرحی که به شما دادم را گفتم، وقتی اسم آقای میلانی را بردم گفت: من سال ٤٢ در قم شاگرد آقای خمینی بودم، پدرم از علمای شیراز بود، خواستم بروم مشهد، پدرم ٤٠٠ تومان به من پول داد گفت از کسی هم قرض نکنی، وقتی راه افتادم ٦ نفر هم به اتفاق من آمدند گفتند حالا که

پول داری ما هم می‌آییم. آقای خمینی یک نامه‌ای برای آقای میلانی نوشت سر پاکت را بست و پشت پاکت نوشت حضرت آیت الله میلانی- تردید دارم «عظمی» هم نوشت یا ننوشت- و فرمود این را به آقای میلانی بدهید. ما تا مشهد رسیدیم، ۹۰ تومان از این پول‌ها خرج شد، رفتیم حرم امام رضا(ع) وقتی بیرون آمدم دیدم بقیه پول‌ها را جیب‌برها زدند، برگشتم رفتم داخل حرم و هر چه با امام رضا(ع) جر کردیم آقا ما چکار کنیم، پول نداریم، ٦ نفر هم همراه ما هستند، جیب‌برهای حرم شما هم جیب ما را زدند!. خبری نشد. ناامید رفتیم پیش رفقایمان اما قضیه را نگفتیم. گفتند گرسنه هستیم شام بخوریم، گفتم فعلاً وقت خواب است، بخوابید فردا صبح صبحانه خوبی درست می‌کنیم، صبح زود هم حرکت کردیم که اینها بیدار نشوند بگویند گرسنه هستیم و باز رفتیم حرم، شروع کردیم جرّ و خبری نشد!. یادم آمد نامه آقای میلانی را دارم، گفتم تا آقای میلانی از خانه‌شان بیرون نرفته، نامه را به ایشان بدهم. رفتم در زدم یک کسی آمد، گفتم بگویید یک طلبه‌ای از قم از آقای خمینی نامه آوردند، رفت، دیدیم آقای میلانی بدون عبا، تحت‌الحنک انداخته، آمد جلوی در و فرمود منتظر شما بودم! ما وارد شدیم، آقای میلانی به اصرار ما را جلو انداخت. رفتیم دفترشان - دفترشان کوچک بود و یک میز کوچک چوبی داشت و پشت میز می‌نشست و در خانه‌اش هم ایشان عمامه کوچکی می‌بست تحت‌الحنک می‌انداخت - وقتی به اتاقش رفتیم به اصرار ما را جلو انداخت، ما نامه را دادیم شروع کرد به خواندن، در بین، کمرش را خم می‌کرد به علامت اینکه قبول دارم، به آخر که رسید امضای آقای خمینی را بوسید و نامه را کنار گذاشت. - این داستان نشان دهنده ارتباط امام با آقای میلانی و احترام ایشان به امام است-. بعد به من فرمودند که شما از من ۳۱۰ تومان طلبکارید! من می‌خواهم ۹۰ تومان اضافه بدهم. ایشان اصرار و ما انکار، فرمود دیشب امام رضا(ع) به من فرمودند، ۳۱۰ تومان به شما بدهم و من ۹۰ تومان هم اضافه می دهم. معلوم شد ایشان از آن ۹۰ تومان هم مطلعند ولی امام رضا همان مبلغ جیب‌برهای حرم خودش را داده است!. گفتم آقا پس همان ۳۱۰ تومان باشد، پدرم گفته از کسی قرض نگیرم، فرمود این را من می‌دهم، به قم که رفتی بگو سیدمحمدهادی داده است اگر قبول کرد که فبها و الا از همانجا برایم بفرست. خلاصه ما آمدیم قم و بهتم زد که آقای میلانی چنین مردی بوده و او را نشناختم، آقای میلانی که نسبت به آقای خمینی این جور برخورد می‌کند امضای ایشان را می‌بوسد می‌خواهند بگویند که با ایشان مخالفند!. ایشان می گفت سال بعد داماد شهید دستغیب شدیم با ایشان رفتیم مشهد پیش آقای میلانی، آقای میلانی این داستان را برای شهید دستغیب نقل کرد، ایشان گفت کتابی می‌نویسم این داستان را بنویسم؟ فرمود نه. من در قم به آقای سیدعلی میلانی این داستان را گفتم و گفتم برای اینکه واسطه نباشد خودتان بروید شیراز از ایشان سؤال کنید که دیگر واسطه‌ای هم در بین نباشد. ایشان گفت رفتم و آقای زبرجدی عین حرف‌های شما را بدون واسطه برای ما گفتند. غرض این

است که آقای میلانی یک شخصیت این چنینی بود. درباره مرحوم آقامرتضی حائری هم نقل می‌کنند که ایشان هم مشهد آمده و نظیر همین جریان برای ایشان پیش آمده است. ولی از بس ایشان آدم کتومی بود، به کسی چیزی نمی‌گفت. آقای علم‌الهدی که از شاگردانشان بود و از نجف باهاشان آمده بود و تنها کسی است که آقای میلانی به ایشان مدرک اجتهاد داده بود، می‌گفت آقای میلانی در نجف ۵ سال شاگرد قاضی بود و به همراه آقای خوئی و علامه طباطبائی و چند نفر دیگر در درس اخلاق ایشان شرکت می‌کرد. بعد از ۵ سال شاگردی، استادشان ٤ چیز به آقای میلانی داده بود: یک این‌که آقای میلانی مثل بلبل حرف می‌زد. می‌گفت آنکه شما دیدید، این بیان آقای میلانی نبود، یک مرتبه بیانش این شد، دوم این‌که از کسی اصلاً گله نمی‌کرد. این را خودشان هم به مناسبت گفتند که من از کسی گله نمی‌کنم و الا این نیست که آقایان می‌گویند، سوم این‌که اگر به ایشان فحش هم می‌دادند، عکس‌العمل نشان نمی‌داد، انگار که بر ایشان سلام می‌دادند، و چهارم این‌که بی‌تأمل حرف نمی‌زد، این را هم ما امتحان کرده بودیم اگر کسی می‌پرسید آقا مثلاً اسم فلانی چیست، اگر چای می‌خوردند، نصف چای را می‌خوردند، بعد می‌فرمودند «محمدعلی» مثلاً، اینجوری نبود که بی‌تأمل حرف بزنند. این ٤ چیز نتیجه ۵ سال درس اخلاق آقای قاضی بود.

اهتمام به درس اخلاق در حوزه‌های علمیه

*** ایشان در مشهد اهتمام به مباحث اخلاقی هم داشتند؟**

بله، شبها که فقه می‌گفتند، اول درس از تحف‌العقول یکی دو تا روایت می‌خواندند و برنامه هر شبشان بود، یادم است آقای محمدرضا حکیمی از سر درس به خاطر همین قهر کردند، آقای حکیمی تبسمی کرد و ایشان دیدند که آقای حکیمی خندیدند، کتاب را روی هم گذاشتند و خیلی تند برخورد کردند فرمودند به من خندیدی یا به روایت خندیدی؟! من کلام معصوم را می‌خوانم چرا در وقت تلاوت کلام معصوم تبسم کردی؟! پس از آن آقای حکیمی درس ایشان نیامد.

آقای میلانی آدم خیلی عجیبی بود و عجیب‌تر این‌که کاری که برای کسی می‌کرد نمی گفت. آن زمان دو نفر از شاگردانشان را می‌خواستند ببرند سربازی. با این که ایشان دستگاه را طاغوت می دانستند، ٤ نفر از آقایان یعنی آیةالله وحید، میرزاجواد آقای تهرانی، آقای مروارید و آقاشیخ قاسم دامغانی، را فرستادند پیش استاندار آن زمان که ارتشبدی بود، اینها می گفتند آقای میلانی می‌فرمودند شما بروید آنجا از قول من به استاندار بگویید که اولاً طلبه‌ها به سربازی نروند، اگر می‌خواهند بروند این دو نفر نروند، اگر نشد اقدام برای کفالتشان می کنیم، اگر نشد به این دو نفر تصدیق اجتهاد می‌دهم. گفتند ما رفتیم و استاندار گفت باید

با شاه صحبت کنیم، فردا شب جواب داد که شاه گفته بود هیچ استثنائی در کار نیست، باید بروند. مرحله دوم بالاخره هر دو کفیل شده بودند و سربازی نرفتند. آقای میلانی این جور کار مهمی انجام می دادند و به احدی نمی‌گویند، حتی به این دو نفر هم نمی‌گویند که ما چنین خدمتی برای شما کردیم. این قدر ایشان کارهایش پوشیده بود.

قصه دیگر مربوط به خود آقای وحید بود. ما تربت بودیم و به ما خبر دادند که آیت الله وحید به مشهد آمدند و هر چه ما اصرار می‌کنیم که مشهد بمانند نمی‌مانند، گفتند اگر شما بگویید شاید حرف شما را قبول بکنند. ما هم آمدیم و به آقای وحید گفتیم طلبه‌ها مایلند شما بمانید و مشهد هم نیاز به شما دارد، فرمودند من یک مشکلی دارم که اگر آن مشکل حل بشود، می‌مانم. گفتیم مشکل شما چیست؟ فرمودند مشکل من را فقط آقای میلانی می‌تواند حل کند، گفتم پس اجازه می‌دهید من به ایشان بگویم؟ فرمودند مسئله‌ای نیست. ما رفتیم جایی که موزه فعلی است. در آنجا صحن بازی داشت، حوض آبی وسطش بود و آقای میلانی بعد از نمازش کنار همان حوض می‌نشست. دیدیم صاحب تفسیر المیزان هم کنارشان نشسته، عمامه را کنار گذاشته بودند و دو نفری چای می‌خوردند و ما هم رفتیم نشستیم به آقای میلانی عرض کردیم که آقای وحید الان آمدند مشهد و طلبه‌های مشهد قبلاً درس ایشان بودند و مایلند که ایشان بمانند و درس خارج را شروع کنند، بنده خدمت آقای وحید رسیدم و از کلمات ایشان این جوری برداشت می‌کنم که اگر جنابعالی بفرمایید ایشان می‌مانند. آقای میلانی فرمودند: من واقعاً مایلم که حوزه مشهد تقویت بشود و به آقای میرزا هاشم (پدر آقایان لاریجانی) هم گفتم بیایند مشهد که حوزه تقویت بشود، ایشان هم چیزی نگفته است (قبول نکرده است) و حال که شما می‌گویید، من می‌گویم اما ایشان قبول می‌کند؟ – این حرفشان برای من یک سرمشقی شد–، گفتم آقا طبق آنچه دست می‌آید اگر شما بفرمایید قبول می‌کنند. گفتند دست می‌آید فایده ندارد، اگر قول می‌دهید که من بگویم، ایشان قبول بکنند، من می‌گویم و الا نه؛ اگر من بگویم ایشان هم قبول نکنند، شما به هدفتان نمی‌رسید و درست نیست. گفتم پس بعداً به شما عرض می‌کنم و خدمت آقای وحید رسیدیم و گفتم آقای میلانی این جوری گفتند. آقای وحید فرمودند که من یک مشکلی دارم اگر آقای میلانی مشکلم را حل کنند می‌مانم، باز رفتیم به آقای میلانی گفتیم آقای وحید این جوری گفتند، فرمودند اگر مشکل دارند من مشکلشان را هر چه باشد، حل می‌کنم، ایشان هم رفتند پیش آقای میلانی و بعد آقای وحید به من فرمودند که از آقای میلانی تعجب کردند، فرمودند که مشکل من این است که وقتی شاه می‌آمد ما را دعوت می‌کردند برویم به ملاقات شاه ما هم که اهلش نبودیم به ملاقات برویم و مشکل ما همین بود. آقای میلانی به من فرمودند که این مشکل چیزی نیست، هر وقت شاه آمد

شما رفتن خود را معلق به رفتن من کنید، بگویید اگر سیدمحمدهادی آمد من هم می‌آیم، ما که هرگز نمی‌رویم، پس شما هم هرگز نخواهی رفت! گفتم شما کجا! ما کجا؟ گفت همین که من گفتم، شما مشروط کن به آمدن من دیگر خیالت راحت باشد، آقای وحید فرمودند قبول کردیم و مشروط می‌کردیم و این شر از سرمان دفع شد.

یادی از آیت‌الله شیخ هاشم قزوینی

*** از مرحوم آقاشیخ هاشم قزوینی بفرمایید.**

آقاشیخ هاشم قزوینی از نظر معلومات مثل آقای میلانی نبود. معلوماتشان قابل مقایسه نبود. آقاشیخ هاشم معمولاً چهارشنبه‌ها طلبه‌ها را موعظه می‌کرد که گاهی طلبه‌ها گریه می‌کردند و غالباً داستان نقل می‌کرد و می‌فرمود: «کسی که راضی نیست اسمش را ببرم»، چنین می‌گفت! بعد از فوت ایشان من به آقای وحید گفتم آقای آقاشیخ هاشم این جوری می‌گفت. آقای وحید فرمودند: من در مرض موت ایشان آمدم مشهد، ایشان فرمودند تمام آن قضایا مال خودم بوده است، برای اینکه طلبه‌ها خیال نکنند که از خودم تعریف می‌کنم، می‌گفتم: «کسی که راضی نیست اسمش را ببرم». بعد آقای وحید اضافه فرمودند در همان مرض موت که ما آمدیم مشهد، آقاشیخ هاشم دور دوم کفایه را شروع کرد و یکی دو ماه خوانده بود که مریض شد، به من فرمود که من نمی‌روم، درس طلبه‌ها تعطیل می‌شود، شما اینجا بمان این کار را به آخر برسان و بعد برو. گفتم آقا می‌خواهم بروم نجف. فرمودند شما بمان، گفتم نمی‌توانم، ایشان چیزی نگفت. آقای وحید فرمودند: بعدش ما آمدیم به تهران، دو سه ماه به هر در زدیم که ویزا بگیریم نشد که نشد! خواستم به قم بروم، باز هم نشد!، بالاخره آمدم مشهد از همان جا که درس تعطیل شده بود شروع کردم و به آخر که رسید، بعد ویزا گرفتم و رفتم به نجف. آقای وحید که می‌آمد مشهد غالباً در منزل عباسپور بود و یک سال هم آمدند منزل ما، آقای طبسی هم آمدند دیدن ایشان. آقای وحید آنجا این داستان را به آقای طبسی گفت، آقای طبسی فرمودند این تعبیر خواب ما حالا معلوم شد، در مرگ آقاشیخ هاشم من یک شب خواب دیدم که رفتیم درس ایشان نشستیم، آقاشیخ هاشم از روی منبر بلند شد و شما را جای خودش نشاند و خودش از محل درس رفت بیرون و من فکر می‌کردم که تعبیرش چیست؟ پس معلوم شد که تعبیر خواب من همین بوده که شما می‌گویید. در هر صورت آقاشیخ هاشم آدم عجیب و غریبی بود خیلی آدم معرکه‌ای بود، طناز بود و قضایای زیادی هم نقل می‌کرد و خیلی هم بر کفایه مسلط بود.

جذابیت درس آیت‌الله حاج شیخ هاشم قزوینی

*** ظاهراً درس جذابی داشتند.**

بله درس خوبی داشت، البته اخیراً ما دیدیم تکرار زیاد داشت، اوائلش برای کسی که تازه وارد می‌شد خوب بود اما اواخرش تکرار زیاد داشت، ولی فوق‌العاده درسش درس خوبی بود، مثال‌های قشنگی می‌زد و خیلی رک و صریح هم حرف می‌زد ولی درس عِلمیت آن چنانی نداشت یعنی حداکثر فرمایشات خارج از کفایه ایشان، حرف‌های مرحوم نائینی بود که ما همه را می‌نوشتیم، تقریرات نائینی نبود، بعد معلوم شد که آن حرف‌ها را از مرحوم اصفهانی گرفته است. غرض این است که مرحوم آقاشیخ هاشم از نظر علمی قوی نبود اما از نظر معنوی بسیار آدم قوی‌ای بود.

*** وفات آقاشیخ هاشم در چه سالی بود؟**

در حدود سال ۳۹ شمسی بود و قبر ایشان هم گوشه صحن آزادی سمت راست کنار کفشداری خواهران است.

اهتمام به آرای آقاشیخ محمدحسین اصفهانی

*** مرحوم آقای میلانی در درس به کدام یک از اساتیدشان بیشتر عنایت داشتند؟**

آقای میلانی نوعاً از مرحوم میرزای نائینی تعبیر به میرزای استاد می‌کرد، از محقق اصفهانی تعبیر به حاج شیخ استاد می‌کرد و آنچه در ذهنم است ایشان به مرحوم آقاشیخ محمدحسین اصفهانی بیشتر عنایت داشتند چون حرف‌های آقاشیخ محمدحسین حرف‌های مرحوم میرزای نائینی را به هم می‌زند، یعنی حرف‌های میرزا عظمتش تا وقتی بوده که مرحوم آقاشیخ محمدحسین نهایه الدرایه را ننوشتند، نوعاً حرف‌های ایشان اشاره به ردّ حرف‌های مرحوم نائینی است.

*** شما که مدت طولانی خدمت مرحوم آقای میلانی بودید، اصول ایشان چند سال طول می‌کشید، فقه چه کتاب‌هایی درس دادند؟**

بنده از اول مبحث حجیت خبر واحد درس ایشان رفتم، استصحاب تمام شد که ایشان فوت کردند، ۱۸ سال طول کشید. یعنی یک دوره اصول ایشان شاید ٦٠-٥٠ سال طول می‌کشید.. فقهشان هم که ما از بحث قبله در نماز فریضه رفتیم، صلاة، زکات، خمس و مکاسب بیع را درس فرمودند و ظاهراً در همان مکاسب

فوت کردند.

*** یعنی ایشان فقه را جمع و جورتر از اصول می‌گفتند؟**

فقهشان هم طولانی بود، درس‌های آقای میلانی خیلی طول می‌کشید.

*** پس اگر یک طلبه می‌خواست یک دوره اصول خدمت ایشان بخواند، نمی توانست؟**

علی أی حال یک دوره اصول نمی‌شد خدمت ایشان بخواند، البته عقیده ایشان چنین بود و درست هم بود، می‌فرمودند که من معتقدم اگر یک طلبه در یک فن و حتی در یک فصل از یک فن مجتهد بشود و قدرت استنباط پیدا بکند، در همه فنون مجتهد است یعنی این قدر تقویت شده که می‌تواند همه را با مطالعه دربیاورد.

ظهور علمی آیت‌الله آقای میلانی در فقه

*** از نظر شما بروز و ظهور علمی مرحوم آقای میلانی در فقه بیشتر بود یا در اصول؟**

واقعش این است که من تطبیق نکردم، ولی فقه ایشان هم فقه بسیار خوبی بود و اصول هم اصول خوبی بود.

*** ایشان غیر از مباحث فقهی و اصولی، از علوم دیگر چیزی می گفتند؟**

اگر هم داشتند بنده بی‌اطلاعم.

*** یعنی اگر جایی بحث فلسفی پیش می‌آمد وارد بحث نمی‌شدند؟**

وارد آن بحث‌ها نمی‌شدند به خاطر اینکه چند گروه در مشهد آقای میلانی را می‌کوبیدند، یکی همین مسئله فلسفه بود که الان هم باز تحت عنوان «تفکیک» جلو آمده است، خیلی بیداد می‌کرده است. گرچه خود بزرگان و خود آقایان می‌گفتند که ما خدا را شکر می‌کنیم که در این مدت کوچکترین حرفی علیه آقای میلانی نگفتیم. ولی در عین حال طیف تفکیکی‌های مشهد نسبت به ایشان، به عنوان اینکه شاگرد مرحوم آقاشیخ محمدحسین بوده و در فلسفه و عرفان کار کردند، حساسیت داشتند. اما آقای میلانی هم چیزی نمی‌گفت. یک کسی که خبره فن است در یک جریانی به من فرمودند که فلانی به نظر شما حاج

مجتبی قزوینی اسفار را می‌فهمد و رد می‌کند یا نفهمیده رد می‌کند، بالاخره حساب و کتابی در کار است. یک دکتر فاضلی ما اینجا داشتیم استاد دانشگاه بود، ۲ سال قبل فوت کرد، می‌گفت من مدرک دکترای فلسفه‌ام را در تهران گرفتم، پیش راشد می‌رفتیم اسفار می‌گفت، ۵-٦ دوره اسفار را درس گفته بود، در این ۵-٦ دوره در هیچ دوره‌ای حتی یک کلمه تکرار نداشت یعنی همین عبارت را در این دوره جوری معنا می‌کرد، دوره بعد جور دیگری معنا می‌کرد. ایشان می‌گفت ما دیدیم یک روز آقای راشد نیامد درس. ما رفتیم منزل ایشان و گفتیم چرا امروز نیامدید؟ فرمودند فردا می‌گویم. فردا که آمدند فرمودند: من برای درس اسفار شما که چندین دوره هم درس گفتم، ٤ ساعت مطالعه می‌کنم، دیروز گرفتار شدم، نرسیدم، ۲ ساعت مطالعه کردم لذا چون ٤ ساعت تکمیل نشد نیامدم که وقت شما هم ضایع نشود! این شخص باید درباره اسفار نظر بدهد که به قول مرحوم فاضلی چند دوره بدون کمی تکرار اسفار را درس گفته. خب این کسانی که اشکال می‌کنند از این عبارت یک معنا می‌فهمند اما راشد ٦-۵ معنا می‌فهمیده است. حالا نظر ملاصدرا همین بوده یا آنکه آقا می‌فرمودند نظر دادن خیلی ساده نیست.

برنامه‌های حوزه و نظم‌دهی به حوزه

*** مرحوم آیت الله میلانی برای برنامه‌های حوزه و نظم‌دهی به حوزه هم اقداماتی کردند؟**

بله راجع به نظم حوزه هم ایشان خیلی اهانت شنیدند، ایشان تصمیم گرفتند که برنامه امتحان در مشهد اجراء بشود. فرمودند که من باید سهم امام را به طلبه‌ای بدهم که هم محصل باشد و هم متدین، اصلاً از نظر فقهی نمی‌توانم به شخصی که این دو شرط را ندارد شهریه بدهم. خب متدین بودنش با شیوه‌های مختلف (تحقیقات) معلوم می‌شود، اما محصل بودنش فقط با امتحان فهمیده می‌شود لذا ایشان برنامه امتحان را دایر کردند و راجع به همین برنامه امتحان خیلی حرف به ایشان زدند، حتی نجف هم آقای خوئی از ما سؤال کردند که شنیدیم آقای میلانی امتحان دائر کرده و حوزه مشهد را بر هم زده است، گفتم نه آقای میلانی اصلاً دیدگاهش این است که می‌گوید سهم امام را به کسی می‌توانم بدهم که هم محصل باشد و هم متدین و برای تشخیص مجبورم این کار را بکنم. ایشان برنامه را اجراء کرد و بعد از ایشان برنامه امتحان حوزه باقی ماند تا بعد از انقلاب. آقای میلانی هم برنامه امتحان داشت و هم الزام طلبه‌ها برای منبر. ایشان نسبت به روحانیت دیدگاه عجیبی داشت و همانی است که بنده الان فکر می‌کنم که ای کاش بقیه هم مثل ایشان فکر می‌کردند. اولین گروهی که خواست اعزام کند برای تبلیغ، رفت روی پله دفترشان و فرمود به هر جا که رفتید از مردم همان روستا یا آن شهر سؤال کنید از چه کسانی تقلید می‌کنند، همان رساله مرجع تقلیدشان را بگیرید و برایشان مسئله بگویید. تقلید از این آقا برای این مردم جایز است، چون برای آنها ثابت شده

است که تقلید از این آقا جایز است اگر به نظر شما تقلید از این آقا جایز نیست و اعلم از ایشان وجود دارد، برای آنها جایز است و اگر شما دخالت کردید که اعلم از این مجتهد شما اعلمی وجود دارد، فردا دیگری می‌آید می‌گوید فلانی از این اعلم است و این قداست روحانیت را می‌شکند. قداست روحانیت را نشکنید، قداست روحانیت اگر بشکند دیگر قابل جبران نیست و بعد فرمودند من راضی نیستم کسی اسم من را ببرد، اگر کسی اسم من را ببرد حرام است. ٦-٥ نفر آدم‌های خیلی موجه و محترم آمده بودند به ایشان عرض کردند که ما می‌خواهیم یک حسینیه‌ای درست کنیم و شما به ما اجازه بدهید که این کار را بکنیم. فرمودند روحانی محلتان را بیاورید. گفتند محل ما روحانی ندارد، فرمودند از آن منطقه‌ای که هستید یک روحانی بیاورید. گفتند ندارد، فرمودند یک آدمی که عبا و عمامه‌ای داشته باشد، قیافه روحانی داشته باشد بیاورید! اینها فکر کردند آقا به ایشان اعتماد ندارد، یکی گفت آقا این آقایان معتمدین محله هستند. فرمود نه من از این جهت نمی گویم، من یک وظیفه‌ای دارم که طرف من باید روحانی باشد، من به یک روحانی اجازه می‌دهم شما آقایانی که معتمدین محل هستید به توسط این روحانی مشغول کار باشید، روحانی که تنها نمی‌تواند کار بکند، طرف من این روحانی و کار به دست شماست.

سازمان و تشکیلات حوزه‌های علمیه

*** با توجه به این‌که حضرتعالی سیستم گذشته حوزه را با این اساتید به نام دیدید، یک مقایسه‌ای با وضعیت فعلی بفرمایید تا اگر کاستی‌هایی هست معلوم بشود.**

↔آنچه امروز به جایی نرسد فریاد است»، بنده عقیده‌ام این است که سیستم فعلی، سیستم خوبی نیست، ترمی شدن حوزه آن عمق حوزه را از بین برده است. طلبه‌های گذشته، از جمله خود ما، تا وقتی کفایه ما تمام نشد، در اتاق ما کتاب غیر درسی یک قرآن بود و یک مفاتیح، هر چه داشتیم کتاب درسی بود. درس می‌رفتیم و مطالعه می‌کردیم، وقتی بیکار می‌شدیم از درس‌های قبلی مباحثه می‌کردیم، فقط یک مفاتیح و قرآن بود که صبح‌ها دعا و قرآن می‌خواندیم همین. سطحمان که تمام شد، به بقیه علوم مثل تفسیر یا کلام پرداختیم. ولی به همین دو تا درس واقعاً خوب می‌رسیدیم، شب خوب مطالعه می‌کردیم، پیش مباحثه می‌کردیم، صبح با این نیت سر درس می‌رفتیم که اگر آقاشیخ هاشم می‌فرمودند درس را تحویل بده بتوانیم تحویل بدهیم. آن وقت چند کتاب هم مطالعه می‌کردیم اما حالا طلبه‌ها همان درس معمولی‌شان را که سر درس هستند، نمی رسند. تازه اگر خیلی جهاد کنند آن را مباحثه می‌کنند، دیگر فرصت اینکه کتاب‌های جنبی مطالعه بکنند، حاشیه‌ای ببینند ندارند. اشکالی هم اصلاً در درس ندارند. این بحث ترمی این قدر سر طلبه‌ها را شلوغ کرده که هر ساعتی یک درس، و واقعاً نمی‌رسند. اگر بررسی کنید، طلبه حالا از

نظر عمق درسی با سابق خیلی فرق کردند با این‌که الان وسایل تحصیل خیلی بیشتر شده است، کتاب زیاد، نوار زیاد، اساتید خیلی بهتر و خوش بیان‌تر، مطالب بهتر، اما از بس سر طلبه‌ها شلوغ شده واقعاً نمی‌رسند، بر عکس طلبه‌های سنی با اینکه تبلیغ هم زیاد می‌روند اما خیلی خوب درس می‌خوانند (بنده با علمائشان خیلی ارتباط دارم)، قبل از انقلاب درس نمی‌خواندند، بعد از انقلاب واقعاً عجیب مسلطند، از هر چه سؤال کنید جواب می‌دهند، در همین ادبیات خیلی خوب کار کردند، چندین کتاب می‌خوانند و لکن با این ترمی شدن تقریباً وضعیت حوزه ما خراب شده است. بنده چند بار پیشنهاد کردم و الان هم پیشنهاد می‌کنم، تغییر اساسی که مفید باشد این است که باید حوزه‌های علمیه مدارس غیرانتفاعی داشته باشند. از همان آمادگی، دبستان، دبیرستان، بچه‌ها زیر نظر حوزه تربیت بشوند، این دانش‌آموزی که زیر نظر حوزه تربیت شده است، بعد اگر طلبه شد، طلبه خوبی خواهد شد و اگر دانشجو هم شد، دانشجوی متعهدی است، فردا مدیر متعهدی خواهد بود. ولی بچه‌ای که در آموزش و پرورش حالا تربیت می‌شود، تازه اگر یک استاد غیرمذهبی هم داشته باشد، وقتی به حوزه می‌رود اصلاً گیج می‌شود که اینجا چکار می‌کنند. لذا به نظر بنده قدم اساسی حوزه این است که ولو به عنوان آزمایش، لااقل در یک شهر حوزه علمیه تصمیم بگیرد این مدارس را تشکیل بدهد و اگر زیر نظر حوزه این مدارس تشکیل شد، بهترین بچه‌ها را به آنجا می‌فرستند چون مردم برای بچه‌هایشان خیلی سرمایه‌گذاری می‌کنند، وقتی ببینند یک دبستان، دبیرستان زیر نظر حوزه است که بهترین استادهایی که هم دین دارند و هم علم و اخلاق اینجا درس می‌دهند، بهترین بچه‌ها را می‌فرستند. بعد ممکن است روحانیت از طریق این بچه‌ها یک راهی به خانه‌های مردم پیدا بکند که بعضی-هایشان اهل مسجد هم نیستند. اگر این کار بشود، خیلی مفید است. چندین بار گفتم که این را بکنید و تا این کار نشود تحول پیدا نمی‌شود، یک طلبه‌ای که تا دبیرستان و دیپلم در چنان محیطی بوده، طلبه نماز شب خوانی نیست، یک طلبه‌ای که شما بخواهید نیست اما اگر زیر دست خودتان تربیت شد، همان طلبه درست می‌شود به نظر من هر چه دیرتر این کار را بکنند بر ضرر حوزه است.

*** برنامه‌های فعلی برای این است که طلبه‌ها با علوم مختلف آشنا بشوند که یکی از الزامات عصر امروز است لذا ناچارند ترمی بکنند تا هم با علوم مختلف آشنایی حاصل شود و هم زمان کوتاه شود؟**

اینها که می‌خواهند زمان را کوتاه بکنند، راهکارشان را در طول هم قرار بدهند. چند سال اول همین درس‌های اصلی حوزه را خوب بخوانند، بعد که به کفایت عقلی رسیدند، آن وقت درس‌های جنبی را بخوانند. سابق هم همین جور بود، در طول هم قرار می‌دادند، همه درس‌ها هم خوب خوانده می‌شد حالا که در عرض هم است، طلبه‌ها به مشکل برمی‌خورند، یک ساعت این درس، یک ساعت آن درس و به جایی

هم نمی‌رسند.

ارتباط مردم با روحانیت

*** ارتباط مردم با روحانیت را در شرایط فعلی چگونه می‌بینید؟**

روز به روز ضعیف‌تر می‌شود، تبلیغات علیه روحانیت خیلی است نه علیه روحانیت بلکه علیه مذهب. شما اطلاع دارید این همه سایت‌ها و شبکه‌های ماهواره‌ای و این همه سی‌دی‌ها و تلفن‌های همراه که هست با اینها تبلیغات عجیب و غریبی علیه مذهب می‌شود. حدیثی از موسی بن جعفر است که «إنْ أَخَذَ دِينَهُ مِنْ أَفْوَاهِ الرِّجَالِ أَزَالَتْهُ الرِّجَالُ وَ مَنْ أَخَذَ دِينَهُ مِنَ الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ زَالَتِ الْجِبَالُ وَ لَمْ يَزُل»؛ دینی که از زبان پدر و مادر یاد گرفتیم سریع هم از دست می‌دهیم، اما دینی که از کتاب و سنت باشد مثل کوه پایدار است. بالاخره تبلیغات خیلی خطرناک شده است و راهکار عمده‌اش به نظر من این است که مبلغین ما باید فضلای حوزه باشند، فضلای حوزه به جای طلبه‌های جوان باید وارد در تبلیغ بشوند. یک آدم فاضل، یک وزنه علمی به هر جا که برود خود رفتارش تبلیغ برای دین است، آن وقت کسانی که اشکال به روحانیت می‌کنند که اینها بی‌سواد هستند و چیزی بلد نیستند، وقتی با شخصیت این چنینی برخورد کردند، خودِ عمل این آقا جلوی تبلیغات آنها را می‌گیرد. به نظر من یکی از کارهایی که حتماً باید بشود این است که باید تبلیغات در اختیار فضلای مسنّ حوزه باشد، در روایت هم هست که امام صادق(ع) فرمود که اگر شما فضلای مسن اقدام نکنید، عذاب نازل می‌شود. بالاخره مردم امر به معروف و موعظه را از یک پیرمرد می‌پذیرند اما از یک جوان هر چه مسلّم باشد و هر چه خوب حرف بزند، کم می‌پذیرند. تحول در آن موعظه است: «لعلهم یحذرون»، اگر آن حذر نباشد، تبلیغات بی‌ثمر است، ممکن است تبلیغات از نظر علمی آگاهی مستمع ما را بالا ببرد اما تا آن حذر نباشد، این تبلیغات بی‌اثر است، مثل آن دانشجویی است که نمره ۲۰ در علوم دینی می‌گیرد، نمازش را نمی‌خواند، این معلومات به درد نمی‌خورد، معلوماتی به درد می‌خورد که همراه با ترس و به قول قرآن «حذر» باشد و آن وقتی است که افراد مسن تبلیغ کنند.

*** در پایان اگر توصیه‌ای دارید بفرمایید.**

موفق باشید و انشاءالله دعاهای امام زمان(عج) پشت سر همه کسانی است که به فکر تقویت مذهب هستند. در بین همه توصیه‌هایی که ائمه فرمودند، یکی از توصیه‌هایی که همه جا همراه با دعا است و این باعث خوشحالی ماست، این است که «رَحِمَ اللّهُ عَبْداً أَحْيَا أَمْرَنَا»؛ هر جا کلمه احیاء امر است، همراه با دعا است و کسانی که در این راه قدم می‌زنند بالاخره پشتیبان همان دعای معصومند که اگر کسی قدمی در این

راه بردارد، مشمول دعای معصوم می‌شود و انشاءالله موفق هم هست.

مصاحبه با حضرت آیت الله سید فاضل میلانی

مرکز مفاخر خراسان: همانطور که مستحضرید مرکز مفاخر خراسان بنا دارد که به مناسبت چهلمین سالگرد فوت حضرت آیت‌الله میلانی همایشی در معرفی شخصیت و تجلیل از آن بزرگوار برگزار کند و جنابعالی به عنوان نوه و یکی از اعضای خانواده ایشان که اطلاع بیشتری نسبت به زندگی و آرای ایشان دارد خدمت رسیدیم تا در این جهات نکاتی را بیان بفرمایید.

ماجرای هجرت از حوزه علمیه نجف به حوزه علمیه کربلا

پرسش: حضرت آیت الله العظمی حاج سید محمدهادی میلانی ـ قدس سره الشریف ـ پس از هجرت به کربلای معلی، از استوانه‌های علمی و فقاهتی حوزه علمیه آن دیار به شمار می‌آمدند. حضرتعالی در آن دوران، با آن مرجع عالیقدر در ارتباط بودید. چرا معظم له، پس از مشرف شدن به مشهد مقدس، در آن شهر مستقر شدند؟

پاسخ: مفتخرم که همواره حلقه وصل نسل دوم یا سوم فرزندان معظم له و ایشان بودم. از این رهگذر، می‌توان گفت که خاطره‌های بسیاری شکل گرفته است که هر کدام کم‌نظیر است و روشنگر. مرجع عظیم شیعه، حضرت آیت الله میلانی ـ رضوان الله علیه ـ در شهر نجف اشرف چشم به جهان گشودند و تحصیلات حوزوی را تا مرحله اجتهاد به انجام رسانیدند و سپس در شمار مدرسان عالی رتبه حوزه علمیه نجف در آمدند. به راستی، مرحوم جد معظم ما که از محضر اساتید بزرگ نجف خوشه‌چینی کرده بودند ـ در جایگاه تدریس فقه و اصول؛ وزنه علمی بس وزین شناخته می‌شدند.

پیش از آنکه، از علت استقرار معظم له در مشهد مقدس سخن گفته شود، می‌باید ماجرای هجرت از حوزه علمیه نجف به حوزه علمیه کربلا بیان گردد. در آن روزگار، مرحوم حضرت آیت الله آقا سیدابوالحسن اصفهانی، زعامت شیعه و حوزه‌های علمیه جهان تشیع را بر عهده داشتند. ایشان سخت مایل بود که حوزه علمیه کربلا، بار دگر احیا گردد؛ چرا که پس از مرحوم وحید بهبهانی رو به زوال نهاده بود. از همین روی، آقا سید ابوالحسن اصفهانی، طی حکمی به دو شخصیت بزرگ و نامدار حوزه علمیه نجف؛

یعنی حضرت آیت الله العظمی حاج سید ابوالقاسم خویی و حضرت آیت الله العظمی حاج سید هادی میلانی، از آنان درخواست هجرت به کربلا کردند.

آقایان که مدرسان بزرگ حوزه نجف بودند، امتثال امر کردند و به کربلای معلی هجرت کردند. آیت الله میلانی تا هنگام تشرف و استقرار در حوزه علمیه مشهد، در کربلا ماندند و منشأ آثار فراوان علمی وحوزوی شدند. آیت الله خویی، به دلیل بیماری و پادردی که داشتند، ناگزیر به نجف اشرف بازگشتند. باید گفت که معظم‌له در حوزه علمیه کربلا، حلقه درسی گسترده‌ای داشتند و شاگردان بسیار مبرزی تربیت کردند که برخی از آنان به مرتبه رفیع مرجعیت شیعه دست یافتند.

آنچه سبب سفر و هجرت آیت الله میلانی به مشهد مقدس شد، بیماری بود. پزشک معالج ایشان، انتقال از کربلا به شهرهای دیگر را توصیه کرد که آب و هوای مناسبتری داشته باشد. از این روی بود که معظم له برای زیارت و سپس تغییر آب و هوا عازم ایران شدند و به ارض مقدس رضوی مشرف شدند.

دلایل استقرار در شهر مقدس مشهد

در آغاز، هرگز قصد اقامت دایمی در مشهد مقدس نداشتند؛ اما اندک اندک بر اثر اصرار مشتاقان، تمایل به ماندن در آنجا فزونی نهاد. ایشان، نسبت به محبت و درخواست اهل علم و فضل و دیانت بی‌اعتنا نماندند و احساس تکلیف شرعی کردند. از آن پس بود که استخاره و مشورت با پروردگار متعال انجام گرفت و دستور الهی برای ماندن به دست آمد.

پرسش: میزبان حضرت آیت الله میلانی ـ رضوان الله علیه ـ در مشهد چه کسی بود؟

پاسخ: از آنجا که میان معظم له و مرحوم آقا میرزا علی‌اکبر نوقانی ـ عالم و واعظ شهیر خراسان ـ سابقه دوستی بود، آیت الله میلانی به منزل ایشان تشریف بردند. در آن دوران، منبر حاج شیخ علی‌اکبر نوقانی شهرت فراوانی به همراه داشت و مردم متدین مشهد از موعظه‌های ایشان بهره می‌بردند. ناگفته نماند که فرزند ایشان، حجت الاسلام والمسلمین آقا میرزا مهدی نوقانی، از مدرسین مشهور در حوزه علمیه مشهد به شمار می‌آمد و نیز در میان اهل تقوا، شخصیت محترمی شناخته می‌شد. هنگامی که حضرت آیت الله العظمی میلانی در شهر کربلا مستقر بودند، میزبان مرحوم نوقانی و خانواده‌شان بودند.

پرسش: چه کسانی، در حمایت از مرجع عالیقدر، حضرت آیت الله میلانی در مشهد و حوزه علمیه آن دیار تأثیرگذار بودند؟

پاسخ: نخست، باید نام آقا میرزا علی‌اکبر نوقانی را آورد که در آن زمان متولی مدرسه علمیه نواب ـ در بالا خیابان ـ بودند و سپس، می‌باید از مرحوم حاج آقا عابدزاده ـ رضوان الله علیه ـ یاد کرد. ایشان بود که با تشویق کردن طلبه‌های جوان برای حضور در حلقه درسی آیت الله میلانی، زمینه‌ساز تدریس فقه و اصول معظم له شدند.

نخستین درس ایشان در مشهد

پرسش: گفته‌اند که حضرت آیت الله العظمی میلانی، پیش از آنکه برای استقرار در مشهد مقدس تصمیم بگیرند، درسی در حوزه فقه شروع کردند؛ یعنی درس «اجاره» را.

پاسخ: همین طور است که شما گفتید. آن درس که در «سطح خارج» برای طالبان علم در مشهد بود، جاذبه فوق‌العاده‌ای داشت. همه جا از عمق آن درس، سخن به میان می‌آمد و نشان می‌داد که مدرس کم-نظیری به خراسان آمده است که می‌باید از خرمن علم او خوشه‌ها چید. باید گفت که فضلای بسیاری در آن درس معظم له شرکت کردند که برخی از آنان زنده‌اند و می‌توان خاطراتشان را از آن مجلس علمی شنید. در حقیقت، درس اجاره، بستر تمرین و تربیت استعدادهای حوزوی بود و قدرت استنباط طالبان علم را بالا می‌برد؛ چرا که حضرت آیت الله میلانی به فقه، احاطه فراوانی داشتند و ژرفکاوی‌شان در بیان مسأله فقهی نظرگیر بود.

ویژگی تدریس ایشان

پرسش: امتیاز درس آن مرجع عالیقدر در چیست؟

پاسخ: در روش تدریس. حضرت آیت الله میلانی، در همان دوره آغازین تدریس خودشان به دست دادند که قصد پرورش ملکه استنباط در طالبان علم را دارند، نه قصد تکرار و انباشتگی ذهن آنان را. به راستی، در جهت حرکت از قوه به فعل می‌کوشیدند تا مجتهد پرورش بدهند؛ یعنی کسانی را که قابلیت رشد علمی و حوزوی داشتند، به مراحل مطلوب دست یابند.

پرسش: آیا درس اجاره معظم له به صورت نوشتاری درآمده است؟

پاسخ: شاگردان معظم له، تقریرات آن درس را دارند و قول دادند که در اختیار بیت معظم له قرار دهند، تا آن را چاپ کنیم. اگر چنین شود، باریک‌بینی و ژرفای میلانی بر همگان هویدا می‌گردد. شکی نیست که همان درس اجاره، سنگ زیرین بنای تدریس معظم له در حوزه علمیه مشهد شد. اصرار طالبان علم برای استقرار ایشان در خراسان، پس از همان درس بود.

پرسش: گفته شده است که در روزگار ورود حضرت آیت الله العظمی میلانی به مشهد، حوزه علمیه آن سامان، گرفتار نابسامانی‌های بسیاری بود که البته حوزه‌های علمیه دیگر هم دچار آن بودند. معظم له در دوران مرجعیت و زعامت تحولی در حوزه علمیه خراسان پدید آوردند؟

پاسخ: حضرت آیت الله میلانی، از همان آغاز راهبری روحانی و علمی‌شان سعی در مجتهدپروری داشتند و از آنچه با علم و تحقیق و خدمت به دین و قرآن بیگانه افتاده بود، سخت رنج می‌بردند.

دیدگاه آیت‌الله در باره وجوهات شرعیه

پرسش: معظم‌له، در ارتباط با وجوهات ـ که منبع بزرگ هزینه‌های حوزه‌های علمیه در جهان تشیع است، چه دیدگاهی داشتند؟

پاسخ: آیت الله میلانی ـ رضوان الله علیه ـ با صراحت می‌فرمودند: من راضی نیستم که سهم مبارک امام (ع) را به کسی بدهید که در تحصیل علوم حوزوی جدیت ندارد. یادم هست که من و مرحوم حاج آقا سید محمدعلی میلانی خدمت معظم له می‌رسیدیم تا پول برای مقسم شهریه طلبه‌ها ببریم، این مسأله مهم را یادآوری می‌کردند. وقتی ایشان به ما که حامل وجوهات بودیم، می‌فرمودند که من مسئولیت شرعی را از گردن خودم برداشتم و به گردن شما دو تن گذاشتم، مسئولیت خود را، مسئولیت مضاعف می‌دید. آن مرجع بزرگوار، تا این اندازه نگران دین و روحانیت و حوزه‌های علمیه شیعه بودند و وجوهات را در طریق احیای دین به کار می‌گرفتند.

نگرش ایشان نسبت به تحول در حوزه‌های علمیه

پرسش: آیا معظم له، در دوران مرجعیت به چنین اندیشه و انگیزه‌ای درباره تحول حوزه‌های علمیه شیعه دست یافته بودند؟

پاسخ: نخیر. آن مرجع بزرگوار از دوران جوانی که فاضل بزرگ و مدرس عالیقدر در حوزه علمیه نجف شناخته شده بودند، درین جهت می‌اندیشیدند و همواره از نابسامانی‌های حوزه‌های علمیه شیعه رنج می‌بردند. در حقیقت، از اوایل جوانی در اندیشه نظم و برنامه و استواری حوزه علمیه بودند. وقتی سهم مبارک امام (ع) را مطرح می‌کردند، اقامه حوزه علمیه را در نظر داشتند و می‌فرمودند که در مصرف وجوهات می‌باید رضای حضرت حجت (عج) احراز گردد که همانا حفظ و بقای نظام تحصیلی دینی است. از همین روی معتقد بودند که طالبان علم ـ که از سهم مبارک امام استفاده می‌کنند ـ می‌باید از اوقات عمرشان، بیشترین بهره‌ها را به دست آورند، تا آن حضرت رضا باشد.

پرسش: حضرت آیت الله میلانی که از فضلای برجسته در روزگار زعامت مرحوم آقا سیدابوالحسن اصفهانی بودند، نسبت به وضعیت موجود حوزه علمیه نجف، پیشنهاد یا انتقادی داشتند؟

پاسخ: روزی که معظم له خاطرات ایام جوانی خود را روایت می‌کردند، درین باره فرمودند: در اوایل جوانی‌ام خدمت مرجع بزرگوار آیت الله العظمی آقا سیدابوالحسن اصفهانی رسیدم و گفتم: آقا! ما باید کاری کنیم که حوزه علمیه نجف از بی‌نظمی خارج گردد و سرو سامانی بیابد. بعد پیشنهاد کردم که طلبه‌ها را در چهار گروه تقسیم کنیم که نمودار مراحل تحصیل حوزوی‌شان باشد. گروه نخست در منظر آیت الله میلانی ـ رضوان الله علیه ـ به تعبیر خودشان، استوانه‌های علمی حوزه بودند. این گروه که عمر و زندگی‌شان را وقف دین و علوم حوزوی کردند، سزاوار است که از سهم مبارک امام (ع) استفاده کنند.

پرسش: یعنی معظم له، همواره در فکر فضلای جوان حوزه‌های علمیه شیعه بودند؟

پاسخ: دقیقاً. ایشان می‌فرمودند، حتی اگر نیاز باشد، ما برای آن گروه که در مرحله عالی تحصیلات حوزوی‌اند، خدمتگزاری استخدام کنیم تا کارهای خانه‌شان را انجام بدهد. چرا یک مجتهد یا محقق یا مفسر قرآن، برای خرید نان و سبزی و چیزهای دیگر به بازار برود؟ او می‌باید از وقت خودش بیشترین بهره را در

طریق علوم دین ببرد. در حقیقت، حوزه‌های علمیه در جهت حفظ و رشد استعدادهای علمی برتر، مسئولیت دارند.

پرسش: پس از گروه محققان و مجتهدان، چه گروهی از طالبان علم مطرح می‌شدند؟

پاسخ: گروه مبلغان دین. هیچ شک نیست که گروه نخست، از استعدادهای خدادای ویژه‌ای برخوردارند و نمی‌توان از همه طلبه‌های حوزه‌ها چنین انتظاری داشت. با این همه، طلبه‌های متدین و خوش‌فکری در حوزه‌های علمیه به چشم می‌خورند که آمادگی لازم برای تبلیغ دینی دارند. این گروه را می‌توان در ماه‌های رمضان و محرم و صفر، و نیز مناسبت‌های مذهبی دیگر به شهرها و روستاها روانه کرد.

جایگاه مبلغان نسبت به وجوهات شرعیه

پرسش: آیا از منظری که در ارتباط با سهم مبارک امام (ع) سخن رفت، گروه مبلغان همانند گروه محققان می‌باید از سهم مبارک استفاده کنند؟

پاسخ: نخیر. ضرورتی ندارد که سهم مبارک حضرت به چنین کسانی داده شود؛ چرا که آنان می‌توانند از طریق هدایای مردم در آن ایام، امرار معاش کنند.

پرسش: گروه سوم، در تقسیم‌بندی معظم له چه کسانی‌اند؟

پاسخ: کسانی که در حد کتاب «شرح لمعه»اند و استعدادشان آن قدر نیست که جلوتر بروند. طلبه‌های بسیاری در حوزه‌های علمیه می‌بینیم که حدود ۱۵ سال در کسوت اهل علم‌اند؛ اما رشد علمی و حوزوی نداشته‌اند. از نظر معظم له، آنها نیز نباید از سهم مبارک امام (ع) استفاده کنند؛ زیرا این جماعت متدین می‌توانند از طریق نماز و روزه استیجاری یا کفارات و نظایرش، هزینه‌های زندگی‌شان را تأمین کنند.

پرسش: گروه چهارم در منظر حضرت آیت الله میلانی ـ رضوان الله علیه ـ چه کسانی‌اند؟

پاسخ: کسانی که نه علم دارند و نه تقوای الاهی و نه استعدادی که قابلیت رشد به همراه داشته باشد. این جماعت بهتر است که از مدرسه‌ها و حجره‌ها بیرون بروند و کار و حرفه دیگری پیدا کنند. چرا تا پایان عمرشان از سهم مبارک امام (ع) استفاده کنند، در حالی که عنصر مفیدی برای حوزه‌های دینی به شمار نمی‌آیند.

پرسش: آیت الله آقا سید ابوالحسن اصفهانی، چه واکنشی در برابر انتقاد و پیشنهاد حضرت آیت الله میلانی داشتند؟

پاسخ: ایشان رو به مرحوم آیت الله میلانی می‌کنند و می‌فرمایند: سیدهادی! سعی کن که مثل باغبان باشی که آب را به سمت درخت‌ها و گل‌ها هدایت می‌کند. حالا در کنار گلی، خاری هم می‌روید. مسأله‌ای نیست.

پرسش: عبارت زیر از کدام مرجع تقلید شیعه است: نظم حوزه در بی‌نظمی آن است؟

پاسخ: چنین تعبیری از آیت الله آقا سیدابوالحسن اصفهانی نقل شده است؛ اما ما از زبان حضرت آیت الله میلانی نشنیدیم. آنچه شنیدیم همان است که عرض شد، یعنی باغبان بودن و آب رسانیدن به باغ، که هم گل دارد و هم خار.

ملاقات با آیت‌الله بروجردی

پرسش: آیا معظم له با آیت الله آقا سیدحسین بروجردی ـ رضوان الله علیه ـ ملاقاتی داشتند؟ اگر ملاقاتی میان آقایان صورت گرفته است، سخنی از وضعیت حوزه‌های علمیه شیعه، به میان آمده است یا نه؟

پاسخ: این ملاقات در ایران صورت گرفت. شاید در همان سفری بود که حضرت آیت الله میلانی به قصد زیارت علی بن موسی الرضا (ع) عازم کشور شدند. معظم له، نخست به قم و زیارت فاطمه معصومه (س) مشرف می‌شوند.

پرسش: خاطره‌ای از آن سفر و دیدار در دست است؟

پاسخ: بله. مرحوم آیت الله میلانی درباره آن ملاقات چنین فرمودند: خدمت آیت الله آقا سید حسین بروجردی رسیدم و عرض کردم: آقا! حدود سی سال قبل بود که محضر آیت الله آقا سیدابوالحسن اصفهانی رسیدم و پیشنهادی به معظم له دادم و پاسخی از ایشان گرفتم که خدمت شما عرض می‌کنم. وقتی سخنم تمام شد، آیت الله بروجردی فرمودند: آقای میلانی! برای عملی شدن پیشنهاد شما، باید مرجعیت یگانه‌ای در حوزه‌های علمیه شیعه باشد و یا حاکی از اتحاد و اتفاق آقایان مراجع باشد.

پرسش: مگر در آن سالها، مرجعیت آیت الله العظمی بروجردی، مرجعیت یگانه نبود؟

پاسخ: چرا. اتفاقا آیت الله میلانی فرمودند: من خدمت آقای بروجردی عرض کردم که اکنون، شما صاحب مرجعیت مطلق شیعه هستید. ایشان در جواب من چیزی نگفتند.

پرسش: خاطره دیگری هم راجع به آن دو مرجع بزرگ دارید؟

پاسخ: روزی آیت الله میلانی فرمودند: قاصدی از قم آمده و پیغامی از حضرت آیت الله آقا سیدحسین بروجردی برایم آورده است. متأسفانه، نام آن قاصد را که معظم له فرمودند، به خاطرم نمانده است.

پرسش: محتوای پیغام چه بود؟ در ارتباط با تحول حوزه‌های علمیه بود و یا مسأله دیگری بود؟

پاسخ: آیت الله میلانی فرمودند: آقای بروجردی می‌فرمایند: آقای میلانی! آیا هنوز آن طرح نظم و تحول در حوزه‌های علمیه، در ذهن شما هست؟ اگر تمایل دارید، به حوزه علمیه قم بیایید و مستقر شوید تا طرح خودتان را عملی کنید. من تا زنده هستم از «طرح تحول» شما حمایت می‌کنم.

پرسش: چرا معظم له به حوزه علمیه قم هجرت نکردند؟

پاسخ: آیت الله میلانی می‌فرمودند: وقتی من تصمیم گرفتم که در جوار حضرت علی بن موسی الرضا (ع) بمانم، شرمم می‌آید که از این آستان مقدس خارج شوم. از این روی بود که طرح تحول ایشان در حوزه علمیه قم، به رغم تأیید هه جانبه مرجع عظیم‌الشأنی چون آقا سید حسین بروجردی عملی نشد.

تحول در حوزه علمیه مشهد

پرسش: آیا آن طرح در حوزه علمیه مشهد ـ که تحت زعامت معظم له بود ـ عینیت یافت؟

پاسخ: معظم له، پس از استقرار در مشهد مقدس، در جهت همانطرح اقداماتی را شروع کردند که خوشبختانه با موفقیت همراه شد. تأسیس مراکز علمی و حوزوی در مشهد، نمودار آن طرح تحول‌آفرین بود.

پرسش: ممکن است، آن مراکز را معرفی کنید؟

پاسخ: ۱) مدرسه آیت الله میلانی؛ ۲) مدرسه مقدماتی؛ ۳) مدرسه عالی حسینی؛ ٤) مدرسه امام صادق (ع). این مدارس که در مقاطع مختلف تحصیل حوزوی تأسیس شدند، به دستور معظم له ایجاد شدند.

پرسش: حضرتعالی، چه نقشی در طرح تحول داشتید؟

پاسخ: در امور اجرایی، مسؤولیت به عهده حقیر گذاشته بودند.

پرسش: حضرت آیت الله میلانی، نسبت به خاندان میلانی چه تلاش‌هایی داشتند؟

پاسخ: باید گفت که اهتمام معظم له در ارتباط با رشد استعدادهای فرزندان و نوادگان، شایان اعتناست. یادم می‌آید که در دوران نوجوانی‌ام با ایشان، مکاتبه‌های بسیاری داشتم و از لطف و عنایت‌شان برخوردار می‌شدم.

پرسش: محور کلام معظم له، در مکاتبه‌های فامیلی چه بود؟

پاسخ: تقوا و تربیت و تهذیب نفس و نیز کمال علمی و جدیت در تحصیل حوزوی. چه بنده ـ که از نوه‌های معظم‌له هستم ـ و چه آقا سید علی میلانی که پسر عموی حقیرند و در حوزه علمیه قم مستقرند، همواره خوشه‌چین خرمن علم و تقوای جدّ بزرگ بوده‌ایم.

پرسش: لطفاً درباره مدرسه‌های حضرت آیت الله میلانی توضیح بدهید.

پاسخ: تأسیس آن مدرسه‌های علمی ـ دینی، به راستی، نشان‌دهندهٔ تحول مهمی در حوزه علمیه مشهد به حساب می‌آمد. در مدرسه نخست ـ که بر اثر طرح بازسازی اطراف حرم امام رضا (ع) در فلکه حضرت یا صحن جامع رضوی افتاده است ـ ۱۸ استاد در سطوح مختلف حوزوی داشت. آنها هر کدام نمونه‌ای ممتاز از لحاظ تدریس و تعلیم به شمار می‌آمدند. بنده از نزدیک شاهد فعالیت‌های مستمر و مؤثر آن استادان بودم.

پرسش: طلبه‌هایی که در آن مدرسه علمیه بودند، در چه برنامه‌هایی شرکت می‌کردند؟

پاسخ: یکی از برنامه‌های عمومی مدرسه آیت الله میلانی، این بود که شاگردها هر روز صبح، پیش از رفتن به کلاس‌هایشان، در صحن حیاط گرد هم می‌آمدند و برای وجود مقدس امام زمان (عج) دعای شریف «اللهم کن لولیک الحجهٔ» را با هم می‌خواندند.

پاسخ: بله. حجت الاسلام والمسلمین بیداد ـ که بعدها نام فامیلی‌شان را به الهی خراسانی برگردانیدند. ایشان از شهرت خانوادگی بیداد، خیلی خوششان نمی‌آمد. به دستور حضرت آیت الله میلانی بود که من و ایشان، مدرسه عالی حسینی را اداره می‌کردیم. سالیان بسیاری در کنار هم بودیم و هیچ استاد یا شاگردی در آن مدرسه، به درستی ندانسته بود که من مدیر هستم یا آقای الهی. همکاری و همدلی ما فوق العاده بود و از هیچ کوششی در پیشرفت اهداف مدرسه عالی حسینی که مقصود آیت الله العظمی میلانی بود فروگذار نبودیم.

پرسش: چه برنامه‌هایی در مدرسه عالی حسینی بود؟

پاسخ: برنامه‌هایی که با رایزنی اساتید تهیه و تنظیم کرده بودیم، عبارت بودند از: ۱) تفسیر قرآن؛ ۲) مناظره؛ ۳) زبان عربی؛ ٤) زبان انگلیسی؛ ٥) ادبیات؛ ٦) تاریخ اسلام؛ ۷) ادیان و مذاهب؛ و دروس دیگری که هر تبلیغ کننده مسلمان بدان نیاز داشت.

پرسش: ایا برای ثبت نام، شرایطی وجود داشت؟

پاسخ: بله. در آن مدرسه، امتحان ورودی بود که هر طلبه می‌باید در آن شرکت کند و پس از قبولی، وارد کلاس‌های یادشده شود. پیش از آنکه برای امتحان ثبت‌نام شود، طلبه می‌باید گواهی پایان دوره کفایهٔ الاصول و سطح عالی را داشته باشد.

پرسش: ممکن است گزارشی از نخستین دوره آزمون و شرکت طلبه‌های مشهد در کلاس‌های مدرسه عالی حسینی به دست دهید؟

پاسخ: در آزمون نخستین ـ که دو سه ماده امتحانی داشت ـ هفتاد تن شرکت کردند و از میان آنان، چهل تن قبول شدند و به کلاس‌های تبلیغگری مدرسه عالی حسینی راه یافتند. به راستی، مفتخرم که در دوران مدیریت آن مدرسه، استعدادهای ممتازی پرورش یافته‌اند و در سالیان بعد، در حوزه علمیه و دانشگاه از چهره‌های موفق و کارآمد شناخته شده‌اند.

پرسش: مدرسه چهارمی که به دستور حضرت آیت الله میلانی در مشهد تأسیس شد، مدرسه امام صادق (ع) است. آن مدرسه چه تفاوتی با مدارس سه گانه یاد شده داشت؟

پاسخ: پس از چند سالی که از فعالیت مدرسه عالی حسینی سپری گشت. بدین فکر افتادیم که مدرسه‌ای با هدف پرورش مجتهد تأسیس گردد. از همین روی، مدرسه تخصصی امام صادق (ع) در عرصه اجتهاد پدید آمد.

پرسش: این مدرسه تخصصی چگونه شکل گرفت؟

پاسخ: در آغاز راه، مدرسه امام صادق با چهارده یا پانزده شاگرد ـ که مدتی در درس خارج آیت الله میلانی حضور به هم رسانده بودند ـ شروع شد. برنامه‌های درسی آن مرکز علمی، عبارت بود از: قواعد فقهی و علم الحدیث و رجال و اصول فقه و فقه مقارن و .... این دروس در جهت تقویت جنبه استنباطی طلبه‌های خارج خوان مؤثر بود و فارغ التحصیل‌های مدرسه تخصصی امام صادق (ع) بعدها در حوزه‌های تدریس شاغل شدند و هر کدام، سبب افتخار حوزه علمیه شناخته گشتند.

پرسش: آیا حضرت آیت الله میلانی ـ رضوان الله علیه ـ در اندیشه استمرار برنامه‌های مدرسه‌های یاد شده بودند و یا آنکه پس از وفات معظم له همه چیز به فراموشی سپرده شد؟

پاسخ: در زمان حیات آن مرجع عالیقدر، طرح تأسیس بنیادی در نظر معظم له بود که اساسنامه آن نوشته شد. اعضای هیأت امنای آن موسسه، عبارت بودند از: آقا سیدمحمدعلی میلانی و آقا سید مرتضی جزایری و بنده. متأسفانه رژیم سابق یعنی کسانی که در شهربانی خراسان و نیز سازمان امنیت بودند، فرصت ندادند که آن بنیاد شروع به فعالیت کند. بنابراین می‌توان گفت که معظم له همواره در اندیشه‌های برنامه‌های حوزوی در مدارس علمیه خود بودند. اما مخالفت‌ها مجال نمی‌داد که به سامان برسد. مدرسه‌هایی که از آنها یاد کردیم، یکی پس از دیگری، مشمول طرح شد و نابود گشت. از این لحاظ باید گفت که با واقعیت تلخ مواجه شدیم.

پرسش: روش تدریس خارج آیت الله میلانی چگونه بود؟

پاسخ: باید گفت که روش علمی و حوزوی معظم له، این امتیاز را داشت که نخست، مطلب را به خوبی پرورش می‌دادند تا جایی خالی از روشنی نباشد. سپس نقض کردن شروع می‌شد. پیداست که چنین روشی،

خاص است، چه در عرصه فقه و چه در عرصه اصول. طلبه خارج خوان که پای درس ایشان می‌نشست، پس از پایان بخش نخست گمان می‌کرد که کلام به آخر رسیده است؛ اما ناگاه متوجه می‌شد که کلام ناتمام است. اینک معظم له، اشکال‌هایی که وارد بود، یکی یکی طرح می‌کردند و جواب می‌دادند. بی‌شک، چنین روشی مجتهدپرور است نه مقلدپرور. به راستی، قصد مرحوم آیت الله میلانی، تربیت استعدادهای ممتازی بود که قابلیت مجتهد و مرجع شدن در آنان بسیار بود.

روش برخورد آیت‌الله با شاگردان

پرسش: آیت الله العظمی میلانی ـ رضوان الله علیه ـ در هنگام تدریس خارج فقه یا اصول، چه رفتاری نسبت به شاگردان خود داشت؟

پاسخ: مشاهده‌های من به دست می‌دهد که رفتار معظم له با شاگردهای خودشان، همواره، رفتار پدرانه بود. پدری مهربان با شاگرد خود صحبت می‌کرد و به اشکال‌هایی که می‌شنید، مهربانانه پاسخ می‌داد. یادم می‌آید که پس از شنیدن سخن نقدآمیز آقای شیخ علی تهرانی، پیوسته می‌فرمود: گوش بدهید جان من! در درس خارج حضرت آیت الله آقا سید حسین بروجردی شرکت می‌کرد. بارها می‌دیدم که در وقت درس گرفتن از آیت الله میلانی، دچار عصبانیت و تندخویی می‌شد و رفتاری داشت که با رفتار شاگردان دیگر معظم له بسیار تفاوت داشت. من هرگز ندیدم که آیت الله میلانی در برخورد با شاگردان خودش، حتی شاگردی مثل آقای تهرانی، از شفقت و احترام فاصله بگیرند و پرخاشگری کنند. بی‌شک، اخلاق معظم له در حوزه‌های علمیه شیعه، کم‌نظیر بود.

پرسش: هر گاه که آیت الله میلانی ـ رضوان الله علیه ـ اقوال اساتید یا بزرگان حوزه‌های علمیه را بیان می‌کردند، چه شیوه‌ای داشتند؟

پاسخ: معظم له، همواره سعی در توجیه کلام استاد خویش یا بزرگان دیگر بود و هرگز به خود و یا به دیگران اجازه نمی‌داد که حرمت‌شکنی صورت گیرد. برخی عادت کرده‌اند که در درس خارج، به این و آن عالم اعتراض کنند و برتری آرای خودشان را نشان بدهند. حضرت آیت الله میلانی در حالی که شیوه تجلیل و احترام نسبت به اساتید و عالمان پیشین را رعایت می‌کرد، ضمن درس می‌فرمود: باید دید که آنان می‌خواستند چه چیزی بگویند. اینکه استادی، بی‌درنگ انتقاد و اعتراض کند، دور از خرد و اخلاق و انصاف است.

اساتید آیت‌الله

پرسش: معظم له، در حوزه علمیه نجف، از محضر چه اساتیدی بهره می‌بردند؟

پاسخ: استاد بزرگ و معظم‌شان، آیت الله العظمی آقا شیخ محمدحسین غروی اصفهانی معروف به کمپانی بودند. ایشان در درس خارج، هر گاه از عالم جلیل القدر یاد می‌کرد، تعبیر «حاج شیخ استاد» را به کار می‌بردند و هر گاه از استاد دیگرشان، میرزای نایینی نام می‌بردند، تعبیر «میرزای استاد» را بر زبان می‌آوردند. به هر حال، یادکردشان از اساتیدشان، همراه با احترام بود. استاد دیگری که دیده بودند، مرحوم آقاضیاء عراقی بود. ناگفته نماند که تکریم اساتید باعث نمی‌شد که آرای خود را ذکر نکنند. آنگاه که قصد اظهار نظر داشتند، می‌فرمودند: ولی ناچاریم که بگوییم و یا می‌فرمودند که به نظر می‌رسد. تواضع فوق العاده‌ای در وقت تدریس داشتند که شاید بی‌نظیر بود.

دلایل کمبود آثار علمی ایشان

پرسش: چرا از آیت الله العظمی میلانی ـ که احاطه علمی فوق العاده‌ای داشتند، چندان آثار مکتوب در دست نداریم؟

پاسخ: معظم له، به راستی از نمونه‌های جامع و کامل و در عین حال بسیار کمیاب‌اند. غیر از عرصه‌های فقه و اصول ـ که در آنها یکه‌تاز شناخته شدند ـ در حوزه تفسیر قرآن کریم، در کربلا فعال بودند. مسأله‌ای که نباید از یاد برد، این است که آیت الله میلانی، وقتی شاگردی را در حال تقریر درس خود می‌دیدند، شاد می‌شدند و چندان به ضبط کلام و درس اعتنایی نشان نمی‌دادند. اصلاً، برای ایشان مهم نبود که اثری علمی به نام ایشان چاپ و پخش شود.

پرسش: چرا آیت الله العظمی میلانی، مانند مراجع دیگر در مکه بعثه نداشتند؟

پاسخ: حقیقت این است که ایشان می‌فرمودند: تشکیل بعثه در ایام حج، کار بیخودی است. اگر کسی طالب نظر و مسأله ما یافتید، وظیفه دارید که جواب او را بدهید. اساساً معظم له، از هر نوع تبلیغ مرجعیت خود، دوری می‌جست، اگر به نوارهای ضبط صوت ایشان در هنگام اعزام شدن به شهرهای گوناگون رجوع شود، به خوبی می‌توان برحذر بودن آیت الله میلانی از شهرت و دفتر و مانند آن را به دست آورد.

استاد: متشکرم.

مصاحبه با آیت‌الله اشرفی شاهرودی

بسم‌الله الرحمن الرحیم

اشاره

چون ما در آستانه چهلمین سال رحلت مرحوم سید محمدهادی میلانی هستیم و مرکز مفاخر خراسان بنا دارد یک همایشی را برگزار کند. خدمت حضرت آیت‌الله اشرفی رسیدیم که اولاً از ایشان دوران تحصیلشان و آشنایی‌شان با حوزه‌ها را بفرمایند و بعد ببینیم که آشنایی ایشان با آیت‌الله میلانی چه بوده و از روش فقهی ایشان روش اصولی ایشان با توجه به اینکه ایشان هم شاگرد کمپانی بودن و هم شاگرد مرحوم نائینی بودند ببینیم که چه نکات و چه مطالبی هست که یا جنبه‌های اخلاقی و تربیتی که حضرت آیت‌الله میلانی داشتند که بتواند برای طلاب و جامعه ما مفید باشد. اول از زندگی خودتان و شرح تحصیلاتتان و از مرحوم والد نکاتی اگر هست بفرمایید.

بسم‌الله الرحمن الرحیم

شخصیت خانوادگی و تحصیلات

پیش از بیان نظرات خوب است که در آغاز درباره شخصیت بزرگ والد که از علمای بزرگ خراسان و معروف به آقابزرگ بودند، توضیح دهید

اشرفی: در رابطه با مرحوم والد همین نوشته‌ای که آقا مهدی زاده مرتب کرده و نتیجه ۳ ، ٤ ، ٥ ساعت مصاحبه‌هایی است که در شرح‌حال مرحوم والد با خود بنده داشتند که می‌دهم محضر جنابعالی و بالاخره عرض کنم که دوره‌ای از دوران تحصیل ایشان را در خراسان گذرانده‌اند از سطح و درس آقای میرزا محمد کفایی فرزند بزرگ آخوند خراسانی و آقا حسین قمی را و بعد به نجف رفتند و در نجف که دورانی است که اینجا ذکر کردم که خدمت می‌دهم بررسی کنید. و البته ایشان درنهایت در شاهرود وفات کردند.

اما خود بنده مصطفی اشرفی سومین فرزند ذکور مرحوم پدرم آقای شیخ محمدعلی معروف به آیت‌الله شیخ آقابزرگ اشرفی شاهرودی هستم که متولد ١٣١٤ ه ش یا ١٣٥٤ ه ق هستم. از دوران کودکی که مرحوم آقا را تبعید کردند به شاهرود بعد از جریان مسجد گوهرشاد ایشان در آنجا بودند و من بچه‌ای بودم شش هفت‌ماهه بودم که از مشهد به شاهرود منتقل شدیم و دوران شبابت را در شاهرود گذراندیم و مکتب و مدرسه دبستان شش کلاسه را گذراندم و وارد حوزه علمیه شدم دو سال در شاهرود مقدمات، جامع المقدمات و سیوطی را خواندیم و منتقل شدم به حوزه علمیه مشهد مقدس ۷سال در جوار حضرت رضا س بودیم که در طول این ۷ سال تتمه مقدمات و سطوح اولیه و بعد هم سطوح نهایی گذراندیم و همراه با آن‌هم تا ششم متوسطه را هم خواندم و دیپلم را گرفتم بعد در سال ١٣٣٦ شمسی منتقل شدیم به نجف اشرف. دورانی که در مشهد بودیم مقدمات را خدمت آقای محمدتقی ادیب نیشابوری گذراندیم بعد هم‌سطح اول را خدمت میرزا احمد کفایی و شیخ محمد آقای کجوری مبانی خدمت ایشان خواندیم و رسائل المکاسب و کفایه را خدمت شیخ کاظم دامغانی و شیخ هاشم قزوینی گذراندیم و کفایه را خدمت مرحوم فقیه سبزواری خواندیم و در این مدت چند سال هم موفق شدم سوم متوسطه بعد پنجم متوسطه و ششم متوسطه را هم بگیرم و در سال ١٣٣٥ هم ازدواج کردم. تا سال ١٣٣٦ تقریباً به مدت یک سال و نیم در درس فقه و اصول مرحوم آیت‌الله میلانی رضوان‌الله تعالی علیه شرکت کردم. ازآنجا هم که راهی نجف شدیم ۱۷و ۱۸سال در نجف بودم تا در سال ۱۳۵۳شمسی تابستان (بعد از تصویر هم مقاومت کردم و ماندم و درس محمد آقای خوئی را ماندم) و در سال ۱۳۵۳به خاطر بیماری مرحوم والد آمدم ایران و در ایران بودم و قرین ۱۸سالی شاهرود بودند تا اینکه ایشان هم بعد از چند ماهی از دنیا رفتند در سال ١٣٦٢دیداری با مرحوم امام خمینی داشتیم در جماران ایشان ما را دومرتبه همان‌طور که در نجف امر کرده بودند که باید بروید حتماً به قم و بمانید ایشان باز تأکید کردند که بروید قم یا لااقل مشهد بروید و من آمدم و در حوزه

علمیه مشهد از سال ۱۳۶۳مستقر شدم تا الآن هم که در مشهد مقدس هستیم و مشغول کارهای طلبگی و درس و بحث هستم.

س: استفاده جنابعالی از آیت‌الله میلانی چه مقدار بود؟

اشرفی: اما استفاده ما از مرحوم آیت‌الله میلانی در حقیقت یکی دو سال بیشتر نبود البته خوب ما جدیت در امر داشتیم و خوب درس می‌خواندم در این ۷ سالی که من در مشهد بودم هم مقدمات را تمام کردم و هم اصول را و هم‌درس ایشان را توفیق پیدا کردم بااینکه کنارش هم‌درس‌های جدید را هم می‌خواندم در هرصورت درس ایشان را بخشی کمی از اجاره‌ای را که ایشان شروع کرده بود استفاده کردیم بعد ایشان شروع کرد به بحث صلات که من رفتم سر درس ایشان که قشنگ و مرتب می‌نوشتم و بخشی هم از درس اصول ایشان که صبح‌ها درس می‌گفتند رفتیم در محضرشان بودم و می‌نوشتم درس‌ها را و بعد همان نوشته‌های من در نجف دفترهای من را که نگاه کردند بااینکه بنا بود آن‌وقت در نجف امتحان بشود بر اساس همان دفترها من را پذیرفتند به‌عنوان طلبه درس خارج‌خوان نجف.

س: خاطرات خود را از آیت الله میلانی بفرمایید:

اشرفی: اما خاطراتی که از مرحوم آیت‌الله میلانی دارم در درجه اول ادب فراوان و تواضع ایشان است که انصافاً من هیچ‌وقت ندیدم ایشان چهارزانو بنشیند. پیوسته دوزانو و مؤدب می‌نشست و فوق‌العاده رعایت جنبه‌های احترام از اولیا را داشت.

خاطره‌ای را بگویم: مرحوم آقای عندلیب که یکی دو سال قبل از فوتش می‌گفت که من از کربلا شاگرد مرحوم میلانی بوده‌ام و به مشهد هم که آمد شاگرد ملازم آیت‌الله میلانی شدم. ایشان می‌گفت که به‌هیچ‌وجه یک‌بار هم نشد که آیت‌الله میلانی از من چیزی بخواهد حتی اگر کتابی بود که لازم بود که کتاب را ببینند، خودشان می‌رفتند بیاورند، می‌گفتم آقا این کتاب بالاسر من بود، اگر گفته بودید، من آن را خدمت شما بدهم آورده بودم. این اختصاص به اهل علم نداشت، به همین منوال تمام طوایف مردم را احترام می‌گذاشت. باز ایشان می‌گفت که آن موقع که درس خارج می‌دیدیم تواضع ایشان در کیفیت نشستن ایشان و محبت ایشان به دیگران بود. یکی از خصوصیاتی که من در این مدت کوتاهی که در خدمت ایشان بودم طلاب را فوق‌العاده تشویق می‌کرد و دوست داشت که طلبه‌ها پرورش پیدا کنند آن هم پرورش علمی و در این جهت خیلی مایل بود طوری که حتی من که بچه طلبه‌ای بودم و تازه درس خارج ایشان رفتم به من ایشان دستور دادند که آن نوشته‌ای که از درس اصول من نوشته‌ای را بیاور، من هم آنچه را که نوشته بودم بردم و به ایشان نشان دادم و البته مدت کوتاهی هم بود که خدمت ایشان مباحث اصول بود. که درس می-

خواندم و نوشته را وقتی آوردند و دفتر را به من پس دادند، از باب تشویق فرمودند اگر ۵ نفر مثل شما باشد، درس دیگری خواهم گفت. یعنی من که یک بچه طلبه بودم مورد تشویق و عنایت قرار دادند.

س: قاعدتا این مباحث در اوائل علم اصول بوده **چون ایشان سال ۳٤ که آمده و سال ۳٦ که شما می‌گویید باید مباحث نخست الفاظ مطرح کرده باشند.**

اشرفی: بله آن‌وقت مباحث الفاظ بود. الان هم این نوشته وجود دارد. از خاطرات دیگر این که در این ایام که ما مشهد بودیم، گاهی مرحوم آقای والد می‌آمد مشهد ایشان هم برای دیدن ایشان تشریف می‌آوردند به منزل و یا مرحوم والد دیدن ایشان می‌رفتند و باز ایشان به بازدیدشان و خیلی به این امور اخلاقی و تأدب توجه داشتند، و در همین جلسات گاه خاطراتی را نقل می‌کردند و در درس نیز گاه برای تشویق طلبه‌ها خاطراتی را ذکر می‌کردند و اینکه بالاخره مشکلاتی الان هست. طلبه‌ها متعهدند که درس بخوانند و تکیه داشتند در فرمایشات خود که هیچ یک از این خاطرات را یادم نمی‌رود مثلا دریکی دو جلسه‌ای که در خدمت آقا بودم که ما رفتیم به بازدید ایشان در مناسبت‌های مختلف، به این جهت که عنایت داشتند که طلبه‌ها را تشویق کنند و در برابر آن ناملایمات روحی که در آن زمان بود که به طلبه‌ها خیلی بد می‌گفتند، بدو بی‌راه می‌گفتند، تقویت روحی کنند. حتی ایشان نسبت به معیشت آن زمان، اظهار رضایت می‌کردند.

مهاجرت به نجف

چرا شما از مشهد به نجف مهاجرت کردید؟

اشرفی: چون شرایط مراجعات و رفت و آمد باعث کندی تحصیل و مزاحمت می‌شد و در ایران که تشخیص دادند من از ایران دور شوم و به درس و بحثم بهتر بپردازم و لذا ناچار شدم که به نجف بروم. البته به نجف هم عمدتاً مشکلاتی بود آمدم نجف من یک سالی که در نجف بودم و پس از حضور در درس‌های آن حوزه و مقایسه با درس ایشان متأثر شدم و نامه‌ای خطاب به ایشان نوشتم که من واقعاً متأسفم که حظ من از درس شما کم شد و ای‌کاش که می‌توانستیم بیشتر بمانیم بعد ایشان نامه محبت‌آمیز فوق‌العاده جواب دادند که من دوست داشتم شما بمانید و بالاخره نشد یک‌چند سالی از این ماجرا گذشت و یک روزی که عقل ما کمی بهتر رسید و مطالب را بهتر درک می‌کردم و بهتر مسائل علمی و اقوال و تفاوت انظار را متوجه می‌شدم، یک روزی با آقا شیخ جواد آقای تبریزی حرف می‌زدم، چون در مدرسه قوام با آقا شیخ آقای تبریزی اتاق‌هایم آن‌هم نزدیک هم بود، عصری باهم نشسته بودم، من به ایشان گفتم که آقای میرزا من فکر می‌کنم آقای میلانی از حضرات نجف کمتر نبود و ایشان گفت اگر آقای میلانی اینجا

بود من درسش حاضر می‌شدم. بعداً که آمدم این درس‌ها را خودم در مشهد شروع کردم همین بحث زکات و غیره را و کتاب زکات ایشان را ملاحظه کردم، متوجه شدم واقعاً دقتی که مرحوم میلانی در این کتاب داشته چگونه بوده و بیشتر توجه کردم که آیت‌الله میلانی انصافاً فقیه دقیقی در فهم روایات و در جمع بین روایات بود. ازاین جهت انسان فوق‌العاده‌ای بود، افسوس در آن زمان در مشهد از علم و تحقیق ایشان استفاده درستی نکرد. من نمی‌دانم طلبه‌هایی که آن زمان در مشهد در محضر ایشان بودند واقعاً چقدر بهره‌مندی کامل پیدا کردند.

- **قبل از زکات هم در بحث صلات هم به نظرات ایشان توجه داشتید و مطرح می‌کردید در بحثتان. می‌خواهیم از ایشان استفاده کنیم که ببینیم وقتی خودشان بحث داشتند در بحث صلات مسافر، نکات منهجی و مبانی فقهی ایشان را چگونه یافتید؟**

اشرفی: عرض کنم آقای میلانی به نظرم البته رونق بزرگی داد به مشهد که چند وقت قبل از این هم در شرح حیات علمی مرحوم شیخ هاشم قزوینی می‌خواندم که آقای شیخ هاشم وقتی‌که آقای میلانی به مشهد آمده بودند، درس خارج خود را که مدتی شروع کرده بودند و طلابی را که به درس خارج شرکت می‌کردند، می‌گفتند بروید درس خارج آقای میلانی و ایشان دیگر از گفتن درس خارج ترک کرد و واگذار به ایشان کرد و این را من تازه در شرح آقا شیخ هاشم قزوینی خواندم. حالا این‌که چقدر از وجود ایشان استفاده بردند در مشهد، من نمی‌دانم چون من نبودم در مشهد ولی واقعاً آقای میلانی واقعاً فحلی بود در فقهای زمان خودش.

مقایسه علمی میان ایشان با اعلام نجف

- **شما که تشریف بردید نجف و درس اعلام نجف را دیدید در مقام نه مقایسه علمی، بلکه ازنظر مقایسه منهجی و مبنایی چه تفاوت‌هایی بین مثلاً درس آقای میلانی و درس آقای خوئی یا امام یا اعلامی که آنجا بودند مانند شیخ حسین حلی یا محمدباقر زنجانی یا مرحوم آقای سید محمود شاهرودی و اساتیدی که در آن دوره وجود داشتند چه تفاوتی در مقام مقایسه شما دیدید؟**

اشرفی: آن‌وقت من هنوز صاحب همچون تمیز کاملی نبودم که یک بررسی این‌طوری در میان مناهج این اعلام کنم، ولی این مقدار را مدتی که در بعد نجف بودم بررسی کردم، دیدم انصافاً آقای میلانی گاهی حتی در نکات و دقت در مسائل از مرحوم آقای خوئی هم بهتر و دقیق‌تر مطالب را بیان می‌کرد و زیباتر

تقریر می‌کرد؛ اما آنچه من در مدت کوتاهی که در صلاتی که ایشان شروع کرد- مباحث کتاب صلات وضعیت خاصی دارد- زیرا می‌دانید بحثی است که فقهای ما همیشه می‌کنند، در بحث معاملات و یا غیر معاملات بحث عبادات است. منهجی که در عبادات است: اولاً بررسی اسناد روایات است و جمع بین روایات است. ازنظر اینکه انسان بتواند جمع کند و در مباحث معاملات عمدتاً رد الفروع علی‌الاصول و قواعد زیاد به‌کاربرده می‌شود. لذا من چند صباحی که درس صلات ایشان بودم، اولاً ایشان خیلی به مرحوم شیخ محمدحسین اصفهانی قابل‌اعتنا بود، و معلوم بود گاهی هم که یاد ایشان را می‌گفت از صمیم دل ایشان از ایشان یاد می‌کرد، مطالب اصولی و دقیق ایشان را که ما خیلی مدت کوتاهی در خدمت ایشان بودیم خیلی در این حد نبودم که دقت کنم که مثلاً کجا می‌خواهد فرمایشات آقای شیخ محمدحسین را مطرح کند، اما در فقه من یادم نمی‌رود که وقتی ایشان وارد بحث شدند، به مسئله وُتیره بعد از نماز عشاء که آیا مستحب است که ایستاده بخوانیم یا نشسته، ایشان در میان ادله جمع کرد به اینکه هم دو رکعت مستحب است قیاماً بخوانند، هم دو رکعت مستحب است قعوداً بعد ظاهراً این را استحصالی از مرحوم حاج شیخ اصفهانی کرده بود و خیلی با ابتهاج نام ایشان را به عظمت نام می‌برد و در مقام جمع بین روایات این استفاده را به ایشان منتسب می‌کرده.

این موضوع برای من قابل توجه بود. زیرا برای مدتی که در نجف بودم- که یادم نمی‌رود که حتی همان سال اولی که در نجف بودم و بعد که برگشتم خانواده را ببرم، یادم نمی‌رود در فلکه مشهد با آقای علم الهدی برخورد کردم گفتم آقای علم الهدی من حالا مجبور بودم به رفتن به نجف، ولی قدر این آقا را بدانید. ایشان گفت بارک‌الله حالا خوب تشخیص دادی. آقای میلانی انصافاً فحلی بود در رشته فقه اصول خودشان.

س: از این بحث کلی که بگذریم. بحثی را من مدتی پیش در مورد تفاوت بین مکتب قم با مکتب نجف نوشتم. حالا مکتب قم را اگر بتوانیم بعد از مرحوم آخوند خراسانی که بیشتر بر محور نائینی می‌چرخیده، نه حتی مثل شیخ محمدحسین اصفهانی معروف به کمپانی و بیشتر بر این جهت می‌چرخیده و قهرا منش آقای نائینی بیشتر در میان حوزه نجف و اعلام آن حاکم بوده و درس‌هایی که در آنجا وجود داشته نظر ایشان محوریت پیدا کرده است، درحالی‌که در مکتب قم بیشتر بر منش آیت‌الله حائری و مکتب سامرا و یا آیت الله بروجردی بوده هرچند مرحوم شیخ عبدالکریم حائری هم قبلش بی‌تأثیر نبوده ولی اساتیدی که در قم بودند بر این جهت بودند. حالا الان که شما سال‌های سال

است در مشهد هستید و حالا هم از اصول رفت و آمد دارید و ورود و خروج دارید هم در فقه شما می‌توانید بگویید که مثلاً آقای میلانی در کجای این قصه کار هستند با توجه به این آثار و تألیفات؟

اشرفی: مسلماً تأثر ایشان از مکتب نجف بیشتر بود اصلاً ببینید اینکه ما بیاییم بگوییم مکتب آنجا و مکتب اینجا به‌هرحال هر فقیهی مثلاً مرحوم شیخ عبدالکریم حائری از شاگردان مرحوم میرزا بود در سامرا، مرحوم آقای میرزا هم آقای فشارکی که تمام آنچه داشته از میرزا داشته و آقای نائینی هم هرچه داشته از مرحوم فشارکی داشته، آقای آخوند هم خودش شاگرد مرحوم میرزا بوده که به دستور خود میرزا به نجف منتقل‌شده و آن کرسی درس را برپا کرده است و شیخ عبدالکریم هم همین‌طور از شاگردان ایشان بوده است و نمی‌شود گفت که روش و مبانی جدا بافته‌ای آورده باشد.

اما در باره مرحوم آقای بروجردی من این‌طوری احساس کردم که واقعاً فقیه مبرزی بوده و ایشان ابتکاری در فقه داشت که من نمی‌دانم این ابتکار را از کجا به ایشان رسید، اما تفاوت در روش داشته باشد، نفهمیدم.

البته ایشان در رجال و در اسناد روایات و شناخت طبقات رجال ملاکاتی داشت، اما اینکه بیاید و یک‌مرتبه همه چیز را تغییر دهد مساله دیگری است. اینکه ایشان تمام اصل را بر روایات و بر تاریخ صدور روایات در مقارنه با فقه عامه دانسته و توجه به وقت صدور روایات از نکات دقیقی است که ایشان فرموده و خیلی در استنباط احکام دخیل است. این ایشان این روش را از کجا گرفته از نجف و یا اصفهان، یک‌مرتبه توجه پیدا کرده یا در اثر گذر زمان روشن نیست. البته من شنیدم بعد از اینکه رضاشاه آن مصیبت را در کشور ما درست کرد، ایشان رفتند در بروجرد و در تمام آن مدت با کسی ملاقات نداشت و پیوسته‌کار ایشان بررسی کردن روایات بوده است. گاهی می‌بینید جرقه‌ای در ذهن کسی پیش می‌آید و بر اثر آن منهج تفکرش تغییر پیدا می‌کند. من فکر می‌کنم مرحوم آقای بروجردی (ره) اینکه یک‌مرتبه‌ای این منهج را پیش گرفت، از کجا این جرقه یک‌مرتبه به ذهن ایشان خطور کرد روشن نیست. هرچند روش ایشان بسیار منهج درستی است که من الان خودم واقعاً معترف هستم که ای‌کاش ما زانو می‌زدیم زیر منبر آیت‌الله بروجردی و بهتر استفاده می‌کردیم در محل تفقه. واقعاً ایشان فقیه به معنای واقعاً کلمه بوده است. خدای رحمت کند ایشان را. مرحوم امام را من یادم نمی‌رود یک‌شبی جمعی از ایشان تقاضای درس اصول کردند، اما خمینی وقتی آمد در نجف شروع کرد به کتاب مکاسب البیع را شروع کرد آقای خمینی در آنجا خیلی بها نداد به علم اصول، هیچ بهایی به آن صورت که در نجف بها می‌داند، ایشان نداد و معتقد بود که نباید آن‌قدر دنبال اصول گشت که فکر می‌کنم متأثر از فرمایش آقای بروجردی بوده است.

- **آیا آیت‌الله بروجردی اصول خود را در فقه همراه می‌کرد.**

اشرفی: البته خوب همین مقداری که آقای منتظری هم از اصول در کتاب نهایه الاصول ایشان نوشته، معلوم است؛ ولی مثلاً وقتی ایشان در ابتدای ورود، وقتی وارد می‌شود. در حالی که در فقه و اقوال قدما چقدر ایشان بها می‌داد و چقدر به شهرت قدما ارزش قائل بود، در حالی که ایشان دیگر به علم اصول ارزشی قائل نمی‌شدند و مثل مرحوم آقای خوئی که این‌طوری بودند، ولی آقای بروجردی اهتمام شدید به شهرت فتوایی می‌دهد و بعداً هم که انسان دقت می‌کند حق با ایشان بوده است. این‌طوری نیست که تشکیک‌های ما بیاید جلوگیری کند از تفکری که در بین قدمای ما بوده است.

بنابراین این سئوال مطرح است که چطور شد که در ذهن آیت‌الله بروجردی جرقه آن آمد و یک منهج را در استنباط به عنوان سیر تاریخی اقوال و توجه به حاشیه بودن فقه شیعه از اقوال ایجاد کرد و فقاهت با منهج جدید ایجاد کرد نمی‌دانم از کجا شروع شد ولی مرحوم امام که در آن جلسه که یادم است هم‌چین جواب‌هایی نمی‌داد. شاید بر خواسته از همان منهج آیت‌الله بروجردی بوده است و تفکرات آیت‌الله بروجردی بوده که به اصول آن اعتنا را نداشته باشد. من گاه‌گاهی تابه‌حال زیاد صحبت شده که می‌خواهند بین قم و مشهد و نجف و می‌خواهند تفکیکی بین اصول و فقه بکنند و انتقاد به بقیه می‌کنند که من خیلی خوشم نمی‌آید از این موضوع.

- **بحث این است که برخی از مظاهر علمی، بحث علمی است بحث منطقه‌ای و شخصی نیست. مثلاً فرض کنید در قم در بعد از مرحوم بروجردی آیت‌الله منتظری می‌گفت خبر موثوق الصدور در مقابل خبر ثقه قرار دارد و مبنای اعتبار است بالاخره این سخن حاکی از ممشایی در فقه است که در قم خیلی روی آن تکیه شده و بر اساس آن‌هم خیلی روی آن کار می‌کردند. یک‌وقتی آیت‌الله منتظری راجع به آیت‌الله بروجردی نقل می‌کرد می‌گفت ایشان می‌گفت که اگر خبری در این اصول متلقا آمد و در کتب اولیه ما آمد ما تازه اجمالا می‌فهمیم که یک‌چیزی امام فرموده‌اند. اینکه بیاییم به یک خبر تکیه کنیم و استناد کنیم نمی‌شود، مگر اینکه وثوق بر ما ایجاد شود. ایشان برعکس آن همان‌طور که می‌گویند از یک خبر یک فتوا را درست می‌کرد به‌عنوان خبر ثقه درست کند ولو اینکه سندش اشکال دارد یکجایی هم سندش کاملاً درست بود. ایشان اشکال می‌کرد می‌گفت علما به آن توجه نکرده‌اند و لذا اگر خبر قرائن صحت را نداشت، هرچند سند درست بود کنار می‌گذاشت. بحث منطقه‌ای نیست ولی مجموعاً در قم یک دسته از مباحثی در مبانی و روش فقه مطرح است.**

اشرفی: این‌طوری بفرمایید چون مرحوم بروجردی خیلی بزرگ بود یک منهج زیبای نویی را آورد در نجف هم اگر بود شاید می‌توانست این تحول را ایجاد کند. فرقی نمی‌کند ایشان ازآنجا آمد و باعظمت بزرگان قم هم در مقابلش خضوع کردند و بعد آمد کرسی درس را گذاشت و اعلامی مثل مرحوم امام و دیگران آمدند پیش ایشان. این حرکت و تفکر ایشان در قم سیطره پیدا کرد. چه‌بسا اگر این کار را در نجف انجام می‌داد، شاید این کار پیش می‌آمد به همین منهج اتفاق می‌افتاد ما نمی‌توانیم تفکیک منطقه‌ای کنیم سلیقه‌های شخصی است.

- **نه حالا، به‌عنوان روش فردی مطرح نیست، حتی نمی‌خواهم بگویم اما بالاخره یک مجموعه عوامل مؤثر بوده که یک منهج اصولی و یک منهج فقهی در قم شکل بگیرد که این منهج در جایی دیگر با خصوصیات علمی آن هم نمی‌شود گفت که البته خیلی هم منضبط نیست؛ ولی در یک مجموعه این‌طوری بوده‌اند اتفاقاً چند روز پیش من راجع به مبنای سید مرتضی نگاه می‌کردم در بحث کفایت از غسل در غیر غسل جنابت از وضو که می‌گوید همین غسل از وضو کافی است و حتی غسل‌های مستحبی را هم کافی می‌داند. ایشان هم استنادی که دارد آنجا می‌گوید خیلی از فقهای ما آمده‌اند گفته‌اند آیه فقط راجع به غسل جنابت است، ولی سید می‌گوید که احادیثی داریم که این احادیث هم هست. مرحوم آقای میلانی هم همین‌طوری است و یک تکیه این‌طوری می‌کند و مبنای ایشان هم همین‌طور هست که قائل به‌کفایت است و تکیه بر همین دلیل می‌کند آقایان دیگر هم نمی‌دانم گاهی اشکالی سندی هم می‌کنند، ولی درحالی‌که سید مرتضی که خودش قائل به عدم حجیت خبر واحد هست، اما این را از روی قرائنی که می‌آورد می‌گوید کفایت از وضو می‌کند. مرحوم آقای میلانی هم من دیدم که به همین جهت تکیه می‌کند و درنهایت در مقام فتوا هم‌روی این جهت تکیه می‌کند نمونه‌های آن را می‌گویم ایشان یا مثلاً در بحث صلات مسافر در تعارض بین اربعه فراسخ او برید او بریدین، ایشان می‌گوید این دو در تعارض است که کدام‌یک اصل و معیار برای مسافرت است .تفاوتی است در زمان حال در حالی که در گذشته بنوده است و در نهایت ایشان تکیه می‌کند روی یوم و لیله، می‌گوید اگر مقام تعارض باشد اصل این است و آن را علامت شاهد می‌گیرد و جالب است که ایشان تکیه می‌کند به یک حدیثی صحیحه از امام کاظم که می‌گوید و ذلک مسافره یوم و لیله، (یک روایت دیگر دارد که اذا ذهب فقد شغل یومه)، روی این تکیه می‌کند و بر همین هم عنایت به خرج می‌دهد من می‌خواهم بگویم که روایات برای آن‌ها به این شکل**

عمل می‌کرده است یعنی از استظهاری که از روایت می‌کرده‌اند اگر مثلاً مثل مشی آیت‌الله خوئی باشند می‌گوید این سندش روایتش این‌طوری است اشکال دارد و بنابراین به این روایت تکیه نمی‌کنیم، ولی آیت‌الله میلانی این‌طوری عمل نمی‌کند آیت‌الله بروجردی هم همین‌طوری عمل نمی‌کند با اینکه با آن حرف دارد می‌زند آن عمل نمی‌کند اگر نکته‌ای هست که از این‌جهت استفاده کنیم.

اشرفی: بله این نکته هست مرحوم آقای خوئی هم مثل‌اینکه این‌طوری که من فکر می‌کنم البته آن موقع که من رفتم دیگر ایشان این‌طوری شده بود. ایشان اول مثل‌اینکه خیلی مشربش از مکتب آقای نائینی بود. خوب ایشان شاگرد آقای نائینی بود. مرحوم آقای نائینی گفته بود که بحث سندی در کتاب کافی از ضعف فقیه است، یعنی کأن مسلم گرفته که اعتبار کتاب کافی و امثال‌ذلک را و حتی آقای خوئی از ایشان نقل می‌کرده که ایشان گفته که مناقشه در اسناد کافی از ضعف فقیه است. بعداً خود ایشان یک‌مرتبه البته من نشد از ایشان سؤال کنم که چه شد یک‌دفعه آقا منهج‌تان تغییر کرد. شاید این هم بر خواسته باشد از همان نظر در حجت خبر واحد که آیا اساس حجت خبر واحد چه چیزی بوده و بر چه اساسی مستند شده است؟ قدر مسلم می‌گوید از سیره‌ای که ما استفاده می‌کنیم فقط حجت قول ثقه است. بنابراین اعتبار روی وثوق به راوی آورده بعد از این‌که این مبنا برای ایشان تسجیل شد افتادند توی رجال که بگردند ببینند که وثوق به راوی کدام راوی درست بوده کدام موثق بوده و کدام موثق نبوده است. دیگر این فی‌المثل در نوشتار و بیانات و کلیه لدله ایشان تأکید می‌کرد تا آن جایی که یک‌وقتی یادم می‌آید که می‌گفتند ما قبلاً همین‌که بزرگانی مثل صاحب جواهر یا مرحوم حاج‌آقا رضا که می‌گفت که صحیح است ما هم به آن اهتمام می‌کردیم و بعد متوجه می‌شدیم که این‌ها هم بعضاً دقت لازم را نمی‌کردند. مثلاً در بین روایات گاهی کسی بوده که صحیح نبوده یعنی ثقه نبوده و به تعبیر ایشان این است که مثلاً صحیحه بی‌اساس بوده است و لذا بعد از او کاملاً متوجه می‌شویم که نوشته‌های آقای خوئی اوایلشان با اواخرشان فرق می‌کند. اوایل به احادیث زودتر اهتمام می‌کرده‌اند و اخیراً خیلی دقیق شده بود و ...

- **بله ایشان حتی توثیقات عام ابن قولویه را قبول می‌کرد ولی بعد دیگر اواخر از این‌جهت اعراض کردند.**

اشرفی: این مکتب را هم که آقای خوئی تقریباً احیا کرد نسبت به این وثوق به راوی را این باز قبلاً نبود در نجف و در غیر ایشان هم نبود در غیر آقای خوئی زمانی هم که ما بودیم نبود. نه مرحوم آقای حکیم

خیلی روی آن تکیه می‌کردند نه دیگر فقهای ما یا مرحوم آقای شاهرودی کما اینکه مرحوم میرزا هم این‌طور نبود ولی وقتی آدم می‌آید در بیانات آقای بروجردی باز او یک سنخ دیگری زیبا بررسی می‌کند خیلی از روایات را چندین روایت را می‌گوید یک روایت بیشتر نبوده و با این کیفیت بررسی می‌کند و خیلی هم معتمد به این نیست مثلاً آقای خوئی ره روایتی که صدوق نقل می‌کند از فضل بن شاذان یا نقل می‌کند از کتاب محمد بن مسلم یا از فلان سند خود صدوق را تا محمد بن مسلم اگر در این مابین یک نفر باشد مشهور این روایت را باز ایشان خدشه می‌کند و آقای بروجردی دیگر این کار را نمی‌کند یا مثلاً مرسلات صدوق را اعتبار نمی‌کند در عینی که مرحوم بروجردی می‌گوید چرا و این را اعتبار می‌کند. این‌ها دیگر برداشت فقیه است و هر فقیهی یک‌طوری برداشت می‌کند .

- ایشان بحث وثوق را که می‌گوید من یادم می‌آید آیت‌الله منتظری یک‌وقتی راجع به سکونی رسید ایشان گفت آقا سکونی اینجا عامی است و قبول نمی‌کنیم. گذشت و بعد از یک مدتی وقتی ایشان راجع به یک مسئله دیگری شد گفت اینجا سکونی روایت کرده و روایت ایشان را تکیه نکرد. من بعد از درس گفتم آقا شما دو سال قبل راجع به سکونی این حرف را زدید و امروز این‌طوری. ایشان از قول آقای بروجردی نقل کرد و استدلال ایشان این بود گفت ظاهراً استنادش را اگر اشتباه نکنم به شیخ طوسی نسبت می‌داد. ایشان گفت که متفردات سکونی را قبول نمی‌کنم ولی اگر سکونی با دیگران نقل کردند ما قبولش می‌کنیم و سکونی اینجا فقط راوی این قصه نیست و دیگران هم این قصه را نقل کرده‌اند یعنی خود موثوق بودن مبنایی بود که ایشان یک جا این سکونی را قبول می‌کرد و جای دیگر قبول نمی‌کرد.

اشرفی: گاهی هم نمی‌دانم من در شرح‌حال مرحوم محقق اردبیلی یکجایی خواندم که روایت عبدالرحمن بن حجاج را تضعیف می‌کند که لانه کیسانیً ولی در یکجایی دیگر شدیداً تکیه می‌کند به روایت ایشان. حالا یا بگوییم کلام در لیالی بوده یا اینکه گاهی دست به بررسی می‌شده می‌دیدند که دیگران به این روایت عمل کرده‌اند خلاصه من به این نتیجه رسیدم مبنای استاد را خیلی نمی‌توانم بپذیرم که تا این اندازه راوی را موشکافی کنیم چون استاد هم خیلی بی‌حساب می‌پذیرد مثل همین توثیقات عامه گاهی اوقات هم ظریف‌کاری‌های دقیقی در مورد راوی که مثلاً فرض کنید بعضی وقت‌ها زیاد قندی را اعتبار می‌کند روایت‌های علی بن ابی حمزه ابی‌طالب را اشکال می‌کند. ولی من خودم به این نتیجه رسیدم و به‌راستی همین مبنا درست بوده که قدیماً علما بیخود نمی‌آمدند به یک روایتی عمل کنند. وقتی علما فتوا می‌دادند به‌هرحال برای ایشان اطمینان به صدور می‌شده بر اساس اینکه این اعتبار صدور حاصل می‌شده

آمدند و روایتی را فتوا می‌دادند یا حتی متن روایت را در کتبشان می‌آوردند مثلاً گاهی استاد می‌گفت که این دلیل نیست این‌ها متن روایت را هم می‌آوردند اما متن روایت را به‌عنوان یک دستور عملی می‌آوردند برای شیعیان نه به‌عنوان اینکه بخواهند روایت را نقل کنند مثلاً شیخ در مقنعه کتاب عملی نوشته یا صدوق در مقنعه کتاب عمل نوشته نه کتاب روایت.

- **حالا آقای میلانی در همین بحث‌هایی که خودتان در باب زکات و بحث صلات اگر الان مستحضرید که خودتان بحث کردید و حرف‌های آقای میلانی را هم دیدید به نظرتان چه نکته‌ای آمده که الان مستحضر هستید که یک بحثی را در اینجا استفاده کنیم.**

اشرفی: الان دیگر خیلی یادم نیست. بعضی اوقات شده که من نظر آیت‌الله میلانی را ترجیح دادم ولی الان یادم نیست که کجا بوده و چی بوده است.

- **تقریرات حاج‌آقا هست می‌شود آن تقریرات را یکی از دوستان محققین شما بگیرند یک مروری کنند و با اشراف خود حاج‌آقا نهایی آن را...**
- **اشرفی:** بحث زکات را هم اگر آن جاهایی که آرای آقای میلانی در آن نقل شده بحث شده یا حتی نقد هم شده باشد مهم نیست چون ما بحث علمی داریم چون اگر همین نقدها هم کنار این بخش بیاید اگر موجود باشد ٤ یا ٥ مورد را بتوانیم در اینجا بیاوریم اتفاقاً جزء مصاحبه‌های خیلی خوب ما می‌شود فقط صرفاً نقل و شرح زندگی نیست بحث علمی هم هست

اشرفی: اگر انشا الله آمدید مشهد به خودتان می‌دهم نوشته‌های خودم را که از زکات نوشته‌ام.

- بله ولی یک مشکلی که ما داریم عجیب غریب است در مورد آیت‌الله میلانی اتفاقات عجیبی در مورد آثار و تقریرات ایشان افتاده است. شاید جامع‌ترین کسی که درس ایشان را نوشته مرحوم آقای علم الهدی بوده و مرحوم علم الهدی از کربلا درس‌های ایشان را می‌نوشته و تمام درس‌های ایشان را تا زمانی که ایشان حیات داشته همه را جمع کرده و مرتب و منسجم کرده، ولی اول که استنکاف داشته که بدهد بعد هم که می‌خواسته بدهد خودشت تعمداً یا غیر تعمداً این‌ها را دفن کرده و هیچ اثری از آن نوشته‌ها نگذاشته است. نمی‌دانم دفن کرده یا گذاشته در حیات باران خورده عملاً دفن شده ما ٧، ٨ نفر از کسانی که درس ایشان ملازم بودند و جدی بودند هر کدامشان به شکلی مواجه هستیم با این وضعیت تنها یکی از کسانی که داریم که الآن‌هم حی و حاضر است

و نوشته هم موجود است آقای شمس است که ایشان هم از انتشار مستقل آن استنکاف دارد از اینکه این درس‌های ایشان را به‌عنوان تقریرات بدهد.

اشرفی: خوب ندهد تقریرات ایشان را که آقای سید فاضل میلانی نوشته و برخی از نوارهای آن موجود است.

- سید فاضل این‌ها را از نوارهایی که نوشته‌اند از بخشی که موجود هست و این‌هایی که موجود هست و ضبط شده یک دهم مجموع بحث‌های ایشان هست.

اشرفی: زمانی که ایشان از عراق آمده که نوار نبوده است و من یادم هست.

- **ولی آقای میلانی دو سه نفر شاگرد مبرز داشته یکی آقای علم الهدی بوده که کرّ و فرّ داشته و یکی از کسانی که کرّ و فرّ حضور داشته و تقریراتش هم نوشته شیخ علی تهرانی است که منظم و مرتب هم نوشته و خانواده‌اش هم می‌گویند خیلی جدی در درس بوده است من هم که همین‌طوری می‌آمدم می‌نشستم شیخ علی آقا در حضور و اشکال کردن در درس بارز بود. آن‌قدر حرف می‌زد و صحبت می‌کرد ولی متأسفانه ایشان هم‌درس‌هایش افتاد در قضایای سیاسی همه این‌ها مصادره شده من هم به مسئولین سفارش کردم که بتوانیم بگیریم هنوز نتوانستیم این مجموعه را بگیریم. اگر آن‌ها را هم می‌گرفتیم یک کاری می‌کردیم حرف‌های آقای میلانی را احیا می‌کرد بحث‌های اصولی ایشان را . ما الان در میان شاگردان و مقرران درس ایشان ۷، ۸ نفر داریم که در ضبط مواریث علمی ایشان به کتابت درآورده، اما وضعیت آنها این‌طوری است. الان آقای باقری هست در کربلا درس‌های تفسیر ایشان را می‌گفته آماده داشته است، تماس گرفته اول استنکاف کرده بعد که خواسته بدهد قصه حمله به قصر شیرین اتفاق افتاده و آنجا را بمباران کردند همه آن‌ها از بین رفته اصلاً عجیب غریب است.**
- دو تا مسئله است یکی اینکه همان‌طور که حاج‌آقا فرمودند یکی نکاتی که حضرت‌عالی در بحثتان توجه داشتید مخصوصاً من یادم هست در صلوه مسافر در آن بحث برید که بین روایات جمع می‌کردید توجهی داشتید به نظرات آقای میلانی.
- چون آن بحث الان مبتلابه هست امروز اگر الان با این قضایای مسافرتی که امروز هست خیلی مورد ابتلا است و ایشان در مقام فتوا در رساله‌اش ننوشته ولی در کتاب صلوه مسافرش می‌گوید اگر امر

بین این دسته از روایات باشد و این دسته روایات باشد این بریدین حاکم بر آن روایات اربعه فراسخ.

- نکته دوم با توجه به اینکه عزیزان بزرگوار در ارتباط مفاخر خراسان دارند کار می‌کنند بحث مرحوم ابویتان که آن آثاری هم که از ایشان مانده از نوشته‌های مرحوم آقای نائینی و دیگران این را هم‌روی آن تأکید بشود....
- درست است که بحث آقای میلانی است ولی هدف این است که یک سری از شخصیت‌های اعلام هم معرفی شوند اگر بشود آن قسمت‌هایی که ایشان مصاحبه کرده پیاده شود آن را مقدمه بحث می‌آوریم هم در معرفی ایشان هست هم آقابزرگ و خاطرات دیدوبازدید آقای میلانی و ابوی ایشان هست آن‌ها هم جالب است.

مصاحبه با استاد آقای احمدی

شخصیت و منزلت حضرت آیت الله العظمی آقا سید هادی میلانی

پرسش: سخنی دربارهٔ شخصیت ومنزلت حضرت آیت الله العظمی آقا سید هادی میلانی ـ رضوان الله علیه ـ بفرمایید!

پاسخ: بنده کمترین، کوچکتر از آن هستم که سخنی در ارتباط با شخصیت آن بزرگ مرجع عالم تشیع بر زبان آورم. آنچه در مشاهده هایم یافته ام، به دست می دهد که آیت الله میلانی، از جهات کمالات نفسانی و اخلاقی بس ممتاز بودند و در میان مراجع تقلید شیعه که در روزگار ایشان می زیتسند، کم نظیر به شمار می آمدند. حلم و صبر و تواضع آن مرد خدا، به اندازه ای بود که انسان را دچار حیرت می ساخت. هیچ گاه ندیدم و نشنیدم که این مرجع بزرگوار، بدون یقین، حکمی را، حکم الاهی بداند.

سالهای آشنایی با آیت الله میلانی

پرسش: حضرتعالی در چه سالی با آیت الله میلانی آشنا شدید؟

پاسخ: در سال ۱۳۳۹ مشهد مشرف شدم، هنوز آیت الله العظمی بروجردی در قید حیات بودند که خدمت آیت الله میلانی رسیدم. پیش از آن، خدمت میرزا احمد مدرس (پدر مرحوم حاج آقا جلال مدرس) رفتم که پدر خانم آقای مهدوی است. این استاد، سید عزیز و عجیبی بود. خداوند همه شان را رحمت کند.

واکنش مردم به خبر فوت آیت الله بروجردی

پرسش: واکنش مردم پس از شنیدن خبر وفات آیت الله بروجردی چه بود؟

پاسخ: معظم له، در هفته اول فروردین سال ۱۳٤۰ از دار دنیا رفتند. در شهرهای گوناگون مراسم عزاداری با شکوهی برگزار شده و تا چهل روز ادامه داشت. در آن روزگار، وسایل ارتباط جمعی وجود نداشت که مردم را دعوت کنند. حضور ملت در مراسم سوگواری مرجع عظیم الشأن، حرکتی خودجوش بود که بر پایه اعتقادشان شکل گرفته بود.

اساتید سطح آن دوره

پرسش: اساتید دیگری هم در حوزۀ علمیه مشهد داشتید؟

پاسخ: آیت الله وحید خراسانی، قبل از کوچ کردن به نجف اشرف، در حوزۀ علمیه مشهد تدریس داشت. بنده در آن ایام، کفایۀ الاصول و مکاسب شیخ را نزد ایشان خواندم.

پاسخ: در سال ۱۳٤٥ بود که محضر آقا شرفیاب شدم. درس ایشان، بعد از نماز مغرب و عشا، در شبستان مرحوم آقای گلپایگانی در مسجد گوهر شاد برگزار می شد.

شیوۀ تدریس معظم له

پرسش: شیوۀ تدریس معظم له چگونه بود؟

پاسخ: درس که تمام می شد، آقا می نشستند و رفقا حلقه می زدند و پرسش هایی در محضر ایشان مطرح می کردند و پاسخ شان را می گرفتند.

روش برخورد با پرسش دیگران

پرسش: خاطره ای از آن معضل علمی دارید؟

پاسخ: شبی پیرمردی که ظاهر او به علما و فضلا شباهت نداشت، رو به مرحوم آیت الله میلانی کرد و گفت: آقا! خوردن گوشت طاووس چه صورت دارد؟ حرام است یا حرام و یا مکروه؟ آقا تأملی کرد و بعد فرمود: عزیزم! بلد نیستم. اصلا برای شاگردان آن عالم بزرگ، که بنده یکی از آن‌ها بودم، قابل تصور نبود که ایشان چنین جوابی به پرسش کننده بدهد. وقتی از یک طلبهٔ مبتدی بپرسیم که فلان مساله چیست، اگر بلد نباشد، چیزی می گوید و اصلا نمی گوید که من بلد نیستم. شاید بگوید که من می روم تحقیق می کنم و بعد جواب شما را می دهم.

برداشت از روش اخلاقی و علمی آیت الله میلانی

پرسش: چه برداشتی از این روش حکیمانه آیت الله میلانی دارید؟

پاسخ: برداشت من این است که آیت الله میلانی، تا یقین نداشتن که فلان جواب و حکم فقهی، جواب و حکم الالهی است، چیزی نمی گفتند. ایشان هرگز حاضر نمی شدند که خلاف ما انزل الله حکم صادر کنند و یا فتوایی به مقلدان خود بدهند. برای امثال بنده که شاگرد کوچک شان بودم، چنین رفتاری، درس بزرگ و فراموش ناشدنی است. از آن روز تصمیم گرفتم که حریم ما انزل الله را همچون استاد معظم حفظ کنم.

پرسش: آیا ماجرای آن خاصره به همین جا ختم شد؟

پاسخ: نخیر. آقا عمامه شان را با دست شان کمی بالا بردند و بعد دست روی پیشانی شان نهادند. چهار پنج دقیقه ای که گذشت، آیت الله میلانی سرشان را بلند کردند و فرمودند: خوردن گوشت طاووس حرام است. وقتی یقین حاصل شد، حکم الاهی را بیان کردند؛ اما پیش از آن، براساس پندار چیزی بر زبان نراندند. به راستی، مرحوم آیت الله میلانی، در دوران معاصر، مرجع توانمندی بودند که نظیری برای ایشان در حوزه های علمیهٔ شیعه نبود و یا کم نظیر بودند.

اخلاق آیت الله میلانی در رابطه شاگردها

پرسش: اخلاق آیت الله میلانی در رابطه شاگردهایشان چگونه بود؟

پاسخ: آقا مثل پدر رفتار می کردند. هرگاه شاگردی تندخویی به ایشان جسارت می کرد، هیچ گونه تغییری در چهره آیت الله میلانی نمی دیدیم. اصلا دچار خشم نمی شدند واهانت را با اهانت پاسخ نمی دادند. حلم این شخصیت بزرگ، فوق العاده بود.

خاطرات دیگر

پرسش: اگر خاطره ای دیگر دارید، نقل کنید تا استفاده کنیم.

پاسخ: حضرت آیت الله میلانی، به تبلیغ دین واحکام اهمیت می دادند و طلبه ها را به روستاهای اطراف مشهد اعزام می کردند. روستاهای اطراف فردوسی، در حوزهٔ گزارش‌های بنده بود که خدمت آقا می بردم. روزی به ایشان عرض کردم که در فلان روستا که فلان روحانی می رود، پنجاه هکتار زمین که به مالکی تعلق داشت، میان رعایای آنان تقسیم کردند. تکلیف ما چیست؟ آقا فرمودند: دیگر به آن روستا روحانی اعزام نکنید. در آنجا مال حلال و حرام به هم مخلوط شده است.

موقعیت حوزه علمیه مشهد، در دوران مرجعیت آیت الله میلانی

پرسش: موقعیت حوزه علمیه مشهد، در دوران مرجعیت آیت الله میلانی را، چگونه ارزیابی می‌کنید؟

پاسخ: عظمت حوزه مشهد، در عظمت مرجع بزرگواری مثل آیت الله میلانی بود. بعضی ها به آقای مهدوی اعتراض می کردند که چرا برای ادامه تحصیلات حوزوی به نجف اشرف نمی روی؟ ایشان می فرمودند: آقا! نجف همین جاست. من بروم نجف که چه کار کنم؟ خداوند چنین استادی به ما عطا کرده است که هم محقق است وهم مدقق. در حوزهٔ علمیه مشهد مقدس، هم در محضر رضا ـ سلام الله علیه ـ هستم و هم در خدمت آیه الله میلانی.

مراکز اعزام ارسال مبلغ

پرسش: از بیت آیت الله میلانی به چه استان هایی مبلغ اعزام می شد؟

پاسخ: یکی از استان های مورد نظر آقا، استان خوزستان بود که از لحاظ اقتصادی و فرهنگی و مذهبی، موقعیت خوبی نداشت. فقر فرهنگی در آن استان زیاد به چشم می خورد. آیت الله میلانی، آقای فضل و

بنده را به آن منطقه فرستادند و فرمودند که از مردم تقاضای وجهی نکنید. من خودم تقبل می کنم. ما هم به دستور آقا عمل کردیم.

پرسش: در چه ایامی اعزام می‌شدید؟

پاسخ: ماه مبارک رمضان بود. در آن ایام، طلبه ای می گفت که من در مسجد، مساله جنب و جنابت را گفتم. بعد که به خانه رفتم، صاحبخانه را دیدم و پرسیدم چرا برای نماز به مسجد نیامدی؟ او در جواب گفت: آقا! من جنب بودم و مساله شرعی نمی دانستم. اصلا او نمی دانست که چه چیزهایی بر شخص جنب حرام است.

پرسش: قبل از اعزام کردن طلبه های حوزه برای تبلیغ در محرم وصفر، یا ماه مبارک رمضان، چه سفارش هایی به آن ها می شد؟

پاسخ: از آن ها می خواستند که هرگز مرجعیت آقا را تبلیغ نکنند و حتی نگویند که از جانب کدام مرجع تقلید اعزام شدند.

پرسش: حضرتعالی به کدام استان‌ها اعزام می شدید؟

پاسخ: فقط به استان خوزستان می رفتم. سال ۱۳۵۰ بود که ماه صفر بود. شرکت نفت مسجد بزرگی در آن بندر ساخته بود. جمعیت چشمگیری هم در آنجا بودند. وقتی به عنوان روحانی اعزامی وارد بندر شدیم، ملایی که در آنجا بود قصد طرد کردن مرا داشت و روستایی را که نام آن، شط زهره بود، معرفی کرد. سوار قایق موتوری شدم که تا آن طرف آب بروم. از شخصی که قایق دار بود، پرسیدم که در روستای شط زهره، چند خانوار هست؟ وقتی گفت پنجاه خانوار جمعیت دارد، معطل نکردم و گفتم: موتور را خاموش کن. بعد پیاده شدم و سراغ آن ملای محل رفتم و گفتم: مگر شما نگفتی که شط زهره، پانصد خانوار دارد؟ من جایی نمی روم که پنجاه خانوار دارد. بالاخره در همان جا که هنوز صورت شهر پیدا نکرده بود، ماندم و خدماتی کردم.

پرسش: تنها بودید؟

پاسخ: نخیر. مرحوم آقای آقاسی زاده همراه من بود.

جایگاه ولایی آیت الله میلانی

پرسش: حضرت آیت الله میلانی از لحاظ ولایی چگونه بودند؟

پاسخ: در این باره، زبانم عاجز است. اصلاً در عمرم، عالم و مرجعی مثل آقای میلانی در ولایت اهل بیت(ع) سراغ ندارم. واقعاً ایشان در این وادی عجیب بودند.

پرسش: آیا رفقای دوره طلبگی تان را به یاد می آورید؟

پاسخ: آقای افتخار زاده، از دوستانی بود که به اتفاق ایشان، به درس آقای وحید می رفتیم. ایشان الان ساکن تهران است. آقایان زنجانی و معصومی و موسوی هم از کسانی بودند که در درس آقا حضور می یافتند. بعضی همدوره ای ها در قید حیات اند و بعضی ها چشم از دنیا فرو بسته اند.

پرسش: شما در مدرسه های حضرت آیت الله میلانی حضور داشتید؟

پاسخ: نخیر من شمالی هستم. یا سفر تبلیغی به وطن مان داشتم و یا در حوزهٔ درس من خواندم. توفیق زیادی برای شرکت در کلاس های مدارس علمیه آقای میالنی نداشتم. البته رفت و آمد داشتیم؛ یعنی مدرسه عالی حسینی می آمدیم. آن وقت ها، اواخر عمر آقا بود. آقا سید فاضل آمده بود.

پرسش: حضرتعالی در حوزهٔ علمیه قم تشریف نداشتید؟

پاسخ: چرا. یعنی دورانی که نوجوانی سیزده چهارده ساله بودم، به قم رفتم تا درس طلبگی را شروع کنم. پدرمان روی عقیده ای که داشت، پسر نوجوان خودش را به شهر قم آورد تا روزی عالمی شود. هنوز به خاطرم مانده است که بعد از ظهر روزی از روزهای پاییز، پدرم مرا جلوی حرم فاطمه معصومه(س) آورد و گفت: بابا! تو را به امام زمان(عج) سپردم. خدا حافظ ، پدر و مادرم پنج شش روزی در قم مانده بودند. حالا یک کودک روستایی در شهری غریب است که نمی تواند به روستا تلفن کند و یا پدر و مادرش از روستا به او تلفن کنند. همه از حال همدیگر بی خبر بودیم. حدود هشت نه ماه بود که اصلاً از من خبر نداشتند، که پسرشان زنده است یا مرده. آن وقت‌ها اعتقادات والدین عجیب بود. حالا پسر ما می خواهد تا قوچان برود که راهی نیست، ده بار تلفن می کند و می گوید کجا هستم و یا پدر و مادر جویای حال او می شود. من چهار سال در حوزه قم ماندم که آن روزها حضرت آیت الله بروجردی زنده بودند.

خاطرات دوران طلبگی

پرسش: از دوران طلبگی در قم چه خاطره ای دارید؟

پاسخ: مرحوم آقای بروجردی، ایام شهادت حضرت زهرا ـ سلام الله علیها ـ اهمیت بسیار قائل بودند؛ اما ایشان روایت ۹۵ روز را بر روایت ۱۳ جمادی الاولی و دهه دوم ترجیح می دادند. منبری مجلس ایشان، آقا شیخ مرتضی انصاری بود. آقا از اندرونی منزل ایشان تشریف می آوردند و گوشه مجلس عزا می نشستند. من شاید چهار پنج متری با آقا فاصله داشتم. آقای انصاری که بالای منبر بود، در وقت تسلیت گفتن به معظم له، چنین گفت: حضرت آیت الله العظمی بروجردی. مرحوم آقای بروجردی بی درنگ فرمودند: نگو. نگو . آیت الله العظمی، لقب حضرت امیر المؤمنین(ع) و حضرت جواد(ع) است. این عبارت را خودم از زبان آیت الله بروجردی شنیدم.

این بزرگان شیعه، واقعاً مخالفا لهوی و مطیعاً لامر مولای بودند.

مورد دیگری که در رابطه با همین مساله است، نقل قول می کنم. آیت‌الله آقا سید شهاب الدین مرعشی نجفی، که در صحن بزرگ حضرت معصومه(س) نماز جماعت شکوهمند اقامه می کردند، مکبری داشتند که صدای بلند ایشان به قدرت ده بلند گو هم بود. هر وقت می خواست پیغامی را به مأمومین برساند، صدایش تا صف آخر نماز جماعت آیت الله مرعشی می رسید، نقل می کنند که روزی در هنگام زیارت عاشورا، ایشان آمد و با صدای بلندش چنین گفت: برای سلامتی ولی الله الاعظم، امام زمان(ع) و حضرت آیت الله العظمی بروجردی صلوات بفرستید! مرحوم آیت الله بروجردی در را باز کرد و فرمود: این شخص را بیرون کنید. من کسی نیستم که او نام مرا در کنار نام مبارک مولای من حضرت حجت(عج) بیاورد.

پرسش: حاج آقا! محبت کردید.

پاسخ: خداوند به شما جزای خیر عطا کند که چنین توفیقی را برای بنده فراهم آوردید. شاید این مجلس شریف، از برکات روح پاک آن مرد الاهی؛ یعنی حضرت آیت الله آقا سید هادی میلانی ـ رضوان الله علیه ـ است . خداوند ایشان را با مادرش ـ فاطمه زهرا ـ و اجداد طاهرین اش محشور کند و شما یادگارهای آن بزرگوار را موفق نگه دارد .

مصاحبه با استاد آقای محمود افتخار زاده از فضلا و شاگردان آیت الله میلانی در خراسان

داستان یک رؤیا

پرسش: چرا ارادت روز افزونی به حضرت آیت الله آقا سید هادی میلانی ـ رضوان الله علیه ـ دارید؟

پاسخ: شاید یکی از علل آن، خواب های بسیاری است که در ایام گرفتاری ام دیده ام. در آن خواب ها متوجه شدم که مرحوم آیت الله میلانی، نسبت به بنده، عنایت دارند. برای من جالب بود که آن رویاهای روشن، نشان دهندهٔ این واقعیت است که آن بزرگوار هنوز نسبت به بنده لطف دارند.

پرسش: پیداست که هنوز یاد استادتان را زنده نگه داشته اید، این طور نیست؟

پاسخ: واقعاً همین طور است. من هنوز که هنوز است، یاد آن مرجع عالی مقام را گرامی می‌دارم، چه در جلسه‌های خصوصی و چه در منابر عمومی که در شهرهای گوناگون دارم. ایشان، شخصیت کم نظیر یا بی

نظیری بود که متأسفانه، نه در روزگار حیات پر برکت شان شناخته شدند و نه پس از وفات شان. من چگونه می توانم یاد و خاطرات آن بزرگمرد را فراموش کنم؟

پرسش: امروز که برای مصاحبه دربارهٔ آیت الله میلانی، وقت شریف تان را در اختیار گذاشته اید، چه احساسی دارید؟

پاسخ: گویی که نسیمی از نسیم های الاهی بر من وزیدن گرفته است و می باید به فرموده رسول خدا عمل کنم و جان خود را در معرض چنین نسیم هایی قرار دهم. إنّ فی دهرکم لله نفحات علی، فتعرضوا بما.

راستش حدود دو سالی هست که مقدمات وزیدن چنین نسیم های مبارکی فراهم شده است و امروز به برکت ماه معظم شعبان است که آن نسیم ها وزیدن گرفته است؛ چرا که می خواهم درباره استاد بزرگوارم سخن بگویم. بنده، همواره یاد ایامی را ارج می نهم که از برکات وجودی مرحوم آیت الله میلانی ـ رضوان الله علیه ـ استفاده کرده ام.

خاطرات از آیت الله میلانی

پرسش: ما نیز سپاسگزاریم . اکنون از خاطرات شریف خود بگویید!

پاسخ: شخصیت آقای میلانی، شخصیتی چند بعدی بود، نه تک بعدی. شکی نیست که باید بزرگان ایشان را از لحاظ علمی و سوابق علمی ـ حوزوی معرفی کنند، نه من که خود را سزاوار آن مقام بلند نمی بینم. ای کاش، آنان در آن روزگاران از منزلت و شخصیت معظم له سخن می گفتند و ضبط می کردند، تا امروز بهره مند شویم.

منظورم، بزرگانی همچون مرحوم آیت الله سید ابراهیم علم الهدی است، یا مرحوم آیت الله حجت و یا مرحوم حاج آقا مهدی توقانی و یا شاگردان و فضلایی که در حوزه های علمیه نجف و کربلا و مشهد بودند. آن ها که سالیان درازی از نزدیک خدمت آقا می رسیدند، بهتر و دقیق تر از امثالی ها می توانستند مقامات معنوی و مراحل علمی آن مرجع کم مانند شیعه در دوران معاصر را بشناسانند. فراموش نکنیم که آیت الله میلانی، از فضلای تراز اول درس مرحوم میرزای نایینی و مرحوم آقا ضیاء عراقی و بخصوص مرحوم آیت الله کمپانی به شمار می آمدند، چه در عرصهٔ فقه و چه در عرصهٔ اصول.

دلیل مهاجرت از نجف به کربلا

پرسش: چرا آیت الله میلانی از حوزۀ نجف به حوزۀ کربلا هجرت کردند؟

پاسخ: براساس شنیده های بنده ـ که ممکن است درست باشد و یا درست نباشد ـ دو عالم بزرگوار که از مدرسان عالیقدر حوزه علمیه نجف به شمار می آمدند؛ یعنی حضرت آیت الله آقا سید هادی میلانی و حضرت آیت الله آقا سید ابو القاسم خویی، تمایل چندانی به ماندن در نجف نداشتند. وقتی آقا سید ابو الحسن اصفهانی مرجع مطلق شدند، واقعۀ غیر منتظره ای رخ داده بود. مرحوم آیت الله میلانی، چندان از روی کارآمدن آقای اصفهانی رضا نبودند. نمی گویم که ناراضی بودند؛ اما دیگران را شایسته چنین مقامی می دانستند که در حوزۀ نجف مشهور و محترم بودند. هنگامی که آیت الله میلانی ناچار می شود و نجف را به قصد کربلا ترک می کنند، آقا سید ابوالحسن اصفهانی، آقا زاده شان را برای بازگردانیدن ایشان روانه کربلا می کنند که موفق نمی شود.

زمان آشنایی با آیت الله میلانی

پرسش: از چه زمانی آیت الله میلانی را شناختید و به محضرشان راه یافتید؟

پاسخ: در شهر سبزوار، آقا شیخی به نام آقا شیخ غلامرضا شریعتمداری بود که من نزد او سیوطی را درس می گرفتم. ایشان از کسانی بود که سخت مورد توجه آیت الله میلانی بود و گاه و بی گاه، در درس خودش از آن مرجع بزرگوار ذکر خیر می کرد. بدین گونه بود که عشق وارادت به معظم له در جان ما شکل گرفت.

پرسش: در چه سالی به حوزۀ علمیه مشهد آمدید و با آیت الله میلانی آشنا شدید؟

پاسخ: سال های ٣٤ و ٣٥ بود که شیفتگی نسبت به شخصیت آیت الله العظمی میلانی، سبب هجرت من از سبزوار به مشهد شد. من خودم را مدیون همان استاد شیخ غلامرضا شریعتمداری می دانم که یکسر از آقا تعریف می کرد. بعد از ورود به مشهد، در مدرسه علمیۀ نواب ـ بالا خیابان ـ حجره ای گرفتم و مشغول تحصیل شدم. جمعه ها که در منزل آقایان مراجع و علما در مشهد می رفتیم. آنچه در بیت مرحوم آیت الله میلانی، توجه مرا جلب کرد و در جای دیگر ندیدم، یاد حضرت مرحوم آیت الله میلانی، توجه مرا جلب کرد و در جای دیگر ندیدم، یاد حضرت صاحب الزمان(عج) بود که در تابلوهایی روی در و دیوار منزل

ایشان به چشم می خورد. در منزل مرحوم آیت الله کفایی خراسانی یا منزل مرحوم آیت الله میرزا حسین فقیه سبزواری، این خصوصیت را مشاهده نمی کردم. در منزل آیت الله آقا سید حسن قمی که می رفتم، توجه به حضرت علی(علیه السلام) و امام حسین(علیه السلام) فراوان بود.

موقعیت علمی آیت الله میلانی در نگاه فضلای خراسان

پرسش: موقعیت علمی آیت الله میلانی در نگاه فضلای خراسان چگونه بود، آیا انفاق نظری دربارهٔ مقام ممتاز معظم له بود یا نبود؟

پاسخ: بی هیچ شکی، هیچ کدام از آقایان علما و مراجع که در مشهد بودند، از لحاظ علمی و حوزوی، در ردهٔ آیت الله میلانی به حساب نمی آمدند، نه آقای قمی و نه آقای سبزواری و نه آقای کفایی. این آقایان از بزرگان آن شهر بودند، اما می دانستند که مقام آقای میلانی، مقام ممتازی است. چند عالم و مرجع دیگر هم در مشهد بودند و یا به حوزه علمیهٔ مشهد هجرت کردند؛ ولی نور آنان چون نور ستاره بود و توان ایستادگی در مقابل خورشید تابان وجود آیت الله میلانی نداشتند و ناگزیر محو شدند. آیت الله سید یونس اردبیلی و آیت الله سید علی مددی بیرجندی قاینی، از آن دسته بودند. من آن روزها از فاضلی نشنیدم که مثلاً آقا سید علی مددی از آقا سید هادی میلانی برتر است. برداشت من این است که همه فضلای مشهد باور داشتند که مرجع اعلم، حضرت آیت الله العظمی میلانی است. مگر مرحوم علامه طباطبایی طرفدار این سخن نبودند؟

علمای هم عصر ایشان در مشهد

پرسش: آیا عالم دیگری به حوزه علمیه مشهد آمد که مقام علمی او نسبت به مقام علمی آیت الله میلانی برتری داشته باشد؟

پاسخ: داماد آقا سید ابوالحسن اصفهانی؛ یعنی آیت الله آقا میرزا حسن بجنوردی به حوزه مشهد آمد. کتاب القواعد الفقهیه به ایشان تعلق دارد. باید گفت که مرجعیت ایشان در مشهد به ثمر نشست و رفت. همه عقیده داشتند که با بودن حضرت آیت الله میلانی، هر مرجعی به مشهد بیاید، موفق نمی شود.

نخستین درس خارج فقه حضرت آیت الله میلانی

پرسش: نخستین درس خارج فقه حضرت آیت الله میلانی را به خاطر می آورید؟

پاسخ: آن درس شریف، درس اجاره بود؛ کتاب الاجاره، که متاسفانه بنده آن زمان را درک نکردم و از دوستان شنیدم. در حقیقت، مرحوم آیت الله العظمی میلانی، با همان درس خارج فقهی شان در حوزه علمیهٔ خراسان درخشیدند. باید بگویم که بنده، چه در قم و چه در تهران، به هر درس خارج رفتم، یکی دو ساعت؛ اما هیچ کدام را درس خارج فقهی و اصولی به معنای واقعی کلمه نیافتم. درس خارج فقه و اصول آقای میلانی، واقعا درس بود. تا شخص درک نکند، نمی تواند به درستی قضاوت کند و به تفاوت این درس و مدرس با عظمت پی ببرد. به نظر من که درس های گوناگون در حوزه علمیه قم و تهران رفتم، آیت الله میلانی، وزنه ای سنگین تر از روزنه های علمی دیگری بود که در کشور وجود داشتند.

فقط وزنه علمی و حوزوی آیت الله میلانی

پرسش: آیا حضرت آیت الله میلانی، فقط وزنه علمی و حوزوی ممتازی بودند؟

پاسخ: نخیر. ایشان که در روزگار استقرارشان در حوزه علمیه مشهد، بر اثر اصرار شدید طالبان علم و فضلای خراسانی، موفقیت خاص و تثبیت شده ای به دست آوردند، هم وزنهٔ علمی بالایی شناخته شده بودند و هم وزنهٔ اجتماعی چشمگیری به حساب می آمدند. باید دانست که حضرت آیت الله العظمی میلانی، انسانی ملی و آزاد و مبارز در خراسان بودند، که ذره ای به دربار اعتنا نداشتند. از همین روی بود که روشنفکران و دانشگاهیان و آزادی خواهان در تهران و مشهد، به سمت این مرجع تقلید زمان شناس آمدند. در روزهای جمعه یا ایام و مراسم دیگر که به منزل آقا می رفتم، عناصر متدین و مبارز بازاری و دانشگاهی و روشنفکر و روحانی ـ می دیدم که به ایشان ارادت فراوان دارند. سران جبهه ملی ایران و نیز نهضت آزادی ایران و از شخصیت های دینی و سیاسی می توان مهندس مهدی بازرگان واستاد محمد تقی شریعتی مزنیانی را نام برد. سال های استقرار آیت الله میلانی در مشهد ـ که سال های ۳۵ و ۳٦ بود ـ با دوران مرجعیت مطلق حضرت آیت الله آقا سید حسین بروجردی همزمان بود. در اینکه آقای بروجردی در حوزه علمیه قم و کشور، عظمت داشتند، جای تردیدی نیست، اما آقای میلانی به دلیل تفکر و شیوهٔ خاص خود، از موقعیت علمی و اجتماعی مخصوصی برخوردار بودند. شما می دانید که در آن سال ها، بهارها شاه به مشهد می آمد و آقایان علما و مراجع، چون آقای کفایی و آقای سبزواری و آقای شیخ احمد شاهرودی به

دیدار شاه می رفتند. آیت الله فقیه سبزواری که کلید دار بود و در ضریح را به روی شاه می گشود؛ اما آیت الله میلانی در جمع آقایان نبود. با این همه، مسؤولان حکومتی در خراسان، احترام آن مرجع بزرگ و مستقل را نگه می داشتند و با دیدهٔ تکریم و تعظیم به معظم له می نگریستند. گفتنی است که گاه و بی گاه خدمت آقا می آمدند و ارادت می ورزیدند، درحالی که آقا همواره استقلال در افکار و مواضع اجتماعی و سیاسی داشتند و به قطبی متمایل نمی شدند تا حریم و قداست مرجعیت و روحانیت شیعه در هم بشکند. بی شک، عظمت شخصیت و روح آیت الله میلانی، بستر ساز این همه شده بود.

شاعران در عصر آیت الله میلانی

پرسش: شاعران خراسان هم خدمت آقا می آمدند؟

پاسخ: بله. آقای قدسی خراسانی، از جمله شاعرانی بود که در روزهای عید خدمت آیت الله میلانی می آمد و قصیده ای می خواند و صله ای هم می گرفت. به راستی، محفل آنی مرجع بزرگ، مرکز حضور ادیبان و شاعران و فرهیختگان خراسان و استان های دیگر بود.

تحلیلی از آسیب پذیری های مرجعیت و زعامت حضرت آیت الله میلانی

پرسش: چه تحلیلی از آسیب پذیری های مرجعیت و زعامت حضرت آیت الله میلانی دارید؟

پاسخ: متأسفانه، باید گفت که دو ضربه بر مرجعیت آقا وارد شد که هر کدام، سبب ریزش دوستان و هواخوهان معظم له شد. ضربه اولی که در سال های ۳٤ و ۳۵ بود، در ارتباط با وجهی بود که شخص بزرگواری از تهران، در اختیار ایشان گذاشته بود تا میان طلبه های حوزه مشهد تقسیم شود. در آن ایام، من تازه از سبزوار آمده بودم و از نزدیک شاهد کاهش ارادت بعضی طلبه ها نسبت به آیت الله میلانی بودم. ماجرای آن پول و تقسیم ـ که اصلاً حضرت آیت الله در آن، تقصیری نداشتند ـ از این قرار بود: ایشان پولی که آن شخص تهرانی در منزل شان تقدیم کرده بود، به یکی از آقایان مقسمین مورد اعتمادشان دادند تا به دست طلبه های متدین و درس خوان حوزه علمیه مشهد برساند. ملاک آقا همین بود، یعنی طلبه اهل تقوا و علم باشد؛ اما در ذهن آقای مقسم، تفکیک میان فضلا و طلبه ها صورت گرفته بود که پیامدهای ناگواری به

همراه دارد. آقا فقط به تفکیک با تقوا و بی تقوا، ونیز تفکیک محصل و غیر محصل نظر داشتند، چرا که نسبت به سهم مبارک امام(ع) نگرش خاص داشتند.

پرسش: بعد چه اتفاقی در حوزه علمیه مشهد افتاد؟

پاسخ: طلبه ها و فاضل هایی که اطراف آقای میرزا احمد کفایی یا میرزا حسین فقیه سبزواری بودند، با آقای میلانی در افتادند، چرا که از آن وجه تقسیم شده، نصیب آن ها نشده بود. یادم می آید مرحوم آقای عبادی، صبح به شبستان نجف آبادی مسجد گوهرشاد آمد که مجلس درس آیت الله میلانی بود. آن روزها، آقا صبح ها درس اصول می دادند. جمعیت چشمگیری از طلبه ها حضور داشتند، چه کسانی که سهمی از آن پول دریافت کردند و چه کسانی که بی نصیب مانده بودند. آقای عبادی بالای منبر آقا رفت و با صدای بلند خطاب به ایشان گفت: حضرت آیت الله! شما ثابت کنید که ما بی دین هستیم، ما دیگر با شما حرفی نداریم. چرا به بعضی وجه می دهید و به بعضی دیگر نمی دهید؟ باید ثابت کنید که ما دین نداریم! داد و فریاد آن جماعت به حدی رسید که جلسهٔ درس آقا تعطیل شد. دکتر قاسم صادقی ـ که خدایش رحمت کند ـ شاهد حاضر در آن مجلس غوغا بود.

ایشان می فرمود: حضرت آقا سرش را پایین انداختند بود و شعری به عربی می خواند که مضمون آن شعر این است که من تقصیری در این ماجرا ندارم. بالاخره، واکنش ها به مرحله ای رسید که آن طلبه ها و فاضل های محروم از کمک مالی آقا، ترک درس فقد و اصول آقا کردند و بعد هم علم مخالفت با مرجعیت ایشان در حوزه و شهر مشهد را بلند کردند. مرحوم آیت الله میلانی، شیوه شان سکوت و مدارا بود.

پرسش: آیا در بیت معظم له، ماجرا را پیگیری کردند؟

پاسخ: نخیر.

پرسش: ضربهٔ دیگر کدام بود؟

پاسخ: ضربهٔ دیگری که بر زعامت دینی آیت الله میلانی وارد شد، شدیدتر از ضربهٔ اولی بود. بر اثر همان ضربه سنگین و طاقت فرسا بود که بسیاری از علما و فضلا و طلبه های مشهد، به درس خارج آقا نیامدند و حتی دیدار و همراهی با آقا را ترک کردند، به طوری که واکنش نامطلوب بعضی از آقایان پس از

وفات آیت الله میلانی استمرار داشت. ناگفته نماند که آن ها از شاگردان شیخ مجتبی قزوینی بودند، یعنی کسانی مثل آقای سیدان و آقای محمد رضا حکیمی، که در کتاب "سرود جهشها" برای نخستین بار، آقای خمینی را امام معرفی کرد. آقای حکیمی از شاگردان درس خارج فقه و اصول آیت الله العظمی میلانی بود و بر اثر ارادت شدیدی که به استاد دیگرش؛ شیخ مجتبی قزوینی داشت، برای همیشه از ارادت و درس آقا روی برگردانید.

موضع آیت الله حاج شیخ هاشم قزوینی

پرسش: آیت الله حاج شیخ هاشم قزوینی چطور؟ آیا ایشان هم نسبت به حضرت آیت الله میلانی بی علاقه شدند و قطع رابطه کردند؟

پاسخ: نخیر. فقط مقدسین حوزه علمیه مشهد و کسانی که اطراف آقای مروارید و شیخ مجتبی قزوینی بودند، تا آخر عمر آیت الله میلانی، با معظم له قهر کردند و رفتند. دربارهٔ مرحوم میرزا جواد آقا تهرانی باید گفت که ایشان، پس از بازگشت حضرت آیت الله میلانی از تهران، در سال ٤٢، با ایشان آشتی کرد و پشت سر آقا نماز خواند. در واقع، ایشان راه خودش را از راه شیخ مجتبی قزوینی و آقای مروارید و مقدسین دیگر مشهد جدا کرد، هر چند که اختلاف سلیقهٔ فلسفی زیادی با مرحوم آیت الله میلانی داشت.

پرسش: شیخ مجتبی قزوینی و شاگردان ایشان، پس از جدایی از آیت الله العظمی میلانی، سراغ چه کسی رفتند؟

پاسخ: شیخ مجتبی قزوینی و سید محمود مجتهدی و مریدان شان، مثل آقای محمد رضا حکیمی، پس از آزادی آقای خمینی، به دیدن ایشان رفتند، هر چند که در سالیان درازی بر سر فلسفه، با اقای خمینی اختلاف بسیار داشت. یادم هست که آقای محمد رضا حکیمی، در حجره ها، در مدرسه نواب مشهد، لقب امام را برای آقای خمینی در کتاب سرود جهشها گذاشت. حجرهٔ ما رو به آفتاب بود و ایشان برای تصحیح دست نوشته اش به آنجا می آمد. کتابفروشی باستان که ناشر آن اثر شده بود، لقب امام را پاک کرد تا در چاپ با مانع رو به رو نشوند.

منزلت علمی آیت الله حاج شیخ هاشم قزوینی

پرسش: دربارهٔ مرحوم آیت الله حاج شیخ هاشم قزوینی و منزلت علمی ایشان در سنجش با منزلت علمی مرحوم شیخ مجتبی قزوینی چه دیدگاهی دارید؟

پاسخ: حاج شیخ هاشم قزوینی را، باید استوانهٔ نیرومند حوزه علمیه مشهد به شمار آورد. ایشان در پاییز یا زمستان سال ۱۳٤۰ رحلت کردند که سال در گذشت حضرت آیت الله آقا حسین بروجردی بود. مرحوم حاج شیخ، سه درس قوی داشت؛ یعنی رسائل و مکاسب شیخ مرتضی وکفایه الاصول آخوند خراسانی. یادم هست که درس کفایه حاج شیخ هاشم در مدرسهٔ علمیه نواب برگزار می شد. بعد از ظهرها که درس کفایه معظم له تمام می شد، درست از در مدرسهٔ نواب تا سر بست بالا خیابان که ساعت حضرت بود، عمامه در عمامه به چشم می خورد. شاگردان بسیاری داشت که بعضی از آن ها نیکو درخشیدند. دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی، از شاگردان مکتب حاج شیخ هاشم قزوینی و نیز حضرت آیت الله میلانی اند.

مرحوم حاج شیخ هاشم، طلبه های مشهد را از کتاب "شرح لمعه" به مرحلهٔ عالی درس خارج فقه و اصول راهبری می کرد. اساساً حوزه علمیهٔ مشهد، به شخص و درس حاج شیخ هاشم قزوینی وابستگی داشت. ایشان، اجتهاد مسلم داشت و بی هیچ مشکل، در فقه، برتر از حاج شیخ مجتبی قزوینی است. و افزون برجنبه علمی والایی که داشت، بیان بس صریح و واضح داشت که مدرس های دیگر حوزه مشهد نداشتند و یا کمتر داشتند. باور من این است که حوزه علمیهٔ مشهد، در آن روزگار، بیش از اینکه روی عمامهٔ شیخ مجتبی قزوینی بچرخد، روی عمامه شیخ هاشم قزوینی می چرخید. از این همه که بگذریم، باید بگویم که شیخ هاشم، روحانی آزاده ای بود. بعضی وقت ها می دیدم که کنار حجرهٔ ما در مدرسهٔ نواب می نشست و روزنامه ای از جیب قبایش بیرون می آورد و می خواند. این چیزها در حوزهٔ آن روز، بویژه در حوزه مشهد، بس عجیب و غریب بود. وقت نماز که می شد، مرحوم حاج شیخ هاشم در حرم علی بن موسی الرضا(ع)، همراه با بیست نفر نماز جماعت اقامه می کرد. ایشان، اصلاً موضع سخت و ناپسندی در برابر مرجع عظیم الشان شیعه، حضرت آیت الله میلانی نداشت و با شیخ مجتبی قزوینی همراه نشد.

رابطه آیت الله میلانی با حاج شیخ هاشم قزوینی

پرسش: آیت الله میلانی چه رابطه با حاج شیخ هاشم قزوینی داشتند؟

پاسخ: هر دو بزرگوار به دیدار هم می رفتند مرحوم آیت الله میلانی، همواره حرمت شیخ هاشم را حفظ می کردند. شاگردان ایشان هم با آقای میلانی قهر نکردند و با شرکت در دروس خارج معظم له، حرمت آن مرجع محقق و مکرم را نگه می داشتند.

روش برخورد آیت الله میلانی با حاج شیخ مجتبی قزوینی

پرسش: آیا آیت الله میلانی به دیدن حاج شیخ مجتبی قزوینی می رفتند؟

پاسخ: معظم له، به رغم اختلاف‌هایی که با ایشان داشت، هرگز با ایشان ترک دیدار نکردند.

موقعیت اخلاقی و روحی آیت الله میلانی

پرسش: به نظر شما، آیت الله میلانی در ارتباط با مقام مرجعیت، چه تفاوتی با بعضی از آقایان مراجع معاصر داشتند؟

پاسخ: من از علامه عسگری ـ رضوان الله علیه ـ عبارتی دربارهٔ عظمت شخصیت حضرت آیت الله العظمی حاج سید هادی میلانی شنیدم که شاید کسی جز من آن را از ایشان شنیده باشد. این عالم جلیل القدر می فرمود: آقای میلانی در طول عمرش، یک قدم برای مرجعیت خودش برنداشت؛ ولی قدم هایی برداشت تا مرجع تقلید نشود. آیا زیباتر و استوارتر از این سخن می توان در شناساندن شخصیت آن بزرگمرد تاریخ معاصر بر زبان آورد؟ ایشان برای ریاست قدم بر می نداشت، درحالی که طوری حرکت می کرد که مرجعیت و ریاست از او بگریزد. آیت الله میلانی براساس مبانی که بدان دست یافته بود، عمل می کرد، هر چند که همه آقایان علما و فضلا و حتی متدین های من شاهد بودم که معظم له، بارها آقا سید محمد علی میلانی ـ آقا زاده شان ـ را پیش شیخ مجتبی قزوینی و مریدان ایشان فرستادند، تا از اختلاف و تفرقه در روحانیت خراسان دست بردارند؛ اما متاسفانه بی فایده بود.

پرسش: آقای سید محمود مجتهدی هم تا آخر با آیت الله میلانی قهر کرده بودند یا اینکه برگشتند؟

پاسخ: نخیر. خوشبختانه، تقریباً نوعی آشتی با آقا برقرار کرد. مرحوم حاج میرزا مهدی نوقانی یادم نیست، یا قهر نکرد و یا قهر کرد و بعد آشتی کرد. به هر حال همراه آقا ماندند. در واقع، می‌توان گفت که

دو گروه با آیت الله میلانی و مرجعیت و زعامت دینی ایشان در افتادند و هرگز برنگشتند؛ یکی، اطرافیان میرزا احمد کفایی و دیگری، اطرافیان شیخ مجتبی قزوینی.

دلایل مخالفت با آیت الله میلانی گرایش به فلسفه و ذوق عرفانی

پرسش: در حقیقت می توان گفت که آیت الله میلانی، ذوق وسلیقه فلسفی و عرفانی داشتند که میراث مکتب استاد معظم شان، حضرت آیت الله غروی اصفهانی است. بالاخره، این گرایش ها در حوزۀ مشهد چندان طرفداری نداشت.

پاسخ: اگر آیت الله میلانی در دوران مرجعیت خود، درس فلسفه را در مشهد برگزار می کردند، کمتر از علامه طباطبایی نبودند. اساساً اصول آقای میلانی، بر بعضی مبانی فلسفی استوار شده است، که شاید از اصول مرحوم آیت الله خویی بالاتر بود.

متأسفانه، مکتب مرحوم آیت الله میرزا مهدی اصفهانی و شاگردان ـ که شیخ مجتبی قزوینی و میرزا جواد اقا تهرانی بودند ـ به خاطر ناسازگاری با فلسفه و عرفان، سبب تضعیف زعامت آیت الله میلانی شدند.

مخالفت مکتب تفکیک با حضرت آیت الله میلانی

پرسش: ماجرای قهر و کدورت و مخالفت مکتب تفکیک با حضرت آیت الله میلانی ـ رضوان الله علیه ـ از کجا شروع شد؟

پاسخ: این ماجرا ـ که همان ضربۀ دومی است که از آن یاد کردم ـ شاید دیگران در مصاحبه هایشان نقل کرده باشند. به هر حال، چون من شاهد آن جریان بودم، می‌دانم که واقعیت چه بود. سخنور بزرگی در استان فارس بود به نام آقای فخر المحققین شیرازی. ایشان منبری جذابی بود و سلیقۀ عرفانی داشت. در منبر، فراوان از مثنوی معنوی مولانا استفاده می کرد. هم با سیر و سلوک آشنا بود و هم با فلسفه. زادگاه ایشان، شهرستان استهبانات در استان فارس است و آیت الله استهبانکی در حوزه نجف، آقای فخر المحققین را که همشهری خودش است، تکفیر می کند و خبر آن در حوزه های ایران پخش می شود. در همان سال های زعامت آیت الله میلانی، فخر المحققین وارد مشهد شد و خدمت آقا آمد. ایشان هم سفارش کرده بودند که آشنایان برای منبر از وجود آقای فخر استفاده کنند.

ناگفته نماند که سیاست کلی حضرت آیت الله میلانی، سیاست جذب حداکثری و دفع حداقلی بود، که خیلی ها در حوزه ها نمی پسندیدند؛ چرا که اهل جهل و تحجر و تکفیر بودند. بنده، در یگانه، کل شخصیت و مرجعیت خود را بر سر همین سیاست محمدی گذاشتند، جای رد و انکار ندارد. مرحوم آقای میلانی، حتی الامکان نیروهای روحانی را جذب می کردند تا ایمان و دین مردم تضعیف نشود. مگر دفع کردن هنر است که ظاهر بنیان دارند؟ وقتی معظم له، از آقای فخر المحققین حمایت کردند، طیف مخالفان فلسفه و عرفان، مخصوصاً بیت شیخ مجتبی قزوینی یا طیف تفکیک در حوزه مشهد ناراحت و خشمگین شدند.

بعد هم دیدیم که مریدان و شاگردان شیخ، مثل آقای سیدان و آقای محمد رضا حکیمی و آقای مجتهدی چه کردند. بیشترشان از مرجعیت آیت الله میلانی روی گردانید و به مرجعیت آقای خمینی روی آوردند و در اواخر عمر آقا باعث جدایی و رنجش خاطر معظم له شدند. دردمندانه باید گفت که آیت الله میلانی در دوران مرجعیت شان، کمترین مبلغ و مروجی برای مرجعیت خود نداشتند. در واقع، هیچ گاه برای ریاست نکوشیدند تا عده ای را مروج مرجعیت خودشان در آورند؛ اما بعضی آقایان شیوهٔ مروج پروری دنبال کردند.

نظر علامه طباطبایی دربارهٔ اعلم بودن حضرت آیت الله میلانی

نظر علامه طباطبایی دربارهٔ اعلم بودن حضرت آیت الله میلانی، نظر مشهوری است و ایشان تا آخر عمر مبارک شان بر نظرشان باقی ماندند و آقای میلانی را تنها نگذاشتند. براساس همان نظر حضرت علامه طباطبایی بود که فضلای قم تمایل داشتند که آیت الله میلانی از مشهد به قم هجرت کنند. این تمایل که حتی به دعوت از آیت الله العظمی میلانی انجامید، پس از رحلت آقا حسین بروجردی مطرح شد. بدون تردید، اگر معظم له به قم تشریف می بردند، به همه مراجع بزرگ حوزه علمیه قم برتری می یافتند و به مرجعیت مطلق دست می یافتند؛ اما نخواستند از جوار امام رضا(ع) بیرون بروند.

رخدادهایی سیاسی در دوران مرجعیت آیت الله میلانی

پرسش: رخدادهایی سیاسی در روال مرجعیت مطلق آیت الله میلانی تأثیر گذار بود؟

پاسخ: پس از فوت حضرت آیت الله بروجردی، در تهران و قم و مشهد، مطرح شده بود. متأسفانه، آقایان دیگر، از طریق اطرافیان‌شان تبلیغ می‌شد، در حالی که آقایانی در اطراف آقای میلانی بودند، هیچ تبلیغ

و ترویجی نداشتند. گفتنی است که معظم له، ترویج کردن مرجعیت خود را حرام اعلام کرده بودند. راجع به حوادث سیاسی کشور که پس از رحلت آقای بروجردی اتفاق افتاد، باید گفت که جواب شما مثبت است؛ چرا که همان حوادث بود که مانع پیشرفت مرجعیت آیت الله العظمی میلانی در جهت تمرکز مرجعیت شد. در واقع، سیل حوادث سیاسی، مرجعیت را جلو می کشانید، نه جنبه های علمی و عملی که معیارهای شناخته شده می باشند. بدین سان باید گفت که گسترش مرجعیت آن بزرگمرد ربانی در وقایع پس از فوت آقا حسین بروجردی متوقف گشت.

مرجعیت پس از فوت آیت الله بروجردی در قم

پرسش: در حوزه علمیهٔ قم، پس از رحلت آیت الله بروجردی، چه کسانی در ردهٔ مرجعیت قرار گرفتند؟

پاسخ: آیت الله گلپایگانی و آیت الله شریعتمداری و آیت الله مرعشی نجفی؛ که مراجع ثلاثه قم شناخته شدند. آیت الله خمینی در ردهٔ آنان که ردهٔ اول بود، جای نگرفته بود. ایشان یک درجه پایین تر بود که همان ردهٔ مرحوم آیت الله محقق داماد است. وقتی آقای محقق داماد فوت کرد، آقای خمینی که پایین تر از ایشان بود، بالا آمد، اما در ردهٔ مراجع ثلاثه قم نبود. در واقع، ایشان از رهگذر اطلاعیه‌های صادر شده در همان وقایع سیاسی مطرح شده بود. در آن ایام که فضلای حوزهٔ علمیه قم به مشهد می آمدند، همه و همه، معتقد بودند که آقای میلانی بر آقای همه این این آقایان ارجح است. همان فضلای معروف قم بودند که قصد استقرار حضرت آیت الله العظمی میلانی در حوزه علمیه قم را دنبال کرده بودند. گفتنی است که بیشترین آن فضلای یاد شده، شاگردان حضرت علامه طباطبایی ـ رضوان الله علیه ـ به شمار می آمدند، که پس از آیت الله بروجردی، همواره آیت الله میلانی را مرجع اعلم شیعه معرفی می کردند. شاید بتوان گفت که تنها مروج مرجعیت مطلق حضرت آیت الله آقا سید هادی میلانی، علامه طباطبایی بودند.

پرسش: در حوزه علمیه نجف، پس از فوت آیت الله بروجردی، چه کسانی به عنوان مرجع اعلم شناسایی یا معرفی شدند؟

پاسخ: مرحوم آقا شیخ کاظم قزوینی می‌فرمود که آیت الله آقا سید محمود شاهرودی، مرجع اعلم است، حتی نسبت به آیت الله بروجردی. شیخ کاظم، یکسر مروج مرجعیت مطلق آقای شاهرودی بود؛ اما فروغ و عظمت آیت الله بروجردی عالمگیر شد. وقتی معظم له از دنیا رفت، آقای شاهرودی، خراسان و مازندران را

گرفت و آقای حکیم، کشورهای عربی و عراق و شیخ نشین ها را. آقا سید عبد الهادی شیرازی ـ که مروج مرجعیت مطلق ایشان، آقا شیخ حسین وحید بود ـ کم و بیش مقلد داشت. بعد هم آقا سید ابو القاسم خویی بود که از لحاظ توجه مردم پایین تر از دیگر آقایان قرار داشت. به هر حال، حوزه نجف برحوزهٔ قم حاکم بود و بی شک، مرجعیت مطلق یا متمرکز شیعه، در حال انتقال از ایران به عراق بود. شاه هم همین را می خواست و از این روی بود که تلگراف تسلیت برای آقا سید محسن حکیم فرستاد. شکی نبود که آیت الله حکیم، بیش از دیگران به تمرکز مرجعیت نزدیک تر است. پس باید گفت که بعد از آقای بروجردی، آقای حکیم مطرح بود، نه اینکه شاه ایشان را مرجع مطلق شیعه ساخته باشد. تلگراف شاه، سبب شد تا ملت ایران و دولتی ها، برای اولین بار شخصیت آیت الله حکیم را بشناسند، و گرنه آن تلگراف تسلیت به زیان آقای حکیم بود.

انجمن های ایالتی و ولایتی و آیت الله میلانی

پرسش: راجع به استفتائاتی که در جریان انجمن های ایالتی و ولایتی، از آیت الله میلانی شد و جواب های معظم له، چه دیدگاهی دارید؟

پاسخ: از نظر بنده، هیچ پاسخ استفتائی سنجیده‌تر از پاسخ حضرت آیت الله العظمی میلانی نبود. ایشان عبارتی دقیق در پاسخ خودشان به ملت ایران گنجانده بودند که دیگر مراجع نداشتند. بنده در جلسه‌های بسیاری که دارم، و نیز با توجه به تجربه چهل پنجاه ساله ای که در مناظره و منبر دارم، می گویم که باید هر سؤالی بیش از آنکه پاسخ آن داده شود، تفکیک شود. اساساً روش من در پاسخ پرسش های مردم، در منابرم همین است. این روشن را که روش حسنه است، از وجود مقدس حضرت جواد(ع) الهام گرفتم. وقتی خدمت ایشان رسیدند و گفتند که حکم کسی که در حال احرام، صید کند چیست؟ حضرت فرمودند: تا آن شخص محرم چه کسی باشد. ٨٤ قسم وجود دارد. حالا اگر ما بودیم، کلی جواب می دادیم و آسوده خاطر می شدیم. مگر نه؟ از ما می پرسند که آیا می توان سهم امام(ع) را در مسجد خرج کرد یا نه؟ فوراً می گوییم بله. چرا نمی پرسیم، کدام مسجد؟ چقدر نیاز واقعی آن مسجد است؟ البته سؤال را باید تفکیک کرد و بعد جواب داد.

روش آیت الله میلانی برای پاسخ به سئوالات

حضرت آیت الله میلانی، روش خاص در پاسخ به استفتا داشتند که در دستگاه آقایان دیگر سراغ ندارم. اگر تحقیق کنید، می‌توانید در اطلاعیه های سال ٤١ و ٤٢، دقت نظر آیت الله میلانی در پاسخ به هر استفتا را به عنوان یک تحقیق علمی روی آن ها کار شود، تا آنچه گفتم معلوم شود که همان امتیاز روش معظم له است. آیا می دانید که روش متین آن بزرگمرد عالم تشیع چه حاصلی به بار آورد؟

پرسش: منظور حضرتعالی چیست؟ آیا به ضرر ایشان تمام شد؟

پاسخ: دقیقاً. اینجاست که باید از ضربهٔ سوم وارد بر مرجعیت معظم له یاد کنیم. آقای میلانی با آن روش مخصوص در مبارزه با ظلم، از دیگران عقب افتادند، چرا که حکیمانه پاسخ داده بودند. وقایع سیاسی آن سال ها، مثل طوفانی که می وزد، خیلی چیزها را برای خیلی اشخاص رقم زد. فضلای قم تغییر نظر دادند و فضلای مشهد در ماجرای دعوت آقای فخر المحققین برای منبر رفتن در مشهد، از ترویج مرجعیت مطلق، حتی تبلیغ مرجعیت حضرت آیت الله میلانی دست کشیدند. بدین گونه، رحمت و حکمت آن مرجع مظلوم، مظلومیت و تنهایی بیشتری را برای ایشان فراهم آورد.

حمایت آیت الله میلانی از آیت الله خمینی

پرسش: رفتن آیت الله میلانی به تهران، به منظور جلوگیری از اجرای حکم اعدام آیت الله خمینی، چه تأثیری بر روان مرجعیت و زعامت ایشان داشت؟

پاسخ: مراجع قم، آیت الله شریعتمداری و آیت الله گلپایگانی و آیت الله مرعشی نجفی، به دعوت و اصرار فضلای قم در تهران تحصن کردند تا از آن واقعه پیشگیری کنند. آیت الله میلانی هم به دعوت و اصرار فضلای مشهد به تهران رفتند و در منزل آقای پور غدیری ـ که امسال به رحمت حق شتافتند ـ حدود چهل روز ماندند. آقایان مراجع قم و مشهد، با کمال بزرگواری از آقای خمینی حمایت کردند و نوشتند که ایشان از مراجع است تا شاه از اعدام ایشان صرف نظر کند. در واقع، حرکت مراجع برای تأیید اجتهاد مسلم آقای قمی و آقای خمینی و آقای محلاتی شیرازی بود تا اعدام نشوند.

پرسش: پس از بازگشت آیت الله میلانی، واکنش شیخ مجتبی قزوینی و دیگر شاگردان آقا میرزا مهدی اصفهانی چه بود؟

پاسخ: معلوم بود که اثر مثبت داشت. مرحوم آقا میرزا جواد آقا تهرانی، پس از همان سفر معظم له بود که به مسجد گوهرشاد آمد و پشت سر ایشان به نماز ایستاد. بعضی از فضلای مشهد که قهر کرده بودند، به ایشان پیوستند، اما هنوز خبری از شیخ مجتبی قزوینی و شاگردان نزدیک ایشان، یعنی آقای سیدان و آقای محمد رضا حکیمی نبود. آقای حکیمی که دل در گرو قم بسته بود، برای همیشه از آیت الله میلانی بریده بود. به هر حال، آن سفر آیت الله میلانی، قدرت مرجعیت ایشان را بالا آورد. گفتنی است که معظم له همچنان در خط مواضع مستقل دینی ـ سیاسی شان بودند. نه با جریان انقلاب همراهی داشتند و نه مخالفت. پس از آزادی آقای خمینی و قبل از صدور بیانیه تندی که ایشان راجع به کاپیتولاسیون داشت و باعث تبعید به ترکیه شد، با خبر شدیم که شیخ مجتبی قزوینی مخالفت با آقای خمینی بر سر فلسفه را کنار نهاده است و به دیدن ایشان در قم رفته است. نه فقط ایشان که فضلای طرفدارش هم به قم رفتند و با آقای خمینی دیدار کردند. این همه، در همان شرایطی بود که آن ها در قهر مطلق، با آیت الله میلانی بر سر می بردند.

پرسش: پس از پایان رخدادهای سیاسی، مرجعیت حضرت آیت الله میلانی در چه موقعیتی قرار گرفت؟

پاسخ: سال ١٣٤٤ بود که شاه به مشهد آمد. آیت الله میلانی در آن سال‌های حادثه آفرین، موضع استوار داشتند و بر استقلال در موضع‌گیری‌های سیاسی شان پای می فشردند. به همین دلیل بود که مرجعیت آقای خمینی در کشور، به مرجعیت آقای میلانی پیشی گرفت. استاندار خراسان و همچنین رئیس ساواک خدمت آیت الله العظمی میلانی آمدند و عرض کردند: حضرت آیت الله! خوب است که شما امسال با شاه ملاقات کنید. اگر شما مایل نیستید که همراه آقایان علما در حرم با شاه ملاقات کنید، ما حاضریم شاه را به منزل شما بیاوریم. بهتر است که دیدار شما و شاه صورت بگیرد. ریس ساواک به ایشان می‌گوید: ببخشید آقا! اگر شما با شاه ملاقات نداشته باشید، می‌ترسم که برای شما گران تمام شود. حضرت آیت الله میلانی، در جواب می فرماید: شما چه کسی را تهدید می‌کنید؟ آیا میلانی را تهدید می‌کنید؟ میلانی میلانی است هر جای عالم که برود. شما فکر خودتان باشید که هر کجا می‌روید، شاه باشید!

پرسش: بعد چه شد؟

پاسخ: آقایان کفایی خراسانی و سبزواری و شاهرودی، مثل هر سال به دیدن شاه رفتند و آیت الله میلانی نرفتند؛ اما روزنامه کیهان نوشت که آقای میلانی با شاه ملاقات کرده است. آقا ناراحت می‌شوند و به دکتر جزایری می‌گویند: اشتباه شده بود و آقای میلانی با شاه دیداری نداشته است. این تکذیب در سال ٤٤ بسیار مهم و تعیین کننده بود. در خاطرم هست که شیخ محمد عبادی که با آیت الله میلانی رابطه اش را قطع کرده

بود و پای درس ایشان نمی آمد، روزنامهٔ کیهان را پس از چاپ تکذیب نامه، در صدر مدرسهٔ علمیه نواب سر دست گرفته بود و داد می زد: علیکم سیدنا المیلانی!

پرسش: موضع گیری آقا شیخ محمود حلبی در برابر آیت الله میلانی چه بود؟

پاسخ: با توجه به اینکه، آیت الله آقا شیخ محمود حلبی، از طیف شاگردان مرحوم آقا میرزا مهدی اصفهانی بود، هیچ مخالفتی با آیت الله العظمی میلانی نداشت و نیز هیچ تعرضی هم نسبت به معظم له نداشت. ما که از اطرافیان ایشان بودیم، یکسر کلامی همراه با تعظیم و تجلیل از مقام شامخ مرحوم آقای میلانی، بر زبان می آورد. آنچه گفتم، هم در زمان حیات آیت الله میلانی بود و هم پس از ارتحال آن عالم ربانی ـ رضوان الله علیه ـ .

مصاحبه با آیت الله جناب آقای رضا زاده

سفر به نجف و بازگشت به مشهد در خدمت آیت الله میلانی

پرسش: علت نجف رفتن شما چه بود؟

پاسخ: به دستور آقای وحید خراسانی، اسباب سفر من و آقایان عباسپور و عبادی ـ امام جمعه سابق مشهد ـ و کلباسی به حوزهٔ علمیه نجف فراهم شد و رفتیم. پیش از آن سفر، دو سه سالی پای درس آیت الله میلانی می رفتیم.

پرسش: چطور شد که از نجف بیرون آمدید و در شمار شاگردان حضرت آیت الله میلانی درآمدید؟

پاسخ: احساس من این بود که حوزهٔ علمیه مشهد، مفیدتر از حوزهٔ علمیه نجف اشرف است؛ زیرا آیت الله میلانی در آنجا مستقر است. به همین دلیل، یک سال بیشتر نماندم و به مشهد بازگشتم.

پرسش: در محضر آیت الله میلانی چه درس هایی را فرا گرفتید؟

پاسخ: درس های فقه و اصول را . من ۱۸ سال در درس اصول معظم له شرکت کردم و ۲۰ سال در درس فقه ایشان. آنچه این استاد معظم در آن جلسات فرمودند، همه را همان روزها نوشتم، حتی آخرین درسی را که از ایشان گرفتم.

منزلت معنوی آیت الله میلانی

پرسش: دربارهٔ منزلت معنوی آیت الله میلانی بفرمایید!

پاسخ: معظم له، مرجع بزرگواری بود که از سوی حضرت رضا(ع) انتخاب شده بود. ایشان که مشهد آمدند و تصمیم گرفتند که در آنجا مستقر شوند، به دنبال منزل مناسبی بودند که اندرونی و بیرونی داشته باشد. پولی که ایشان داشتند، بیش از هفت هزار تومان نبود. آنچه من راجع به آن خانه نقل می کنم، از زبان کسی است که از طرف آقا، مأمور خرید خانه در مشهد بود. ایشان می گوید: آیت الله میلانی به من فرمودند: خانه ای با همین مقدار پول که من دارم بخرید. اگر قیمت خانه بیشتر از پول موجود من بود، هر وقت که خدا به من داد، می‌خرم. بعد ما محله به محله در پی خانه مطلوب آقا گشتیم. هر خانه ای که ما پیدا می کردیم، آقا نمی پسندیدند روزی ، خانه خوب و مناسب و بزرگی پیدا کریم و با خود گفتیم که آقا قطعا آن را می پسندند. وقتی ایشان را جلوی آن خانه می بردیم، سخت شگفت زده شدیم. چون آقا یک پایش را داخل خانه گذاشت و بی درنگ به عقب برگشت. بعد فرمودند که این منزل به درد من نمی خورد.

دنبال منزل دیگری بگردید. در این منزل که شما می‌خواهید برای من بخرید، معصیت زیاد شده است. ما از سر کنجکاوی رفتیم و تحقیق کردیم. معلوم شد که آن خانه، قبلاً بانک بوده است و یا کنسولگری انگلستان. اتاق بزرگی در آن ساختمان بود که تشکیلات انگلیسی ها در آنجا قرار داشت.

پرسش: خاطره دیگری دارید یا شنیده اید؟

پاسخ: در جلد سوم کتاب اسناد و مدارک ساواک که به دست من دادند، گزارشی خواندم که براساس آن می توان گفت، که دکتر سید محمد حسین بهشتی، به دستور آیت الله میلانی به آلمان رفته است. بعدها هم میان این دو بزرگوار، مکاتبه هایی در جریان بوده است. در یکی از نامه های آیت الله میلانی به دکتر بهشتی آمده است که تا مخاطب خودتان را نشناختید، وارد صحبت و خطابه نشوید. شهید بهشتی در نامه‌ای به حضرت آیت الله میلانی چنین نوشته است: شما افتخار روحانیت هستید و در همه حال به نفع روحانیت قدم بر می دارید. در جای دیگر گفته است که آیات عظام دیگر (آیت الله سید محمد رضا گلپایگانی وآیت الله سید ابوالقاسم خویی) اعلام کردند که به ما کمک مالی برسانند و می‌رسانند؛ اما بنده محتاج کمک فکری شما (آیت الله میلانی) هستم. و باز می‌نویسد: حضرت آیت الله میلانی! من بارها به شما عرض کردم که

یکی از فضایل کم نظیر حضرتعالی، این است که می خواهید کاری به درستی انجام شود، هر چند که نامی از شما نبرده باشند. دیگران این گونه نیستند و مایل اند که معرفی شوند.

روش برخورد آیت الله میلانی با مخالفان خود

پرسش: برخورد آیت الله میلانی با توهین کنندگان به ایشان، چگونه بود؟

پاسخ: در مجلس ختم ایشان، مرحوم شهید قدوسی حضور داشت. آن مجلس در مسجد جامع گوهرشاد برگزار شده بود. من کنار آقای قدوسی نشسته بودم. ایشان به من فرمود: مدرسه حقانی که در حوزه علمیه قم تأسیس شد، در واقع از برکات وجودی حضرت آیت الله میلانی است. درست است. چون ایشان بود که مدارس علمیه جدیدی در حوزه علمیه مشهد تأسیس کردند که کلاس و برنامه و تنوع و امتحان ورودی و امتحان ماهانه داشت. قبل از حرکت معظم له، از این مدرسه ها خبری نبود.

حالا می‌خواهم کفران نعمت را هم مطرح کنم. در زمان حیات آیت الله میلانی، روزی در محضر ایشان نشسته بودم که فرمودند: شنیدم که طلبه‌های مدرسهٔ حقانی در قم، به من بد و بیراه می گویند. درست است؟ گفتم همین طور است آقا! بعد ایشان فرمودند: از طرف بنده به آن جماعت بگویید که اگر از روی هوای نفس به من فحش بدهند، فاسق می شوند و درست نیست که طلبه‌ای در مدرسه علمیه ای باشد؛ اما فاسق شده باشد. اگر در فحش دادن به من قصد قربت کنند، مرتکب گناهی نشده‌اند. آیا مرجعی مثل آیت الله میلانی سراغ دارید که این طور به مخالفان خود سفارش کند؟ این همه نشان دهندهٔ روح والای کسی است که از عنایت رضوی برخوردار است.

روش آیت الله میلانی در پرداخت شهریه به طلاب و تبلیغ

پرسش: رویهٔ حضرت آیت الله میلانی در شهریه دادن چگونه بود؟

پاسخ: ایشان برای گرفتن شهریهٔ طلبگی، دو شرط را مطرح کرده بودند، یکی محصل بودن در حوزهٔ علمیه و دیگر، متدین بودن. چنین حرکتی، شهامت فراوان می طلبد. چون کسانی که درس نمی خوانند و یا تقوا ندارند، علم مخالفت با مرجعیت را بلند می کنند. آیت الله میلانی سعی داشتند که به وظیفه شرعی شان عمل کنند، هر چند که عده‌ای را در حوزهٔ علمیه مشهد بر ضد خود تحریک کنند.

پرسش: آیا شما از طرف آیت الله میلانی به استانی اعزام شوید؟

پاسخ: بله. نخستین گروهی که از جانب معظم له به استان فارس اعزام شدند، از بنده و همه رفقایی که شرکت کننده در درس‌های ایشان بودند.

پرسش: به شما سفارشی کرده بودند؟

پاسخ: آیت الله میلانی قبل از حرکت ما طلبه‌ها برای تبلیغ دینی فرمودند: هر کجا که رفتید ـ چه در شهر و چه در روستا ـ بپرسید که مردم آن منطقه از کدام مرجع تقلید می کنند. بعد رسالهٔ همان آقا را بگیرید و براساس فتاوای همان مرجع تقلید، مساله‌های شرعی و فقهی را روی منبرتان بیان کنید. سفارش ایشان، سفارشی نبود که در جای دیگر شنیده باشیم. بعد ایشان فرمودند: حرام است بر شما که نام مرا بالای منبر ببرید و مرجعیت مرا تبلیغ و ترویج کنید. مرجع تقلید مردم در هر منطقه محترم است. اگر مرجع دیگری به آنان معرفی شود، قداست روحانیت شکسته می شود. و اگر قداست روحانیت بشکند، مصیبت درست می شود. اگر مقلدان مرجعی خواستند از مرجع تقلید خودشان برگردند و از شما رساله علمیهٔ مرا بخواهند، به آن ها ندهید. اگر از منطقه‌ای، گروهی به منزل آقا می آمدند و تقاضای رساله می کردند، ایشان به روحانیون اعزام شده می فرمودند: مگر به شما نگفتم که از من اسم نبرید و از ترویج مرجعیت من دست بردارید؟ سپس بررسی می شد و به دست می آمد که آنان از پیش، مقلد حضرت آیت الله میلانی بودند، نه اینکه فلان روحانی اعزامی از بیت آقا رفته باشد و ترویج مرجعیت کرده باشد. به هر حال، معظم له اصلاً رضا نبودند که نامی از ایشان ببریم و مقلد مرجع دیگری را مقلد ایشان سازیم. این حرکت در نگاه ایشان باکیان روحانیت ناسازگار بود. به همین خاطر بود که می فرمودند: حرام است که نامی از من ببرید.

روش ایشان در سخن گفتن و موضع گرفتن

پرسش: خاطره دیگری راجع به شخصیت و مرام آیت الله میلانی دارید که نقل کنید؟

پاسخ: ایشان هرگاه که می دانستند، سخن شان تأثیری دارد، اظهار نظر می کردند، وگرنه خاموش بودند. مثلا وقتی قرار شد که آقای وحید از حوزهٔ علمیه مشهد به قم برود، ما خدمت آیت الله میلانی رسیدیم و درخواست کردیم تا ایشان مانع سفر آقای وحید شوند. ماجرا این است که فصل تابستان بود. یکی از رفقا به من تلفن کرد و گفت: آقای وحید مشهد آمده است. آیت الله میلانی می تواند سبب استقرار ایشان در حوزهٔ مشهد شود. شما که نزد معظم له مقامی داری، بیا و چیزی بگو، شاید مؤثر واقع شود. من قبول کردم و آمدم و خدمت آقای وحید رسیدم و تقاضای ماندن در حوزهٔ مشهد کردم. ایشان گفت نمی توانم در این شهر بمانم. گفتم طلبه ها اصرار فراوان دارند که شما بمانید. جوابی جز همان جواب اولی که داده بود، نداد. من ناچار شدم که خدمت آیت الله میلانی برسم و از طریق ایشان مشکل را حل کنم. وقت اقامه نماز مغرب

و عشا بود که به امامت معظم‌له در صحن عتیق حضرت رضا(ع) برگزار می شد. مرحوم علامه طباطبایی، مثل تابستان هر سال پشت سر آقا نماز می خواندند.

بعد از نماز، آقا با علامه طباطبایی کنار حوض چایی می نوشیدند که جلو رفتم و از ایشان خواستم که مانع سفر آقای وحید به قم شوند. وقتی به ایشان گفتم: اگر شما به آقای وحید امر کنید، ایشان قطعا می-پذیرد و می ماند. معظم له فرمودند: حالا شما می‌گویی که حرفی نیست و من به ایشان می گویم؛ اما اگر من بخواهم، ایشان قبول می کند؟ اگر من تقاضا کنم و او قبول نکند، بهتر است که چیزی نگویم. من گفتم: حتما آقای وحید قبول می‌کند و روی حرف شما حرفی نمی‌زند. بعد معلوم شد که آن مرجع بزرگ، شیوهٔ درستی داشته است. چرا باید آدم در جایی چیزی بگوید که مطمئن است، هیچ نتیجه‌ای ندارد. چه خوب شد که حضرت آیت الله میلانی به آقای وحید چیزی نگفتند و تقاضایی نکردند.

موضع آیت الله وحید خراسانی

پرسش: چرا؟

پاسخ: چون من خدمت آقای وحید رفتم و گفتم مشکل شما چیست؟ ایشان در جوابم گفت: مشکل من، این است که وقتی شاه مشهد می‌آید، باید همه آقایان روحانیون در حرم امام رضا(ع) به دیدن او بروند. برنامه هر سال همین است. من نمی‌توانم همراه آقایان در آن مراسم حضور داشته باشم. من رو به آقای وحید کردم و گفتم: این مشکل که حل شده است. آیت الله میلانی به شما فرمودند: هر وقت که از طرف استاندار خراسان برای دیدار با شاه دعوت شدید، بگویید اگر آقای میلانی آمد، من هم می‌آیم.

عنایت حضرت رضا(ع)، نسبت به آیت الله میلانی

پرسش: از عنایت حضرت رضا(ع)، نسبت به آیت الله میلانی، داستانی شنیده‌اید. ممکن است برای ما تعریف کنید؟

پاسخ: داستان این است که یکی از روحانیون استان فارس، وقتی من به مناسبتی نام مبارک آقا رابه زبان آوردم و شنید، گفت: در سال ٤٢ که در حوزهٔ علمیه قم مشغول تحصیل بودم، قاصد آقای خمینی شدم تا نامه‌ای را در مشهد، خدمت آیت الله میلانی ـ رضوان الله علیه ـ تقدیم کنم.

من قصد داشتم که تنها به سفر بروم؛ ولی شش نفر از رفقای روحانی که با خبر شدند، گفتند ما هم همراه شما می‌آییم تا زیارت کنیم. ما حرم حضرت رضا(ع) مشرف شدیم و ناگهان متوجه شدم که از چهار صد تومان وجهی که برای هزینه سفر خودم و رفقای طلبه در جیبم بود، سیصد و ده تومان را دزدیدند. نود تومان تا مشهد خرج راه کرده بودیم. حالا دست من خالی بود و آن‌ها به امید اینکه پولی دارم، زائر حضرت

شده بودند. جیب برها درست جلوی در حرم جیب زنی کرده بودند. شب هنگام بود. درحالی که نا امید بودم با رفقا به مسافرخانه رفتیم تا صبح شود.

خسته وگرسنه بودیم. رو به دوستان کردم و گفتم: خواب بهتر است از خوراک! بخوابیم تا فردا صبحانه-ای بخوریم. صبح پیش از آنکه رفقای طلبه از خواب بیدار شوند، حرم رفتم تا بعد از زیارت، فکری برای صبحانه آن‌ها کنم. رو به حضرت رضا(ع) کردم و گفتم: اینها گرسته خوابیدند و حالا غذایی می‌خواهند. چه کار کنم آقا؟ ما به قصد زیارت شما آمدیم و مهمان شما هستیم. بعد از حرم بیرون آمدم و به یاد نامه‌ای افتادم که هنگام سفر به مشهد گرفتم و باید آن را خدمت آیت الله العظمی میلانی ببرم. طرف منزل ایشان راه افتادم.

وقتی جلوی در خانه رسیدم، در زدم. پیر مردی در را به رویم باز کرد. سلام کردم و گفتم: از قم آمدم و حامل نامه‌ای برای آیت الله میلانی هستم. پیر مرد داخل خانه رفت. چیزی نگذشت که آقا تشریف آوردند. تحت الحنک انداخته بودند؛ ولی عبایی بر دوش آقا نبود. وقتی ایشان فرمود: منتظر شما بودم، تعجب کردم. کسی به ایشان خبر نداده بود که من می‌خواهم خدمت ایشان برسم. آیت الله میلانی ـ رضوان الله علیه ـ با اصرار مرا جلو انداختند و راهنمایی کردند. حالا وارد اتاق پذیرایی از مهمان‌ها شده بودم. با اصرار آقا پشت میز چوبی شان که بالای اتاق بود، نشاندند.

بعد از اینکه نامه را تحویل دادم، ایشان فرمودند: شما از بنده طلب دارید! سیصد و ده تومان طلب دارید! من انکار می کردم و آقا اصرار شگفت زده بودم که حضرت آیت الله میلانی فرمودند: دیشب بود که امام رضا(ع) به بنده امر کردند تا سیصد و ده تومان به دست شما برسانم. بعد از آن سفر و زیارت بود که در شیراز، داماد آیت الله دستغیب شدم. درست یادم نیست که همان سال یا سال بعد بود که به اتفاق شهید دستغیب خدمت آن مرجع بزرگوار رسیدیم. معظم له که داستان مرا برای آقای دستغیب نقل کردند، ایشان عرض کرد: آیا اجازه هست که این قصه دلاویز را در کتابی که دارم تألیف می کنم، ذکر کنم؟ آیت الله میلانی به ایشان فرمودند: نخیر آقا! همین قدر می خواستم بگویم تا از ماجرا با خبر باشید.

مصاحبه با آیت الله سید مرتضی قزوینی

بسم الله الرحمن الرحیم.

الحمد لله رب العالمین و الصلاة و السلام علی اشرف النبیین محمد و آله الطیبین الطاهرین.

اشاره

خوشحالیم که پذیرای یکی از بزرگان خود حضرت آیت‌الله سید مرتضی موسوی قزوینی هستیم و از خداوند می‌خواهیم به حق اجداد پاکش ما را از برکات وجود ایشان محروم نسازد. به نمایندگی از گروه فرهنگی مؤسسهٔ آیت‌الله میلانی خدمت ایشان خیر مقدم عرض می‌کنیم. معظم‌له یکی از چهره‌های برجستهٔ کربلا هستند و عمر خود را در راه علم و جهاد گذرانده‌اند. جناب استاد! به نظر می‌رسد شما بیشتر دروس خود را در سطوح عالی در نزد آیت‌الله میلانی گذرانده‌اید. بسیار مشتاقیم برخی خاطرات خود را در ابعاد مختلف علمی و اخلاقی که از آن بزرگوار دارید، برای‌مان بازگو کنید.

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله ربّ العالمین و صلّی الله و سلّم علی اشرف الانبیاء و المرسلین سیدنا و نبینا و حبیب قلوبنا ابی‌القاسم المصطفی محمد و آله الطاهرین لاسیما سیدنا و مولانا بقیة الله فی ارضه و حجته علی عباده، المهدی المنتظر صاحب العصر و الزمان ارواحنا له الفداء و عجّل الله فرجه الشریف.

سلام علیکم. با تشکر از شما در حقیقت، پاسخِ سؤالی که فرمودید، تقریباً به هفتاد سال پیش برمی‌گردد؛ زمانی که ۱۲ساله بودم و در آستانهٔ ورود به حوزه برای فراگیری مقدمات. به یاد دارم روزی آیت‌الله العظمی امام میلانی به منزل ما آمدند. تا جایی که یادم می‌آید همراه ایشان علامه سید ضیاءالدین تویسرکانی و علامه آیت‌الله شیخ محمدعلی اردوبادی نیز بودند. برای اولین بار بود که چشمم به این چهره‌های نورانی می‌افتاد. آن‌ها برای خواستگاری از خواهر مرحومم برای یکی از وابستگان سید آمده بودند. از آن زمان بود که من آیت‌الله میلانی و آن دو عالم بزرگوار همراهشان را شناختم.

مهاجرت به کربلا

س: چرا آیت‌الله میلانی به کربلا تشریف آوردند؟ مگر ایشان متولد و ساکن نجف نبودند؟

بله! ایشان از بزرگان و فقیهان نجف اشرف بودند. اما علت تشریف‌فرمایی‌شان به کربلا به خاطر دعوت آیت‌الله سید حسین قمی طباطبایی بود که در اعتراض به رضاشاه پهلوی درخصوص کشف حجاب و تصویب قوانین ضد اسلامی از ایران به مقصد کربلا مهاجرت کرد و تصمیم گرفت حوزهٔ علمیه تأسیس کند که یا همانند حوزهٔ نجف باشد یا در سطح آن. لذا برخی بزرگان حوزهٔ علمیهٔ نجف را به کربلا دعوت کرد.

در میان این بزرگان امام میلانی قدس الله روحه بودند و همچنین استاد دیگر ما علامه شیخ یوسف خراسانی. آیت‌الله سید ابوالقاسم خویی و دیگران نیز در میان آنان به چشم می‌خوردند. سید قمی حوزهٔ علمیه را تأسیس فرمود و برای اینکه این حوزه تقویت شود و در کنار ویژگی‌های دیگرش رنگ‌وبوی عربی بگیرد، شماری از ساکنان و اهالی شهر عماره را که تعدادشان به هفتاد هشتاد نفر و شاید هم بیشتر می‌رسید، جذب کرد. امام میلانی روح حوزه علمیه در کربلا بود و به تدریس در آن پرداخت. به خاطر دارم که ایشان به‌طورخاص درس خارج اصول را به طلاب تدریس می‌کرد؛ زیرا ایشان در تحقیقات اصول فقه شهره بود.

س: به نظر می رسد بعد از جریان خواستگاری ارتباط شما با آیت‌الله میلانی بیشتر شد؟ آیا از همان زمان نزد آن مرحوم تلمذ فرمودید؟

باری! پدرم درخواست خواستگاری را اجابت کرد و ما با سید میلانی و خانوادهٔ ایشان رفت‌آمد پیدا کردیم. من در آن وقت به آن حد علمی نرسیده بودم که در مباحث سید شرکت کنم، اما نورانیت آن را حس می‌کردم و به خاطر اخلاق والای ایشان دل و جانم برای ایشان می‌تپید. واقعاً او نمونهٔ ادب و اخلاق بود. آغاز تلمذ من در محضر استادمان علامه شیخ جعفر رشتی رضوان الله علیه بود که مشغول فراگیری مقدمات شدم. در اواخر دروس سطوح بودم که نزد علامه شیخ یوسف خراسانی و نیز پسرعموی‌مان علامه سید محمدحسن قزوینی طباطبایی صاحب کتاب الامامهٔ الکبری، به تلمذ پرداختم. اندکی منطق و فلسفه نیز در محضر استادمان محمدرضا اصفهانی رضوان الله علیه و دیگران درس گرفتیم. سید در آن زمان به تدریس تفسیر مشغول بود. بااینکه در آن زمان مباحث سطح بالای اصول فقه را درک نمی‌کردم تا در درس ایشان شرکت کنم، اما در خود می‌دیدم که تفسیر را می‌فهمم. لذا به تشویق علامه سیدمحمدعلی میلانی که اکنون در قید حیات‌اند و خداوند عمرشان را بلند گرداند، در درس تفسیر سید شرکت کردم.

س: گویا دأب علمی آیت‌الله میلانی به هنگام تدریس، این گونه بوده است که با طرح سؤالات مختلف به بررسی تمامی مسائل مرتبط با موضوع می‌پرداخته‌اند و همین باعث می‌شد تا شاگردان ایشان روحیه‌ای تحقیقی و نگاهی نقادانه پیدا کنند. این طور نیست؟

بله دقیقاً این طور است. حقیقت این است که سید در تدریس درس‌هایی که من در محضرش شرکت کردم، نیازی به تکرار نمی‌دید و بیشتر اشاره‌وار به بیان مطلب می‌پرداخت و بیش از اندازه توضیح نمی‌داد. ما هم آن را می‌فهمیدیم. هنگامی که در درس تفسیر سید شرکت کردم، سوره جمعه را تفسیر می‌فرمود. برای اولین بار بود که چنین بحث تحقیقی و نکته‌بینانه‌ای را می‌شنیدم؛ برای مثال، سید از همان روز اول این گونه شروع به تفسیر سخن پروردگار: «یسبح لله» کرد که چرا در اینجا فعل مضارع آمده است درحالی‌که

در دیگر سور قرآن با فعل ماضی «سبّح لله» آمده است یا به صورت «سبحان الذی اسری بعبده...» آمده است؟ برای چه این سوره به جمعه نامگذاری شده است؟ برای چه روز جمعه جمعه نامیده شده است؟ برای چه سورهٔ جمعه جمعه است؟ متأسفانه به دلایلی موفق نشدم در آن زمان تقسیر سیّد را بنویسم. فقط مطالبی پراکنده یادداشت می‌کردم اما صدای سید رضوان الله علیه تا به امروز در گوشم هست. او به‌طورخاص آیهٔ آخر سوره جمعه را تبیین فرمود و در تفسیر قول پروردگار: «**و اذا رأوا تجارة او لهواً انفضّوا الیها و ترکوک قائما**» صحابه را به ما شناساند. سید می‌فرمود این آیه مثلی است برای صحابه و میزان عقل و تفکرشان؛ رسول خدا❍ در حال خطبهٔ نماز جمعه است و مسجد مملو از اصحاب. اینان صدای طبل و دهل را می‌شنوند و مسجد را ترک می‌کنند و به سوی آن می‌روند. با پیامبر جز ۱۲تن باقی نمی‌ماند و اگر اینان نیز می‌رفتند بلا و عذاب فرود می‌آمد. این بیانات سید است که تا امروز در گوش من هست. سپس به سورهٔ منافقین رسیدیم. سید منافقان را معرفی کرد و معنای نفاق و مشکل اسلام را تاکنون تبیین نمود. نقش منافقان در مدینه و نقش اینان بعد از رسول خدا❍ را بیان فرمود و از به قدرت رسیدن آنان و ربودن مناصب رهبری، و نیز از کسانی گفت که آن‌ها را بر سر کار آوردند و زمینه را برایشان مهیا ساختند. سید رضوان الله علیه پژوهش‌هایی دراین‌باره داشت. شاید بیش از یک سال یا یک سال و نیم در درس تفسیر سید حضور داشتیم. من صدای سید را در ذهنم ضبط می‌کردم پیش از آنکه بر روی کاغذ ثبت کنم.

س: گویا حضرت‌عالی با علامه سید عبدالحسین شرف‌الدین، نویسندهٔ کتاب گران‌سنگ المراجعات، ملاقاتی داشتید. ایشان در آن زمان در کربلا بودند؟ نظر ایشان دربارهٔ سید میلانی چه بود؟

خیر! ایشان در کربلا نبودند. اولین سالی بود که به حج می‌رفتم. قبل از آنکه به مکه بروم، به سوریه رفتم و از آنجا به لبنان و صور. من برخی کتاب‌های سید عبدالحسین را خوانده بودم. در صور خدمت‌شان رسیدم. ایشان از درس‌هایم پرسید. من آن زمان کفایه می‌خواندم. ایشان از من روخوانی کفایه را امتحان گرفت و من به خوبی خواندم. سپس از من پرسید: از چه کسی درس گرفتی؟ من اسم استادانم را گفتم از جمله آیت‌الله میلانی. وقتی اسم سید را بردم درحالی‌که تحت‌تأثیر قرار گرفته بود، گفت: عجب! درس سید میلانی رفته‌ای؟ گفتم: بله اما درس تفسیر.

یکی از شخصیت‌های علمی که سید با ایشان علقهٔ بسیار داشت، شیخ عباس قمی است. دراین‌باره مطلبی به خاطر دارید؟

خاطرم هست روزی در خانهٔ سید بودم. همین که وارد اتاق شدم باتعجب دیدم که تعداد زیادی از مجلدات سفینةالبحار شیخ عباس قمی در آنجاست. شیخ عباس قمی با سید رابطهٔ زیادی داشت و هنگامی که کتاب‌هایش چاپ می‌شد، بقیهٔ آن‌ها را به امانت نزد سید می‌سپرد.

از فرزند شیخ عباس قمی، مرحوم علی محدث‌زاده قمی، نقل است هنگامی که کتابی از کتاب‌های پدرشان چاپ می‌شد، نسخه‌ای را به خط خود بازبینی می‌فرموده و آن را به سید میلانی هدیه می‌کرده است. ایشان می‌گفت اگر کسی طالب نسخهٔ مصحّحی از کتاب‌های پدرش هست، در کتابخانهٔ سید میلانی وجود دارد.

س: فرمودید که در جلسات تفسیر آیت‌الله میلانی شرکت می‌کردید. درس اصول را هم نزد ایشان تلمذ کردید یا خیر؟

در آن ایام درس اصول را ادامه ندادیم. پس از بازگشت از حج به همراه مرحوم سید محمد شیرازی و دیگران در درس اصول سید در حسینیهٔ اصفهانیه شرکت می‌کردیم. در این حسینیه که فکر کنم امروز خراب شده است، سید نماز جماعت می‌خواند و بسیاری از مؤمنان راه‌هایی طولانی را طی می‌کردند تا پشت سر ایشان نماز بخوانند. سید صبح‌ها درس اصول فقه می‌گفت. تا آنجا که به خاطر دارم در بحث علم اجمالی شرکت می‌کردم. چنان‌که خدمت‌تان عرض کردم سید شیرازی رضوان الله علیه و دیگرانی چون سید علم‌الهدی در این مباحث حضور داشتند. همچنین سید عبدالرضا شهرستانی، سید محمدتقی عندلیب، و سید مصطفی عندلیب بودند. شیخ محمد هاجری از احساء هم بود، خدا رحمتش کند! من مباحث علم اجمالی را در یک دفتر کامل نوشتم. متأسفانه در نقل‌وانتقالات نمی‌دانم آن دفتر چه شد. این نکته را فراموش نکنم که سید در اصول فقه ضرب‌المثل بود.

کدام یک از اساتید آیت‌الله میلانی بیشترین تأثیر علمی را بر ایشان به‌خصوص در اصول فقه گذاشته بود؟

ج: سید در جلسات تدریس اصول به سخنان استاد خود شیخ محمدحسین اصفهانی بسیار استشهاد می‌کرد. برخی او را به کمپانی صدا می‌زدند اما شنیدم که سید می‌گفت خوش ندارد که شیخ به کمپانی نامیده شود. شیخ محمدحسین اصفهانی و شیخ ضیاءالدین عراقی از کسانی بودند که سید اینان را یاد می‌کرد. از شیخ نائینی نیز به بزرگی یاد می‌کرد و گاه آرای سید قمی را ذکر می‌فرمود و از ایشان با احترام و بزرگداشت نام

می‌برد. حقیقتاً او را دوست می‌داشت. سید کسی است که به ما آموخت تا سید قمی را دوست بداریم و علما و فقها را بزرگ بشماریم.

از حضور خود در محضر سید در غیر از ساعات درسی بگویید. حتماً لحظاتی به یاد ماندنی داشته‌اید!

من در غیر ساعات درسی نیز به محضر سید می‌رفتم تنها برای اینکه به چهرهٔ نورانی او را ببینم و سخنانش را بشنوم. گاه که فرصتی دست می‌داد مسائلی از ایشان می‌پرسیدم. بعدها فهمیدم که عادت سید چنین است که اگر کسی مسئله‌ای علمی یا غیرعلمی را از ایشان بپرسد، سریع پاسخ نمی‌دهند بلکه ابتدا به پرسشگر می‌فرمود که فکرت را به کار گیر. چه‌بسا پرسشگر فکرش را به کار می‌گرفت و بخشی از پاسخ را درمی‌یافت؛ اما اگر نمی‌یافت، آن گاه سید بعد از درنگ و تأمل شروع به دادن جواب می‌کرد. سید جواب را می‌دانست امّا تأمل می‌کرد. از ایشان پرسیده شد: چرا قبل از دادن پاسخ تأمل می‌کنید؟ فرمود: از باب بزرگداشتِ علم.

از دیگر خاطراتم این است که روزی خدمت سیدمان نشسته بودیم. فرمود: سیدنا مرتضی یک لیوان آب برایم بیاور! من لیوان آبی به ایشان دادم. سید جرعه‌ای نوشید و هنگامی که خواستم لیوان را بگیرم تا سر جایش بگذارم آن را برنگرداند. گفتم: چرا لیوان را نمی‌دهید؟ فرمود: فقط خواستم آب بیاوری تا به ثواب سقیِ آب برسی وگرنه بردن لیوان ثوابی ندارد و زحمت نمی‌دهم. هر چه درخواست کردم نپذیرفتند. واقعاً ایشان بسیار متواضع و فروتن بود.

موضع آیت الله در باره رجعت

فرمودید که در خلوت‌های خود با آیت‌الله میلانی سؤالاتی را از ایشان پرسیده‌اید. اگر امکان دارد، از آن سؤالات بگویید.

بله! یکی از سؤالاتی که به خاطر دارم این بود که روزی از سید رضوان الله علیه دربارهٔ رجعت پرسیدم و گفتم: حضرت آقا! نظر شما دربارهٔ رجعت چیست؟ مضمون پاسخ سید این بود که رجعت ممکن است. ایشان دراین‌باره به چند آیهٔ شریفه و روایت استدلال کرد و درخصوص اسناد آن فرمود که تمامی راویان این احادیث صادق‌اند. تا زمانی که عقل قبول کند، امر رجعت محال نیست. رجعت امری ممکن است و آن را راویان صادق از قول معصوم خبر داده‌اند. بنابراین، نمی‌توانیم آن را نپذیریم. همچنین از سید سؤالاتی دربارهٔ امام مهدی صلوات الله علیه پرسیدم. سید از بن جان و از صمیم قلب و حتی به زبان، جایگاه و منزلتی ویژه برای مولای‌مان امام مهدی صلوات الله و سلامه علیه قائل بود و معرفتی خاص به ایشان داشت.

چه‌بسیار که در میان سخنانش می‌گفت: به عنایت امام مهدی صلوات الله علیه؛ حتی در امور عادی مثل قیام و قعود و کارهای روزمره نیز چنین بود.

چرا آیت‌الله میلانی کربلا را ترک کردند؟

تا زمانی که سید قمی رضوان الله علیه زنده بودند، سید در کربلا به ما رسیدگی می‌کرد و به فعالیت‌های خود ادامه می‌داد اما با فوت ایشان و به مرجعیت رسیدن سید میرزا شیرازی گمان می‌کنم اوضاع مادی سید به هم ریخت و بدهی‌هایی پیدا کرد. شاید به این سبب بود – الله اعلم– که کربلا را ترک کرد. روز سفرش من حضور داشتم. رفتنش از کربلا حقیقتاً اندوهی بزرگ بر قلب ما نشاند؛ زیرا او نوری بود که از دستش می‌دادیم. هنوز آن صحنه در برابر چشمانم است که سید از منزلش خارج شد و همراه با همسرشان سوار ماشین شدند. ماشین حرکت کرد و من درحالی‌که غمگین بودم، آن را نگاه می‌کردم. به خاطر جدا شدنش خیلی گریه کردم. او نمونهٔ ادب و ایمان و وقار و اخلاق بود.

حمایت از انقلابیون

گویا آیت‌الله میلانی از انقلابیون هم طرف‌داری می‌نمود و برخی از اینان را در منزل خود مهمان می‌کرد.

بله همین طور است. به یاد دارم یک روز صبح از خانه به طرف خانهٔ سید می‌آمدم. پلیسی را دیدم که آشنا بود. آرام از در وارد شدم و از بیرونی، از پله‌ها بالا رفتم. سید جوانی را دیدم که نشسته است و من او را نمی‌شناختم. هنوز ننشسته بودم که گفت امروز درس تعطیل است. من هم درحالی‌که نفهمیدم آن سید کیست، خداحافظی کردم. عصر همان روز فهمیدیم که یک سید جوان ایرانی به نام سید مجتبی نواب صفوی در خیابان امام علی⑨ در برابر یک قهوه‌خانه سخنرانی کرده است. ماجرا از این قرار بود که وی سوار تاکسی می‌شود. هنگامی که از روبه‌روی آن قهوه‌خانه که صاحب آن ترانه پخش می‌کرده، رد شده به راننده گفته است تاکسی را نگه دارد. سپس درحالی‌که یک پا روی زمین و یک پا در ماشین داشته و عبایش بر یک شانه افتاده، به ایراد سخنرانی پرداخته است. صحنهٔ عجیبی بوده؛ یک سخنرانیِ بی‌بلندگو و بی‌منبر. مردم همه جمع شده بودند. این سید که آن روز به نواب صفوی شناخته می‌شد مهمان سید میلانی در کربلا بود. سپس نواب صفوی کربلا را به مقصد سوریه و از آنجا به مصر ترک کرد. به دانشگاه قاهره و اسکندریه رفت و در آنجا سخنرانی نمود. در آنجا جوانی را می‌بیند و می‌پرسد: از کجایی؟ جوان می‌گوید از فلسطین. می‌پرسد: اسمت چیست؟ می‌گوید: یاسر عرفات. سید نواب صفوی به‌آرامی گوش او را می‌گیرد و می‌گوید:

تو در مصر خوش می‌گذرانی و میهنت زیر لگد اسرائیل و صهیونیست است! گرفتن گوش او همان و برگشتش به فلسطین همان.

هنگامی که آیت‌الله میلانی به مشهد تشریف آوردند، شما هم بودید؟

من در روزهای آخر عمر سید به مشهد آمدم. چیزهایی از آن زمان به یاد می‌آورم. خانه‌ای اجاره کردیم. در منزل نشسته بودیم که دیدم در می‌زنند. سید بود و با خود مواد غذایی و میوه آورده بود. طبعًا می‌توانست برادرشان سید فاضل را بفرستند اما خودشان تشریف آوردند و شاید به‌این‌شکل می‌خواستند عذرخواهی کنند که نتوانسته‌اند در منزلشان من و خانواده‌ام را ساکن کنند. آن روزها مصادف با ایام محرم بود و ایشان از من خواست تا به مدت ده روز یا ده شب روضه بخوانم.

در آن ایام به یاد دارم که سید نماز جماعت مغرب را در صحن نو که الآن صحن جامع رضوی شده است، اقامه می‌فرمود. در یکی از روزها سید اندکی تأخیر کرد. علت را پرسیدیم. گفتند: سید مهمان محترمی دارد. او علامه طباطبایی صاحب تفسیر المیزان است. علامه طباطبایی تابستان‌ها برای زیارت به مشهد می‌آمد و نزد سید مهمان می‌شد. سید ارج و احترام بسیار برای وی قائل بود.

گویا از آیت‌الله میلانی اجازهٔ روایت هم دارید. دراین‌باره برای‌مان بگویید.

بله. از سید در سال ۱۳۷٤قمری اجازه‌نامه خواستم. گفتم مولای من خواهش می‌کنم به من اجازهٔ روایت حدیث را عنایت فرمایید. سید جوابی عجیب برایم نوشت و بزرگوارانه من را با القابی خطاب قرار داد: فرزند ادیب و اریب، ذخیرهٔ ایام، مروّج اسلام، سید مرتضی حائری قزوینی. او در بحث درس من شرکتی محققانه داشته...او از من اجازهٔ روایت خواسته و من طبق اجازه‌ای که استادانم و مشایخم به من داده‌اند به ایشان اجازه می‌دهم. سید در اجازه‌نامه‌اش استادان خود را تا شیخ صدوق و میرزا حسین نوری و دیگران یاد کرد و در پایان با خط شریف خود نوشت: لاینسانی من صالح الدعاء کتبه بیده محمدهادی الحسینی المیلانی سنهٔ خمس و سبعین هجریهٔ.

از رفتن‌تان به آمریکا و چگونگی اخذ اقامت بگویید. گویا نقش معنوی آیت‌الله میلانی دراین‌باره تأثیرگذار بوده است.

زمانی که می‌خواستم به آمریکا بروم برخی دوستان، من را نزد وکیلی یهودی بردند. وکیلان در گرفتن اقامت تخصص دارند. این وکیل یهودی به من گفت: شما برای گرفتن اقامت سه راه دارید: یا با خانمی آمریکایی ازدواج کنید. گفتم: این که نمی‌شود؛ یا در بانک نیم‌میلیون دلار سرمایه داشته باشید. گفتم: ندارم؛ یا به عنوان عالم دینی یا یک دانشمند بیایید. گفتم: این خوب است. وکیل یهودی گفت: باید مدارک علمی‌ات را برایم بیاوری. به فرزندانم خبر دادم که مدارکم را بفرستند. اما سید آن‌ها را به عربی نوشته بود لذا آن‌ها را به یک

مترجم بسیار عالی دادم و آن‌ها را ورق به ورق به انگلیسی ترجمه کرد. مدارکم را به آن وکیل دادم. وقتی به اجازه‌نامه‌ام رسید تمام‌قد برخاست. پرسیدند برای چه برخاستید؟ گفت: به احترام صاحب اجازه. بعدها دیگران نزد همان وکیل رفتند اما او آن‌ها را رد کرده بود. گفتند اما کار سید مرتضی را راه انداختید! آن وکیل گفته بود: سید مرتضی کجا، شما کجا! از خداوند مسئلت دارم که سید را مشمول رحمت خود کند. تاکنون نورانیت سید و حقیقت آن از گوش و چشم و قلبم پنهان نشده است. از خداوند می‌خواهم که ما را توفیق دهد تا در مسیر و مسلک این علما و بزرگان قدم بگذاریم.

در پایان، ضمن عذرخواهی از تصدیع اوقات حضرت‌عالی، اگر مطلبی هست که مایلید نقل شود، می‌شنویم.

از لطف شما سپاسگزارم. در پایان مایلم خاطره‌ای را از سید نقل کنم که الآن به یادم آمد. روزی در محضر سید بودیم و ایشان از درجاتِ معرفتِ دینی مردم صحبت می‌کرد. فرمود دو نفر از تجار که پشت سر من در کربلا نماز می‌خواندند بر سر یک آبراهه نزاع پیدا کردند و نزد من برای قضاوت آمدند. یکی می‌گفت آبراهه مال من است و دیگری می‌گفت مال من. من هم طبق مبانی علمی خود داوری کردم و حق را به یکی دادم. ناگهان دیگری گفت: من از دینی که آبراهه را به این داد برائت می‌جویم.

به‌راستی این خاطره مصداق این آیهٔ شریفه است که: « و من الناس من یعبد الله علی حرف فان اصابه خیر اطمأنّ به و ان اصابته فتنهٔ انقلب علی وجهه خسر الدنیا و الآخرهٔ ذلک هو الخسران المبین». جناب استاد! از اینکه وقت خود را در اختیار ما قرار دادید سپاسگزارم. از محضر شما استفاده کردیم. امیدواریم بتوانیم در مسیری که علمای بزرگوار اسلام و شیعه قدم نهادند، گام بگذاریم. برای شادی روح حضرت آیت‌الله میلانی و علمای بزرگوارمان فاتحه‌ای قرائت کنیم با ذکر صلوات بر محمد و آل محمد.

مصاحبه با آیت الله آقا سید رضی شیرازی

پرسش: حضرتعالی چه رابطه‌ای با حضرت آیت الله العظمی میلانی ـ رضوان الله علیه ـ داشتید؟ آیا میان شما و ایشان، رابطهٔ استاد و شاگردی بوده است؟

پاسخ: خیر. حقیقت این است که توفیق تلمذ در محضر آن عالم ربانی نصیب من نشد و افتخارم همین است که با معظم له همزمان بوده‌ام.

منزلت معنوی و علمی آیت الله میلانی

پرسش: دیدگاه شما دربارهٔ منزلت معنوی و علمی آیت الله میلانی چیست؟

پاسخ: ایشان، به راستی نمونه‌ای از بزرگان شیعه در عصر حاضر به شمار می آمدند. من معظم له را از علمای بسیار محترم شیعه می شناسم که در حوزه های علمیه کم نظیر می باشند.

پرسش: در بارهٔ ماجرای هجرت معظم له از نجف اشرف به کربلای معلی چه می فرمایید؟

پاسخ: مرحوم آقای میلانی ـ رضوان الله علیه ـ به دعوت مرجع معروف، آیت الله آقا سید حسین قمی که در حوزهٔ علمیه کربلا مستقر بودند، به آنجا کوچ کردند و بعد به مشهد مقدس هجرت کردند.

ویژگی‌های تدریس آیت الله میلانی

پرسش: ویژگی‌های تدریس آیت الله میلانی کدامند؟

پاسخ: دقت نظر در مسایل علمی و نیز تقوای الاهی.

جایگاه آیت الله میلانی در میان شاگردان آیت الله اصفهانی و نایینی

پرسش: معظم له در میان شاگردان آیت الله غروی اصفهانی و میرزای نایینی، چه جایگاهی به دست آورده بودند.

پاسخ: بی شک مرحوم میرزای نایینی و همچنین، آقا شیخ محمد حسین اصفهانی، در حوزهٔ علمیه نجف اشرف شاگردان بسیاری داشتند که برخی از آنان در حوزه‌های علمیه عراق و ایران مشهور می باشند. می توان با یقین گفت که حضرت آیت الله میلانی، در طبقهٔ اول شاگردان آیت الله غروی و آیت الله نایینی بودند.

پرسش: پس از هجرت معظم له از حوزهٔ علمیهٔ نجف به حوزهٔ علمیه کربلا، فضلای شیعهٔ عراقی و ایرانی چه واکنشی داشتند؟

پاسخ: مقام علمی و حوزوی آیت الله میلانی در حوزه علمیه نجف، بر همگان روشن بود. بعد هم که ایشان در حوزه علمیه کربلا مستقر شدند، حلقهٔ درسی شکوهمندی تشکیل دادند. می توان گفت که بسیاری از طالبان علم، راهی کربلا شدند تا از وجود پر برکت معظم له استفاده کنند. تدریس ایشان در کربلا، امتیازهای بسیاری داشت و اندک اندک بر شاگردهای مستعدشان آشکار می گشت.

پرسش: بی شک، خاطره‌های زیادی از آیت الله میلانی دارید. اگر خاطره‌ای نقل کنید، سپاسگذاریم.

پاسخ: در خاطرم چیزهای فراوانی است؛ اما اخلاق و ادب حضرت آیت الله میلانی را باید محور اصلی خاطراتم به حساب بیاورم. هر وقت این مرجع جلیل القدر را زیارت می کردم، می دیدم که دور زانو نشسته‌اند. یک بار نشد که ایشان را در حالت چهار زانو که متعارف است، مشاهده کنم. بنده، در نجف اشرف بزرگ شدم. در حوزه علمیه نجف، ملاها و طلبه‌ها که با هم بحث می کنند، سر و صدا زیاد دارند و رهگذرها متوجه می شوند که آن‌ها مشغول مباحثه‌اند. جالب است که آیت الله میلانی، هیچ گاه، در هنگام مباحثه طلبگی، صدای خود را از حد متعارف بالاتر نمی برد و در گفتار متانت بسیار داشت. آرام و متین بودند، چه در وقت درس دادن و ایراد گرفتن و چه در وقت پاسخ دادن به اشکال‌های درسی که شاگردهای ایشان مطرح می کردند.

خاطرات از اخلاق آیت الله میلانی

پرسش: ناگفته دیگری هم در ارتباط با اخلاق و رفتار معظم له دارید؟

پاسخ: هیچ وقت ندیدم که این عالم ربانی، سر برهنه بیاید و یا عمامه‌اش را از سرش بردارد و کناری بگذارد؛ مثلا به خاطر اینکه هوا زیاد گرم شده است. همیشه مقید بودند که آداب حوزوی بودن را به طور دقیق رعایت کنند، تا برای فضلا و طلبه‌ها سر مشق شایسته‌ای باشند. از همین رو بود که الفاظ وعبارات که در گفتارشان و یا در درس‌شان به کار می بردند، نشان دهندهٔ ادب الاهی بود. هر گاه با مردم رو به رو می شدند، رفتار و گرفتاری مهرآمیز داشتند، گویی پدری مهربان با فرزندان خود دیدار می کند و احوال آن‌ها را جویا می شود. بسیاری از مشاهده‌های من ـ که از زندگی و اخلاق آن مرجع عظیم الشأن به زبان می آورم، مربوط به دوران جوانی‌ام در نجف اشرف و کربلاست.

پرسش: حضرت آیت الله میلانی با کدام مرجع بزرگ هم دوره بودند و چرا عامت و مرجعیت یگانه برای ایشان پدید نیامد؟

پاسخ: معظم له در عصر مرجعیت آیت الله آقا سید حسین قمی و آیت الله آقا سید ابو الحسن اصفهانی، مدرس عالی رتبه‌ای به شمار می آمدند. علاقه مندی مرحوم آقای میلانی به آقا سید حسین قمی بسیار بود و نیز احترام ویژه‌ای برای آن مرجع بزرگ قائل بود. در حوزهٔ علمیه مشهد که زعیم عالیقدر شناخته شده بودند، به دلیل شخصیت والایی بود که در طریق تهذیب نفس فراهم آورده بودند.

پرسش: آیا از بزرگانی چون علامه سید محمد حسین طباطبایی، سخنی درباره آیت الله آقا سید هادی میلانی شنیدید؟

پاسخ: هر دو بزرگوار، از شاگرد این ممتاز آیت الله غروی اصفهانی بودند و افزون برآن، در درس میرزای نایینی شرکت می کردند. آن‌ها همواره احترام یکدیگر را حفظ می کردند.

آشنایی شما با معظم له

پرسش: آشنایی شما با معظم له از چه زمانی شروع شد؟

پاسخ: وقتی در حوزهٔ علمیه نجف درس می گرفتیم، پس از مشرف شدن به کربلای معلی، به زیارت آیت الله میلانی می رفتیم و از اخلاق انسانی ایشان بهره‌های فراوان می بردیم.

پرسش: استقرار معظم له در خراسان، چه آثاری به همراه داشت؟

پاسخ: عشق طالبان علم به آیت الله میلانی سبب شد تا بسیاری از آنان، از کوچ کردن به حوزه علمیه قم برای ادامه تحصیل منصرف شوند؛ چرا که با وجود پر برکت معظم له در مشهد، نیازی به درس گرفتن از اساتید قم احساس نمی شد. این مرجع دور اندیشه حوزه علمیه‌ای در مشهد بنیان نهادند که هر نوع خلاء را برطرف کرده بود.

پرسش: آیا در دوران مرجعیت آیت الله میلانی درخراسان، به مشهد مقدس مشرف شدید و با ایشان ملاقات داشتید؟

پاسخ: گاه برای زیارت علی بن موسی الرضا(ع) و دیدار معظم له توفیقی نصیب بنده می شد و می آمدم.

آثار علمی و تألیفی حضرت آیت الله میلانی

پرسش: سخنی دربارهٔ آثار علمی و تألیفی حضرت آیت الله میلانی بفرمایید؟

پاسخ: تاکنون، کتابی از ایشان ندیدم. نمی‌دانم که آثار علمی شان چاپ شده است یا نه. ناگفته نماند که برخی بزرگان وصیت می کردند که کتاب‌هایشان هرگز چاپ نشود. وقتی از آن‌ها می‌پرسیدم که چرا چنین وصیت می‌کنید، آقایان می‌فرمودند: گاه رأی انسان تغییر می‌کند. اساساً بعضی عالمان حوزه، دایم در حال فکر و تحقیق بودند و آرای فقهی شان دچار تغییر می‌شد. به همین دلیل، هیچ گاه مایل نبودند که کتابی چاپ کنند. شاید حضرت آیت الله میلانی ـ رضوان الله علیه ـ از آن شمار باشد.

پرسش: حضرتعالی از ماجرای دعوت آیت الله آقا سید حسین بروجردی از معظم له، برای استقرار در حوزهٔ علمیه قم و اجرای طرح تحول اطلاع دارید؟

پاسخ: نخیر.

ابعاد معنوی آیت الله میلانی

پرسش: دربارهٔ بعد ولایی و معنوی شخصیت آیت الله میلانی، سخنی بفرمایید؟

پاسخ: در مواقعی که به حرم علی بن موسی الرضا(ع) مشرف می شدیم، از نزدیک شاهد ارادت و عشق آن مرجع فقید نسبت به ساحت عترت(ع) بودم. مرحوم آقای میلانی، آداب زیارت را رعایت می کردند و در هنگام زیارت، چشمانی اشکریز داشتند. ادب آن عالم ربانی در آستان قدس حضرت رضا(ع) نشان می داد که ایشان در مرتبهٔ ولایت بسیار بالایی است. مگر بدون ارادت فوق العاده به اهل بیت(ع) می توان چنین حالات معنوی داشت؟

پرسش: آیا تألیفات خطی حضرت آیت الله میلانی را دیده‌اید؟

پاسخ: شنیدم؛ اما متأسفانه ندیدم. شاید مایل نبودند که در دوران حیات شان چاپ شود. واحتمال می دهم که آثار خود را به خاطر احترامی که برای استاد بزرگ شان آیت الله غروی اصفهانی قائل بودند، چاپ نکردند. ناگفته نماند که تألیفی از معظم له دربارهٔ امامت شنیدم که هنوز به صورت نسخهٔ خطی است.

پرسش: آیت الله العظمی میلانی، در حوزه‌های علمیه ایران و عراق، به خاطر کدام ویژگی شهرت فراوان کسب کرده بودند؟

پاسخ: دقت نظر در مسایل علمی ـ حوزوی .

پرسش: آیا از واکنش‌های سیاسی معظم له در وقایع سال ٤٢، اطلاع دارید؟

پاسخ: چیزی به یادم نمی آید.

نقش حکمت و مباحث عقلی در مباحث فقهی و اصولی

پرسش: حکمت و مباحث عقلی در مباحث فقهی و اصولی چه اندازه مدخلیت دارد؟

پاسخ: اسلام، دین عقل است، نه دین تعبد. اساساً آنچه از دایره عقل خارج است، در دایره اسلام به چشم نمی خورد. در حقیقت، آنچه در دین مبین اسلام وجود دارد، مطابق با عقل صرف بشری است، نه در مخالفت و ستیز با آن.

پرسش: آیت الله غروی اصفهانی که برترین استاد آیت الله میلانی بودند، با عقل و معقول میانه خوبی داشتند؟ در حوزه علمیه مشهد، که فضایی در ضدیت با فلسفه داشت، مرحوم آقای میلانی، گاه مسایل فلسفی را در درس خارج شان طرح می کردند.

پاسخ: مرحوم حاج شیخ غروی اصفهانی، استاد معقول بود. آقا شیخ محمد حسین، نه فقط در حکمت و فلسفه، بلکه در ادبیات فارسی و عربی چهره‌ای ممتاز به شمار می آمدند و دیوان برزگی از خودشان به یادگار گذاشتند. اگر حاشیهٔ مرحوم حاج شیخ بر کتاب مکاسب شیخ مرتضی را مشاهده کرده باشید، به دست می آید که آیت الله کمپانی در وادی فلسفه بودند. حقیقت این است که حوزهٔ علمیهٔ نجف مانند حوزه علمیهٔ مشهد، رابطه‌ای با فلسفه نداشت و کمتر استادی برای فلسفه می یافتیم. تاکنون به درستی ندانسته‌ام که مرحوم آیت الله غروی اصفهانی، استاد در فلسفه را چگونه به دست آورده و چه کسی بوده

است. چون در نجف، چیزی که فراوان است، استاد فقه و اصول و حدیث است. بی گمان در تاریخ حیات آیت الله حاج شیخ محمد حسین کمپانی آمده است که استاد فلسفه شان کیست. جای شگفتی نیست که استاد مرحوم آیت الله میلانی، اهل فلسفه و معقول است و در حاشیهٔ فقهی بر مکاسب، وارد عرصهٔ مباحث فلسفی شده است؟ بی تردید، این همه، نمودار فن تطبیق منقول بر معقول است که در حوزه‌های علمیه شیعه نادر است. جالب این است که آیت الله غروی، هم فقیه درجه یک بود و هم عالم اصولی درجهٔ یک بود و هم فیلسوف درجه یک. اگر کسی شاهد می طلبد، به حواشی کفایه الاصول آخوند خراسانی و مکاسب شیخ مرتضی انصاری رجوع کند تا به سطح علمی بالای آن نوشتارها پی ببرد. این همه گفتم، تا بگویم که آیت الله میلانی، خوشه چین چنین خرمنی عظیم بوده است. به راستی، چنین توفیقی که نصیب معظم له شد، نصیب هر کس نخواهد شد.

پرسش: پس از تشکر از حضرتعالی، خواهشمند است که ما را اندرزی بدهید!

پاسخ: مرا چه به نصیحت کردن! من باید خودم را پند بدهم که عمرم را به هدر داده‌ام. شب‌ها، گاه سراغ نفس می روم و جستجویی در کارهایی دارم که در روز انجام گرفته است. از خودم می پرسم که امروز چه کردی؟ چند درس گرفتی؟ چقدر مطالعه کردی؟ چقدر بیهوده گفتی؟ روایت است" "لیس منا من لا یحاسب نفسه".

پرسش: چرا محاسبهٔ نفس اهمیت فراوان دارد؟

پاسخ: چون، یکی از علل و عوامل ترقی و رشد انسان در امور معنوی، محاسبهٔ نفس در روز و شب است. اگر هر کس خویشتن را به محاسبهٔ نفس مقید کند، بی گمان از کار بد فاصله می گیرد و به کار نیک روی می آورد. انسان اهل محاسبه است؛ ولی حیوان بی محاسبه می ماند. روایت محاسبهٔ نفس که بیان شد، بسیار جالب و تأثیرگذار است. انسان بر اثر محاسبهٔ کارهای روزانه‌اش، از نظر علمی و اخلاقی و معنوی به کمال نزدیک می گردد. محاسبه نفس، در حقیقت، سیر عقلایی و عقلانی است که خاندان پیامبر(ص) در هزار و چهارصد سال پیش مطرح کرده‌اند.

پرسش: در آینده، ان شاء الله از وجود حضرتعالی بهره‌مند شویم حضرت استاد!

پاسخ: من نه چیزی هستم و نه کسی، تا به دیگران چیزی بیاموزیم. انکار نمی کنم که در حوزهٔ علمیه نجف و تهران، اساتید بزرگواری داشتم در فلسفه و منقول. اگر قصد پنهان سازی نام شریف آنان را داشته باشم، در حق آن بزرگان جفا روا داشتم.

پرسش: حضرتعالی، از محضر چه بزرگانی استفاده علمی و معنوی برده‌اید؟

پاسخ: آقای شعرانی، آقای الهی قمشه‌ای، شیخ محمد تقی آملی، میرزا باقر آشتیانی، شیخ محمد کاظم و دیگران.

پرسش: دروس معقول را نزد کدام استاد فرا گرفتید؟

پاسخ: پیش آقای شعرانی زیاد فلسفه خواندم. اشارات شیخ الریس و مقداری از منظومه حاج ملا هادی را از ایشان درس گرفتم. قسمتی دیگر از منظومه را نزد مرحوم الهی قمشه‌ای خواندم.

پرسش: دربارهٔ شخصیت و معنویت استاد قمشه‌ای بفرمایید!

پاسخ: ایشان مرد بسیار عارفی بود. در خانه ایشان که مجلس درس تشکیل می‌شد، زمستان بود و کرسی و چراغ گردسوز. استاد الهی، شعر می‌خواند و اشک می‌ریخت. شعرهای اخلاقی و معنوی بود. در دید من، مقام روحانی آقای الهی قمشه‌ای، بیش از مقام فلسفی‌اش بود. آزاد مرد و درویش بود. گاه در میان درس فلسفه، شعر عشق و توسل می‌خواند و سخت می‌گریست و ما را دگرگون می ساخت. آن روزگاران یاد باد! چراغ گرد سوز را روی کرسی می گذاشت و ما شاگردها دور کرسی حلقه می زدیم و درس منظومه می گرفتیم.

پرسش: استاد، حضرتعالی اجازه اجتهاد از چه بزرگانی گرفتید؟

پاسخ: از مرحوم کاشف الغطاء؛ یعنی آقا شیخ محمد حسین. اجازه دیگر را از مرحوم آقا سید جمال گلپایگانی گرفتم که روی تخت بیمارستان خوابیده بودند.

خاطره ای از گرفتن اجازه اجتهاد

پرسش: خاطره‌ای از آن روزگار دارید؟

پاسخ: وقتی خدمت شیخ محمد حسین کاشف الغطاء رفتم، بیست و هفت سال داشتم؛ ولی هنوز صورتم ریش نداشت. رو به آن عالم بزرگ کردم و گفتم:

ـ شیخنا! اجازه اجتهاد می‌خواهم.

آقای کاشف الغطاء، مرا نگاه کرد و بعد خنده کنان به صورتم دستی کشید و فرمود:

ـ چطور به تو اجازه اجتهاد بدهم پسر! آخر، تو که ریش نداری!

لبخند زدم و گفتم:

ـ استاد! مگر اجازه اجتهاد در گرو ریش است؟! ایشان خندید و برای امتحان، دو سؤال مطرح کرد و جواب دادم. مرحوم کاشف الغطاء، سه بار فرمود: احسنت! احسنت های دفعه دوم و سوم، مخصوص بود. بعد فرمود تا کاغذ نزد ایشان ببرم تا اجازه‌ای برایم بنویسد . بلند شدم و کاغذی تقدیم ایشان کردم و بدین سان اجازه اجتهاد دریافت کردم.

آثار و تالیفات

پرسش: آثار حضرتعالی چاپ شده است؟

پاسخ: در حوزهٔ فلسفه، مقداری چاپ شده است. آثارم، به زبان عربی و فارسی است. کتاب اصول عقاید که نوشته‌ام، در حال اتمام است.

پرسش: مایل هستیم که بیشتر از محضر حضرتعالی فیض ببریم.

پاسخ: بنده، ذرّه‌ای هستم از ذرّات این عالم.

مصاحبه با آیت الله سید فاضل میلانی

دلیل استقرار آیت الله در مشهد

پرسش: حضرت آیت الله العظمی حاج سید محمد هادی میلانی – قدس سره الشریف- پس از هجرت به کربلای معلی، از استوانه‌های علمی و فقاهتی حوزه علمیه‌ی آن دیار به شمار می‌آمدند. حضرتعالی در آن دوران، با آن مرجع عالیقدر در ارتباط بودید. چرا معظم له، پس از مشرف شدن به مشهد مقدس، در آن شهر مستقر شدند؟

پاسخ: مفتخرم که همواره، حلقه‌ی وصل نسل دوم یا سوم فرزندان معظم له و ایشان بودم. از این رهگذر، می‌توان گفت که خاطره‌های بسیار شکل گرفته است که هر کدام کم نظیر است و روشنگر. موقعیت مرجع عظیم شیعه.

حضرت آیت الله میلانی– رضوان الله علیه- در شهر نجف اشرف چشم به جهان گشودند و تحصیلات حوزوی را تا مرحله‌ی اجتهاد به انجام رسانیدند و سپس، در شمار مدرسان عالی رتبه حوزه علمیه نجف درآمدند. به راستی، مرحوم جد معظم ما– که از محضر اساتید بزرگ نجف خوشه چینی کرده بودند– در جایگاه تدریس فقه و اصول، وزنه علمی بس وزین شناخته می‌شدند.

پیش از آنکه، از علت استقرار معظم له در مشهد مقدس سخن گفته شود، می‌باید ماجرای هجرت از حوزه علمیه نجف به حوزه علمیه کربلا بیان گردد. در آن روزگار، مرحوم حضرت آیت الله آقا سید ابوالحسن اصفهانی، زعامت شیعه و حوزه‌های علمیه جهان تشیع را به عهده داشتند. ایشان سخت مایل بود که حوزه علمیه کربلا، بار دیگر احیا گردد؛ چرا که پس از مرحوم وحید بهبهانی رو به زوال نهاده بود. از همین روی، آقا سید ابوالحسن اصفهانی، طی حکمی به دو شخصیت بزرگ و نامدار حوزه‌ی علمیه نجف؛ یعنی حضرت آیت الله العظمی حاج سید ابوالقاسم خویی و حضرت آیت الله العظمی حاج سید محمد هادی میلانی، از آنان درخواست هجرت به کربلا کردند. آقایان که مدرسان بزرگ حوزه‌ی نجف بودند، امتثال امر کردند و به کربلای معلی هجرت کردند. آیت الله میلانی تا هنگام تشرف و استقرار در حوزه‌ی علمیه‌ی مشهد، در کربلا ماندند و منشا آثار فراوان علمی و حوزوی شدند. آیت الله خویی، به دلیل بیماری و پا دردی که داشتند، ناگزیر به نجف اشرف بازگشتند. باید گفت که معظم له در حوزه علمیه کربلا، حلقه درسی گسترده‌ای داشتند و شاگردان بسیار مبرزی تربیت کردند که برخی از آنان به مرتبه رفیع مرجعیت شیعه دست یافتند.

آنچه سبب سفر و هجرت آیت الله میلانی به مشهد مقدس شد، بیماری بود. پزشک معالج ایشان، انتقال از کربلا به شهر دیگری را توصیه کرد که آب و هوای مناسب‌تری داشته باشد. از این روی بود که معظم له برای زیارت و سپس تغییر آب و هوا، عازم ایران شدند و به ارض اقدس رضوی مشرف می‌شوند.

در آغاز، هرگز قصد اقامت دایمی در مشهد مقدس نداشتند؛ اما اندک اندک بر اثر اصرار مشتاقان، تمایل به ماندن در آن‌جا روی به فزونی نهاد. ایشان، نسبت به محبت و درخواست اهل علم و فضل و دیانت بی اعتنا نماندند و احساس تکلیف شرعی کردند. از آن پس بود که استخاره و مشورت با پروردگار متعال انجام گرفت و دستور الهی برای ماندن به دست آمد.

ورود به مشهد و میزبان ایشان

پرسش: میزبان حضرت آیت الله میلانی – رضوان الله علیه- در مشهد چه کسی بود؟

پاسخ: از آنجا که میان معظم له و مرحوم آقا میرزا علی اکبر نوقانی – عالم و واعظ شهر خراسان- سابقه دوستی بود، آیت الله میلانی به منزل ایشان تشریف بردند. در آن دوران، منبر حاج شیخ علی اکبر نوقانی شهرت فراوانی به همراه داشت. و مردم متدین مشهد از موعظه‌های ایشان بهره می‌بردند. ناگفته نماند که فرزند ایشان، حجت الاسلام و المسلمین آقا میرزا مهدی نوقانی، از مدرسین مشهور در حوزه علمیه مشهد به شمار می‌آمد و نیز در میان اهل تقوا، شخصیت محترمی شناخته می‌شد. هنگامی که حضرت آیت الله العظمی میلانی در شهر کربلا مستقر بودند، میزبان مرحوم نوقانی و خانواده شان بودند.

پرسش: چه کسانی، در حمایت از مرجع عالیقدر، حضرت آیت الله میلانی در مشهد و حوزه علمیه آن دیار، تاثیر گذار بودند؟

پاسخ: نخست، باید نام آقا میرزا علی اکبر نوقانی را آورد که در آن زمان، متولی مدرسه علمیه نواب – در بالا خیابان- بودند و سپس، می‌باید از مرحوم حاج آقا عابد زاده – رضوان الله علیه- یاد کرد. ایشان بود که با تشویق کردن طلبه‌های جوان برای حضور در حلقه‌ی درسی آیت الله میلانی، زمینه ساز تدریس فقه و اصول معظم له شدند.

نخستین درس آیت الله میلانی در مشهد

پرسش: گفته‌اند که حضرت آیت الله العظمی میلانی، پیش از آنکه برای استقرار در مشهد مقدس تصمیم بگیرند، درسی در حوزه‌ی فقه شروع کردند؛ یعنی درس " اجاره" را؟

پاسخ: همین طور است که شما گفتید. آن درس که در " سطح مرحله خارج" برای طالبان علم در مشهد بود، جاذبه‌ی فوق العاده‌ای داشت. همه جا از عمق آن درس، سخن به میان می‌آمد و نشان می‌داد که مدرس کم نظیری به خراسان آمده است که می‌باید از خرمن علم او خوشه‌ها چید. باید گفت که فضلای بسیاری در آن درس معظم له شرکت کردند، که برخی از آنان زنده‌اند و می‌توان خاطرات‌شان را از آن مجلس علمی شنید. در حقیقت، درس اجاره، بسته تمرین و تربیت استعدادهای حوزوی بود و قدرت استنباط طالبان علم

را بالا می‌برد؛ چرا که حضرت آیت الله میلانی به فقه، احاطه فراوانی داشتند و دقت و ژرفکاوی‌شان در بیان مساله فقهی نظر گیر بود.

امتیازات درس ایشان

پرسش: امتیاز درس آن مرجع عالیقدر در چیست؟

پاسخ: در روش تدریس. حضرت آیت الله میلانی، در همان دوره آغازین تدریس خودشان به دست دادند که قصد پرورش ملکه‌ی استنباط در طالبان علم را دارند، نه قصد تکرار و انباشتگی ذهن آنان را. به راستی، در جهت حرکت از قوه به فعل می‌کوشیدند، تا مجتهد پرورش بدهند؛ یعنی کسانی را که در قابلیت رشد علمی و حوزوی داشتند، به مراحل مطلوب دست یابند.

سرنوشت تقریرات این درس

پرسش: آیا درس اجاره‌ی معظم له به صورت نوشتاری در آمده است؟

پاسخ: شاگردان معظم له، تقریرات آن درس را دارند و قول دادند که در اختیار بیت معظم له قرار دهند، تا آن را چاپ کنیم. اگر چنین شود، باریک بینی و ژرفای تدریس آیت الله میلانی بر همگان هویدا می‌گردد. شکی نیست که همان درس اجاره، سنگ زیرین بنای تدریس معظم له در حوزه علمیه مشهد شد. اصرار طالبان علم برای استقرار ایشان در خراسان، پس از همان درس بود.

تحول در حوزه

پرسش: گفته شده است که در روزگار ورود حضرت آیت الله العظمی میلانی به مشهد، حوزه علمیه آن سامان، گرفتار نا به سامانی‌های بسیاری بود که البته حوزه‌های علمیه دیگر هم دچار آن بودند. معظم له در دوران مرجعیت و زعامت، تحولی در حوزه علمیه خراسان پدید آوردند؟

پاسخ: حضرت آیت الله میلانی، از همان آغاز راهبری و روحانی علمی‌شان، سعی در مجتهد پروری داشتند و از آنچه با علم و تحقیق و خدمت به دین و قرآن، بیگانه افتاده بود، سخت رنج می‌بردند.

پرسش: معظم له، در ارتباط با وجوهات- که منبع بزرگ هزینه‌های حوزه‌های علمیه در جهان تشیع است، چه دیدگاهی داشتند؟

پاسخ: آیت الله میلانی- رضوان الله علیه- با صراحت می‌فرمودند: من راضی نیستم، که سهم مبارک امام (ع) را به کسی بدهید که در تحصیل علوم حوزوی جدیت ندارد. یادم هست که من و مرحوم حاج آقا سید محمد علی میلانی خدمت معظم می‌رسیدیم تا پول برای مُقسم شهریه طلبه‌ها ببریم، این مساله مهم را یادآوری می‌کردند. وقتی ایشان به ما که حامل وجوهات بودیم، می‌فرمودند که من مسئولیت شرعی را از گردن خود برداشتم و به گردن شما دو تن گذاشتم، مسئولیت خود را، مسئولیت مضاعف می‌دیدیم. آن مرجع بزرگوار، تا این اندازه نگران دین و روحانیت و حوزه‌های علمیه شیعه بودند و وجوهات را در طریق احیای دین به کار می‌گرفتند.

سابقه اندیشه تحول در حوزه

پرسش: آیا معظم له، در دوران مرجعیت به چنین اندیشه و انگیزه‌ای درباره‌ی تحول حوزه‌های علمیه شیعه دست یافته بودند؟

پاسخ: ذخیره آن مرجع بزرگوار از دوران جوانی است که فاضل بزرگ و مدرس عالیقدر در حوزه علمیه نجف شناخته شده بودند، و درین جهت می‌اندیشیدند و همواره از نابسامانی‌های حوزه‌های علمیه شیعه رنج می‌بردند. در حقیقت، از اوایل جوانی در اندیشه نظم و برنامه و استواری حوزه علمیه بودند. وقتی سهم مبارک امام (ع) را مطرح می‌کردند، اقامه حوزه علمیه را در نظر داشتند و می‌فرمودند که در مصرف وجوهات می‌باید رضای حضرت حجت (عج) احراز گردد که همانا حفظ و بقای نظام تحصیلی- دینی است. از همین روی معتقد بودند که طالبان علم- که از سهم مبارک امام استفاده می‌کنند- می‌باید از اوقات عمرشان، بیشترین بهره‌ها را به دست آورند، تا آن مورد رضایت حضرت رضا باشد.

طبقه بندی فضلا و طلاب

پرسش: حضرت آیت الله میلانی که از فضلای برجسته در روزگار زعامت مرحوم آقا سید ابوالحسن اصفهانی بودند، نسبت به وضعیت موجود حوزه علمیه نجف، پیشنهاد یا انتقادی داشتند؟

پاسخ: روزی که معظم له خاطرات ایام جوانی خود را روایت می‌کردند، درین باره فرمودند: در ایام جوانی‌ام خدمت مرجع بزرگوار آیت الله العظمی آقا سید ابوالحسن اصفهانی رسیدم و گفتم: آقا! ما باید کاری کنیم که حوزه نجف از بی نظمی خارج گردد و سر و سامانی بیابد. بعد پیشنهاد کردم که طلبه‌ها را در چهار گروه تقسیم کنیم که نمودار مراحل تحصیلی حوزوی‌شان باشد. گروه نخست در منظر آیت الله میلانی- رضوان الله علیه- به تعبیر خودشان، استوانه‌های علمی حوزه بودند. این گروه که عمر و زندگی‌شان را وقف دین و علوم حوزوی کردند، سزاوار است که از سهم مبارک امام (عج) استفاده کنند.

پرسش: یعنی معظم له، همواره در فکر فضلانی جوان حوزه‌های علمیه شیعه بودند؟

پاسخ: دقیقا. ایشان می‌فرمودند، حتی اگر نیاز باشد ما برای آن گروه که در مرحله عالی تحصیلات حوزوی‌اند، خدمتگزاری استخدام کنیم تا کارهای خانه‌شان را انجام بدهد. چرا یک مجتهد یا محقق یا مفسر قرآن، برای خرید نان و سبزی و چیزهای دیگر به بازار برود؟ او می‌باید از وقت خودش بیشترین بهره را در طریق علوم دین ببرد. در حقیقت، حوزه‌های علمیه در جهت حفظ و رشد استعدادهای علمی برتر، مسئولیت دارند.

پرسش: پس از گروه محققان و مجتهدان، چه گروهی از طالبان علم مطرح می‌شدند؟

پاسخ: گروه مبلغان دین. هیچ شک نیست که گروه نخست، از استعدادهای خدادادی ویژه‌ای برخوردارند و نمی‌توان از همه طلبه‌های حوزوی‌ها چنین انتظاری داشت. با این همه، طلبه‌های متدین و خوش فکری در حوزه‌های علمیه به چشم می‌خورند که آمادگی لازم برای تبلیغ دینی دارند. این گروه را می‌توان در ماه-های رمضان و محرم و صفر، و نیز مناسبت‌های مذهبی دیگر به شهرها و روستاها روانه کرد.

پرسش: آیا از منظری که در ارتباط با سهم مبارک امام (ع) سخن رفت، گروه مبلغان همانند گروه محققان می‌باید از سهم مبارک امام استفاده کنند؟

پاسخ: نخیر. ضرورتی ندارد که سهم مبارک حضرت به چنین کسانی داده شود؛ چرا که آنان می‌توانند از طریق هدایای مردم در آن ایام، امرار معاش کنند.

پرسش: گروه سوم، در تقسیم بندی معظم له چه کسانی هستند؟

پاسخ: کسانی که در حد کتاب " شرح لمعه"اند و استعدادشان آن قدر نیست که جلوتر بروند. طلبه‌های بسیاری در حوزه‌های علمیه می‌بینیم که حدود ۱۵ سال در کسوت اهل علم‌اند؛ اما رشد علمی و حوزوی نداشته‌اند. از نظر معظم له، آن‌ها نیز نباید از سهم مبارک امام (ع) استفاده کنند؛ زیرا این جماعت متدین می-توانند از طریق نماز و روزه استیجاری یا کفارات و نظایرش، هزینه‌های زندگی‌شان را تامین کنند.

پرسش: گروه چهارم در منظر حضرت آیت الله میلانی- رضوان الله علیه- چه کسانی هستند؟

پاسخ: کسانی که نه علم دارند و نه تقوای الاهی و نه استعدادی که قابلیت رشد به همراه داشته باشد. این جماعت، بهتر است که از مدرسه‌ها و حجره‌ها بیرون بروند و کار و حرفه دیگری پیدا کنند. چرا تا پایان عمرشان از سهم مبارک امام (ع) استفاده کنند، در حالی که عنصر مفیدی برای حوزه‌های دینی به شمار نمی‌آیند؟

پرسش: آیت الله آقا سید ابوالحسن اصفهانی، چه واکنشی در برابر انتقاد و پیشنهاد حضرت آیت الله میلانی داشتند؟

موضع مرحوم آیت الله اصفهانی نسبت به تحول در حوزه

پاسخ: ایشان روبه مرحوم آیت الله میلانی می‌کنند و می‌فرمایند: سید هادی! سعی کن که مثل باغبان باشی که آب را به سمت درخت‌ها و گل‌ها هدایت می‌کند. حالا که در کنار گلی، خاری هم می‌روید مساله-ای نیست.

پرسش: عبارت زیر از کدام مرجع تقلید شیعه است؟ نظم حوزه در بی نظمی آن است؟

پاسخ: چنین تعبیری از آیت الله آقا سید ابوالحسن اصفهانی نقل شده است؛ اما ما از زبان حضرت آیت الله میلانی نشنیدیم. آنچه شنیدیم، همان است که عرض شد؛ یعنی باغبان بودن و آب رسانیدن به باغ، که هم گل دارد و هم خار.

آیت الله بروجردی و تحول در حوزه

پرسش: آیا معظم له با آیت الله آقا سید حسین بروجردی- رضوان الله علیه- ملاقاتی داشتند؟ اگر ملاقاتی میان آقایان صورت گرفته است، سخنی از وضعیت حوزه‌های علمیه شیعه، به میان آمده است یا نه؟

پاسخ: این ملاقات در ایران صورت گرفت. شاید در همان سفری بود که حضرت آیت الله میلانی، به قصد زیارت علی بن موسی الرضا (ع) عازم کشور شدند. معظم له، نخست به قم و زیارت فاطمه معصومه (س) مشرف می‌شوند.

پرسش: خاطره‌ای از آن سفر و دیدار در دست است؟

پاسخ: بله. مرحوم آیت الله میلانی درباره‌ی آن ملاقات چنین فرمودند: خدمت آیت الله آقا سید حسین بروجردی رسیدم و عرض کردم: آقا! حدود سی سال قبل بود که محضر آیت الله آقا سید ابوالحسن اصفهانی رسیدم و پیشنهادی به معظم له دادم و پاسخی از ایشان گرفتم که خدمت شما عرض می‌کنم. وقتی سخنم تمام شد، آیت الله بروجردی فرمودند: آقای میلانی! برای عملی شدن پیشنهاد شما، باید مرجعیت یگانه‌ای در حوزه‌های علمیه شیعه باشد و یا حاکی از اتحاد و اتفاق میان آقایان مراجع باشد.

پرسش: مگر در آن سال‌ها، مرجعیت آیت الله العظمی بروجردی، مرجعیت یگانه نبود؟

پاسخ: چرا. اتفاقا آیت الله میلانی فرمودند: من خدمت آقای بروجردی عرض کردم که اکنون، شما صاحب مرجعیت مطلق شیعه هستید. ایشان در جواب من چیزی نگفتند.

پرسش: خاطره دیگری هم راجع به آن دو مرجع بزرگ دارید؟

پاسخ: روزی آیت الله میلانی فرمودند: قاصدی از قم آمده و پیغامی از حضرت آیت الله آقا سید حسین بروجردی برایم آورده است. متاسفانه، نام آن قاصد را که معظم له فرمودند، به خاطرم نمانده است.

پرسش: محتوای پیغام چه بود؟ در ارتباط با تحول حوزه‌های علمیه بود و یا مساله دیگری بود؟

پاسخ: آیت الله میلانی فرمودند: آقای بروجردی می‌فرماید: آقای میلانی! آیا هنوز آن طرح و نظم و تحول در حوزه‌های علمیه، در ذهن شما هست؟ اگر تمایل دارید، به حوزه علمیه قم بیایید و مستقر شوید تا طرح خودتان را عملی کنید. من تا زنده هستم، از " طرح تحول" شما حمایت می‌کنم.

پاسخ آیت الله میلانی به آیت الله بروجردی برای کوچ به قم

پرسش: چرا معظم له به حوزه علمیه قم هجرت نکردند؟

پاسخ: آیت الله میلانی می‌فرمودند: وقتی من تصمیم گرفتم که در جوار حضرت علی بن موسی الرضا (ع) بمانم، شرمم می‌آید که از این آستان مقدس خارج شوم. از این روی بود که طرح تحول ایشان در حوزه علمیه قم، به رغم تایید همه جانبه مرجع عظیم الشانی چون آقا سید حسین بروجردی عملی نشد.

موفقیت طرح تحول در حوزه مشهد

پرسش: آیا آن طرح در حوزه علمیه مشهد- که نخست زعامت معظم له بود- عینیت یافت؟

پاسخ: معظم له، پیش از استقرار در مشهد مقدس، در جهت همان طرح اقداماتی را شروع کردند که خوشبختانه با موفقیت همراه شد. تاسیس مراکز علمی و حوزوی در مشهد، نمودار آن طرح تحول آفرین بود.

پرسش: ممکن است آن مراکز را معرفی کنید؟

پاسخ: ۱) مدرسه آیت الله میلانی؛ ۲) مدرسه مقدماتی؛ ۳) مدرسه عالی حسینی؛ ٤) مدرسه امام صادق (ع). این مدارس که در مقاطع مختلف تحصیل حوزوی تاسیس شدند، به دستور معظم له ایجاد شدند.

نقش شما در برنامه ها و تحولات

پرسش: حضرتعالی، چه نقشی در طرح تحول داشتید؟

پاسخ: در امور اجرایی، مسؤولیت به عهده حقیر گذاشته بودند.

اهتمام به تربیت خاندان

پرسش: حضرت آیت الله میلانی، نسبت به خاندان میلانی چه تلاش‌هایی داشتند؟

پاسخ: باید گفت، که اهتمام معظم له در ارتباط با رشد استعدادهای فرزندان و نوادگان، شایان اعتناست. یادم می‌آید که در دوران نوجوانی‌ام با ایشان، مکاتبه‌های بسیاری داشتم و از لطف و عنایت‌شان برخوردار شدم.

پرسش: محور کلام معظم له، در مکاتبه‌های فامیلی چه بود؟

پاسخ: تقوا و تربیت و تهذیب نفس و نیز کمال علمی و جدیت در تحصیل حوزوی. چه بنده- که از نوه‌های معظم له هستم- و چه آقا سید علی میلانی که پسر عموی حقیرند و در حوزه علمیه قم مستقرند، همواره خوشه چین خرمن علم و تقوای جد بزرگ بوده‌ایم.

برنامه و کیفیت اداره مدارس آیت الله میلانی

پرسش: لطفا درباره‌ی مدرسه‌های حضرت آیت الله میلانی توضیح بدهید؟

پاسخ: تاسیس آن مدرسه‌های علمی- دینی، به راستی، نشان دهنده تحول مهمی در حوزه علمیه مشهد به حساب می‌آمد. در مدرسه‌ی نخست- که بر اثر طرح بازسازی اطراف حرم امام رضا (ع)، در فلکه حضرت یا صحن جامع رضوی افتاده است- ۱۸ استاد، در سطوح مختلف حوزوی داشت. آن‌ها، هرکدام نمونه‌ای ممتاز از لحاظ تدریس و تعلیم به شمار می‌آمدند. بنده، از نزدیک شاهد فعالیت‌های مستمر و مؤثر آن استادان بودم.

پرسش: طلبه‌هایی که در آن مدرسه علمیه بودند، در چه برنامه‌هایی شرکت می‌کردند؟

پاسخ: یکی از برنامه‌های عمومی مدرسه آیت الله میلانی، این بود که شاگردها، هر روز صبح، پیش از رفتن به کلاس‌هایشان، در صحن حیاط گرد هم می‌آمدند و برای وجود مقدس امام زمان (عج) دعای شریف " اللهم کن لولیک الحجه" را با هم می‌خواندند.

پرسش: امتحانات به چه صورت برگزار می‌شد؟

پاسخ: پنج شنبه آخر هر ماه، از شاگردانی که در کلاس‌های هیجده گانه بودند، امتحان می‌گرفتند. امتحان آخر هر ماه که برگزار می‌شد از طرف معظم له به شاگردهای مدرسه، شهریه پرداخت می‌کردند. این امتحان، امتحان کوچکی نبود؛ چرا که ششصد طلبه در آن کلاس‌ها درس می‌خواندند.

پرسش: آیا دو نوع امتحان خصوصی و عمومی در حوزه علمیه مشهد برگزار می‌شد؟

پاسخ: بله. امتحان عمومی، سالی یک بار بود که برای همه طلبه‌های حوزه مشهد برگزار می‌شد و بر اساس آن، شهریه می‌پرداختند. ناگفته نماند که میزان شهریه‌ی طلبه‌های مدرسه آیت الله میلانی- که امتحان ماهانه داشتند- با میزان شهریه طلبه‌ی خارج از کادر تدریس، متفاوت بود.

پرسش: قطعا از دوران مدیریت خودتان در مدرسه آیت الله میلانی، خاطرات شنیدنی بسیاری دارید. درست است؟

پاسخ: بله. مسؤولیت بنده در آن مرکز حوزوی سنگین بود. برنامه حضور و غیاب شاگردهای هیجده کلاس، کار ساده‌ای نبود. هر ماه، برنامه امتحانات را با موفقیت برگزار کردن، تلاش فراوانی را می‌طلبد که با عنایت خدای متعال صورت می‌گرفت.

پرسش: مدرسه‌ی دوم یا مدرسه‌ی مقدماتی، چه برنامه‌هایی داشت؟

پاسخ: مدرسه‌ی مقدماتی بر خلاف مدرسه آیت الله میلانی، مدرسه استیجاری بود. در آن جا، کتاب‌های " جامع المقدمات" و "سیوطی" و "مغنی"(باب رابع) تدریس می‌شد. کتاب‌های دیگری، مانند "منیه المرید" و "آداب المتعلمین" در شمار برنامه‌های درسی طلبه‌های مدرسه علمیه‌ی مقدماتی بود.

پرسش: مدرسه سوم معظم له یا مدرسه عالی حسینی، با چه اهدافی تاسیس شد؟

پاسخ: مدرسه عالی حسینی که مدیریت آن بر عهده بنده بود، به منظور پرورش مبلغ اسلامی تاسیس شد؛ یعنی تبلیغ گری تربیت کنیم که جامع و کامل باشد، خداوند برادران خیامی- حاج آقا رضا و حاج آقا هادی- را رحمت کند که از نیکوکاران مشهد بودند و با کمال میل و رضایت خاطر، بودجه‌ی آن مدرسه را تامین کردند.

نقش دیگران در این مدارس

پرسش: آیا روحانی دیگری در مدیریت مدرسه عالی حسینی با شما همکاری داشت؟

پاسخ: بله. حجت الاسلام و المسلمین بیداد- که بعدها نام و فامیلی‌شان را به الهی خراسانی برگردانیدند. ایشان از شهرت خانوادگی بیداد، خیلی خوش‌شان نمی‌آمد. به دستور حضرت آیت الله میلانی بود که من و ایشان، مدرسه عالی حسینی را اداره می‌کردیم. سالیان بسیاری در کنار هم بودیم و هیچ استاد یا شاگردی در آن مدرسه، به درستی ندانسته بود که من مدیر هستم یا آقای الهی. همکاری و همدلی ما فوق العاده بود و از هیچ کوششی در پیشرفت اهداف مدرسه عالی حسینی که مقصود آیت الله العظمی میلانی بود، فروگذار نبودیم.

پرسش: چه برنامه‌هایی در مدرسه عالی حسینی بود؟

پاسخ: برنامه‌هایی که با رایزنی اساتید تهیه و تنظیم کرده بودیم، عبارت بودند از: ۱) تفسیر قرآن؛ ۲) عقاید؛ ۳) مناظره؛٤) زبان عربی؛ ٥) زبان انگلیسی؛ ٦) ادبیات؛ ۷) تاریخ اسلام؛ ۸) ادیان و مذاهب؛ و دروس دیگری که هر تبلیغ کننده‌ی مسلمان بدان نیاز داشت.

پرسش: آیا برای ثبت نام، شرایطی وجود داشت؟

پاسخ: بله. در آن مدرسه، امتحان ورودی بود که هر طلبه می‌باید در آن شرکت کند و پس از قبولی، وارد کلاس‌های یاد شده شود. پیش از آنکه برای امتحان ثبت نام شود، طلبه می‌باید گواهی پایان دوره کفایه الاصول و سطح عالی را داشته باشد.

دوره های آزمون در مدارس دینی

پرسش: ممکن است، گزارش از نخستین دوره‌ی آزمون و شرکت طلبه‌های مشهد، در کلاس‌های مدرسه عالی حسینی به دست دهید؟

پاسخ: در آزمون نخست- که دو سه ماده‌ی امتحانی داشت- هفتاد تن شرکت کردند و از میان آنان، چهل تن قبول شدند و به کلاس‌های تبلیغ گری مدرسه عالی حسینی راه یافتند. به راستی، مفتخرم که در

دوران مدیریت آن مدرسه، استعدادهای متمایزی پرورش یافته‌اند و در سالیان بعد، در حوزه علمیه و دانشگاه، از چهره‌های موفق و کارآمد شناخته شده‌اند.

تأسیس مدارس تخصصی

پرسش: مدرسه چهارمی که به دستور حضرت آیت الله میلانی، در مشهد مقدس تاسیس شد، مدرسه امام صادق (ع) است. آن مدرسه، چه تفاوتی با مدارس سه گانه یاد شده داشت؟

پاسخ: پس از چند سالی که از فعالیت مدرسه عالی حسینی سپری گشت، بدین فکر افتادیم که مدرسه‌ای با هدف پرورش مجتهد تاسیم گردد. از همین روی، مدرسه تخصصی امام صادق (ع) در عرصه‌ی اجتهاد پدید آمد.

پرسش: این مدرسه تخصصی چگونه شکل گرفت؟

پاسخ: در آغاز راه، مدرسه امام صادق با چهارده یا پانزده شاگرد- که مدتی در درس خارج آیت الله میلانی حضور به هم رسانده بودند- شروع شد. برنامه‌های درسی آن مراکز علمی، عبارت بود از: قواعد فقهی و علم الحدیث و رجال و اصول فقه و فقه مقارن و ... این دروس در جهت تقویت جنبه استنباطی طلبه‌های خارج خوان موثر بود و فارغ التحصیل‌های مدرسه تخصصی امام صادق (ع)، بعدها در حوزه‌های تدریس شاغل شدند و هر کدام، سبب افتخار حوزه علمیه شناخته گشتند.

اداره مدارس پس از فوت آن مرجع

پرسش: آیا حضرت آیت الله میلانی- رضوان الله علیه- در اندیشه استمرار برنامه‌های مدرسه‌های یاد شده بودند و یا آنکه پس از وفات معظم له همه چیز به فراموشی سپرده شد؟

پاسخ: در زمان حیات آن مرجع عالیقدر، طرح تاسیس بنیادی در نظر معظم له بود که اساسنامه‌ی آن نوشته شد. اعضای هیات امنای آن موسسه، عبارت بود از: آقا سید محمد علی میلانی و آقا سید مرتضی جزایری و بنده. متاسفانه رژیم سابق؛ یعنی کسانی که در شهربانی خراسان و نیز سازمان امنیت بودند، فرصت ندادند که آن بنیاد شروع به فعالیت کند. بنابراین می‌توان گفت که معظم له هماره در اندیشه بقای

برنامه‌های حوزوی در مدارس علمیه خود بودند؛ اما مخالفت‌ها مجال نمی‌داد که کار به سامان برسد. مدرسه‌هایی که از آن‌ها یاد کردیم، یکی پس از دیگری، مشمول طرح خرابی شد و نابود گشت. از این لحاظ باید گفت که با واقعیت تلخ مواجه شدیم.

روش تدریس خارج حضرت آیت الله میلانی

پرسش: روش تدریس خارج حضرت آیت الله میلانی چگونه بود؟

پاسخ: باید گفت که روش علمی و حوزوی معظم له، این امتیاز را داشت که نخست، مطلب را به خوبی پرورش می‌دادند تا جایی که خالی از روشنی نباشد. سپس، نقض کردن شروع می‌شد. پیداست که چنین روشی، خاص است، چه در عرصه‌ی فقه و چه در عرصه‌ی اصول. طلبه‌ی خارج خوان که پای درس ایشان می‌نشست، پس از پایان بخش نخست گمان می‌کرد که کلام به آخر رسیده است؛ اما ناگاه متوجه می‌شد که کلام نا تمام است. اینک معظم له، اشکال‌هایی که وارد بود، یکی یکی طرح می‌کردند و جواب می‌دادند. بی شک، چنین روشی، مجتهد پرور است نه مقلد پرور. به راستی، قصد مرحوم آیت الله میلانی، تربیت استعدادهای متمایزی بود که قابلیت مجتهد و مرجع شدن در آنان بسیار بود.

روش تربیتی واخلاقی آیت الله میلانی

پرسش: آیت الله العظمی میلانی- رضوان الله علیه- در هنگام تدریس خارج فقه یا اصول، چه رفتاری نسبت به شاگردان خود داشت؟

پاسخ: مشاهده‌های من به دست می‌دهد که رفتار معظم له با شاگردهای خودشان، همواره، رفتار پدرانه بود. پدری مهربان با شاگر خود صحبت می‌کرد و به اشکال‌هایی که می‌شنید، مهربانانه پاسخ می‌داد. یادم می‌آید که پس از شنیدن سخن نقد آمیز آقای شیخ علی تهرانی، پیوسته فرمود: گوش بدهید جان من! گوش بدهید! صبر کنید! ایشان پیش از سفر و اقامت در مشهد، در حوزه علمیه قم، در درس خارج حضرت آیت الله سید حسن بروجردی شرکت می‌کرد. بارها می‌دیدیم که در وقت درس گرفتن از آیت الله میلانی، دچار عصبانیت و تندخویی می‌شد و رفتاری داشت که با رفتار شاگردان دیگر معظم له بسیار تفاوت داشت. من هرگز ندیدم که آیت الله میلانی در برخورد با شاگردان خودش، حتی شاگردی مثل آقای تهرانی، از شفقت

و احترام فاصله بگیرند و پرخاشگری کنند. بی شک، اخلاق معظم له در حوزه‌های علمیه شیعه، کم نظیر بود.

پرسش: هرگاه آیت الله میلانی- رضوان الله علیه- اقوال اساتید یا بزرگان حوزه‌های علمیه را بیان می‌کردند، چه شیوه‌ای داشتند؟

پاسخ: معظم له، همواره سعی در توجیه کلام استاد خویش یا بزرگان دیگر بود و هرگز به خود و یا به دیگران اجازه نمی‌داد که حرمت شکنی صورت گیرد. برخی عادت کرده‌اند که در درس خارج، به این و آن عالم اعتراض کنند و برتری آرای خودشان را نشان بدهند. حضرت آیت الله میلانی، در حالی که شیوه‌ی تجلیل و احترام نسبت به اساتید و عالمان پیشین را رعایت می‌کرد، ضمن درس می‌فرمود: باید دید که آنان می‌خواستند چه چیزی بگویند. اینکه استادی، بی درنگ انتقاد و اعتراض کند، دور از خرد و اخلاق و انصاف است.

ادب و احترام ایشان به اساتید و بزرگان

پرسش: معظم له، در حوزه علمیه نجف، از محضر چه استادی بهره می‌بردند؟

پاسخ: استاد بزرگ و معظم‌شان، آیت الله العظمی آقا شیخ محمد حسین غروی اصفهانی، معروف به کمپانی بودند. ایشان در درس خارج، هرگاه از عالم جلیل القدر یاد می‌کرد، تعبیر " حاج شیخ استاد" را به کار می‌بردند و هرگاه از استاد دیگرشان، میرزای نایینی نام می‌بردند، تعبیر "میرزای استاد" را بر زبان می-آوردند. به هر حال، یادکردشان از اساتیدشان، همراه با احترام بود. استاد دیگری که دیده بودند، مرحوم آقا ضیا عراقی بود. ناگفته نماند که تکریم اساتید باعث نمی‌شد که آرای خود را ذکر نکنند. آنگاه قصد اظهار نظر داشتند، می‌فرمودند: وقتی ناچاریم که بگوییم و یا می‌فرمود که به نظر می‌رسد. تواضع فوق العاده‌ای در وقت تدریس داشتند که شاید بی نظیر بود.

پرسش: چرا آیت الله العظمی میلانی- که احاطه علمی فوق العاده‌ای داشتند- چندان آثار مکتوب در دست نداریم؟

پاسخ: معظم له، به راستی از نمونه‌های جامع و کامل و در عین حال بسیار کمیاب‌اند. غیر از عرصه‌های فقه و اصول- که در آن‌ها یکه تاز شناخته شدند- در حوزه تفسیر قرآن کریم، در کربلا فعال بودند. مساله‌ای

که نباید از یاد برد، این است که آیت الله میلانی، وقتی شاگردی را در حال تفسیر درس خود می‌دیدند، شاد می‌شدند و چندان به ضبط کلام و درس اعتنایی نشان نمی‌دادند. اصلا، برای ایشان مهم نبود که اثری علمی به نام ایشان چاپ و پخش شود.

پرسش: چرا آیت الله العظمی میلانی، مانند مراجع دیگر، در مکه بعث نداشتند؟

پاسخ: حقیقت این است که ایشان می‌فرمودند: تشکیل بعثه در ایام حج، کار بیخودی است. اگر کسی طالب نظر و مساله ما یافتید، وظیفه دارید که جواب او را بدهید. اساسا معظم له، از هر نوع تبلیغ مرجعیت خود، دوری می‌جست. اگر به نوارهای ضبط صوت ایشان در هنگام اعزام شدن به شهرهای گوناگون رجوع شود، به خوبی می‌توان بر حذر بودن آیت الله میلانی از شهرت و دفتر و مانند آن را به دست آورد.

مصاحبه دیگر با آیت‌الله دکتر سید فاضل میلانی

اشاره

از آنجا که آیت الله فاضل میلانی نوه آیت الله العظمی میلانی یکی از مدیران مدارس معظم‌له بوده و در برنامه‌ریزی مدارس عالی همراه با جناب آقای علی اکبر الهی نقش داشته‌اند، جدا از مباحث بیت آن شخصیت به مباحث حوزه پرداخته و طرح این مباحث را به صورت مستقل از ایشان پرسش کردیم. این مصاحبه توسط برخی از اعضای مجله حوزه انجام گرفته امید است که مورد استفاده حوزویان قرار گیرد.

نقش آیت‌الله میلانی در اصلاح و تحول حوزه‌ها

س: به منظور بازتاب دیدگاه صاحب نظران حوزوی، به‌ویژه انتقال تجربیات مدیران مراکز آموزشی، که به لحاظ برنامه و آموزش به گونه ای پیشگام بوده و برنامه‌های متحول با روال عمومی حوزه داشته اند، به محضر حضرتعالی رسیدیم. شما سالیانی مدیر مدرسه عالی حسینی وابسته به مرجع عالیقدر شیعه حضرت

آیت‌الله العظمی سید هادی میلانی (قدس سرّه) بوده اید، لطفاً بفرمایید آن بزرگوار درباره ی اصلاح و تحول حوزه‌ها چگونه می اندیشیدند و چه دیدگاههایی داشتند.

استاد: جریانی را از مرحوم جدّمان آیت‌الله میلانی (ره) نقل کنم. ایشان می‌فرمودند در نجف به ملاقات مرجع بزرگ آن زمان مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی رفتم و گفتم برای نظم دادن به حوزه طرحی به نظرم آمده خدمتتان عرض می کنم اگر ایرادی دارد بفرمایید. طرح این است که ما طلاب را به چهار گروه تقسیم کنیم.

۱. کسانی که استعداد علمی خوبی دارند، فاضل اند و آمادگی این را دارند که در بحث و اجتهاد و تحقیق استوانه های حوزه باشند و علاوه بر آن در تقوا و دیانت نیز کوشا هستند.

این افراد را از سهم مبارک امام (ع) تامین کنیم. حتی اگر لازم باشد برای آنان خادمی استخدام کنیم که برای خرید نیازمندیهای خانه وقت شان ضایع نشود.

۲. کسانی که هم دیانت خوبی دارند و هم بیانشان خوب است ولی آمادگی و استعداد خوبی برای تحقیق و تدریس را ندارند. اینان را تربیت بکنیم که مبلغ بشوند و از درآمد تبلیغ زندگی شان تامین بشود.

۳. کسانی که استعداد کافی برای تحصیل ندارند و حتی ممکن است ده تا پانزده سال شرح لمعه می خوانند ولی متدین هستند. اینان را از راه نماز استیجاری و رد مظالم و امثال اینها تامین کنیم.

٤. کسانی که دیانت و تقوای درستی دارند و در درس و تحصیل نیز موفقیتی ندارند اینان دنبال کار و کاسبی بروند زیرا بدرد حوزه نمی خورند.

سابقه اندیشه تحول حوزه از گذشته های دور

مرحوم جدمان رضوان الله تعالی علیه می‌فرمودند وقتی اینها را به مرحوم سید ابوالحسن گفتم، سرشان را پایین انداختند، فکری کردند و در پاسخ فرمودند:

سید هادی! تو مثل باغبان باش که آب را به باغ باز می کند و آب در جوی ها به جریان می افتد و از آن هم گل می روید و هم خار.

من از این جریان دریافتم که ایشان از جوانی در فکر نظم دادن به حوزه بوده اند و این که طلاب وقتشان را تلف نکنند و از سهم مبارک امام (ع) نیز بهترین استفاده بشود.

طرح تحول حوزه با مراجع ایران

س: آیا پس از بازگشت به ایران، از این طرح با مراجع بزرگ سخن نگفته بودند؟

استاد: ایشان می‌فرمودند در مسیر آمدن از نجف به مشهد، در قم دید و بازدیدی با آیت‌الله العظمی بروجردی (قدس سرّه) داشتم، همین مطلب را عیناً به ایشان عرض کردم؛ گفتم در فلان تاریخ این پیشنهاد

را خدمت مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی عرض کرده‌ام و این طور جواب داده‌اند، شما چه نظری دارید؟ فرمودند: آقای میلانی! برای پیاده کردن این طرح باید مرجع یا واحد باشد یا متّحد.

این فرمایش مرحوم آیت‌الله بروجردی نیز عمق نگاه و نظر ایشان را می‌رساند که اگر مرجعیت واحد یا متحد نباشد طرح‌های اصلاحی و تحولی در حوزه به سرانجامی نمی‌رسد.

س: مرحوم جدّتان؛ آیت‌الله میلانی در حوزه‌ی نجف بودند یا کربلا؟

استاد: ایشان در حوزه‌ی نجف بودند تا این که مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی به ایشان و مرحوم آیت‌الله خویی حکم کردند که به کربلا بروند و حوزه‌ی آنجا را زنده کنند. این دو بزرگوار به کربلا کوچ کردند اما آقای خویی (ره) بعد از یک هفته به نجف برگشتند.

استاد بنده مرحوم آقای شیخ مجتبی لنکرانی، که از اساتید حوزه‌ی نجف بود، می‌فرمود، وقتی آقای خویی برگشتند، دوستان و آشنایان به ایشان گفتند که آقای سید ابوالحسن اصفهانی حکم کرده‌اند و حکم حاکم حتی در حق مجتهدین نافذ است، به چه جرأتی برگشتید؟ ایشان فرموده بودند؛ انجام حکم مشروط به قدرت است؛ زیرا یکی از شرایط عامه‌ی تکلیف قدرت است و من پا درد دارم، در کربلا هوا و زمین مرطوب است به همین خاطر توان ماندن در آنجا را ندارم.

اندیشه اصلاحی در حوزه نجف

س: آیا مرحوم آقای میلانی نقشی در حرکت‌های اصلاحی حوزه‌ی نجف داشتند.

استاد: در نجف اشرف اشخاصی مانند شیخ محمدرضا مظفر (ره) خیلی در فکر برنامه‌های اصلاحی بودند. مرحوم مظفر کفایه و مکاسب را نزد آقای میلانی خوانده است. ایشان می‌فرمود: من درس فلسفه خدمت آقای میلانی می‌خواندم یک روز فرمودند با من بیا تا به درس شیخ محمد حسین اصفهانی (کمپانی) برویم. من گفتم شما استاد بنده هستید چطور با شما بیایم؟ فرمودند شما شاگرد با استعدادی هستی. منظور این که مرحوم مظفر در معرض اندیشه‌های اصلاحی آقای میلانی بوده است.

مرحوم مظفر برای اصلاح و سامان دهی حوزه خیلی کوشا بود و جدّی عمل می‌کرد. ایشان دانشکده‌ای تاسیس کرد به نام منتدی الفقه که کار بسیار دقیق و سودمندی بود. ریاست دانشکده را بر عهده داشت، تدریس هم می‌کرد؛ استاد منطق ما بود.

وقتی که به رحمت خدا رفت، مرحوم سید محمد تقی حکیم مؤلف «الاصول العامة للفقه المقارن» راه را ادامه داد. این دو بزرگوار از کسانی بودند که خیلی به فکر تنظیم برنامه‌های حوزه بودند.

س: بعد از بازگشت به ایران و استقرار در جوار ملکوتی ثامن الحجج علی بن موسی الرضا (ع)، اندیشه‌ی اصلاحی ایشان در حوزه مشهد چگونه به ثمر نشست.

استاد: وقتی بنده در سال ۱۳۹۱ هجری قمری به عنوان تعطیلات به مشهد مقدس آمدم، مرحوم جدّمان امر فرمودند که در مشهد بمانم. چون تحول و اصلاح حوزه از اصول فکری ایشان بود، در همان سال مدرسه‌ی عالی حسینی با برنامه‌های منظم و جدید تاسیس شد.

روش‌های اصلاحی در حوزه مشهد

بنده و دوست گرامی حجت الاسلام و المسلمین جناب آقای الهی خراسانی به سفارش آقای میلانی مسئول این کار شدیم. خوب یادم هست که در ماه ذی القعده ۱۳۹۱ هجری قمری برنامه‌ی مدرسه عالی حسینی را شروع کردیم.

قرار شد امتحان ورودی گرفته شود و حداقل معلومات کفایه باشد. امتحان عمومی برگزار شد. دویست نفر شرکت کردند، هفتاد نفر نمره ی قبولی آوردند. در مصاحبه با این افراد سی نفر انتخاب شدند. برای موفقیت در این کار سه رکن لازم است:

۱. تامین هزینه

۲. برنامه ی آموزشی

۳. استاد و مدّرس

هزینه تامین بودجه چون یک بانی داشتیم که به سفارش مرحوم آقای میلانی هزینه ها را تامین می‌کرد. برنامه و طرح آموزشی نیز فراهم بود چون پیشتر در جریان یک مشاوره ی علمی طرح آموزشی دوره ی فوق لیسانس دانشکده الهیات فردوسی مشهد را آماده شده بود، لذا برای برنامه ی آموزشی مشکلی وجود نداشت.

مشکل اساسی کمبود اساتیدی بود که بتوانند مواد آموزشی را تدریس کنند. این جریان مانند آن است که انسان تمام مواد غذایی را فراهم کند ولی آشپزی نداشته باشد.

با تلاشی که شد توانستیم اساتیدی را بشناسیم و جذب کنیم.

س: در مدرسه‌ی عالی حسینی به جز درسهای رسمی حوزه چه برنامه‌های آموزشی داشتید؟

استاد: مرحوم آیت‌الله میلانی معتقد بودند برای پیشرفت و تحول در حوزه ها غیر از فقه و اصول، درسها و آموزشهای دیگر لازم است مانند: درس تفسیر، عقاید، آشنایی با مذاهب و ادیان و ... البته در ایامی که در کربلا بودند این برنامه را پیاده کرده بودند. در آنجا هم درس فقه و اصولی داشتند و هم درس تفسیر که عده ی زیادی در درس شرکت می کردند.

ایشان حکمت را نیز تدریس می کردند. می‌فرمودند: هر وقت می خواستم اسفار را تدریس کنم، ابتدا سه یا چهار حدیث از اصول کافی می‌خواندم و شرح می دادم تا به برکت نورانیت احادیث اهل بیت

عصمت و طهارت، تاریکی هایی که ممکن است حرف فلاسفه ایجاد کند، خنثی شود. لذا ایشان به درسهایی که در حوزه تدریس نمی شود نظر داشتند، از همین رو در مدرسه‌ی ایشان علاوه بر درسهای فقه و اصول، خیلی از درسهای غیر متعارف در حوزه جزو برنامه بود. مانند: ادیان، مذاهب، عقاید، تفسیر موضوعی، آیات الاحکام، نهج البلاغه، روش مناظره، روش نویسندگی، زبان انگلیسی و ... و تلاش شد جزوه های درسی و سوالهای امتحانی عربی باشد تا زبان عربی برای آنان ملکه شود.

دوره ی آموزشی مدرسه‌های آیت‌الله میلانی

س: دوره ی آموزشی مدرسه چند سال طول می کشید؟

استاد: دوره های آموزشی چهارساله برنامه ریزی شده بود. الحمدلله سه دوره آموزشی وجود داشت که محصلین خیلی جدّی بودند و هم اساتید خوب کار می کردند؛ منظم و سر وقت از ساعت ۲ تا ۵ بعدازظهر حتی روزهایی که همه استراحت می کردند، فعالیت داشتند.

این نکته را تذکر بدهم که برنامه به گونه ای تنظیم شده بود که حداقل در سال ۱۹۵ تا ۲۰۰ روز درسی باشد و در برابر کسانی که تعطیلی بیشتری مورد نظرشان بود، می ایستادیم.

س: شنیدیم که مرحوم آقای میلانی دقت و توجه ویژه ای نسبت بر مصرف درست وجوهات داشتند.

استاد: بلی ایشان نسبت به وجوهات شرعی خیلی مقید بودند. ایشان برای پول وجوهات برنامه ویژه ای داشتند، یک صندوق برای سهم امام (ع) بود، سهم سادات جداگانه، صندوق کفارات و رد مظالم جداگانه بود، و اگر در مسیر رفتن به حرم یا درس، وجهی را از کسی دریافت می کردند و معلوم نبود که سهم امام (ع) است یا سهم سادات، آن را در پاکتی جداگانه می گذاشتند و روی آن می نوشتند. علی واقعه که بعد دست گردان و اصلاح بکنند.

مرحوم حاج آقا حسین قمی نیز نسبت به وجوهات شرعی خیلی مقید بودند؛ نقل می کنند حتی در منزل غذایی را به ایشان تعارف می کردند پیش از آن که دست گردان و مصالحه بکنند، مصرف نمی کردند.

مرحوم آقای میلانی درباره‌ی شهریه می‌فرمودند که من راضی نیستم وجوهات را به کسی که مجتهد نیست، بدهید و این مسئولیت را از خودم برداشتم روی دوش شما گذاشتم.

این فرمایش ایشان، وظیفه ی ما را خیلی سنگین می‌کرد، زیرا در حوزه تشخیص اجتهاد کار ساده ای نیست. برای این منظور جز ملاک ظاهری ملاک دیگری نداریم. لذا برنامه ی امتحان برقرار کردیم. اگر کسی پنج شنبه آخر ماه امتحان نمی داد، شهریه به او داده نمی شد و چاره ی دیگری نداشتیم.

مرحوم آقای میلانی جریانی را از مرحوم میرزای شیرازی رضوان الله تعالی علیه نقل می‌کردند که عده ای از دهات ایران به سامرا آمدند و ششصد تومان وجوهات خدمت ایشان دادند. یکی از طلاب مبتدی را

نیز با خودشان آورده بودند که برود نجف درس بخواند. مرحوم میرزا پرسیدند این جناب شیخ چه کسی هستند؟ گفتند طلبه‌ای است از ده آمده اینجا درس بخواند. از درسش پرسیدند گفت: جامع المقدمات می-خوانم. مرحوم میرزا خطاب به افراد فرمودند: به جدّه‌ام قسم این از مقدمات اجتهاد است. افراد خیلی خوشحال شدند که طلبه ای را آورده‌اند که میرزای شیرزای درباره‌ی او می فرماید از مقدمات اجتهاد است. اما وقتی آن طلبه آمد نزدیک که پول‌ها را به آقا بدهد و مصافحه کند آهسته به او فرمودند: اگر خوب درس نخوانی کمرت می‌شکنند. در پیش اهل ده از او تجلیل کردند و در مقام واقعیت، وظیفه‌ی سنگین طلبگی را به او گوشزد فرمودند که مغرور نشود و در برابر مصرف وجوهات خودش را مسئول بداند.

میزان تأثیر برنامه‌های جدید در مدرسه عالی حسینی

حوزه: برنامه‌های جدید در مدرسه عالی حسینی به چه میزان برای حوزه اثرگذاری و الگودهی داشت.

استاد: یک نمونه از الگوگیری از مدرسه را بیان می کنم. مرحوم سید عبدالعلی اردبیلی فرزند مرحوم سید احمد اردبیلی از علمای نجف اشرف و از شاگردان دوره ی اول شهید سید محمد باقر صدر بود. بعد از این که در سال ۱۳۵۰ ایشان را از عراق بیرون کردند، برای احیای حوزه‌ی اردبیل طرحی در نظر گرفت.

ابتدا نامه ای به استادش شهید صدر نوشت که می‌خواهیم برای درس اصول متنی را آماده کنید که در سه مرحله تدریس شود. لذا شهید صدر حلقات الاصول را به درخواست ایشان نوشتند. در مقدمه ی «الحلقه الاولی» این جریان منعکس شده است و سپس آقای اردبیلی به مشهد مشرف شد به مدرسه عالی حسینی آمد و تمام برنامه‌های مدرسه را گرفت و فتوکپی کرد که در آنجا پیاده بکند. ولی متاسفانه بعد از برگشت به فاصله ی کوتاهی در تصادف فوت کرد.

مورد دیگر این که وقتی بنده از مشهد مقدس به انگلستان کوچ کردم، پس از مدتی با همکاری آقای مهندس شهرستانی موفق شدیم دانشگاهی به نام «دانشگاه جهانی علوم اسلامی» تاسیس کنیم که یکی از موفق‌ترین دانشگاه‌ها بوده است. در دمشق و اندونزی شعبه دارد و نیز از مالزی، استرالیا، آمریکا و کانادا دانشجوی مکاتبه‌ای داریم. باید بگویم موفقیت تاسیس این دانشگاه مرهون الگوگیری از مدرسه عالی حسینی است؛ زیرا بسیاری از موضوعاتی که به عنوان واحدهای درسی گذاشته شد، از تجربیات آن مدرسه بهره بردم.

حوزه: در حوزه‌ی مشهد مرحوم آیت‌الله میلانی مدارس متعددی تاسیس کردند بفرمایید مدرسه عالی حسینی چه جایگاه ویژه ای داشت.

استاد: آن مرحوم یک مدرسه تاسیس کردند که با برنامه‌های عمومی حوزه پیش می رفت و دو مدرسه تخصصی تاسیس کردند تا خروجی های آن مدرسه بتوانند دوره ی تخصصی را در این دو مدرسه

بگذرانند.

یکی مدرسه‌ی امام صادق (ع) که در آن برای پذیرش شدگان دروس تخصصی فقاهت و اجتهاد دنبال می شد. و دیگر مدرسه عالی حسینی بود که به هدف تربیت مبلغ و تخصص در تبلیغ و علوم اسلامی تاسیس شد. و درسهایی تدریس می شد که در پرورش نیروی تبلیغی موثر باشد.

آموزش برای تبلیغ

آیت‌الله میلانی (ره) نظرشان این بود که برای تبلیغ افرادی باید باشند که هم کارآمد باشند و هم تمام همّشان به امر تبلیغ صرف شود. برای نمونه این جریان را بگویم که مرحوم آیت‌الله بروجردی در هامبورگ آلمان قرار بود مسجدی تاسیس بکنند. اما ایشان به رحمت خدا رفتند و ساختمان نیمه کاره باقی ماند. شهرداری هامبورگ اخطاریه فرستاد که اینجا را تمام کنید وگرنه خراب می کنیم چون به زیبایی شهر آسیب می‌رساند. مهندس حاج قاسم همدانی – را خدا بیامرزد– ، خدمت مرحوم آقای میلانی آمد و پیشنهاد تکمیل ساختمان را داد. و بعد از تکمیل ساختمان قرار شد شهید بهشتی (ره) برای اداره ی مسجد به آنجا بروند. خوب یادم هست که مرحوم آقای میلانی به آقا جعفر خوانساری(فرزند آیت الله سید احمد خوانساری) سفارش کردند تا ممنوع الخروج بودن آقای بهشتی را برطرف کند. ایشان نیز با اداره ی گذرنامه و وزارت خارجه صحبت کردند و رفع منع کردند.

یک شب عاشورایی بود، بنده از نجف اشرف به کربلا منزل جدّم آقای میلانی رفتم، دیدم شهید بهشتی و آقای مهندس حاج محمد علی شهرستانی و مهندس حاج قاسم همدانی آمده‌اند کربلا، خدمت آقای میلانی هستند. آقای همدانی یکی از تجار آهن در تهران بود و خیلی مرد خیّری بود. همان شب از ایشان شنیدم که می گفت آقای میلانی ما دو نفر را موظف کرده‌اند که در معیّت آقای بهشتی به آلمان برویم و جای مناسبی برای اسکان ایشان پیدا کنیم و سفارش کردند که با تجار ایرانی در هامبورگ ترتیبی بدهید که بودجه مسجد و فعالیت‌های تبلیغی و هزینه زندگی آقای بهشتی را برعهده بگیرید. بنده از مرحوم آقای میلانی شنیدم که فرمودند: من به آقای شهرستانی و آقای همدانی گفتم که به دیگران بگویند احترام آقای بهشتی را داشته باشند. شهید بهشتی نیز در دو نامه که به آیت‌الله میلانی نوشته‌اند، فعالیتها و اوضاع آنجا را گزارش کرده‌اند.

مرحوم جدّمان این نظر را داشتند که می‌فرمودند نمی خواهم مبلّغی که به خارج می رود از روز اول به فکر این باشد که از مردم وجوهات بگیرد و به آنها نیاز داشته باشد. بلکه باید بی نیاز باشد.

این نظر دوراندیشانه‌ای بوده است که ایشان داشتند، زیرا مبلّغی که می خواهد خدمت تبلیغی داشته باشد اگر ذهن‌اش این باشد که چگونه زندگی را تامین بکند، نصف نیرویش حذف می شود. پس باید تامین باشد. لذا مقرر شد که آقای شهرستانی و همدانی هر ماه سه هزار مارک آلمانی خدمت آقای بهشتی بدهند و

آن را از طرف آیت‌الله میلانی حساب بکنند.

حوزه: از تحمّل زحمت و صبوری شما برای پاسخ به پرسشها سپاسگذاریم امیدواریم هرچه زودتر شاهد به نتیجه رسیدن تلاشهای اصلاحی بزرگانی چونان مرحوم جدتان باشیم. خدا را می خوانیم تا روح ایشان را از این حرکت‌ها شاد بفرماید.

مصاحبه با آیت الله سید علی میلانی

مفاخر خراسان: با تشکر از فرصتی که فراهم ساختید جناب عالی از شخصیت های حوزه علمیه قم و از نوادگان ایشان و فرزند جناب آقای سید نورالدین میلانی هستید. طبعا بیش از دیگران و افراد بیرون از خانواده به زندگی و اندیشه و آثار علمی ایشان اطلاع دارید. در ابتدای سخن شرح مختصری از حیات علمی و پدر بزرگوار خودتان جناب آیت الله آقای سید نورالدین میلانی جهت آشنایی خوانندگان بفرمایید:

شرح مختصر زندگی

اینجانب سید علی حسینی میلانی نوه آیت الله العظمی میلانی هستم. در ماه مبارک رمضان سال ۱۳٦۷ هجری قمری مطابق با سال ۱۳۲۷ شمسی در نجف اشرف در میان خانواده‌ای علمی، اصیل و ریشه‌دار و معروف به علم و تقوا و فضیلت به دنیا آمده و پدر بزرگوار اینجانب آیت الله حاج سید نورالدین میلانی فرزند ارشد آیت الله العظمی میلانی می‌باشد که در ١٤ شوال ۱۳۳٦ قمری در نجف اشرف متولد گردید .

آقا سید نورالدین امام جماعت حرم سیدالشهداء (علیه السلام) بودند و اهتمام جدی و ویژه به مسایل اجتماعی و رسیدگی به احتیاجات مردم داشتند و به همین علت در میان اهالی کربلای معلی دارای محبوبیت فوق العاده‌ای بودند. آن جناب اقداماتی اساسی در مسائل مهم داشته‌اند از قبیل استقلال کشمیر، که مکرراً به سازمان ملل مخابره کرده و با چهار زبان بر علیه اسرائیل ایراد نطق نموده که نظر محافل سیاسی و همگانی را به خود معطوف گردانید. وی با مسافرت به کشورهای مختلف اسلامی خدمات مؤثری را به مردم آن کشورها انجام داده‌اند. تأسیس کتابخانه‌ای عمومی به

نام سیدالشهداء در کربلای حسینی از مهم‌ترین آثار ماندگار آن بزرگوار می‌باشد. سید نورالدین در سال ۱۳۹۳ قمری از سوی حاکمان حزب بعث عراق به همراه سایر علما و ایرانیان اخراج گردید و بعد از ورود به ایران در شهر ری ساکن گردید.

آیت الله حاج سید نورالدین حسینی میلانی در سال ۱٤۲۵ قمری دارفانی را وداع گفت و پیکر پاکش در سرزمین مقدس قم و در قبرستان شیخان بخاک سپرده شد. مادر اینجانب دختر حجت الاسلام والمسلمین سید حسین رضوی تبریزی نجفی (متوفای ۱۳۵۷ قمری) فرزند آیت الله العظمی مجاهد بزرگ سید علی رضوی تبریزی، بانویی پرهیزگار و متهجد و در جهات اخلاقی صاحب امتیازاتی بودند که در سال ۱۳۷۵ قمری در نجف اشرف دار فانی را وداع و در صحن مطهر علوی مدفون گردید.

ادبیات و منطق را در نزد آیت الله سید مرتضی طباطبایی حائری و آقازاده ایشان حجت الاسلام والمسلمین سید محمد طباطبایی حائری خواندم، مرحوم آقا سید محمد نیز عالمی محبوب و مردم‌دار بود که بخاطر دسیسه‌ای که دشمنان برای او درست کردند ۲۰ سال از عمرش در زندان‌های صدام سپری گردید و اندکی بعد از آزاد شدن رحلت کرد. وی در «مدرسه بقعه» تدریس می‌کردند. این مدرسه بخاطر آنکه مدفن آیت الله آقا سید محمد مجاهد (متوفای ۱۲٤۲ قمری) در آنجا قرار دارد به مدرسه بقعه معروف شده است. اما معالم و معانی و بیان را در نزد حجت الاسلام والمسلمین آقا شیخ عبدالحسین بیضائی که از شاگردان جدم بود فراگرفتم و نیز لمعه را در نزد حجت الاسلام والمسلمین آقا سید محسن جلالی کشمیری در همان مدرسه خواندم، بخشی از رسائل و مکاسب را در نزد حجت الاسلام والمسلمین آقا شیخ محمد صدقی مازندرانی خواندم. مرحوم صدقی مازندرانی دارای ولایت فوق العاده‌ای بود که بعدها به قم آمد و در حوزه قم ساکن و مشغول تدریس گردید و نیز در همین شهر فوت کرد و در قبرستان نو بخاک سپرده شد. سپس برای ادامه تحصیل به نجف اشرف منتقل شده و بخش دیگر رسائل و مکاسب را در نزد آیت الله آقا شیخ مجتبی لنکرانی فرا گرفتم که ایشان هم به ایران آمد و در اصفهان ساکن گردید و در صحن مطهر حضرت معصومه (سلام الله علیها) مدفون هستند، و بعد به خواست جدم به مشهد مقدس رفتم و کفایه را در نزد آیت الله آقای عندلیب سبزواری که از شاگردان جدم بود فراگرفتم.

دروس عالی علوم الهی را در نزد مشاهیر و بزرگان فرزانه و نامدار عتبات عالیات همانند آقا سید زین العابدین کاشانی، حاج آقا حسن طباطبایی قمی، شیخ محمدعلی اردبیلی، شیخ علی محمد بروجردی، والد بزرگوار و آقا سید ابوالقاسم خویی تکمیل و مبانی علمی خویش را استوار نموده‌ام.

داستان مهاجرت اینجانب به ایران و تحصیل در مشهد مقدس و قم به این شرح بود که: جدم مرحوم آیت الله العظمی میلانی(ره) که در سال ۱۳۷۳ قمری جهت زیارت امام رضا (علیه السلام) به ایران آمدند، با اصرار فراوان علماء در مشهد مقدس ماندگار شدند. به پدرم نامه‌ای نوشتند و از ایشان خواستند که فلانی (بنده) را به مشهد بفرستید تا هم درس بخواند و هم در کارها به من کمک نماید و لذا بنده در حدود سال ۱۳۵۰ شمسی به مشهد مقدس آمدم و به مدت سه سال و نیم از محضر جدم بهره‌مند شدم تا اینکه ایشان مریض شد و درس تعطیل گردید. بعد از رحلت ایشان در ماه رجب سال ۱۳۹٤ هجری قمری (۱۳۵۳ شمسی)، جهت ادامه تحصیل به قم آمدم.

اصالت خانوادگی آیت الله میلانی

مفاخر خراسان: از آنجا که موضوع جایگاه علمی و روحی و اخلاقی ایشان کمتر مورد توجه قرار گرفته، خواهشمند است که در این باره توضیح بفرمایید.

در بارهٔ مرحوم آقای میلانی، می‌توان از جهات و ابعاد مختلف، سخن گفت؛ البته موضوع ولادت، تحصیلات، وضعیت خانوادگی و آباء و اجداد ایشان از طرف پدر و همچنین مادر و جد مادری ایشان و موضوعاتی از این دست، از ابعاد مهم و تاثیرگذار زندگی ایشان بوده و در زندگینامه ایشان هم آمده است. خصوصیات خانوادگی و به تعبیری اصالت خانوادگی در پرورش یک فرد و جهت‌گیری‌های زندگی و روش و منش او، تاثیر بسزایی دارد؛ در روایات معصومین (ع) روی اصالت خانوادگی، به جهت اهمیت فوق العاده‌ای که دارد، تأکید فراوانی شده است؛ یکی از سفارش‌های امیرالمومنین (ع) به مالک اشتر این است که اطرافیان خودت را از میان «بیوتات صالحه» و به تعبیر فارسی، انسان‌های اصیل و خانواده دار، انتخاب کن! البته در خصوص نحوهٔ تأثیرگذاری اصالت خانوادگی در پرورش، طرز تفکر انسان، باید صاحب‌نظران این فنون، اظهار نظر کنند. بُعد دوم از ابعاد مهم و قابل توجه شخصیت آن مرحوم، جایگاه و مرتبهٔ علمی ایشان در رشته‌های مختلف علوم اسلامی اعم از فقه، اصول، تفسیرقرآن و حدیث است که در این زمینه می-توان به اساتید ایشان و موقعیتی که در حوزه علمیه نجف داشت، اشاره کرد، موقعیتی که باعث شد ایشان برای تقویت حوزهٔ علمیهٔ کربلا، به آن حوزه دعوت شود و سپس به هنگام تشرف به مشهدمقدس، با تقاضای علمای این شهر برای اقامت در مشهد مواجه شود و به این درخواست جواب مثبت بدهد و از آن زمان به بعد در شهر مقدس مشهد برای خدمت به حوزه علمیه بماند؛ معروف است که برخی از فضلای مشهد گفته بودند ما می‌خواستیم برای کسب علم به نجف اشرف برویم؛ اما حالا خود نجف اشرف، به مشهد آمده است!

ابعاد اخلاقی

بعد دیگرزندگی ایشان، بعد اخلاقی است که انصافا قابل توجه و نیازمند تذکر و یادآوری است، تا الگو و سرمشقی برای طلاب حوزه علمیه، بلکه عموم مردم قرارگیرد. بعد چهارم زندگی ایشان، بعد اعتقادی است که به نظرم باید به طور مستقل و مستوفا مورد بحث و مداقه قرارگیرد؛ به خصوص، اعتقاد ویژهٔ ایشان به اهل بیت و مسأله امامت و ولایت و مواقف و موضع‌گیری‌هایی که در این باره داشتند. بعد دیگری زندگی ایشان، بعد اجتماعی است که البته جای بحث زیادی دارد و نکات ارزنده‌ای و مهمی در این باب هست که باید گفته شود. یکی دیگر از ابعاد مهم زندگی آن مرحوم، بعد سیاسی یا موضوع مبارزات ایشان با رژیم پهلوی و به تعبیر بنده، بُعد امر به معروف و نهی از منکر ایشان در برابر رژیم پهلوی .

در زمینهٔ بعد اخلاقی ایشان که گاهی به عرفانی هم تعبیر می‌شود و من نمی‌پسندم؛ چون اصلا نمی‌دانم مراد از عرفانی که می‌گویند، چیست؟ باید عرض کنم که از جمله ویژگی‌های ایشان در زمینه‌های اخلاقی و تربیتی این بود که اولا خیلی آهسته و با متانت، سخن می‌گفت و با افراد، مؤدبانه حرف می‌زد. خیلی مواظب گفتارش بود و رعایت ادب می‌کرد. حتی ایشان هنگام گفتگو با اشخاص به ویژه افراد محترم، بین الفاظ و جملاتش فاصله می‌انداخت؛ به نظر من جهتش این بود که دنبال الفاظ مناسب می‌گشت. این خصوصیت ایشان برای ما درس آموز و در بردارندهٔ نکتهٔ تربیتی بود که باید هنگام حرف زدن چه الفاظی را به کار ببریم و اگر از قبل، الفاظ و جملات را آماده نکرده‌ایم، در اثناء گفتار می‌توانیم با فکر و تامل، الفاظ مناسب را پیدا کنیم و به کار ببریم. خصوصیت اخلاقی دیگر ایشان این بود که عصبانی نمی‌شد و برخورد تند و شدیدی با کسی نمی-کرد و اگر از گفتار یا کردار کسی ناراحت می‌شد یا خوشش نمی‌آمد، بدون تندی و عصبانیت، گاهی با یک سر تکان دادن پر معنا و واکنش‌هایی از این دست، ناراحتی خود را به او نشان می‌داد به طوری که طرف از گفته و کرده خود، پشیمان می‌شد. همچنان که خشنودی و رضایت خود را نیز با تبسم ابراز می‌کرد و ما هیچگاه از ایشان خنده بلند و قهقهه ندیدیم و اگر می‌خندید، دهانش را می‌بست تا صدای خنده‌اش شنیده نشود. در وقت نشست و برخاست با افراد هم، مراعات ادب می‌کرد و همواره دو زانو می‌نشست. این نحوه نشستن تقریبا جزء عادات ایشان بود و در تنهایی هم غالبا دو زانو می‌نشست. از امتیازات قابل توجه مرحوم آیت الله میلانی، دیدار عمومی و روزانه با مردم بود؛ خصوصیتی که امروزه کمتر در بین علما به چشم می‌خورد. ایشان هر روز در ساعت معینی جلوس می‌کرد و از روی تواضع معمولا جلوی در می نشست تا مردم به راحتی ایشان را

ببینند و اگر خواسته و حرفی دارند، در میان بگذارند. از سوی دیگر متناسب با موقعیت و شخصیت افرادی که وارد منزل می‌شدند از جا بر می‌خاست و یا نیم خیز می‌شد و یا به احترام سر خم می-کرد و به طرق مختلف ادای احترام می‌نمود و شان و حرمت مهمان‌ها را حفظ می‌کرد. نامه‌هایی که برای ایشان نوشته می‌شد و به دستش می‌رسید، شخصا می‌خواند. جواب بعضی از آنها را خودش می‌نوشت و نسبت به بعضی از دیگر، دستور لازم را صادر می‌کرد.

اهتمام به مسائل مردم

همچنین تقاضای مرکز مفاخر خراسان این است با توجه به انتساب حضرت‌عالی به مرحوم آیت‌الله میلانی، در بارهٔ نقش اجتماعی ایشان، به طوری که قابل الگوبرداری برای جامعه امروز باشد و تعامل آن مرحوم با مردم و جامعه، توضیح بفرمائید.

اهتمام عجیبی در خصوص حوائج و نیازهای مردم داشت و سعی می‌کرد که درخواست کسی را رد نکند و یا بدون جواب نگذارد. در آن زمان (شاید الان هم چنین باشد)، زواری که به مشهد مقدس می‌آمدند، با مشکلات عدیده‌ای مثل سرقت، گم شدن و یا تمام شدن پول و مسائلی از این دست، روبرو می‌شدندکه به سراغ مرحوم آیت الله میلانی می‌آمدند و ایشان مانند پناهگاهی مطمئن، وقتی پس از تحقیق، به راستگویی طرف پی می‌برد، مشکلش را حل می‌کرد.

برخورد ایشان با اهل علم نیز، همواره توام با ادب بود؛ با طلاب به هنگام تدریس، مؤدبانه حرف می‌زد. با اشکال کنندگان حتی کسانی که اشکالات بی‌جا مطرح می‌کردند، محترمانه برخورد می‌کرد. هیچگاه اجازه توهین و جسارت به خود نمی‌داد. با طلاب و فضلایی که برای تبلیغ در ایام محرم و صفر می‌فرستاد، قبل از عزیمت یک جلسه می‌گذاشت و سفارش‌هایی به آنان می‌کرد. از جمله این که با مردم، بخصوص فقرا و طبقات متوسط، گرم و صمیمی باشید و به نیکی رفتار کنید و معاشرت با طبقات بالا، خوانین و ارباب‌ها را به حداقل برسانید و سعی کنید بیشتر وقتتان صرف محرومین شود. ایشان به طلاب ساعی وکوشا، عنایت خاصی داشت؛ برای آنها احترام خاصی قائل بود و مانند پدری دلسوز به وضع معیشتشان رسیدگی می‌کرد. بسیار متین و اهل وقار بود و به دیگران هم همیشه توصیه می‌کرد که وقار و متانت خود را حفظ کنند. یادم هست در یک جریانی که بیش از پنجاه سال قبل بین بنده و ایشان رخ داد و سن من، خیلی کم بود، به مناسبتی جمله‌ای فرمود که هنوز در ذهن من نقش بسته است؛ ایشان فرمود من فریفته وقار هستم.

حالات روحی و معنوی

در خصوص حالات روحی و معنوی ایشان باید عرض کنم که آن مرحوم در اثر بهره بردن از محضر اساتید علم اخلاق و ممارست در امور معنوی و اخلاقی، تربیت یافته و صاحب مراتب و حالاتی شده بود و در این مسیر، ملتزم به افعال و اذکار خاصی بود و برنامه‌ای برای اذکار داشت؛ با این حال، موثرترین برنامه رشد و تعالی ایشان و رسیدن به مقامات معنوی، به نظر بنده توسلات ایشان به ویژه توسل به ساحت مقدس حضرت ولی عصر(عجل الله تعالی فرجه الشریف)بود؛ ایشان در نامه‌ای که خطاب به بنده نوشته و در یکی از کتاب‌ها هم چاپ شده، فرموده است، برای رسیدن به کمال باید چهار امر را در خودت جمع کنی یک: فقه، دو: اصول، سه: تقوا و چهار: معارف؛ به نظرم این نامه باید به طور گسترده، چاپ و منتشر شود.

آثار روحی و کمالات معنوی

ایشان بر اثر همین توسلات و ممارست در امور معنوی، به مقاماتی رسیده بود و صاحب حالات و کراماتی شده بود؛ شما به خوبی می‌دانید برای بعضی از بزرگانی که از دنیا می‌روند، کرامات زیادی(که به راست و دروغ آن کاری نداریم) نقل می‌شود؛ ولی ما در این فکر نبودیم و لکن موارد مستندی آن هم با سند درست و معتبر از کرامات ایشان برای ما نقل شده که به چند نمونه اشاره می‌کنم؛ یک بار که برای زیارت امامزاده آقاسیدعلی در کنار شاهچراغ شیراز، رفته بودم، پس از زیارت، خدمت متولی حرم که سیدی نورانی و پیرمردی جلیل‌القدر به نام آقای سید عبدالله زبرجد بود، رفتم و ضمن سلام و احوالپرسی، خودم را معرفی کردم. ایشان که از وابستگان به خاندان دستغیب و داماد مرحوم شهید دستغیب بود و اخیرا از دار دنیا رحلت کرده است، وقتی مرا شناخت و متوجه انتسابم به مرحوم آیت‌الله میلانی شد، با ابراز ارادت و محبت، گفت من خاطره‌ای از ایشان دارم که دلم می‌خواهد برای شما تعریف کنم؛ ایشان گفت هنگامی که برای تحصیل علوم دینی به قم رفتم، پدرم گفت من هزینه تحصیل تو را ماهانه می‌فرستم، بنابراین از شهریه استفاده نکن و از کسی هم پول نگیر! روی این حساب من شهریه نمی‌گرفتم و فقط با پولی که پدرم می فرستاد، مخارجم را تامین می‌کردم. با فرارسیدن تابستان با دوستان تصمیم گرفتیم که یک سفر به مشهد مقدس برویم. با پدرم تماس گرفتم و موضوع را در میان گذاشتم. ایشان هم مبلغ ٤٠٠ تومان برایم فرستاد و من برای خداحافظی خدمت استادم، حضرت امام خمینی رفتم، ایشان فرمود حالاکه می‌خواهید به مشهد بروید، اجازه بدهید من نامه‌ای برای آقای میلانی بنویسم تا به ایشان برسانید

(بین امام خمینی و آیت میلانی نامه نگاری و مکاتبه برقرار بود و اصل آن نامه‌ها پیش ماست). من نامه را از امام گرفتم و با ۷–۸ نفر از دوستان عازم مشهد شدیم. قرارگذاشتیم که مخارج سفر را به صورت دانگی باشد و هر کدام از ما هر شب سهم مخارجش را به یکی از دوستان که «مادرخرج» ما شده بود، تحویل بدهد. از آنجا که ماشین یکسره برای مشهد نبود، ما در چند مرحله این سفر را طی کردیم تا به مشهد رسیدیم. سهم من از هزینه سفر تا مشهد ۹۰ تومان شده بود و ۳۱۰ تومان پول در جیبم داشتم. برای زیارت به حرم مشرف شدیم و پس از زیارت، متوجه شدم که پولم نیست. موضوع را به دوستان نگفتم؛ اما نگران بودم و نمی‌دانستم چکار باید بکنم. وقتی شب شد و دوستم برای گرفتن سه و دانگ روزانه آمد، برای حفظ حیثیت خودم موضوع را آشکار نکردم وگفتم انشاالله می‌دهم. روز بعد برای رساندن نامه امام، به دفتر آقای میلانی رفتم. طلبه سید و جوانی در را باز کرد و پرسید چه کار دارید؟ موضوع را گفتم. مرا به اتاق آقای میلانی راهنمایی کرد. پس از سلام و احوالپرسی، نامه را تحویل دادم و بلند شدم که بیایم آقای میلانی فرمود چند لحظه تشریف داشته باشید. بعد خودش برخاست و رفت و با یک پاکت در دست، برگشت و پاکت را به من داد من حدس زدم که داخل پاکت پول گذاشته باشد، لذا گفتم آقا! اگر پول است، من به سفارش پدرم، نمی‌توانم بپذیرم. ایشان گفت حالا شما این پول را قبول کن و برو به پدرت هم خبر بده، اگر گفت چرا قبول کردی؟ پول را به من برگردان. من هم قبول کردم و پاکت را در جیبم گذاشتم. خواستم برخیزم، دوباره گفت بنشین! ایشان رفت و یک پاکت دیگر آورد و به من داد. بعد گفت حالا اگر می‌خواهی بروی، برو. پاکت‌ها را که باز کردم، دیدم در پاکت اول ۳۱۰ تومان و در پاکت دوم ۹۰ تومان پول وجود دارد.

خاطره آقای سیدان از آقای میلانی

خاطره دوم را آقای سیدان که الان در مشهد حضور دارد، برای خود من تعریف کرد؛ ایشان گفت وقتی که آیت الله میلانی در جریان واقعهٔ ۱۵ خرداد به تهران رفت، من و آقایان سیدمحمود مجتهدی و واعظ طبسی هم پس از چند روز برای دیدار با آقای میلانی، به تهران رفتیم. پولمان در تهران تمام شد و تصمیم گرفتیم از یک تاجر بازاری که آشنا بود، مقداری پول قرض کنیم؛ آقای مجتهدی گفت من ٤٠٠ تومان لازم دارم. آقای طبسی گفت من ۱۰۰ تومان بیشتر لازم ندارم. من هم ۱۰۰تومان لازم داشتم. قرار گذاشتیم بعد از ملاقات با آقای میلانی، به سراغ آن بازاری برویم. پس از پایان دیدار و موقع خداحافظی، ایشان به هر کدام از ما یک پاکت داد؛ داخل پاکت آقای مجتهدی، ٤٠٠ تومان و داخل پاکت بنده و آقای طبسی هر کدام ۱۰۰ تومان پول بود.

خاطره آقای گرایلی

خاطره سوم را آقای شیخ حسین گرایلی، امام جماعت مسجد گوهر شاد برای من تعریف کرد. ایشان گفت ما در مدرسه آقای میلانی طلبه بودیم و درس می‌خواندیم؛ آقای میلانی معمولا در اعیاد مذهبی مثل مبعث و نیمه شعبان و موالید معصومین علیهم السلام، مراسم جشن برپا می‌کرد و در ضمن به طلابی که در امتحانات، نمره خوب و ممتازی گرفته بودند، جایزه می‌داد. در یکی از این مراسم‌ها قرار بود به یکی از طلاب، جایزه داده شود. این بنده خدا، صبح که از خواب بیدار شده بود، متوجه شده بود که محتلم شده است؛ اما تصور کرده بود که اگر برود و غسل کند، به مراسم نمی‌رسد و جایزه را از دست می‌دهد، لذا با همان وضعیت، در مراسم حاضر شده بود و هنگام گرفتن جایزه، آیت الله میلانی، آهسته زیر گوش او گفته بود سزاوار نبود با این حال، در این مجلس حضور پیدا کنی!

خاطره فرزند آیت الله میانجی

خاطره چهارم را از فرزند مرحوم آیت الله احمد میانجی که از فضلاست و درتهران اقامت دارد، شنیدم، ایشان یک بار که برای دیدن من آمده بود، حکایتی را از زبان یکی از علما که امام جماعت مسجدی در تهران بوده، برای بنده نقل کرد؛ او گفته بود یک بار با یکی از مریدهایم به مشهد رفته بودیم و ساعت ۸ صبح قرار ملاقات با مرحوم آقای میلانی داشتیم. وقتی می‌خواستیم از هتل خارج شویم و خدمت آقای میلانی برویم، این حاجی همراه من گفت حاج آقا! من جنب شده‌ام، چکار کنم؟ گفتم اگر بخواهی غسل کنی، دیر می‌شود و به موقع نمی‌رسیم. آنجا هم که مسجد نیست تا اشکال داشته باشد. با همان حال رفتیم و دیدار صورت گرفت. هنگامی که کارمان را انجام دادیم و خواستیم از اتاق بیرون بیاییم، اول من از اتاق خارج شدم و به دنبال من، وقتی آن حاجی خواست از اتاق بیرون بیاید، آقای میلانی ایشان را نگه داشت و گفت اینجا محل استنباط احکام شرعیه و جای رفت و آمد ملائکه و مکان مقدسی است، شایسته نبود که شما با این وضع و حال، به اینجا بیایی!

بنابراین، به اعتقاد بنده، این حالات معنوی که مرحوم آیت الله میلانی به آن دست یافته بود و گوشه‌ای از آن در این خاطرات نمود پیدا داشت، علاوه بر این که متاثر از بهره‌مندی و تربیت شدن نزد اساتید اخلاق و مداومت بر برخی اذکار است؛ اما به حکم آن نامه‌ای که خود ایشان نوشته است

و ما امیدواریم به زودی پیدایش کنیم، بیش از همه مرهون توسل به ساحت معصومین(ع) است و به تعبیر خود آن بزرگوار، توسل به مقام ولایت، کلید رسیدن به همه کمالات است.

ارتباط آیت الله میلانی با خانواده

مفاخر خراسان: حاج آقا لطفا مقداری در ارتباط مرحوم آیت الله میلانی با خانواده و فضای خانوادگی که کم به آن پرداخته شده است، توضیح بفرمائید.

- ایشان ارتباط خاصی با همه بچه‌ها اعم از فرزندان و نوه‌های خودشان داشت و همواره در صدد تعالی و رشد علمی و اخلاقی آنان بود و از هر فرصتی در این جهت، بهره می‌برد؛ یادم هست یک بار همه بچه‌ها دور سفره ناهار نشسته بودیم و منتظر ورود ایشان بودیم. ایشان وقتی آمد و کنار سفره نشست، بلافاصله یک مطلب قرآنی و تفسیری از ما که همگی طلبه بودیم، پرسید. ایشان همواره تعمد داشت که این نوع سئوالات را بپرسد تا ما را به کار و تحقیق وادار کند. سئوالی که در آن جلسه مطرح کرد این بود که چرا در آیه ۱۰سوره قمر، حضرت نوح خطاب به خداوند گفته است: «انی مغلوب فانتصر» یعنی خدایا من شکست خوردم پس تو پیروز شو! در حالی که قاعدتا باید بگوید« انی مغلوب فانصرنی». یعنی خداوندا من در برابر این کفار شکست خوردم، تو یاریم کن! هرکسی جوابی به این سئوال داد. من گفتم از آنجا که حضرت نوح، پیامبر و فرستاده خداست، شکست او در واقع شکست خداوند محسوب می‌شود؛ اما آن حضرت با مراعات ادب، شکست را به خودش و پیروزی را به خدا نسبت داده است. آقا، جواب مرا خیلی پسندید و خوشحال شد. بعد من گفتم آقا اگر اجازه بدهید من کتاب مفردات راغب را بیاورم تا ببینیم ایشان در این زمینه چه گفته است؟ ایشان که کتاب مفردات راغب اصفهانی را خیلی قبول داشت، گفت بله، برو بیار! من هم رفتم و کتاب را آوردم و از قضا دیدم، مرحوم راغب هم، آیه را به همان صورتی که من گفته بودم، معنی کرده است. مرحوم آیت الله میلانی از این نوع برنامه‌ها در خانواده زیاد اجرا می‌کرد.

جدا از این گفتگوهای علمی و صمیمانه در درون خانواده، ایشان ازتباط خیلی خوب و صمیمانه با همه اعضای خانوداده بخصوص دخترها و خانم‌های خانواده داشت، ارتباطی توام با محبت و مراعات جهات اخلاقی که بسیا آموزنده بود. ایشان دو تا عیال داشت؛ همسر اول ایشان که در زمان اقامت در عتبات اختیار کرده بود، دختر شیخ عبدالله دامغانی بود که به همراه ایشان به ایران نیامد و در عتبات ماند و مرحوم آقای میلانی همسر دومشان را که دختر سید محمد حسن جزایری شوشتری و باز از خانواده اهل علم بود، اختیار فرمود.

ابعاد اعتقادی آیت الله میلانی

در باره جهات اعتقادی مرحوم آیت الله میلانی باید عرض کنم ک به قدری ایشان در این زمینه قوی و محکم بود که هیچ تزلزلی در اعتقادات ایشان راه نداشت و مطالب خلاف اعتقادات عمیق خود را بر نمی‌تافت و با هر کسی که مطلب خلافی را می‌گفت، به شدت و بدون ملاحظه برخورد می‌کرد؛ شاید اطلاع داشته باشید که در مشهد کانون و انجمنی با هدایت و رهبری مرحوم محمدتقی شریعتی فعالیت می‌کرد. اعضای آن کانون با آقای میلانی، ارتباط و مراوده نزدیکی داشتند؛ پسر محمدتقی شریعتی، یعنی دکتر علی شریعتی، وقتی در مشهد درس خواند و دانشگاه را تمام کرد و قرار شد برای ادامه تحصیل، به پاریس برود، خدمت آقای میلانی آمد و دیدگاه‌ها و مطالب خاص خودش را که برخلاف نظر مرحوم آقای میلانی و مبانی اعتقادی ایشان بود، مطرح کرد. مرحوم آقای میلانی هم طوری در برابرش ایستاد و با او برخورد کرد که همه افراد آن کانون که به نوعی مرید آقای میلانی بودند، ناراحت شدند و از اطراف ایشان پراکنده شدند؛ اما آن مرحوم که برای اعتقاداتش بیش از هر چیزی اهمیت قائل بود، اعتنایی به این موضوع نکرد و برای از دست دادن تعدادی مرید، ناراحت نشد. در عوض، اینها که پیش از این جزء دوستان و رفقای آقا بودند، علیه ایشان شروع به تبلیغات و جو سازی کردند. با این حال ایشان استقامت کرد و در برابرشان ایستاد و متزلزل نشد. همچنان که در مقابل سخنرانی آقای برقعی در قوچان و حرف‌های او که برخلاف مبانی مرحوم آقای میلانی بود، موضعگیری و فتوایی علیه او صادر کرد که خود این فتوا هم موجی به راه انداخت. این قضایا نشان می‌دهد که ایشان هرگز در زمینه مسائل اعتقادی اهل مماشات وکوتاه آمدن نبود.

ارادت به اهل بیت(ع)

همانطور که عرض کردم مرحوم آیت الله میلانی ارادت ویژه‌ای به ائمه اطهار بخصوص حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف داشت، به طوری که همواره در گفتار و سخنان خود از آن حضرت یاد می کرد و هیچ نامه‌ای من از ایشان به یاد ندارم که متذکر نام امام زمان علیه السلام نشده باشد؛ یکی از علمای مشهد که الان خیلی پیر و کهنسال شده، می‌گفت وقتی که آقای میلانی به مشهد آمد، من رفت و آمدی با ایشان نداشتم تا این در توسلاتم به امام زمان (ع) به من گفته شد که در نماز جماعت آقای میلانی شرکت کن، چون ایشان در قنوت نمازهایش، دعای

سلامتی امام عصر یعنی همان دعای اللهم کن لولیک الحجه بن الحسن... را می‌خواند. که آمدم و دیدم همین طور است.

در زلزله‌ای که در کاخ و گناباد و طبس، اتفاق افتاد، ایشان فضلای حوزه را گروه گروه برای رسیدگی به امور مردم به آن منطقه می‌فرستاد و به طلاب می‌گفت اگر از شما پرسیدند از طرف چه کسی آمده‌اید؟ بگوئید امام زمان(ع) ما را فرستاده و اکیدا سفارش می‌کرد که اسمی از من نبرید. من یادم هست وقتی طلاب را برای تبلیغ هم می‌فرستاد، می‌گفت مبادا به کسی بگویید که از طرف من آمده‌اید! و همواره گوشزد می‌کرد که در کار تبلیغ کسانی که برای مراجع دیگر فعالیت می‌کنند، دخالت نکنید و فقط فتاوای مرجع مورد نظر خودتان را بگوئید.

فعالیت‌های اجتماعی ایشان

مفاخر خراسان: در باره فعالیت‌ها و حضور اجتماعی مرحوم آیت الله سید محمد هادی میلانی و بنا به نوشتهٔ مورخان، آیت‌الله میلانی ظاهرا از همان دوران کودکی و در عراق، فعالیت اجتماعی داشته و از فضای آنجا تاثیر گرفته و بعدا تاثیرگذار شده و پس از مهاجرت به مشهد، همان روش و منش را ادامه داده است.

در خصوص مسائل اجتماعی نیز همچنان که عرض کردم ایشان، توجه و حساسیت خاصی داشت و هر جا که صلاح می‌دید، ورود و اعلام موضع می‌کرد و بی تفاوت از کنار قضایا نمی-گذشت. بی مناسبت نیست به قضیه‌ای در همین جهت اشاره کنم؛ مرحوم پدرم که به همراه آقای میلانی در نجف بود، در جوانی دچار بیماری وکسالتی شد و به توصیه پزشکان، برای درمان و تغییر آب و هوا به ایران آمد؛ بعد از ورود ایشان به ایران، مرحوم آقای میلانی با پدرم، مکاتبه می‌کرد و معمولا در این نامه‌ها که من هنورچندتایی از آنها را دارم، در باره مسائل اجتماعی، مطالبی را یادآوری می‌کرد، ازجمله یادم هست که در یکی از نامه‌ها نوشته بود که به سراغ حاج آقا سراج انصاری، صاحب فلان مجله یا نشریه که در تهران منتشر می‌شود، برو و بگو که مثلا فلان مطالب را در مجله بنویسد و مجله را به فلان صورت، چاپ و منتشر کند. ایشان با این که در نجف بود، ولی مراقب مسائل داخل ایران و اوضاع اجتماعی بود و به یک نشریه هم تذکر می‌داد چه کاری انجام بدهید که مجله، با محتوا و ظاهری بهتر، در اختیار علاقمندان قرار بگیرد و این درحالی بود که علمای نجف اصلا به این امور توجهی نداشتند. مسائلی از این دست درباره مرحوم آقای میلانی فراوان است.

مسائل انقلاب

- **مفاخر خراسان: حاج آقا! ، در مورد مرحوم آیت الله میلانی به شدت پشتیبان انقلاب و حضرت امام خمینی بود؛ اما بعضی‌ها به دلایلی مساله دکتر شریعتی و مسائل انقلاب را مطرح و این شائبه را پیش آورده‌اند که ایشان در یک مقطعی از انقلاب، فاصله گرفت. سوال این است که اگر این موضوع واقعیت دارد، علتش چیست و چه اتفاقی باعث آن شد؟**

من در آن زمان در عراق بودم و از وقایع و اتفاقات مرتبط با این موضوع، خبر ندارم و شما قضیه را باید از کسانی که در جریان وقایع قرار داشتند، بپرسید. در خصوص قضیه دکتر شریعتی نیز باید عرض کنم که آن مساله کاملا جنبه اعتقادی داشت و اصلا سیاسی نبود و مرحوم آیت الله میلانی هم ابتدا با محبت ونرمش همانگونه که اقتضای منش ایشان بود، با دکتر صحبت کرد و تذکر داد؛ اما وقتی موثر واقع نشد، مجبور شد که با تندی برخورد کند.

مصاحبه با استاد محمد رضا حکیمی

بسم الله الرحمن الرحیم

اللهم المغفر... اللهم کما احسنوا علینا و احسنوا...

جایگاه علمی آیت الله میلانی

من ٤، ٥سال پیش از اینکه.آیت الله العظمی میلانی به مشهد بیایند و مستقر شوند، از بعضی از فضلاء می‌شنیدم که می‌گفتند حیف است که ایشان در حوزه کربلا باشد، و از ایشان به آنگونه که باید استفاده نشود، چون ایشان در کربلا بودند و در حوزه درسی و مدرسی نجف که فضلای بسیار را در خود جای داده بود، نبودند، بدین جهت که علمیت ایشان بسیار بود، می‌گفتند که حیف است و این مسئله به سه یا چهار سال قبل از اینکه ایشان به مشهد بیایند، یک همچنین ذهنیتی در میان فضلا مطرح بود و این مسئله حکایت از این واقعیت داشت که ایشان در میان فضلای آن وقت مطرح بود. این در حالی است که آن وقت ٦١ سال داشتند و آقای میلانی در هنگام فوت ٨٣ سال تقریبا داشتند، (١٣١٣ قمری ولادتشان بود ١٣٩٥ فوت کردند). ایشان، ٢٢ سال از این مدت حیات با برکت خود را در مشهد گذراندند، یعنی از حدود ٦٠ سالگی، سال تابستان ١٣٣٣ مرداد ایشان آمدند، وارد شدند بر منزل مرحوم میرزا علی اکبر نوقانی. آن وقتی که ایشان آمدند مشهد ٤ سالی بود که مرحوم آشتیانی فوت کرده بود و پسرشان در حال حیات بودند.

ورد ایشان به مشهد و موقعیت و مکان ویژه آن

حالا از سابق چطور تنظیم کرده بودند که وارد بر منزل آیت الله نوقانی شدند و البته هم خیلی منزل بزرگ و با صفا و پردرختی و مناسب با رفت و آمد بود با تالارهای بزرگ وقفی که مرحوم نوقانی در اختیار داشتند و این غیر از اوقاف مدرسهٔ نواب بود و سالی یکبار هم که شده، ایشان تمام طلاب مدرسهٔ نواب را دعوت به نهار و یا شام می‌کردند باغشان هم خیلی بزرگ بود.

دید و بازدید از ایشان کم‌کم شروع شد، همان ایامی بود که، آن وقت مرحوم آقاشیخ مجتبی به فکر افتادند که آقای میلانی را در مشهد نگه دارند، اینکه بعضی جاها نوشتند که علمای مشهد، درست گفته نشده است. علمای مشهد غالبا مخالف ایشان بودند و ایشان را نمی‌خواستند، تنها کسی که ایشان را می‌خواست نگه دارد آقای شیخ مجتبی بود، آن وقت آن ایام چهل روز که می‌رفتند به خانه‌شان، از جمله کسانی که آن

جا بودند آقای عابدزاده بود که ایشان اصلا خبر نداشت و اصلا ما را نمی‌شناخت، آن وقت آقای شیخ ابوالحسن شیرازی که بعدها آمدند و ساکن مشهد شدند ظاهرا آمده بودند و وارد بر مهدیه حاجی عابدزاده بودند.

شخصیت و جاذبه آیت الله میلانی

آقای میلانی جاذبهٔ عجیبی داشت و کسی که بر ایشان برخورد می‌کرد، به ایشان جذب می‌شد، ما وقتی کنار ایشان می‌نشستیم، این جاذبه این گونه بود که مثل پدر بودند، حتی مثل استاد نبودند، از بس که ایشان مأنوس بودند، که بعد ایشان هم علاقه‌مند شد- که حالا عرض خواهم کرد- بعد که ایشان درس را شروع کرد آقای عابدزاده تقاضا کرد که آقا اول درس را در مهدیه بدهید، ایشان آمدند در مهدیه و به طلاب هم خبر دادند آمدند در مهدیه.

این مسئله که چرا درس را به جای مسجد گوهرشاد و یا مکانی عمومی به مهدیه منتقل کردند، به دلایلی بود. یکی اینکه مرحوم حاجی عابدزاده درخواست کرده بود و مکانی مانند مهدیه نزدیک حرم مکان مناسبی برای این کار بود. جهت دیگر روحانیت با ایشان خوب نبود خیلی. البته بعد به طور طبیعی ایشان درس خود را به مسجد گوهرشاد منتقل کردند.

وقتی درس شروع شد، آن روز اولین بار بود که آن تعداد طلبه برای درس ایشان به مهدیه آمده بودند، اگر به روال عادی در نظر بگیریم به طور طبیعی این همه جمعیت نمی‌آمدند، من را هم پدرم- خدا رحمتش کند- را تشویق می‌کرد و می‌گفت که تو حتما باید بروی پیش آقا.

آن روز سالن مهدیه تقریبا پر شد، طلاب آمدند، فضلا آمدند، اساتید مبرز آمدند. از خصوصیات این درس برای آن ایام این بود که وقتی آقای میلانی درس را شروع کردند، تقریبا سه یا ٤ نسل به این درس یکجا جمع شده بودند. سالها بود که کسی درس خارج با این عظمت نداشت، یعنی بنده که کوچکترین فرد درس ایشان بودم و بعدش آقای سید هادی بود که از من بزرگترند، از این طرف، می‌دیدم کسانی در این درس حاضر شدند که جزو اساتید بزرگ حوزه بودند و تا ٦٠، ٧٠ سال، سن داشتند و این اجتماع بدیع و شگفتی در آن ایام در حوزه مشهد بود، یعنی بعد که حوزه ابداع شد کسانی که سال‌ها نمی‌آمدند هم آمدند، حقیقتا یک درس خیلی عجیب بود. یعنی فاصلهٔ سنی همه خیلی زیاد بود، بعد قرار شد اقدام کنیم که آقای میلانی بمانند و آشیخ مجتبی گفتند که کاری کنیم که ایشان بمانند.

اینجا خوب است که یک یادی بکنیم از آقای حجت الاسلام حاج سید محمد مظلومی که الآن هم مریض هستند. ایشان هم از طلاب شریف و پدر شهید و با شخصیت مدرسهٔ نواب بودند، که به او می‌گفتند نـواب صفوی مشهد، ایشان هم خیلی پاک بودند.

آقای سید محمد مظلومی یک طرحی برای تشکیل یک جمعیت نیمه سری نوشـت، از همـین دفترهـای خشتی تقریبا ٤٠ صفحه، و تشکیلاتش را اینطوری شروع کرد که ده نفر اول از اشخاص مطمئن پیـدا کـرد، این طرح را برای آنها خواند، و هر کدام از این ده نفر باید ده نفـر آدم مطمـئن پیـدا کننـد و ده شـب آن را بخوانند، اینطور تا حدود ٥٠٠ نفر جمعیت جمع شد، اما طرح ایشان لو رفت و ایشان گرفتند بردند زندان و محکوم به اعدام شد، آن وقت چون که برادر خانمشان سید جمـال الـدین ملـایری پسـر آن آقـای ملـایری معروف که در دارالسیاده حرم مطهر پیش نماز بودند، آقای سید مشکوه هم برادر خانم آقای ملایری بودنـد، این آقای ملایری آن وقت‌ها در نجف خدمت آقای حکیم بود آن رفته بود خدمت آقـای حکـیم کـه ایشـان پیغامی دادند و اعدام ایشان لغو شد که شاید اگر این فعالیتها نبود ایشان اعدام شده بـود، یـک طـرح علیـه سلطنت، تلقی گردید که ایشان الآن هم هستند خداوند نگهدارشان باشد که کمی مریض احوالند.

خریدن خانه و ماندن در مشهد

داستان را این گونه شروع کنم: خانه ما در مشهد در کوچهٔ مشتاق بود که حالا همه‌ی آنها خـراب شـده، است. که در آنجا همسایه‌ای داشتیم به نام محمد علی خان ارواح؟ که خیلی تعهد بر این داشتم کـه ایشـان خان هستند کاری به کارشان نداشته باشم. درست روبروی خانه‌مان بود ولی خب مرد متواضعی بود ، یـک شب ایشان یک جمع ٢٠ نفری را دعوت کرد به خانه‌اش یـک جمـع ٢٠ نفـری بـه مناسـبتی کـه علامـه‌ی بزرگوار حاج سید هبهٔالدین شهرستانی متوفی ١٣٨٦، ایشان آمدند مشهد که البته این سالها هم نابینـا بودنـد اما بسیار هیکل خوب و جالب و رشیدی داشتند، ایشان را دعوت کردند با ده بیست نفر از آدم‌های نخبه، ما را هم دعوت کرده بود بخاطر اینکه همسایه بودند اما ما نرفتیم، والده‌مان من را دعوا کرد و گفت اینها تو را آدم حساب کردند و دعوت کردند تو نمی‌روی؟ گفتم که من نمی‌روم و خلاصه نـرفتم، ایـن خـانی کـه مـا اینطور ازش دوری می‌کردیم، وقتی که...آن وقت که آقای میلانی ٤٠ روز ماندند اوایل شهریور شد و گفتنـد که آمدم زیارت و می‌خواهم بروم و همه به تکاپو افتادیم و ایشان آن وقت گفتند که من نمی‌توانم بمـانم از جمله موانع این که من حالا نقل کردند من اجاره نشینی برایم سخت اسـت خانـه بـرایم بایـد تهیـه بشـود،

اشخاص گفتند که چطور می‌شود خانه تهیه کرد، ما برای اولین بار و آخرین بار در عمرمان رفتیم خانه‌ی این خان؛ بخاطر آقای میلانی رفتیم.

بقال سر کوچه‌مان دو سه تا مغازه داشت که مال همین خان بود. به این مغازه‌دارگفتم که به خان بگو که فلانی می‌خواهد بیاید، دیدن شما. حالا این مردی که اسمش خان است، ما شب که رفتیم دیدیم که همان دم در ورودی خانه‌اش یک اتاق کوچک بود و دیدیم که خودش آنجا نشسته و سماور هم گفته که بیاورند و هیچ کس هم گفته که نیاید. شاید امشب فلانی حرف خصوصی‌ای دارد، البته ما را آن شب خیلی آدم کرد، من هم ۲۰ سالم بود خان هم ٦٥ ساله بود، خیلی خجالت کشیدم حقیقتا.

بعد من شرحی دادم برای ایشان و گفتم که آقای میلانی به مشهد آمده‌اند، چه‌چه چه و در باره ایشان و شخصیت علمی ایشان سخن گفتم و گفتم اگر شما اقدامی کنید و برای ایشان منزلی بخرید، این منزل هم حسینیه است و هم مدرس است ، وقتی که همه‌ی این حرفها را زدم. ایشان فهمید که من تصورم این است که ایشان اهل وجوه و این حرفها نیست، خیلی ملایم و مؤدب گفت که: والله من هر سال می‌روم خدمت آقای بروجردی در قم و حسابهایم را آنجا خدمتشان می‌دهم.

دهی هم داشت به نام جواری که /.... عموی ایشان هم آنجا در حالی که خوابیده بود لباسش شال و عبا بود یک شال زرد، حدود..... گفت آنجا هم من هر سال برنج و روغن و قند و چایی و لباس، یعنی می‌خواست بگوید که من از این کارها هم کردم. بعد از آن گفت که خیلی‌خوب حالا اگر قرار شد من هم سهمی دارم، به من بگویید می‌دهم.

به هر حال آقای میلانی ماندند و آن هم خریدن خانه از سوی افراد اتفاق نیفتاد و به خان هم چیزی نگفتیم، وقتی ماندند آقا شیخ مجتبی گفتند، ...

شرط ماندن آیت الله میلانی برای ماندن

قبل از آن آقای میلانی دو شرط گذاشته بودند که در این صورت که شرایط فراهم شود خواهند ماند، یکی از آن تهیه خانه بود و دومی این بود که اگر من حوزه را به پسندیدم، در آن صورت ٦ ماهه می‌مانم، یعنی از اول مهر تا شب عید، گفتم، که بعد از آن اگر حوزه را پسندیدم و دیدم که آن حوزه‌ای است که من دلم می‌خواهد تا آخر سال می‌مانم، آقا شیخ ما می‌گفت که درس‌های خودتان درست را بخوانید که ایشان برای ماندن تشویق بشوند.

ما هم سابقه‌ای که در درس ایشان داشتیم و تمام مطالب ایشان را حتی سرفه‌ی ایشان را می‌نوشتیم درس ایشان را هم شروع کردیم به نوشتن، ایشان تا خارج و کفایه را شروع کردند ما می‌رفتیم.

درس های آیت الله میلانی

ـ آقای میلانی چه درس‌هایی را شروع کردند؟

این درس در دو بشخ اصول و فقه بود.ایشان اول از الاوامر، اصول، شروع کردند و بعد در فقه. وقتی شروع به درس اصول کردند. بعد از مدتی بود که درس اجاره را شروع کردند و دلیل انتخاب این کتاب این بود که می‌گفتند که در این کتاب عمده موارد و مسائل مهم فقه مطرح می‌شود و ما اگر این را بخوانیم کارمان برای بحث‌های دیگر فقه بهتر می‌شود، ایشان درس اصول را صبح‌ها ساعت ۱۰ در مسجد گوهرشاد شبستان آسید هاشم نجف آبادی که همین اول مسجد از طرف حرم است شروع کردند. اما درس فقه را شبها بعد از نماز مغرب در شبستان حاج فضل الله گلپایگانی می‌دادند. یادم است یک روز حالا در درس بود یا نه- یادم نیست- گفتند که کتاب خمسی مرحوم آخوند دارد که آن کتاب هم خیلی خوب ومهم است، اتفاقا هم یکی آن را خریده بود که ایشان خیلی تعجب کرد و خیلی خوشحال شد گفتند که من اصلا فکر نمی‌کردم که شما داشته باشید، قطع آن وزیری بود اما خیلی طولانی بود، و مدتی بعد آن را شروع کردند و گفتند، اصول را هم گفتند.

دلیل انتخاب مباحث اوامر به جای الفاظ

س: ـ چرا از همان اول کتاب کفایه و مباحث اصول درس خود را شروع نکردند؟

ج: ایشان گفتند که از اینجا شروع کنیم علمی‌تر است. ما تا جایی که رفتیم بر طبق مباحث جلد دوم کفایه درس خارج اصول ایشان ادامه یافت و بعد دیگر...

ده سال تقریبا درس اصول ایشان ادامه داشت، همان ده سالی که بودیم، انگار به اندازه صد سال علمی بود از بس که درس ایشان گسترده و عمیق بود.

تا آنجا هم که یادم هست بعد از مهدیه درس ابشان در مسجد حاج ملا هاشم بود که خراب کردند و دوباره ساختند در کوچهٔ ملک آن جا درس خواندم، این مطلب در ذهنم است که یک مدتی هم در این مسجد بودم، بعد رفتیم به مسجد گوهرشاد. البته اینطوری در یادم است شاید اشتباه کنم شما درستش کنید.

نظم و انظباط و دقت درسی

آیت الله میلانی در ساعت و دقت نظم هم عجیب بودند، زود می‌آمدند و حتی قبل از طلبه‌ها می‌آمدند و یک سری یادداشت‌هایی را می‌نوشتند و می‌خواندند که شب قبل یادداشت کرده بودند، درس اصول ایشان، اول ساعت ده صبح بود که بلند می‌شدند، همون وقت ما خدمت آشیخ مجتبی عصرها با آقای سید محمود مجتهدی- رحمت الله علیه- و بعضی از رفقا کتاب اسفار ملاصدرا سفر اول می‌خواندیم، من رفتم خدمت آشیخ و گفتم که آقا من الآن وقت دارم صبح هم من می‌آیم یک درس می‌گیرم، گفتند بیا، صبح ما خدمت ایشان درس سفر نفس را می‌خواندیم، و اتفاقا چون اسفار آن وقت‌ها چاپ نشده بود و کم بود آقایان رفتند و گرفتند و من هم کتاب نداشتم، عصرها هم گاهی اوقات می‌رفتم خدمت آقای نوری در کتابخانه‌ایشان، ایشان اسفارشان را داده بودند و ٤ صفحه را با آن چاپ سنگی داده بودند جدا جدا جلد کرده بودند و خیلی قشنگ و سبک، گفتم آقا من کتاب ندارم گفتند که بردار، آن وقت این درس اسفاری را که خدمت آشیخ مجتبی می‌رفتم، طوری می‌رفتم که ۸ و نیم و یک ربع به ۹..صبح. تمام می‌شد.

خلاصه یادم است که این درس اسفار ایشان ۹ و نیم تمام می‌شد، و تا ده می‌رسیدیم سر درس اصول ایشان.

یکی از این روزها خودشان تا درس تمام شد، یک مسئله‌ای بود که شروع کرد یک وقتی من یک ساعت‌های کوچکی گذاشته بودم که نگاهم افتاد به این و دیدم که ساعت ۹ و بیست و سه چهار دقیقه است، دقیق یادم نیست،

این قسمت صدا مفهوم نیست ۲۱تا ۲۳.

اهتمام به درس

یکی از مسائل آن روز ما توجه به حضور در این درس و شوقی بود که ایجاد شده بود. برای اهمیت درس و توجه به استفاده از آیت الله میلانی بگویم: پدر ما که آن وقت‌ها به کربلا رفته بود، بعد وارد مشهد شده بود . روش ایشان این گونه بود که با وارد شدن به شهر مشهد اول می‌رفت به حرم و بعد برای دید و بازدید به خانه می‌امدند، با خودم گفتم که امروز دیگر نمی‌رسم، به درس. از خانه که در آمدم وقت خیلی کم بود، برادرها به خاطر دل من گفتند که به دیدن ایشان به هنگام ورود می‌رسید ناراحت نباشید. من آمدم حالا یک وقتی دیدم که پشت در شبستان هستم و ساعت را که نگاه کردم ساعت ده است، در را باز کردم

آقای میلانی سیگارش را خاموش کرد، و بلند شد. دیگر از خوشحالی حواسی برایم نمانده بود، چون خیلی تقید داشتم که سر وقت سردرس باشم. حاج‌آقا رفته بود حرم و آمده بود خانه و طلبه‌ها هم او را دیده بودنش، من در مدرسه قایم شده بودم که او را نبینم زیرا اگر می‌دیدم دیگر نمی‌توانستم به درس بروم و اگر بروم خانه دیگر نمی‌توانم برای درس دوم بیایم، پس دو تا درس را بگیرم بعد بروم.

یادم می‌آید که آن موقع نزدیک در که آمدم بروم مدرسه، آقای ترابی یکی از علمای مشهد که بعدها به تهران آمدند بودند گفتند تو کجا هستی؟

یکی از اقوام که این قضیه را خبردار شده بود چغلی کرد و گفت که ایشان می‌دانسته که شما آمدید و دیر آمده، حاج‌آقایمان هم گفتند که من حالا ازش راضیم و او خیلی خیت شد می‌خواست من را چغلی کند.

آیت الله میلانی در همان سال اول که ماندند و ٦ ماه شد، عید نوروز که آمد، یعنی آخر سال ۳۲ که شب سال ۳۳ بود، آن سال بعضی از طلبه‌ها که به ایشان توهین کرده بودند، چون یک پول مختصری می‌گرفتند بعضی‌ها نداشتند و نمی‌دادند و ایشان هم می‌گفت که نباید طرف بهش برمی‌خورد و خلاصه رفته بودند و از بالای اتاق سنگ انداخته بودند و ایشان را خیلی اذیت کرده بودند، ما آمدیم یک وسیله‌ای گرفتیم در باب تنبیه، این در زمستان ۳۲ بود، ما ۱۸ سال داشتیم، ۲٦:٤۰ دعاست ..

فردای صبح عید، نزدیک نصف روز ایشان در منزل نشست برای دید و بازدید من هم به دیدن ایشان رفتم برای تشویق اینجانب فرمودند: من نه معلومات شما را در این حد می‌دانستم و نه توان شما را، بعد ما هم از خدمتش مرخص شدیم، چند طلبه جوان کسی که از مشهد در نرفته است.

سرودن قصیده‌ای در وصف ایشان

درست سال بعد من قصیده‌ای برای ایشان گفتم. خود ایشان هم اهل ذوق شعر بودند، و هم اهل ادب قصیده‌ای، درنود و دو سه بیت با قافیهٔ همزه که در عربی از قافیه‌های مشکل است، ولی خوب من رو نداشتم که بروم در مجلس ایشان آن را بخوانم و همین آقای مظلومی که ذکر خیرشان شد، ایشان آمدند و این را در مسجد با هم خواندیم و در این روز عید نوروز خواندیم. غالبا شنوندگان حاضر در جلسه این اشعار را نمی‌فهمیدند اما انقدر که می‌فهمیدند که این قصیده عربی و در وصف چه کسی است.

ـ آیا این قصیده را الآن در اختیار دارید ؟

خیر داستانش این است که من نسخه این را قصیده به آقای مظلومی، دادم. چند سال پیش که رفتم مشهد خدمت آقای مظلومی، و از این قصیده پرسیدم که گفت هر چه که بوده و نبوده، ساواک آمده و آنها را برده همان موقع با خودشان برده‌اند.

ـ الآن شما یادتان است؟

- تنها چند بیتش را فقط یادم هست.

حیف که خودم هم یادم نیست: یا طوس هل لک ۲۹:۵۰ شعر می‌خواند عربی.

این اشعار را در نوروز ۱۳۳٤ برای ماندن ایشان و دلخوشی آقای میلانی سروده بودم. یعنی من این اشعار را در اواخر سال ۳۳ ساختم و نوروز ۳٤ خدمت ایشان در سردرس خواندم ، و بعد آقای میلانی شروع به درس کردند .

گرفتن اسم اعظم

و آن وقت در داستان ماندنشان یک اتفاق دیگری هم افتاد، ایشان هنوز قبل از اینکه تصمیم جدی برای ماندن بگیرند، یک روز منزل آقا شیخ مجتبی، تشریف آوردند. چون آقای میلانی حس کردند صادقانه‌ترین کس در مشورت با ایشان است این بود که مشورت‌های آخوندیشان را با ایشان همیشه می‌کرد، مثلا فلان جا دعوتم کرده‌اند آیا بروم یا نروم؟ و گاهی می‌آمدند منزل آقا شیخ مجتبی، غالبا هم با آسید محمد علی فرزندشان می‌آمدند، ولی یک وقت‌هایی بنابر ملاحظاتی تنها می‌آمدند و یا اگر با حاج سید محمدعلی آمده بود، ایشان را می‌رساند و از دم در بر می‌گشت، این آمدن ایشان به دو منظور بود، یکی همین مشاوره‌های آخوندی بود، یکی هم حالا به هر حال یک واقعیتی است دیگر باید بگوییم، آقای میلانی دنبال اسم اعظم بودند و سراغ دیگرانی هم فرستاده بودند برای این هم گاهی می‌آمدند، البته به این منظور محضر آقای حافظیان هم می‌رفتند.

ـ یعنی خود حاج شیخ هم اهل این معنا بودند؟

بله ما به حسب متعارف چیزی ندیدیم، یعنی ظاهرا نبود، ولی نقل کردند چیزهایی را، حالا مثلا عالمی بوده در مشهد که متوجه بودند، با آقای حافظیان هم آیت الله جلسه داشتند و خانه‌ی ایشان هم می‌رفتند، بلکه رفت و آمد متقابل بود، البته آقای حافظیان خیلی کم جایی می‌رفت، هر جا می‌رفتند دورش را می‌گرفتند و اذیتش می‌کردند و دعا می‌خواستند.

هنوز قطعی نشده بود ماندنشان، آقای میلانی گفته بودند که یا اینجا یا قم و یا کربلا، آ شیخ می‌گویند که شما به قصد قربت برای اینکه دور حضرت کسی نیست بمانید تأمین آخرتتان با من، می‌گویند که شما اگر اینجا به این نیت بمانید بقیه‌اش با من، و به هر حال ماندند علاقه هم داشتند، ما هم خوشحال شدیم و حسابی استادی مثل آقای میلانی شاگرد شدیم.

بله این مطلب تا اینجا که رسیدیم ما همه درسهای ایشان را نوشتیم با مقداری از مباحث دیگر.

یکبار مطالب خود را به ایشان نشان دادم پس دیدن آن مطالب گفتند که اگر اینها را به همین سبک بنویسید من هم اقدام می‌کنم که چاپ بشود بخاطر مطالب، گفتم عرض کردم که طلبه‌ها گاهی وقتها می‌گفتند ایشان هم ... می‌فهمید می‌گفت که گوش بدهید آقا، من تقریب می‌کنم نه تقلید، یعنی از خودم است.

ملاقات خصوصی با حاج شیخ

یک روز هم درس اسفار حاج شیخ نشسته بودیم که آقای میلانی آمدند، در حالی که تنها بودند. حالا ممکن است که تا دم در حاج سید محمدعلی آمده باشد، ولی من یادم است وقتی آمدند صبح بود، ما نشسته بودیم که آسید محمود اینجا بودند آسید جعفر سیدان همه بودند، و اصحاب قدیمی درس هم بودند، روش ایشان برای تدریس اسفار این گونه بود که هر روزی یکی دو صفحه یا یکی دو سطر کم می‌گفتند یا یک صفحه می‌گفتند، ما نشسته بودیم که دیدیم پرده رفت و آقای میلانی وارد منزل ایشان شد پا شدیم خبر نداشتیم که ایشان آمده‌اند، رسم آشیخ این بود که وقتی مهمانی به درس ایشان وارد می‌آمد از ایشان اجازه می‌گرفت، بعد رو کردند به آقای میلانی و گفتند که اگر اجازه می‌دهید ما درس را ادامه بدهیم، آقا فرمدند که بفرمایید، و خودشان نشستند و سیگار را در آوردند و کشیدند، حالا آ شیخ هم برعکس هر روز ٦ سطر اضافه‌تر درس را گفتند.

آمدیم در خانه، آشیخ بدرقه ما می‌آمد.

ـ یعنی ایشان عادتشان این بود که شاگردانش خود را بدرقه می‌کردند؟

بله، تادم در می‌آمدند، آن روز هم که آمدند، دم در که رسیدند گفتند آقای میلانی تنها آمده، شما اینجا بایستید، تا برای برگشتن همراه ایشان باشید. این را به من گفتند چون می‌دانستند که من هم علاقه داشتم.

من یادم است که ساعت ۱۱ و نیم بود که من خداحافظی کردم، در عرض خانه نیم ساعت قدم زدم و سر ساعت ۱۲ در باز شد و آقای میلانی بیرون آمدند. من دویدیم و یک درشگه پیدا کردم و آقا نشستند، از مسافت‌های دور مردم مثل مجسمه می‌ایستادند تا آقای میلانی از کنار آنها رد شود و به ایشان احترام می‌گذاشتند، سوار شدند و کروکی را هم کشیدیم، من هم کنار ایستاده بودم مؤدب، تا درشگه راه افتاد.

موضع در باره فلسفه

ایشان در بین راه گفتند عجب درسی پاکیزه‌ای بود. این تعبیر پاکیزه را برای درس اسفار ایشان سه چهار بار گفتند، بعد من گفتم که آقا دیدید که این آقایان خدمت شما خلاف عرض می‌کنند؛ برای اینکه دیگران را رد کنند. در بین راه که به منزل ایشان می‌رفتیم گفتم که آن بحث را هم آشیخ بحث کردند و نقل کردند و روش ایشان این است که هر بحثی که تمام می‌شود می‌گویند که این بحث مربوط به فصل مثلا ۷ است، مبتنی بر آن مبانی و آنگاه اشکالات خود را مطرح می‌کردند، گفتم که روش ایشان اینطوری است و به ایشان گفتم که یک بحثی در پنج شنبه و جمعه داریم که در باره معارف قرآن است که از این مسائل جدا است، تا آمدیم و ایشان را آوردیم به منزلشان.

بعدها آقای آشتیانی در باره آمدن آیت الله میلانی گفتندکه ایشان هیچ وقت تنها جایی نمی‌روند، آن روز که آقا خصوصی می‌آمد تا دم در با ایشان بودم، و بعد من برگشتم. یادم است که آسید محمد علی می‌خواست برود گردش به من گفت آقا امشب یک جایی روضه است، بیا تو برو که آقا تنها نباشد. آن شب ما خدمت آقا رفتیم. از فرصت استفاده کردیم و گفتم که آقا نظر شما راجع به فلسفه چیست؟ گفتند فلسفه صناعت است، طلبه باید این صناعت را بداند.

ـ خوب اگر ایشان در این شهرت بود، پس چرا عده‌ای از اهل تفکیک با ایشان مخالفت می‌کردند؟

اینها دروغ است. همین ها را می‌خواهم بگویم، این که عده‌ای با ایشان مخالفت کرده‌اند در مسئله فلسفه نبوده، بلکه در مسئله انقلاب بوده است.

ـ آقای سیدمرتضی جزائری آن وقتها به مشهد هم رفت و آمد می‌کرد؟

ایشان که مشهد ساکن نبودند گاهی به صورت مهمان می‌آمد.

به هر حال آن روزها روضه داشتند و بعد از روضه‌ها هم گریه می‌کردند.

ـ ما می‌خواهیم ارتباط اینها را با محمد تقی شریعتی و آن مجموعه کانون بفرمایید.

به این جهت بود که شخصیت و شیوه برخورد آیت الله بگونه‌ای بود که آقای محمد تقی شریعتی و مجموعه کانون حقایق دینی خیلی زود به ایشان جذب شدند. تا جایی که وقتی کانون را تعطیل کردند آیت الله میلانی از ایشان خواستند که جلسات را ادامه دهند. یادم است که یک سال یا بیشتر استاد شریعتی شب-های احیا منزل خود آقای میلانی جلسه می‌گرفتند که حتی کاملا مورد اشکال خواص بود، بعد که فاصله افتاد و اتفاقاتی افتاد، موجب دلخوری شد.

نکته دیگر آقای میلانی که وقتی به مشهد آمدند، ایام ملی شدن نفت و قیام و مبارزه مردم بود و مردم مشهد با سابقه مسجد گوهرشاد و اتفاقات دیگر به مسئله مبارزه علما اهمیت می‌داند و در میان اهل فکر و در میان خواص مشهور شد که ایشان اهل مبارزه هستند، البته گاهی هم از ساواک خیلی مؤدبانه می‌آمدند، و تذکر می‌دادند که چرا ایشان در خانه آیت الله سخنرانی و یا رفت و آمد می‌کند.

منتهی بعد البته این را من به شما عرض می‌کنم مقدار قابل توجهی هم از همین مطالعه‌ی مربوط به آقای میلانی را دیگران می‌دانند.

بعد هم نمی‌دانم که چه شد میانه ایشان با آیت الله میلانی بهم خورد و بعد هم کمی، آنی که آقای آشتیانی گفت خیلی هم با لحن بدی گفت، چون از اول می‌دانستندکه ایشان ملا هستند، بعد کمی آقای سید محمد علی میلانی.

یک روز ما رفته بودیم به یک مجلس ختمی، آقای خوارزمی از فرهنگیان مشهد بود، در دوره دبستان که در این مجلس ختم آمد کنار ما نشست.

موضع سیاسی آیت الله میلانی

موضع آیت الله میلانی را برای این مرحله ممکن است که این جور تفسیر کرد که شاید دنبال این بود که به مانند آقای بروجردی باشد و ایشان مرجع باشد.

به هر حال آقای میلانی را از آن انقلابی بودن و ضد شاه بودن کم‌کم دور کرد و الآ آیت الله میلانی خیلی در مسائل انقلاب تند بود، حتی یادم است که یک چیزی راجع به امام نوشته بودند گفت همین یک مقدار باعث سردی آشیخ مجتبی شد، بابا آن معاند با امام بود ضد انقلاب بود آشیخ مجتبی هم انقدر حساسیت به امام و انقلاب داشت، آمده بودند گفته بودند که آقای خمینی نباید به شاه فحش بدهد، فحش داده است، گفتند که کجا فحش داده؟ گفت: گفته مردک، گفتند که مردک از آقای خمینی به شاه که فحش حساب نمی‌شود. انقدر از ایشان دفاع می‌کرد که گاه عجیب بود،

وقتی هم که آمدند مشهد آسید ابراهیم علم الهدی که سابق در کربلا معروف بود ایشان هم آمد و سالهای بعد مقلد بود و ایشان هم به من لطف داشت و آن وقت این گره ای که بین اینها پیدا شد یکی این بود که.

ـ از چه سالی بود؟ از سال ۳۲ تا ٤۲ که تقریبا ده سال است.

حقیقتا یک بار هم به نظر می‌رسید که آقای میلانی در منبر درس فرموده بودند که ؟؟ مشکل علی مفسدین بی قرض بودند، و رفته بودند تا حرم و به ایشان گفته بودند که آقای میلانی،

ـ آ شیخ در چه سالی فوت کردند؟

٤٦. آقای میلانی ٥٦ یعنی ۸ سال بعد، ولی گله آشیخ این بود که چون یک شب طلبه‌ها در قم در بالای سر یکی لباسش را در آورده و گفته که مرگ بر شاه و طلبه‌های مشهد هم آمدند این کار را تقلید کردند وآشیخ گفت که می‌کشنشان، و به ایشان گفته بودند که اقدام کنند و مانع این کار شوند و ایشان اقدامنکرده بودن و این یکی از گله‌های آشیخ بود، حالا در همان اوضاع ایشان گاهی از در خانهٔ آقا رد می‌شد تا سر خیابان کی می‌تواند مراجع کند؟

مسعود احمد زاده، پرویز پویان همه از اطرافیان آقای میلانی بودند که خودشان عضو کانون بودند، پویان هم مشهدی بود، هر تعلق خاطر مذهبی که داشت به خاطر همین ها بود، این مسائل در همان ایامی بود که آقای میلانی سعی می‌کرد که پدرش را از این مهلکه‌ها در بیاورد و در همین حین بود که ما و آقای مظلومی با آیت الله میلانی تماسمان زیاد بود.

آن شب که ...

ـ در اسناد سواک آمده که تلاش دارند که بین علما و ایشان و یا روشنفکران و ایشان اختلاف ایجاد کنند و یا بگونه‌ای نشان دهند که ایشان ملاحظه حکومت را می‌کنند و یا روابط با آنان دارند و حتی وقتی شاه به مشهد آمد شایع کردند که آقای میلانی به ملاقات شاه رفته هرچند که ایشان رسما تکذیب کردند اما هدف آنان این بود تا به این وسیله ایجاد دو دستگی و اختلاف کنند. جالب است که این اتفاقات و اقدامات تخریبی برای شخصیت آیت الله میلانی را ساواک لحظه به لحظه گزارش کرده‌اند.

...

ـ شما در چه سالی مشهد را ترک کردید؟

در سال ٤٥. یک سال قبل از فوت آشیخ. آشیخ در بیمارستان مشهد بستری بودند من شب به عیادت ایشان رفتم که من را راه نمی‌دادند، خیلی حالشان بد بود، گفتم آقا خوب می‌شوید گفت باشه، آقای میلانی هم ۸ سال بعد از ایشان فوت کردند.

در میان بعضی از فضلاء این چنین معروف بود که آقای میلانی نسبت به جریان میرزا یک نوع ارادت خاصی داشتند گفته بودند ما بعد از آن دیگر دنبال روایات که می‌گویند طلبه... دنبال سند نمی‌گردیم میرزای اصفهانی در حال مشاهده بودند و این را از آقای میلانی نقل می‌کرد.

ـ شما خودتان شنیدید؟

- خیر فضلا می‌گفتند.

داستان آن نوشته‌ها و تقریرات درس آیت الله میلانی چه شد؟

حقیقتا وقتی آمدیم که تهران بیاییم، دو چمدان و نیم وسائل آوردیم و دیگر نوشته‌های درسی‌مان را همه را دیگر آنجا نآوردیم.

ـ پس آنها را در مشهد گذاشتید؟

بله در همان خانه‌ای که الآن خیابان شده، در همان جا گذاشتیم. علت آن این بود که آمدن من به تهران به شکل خاص و در موقعیت روحی خاص بود. من تهران که آمدم تقریبا از مشهد اعراض کردم، الآن هم که می‌روم شک می‌کنم، از مشهد که در آمدم با همه خداحافظی کردم، یا نه؟ یک حمام منصوریه‌ای بود

روبروی کوچهٔملک، یک حمام کوچک بود که طلبه‌ها آنجا زیاد می‌رفتند، ما وقتی از مشهد در آمدیم ٦ تومن به این حمام بدهکار بودیم بابت غسل، آن وقت همان وقت دانشکده ادبیات مشهد با ماهی ۲۰۰۰ تومان ما را برای عضویت علمی می‌خواست که نرفتیم، ما دیگر طلبه شدیم که نمی‌رویم، به دکتر فیاض گفتم که آقا من طلبه شدم دیگر بیایم آنجا چکار؟ یک بار هم چند تا لبنانی آمدند مشهد دکتر فیاض گفته بود که مشهد همیشه به ادبیات عرب معروف بوده و اگر درست برخورد نشود برای مشهد آبروریزی است.

خدیو جم آمد گفت که دکتر فیاض اینطوری گفته، بگو به حکیمی که آبروی خراسان نرود، گفت بیاید.

گفتم بگویید که فلانی طلبه است. فلان خانم، گفت که همه‌ی خانم‌ها را خط بزنید الآن دانشکده مقدم است.

آقای خدیو به آیت الله میلانی گفته بودند که از این دانشجو در دانشکده چند تا دارید؟ یک، دو، سه تا، این در حالی بود که من آن وقت ٦ تا یک تومنی به حمام مقروض بودیم اما به من پیشنهاد دانشکده می‌داند که با ماهی دو هزار تومن دانشگاه بروم و نرفتم.

یک آقای موثق عاملی صاحب تفسیر بود. ایشان یک وقت املاکی از موقوفات دستش بود، سالی دو بار می‌آمد دفترش را پهن می‌کرد و هر بار هم ۱۵۰ تومان به طلبه‌ها می‌داد. وقتی که فروخت و رفت، من آن وقت مشهد محافل ادبی زیادی می‌رفتم، چه ادبی و چه غیر ادبی، ایشان هم شب پنجشنبه محفلی داشتند که در آن اساتید زیادی در آن جمع بودند. بعضی از علماءبودند آشیخ هادی کدکنی می‌آمد که مدرس شفا بود، آشیخ کاظم دامغانی می‌آمد. من هم می‌رفتم که استفاده کنم خارج از حوزه، کم‌کم در این مجلس خیلی گل کردم، تفسیری که چاپ شده، آن وقتها ایشان آن تفسیر را می‌آورد و می‌گفت که آقا من این را نوشتم، به آشیخ کاظم. یکی از شبها اول نشسته بودم ایشان هم آمد فهمید آقای موثق که ایشان عضو نیست حتما کاری دارد گفت که آقا شما فرمایشی داشتید گفتم که بله، اسم من را چرا خط زدید در دفتر ؟ گفت که شنیدم تو درس نمی‌خونی طلبه نیستی که گفت حاج‌آقا حکیم بپرسید که من طلبه هستم، گفتند که این آقای حکیم طلبه مدرسهٔ نواب است. بله رویش را کرد به من و گفت که حالا این آقا گفتم که آقا بعض اونای دیگر درس می‌خوانند و اتفاقا این برخورد به نزدیک ایامی بود که ما از مشهد در آمدیم و یک ۱۰۰۰ تومان در پاکت کرد و به ما داد.

خاطراتی از جلال الدین فارسی درباره آیت الله میلانی[۱۸]

بعد از دستگیری امام (ره) در ۱۵ خرداد ٤٢، مرحوم آیت الله العظمی میلانی همراه بعضی از مراجع دیگر و علما به عنوان اعتراض به دستگیری امام (ره) و جنایت رژیم در کشتار مردم، به تهران آمدند. در مدت اقامت آقای میلانی در تهران، در میان افراد مختلفی که به خدمت ایشان شرفیاب می‌شدند مرحوم سپهبد قره نی- که سرتیپ بازنشسته ای بود- شرفیاب می‌شود. قبلاً به اتهام تدارک کودتا دستگیر شده و چون جرمش به اثبات نرسیده بود او را از معاونت ادارهٔ دوم ارتش برکنار و بازنشسته کرده بودند. با مشاهدهٔ شرایط سیاسی مساعد برای اقدام علیه شاه، ضمن تماس با مرحوم میلانی از امکان موفقیت در براندازی رژیم با ایشان صحبتی می‌کند. ضمناً یادآور می شود در جریان این کار عدهٔ زیادی کشته خواهند شد. و از وجه شرعی چنین اقدامی که توأم با استقبال از شهادت یا کشته شدن عده ای خواهد بود استفسار

[۱۸]. لازم به یادآوری است که این بخش از کتاب زوایائی تاریک اثر جلا الدین فارسی، چاپ اول، بهار ۱۳۷۱، مؤسسه چاپ و انتشارات حدیث، چاپ آوازه گرفته شده است.

می نماید. آقای میلانی می‌فرمایند: «اگر با موفقیت توأم باشد اشکالی ندارد.» برای اینکه تماس آن شخصیت نظامی- یا سابقهٔ کودتایش- با این مرجع ضد رژیم پنهان بماند واسطه ای میان خود قرار می دهند. این واسطه، سید مرتضی جزایری، از خویشاوندان نزدیک مرحوم میلانی است.

مرحوم قره نی چون از این همکاری مطمئن می شود، طرح کودتایی را می ریزد که می بایست در بستر یک شورش سرتاسری مردمی و مذهبی صورت بگیرد، در اثنای شورشی نظیر آنچه در ۱۵ خرداد ٤٢ اتفاق افتاده است. جزئی از عملیات مقدماتی این شورش که بر عهدهٔ آقای میلانی نهاده است و باید در مشهد انجام بگیرد از طریق مرتضی جزایری که در تهران است به اطلاع مرحوم میلانی که در مشهد می باشند می رسد. مرحوم میلانی هشت نفر از مطمئن ترین افراد نزدیک به خود را در جلسه ای جمع می کند و فقط دربارهٔ همان قسمت کار که مربوط به خودشان و مشهد است با آنان بحث و تبادل نظر می فرماید. در آن میان، عنصری به نام حاجی علی‌زاده است. او که از طرف ساواک در بیت ایشان مأموریت داشته، خبر را با تمام جزئیاتش گزارش می‌دهد. می فهمند این کار، زاییدهٔ فکر و ذهن یک روحانی نیست و به عملیات طراحی شده توسط یک نظامی حرفه ای و نقشه پرداز، می خورد. چنین نظامی طرّاحی که مخالف رژیم هم باشد در مشهد وجود ندارد. پس باید در تهران باشد و میان او با آقای میلانی واسطه‌ای در کار باشد و ضمناً همین روزها به مشهد آمده باشد. متوجه می‌شوند سید مرتضی جزایری همین چند روز پیش از تهران به مشهد آمده است. صبر می کنند تا کارش را تمام کرده، به تهران بازگردد. در فرودگاه مهرآباد دستگیرش کرده به قزل قلعه می برند.

دربارهٔ حاجی علی زاده، همان وقت‌ها چیزهایی به دست آوردم که چون به منابع اطلاعاتی موجود دسترسی ندارم به ذکر همان‌ها اکتفا می کنم. او اهل مشهد بود و در ماجرای قتل حاجی مجلل- اواخر قاجار یا اوایل پهلوی- مجبور به فرار به بیروت می شود. شاید در بیروت به دام سازمانهای اطلاعاتی می افتد و به احتمال قوی دام سازمان جاسوسی انگلیس که در ایران استعمار مسلط را تشکیل می داده است: یا اینکه در هرج و مرج پس از شهریور بیست به تهران باز می گردد و برای مصون ماندن از تعقیب و دستگیری به اتهام قتل حاجی مجلل به خدمت دستگاههای اطلاعاتی رژیم در می آید. به هر حال، مدتی مأمور بیت مرحوم آیت الله کاشانی می‌شود و خود را به عنوان اطرافی ایشان جا می‌زند. بعد از رحلت آن مرحوم، مأموریت پیدا می کند که به بیت مرحوم آقای میلانی رخنه کند. با گزارش کردن آنچه ایشان در آن جلسه فرموده اند مورد شک ایشان واقع گشته طرد می شود. رژیم هم به پاس خدمتش سرمایه ای به او می

دهد تا صاحب هتلی در مشهد می‌شود و با استاندار وقت و دیگران نشست و برخاست می کند.

با دستگیری مرتضی جزایری و بازرسی جیب هایش، از جمله به رسیدهای پولی بر می‌خورند که آقای میلانی برای کمک به نهضت آزادی داده اند. مرتضی جزایری به این امر اعتراف می کند و می گوید: «آن را باید به آقای آسایش می دادم.» مرحوم آسایش را دستگیر می کنند. چون معمولاً به خانهٔ آقای آسایش سر می زدم متوجه دستگیریش در پی دستگیری مرتضی جزایری شدم. وقتی مرحوم آسایش که سخت بیمار هم بود از قزل قلعه بیرون آمد برایم نقل کرد: «مرتضی جزایری را که در سلول مجاور بود تهدید می کردند تا حقیقت را بگوید. حتی عمامه اش را به دور گردنش پیچیده او را به حال خفگی انداختند تا اعتراف کرد به سرتیپ قره نی در ارتباط بوده و به مشهد برای کاری در همین رابطه رفته است. قره نی و دو نفر از دستیارانش دستگیر شدند. چون نمی‌توانستند او را مثل دیگران شکنجه کنند او را بی‌خوابی می دادند که شکنجه ای طاقت فرساست.» با وجود این، مرحوم قره نی چیز قابل توجهی نمی گوید. در مورد آقای میلانی فقط می گوید: «به ایشان عرض کردم: کاری که شما آقایان مراجع به آن دست زده اید و به واقعهٔ ۱۵ خرداد کشیده ممکن است به حوادث خونین دیگری بینجامد و عده ای کشته شوند. آیا هیچ فکر عاقبت کار را کرده اید؟ ایشان فرمودند: اگر موفق بشویم اشکالی ندارد.»

ساواک که عهده دار تحقیق در پرونده است، نمی تواند به صحت و سقم اظهارات مرحوم قره‌نی پی ببرد؛ مگر اینکه از آقای میلانی هم تحقیق کرده آن دو اظهارات را با هم بسنجد تا اگر مطابقت داشتند بدانند اظهارات مرحوم قره‌نی درست است. و گرنه تحت فشار یا حتی شکنجه حقیقت را کشف کنند. برای حصول این مقصود، ساواک طبعاً از تبانی این دو نفر نگران است و همهٔ ترتیبات لازم را برای جلوگیری از تبانی می‌دهد. قره نی و دو همکارش- که یکی درجه دار و خویشاوند اوست- در انفرادی قزل قلعه بازداشت و ممنوع الملاقات می‌شوند. در آن ایام شهید دکتر باهنر، دورهٔ محکومیت ۹ ماهه ای را در قزل قلعه می گذارند. قره نی، در آنجا با ایشان تماس گرفته از ایشان می خواهد پس از آزادی پیامی را در این زمینه به آقای میلانی برسانند. شهید باهنر، پیام و جزئیات امر را با بنده در میان گذاشت. بیدرنگ در نامه‌ای برای مرحوم میلانی درج کردم و به کمک آقای حاج جواد مقصودی توسط پیکی به مشهد و خدمت ایشان فرستادم.

مرحوم میلانی، تا این زمان در برابر اصرار رئیس ساواک که می خواست دربارهٔ رابطه شان با قره نی از ایشان سؤال و نوعی بازجویی کند مقاومت کرده و با مماطله می گذراندند. بعضی از آگاهان سیاسی مشهد

که نظر مشورتی به ایشان می دادند بر مقاومت و جواب رد، اصرار می ورزیدند. با وصول نامهٔ بنده، مرحوم میلانی موافقتشان را برای جوابگویی به رئیس ساواک اطلاع دادند. پاکروان به بهانهٔ زیارت به مشهد و خانهٔ ایشان رفت و موضوع را مطرح ساخت. ایشان با همان سادگی ظاهری و صفایی که داشتند عین پاسخ‌هایی را که مرحوم قره نی در بازجویی کاملاً سری خود داده بود، اظهار نمودند. پاکروان خوشحال از موفقیت در انجام بازجویی از یک مرجع تقلید، به تهران بازگشت. ساواک به غلط تصور کرد قره نی حقیقت را گفته است. در نتیجه مرحوم قره‌نی و دو دستیارش کیفر سبکی دیدند و پروندهٔ مرحوم آیت الله العظمی میلانی طوری بسته شد که دشمنان اسلام ساواک و رژیم نمی خواستند. فقط ایشان ماند و طعنه‌های همان «آگاه سیاسی» مشهد که «آقا، با پذیرفتن پاکروان، خودش را سبک کرده است. بهتر بود که او را نمی پذیرفتند.»

مرتضی جزایری، بی‌خبر از آنچه آقای میلانی در سؤال و جواب فرموده اند با اظهار ندامت در دادگاه نظامی و با تملق و اظهار شاه پرستی، از محکومیت رهایی یافت. پس از آزادی، واسطهٔ تخفیف آراء دادگاه نظامی بعضی از جمله چند عضو جوان نهضت آزادی شد. روزی یکی از یاران مرحوم طالقانی از پشت میله‌های زندان قصر به بنده گفت: «به احمد صدر حاج سید جوادی بگویید مرتضی جزایری از طریق شما اطمینان داد که اگر این جوان‌ها در دادگاه سخنی علیه شاه نگویند و نرمتر دفاع کنند تبرئه یا محکوم به حبس کوتاهی خواهند شد. همین طور عمل کردند ولی آن نتیجه را نداد!»

در تابستان ۱۳٤۷ به دنبال زلزلهٔ ویرانگر جنوب خراسان، بازاریان متدین هزینهٔ سرپرستی و تحصیل یکصد یتیم آن منطقه را عهده دار شدند. شهید دکتر باهنر به این منظور عازم مشهد شد و بنده ایشان را همراهی کردم. همین که خدمت مرحوم میلانی رسیدم شروع کردند به گله گذاری از مهندس بازرگان و نهضت آزادی، و فرمودند: «به آنها گفتم لیست ٤۰ تا ۵۰ نفر از دوستان مورد اعتمادتان را بدهید تا اگر کاری پیش آمد از وجودشان استفاده کنیم؛ ندادند.» حدس زدم که مشاور سیاسی ایشان، مرتضی جزایری– که در آن ساعت در صحن حیاط نشسته و سرگرم رتق و فتق امور سیاسی بیت بود. مرا از دوستان مهندس بازرگان و از اعضای نهضت آزادی معرفی کرده است. عرض کردم: «بنده هیچ گاه عضو نهضت آزادی ایران نبوده‌ام.» آنگاه هدفم را از فعالیت در رابطه با آن سازمان سیاسی و دقایق کارم را با هیأت‌های مؤتلفه شرح دادم. یادآور شدم متن بازجویی و پیام قره‌نی همچنین نسخه‌ای از منشور نهضت اسلامی را بنده خدمتشان فرستاده ام. با شنیدن این توضیحات، منقلب شدند و بنای عذرخواهی را گذاشتند و چندین بار پوزش خواستند: به طوری که تردید کردم آیا می‌بایست چنین توضیحاتی می‌دادم یا نه؟ بعد هم عرض کردم: «اگر لازم باشد بنده یا آقای باهنر، لیستی از ٤۰ یا ۵۰ نفر از اشخاص متدین و فداکار و مورد اعتماد را خدمتتان

تقدیم می کنیم.» یکی از فواید این دیدار، افشای ماهیت و عملکرد بعضی از اطرافیانشان بود. دیگر نمی دانم بعدها چه تدابیری در این مورد اتخاذ فرمودند.

در سال ۱۳٤٦، نامه‌ای وسیلهٔ پست خدمتشان فرستادم که هیچ مطلب پنهانی در آن نبود. می‌دانستم ساواک نامه‌های ایشان و مرا سانسور می کند. بیست و پنج سال بعد، دریافتم که ساواک پس از گرفتن فتوکپی از این نامه، با تصور این که آدم بی‌تجربه‌ای هستم ذوق زده شده و آن را در پرونده ام قرار داده است. گزارشی هم بر اساس آن تهیه و ضمیمه کرده است. ضمناً از عبارت «جناب آقای شریعتی» ذهنش به دکتر علی شریعتی رفته، حال آنکه منظورم پدرش، مرحوم استاد محمد تقی شریعتی بوده است.

یک سند جالب از تسلیت و ترحیم مخفیانه یک مرجع تقلید برای دکتر مصدق

خبرنگار "آینده" به سند جالبی دست یافته که از تسلیت و ترحیم مخفیانه یک مرجع تقلید برای درگذشت دکتر محمد مصدق حکایت دارد.

آیت الله العظمی میلانی پس از اطلاع از فوت دکتر محمد مصدق نخست وزیر مردمی و کسی که به ملی کردن نفت مبادرت کرده بود، پیامی را با واسطه فردی به این مضمون ارسال می‌کند.

«شرحی که به نحو اختصار راجع به وفات آن شخصیت بزرگ مرحوم دکتر طاب ثراه و اوضاع و احوال رقم شده بود، بسی موجب تأثرم شد و به علاوه سایر جهات متأثر از آنم که این مملکت مذهبی در جنب سایر ممالک در مخاطره آن است که گفته شود باید گذشته در مسجد گوهرشاد بعد از نماز بلافاصله گفتم منبری صحبتی کند و روضه بخواند و عنوان بالخصوص را نگوید که برایش تبعه پیدا شود.

به گزارش سرویس تاریخی «آینده»؛ محمد مصدق، نخست وزیر ایران در زمان پهلوی دوم بعد از کودتای ۲۸ مرداد دستگیر و در دادگاه نظامی محاکمه شد. او در دادگاه از اعمال و دیدگاه‌های خود دفاع کرد. دادگاه هم او را به سه سال زندان محکوم کرد. پس از گذراندن سه سال زندان، دکتر مصدق به ملک خود در احمد آباد رانده شد و تا پایان زندگی در حصر و انزوا زیر نظارت شدید بود.

در ١٤ اسفند ماه ۱۳٤٥ دکتر محمد مصدق به دلیل بیماری سرطان، در سن ۸٤ سالگی درگذشت اما جالب این که طبق این سند به دست آمده، آیت الله سید محمدهادی میلانی، یکی از ٤ مرجع تقلید برجسته آن عصر، ضمن ارسال پیام تسلیتی به دکتر غلامحسین مصدق، فرزند وی، مجلس ترحیمی در مسجد

گوهرشاد می گیرد که البته این اقدام با توجه به فضای آن دوران و تبعید و حصر مصدق با احتیاط کامل صورت گرفته است.

آیت الله العظمی میلانی در نامه ای به آیت الله زنجانی در تهران به این مسأله اشاره کرده که عبارات جالبی دارد و متن آن در ادامه می آید:

«تسلیم و تحیت وافر به عرض رسانیده، استمرار نعمت وجود مبارک عالی را با آسایش روحی و فکری که وسیله آن را خدای متعال فراهم آورد، خواستارم.

مرفومه کریمه مورخ ۳۰/۱۲/٤٥ زیارت شد. شرحی که به نحو اختصار راجع به وفات آن شخصیت بزرگ مرحوم دکتر طاب ثراه و اوضاع و احوال رقم شده بود، بسی موجب تأثرم شد و به علاوه سایر جهات متأثر از آنم که این مملکت مذهبی در جنب سایر ممالک در مخاطره آن است که گفته شود باید ولی داشته باشد و در تحت استعمار بماند؛ چون تقدیر از دانشمندان با شخصیت نمی کند و کذا و کذا.

باری دیدم امکان ندارد فاتحه علنی و مجلس ختم متعارفی برقرار گردد، لهذا اکتفا کردم به اجر و ثواب واقعی برای روح آن مرحوم. و شب جمعه گذشته در مسجد گوهرشاد بعد از نماز بلافاصله گفتم منبری صحبتی کند و روضه بخواند و عنوان بالخصوص را بگوید که برایش تبعه پیدا شود. و القبول منه سبحانه و تعالی.

اینک به حضور عالی تسلیت و تعزیت عرض می نمایم و به جناب ماجد محترم آقای دکتر غلامحسین نامه تسلیت چند روز قبل فرستادم و اینک مجددا سلام و تحیت تقدیم می دارم.»

خاطراتی از آیت الله سید حسن صالحی [۱۹]

شخصیت علمی آیت الله میلانی

آیت الله العظمی میلانی از شاگردان شیخ الشریعه اصفهانی و از اصحاب ممتاز آقای نایینی، آقا ضیاءعراقی، و کمپانی بود و تمام شخصیت های علمی نجف را در ابعاد مختلف دیده بود. ایشان نه تنها در فقه و اصول که در رشته کلام، اخلاق، و عرفان از بزرگان زیادی مانند مرحوم بلاغی و قاضی و... استفاده کرده بود.

دعوت از ایشان در سال ۳۲ نامه مفصلی از سوی حوزه علمیه مشهد به منظور دعوت از آقای میلانی نوشته شد. این نامه را ابتدا همان شخصیت هایی که سرشناس بودند، مثل حاج شیخ مجتبی قزوینی، میرزا جواد آقای تهرانی، شیخ غلامحسین تبریزی، شیخ محمد کاظم دامغانی و محامی بادکوبه ای امضا کردند، بعد آوردند مدرسه نواب و از کسانی که نامه را امضا کرد، بنده بودم. این طومار خدمت آقای میلانی به کربلا فرستاده شد. علاوه بر این طومار، شنیدم که دعوت های انفرادی هم توسط کسانی که

---

[۱۹]. لازم به یادآوری است که این بخش از مصاحبه آیت الله صالحی از مدرسین بزرگ حوزه علمیه مشهد و از شاگردان آیت الله میلانی از کتاب مدرس صالح در شرح خاطرات آیت الله میلانی، مقام، علمیت، دوران حیات و فعالیت ایشان گرفته شده است.

کربلا می رفتند صورت می گرفت.

اول تابستان ۱۳۳۳ حضرت آیت الله میلانی به قصد زیارت به مشهد مشرف شدند و به منزل حاج شیخ مهدی نوقانی (فرزند مرحوم حاج شیخ علی اکبر نوقانی) وارد شدند. اتاق پذیرایی ایشان جای وسیعی بود و با توجه به دعوت های قبلی، اقشار مختلف از ایشان دیدن کردند؛ علما، روحانیون و طلاب، ضمنا افراد سیاسی و تجار هم می‌آمدند و مجلس بسیار با شکوهی هر روز در آن خانه تشکیل می‌شد. این ایام مصادف بود با روزهای تعطیلی حوزه. لذا همه روزه، روحانیونی که به قصد زیارت به مشهد آمده بودند نیز در این مجالس شرکت می‌کردند. یک روز با حضور آیت الله کاشانی و میرزا محمد تقی جعفری که از تهران به قصد زیارت مشهد آمده بودند. جلسه باشکوهی شکل گرفت. در ضمن مساله توقف ایشان در مشهد نیز مطرح شد. مرحوم آقای تهامی یک روز بحثی در اطراف علم اجمالی مطرح کرد که خیلی جالب بود. آقای کاشانی و حاج شیخ محمد تقی جعفری نیز وارد بحث شدند و بحث خیلی طولانی شد. آقای میلانی هم نظر خودشان را اعلام کردند.

ملاقات‌های عمومی و مردمی تجار، کسبه، و روشنفکران از جمله محمد تقی شریعتی هر روز می آمدند و آنها هم تقاضای ماندن آقای میلانی در مشهد را داشتند. قضیه به طول کشید. در اواخر حاج آقای عابدزاده هم آمدند. عده‌ای از آقایان که آن جا بودند ایشان را خدمت آقای میلانی معرفی کردند. موقعیت حاج آقای عابدزاده هم در آن زمان در شهر مقدس مشهد طوری بود که تمام بازار زیر نفوذ ایشان بود. ایشان هم از آقای میلانی دعوت کردند و گفتند من به عنوان یک کاسب حلبی ساز از شما تقاضا می‌کنم بمانید. دعوت حاج آقای عابدزاده یعنی دعوت همه بازاری ها و اصناف. ایشان مصرانه از آقای میلانی خواستند که در مشهد بمانند. چون این قضیه در اواخر تابستان بود، وقتی که درس‌های حوزه می خواست شروع بشود، آقای میلانی بعد از تامل زیاد گفت: حالا که همه آقایان محبت کرده‌اند و حاج آقای عابدزاده هم اصرار دارند، ما می‌مانیم و به طور موقت درس را شروع خواهم کرد.

بی شک آقای میلانی خودشان هم مایل بودند به منظور ارتقای سطح علمی حوزویان در مشهد بمانند. وقتی آقای میلانی دعوت حاجی عابدزاده را اجابت فرمودند، مرحوم عابدزاده گفتند: ما یک خواهش دیگر هم از شما داریم و آن این که درس اول را در مهدیه شروع کنید. آقای میلانی پذیرفتند و قرار شد درس اول را از اصول شروع کنند و اعلام شد و علما و فضلا و عده زیادی از بازاری‌ها مهدیه

آمدند و آقا هم در سالن مهدیه درس اول را بیان فرمودند و در آن جا اعلام کردند که از فردا درس اول پیش از ظهر در مسجد حاج ملا هاشم و درس فقه، شب ها در مسجد گوهرشاد خواهد بود. بحث اصول از اوامر و فقه هم از اجاره شروع شد. بعد از نماز آقای شیخ حبیب الله گلپایگانی، آقای میلانی درس خود را در شبستانی که امروزه به شبستان میلانی مشهور است، شروع می

روش و مزایای درس آیت الله میلانی

وقتی فعالیت درسی آیت الله میلانی در مشهد شروع شد، خود پیامی بود به همه حوزه های ایران و مخصوصا به حوزه قم. شهرت درس آقای میلانی در همه حوزه ها پیچید. به حدی که عده زیادی از قم می آمدند تا درس آقای میلانی را ببینند. آنها با دست پر بر می‌گشتند.

از مزایای درس آیت الله میلانی این بود که به شاگردانش آزادی مطلق می‌داد. هر کس پای درس اشکال و اعتراض می کرد، ایشان کاملا جواب قانع کننده ای می‌داد. برخلاف درس آقای خویی که کسی جرات اشکال نداشت و اگر هم اشکال می کرد با نقد آقای خویی او را از دور بیرون می شد و ایشان اعتنایی به اشکال نمی کرد. در عین حال هر دو، قطب های مهم فقه و اصول شیعه بودند. آقای میلانی دقت عجیبی در جواب اشکال داشت. با این کیفیت، حوزه درس آقای میلانی رونق عجیبی به حوزه مشهد داد. فضلای مشهد همه به کار افتادند و به تحقیق و بررسی پرداختند. روز به روز، حوزه جلوه بیشتری پیدا کرد. مخصوصا این که بعد از مدتی آقای سید ابراهیم علم الهدی که از شاگردان مخصوص آقای میلانی بود و مقداری هم درس آقای کمپانی را درک کرده بود و یک شاگرد نمونه بود و نظیر نداشت، مطالب شب قبل آقای میلانی را شب بعد بازگو می‌کرد. این مساله منحصر به فرد بود که شاگردی آن قدر مستعد باشد که مطالب استاد را بعد از فراگیری بتواند منتقل کند. او تا آخر عمر که در منزل آقای میلانی بود مثل یک کارگر در محضر آقای میلانی خدمت می کرد. ایشان فرموده بود اگر جبرئیل بر من نازل شود و بگوید که ما تمام اختیارات و امکانات دنیا را در اختیار شما می گذاریم، شما یک قدم از آقای میلانی جلو بگذارید راضی نخواهم شد.

بعد از مدتی حوزه مشهد به قدری چشمگیر شد که اگر طلبه ای به نجف می رفت و با بزرگان و فضلای آن جا مشورت می کرد که ما در مشهد بمانیم، یا در نجف، فضلایی که سابقه آقای میلانی و سایر مراجع نجف را داشتند، می‌گفتند اگر در پی علم و سواد و معرفت هستی، همان حوزه مشهد

کفایت می کند.

فعالیت های فرهنگی آیت الله میلانی

آقای میلانی پس از استقرار، علاوه بر تدریس در حوزه مشهد، فعالیت فرهنگی خود را در تمام حوزه ها شروع کردند و به این منظور ابتدا از قم آغاز نمودند. کسانی مثل دکتر بهشتی و مرحوم قدوسی در قم بودند که می‌توانستند محلی را که ایشان تاسیس می کند اداره کنند. لذا ایشان مدرسه حقانی را با کمک های مادی و معنوی خود در قم تاسیس کردند. زمانی نگذشت که در حوزه قم، مدرسه حقانی زبانزد همه فضلا و رجال علمی شد. دکتر بهشتی و آقای قدوسی سعی داشتند استعدادهایی را که در قم وجود دارد، جمع آوری کنند. با این کار جلوه حوزه ظاهر شد و این خدمتی بود از طرف آقای میلانی به حوزه های شیعه. برنامه‌های خاصی در این مدرسه اجرا شد و آقای میلانی کمک های خاصی به این مدرسه داشت. شناسایی افراد مستعد و بررسی وضع زندگی طلاب فعالیت ویژه ای بود که منحصر به آقای میلانی بود.

برنامه درسی مدارس

مساله دیگر، امتحانات بود، ایشان امتحانات را در حوزه شروع کردند. بعد از مدتی به عنوان یک شهریه عمومی، ماهی ۱۰ تومان به همه طلاب کمک می کردند. بعد از این کمک عمومی، امتحانی را شروع کردند و در آن امتحانات عده خاصی بودند که از عهدهٔ امتحان به خوبی برآمدند و استعدادهای پنهان در امتحانات ظاهر شدند. ایشان هم حقوق خوب و مناسبی به آنها می داد. این امتحانات در تمام سطوح حوزه و خارج از آن نتیجه داشت.

آیت الله میلانی بعد از مدتی، در مشهد مدرسه‌ای را به نام مدرسه عالی حسینی تأسیس کرد و عده ای زیر نظر نوه ایشان آقای دکتر فاضل میلانی، مشغول تحصیل شدند. آقای فاضل در عین حال که طلبه فاضلی بود. در نجف در دانشگاه منتدی النشر، تحصیل کرده بود. لذا به فنون و روش های جدید کاملاً آشنا بود. عده ای از طلبه های با استعداد و جوان در مدرسه عالی حسینی شرکت کردند و بعد از چند سال به آنها مدرکی داده شد.

از کارهای دیگر آقای میلانی ساختن مدارس و تربیت طلاب بود. در خود مشهد سه مدرسه را

تأسیس کرد: مدرسه بزرگ و کوچک و مدرسه امام صادق علیه السلام جوان هایی که وارد این مدارس می شدند از دروس ابتدایی تا عالی را دوره می دیدند. سعی ایشان بر این بود که طلبه ها، درس ها را عمیق بخوانند.

خدمات تبلیغی و اجتماعی آیت الله میلانی

خدمت دیگر ایشان به مسأله تبلیغات مربوط می شد. در مدت اندکی، آیت الله میلانی اطلاعات کاملی از جغرافیای فرهنگی ایران پیدا کردند. لذا عده ای را آماده کردند تا هر سال در ماه رمضان و ماه محرم به مناطق مختلف ایران اعزام می شوند. این فعالیت نیز چشمگیر بود.

جهت دوم فعالیت های آیت الله میلانی، خدمات اجتماعی بود و جهت سوم خدمات سیاسی. ایشان نسبت به خدمات اجتماعی حساس بود. خیلی به افراد با شخصیت کمک می کرد. یک نمونه از این خدمات این بود که آقای مولوی- که یک فرد با شخصیت و بسیار مهم در مشهد بود- از سوی آستانه محکوم شده بود و او را می خواستند به زندان ببرند. آقای میلانی منزل خودشان را گرو گذاشتند تا ایشان به زندان نرود. ایشان بر حفظ شئون و شخصیت افراد در اجتماع اهتمام داشتند. این هم از خدمات مهم آقای میلانی بود.

فعالیت سیاسی آیت الله میلانی

و اما فعالیت سیاسی آقای میلانی امری مشهود بود. آقای میلانی نه تنها در ایران، بلکه در عراق هم سیاسی بود. نواب در عراق به منزل آقای میلانی وارد شده بود. این کاشف از آن است که دیدگاه‌های آقای میلانی را آقای نواب می‌دانست و این که ایشان با این حرکات و اعمال موافق هستند. آقای میلانی از دوران طلبگی دائما با مسایل سیاسی رو به رو بودند و بر همین منوال از بدو ورود ایشان به مشهد، از فعالیت سیاسی پرهیز نداشتند. در آن زمان وقتی زاهدی روی کار آمد و عده زیادی را به اتهام توده-ای و دیگر اتهامات دچار گرفتاری های شدید کرد و آنها را به زندان فرستاد، آقای میلانی مخصوصاً نسبت به نجات کسانی که بدون جرم زندانی شده بودند، سعی فراوانی داشت.

در سال ۱۳۳٦ آقایان محمد تقی شریعتی، حکیمی، قاضی، و تعداد زیادی از کانونی ها بازداشت و راهی زندان قزل قلعه شدند. بعد حاج آقای عابدزاده هم بازداشت شد، و ایشان را هم به قزل قلعه

بردند. در طول مدتی که این آقایان در زندان قزل قلعه بودند، آقای میلانی برای آزادی آنها نهایت فعالیت را انجام دادند. عابدزاده بعد از مدتی از زندان آزاد شد و در تهران تحت نظر بود و پیشنهاد داده بودند که شما هر جا بخواهید، ما برایتان منزل تهیه می‌کنیم. ایشان گفته بود من فقط به مسافرخانه اعیان می روم و کرایه اش هم باید به عهده خودم باشد.

آیت الله میلانی ملجأ و مأوا

منزل آیت الله میلانی مرکز تجمع روشنفکرهای مذهبی مشهد بود. در ضمن علما از اطراف و اکناف می آمدند و مجالسی منعقد می شد. پایگاه همه روشنفکرها اعم از فرهنگی و اداری، و افرادی که شم سیاسی داشتند، منزل آقای میلانی بود. کانون نشر حقایق اسلامی، جامعه تعلیمات اسلامی و انجمن پیروان قرآن و سایر مجامع مشهد و حاجی تدین- با این که خیلی سیاسی نبود، ولی آدم روشنفکری بود و مدارسی داشت- و معلمینی که در این دستگاه های مذهبی خدمت می کردند، همه با منزل آقای میلانی مرتبط بودند. حتی گویندگان روشنفکر اعم از ولایتی ها، فلسفی ها و سیاسی ها، منزل آقای میلانی می آمدند.

تا وقتی که آقای میلانی به مشهد نیامده بود، علمای بلاد مشهد می آمدند، زیارت می‌کردند و می رفتند؛ اما وقتی آقای میلانی وارد مشهد شد، علما از هر جایی که می آمدند دو هدف داشتند: یکی زیارت حضرت رضا علیه السلام و دیگری رفتن به منزل آقای میلانی. حتی تابستان ها علامه طباطبایی می آمد و چند ماه خدمت آقای میلانی بود. شب ها آقای میلانی در صحن نو نماز می خواند و ایشان در نماز آقای میلانی شرکت می کرد. آقای خادمی از اصفهان خدمت آقای میلانی می‌آمد، علامه سمنانی از سمنان. و شخصیت هایی از افغانستان، پاکستان، هندوستان، عراق، سوریه، لبنان و مصر ارتباط کامل و مستقیم با آقای میلانی داشتند.

در مسایل دیگری چون سیل و زلزله هم که در این مدت در مشهد اتفاق افتاد. آقای میلانی سهم بزرگی در ارائه خدمات بر عهده داشت. مخصوصاً در زلزله قزوین ایشان فعالیت زیادی کرد و حاج آقای عابدزاده را فرستاد و مجلسی در مسجد گوهرشاد بر پا کردند و از آن جا کمک ها شروع شد.

شاگردان آیت الله میلانی

شاگردهایی که از ایشان تربیت کردند به دو دسته تقسیم می شوند. یک دسته اصحابی بودند که در عراق خدمت ایشان تلمذ کرده بودند؛ از جمله کسانی که از ابتدا تا انتها در خدمت آقای میلانی بود، آقای سید ابراهیم علم الهدی سبزواری بود و نیز بعضی از مراجعی که امروزه جزو مراجع فعلی هستند. همچنین آقای سید محمدباقر حجت بحر العلوم هم استفاده های سرشماری در عراق از خدمت آقای میلانی داشتند. و بعد از آن که آقای میلانی به مشهد آمدند، ایشان باز هم از درس آقای میلانی در مشهد بهره بردند و نوشتجات فراوانی از دروس اصول و فقه آقای میلانی داشته اند.

بعد از این بزرگواران، طبقه دوم اصحاب آقای میلانی، افرادی در مشهد و نجف بودند که از آقای میلانی استفاده کردند؛ از آن جمله می توان به آقای سید محمود مجتهدی برادر آیت الله سید علی سیستانی اشاره کرد، که در درس آقای میلانی شرکت می کرد.

آقای سید حسن نجف آبادی هم جزو کسانی بود که از بدو ورود آقای میلانی به مشهد تا آخر در درس فقه و اصول ایشان شرکت کردند.

آقای سید فاضل حسینی میلانی هم که امروز شخصیتی شمرده می شوند، و با علوم قدیم و جدید آشنایی دارند از شاگردان ایشان هستند. وی الآن در لندن خدمات فراوانی انجام می دهد و در چندین دانشگاه تدریس می کند.

مجموع علما و فضلای فعلی مشهدی اعم از آنهایی که الان در مسند تدریس اند، از قبیل آقای شمس که الان جزء شخصیت های علمی قم هستند و از ابتدای ورود آقای میلانی تا فوت ایشان از دروس ایشان بهره بردند و یا مدرّسان مشهد از قبیل آقای رضا زاده یا آنهایی که در مسند کارهای اجرایی و فرهنگی هستند، همه افرادی بودند که در درس آقای میلانی شرکت می کردند.

ویژگی های علمی و اخلاقی آیت الله میلانی

آیات سید محمد هادی میلانی و سید ابوالقاسم خویی در دوران طلبگی هم مباحثه بودند، در درس ها با هم شرکت داشتند و در بیشتر اساتید مشترک بودند؛ هم درس شیخ الشریعه اصفهانی در علم فقه و اصول، هم درس آقای نایینی، هم کمپانی و هم آقا ضیاء عراقی. آن دو در عرفان نیز خدمت آقای قاضی استفاده کرده بودند. مثل فرقدین با هم بودند، ولی در انتخاب اختلاف پیدا کردند. آقای خویی

بیشتر متمایل به نایینی بودند و آقای میلانی به کمپانی. چون آقای خویی با نایینی بیشتر بودند، لذا مطالب نایینی را بیشتر ترویج و تقریر می کردند و بیشتر شاگردان آقای خویی هم بر سبک آقای نایینی پیشرفت کردند. آقای میلانی بر اساس گرایشی که به کمپانی داشتند، در اصول اول حرف آخوند را نقل می کردند و بعد به نظریه های نایینی پرداخته و آنچه حق مطلب بود تقریر می کردند و سنگ تمام می گذاشتند و بیشتر حرف آقای کمپانی را تأیید می کردند. ضمنا نظریات خودشان را مطرح و توصیه می کردند که بروید تحقیق کنید. غالباً ایشان نظریاتی داشتند که غیر از نظریه آخوند، نایینی و کمپانی بود. این روش تدریس آقای میلانی در اصول بود. در فقه هم ایشان نظریات بسیار دقیقی داشتند که بیان می کردند و می گفتند آنچه می گویم جنبه علمی دارد، ولی در جنبه عملی با دیگران موافق هستم. تعبیر ایشان از نایینی «میرزای استاد» و از کمپانی «حاج شیخ» بود.

شخصیت و منش آیت الله میلانی

در آقای میلانی صفاتی بود بی نظیر یا کم نظیر. در مسأله مرجعیت بعد از فوت آقای بروجردی، همه مراجع رساله دادند. غیر از آقای میلانی. این در حالی بود که در زمان خود آقای بروجردی بعضی ها به ایشان مراجعه می کردند و می گفتند با توجه به علمی که در آقای میلانی سراغ داریم، ما وظیفه نداریم به فتوای آقای بروجردی باقی باشیم. این نظر در زمان خود آقای بروجردی در اذهان فضلای مشهد بود، ولی آیت الله میلانی هرگز ادعا نمی کرد من یک مجتهد هستم و درباره خود سخن نمی گفت. من راجع به مسأله ای مربوط به امور حسینیه، خدمت ایشان رفتم، عرض کردم که شما اجازه بفرمایید، فرمودند که اگر تو مرا اهل می دانی من این کار را برای تو اجازه می دهم

روش تبلیغی

در برنامه ریزی تبلیغی ایشان دو گروه فعال بودند؛ یکی گروهی که شب های جمعه در دهات اطراف مشهد، تربت جام، قوچان، نیشابور و کلات تبلیغ می کردند. گروه دوم مبلغینی بودند که سالانه در ماه محرم و رمضان و صفر تا دور افتاده ترین نقاط ایران اعزام می شدند. اینها سالانه جلسه ای داشتند. در آن جلسه خود آیت الله میلانی آنها را موعظه می کردند و بعد از موعظه می فرمودند شما آنچه وظیفه دارید، بیان عقاید و احکام است، اما در مقام تبلیغ، از خمس و زکات حرف نزنید. در

ضمن ایشان تأکید می فرمود که مبادا در مقام تبلیغ از من اسم ببرید.

در جریان تخریب اطراف حرم توسط ولیان، که منجر به خراب شدن منازل و مدارس ایشان شد، هر چه به ایشان اصرار شد که وجهی دریافت کنید، ایشان حاضر به دریافت نشد. حتی بعد از این که ایشان در این جا مانده بود و خانه ها همه خراب شده بود، دو منزل تهرانی ها خریدند که ایشان به آنها منتقل شود، گفت: یک منزل برای ما بس است و دیگری را قبول نکرد.

تعمق درسی و علمی آیت الله میلانی

ایشان تعمق عجیبی در همه مسایل، اعم از اخلاقی، اجتماعی، علمی و سیاسی داشت. در هر مسأله ای که وارد می شد، می خواست ریشه یابی کند. دقت ایشان منحصر به فرد بود. از باب نمونه می گویم: ایشان می خواست در همه مسایل صرفی، نحوی، لغوی، با نظر استنباطی وارد شود. من در این زمینه یکی از کتاب هایی که زیاد درس گفته بودم، قوانین بود. طلبه ها تنبل شده بودند و برای خواندن قوانین آمادگی نداشتند. چند سال بود که من قوانین را تعطیل کرده بودم. ایشان که برنامه های تعلیم و تربیت را در مشهد پیاده کردند، رسما گفتند طلابی که در برنامه های ما شرکت می کنند حتما باید قوانین را بخوانند و امتحان بدهند. قوانین کتاب مفصلی ست و خیلی وقت و دقت می خواهد. من به تدریسه قوانین آغاز کردم. دوره اول و دوم قوانین بود که به مکه معظمه و از آن جا به عراق رفتم و خدمت آقای خویی رسیدم. بعد از مقداری که با ایشان صحبت کردم، آقای خویی پرسید: شما چه درس می دید؟ گفتم: معالم، لمعه، رسائل و مکاسب و غیره. تا اسم قوانین را بردم، آقای خویی گفت: شما هنوز قوانین را رها نکرده اید؟

گفتم: ما رها کرده بودیم، ولی حضرت آیت الله میلانی آمدند و احیا کردند.

در این مسأله بین این دو بزرگوار اختلاف نظر بود. آقای خویی می گفتند به جای معالم، اصول استنباط و اصول مظفر باید خوانده شود و موافق خواندن قوانین نبودند، ولی مرحوم آقای میلانی به عکس می گفت که معالم را خوب بخوانید، قوانین هم که شرح معالم است و میرزای قمی مایه گذاشته اند، لازم است خوانده شود. آقای میلانی علاوه بر این که بر خواندن معالم و قوانین تأکید می کرد و می گفت که حاشیه مرحوم شیخ محمد تقی بر معالم را هم بخوانید که بسیار مفید است و این برای تعمق

بیشتر در مطالب بود. من تعمق ایشان را در هیچ کس ندیدم.

از ویژگی های دیگر آقای میلانی دقت نظر بود. هیچ وقت ایشان مطالب را کم اهمیت تلقی نمی کرد. یکی از دوستان یک وصیت خطی به من داد، من خدمت آقای میلانی بردم. ایشان گفت: من این را مطالعه می کنم، ولی به عدد هر روزی که وقت از من صرف می شود شما از طرف من بروید زیارت حضرت رضا علیه السلام.

دو سه روز معطل شد تا آن وصیت نامه را مطالعه کرد. چیزهایی در آن وصیت یافت که ما اصلا فکرمان نمی رسید. حتی نسبت به اشخاص دقت عجیبی داشت. مثلاً وقتی کسی به دیدن ایشان می آمد می خواست ببیند چه مایه دارد، به او می گفت: اهلاً و سهلاً خوش آمدید، چند خطی مانده است، و من خسته شده ام، این را برایم بخوان و به این عنوان ایشان طرف مقابلش را می شناخت و هر کسی را از نظر مراتب علمی و زهدش بررسی می کرد و دقت کامل داشت.

ولایی بودن آیت الله میلانی

نکته دیگر از ویژگی های آیت الله میلانی ولایی بودن ایشان بود. کمتر دیده شده است که یک مرجع آن قدر ولایی باشد. در و دیوار اتاق خصوصی ایشان، شعار ولایت بود. علاوه بر این، در منزل ایشان که محل رفت و آمد اشخاص بود، بر در و دیوار شعار ولایت به چشم می خورد. شب که درس می فرمودند، بعد از درس هر شب حرم مشرف می شدند و وارد حرم که می شدند یک یک درها را می بوسیدند. ایشان به افراد ولایتی خیلی اظهار عشق و علاقه می کرد. مخصوصا علامه امینی را هر وقت می آمد، به منزل خود دعوت می کرد و مجلس می گرفت و نسبت به مرحوم علامه امینی خیلی اظهار عشق و علاقه می کرد.

یک روز خدمت شان بودم، آقای محمد تقی شریعتی آمد و گفت: علامه مجلسی در باب تولا و تبرا قدری شیعه و سنی را از هم دور کرده است. اگر ایشان به این مباحث وارد نمی شد، ممکن بود اینها نزدیک تر بشوند. تا این جمله را آقای شریعتی اظهار کرد، من که عصبانی شدن آیت الله میلانی را هرگز ندیده بودم، دیدم رگ های گردن ایشان بیرون زد و گفت: این چه حرفی است که شما می زنید؟! شیعه به دست علامه مجلسی احیا شده است و علامه حقی بزرگ به گردن شیعه دارد. آن قدر ایشان

درباره این مسأله صحبت کرد که دیگر آقای شریعتی را فرصتی نماند سخن بگوید. ایشان به گویندگان و نویسندگانی که به مسأله ولایت می پرداختند خیلی اهمیت می داد و از صدر اسلام تا آن زمان، هر کس خدمتی به ولایت کرده بود، مدنظر ایشان بود.

آیت الله میلانی به فلسفه کاملاً مسلط بود. با این حال نیاز نمی دید که در مشهد از فلسفه ترویج کند، و روی مصالح عامه حوزه ها مقید بود که در مسائل فلسفه وارد نشود، به همین دلیل او تا پایان حیات هیچ بحث فلسفی را به میان نیاورد. هر جا که رشته بحث به طرف فلسفه سوق می یافت. می گفت: «این فعلا باشد».

حرکت به نجف و حضور در مجامع و درسها

روز بعد به تهران برگشتم. گذرنامه ها آماده شده بود و به سمت عتبات عالیات حرکت کردیم. ابتدا وارد کاظمین شدیم و همان شب به کربلا رفتیم و در مدرسه ترک ها اقامت گزیدیم و از آن جا به نج رفتیم و در مدرسه ایروانی ساکن شدیم. فردا شب اعلام شد که درس آقای خویی شروع شده است. از فردا در مسجد خضرا درس آقای خویی رفتیم. درس ایشان که تمام شد می رفتیم درس آیت الله سید محمود شاهرودی در مسجد ترک ها و با این کیفیت ماه رمضان سپری شد. در این مدت با علمای نجف در ارتباط بودیم و همگی به اتفاق می گفتند با حضور آقای میلانی در مشهد، نیازی نیست که شما به نجف بیایید. حاج شیخ محمد علی مدرس می گفت: آقا جان اگر منظور شما علم است، آقای میلانی در مشهد است. اگر ریاست است، ریاست نه به درد شما می خورد و نه به آن می رسی. مجموع این مشورت ها موجب شد تا من نتوانم در نجف بمانم و به مشهد برگشتم و مشغول برنامه های خود شدم.

در سال ۱۳۳۵ بر همگان آشکار شده بود که انگلیسی ها جای خود را به آمریکایی ها داده اند. تمام سیستم زندگی ما آمریکایی شد و زمزمه این بود که آمریکایی ها قصد دارند یک سری فعالیت هایی را در ایران انجام بدهند. آنها خیلی به تقسیم اراضی می اندیشیدند. شنیده می شد که آقای بروجردی با این قضیه مخالف است. در این بین آمریکایی ها سازمان امنیت را در مشهد به ریاست سرگرد محمد علی آرشام تأسیس کردند و وسیله ای برای ایجاد وحشت در مشهد شد. تولیت آستان قدس در این سال با آقای دکتر شادمان بود. ایشان تحصیل کرده انگلستان بود و از نظر علمی برای ایشان خیلی

اهمیت قائل بودند. مثلاً آقای محمد تقی شریعتی مکرر از ایشان چیزهایی را نقل می کرد. در جایی هم آقای دکتر علی شریعتی از دکتر شادمان نقل می کرد که شادمان گفته است اسلام چند آیه درباره احکام دارد و چهار هزار طلبه تنها درباره این چند آیه بحث می کنند و درباره بقیه قران بحثی نمی شود.

به هر جهت پس از تأسیس سازمان امنیت در مشهد، این سازمان به دکتر شادمان فشار آورد که باید آستان قدس زیر نظر سازمان امنیت باشد. آقای دکتر شادمان این را قبول نمی کرد و موافق نبود که جوار مبارک حضرت رضا، لانه جاسوسی آمریکا بشود. بعد از این که از ایشان مأیوش شدند، خواستند کاری بکنند تا فرد دیگری را جایگزین ایشان بنمایند. در این ایام بود که عده زیادی نزد آقای مروارید و میرزا جواد آقا تهرانی که هر دو در مدرسه خیرات خان بودند، خبر دادند که تمام مستراح های اطراف حرم مملو از قرآن و مفاتیح است. فوراً آنها دستور دادند تمام طلبه ها جمع شدند و قرآن ها را بردند کنار آبی که از وسط خیابان می گذشت و آنها را شستند. آقای کفایی گفت این تقصیر آستان قدس است و تولیت نمی تواند مسایل را اداره کند. شب غوغایی شد و به دستور آقای کفایی، علما و مدرسین و طلبه ها منزل آقای میلانی رفتند و پاسخگویان شروع به سخنرانی کردند. جمله ای را از آقای میلانی نقل کردند که این ارتداد است. فردا نیز جمعیت در منزل آقای میلانی حضور یافت و طلاب به منازل آقایان قمی و سبزواری هم رفتند. آقای دکتر شادمان به هر وسیله ای بود به اینها فهماند که زیر این قصه، قصه دیگری است. این ماجرا وقتی اتفاق افتاد که شاه به مسافرت رفته بود و در ایران نبود. مدتی این جریان در کش و قوس بود و در نهایت آقایان هم ساکت شدند تا این که شاه از خارج برگشت و در مجلس نطق کرد و در آن جا به آقای کفایی حله کرد که چرا ایشان در غیاب من چنین بلوایی را در مشهد راه انداخته است. قضایا تمام شد و آقای کفایی هم بعد از آن تا وقتی که شادمان در مشهد بود، یا شاه به مشهد می آمد، در حرم شرکت نمی کرد.

بازداشت سران نهضت مقاومت در مشهد

پس از این ماجرا در سال ۱۳۳٦ گرفتاری آقای محمد تقی شریعتی و حاجی حکیمی، علی شریعتی، عابدزاده، قاضی و عده ای دیگر پیش آمد. همه آنها را گرفتند و به زندان قزل قلعه بردند. در خلال این مدت بعد از قضایای ۲۸ مرداد، حاج آقا عابدزاده فعالیت های مذهبی شان خیلی رونق گرفت و سرای سیگاری پر می شد از جمعیت و ایشان هم از باب اتکا به قدرت مردمی، گاهی اعتراض می کرد و

تذکری می داد. نیروی شهربانی دستور دادند که شما بلندگویتان را قطع کنید. این تذکر به حاجی عابدزاده خیلی گران آمد و روی منبر رفت و داد زد که مسلمان و شیعه هستیم کنار قبر حضرت ثامن الائمه علیه السلام، در طول شب و روز اگر از بلندگو پخش شود ما باید صدای رقاصه های اروپا را بشنویم و کسی مانع نمی شود، ولی جلو اذان را می گیرند.

بعد خبر آمد که سحرگاه به خانه حاجی عابدزاده رفته و ایشان را به پادگان و از آن جا هم ایشان را به زندان قزل قلعه برده اند. برای آزادی ایشان فعالیت های زیادی از طریق آقای میلانی و شیخ محمود حلبی شد. در این میان افراد انجمن پیروان قران به بازار آمدند و گفتند برای هر یک از آقایان که میسر است نامه ای برای آزادی حاج آقای عابدزاده به قم محضر مبارک آیت الله بروجردی بنویسند. آقای بروجردی دستگاه را خواست و گفت این نامه ها از مردم مشهد است، چرا شما این کار را کرده اید. این بود که دستور دادند ایشان در سال ۳۷ از قزل قلعه خارج شد، مشروط بر این که در تهران باشد و از تهران خارج نشود و هر جایی از تهران که مایل است زندگی بکند، سازمان امنیت جایی مقرر کند.

در همین ایام قضیه ترور علا پیش آمد در بغداد آمریکایی ها می خواستند بین ایران و ترکیه و پاکستان پیمان نظامی برقرار کنند. آقای نواب، سید عبدالحسین واحدی را به طور قاچاق به عراق فرستاد تا در آنجا فعالیت کند و بقیه فداییان اسلام در ایران. واحدی را در آبادان گرفتند و همان جا اعدام کردند و شایع کردند که فرار می کرده است، ذوالقدر را هم که می خواست علا را ترور کد، بازداشت کردند و در همان سال همه را اعدام کردند. در این قضیه، دستگاه آن چنان مسلط بود که حتی مجلس فاتحه هم گرفته نشد.

در اواخر سال ۳۷ شایع شد که آقای سید یونس اردبیلی مریض است. ایشان را به تهران بردند و از آن جا به بغداد منتقل کردند و از بغداد منتقل کردند و از بغداد به تهران برگشتند و همان جا رحلت فرمودند. رحلت ایشان هیجان مذهبی گسترده ای در مشهد ایجاد کرد.

در سال ۳۸ قضیه رحلت حاج شیخ هاشم قزوینی اتفاق افتاد. در همان ایام آقای عابدزاده به مشهد برگشته فعالیت هایشان را از سر گرفتند. البته در طول این مدت که حاج آقای عابدزاده نبود، اوضاع انجمن خوب اداره می شد. مدارس فعال بودند و مجالس تعزیه منعقد می شد، در جواریه، نقویه و باقریه هر کدام ده شب مجلس بود و من منبر می رفتم. در نقویه بود که وسط منبر آقای میلانی آمد و

نشست و هر طور بود مجلس را تمام کردم.

در این ایام علامه امینی به مشهد آمد و چند نفر از آقایان وابسته به انجمن و غیر آنها جمع شدند و مدرسه نواب را آماده کردند تا آقای امینی منبر برود. قرار شد دعوت از طرف حوزه علمیه باشد. در حوزه هم من بودم و آقای مظلومی، آقای امینی چند شب در مدرسه نواب منبر رفت. یک شب ایشان گلایه هایی داشت و آقای غنیان پای علامه را بوسید و خیلی گریه و گفت: آقا شما از مردم خراسان ناراحت نباشید.

ارتحال آیت الله بروجردی

ابتدای سال ٤٠ شایع شد آقای بروجردی مریض است و در زمان کسالت ایشان مجلسی برای دعا و نیایش در مسجد گوهرشاد برقرار شد. انعقاد این مجلس، از طرف بزرگان علما بود. در این مجلس، روز اول حاج شیخ کاظم دامغانی به منبر رفت و بعد آقای شیخ مرتضی عیدگاهی سخنرانی کرد.

همراه عده ای از دوستان تصمیم گرفتیم که به تربت حیدریه برویم. در رباط سفید ماشین توقف کرد و راننده پایین رفت و دیدیم که ژاندرام ها دارند گریه می کنند، معلوم شد که آیت الله بروجردی از دنیا رفته ند. همه به همان حالت نشستند و گریه کردند. به تربت رفتم و دیدم تربت یکپارچه سیاهپوش است. آن شب را به هر کیفیتی بود، ماندم و فردا صبح به مشهد آمدم و دیدم مسجد گوهرشاد مملو از جمعیت و همه جا سیاهپوش است. خبر آوردند که بین تهران و قم راه به کلی مسدود شده است. همه ادعا می کردند تا آن روز چنین تجلیلی برای رحلت یک مرجع پیش نیامده است. قضیه تا چهلم فوت آقای بروجردی ادامه داشت. در چهلم، مشهد غوغا شد و فقط قریب چهل ماشین از انجمن و مهدیه به قم رفتند. همچنین از سایر اصناف هم ماشین های متعدد به قم عزیمت کردند. اینها روزها به مسجد اعظم می رفتند و شب ها در مجلس علما شرکت می کردند. در سالگرد آقای بروجردی، حاج آقای عابدزاده می خواست شهر را حرکت بدهد و ماشین های زیادی آماده شد که از طرف سازمان امنیت نامه آمد که شما این حق را ندارید، فقط عده ای پیش از این جریان، از در بالا خیابان به سرپرستی آقای غراب رفته بودند، آنها توانستند از مشهد در سالگرد آقای بروجردی شرکت کنند.

از سال ٤٠ که رحلت آقای بروجردی اتفاق افتاد، آمریکایی ها آنچه در توان داشتند انجام دادند و در تمام مسایل کشور دخالت کردند. همه می دانستند آمریکایی ها چیزهایی از شاه و ملت می خواستند و دستگاه هم فقط از آقای بروجردی وحشت داشت و نمی توانست جواب مثبت بدهد. به عبارت دیگر آقای بروجردی به مثابه سد بزرگی بود در برابر امیال و خواسته های آنها و رحلت ایشان راه را برای آمریکایی ها باز کرد و دیگر چیزی جلو دارشان نبود، تا این که سالگرد مرحوم بروجردی در فروردین ١٣٤١ اتفاق افتاد. چون آنها انتظار داشتند که بعد از فوت آقای بروجردی هیچ قدرتی در مقابل آنها نباشد و به کلی هدف شان از بین بردن قدرت ها بود.

بعد از فوت آقای بروجردی، شاه به آقای حکیم تلگراف زد و به ایشان تسلیت گفت. معلوم بود که تمام همت شاه این است که مرجعیت را از ایران منتقل کند و مرجع هم عرب باشد نه ایرانی تا کمتر مشکل ساز شود. دستگاه و پشتیبان های خارجی نمی خواستند به هیچ وجه مانعی را بر سر راه خود ببینند. اقداماتی که شاه برای پیشبرد اهدافش انجام داد، برداشتن مرجعیت از سر راه، از بین بردن قدرت های مردمی و سازماندهی یک عده مردم تازه به دوران رسیده بود.

این مقدمات تکمیل شد و شاه به خیال خودش دستش از هر جهت باز شد، ولی باز هم احتیاط کرد. در زمان نخست وزیری علم، ابتدا مسأله انجمن ایالتی و ولایتی را مطرح کرد. آنها فکر می کردند که علما شاید مخالفت نکنند. بر فرض هم مخالفت کنند، پنج نفر آخوند مخالفت می کند و پنج نفر مخالفت نمی کند. مرجعی که در کار نیست، لذا ما میان آنها دو دستگی ایجاد می کنیم و به کار خودمان هم می رسیم، اما عجیب آن که اولین کسی که پیشقدم شد و انتقاد کرد آقای بهبهانی بود؛ کسی که آنها گمان نمی کردند او چنین کاری بکند. بعد هم تمام علمای ایران متفقاً این طرح را محکوم کردند. لذا شاه به علم دستور داد که ما از این طرح صرف نظر کردیم. علم به آقای کفایی و آقای میلانی و آقای قمی تلگراف زد. وقتی این قضیه پیش آمد، شاه مجبور شد که شخصا در مقابل همه روحانیت بایستد. خودش شخصاً با طرح عنوان تمدن بزرگ و انقلاب سفید وارد میدان شد و بعد هم طرح مصونیت آمریکایی ها در ایران بود. در آن زمان، تنها فردی که قیام کرد حضرت امام بود. اما عملاً در مقابل خواسته ها و اهداف شاه ایستاد و شاه مجبور شد مستقیماً در مقابل امام بایستد و شروع کرد به هتاکی روحانیت. او با تعابیری مانند یک عده کهنه پرست، مرتجع و روضه خوان به هتک حرمت روحانیت پرداخت و روزنامه ها هم نوشتند. او در مشهد سخنرانی کرد و همین حرف ها را زد، در بیرجند

سخنرانی کرد و همین حرف ها را تکرار کرد و فکر می کرد روحانیت در جامعه هیچ موقعیتی ندارند و او می تواند مملکت را به تمدن بزرگ برساند.

نهضت دو ماهه روحانیون ایران

این جریانات ادامه داشت تا ۲۵ شوال، سال روز وفات حضرت امام صادق علیه السلام، که کماندوهای شاه ریختند و قضیه مدرسه فیضیه قم اتفاق افتاد. فردای آن روز آقای میلانی و آقای قمی در مشهد اعلان عزای عمومی کردند. علاوه بر آن در تمام مساجد مشهد نمازها و درس ها تعطیل شد و یک نهضت عمومی در تمام ایران به پا شد و آن گونه که شاه خیال می کرد دیگر کسی پشتیبانی نخواهد کرد، آن گونه نشد. آقای میلانی به علمای اصفهان و شیراز و تبریز و تمام نقاط ایران تلگراف زدند و از آنها خواستند تا مجالسی را به عنوان انزجار از عمل مأمورین شاه منعقد کنند. نطق امام، مملکت را یکپارچه بسیج کرد. آقایان هم در تلگراف های خود، پشتیبانی شان را از نطق امام اظهار کردند. به این ترتیب از ماه شوال تا محرم که دو ماه و اندی بود، نهضت ادامه یافت.

با شروع ماه محرم، حضرت امام نطق مفصلی درباره قیام سید الشهدا و مسأله پیروزی خون بر شمشیر داشتند و در آن نطق به جنبش عمومی و ظلم ستیزی اشاره کردند؛ لذا مجالس خیلی داغ شد. در منزل آقای میلانی منبرهای خوبی برقرار بود و در منزل آقای قمی، آقای طبسی و سید مهدی طباطبایی سخنرانی و مردم را روشن می کردند. نزدیکی های عاشورا که من می خواستم به منزل آقای قمی بروم، از بازار جلوتر نتوانستم بروم. خود آقای قمی هم در آن روز سخنرانی داشت. در آن سخنرانی آقای قمی گفت شاه شیعه سگ بازی می کند.

نهضت خرداد و حوزه مشهد

در سال ٤١ که مسأله انجمن ایالتی و ولایتی مطرح شد آقای میلانی نیز همگام علمای دیگر اعلامیه داد. دولت علم پیشنهادش را پس گرفت و به آقای کفایی و میلانی تلگراف زد که ما منصرف شده ایم. از آن به بعد، فعالیت های سیاسی روحانیت تحت الشعاع فعالیت های امام قرار گرفت. بعد از آن که خبرها خوابید، همه گفتند ما وظیفه ای داشتیم و انجام دادیم، اما امام اعلامیه داد که کار تمام نشده، ایشان در مسأله مبارزه پیشگام بود.

در سال ٤٢ ماجرای ١٥ خرداد اتفاق افتاد. قبل از این قضایا و هماهنگ با نطق امام، فعالیت های آقای میلانی و آقای قمی هم در مشهد جریان داشت، ارتباط مستقیم میان آنها برقرار بود و کم کم به ارتباط با همه علمای بلاد منجر شد و همه از امام پشتیبانی کردند. ولی در بین علمای ایران، آن قدری که امام به آقای میلانی اهمیت می داد و توجه خاصی که به ایشان داشت، نسبت به دیگران این توجه نبود و آقای میلانی همیشه منتظر خدمات و فعالیت های حضرت امام بود، و پا به پای امام در کلیه جریان ها، و در تعطیلی ها، یا در مراسم و غیره حضور داشت. بعد از ١٥ خرداد نسبت به تعطیلی ها و نسبت به این که در بازار چه روزی اعلام تعطیلی یا مجالس عزاداری منعقد شود، مرتباً تصمیمات امام به وسیله آقای میلانی تکرار می شد.

فعالیت ها در سراسر ایران بود و در تهران معلوم شد که نهضت عظیمی برپا شده، دستگاه مجبور شد امام را در قم و آقای قمی را در مشهد و آقای محلاتی را در شیراز دستگیر کند. آقای قمی به نماز رفته بودند و ظهر روز دوازدهم برابر با ١٥ خرداد، ایشان را گرفتند و بردند. بعد از گرفتار شدن این سه شخصیت بزرگ، مردم به عنوان اعتراض به بازداشت علما تلگراف هایی به امام، آقای میلانی و آقای محلاتی داشتند. در نوع تلگراف ها این قید بیشتر مورد توجه بود که امام را به عنوان یک مرجع معرفی کنند. به همین منوال اعلامیه هایی درباره تعطیلی ها صادر کردند که در آنها تلویحا به مردم می گفتند پیرو اهداف مرجع شیعه، حضرت امام خمینی باشند.

هنوز محرم به پایان نرسیده بود که بنا شد علما در تهران نشستی داشته باشند و دور هم جمع شوند و درباره این که در آینده چه راهی را پیش بگیرند تصمیم گرفته شود.

فعالیت های که در زمان بازداشت امام انجام شد این بود که همه علما به تهران رفتند. وقتی که آقای میلانی می خواست از مشهد حرکت کند، مخفیانه اقدام کرد. زمانی که هواپیمای آقای میلانی به طرف تهران حرکت کرد، دستگاه متوجه شد و از طریق سازمان امنیت دستور دادند که هواپیما برگردد. مهماندار در هواپیما اعلام کرده بود به واسطه نقص فنی از مشهد دستور آمده که برگردیم. آقای میلانی مجبور شد با وسیله دیگری به تهران برود. آقای میلانی از مشهد، آقای شریعتمداری و آقای مرعشی از قم و علمای شیراز و علمای تبریز در تهران جمع شدند و حضور آنان در تهران طولانی شد. دستگاه افرادی را پیش آقایان فرستاد که شما چه می خواهید. آنها گفتند خواسته های ما همان خواسته های

امام خمینی است. جمع بین اهداف شاه و علما ممکن نبود. لذا همه علما را با زور از تهران برگرداندند.

نقش آیت الله میلانی در تحصن تهران

دستگاه متوجه شد که حضور آیت الله میلانی در تهران برایشان سنگین تمام خواهد شد، به این دلیل آقای میلانی را به فرودگاه تهران فرستادند و از آن جا هم به مشهد آمدند. بعد هم حرم رفتند. من درسم تمام شد و رفتم صحن مسجد گوهرشاد، دیدم که آقای میلانی می آید. فوراً به طلبه ها گفتم و دور و بر ایشان را گرفتیم و ایشان را به منزل بردیم، بعد ما خدمت ایشان شرفیاب شدیم. ایشان از بعضی ها سوال کردند که شما تهران آمدید یا نه، گفتند که ما آمدیم و نتوانستیم به زیارت شما موفق شویم. ایشان گفتند: بله آن جا محصور بود. یک روز سید جلال تهرانی آمد و من به ایشان گفتم که شما نترسیدید که آمدید. سید جلال این ماجرا را به خود شاه گفته بود. بعد از بازگشت، سعی آقایان در تشکر از مردم بود. در ایامی که آقایان در تهران بودند، منبری ها در مشهد مجالس داغی داشتند؛ از جمله آقای هاشمی نژاد در منزل یکی از چینی فروش ها منبر می رفت. آقای میلانی هم برگشت. همه مطالبی که به آقای میلانی در آن موقع رسانده می شد، بیانگر احساسات مردم بود و هر شب که منزل آقای میلانی می رفتیم، هر صنفی به یک نحو اخبار را خدمت آقای میلانی منعکس می کرد. در همین حال مجلس آقای هاشمی نژاد که پایان یافت، عده ای ایشان را به مسجد فیل دعوت کردند و آقای میلانی هم تأیید کردند و بنا بود آقای میلانی را هم به مسجد ببرند. پایین خیابان مملو از جمعیت شد. آقای هاشمی نژاد را گرفتند و تیراندازی شد و ۱۰، ۱۵ نفر زخمی و چند نفر هم کشته شدند. بعد از این واقعه، مجالس فراوانی به عنوان اعتراض منعقد شد و به موازات آن برای شهدای مسجد فیل مجالسی در شهرستان ها منعقد شد. در خلال این قضایا آقای میلانی چند اعلامیه داد، تا این که آقای هاشمی نژاد از زندان درآمد.

زیارت بیت الله الحرام

من آماده رفتن به مکه معظمه شدم. در اسفند ماه اطلاع حاصل شد. حضرات آقایان امام خمینی، قمی و محلاتی از زندان بیرون آمده اند. یک روز قبل از حرکت من به تهران آقای قمی از تهران به مشهد منتقل شدند. ما با قطار به تهران رفتیم. آن جا گفتند امام به قم منتقل شده اند. لذا با یک عده به منزل ایشان رفتیم. یکی دو روز بعد ما به سفر بیت الله رفتیم و چند شبی در سوریه بودیم و از آن جا

به عراق آمدیم و عاشورای ٤٣ را در عراق بودیم و در ماه صفر به قم برگشتیم.

پسر حاج حسین سوهانی که در بین انقلابیون وجهه خاصی داشت و به مهدیه هم می آمد، خدمت حاج آقای عابدزاده آمد و گفت ما برای دیدار شما با امام برای فردا صبح وقت گرفته ایم. ما اول صبح خدمت امام رسیدیم. من و حاج آقای عابدزاده و دو سه نفر دیگر منزل امام رفتیم و چون حضرت امام سابقه حاج آقای عابدزاده را می دانست، ایشان را خیلی احترام کردند. بعد از این قضیه به مشهد بازگشتیم.

تبعید امام به ترکیه

بعد از اطلاع از تبعید امام به ترکیه، آقای میلانی جلسه ای در منزل خودشان تشکیل دادند و از همه بزرگان و علمای شهر، مخصوصاً افراد انقلابی و افرادی که در انقلاب نقش مهمی داشتند دعوت کردند. مرحوم حاج شیخ مجتبی قزوینی، میرزا جواد آقا تهرانی، حاج شیخ کاظم دامغانی و سایر بزرگان، آقای طبسی و آقای هاشمی نژاد بودند.[٢٠]

آقای میلانی ابتدا واقعه را توضیح دادند که طبق اطلاعاتی که به ما رسیده است، امام را در چه ساعتی به آنکارا منتقل کردند، مطبوعات آنکارا چه چیزهایی را نوشتند و ... بعد مطرح کردند که وظایف ما در شرایط کنونی چیست؟ لازم است اول تلگرافی به محضر امام مخابره شود مبنی بر این که شما آن جا رفتید ما بیکار نیستیم، پشتبانی خودمان را به تمام معنا نسبت به امام اظهار کنیم. دوم حمایت همه جانبه از اهداف امام و سوم، مسأله تثبیت مرجعیت امام است. ما به هر وسیله ای باید به دنیا اعلام کنیم که امام یکی از مراجع بزرگ شیعه است. امام در آن زمان رساله ای نداشتند و در ترکیه تحریر الوسیله را نوشتند و به دنبال آن توضیح المسائل امام چاپ شد.

ارتباط آیت الله میلانی با امام در ترکیه

امام در ترکیه دائما با آقای میلانی در ارتباط بودند. وقتی که امام به عراق منتقل شدند ارتباط شخصی با آقای میلانی زیاد داشتند. گفته می شود که آقای میلانی به طور پنهانی کسانی را نزد امام می

---

[٢٠] . پایگاه گسترش نهضت امام خمینی در خراسان، بزرگانی چونان مقام معظم رهبری، شهید هاشمی نژاد و ایت الله واعظ طبسی بودند.

فرستادند تا خصوصیات جریانات ایران را خدمت امام منعکس کنند و امام هم کسانی را خدمت آقای میلانی فرستاد و این ارتباط نزدیک و تنگاتنگ کاملا بین این دو شخصیت برقرار بود.

در فعالیت هایی که مربوط به پشتیبانی از امام بود، تعطیلی ها پیش آمد. تعطیلی نمازها، درس ها و بازار. تعطیلی نماز به مدت یک ماه و اندی بسیار مؤثر بود. هیچ نماز جماعتی منعقد نمی شد. مردم به دنبال این بودند که اخبار روز چیست. در همین رابطه علما و فضلای قم یک اعلامیه درباره اعلمیت امام منتشر کردند. در این اعلامیه سوال شده بود امروز چه کسی اعلم است. اکثر علما و شخصیت های طراز اوّل، مثل آقای مشکینی، آقای جوادی آملی، آقای مکارم و خزعلی و مدرسین جواب داده بودند که اعلم آقای خمینی است.

آقای صدر الدین حائری از کسانی بود که از بدو قیام در خدمت امام بود. او نقل می کرد: امام به من دستور داد آقای میلانی را به قم منتقل کنید. آقای صدرالدین حائری هم علاقه خاصی به آقای میلانی داشت. ایشان می گفت بعد از این که امام این دستور را به من داد، خدمت آقای میلانی آمدم و جریان را عرض کردم. آقای میلانی گفت: من به یک شرط منتقل می شوم و آن این که همه آقایان قم هم این مطلب را بپذیرند. ایشان گفت ما رفتیم قم، با تک تک علما تماس گرفتیم و این مسأله برای آنها سنگین بود. یک نفر اصرار داشت که آقای میلانی به قم نیاید. به هر کیفیتی بود او را هم حاضر کردیم و مسایل طول کشید و برگشتیم. خدمت آقای میلانی آمدیم و گفتیم همه چیز آماده است تا شما منتقل شوید. آقای میلانی آهی کشید و گفت: اوضاع تغییر کرد. گفتم: برای چی؟ گفت: دیگر امکان ندارد؛ چون قضیه قیام سرلشگر قرنی پیش آمده بود. سرلشکر قرنی سران ارتش را آماده کرده بود تا کودتا کنند، ولی لو رفت. دستگاه می خواست همه اینها را اعدام کند و آقای میلانی واسطه شده بود که از اعدام آنها صرف نظر شود. (نقل می شود که سرلشکر قرنی در مورد کودتا، از ایشان اجازه گرفته بود. و پس از کشف کودتا، دستگاه وقت آقای میلانی را تحت فشار قرار داده بود که قرنی و ٤٠٠ نفر دیگر را خواهد کشت.)

از ماجرای آقای حائری روشن می شود که علاقه خاصی بین آقای میلانی و امام وجود داشت و دید امام نسبت به آقای میلانی این بود که ایشان می تواند مدیریت حوزه ایران را در اختیار داشته باشد و خلأ امام را پر کند و تلاش برای انتقال ایشان از سوی امام بیانگر وفاداری آقای میلانی نسبت به انقلاب

بوده است.

سال ٤٢ را در یک سال آمیخته با مسایل تعطیلی و تبعیدی و زندانی باید دانست. آقای واعظ طبسی زندانی شد و کسی نمی دانست کجا محبوس است. خاطرم است وقتی ایشان از زندان خلاص شد، آن قدر مهم بود که آقای قمی دستور دادند حوزه به پیشواز ایشان برود. ما رفتیم فرودگاه، طلاب زیادی هم آمده بودند.

یکی از کارهای آقای قمی بعد از سال ٤٢ این بود که حوزه درس خود را از منزل به مسجد گوهرشاد منتقل کردند. ایشان بعد از ظهرها در شبستان آقای میلانی درس فقه می گفت. شبستان پر از جمعیت می شد. در این دوره علما تلگراف های زیادی در ارتباط با تبعید امام می زدند. تلگراف ها و جواب آنها به صورت اعلامیه منتشر می شد.

در خلال این قضایا آقای قمی در درس خود به دستگاه حمله کرد و در آن زمان سپهبد عزیزی استاندار خراسان بود. این انتقاد باعث شد که خانه آقای قمی را محاصره کردند، حتی به طبیب هم اجازه نمی دادند داخل برود. مدتی این محاصره طول کشید، فعالیت های زیادی شد برای این که ایشان از محاصره دربیاید و کار به جایی رسید که طلبه ها رفتند و در منزل مرحوم کفایی برای رفع حصر، متحصن شدند.

قضیه خیلی بالا گرفت. مرحوم کفایی به رئیس سازمان امنیت دستور داد شما پیغام بدهید چنانچه آقای قمی از حصر در نیاید ما می رویم و در مقبره شیخ بهایی متحصن می شویم. این امر سبب شد که به استاندار دستور بدهند که از منزل آقای قمی رفع حصر بشود. سپهبد عزیزی به آقای کفایی اظهار داشت خوب است طلاب در مدرسه نواب تجمع کنند و سخنرانی شود و جریان را به آقایان ابلاغ کنیم. خبر منتشر شد و آقایان در مدرسه نواب جمع شدند و عزیزی آمد و سخنرانی کرد و گفت: مملکت به روحانیت احتیاج دارد و بشارت داد که حصر منزل آقای قمی شکسته شده است.

انتقال امام خمینی به نجف

در اواخر سال ٤٤ یا اوایل سال ٤٥ بود که منتشر شد امام به عراق منتقل شده است. مسأله انتقال امام به عراق فضای جدید را ایجاد کرد. برداشت جامعه این بود که دستگاه امام را به نجف منتقل کرده

است تا کنار شخصیت های علمی نجف، امام جلوه ای نداشته باشد. احتمال دیگر این بود که اگر امام به نجف منتقل شود ممکن است به مرور اختلافی بین آقایان ایجاد شود و از این تنش، دستگاه استفاده کامل بکند.

نقل شده است: آقا مصطفی گفته بود ما را به فرودگاه منتقل کرده بودند و ما نمی دانستیم به کجا می رویم. وقتی که هواپیما بر زمین نشست، مهماندار اعلام کرد این جا فرودگاه بغداد است. در فرودگاه مرحوم حاج شیخ نصرالله خلخالی به پیشواز آمده بودند.

مرحوم حاج شیخ نصرالله خلخالی شخصیتی بود که از بدو ریاست آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی نجف را تا زمان مرحوم آقای بروجردی اداره می کرد. در زمان آقای بروجردی هم اداره عراق از نظر مرجعیت بر عهده شیخ نصر الله خلخالی بود. از جمله اقدامات ایشان این بود طلبه هایی که آن جا منزل می خریدند، چون شناسنامه عراقی نداشتند، منزلشان را به نام حاج شیخ نصرالله خلخالی ثبت می کردند. به همین دلیل صدها منزل به نام ایشان بود. مرحوم شیخ نصرالله خلخالی به منظور حفظ مرجعیت شخص اول بود. ایشان منزلی در نجف تهیه کرده بودند و امام را به آن منزل بردند. انتقال امام به نجف باعث شد که همه مراجع نجف از ایشان دیدن کنند. مرحوم آقای شاهرودی، آقای حکیم، آقای خویی همه به دیدار ایشان رفتند. این امر خلاف توقع رژیم پهلوی بود؛ چون دستگاه احتمال این را می دادند که شاید بعضی از مراجع از امام دیدن نکنند، ولی همه مراجع از امام دیدن کردند. امام هم متقابلا بازدید مفصلی از هر کدام از این آقایان داشتند.

رژیم احتمال داد اگر امام در قبال مراجع دیگر درسی را شروع بکند، مشکلاتی پیش می آورد. خوشبختانه وقتی که امام وارد نجف شد و بعد از مدتی درس شروع کرد، علاوه بر این که جمعیت درس ایشان جمعیت قابل توجهی بود، فضلای حوزه هم توجه خاصی به درس ایشان پیدا کردند. به قول مرحوم ادیب که می فرمود: «آب نجف خورده و وفائق شده، حجت الاسلام خلائق شده» آنهایی که این آب را خورده بودند کلا در درس امام شرکت کردند و از این جهت، مسأله صد در صد به نفع امام تمام شد.

انتقال امام به ترکیه سبب شد که آن قضایا اتفاق بیفتد و چندین مرحله انقلاب پیش رفت و انتقال

امام به عراق باعث شد که انقلاب بیشتر پیشرفت کند و به اهداف خودش نزدیک تر شود.

گسترش فعالیت های پنهانی علیه رژیم پهلوی

پس از این انتقال، فعالیت های ظاهری فروکش کرد، اما فعالیت های باطنی شدت پیدا کرد. می توان گفت مجموعا قضایایی پیشامد کرده بود که داشت ریشه دستگاه را قطع می کرد. پایه هایی را که آمریکایی ها محکم کرده بودند مدام سست می شد. قضایا از این پس مخفی انجام می شد. یکی از آن قضایا مسأله قیام حزب ملل بود که به رهبری حاج سید محمد کاظم موسوی و آقای انواری انجام پذیرفت. آنها جمعیتی را تشکیل دادند و قضایا خیلی مفصل شد؛ گرچه در نهایت لو رفتند و اینها را گرفتند و محکوم کردند. از نفرات آنها که دو سال هم زندانی کشید آقای مهندس رحیم پور بود.

همچنین قضیه مرحوم سپهبد قرنی پیش آمد که خیلی ریشه دار و اساسی بود و ظاهراً می خواستند انقلاب اسلامی را با یک انقلاب نظامی محقق کنند که آن هم لو رفت. با تمام این تفاسیر، خیال می شد که مسایل آرام است، درسی و بحثی بود و نماز، ولی در باطن فعالیت ها روز به روز بیشتر می شد. اعلامیه ها و تلگراف هایی از مرحوم آقای میلانی منتشر می شد، تا این که ترور حسنعلی منصور پیش آمد. خصیصین می دانستند که ترور از ناحیه انقلاب ایجاد شده و بعد از این که خواستند آقای بخارایی را اعدام کنند، همهمه عجیبی شد. علمای مشهد، آقای میلانی و آقای قمی و نیز علمای تهران و اصفهان فعالیت شدید و مخفیانه ای را برای جلوگیری از اعدام آقای بخارایی آغاز کردند که مؤثر واقع نشد و ایشان را اعدام کردند.

قضایا در آرامش پیش می رفت تا این که در سال ۱۳٤٥ مسأله لایحه تنظیم خانواده مطرح گردید. این مسأله باعث شد که مجددا جنبش عجیبی به وجود آید. آقایان جلسات متعددی در منزل آقای قمی داشتند. آقای هاشمی نژاد، آقای خامنه ای، آقای طبسی و سایر کسانی که در این زمینه فعالت می کردند با هم ارتباط داشتند. تا این که در سال ۱۳٤٦ آقای قمی در مسجد گوهرشاد علنا به رژیم حمله کرد. آنها آقای قمی را به زاهدان تبعید کردند. ایشان یک هفته در زاهدان در منزل آقای کفعمی بود. بعد از آن جا دستور رسید که ایشان را به خاش منتقل کنند. آقای سبزواری و شیخ مجتبی قزوینی هم در سال ۱۳٤٦ فوت کردند.

اوضاع اقتصادی حوزه مشهد

در سال ۱۳٤۷ حوزه از نظر اقتصادی وضع وقت باری داشت؛ به خاطر این که مبلغ ۱۵ تومان از طرف آقای شاهرودی و یک شهریه مختصر عمومی از طرف آقای میلانی پرداخت می شد. من ارتباط خانوادگی نزدیکی با مرحوم آقای حکیم داشتم، هر وقت پسرهای آقای حکیم مشهد می آمدند وارد بر ما بودند و با هیچ کس دیگر تماس نمی گرفتند. مخفی می آمدند و زیارت می کردند، حتی حاج بی بی (همسر مرحوم آیت الله حکیم) یک دفعه آمد. شبی که مسأله مسجد فیل برپا شد، پسر آقای حکیم در مشهد و ناظر این قضایا بود. هر وقت هم به نجف می رفتیم مثل سالی اولی که با حاجی عابدزاده رفتیم ما را همه توابع آقای حکیم، و پسرشان مستقلا ناهار دعوت می کردند. هر چند در طول عمر هیچ وقت از آقای حکیم ترویج نکردم و هیچ وقت در مقام مسأله تشخیص اعلم اظهار نظر نکردم. حتی یک بار در بازار می رفتم یک نفر پرسید چه کسی اعلم است. در جواب گفتم: مدرسان قم گفته اند آقای خمینی اعلم است و مدرسین نجف نوشته اند آقای خویی اعلم است.

سال ۱۳٤۷ بعضی ها اعتراض می کردند که چرا آقای حکیم به مشهد توجه ندارد. مجبور شدم خودم مستقلاً طوماری در چهار نسخه بنویسم و این طومارها را امضا گرفتم و همه را پر کردم. طومار اول را به وسیله پست و طومار دوم را به وسیله مسافر فرستادم. پس از ارسال طومارها خدمت علما رفتم و گفتم ما این کار را کردیم، شما هم تأیید کنید و تلگراف هایی از علمای مشهد صورت گرفت. بعضی ها تلگراف هایی مستقلا فرستادند؛ مثل حاج شیخ کاظم دامغانی، بعضی هم مثل شیخ رحیم فیض و حاج آقای مدرس با هم تلگراف هایی دادند و آقایان امضا کردند و اینها را هم مخابره کردم.

سال ۱۳٤۷ هر چه ما با نجف تماس می گرفتیم هنوز در خصوص پرداخت شهریه آقای حکیم در مشهد تصمیمی گرفته نشده بود، تا این که در رمضان سال ۱۳٤۸ شیخ محمد رشتی- که همه کاره بیت آقای حکیم بود- برای زیارت به مشهد آمد. جلساتی تشکیل دادیم و ایشان گفتند مشکل ما این است که چه کسی باید متصدی این امر بشود. چون شما خودتان گفته اید من نمی توانم این کار را بکنم و کار ما درس و بحث است. گفت ما کسی را نداریم. شما اگر می توانید کسی را معرفی کنید.

ما برای پرداخت شهریه جلسه ای گرفتیم و رفقا جمع شدند و آقای مصباح را هم آوردیم. ایشان با آقای شیخ محمد رشتی مأنوس شدند و قرار شد تا چند ماه دیگر آقای حکیم شهریه را بفرستند و بعد

آقای مصباح خودشان اداره کنند. فورا آقای شیخ محمد رشتی نامه ای به نجف خدمت آقای حکیم نوشت و بعد از فاصله کوتاهی، سه تلگراف و یک نامه آمد. تلگراف اول خطاب به آقای مصباح بود که از طرف ایشان متصدی امر شهریه شده بود، تلگراف دوم خطاب به آقای شیخ کاظم دامغانی بود که تشکر کرده بودند. تلگراف سوم هم خطاب به سایر علما بود. یک نامه خصوصی هم آمد که از ما تشکر کرده بودند که این زحمات را برای حوزه علمیه مشهد کشیده اید و زحمات شما قابل تقدیر است.

شهریه را یک ماه بیشتر نبود که می دادند، خبر فوت آقای حکیم اعلام شد (مرحوم آقای بروجردی هم در مشهد شهریه نمی داد. آخرهای عمر که یک ماه شهریه مشهد را داد، ماه دوم خبر فوت ایشان اعلام شد. برای آقای حکیم هم عینا این قضیه اتفاق افتاد.)

چالش رژیم با حوزه مشهد

به طور کلی وقایع سال های ٤٦ تا ٤٩ به چند دسته تقسیم می شود. بخش اول مربوط می شود به فعالیت های غیر علنی انقلابیون، مثل پخش اعلامیه. آقایان هم که در گوشه و کنار منبر می رفتند مطالبی را اظهار می کردند که با سیاست های دستگاه برخورد داشت و بازداشت های زیادی در این سال ها انجام می شد. رژیم به مدارس طلاب حمله کرد و آنها را به سربازی برد؛ از جمله آقای شهیدی را در مدرسه نواب گرفتند و به شاهرود بردند. فشارها به حوزه ها خیلی واضح بود. در محلی که من در مسجد گوهرشاد تدریس می کردم، تذکراتی آوردند دادند، سوالاتی از ما پرسیدند و دستور دادند تا وقتی که نیامده ام در را باز نکنند. طلبه ها می آمدند پشت در معطل می شدند و وقتی هم درس تمام می شد همه را بیرون می کردند و رها را می بستند.

روزی فصل زمستان بود و برف شدیدی می آمد. من رفتم دیدم در شبستان بسته است و باز نمی کنند. مجبور شدم داخل ایوان حصیرباف ها درس بگویم. در آن روز رفت و آمد در حرم زیاد بود. آنها می دیدند که در آن هوای سرد ۲۰۰، ۳۰۰ تا طلبه روی زمین نشسته اند. از همان جا حمله کردند به رئیس اوقاف که این چه وضعی است. بعد از اوقاف آمدند و در را باز کردند. هر روز مراقبت ها صورت می گرفت تا کسی اعلامیه پخش نکند.

در همین مسجدی[۲۱] که من نماز می خوانم یک شب دیدم از محلی که زن ها نماز می خواند یک بسته اعلامیه پایین ریختند. روندی که در همه مساجد، مدارس، دانشگاه ها و دبیرستان ها وجود داشت. مجموعه ای از این اعلامیه ها پخش می شد و مردم آگاه می شدند.

درگذشت آیت الله سید محسن حکیم

مسأله دوم این بود که در عراق یک حکومت بعثی روی کار آمد. این حکومت بیت آقای حکیم را هدف قرار داد. آنها می گفتند ما کودتایی را کشف کردیم که پسر آقای حکیم در آن دست داشته است، و اعلام کردند که اگر کسی آقای حاج سید مهدی حکیم را دستگیر کند یا نشان دهد جایزه کلانی دریافت می کند. ایشان هم مخفی شد و بعد به کشور سعودی رفت و آن جا پنهان شد. آنها برای آقای حکیم مدام مشکل درست می کردند، تا این که حزب بعث به منزل آقای حکیم حمله کرد و گفتند ما می خواهیم منزل شما را تفتیش کنیم. آقای سید محمد باقر حکیم جلو آنها را گرفت و گفت اول من را بکشید، بعد این کار را بکنید. مقاومت شدیدی از طرف ایشان انجام شد و امنیتی ها نتوانستند داخل بروند. این اهانت ها نسبت به آقای حکیم انجام شد و آقای حکیم به کوفه رفت و از کوفه برای زیارت به نجف می آمد و برمی گشت و خیلی مشکلات عجیبی برای ایشان پیشامد کرد. حکومت عراق استناد می کرد که مخالفین ما از ایران تأیید می شوند؛ لذا ایرانی ها را اخراج کردند.

یادم می آید یک روز در تمام ایران تعطیل عمومی شد. مرحوم شیخ محمد تقی فلسفی سخنرانی بسیار شدیدی درباره فجایع عراق داشتند. ایشان گفتند حکومت بعثی ایرانی ها را با کمپرسی کنار مرز می آوردند، و روی هم می ریختند. فجایعی که حکومت بعثی نسبت به ایرانی ها، و اموال و حیثیت آنها اعمال کرد، باعث شد که ایران فعالیت هایی علیه عراق انجام دهد. تعطیلی بود و انزجار و تلگراف هایی که از همه مراجع ایران، مرحوم آقای میلانی، آقای قمی، آقای کفایی و سایر شخصیت های علمی مشهد، قم، اصفهان، تهران هم خطاب به آقای حکیم نوشتند و اظهار همدردی کردند. تلگراف هایی نیز برای دولت عراق فرستادند و اظهار انزجار خودشان را ابلاغ کردند. همه بسیج شدند تا به آوارگانی که از عراق رانده شده بودند کمک کنند.

---

[۲۱] . مسجد حاجی سرکه.

در سال ۱۳٤۸ آقای حکیم رحلت کرد. پس از اعلام رحلت آقای حکیم تجلیل فراوانی از ایشان در مشهد صورت گرفت. در منزل آقای میلانی فاتحه بود. فاتحه دوم به نام مرحوم آقای کفایی بود. فاتحه سوم را هم استاندار گرفت. در همه شهرستان ها مراسم فاتحه و بزرگداشت آقای حکیم برپا بود. تقریبا می توان گفت که مجالس ترحیم آقای حکیم تا چهلم استمرار پیدا کرد. چهلمین روز فاتحه آقای حکیم در مشهد را من در مسجد سرکه گرفتم. در عراق هم نسبت به بزرگداشت ایشان کوتاهی نشد و بزرگداشت بسیار باشکوهی در عراق انجام شد.

بعد از فوت حکیم، جمع زیادی از مقلدین ایشان، با توجه به انتشار اعلامیه مدرسین حوزه قم که در آن بر اعلمیت امام صحه گذاشته بودند، بدون مشکلی به امام مراجعه کردند. وضع اقتصادی امام خیلی بهتر شد. آقای خویی هم در عراق از طلبه ها امتحان می گرفت و به آنها شهریه می داد، ولی امام اعلام کرد که به همه باید شهریه داده شود. قبل این قضایا هم امام در قم شهریه ای می داد که کم بود و استمرار نداشت. این در حالی بود که در آن هنگام خرج سنگینی برعهده امام بود؛ چون بعد از ماجرای ۱۵ خرداد خیلی ها دستگیر و زندانی شدند، خیلی ها از کسب و کار ماندند و امام از همه اینها به نحوی دستگیری می کردند. با این حال بعد از این قضایا امام شهریه قم و نجف را برقرار کردند تا به مشهد رسید. در مشهد هم ابتدا تقسیم نامرتب بود. شیخ نصر الله خلخالی در این زمان اصرار فراوانی داشت که حوزه مشهد را وابسته حوزه نجف بکند. از طرفی هم آقای پسندیده و علمای دیگری که در دستگاه امام بودند می خواستند حوزه مشهد وابسته به قم شود.

بعد از فوت آقای حکیم، از طرف آقای خویی اجازه تام بدون این که من تقاضا کنم، برای من آمد. بعد هم از طرف آقای خلخالی و مرحوم امام دو اجازه آمد؛ یکی به وسیله مسافر و یکی به وسیله پست. آقای خلخالی خطاب به من نوشته بود که اجازه تامی برای شما با پست فرستادیم. چون اطمینان نداشتیم که با پست به شما برسد، اجازه دومی هم به وسیله مسافر فرستادیم. بعد از این اجازه ها آقای خلخالی اصرار داشت که من به عنوان نماینده امام عهده دار امور شهریه حوزه مشهد شوم و من به جهات متعدد نمی توانستم این مسئولیت را به عهده بگیرم.

ایشان نامه دیگری نوشت پس کسی را معرفی کنید. من به دلایلی حاج سید محمود مجتهدی، برادر آیت الله سیستانی را معرفی کردم و نوشتم ایشان هم لیاقت دارد، هم آدم با سابقه ای است و اسم و

رسمش هم خوب است. بر این اساس آقای خلخالی وکالت تام نوشت و برای آقای مجتهدی فرستاد. هنوز آقای مجتهدی مستقر و وارد عمل نشده بود که از طریق آقای پسندیده وکالت تامی به نام آقای حاج شیخ مرتضی محامی آمد و ایشان را به عنوان نماینده امام در استان خراسان نصب کردند و شهریه را هم به ایشان واگذار کردند.

این قصه هم از قضایایی بود که بعد از رحلت آقای حکیم اتفاق افتاد. ضمناً سایر مراجع هم فعالیت داشتند. از جمله آقای گلپایگانی نامه ای فرستادند برای آقای مصباح که شهریه آقای حکیم را شما از سوی ما بدهید. همچنین آقای شریعتمداری هم نامه ای نوشتند و شهریه ای برای طلاب مشهد فرستادند. مرحوم آقای خوانساری هم از تهران اقدام کردند. این سه شهریه جای آن شهریه را گرفتند. شهریه آقای خوانساری تا آخر عمر ایشان ادامه داشت، ولی دو شهریه دیگر بعد از یکی دو سال وقتی معلوم شد که از خود محل چیزی تولید نمی شود، قطع گردید.

ارتحال آیت الله شاهرودی و سید احمد مدرس یزدی

در سال ٤٩ یا ٥٠ فوت آقای شاهرودی پیش آمد. رحلت ایشان موجب شد که همه مغازه ها و بازار تعطیل شود، بعد هم مجالس فاتحه منعقد شد. مجلس اول را آقای میلانی در مسجد گوهرشاد گرفتند، آقای کفایی و آقای قمی، و دیگر مراجع مشهد در فوت آقای شاهرودی اظهار همدردی می کردند. حتی چون فوت ایشان با نیمه شعبان مصادف شده بود، مجالس نیمه شعبان هم تعطیل شد.

در این خلال مرحوم حاج سید میرزا احمد مدرس درگذشت. ایشان مردی پاک و شایسته بود و در مسجد حاج ملا هاشم نماز می خواند و تمام عمر معالم، قوانین، لمعه، رسائل، مکاسب و در ایام تعطیلی خلاصهٔ الحساب درس می گفت. آنچه در فوت حاج میرزا احمد پیش آمد بی سابقه بود. فوت ایشان در بیمارستان امام رضا علیه السلام بود، از آن جا وقتی که تشییع شروع شد خیابان های امام خمینی (پهلوی سابق) و خسروی مملو از جمعیت شد.

از زمانی که یادم می آید، همه مراجع و علمایی که در مشهد فوت می کردند دربارهٔ جای قبر آنها بین شصخیت های علمی و استاندار و نایب التولیه اختلاف می افتاد. علمایی که معمولا در آستان قدس دفن می شدند سه گروه بودند: شخصیت های بسیار مهم جایشان پشت سر یا پایین پای حضرت بود.

علمای مشهور در دارالضیافه دفن می شدند و بقیه معمولا در دار الزهد (که زمانی محل مدرسه علی تقی میرزا بود. قبلا مدرسه بود. بعد از بیوتات حرم شد.) بعضی از آقایان سرشناس دیگر را هم آستانه کمک می کرد و رایگان در صحن دفن می کردند.

در فوت هر یک از آقایان حتی در فوت آقای نهاوندی این اختلاف بود و آستانه نمی خواست در جایی که مورد نظر بازماندگان بود، علمای درگذشته را دفن کند. این مشاجره و بحث اتفاق می افتاد. حتی در مورد آقای نهاوندی آستانه حاضر نبود که ایشان پایین پا دفن شود، و صد هزار تومان پول می خواست تا این که مرحوم حاج علی آقای کازرونی صد هزار تومان چک کشید و به آستانه داد و مرحوم نهاوندی را پایین حضرت کنار درب حرم دفن کردند.

مرحوم حاج میرزا احمد مدرّس در حالی فوت کرد که مسئولین دستگاه می کوشیدند از روحانیت استمالت بکنند. وقتی جنازه حاج میرزا احمد مدرس را به طرف حرم آوردند، قبل از این که خانواده شان تقاضا کنند، استاندار پیرنیا آمد در تشییع شرکت کرد و اعلام کرد که هر جا ورثه و علما صلاح می دانند ایشان را دفن کنند. ورثه گفتند ما نمی دانیم چه کار کنیم، علما هم ماندند. بنا شد ببینند خود ایشان در حیات شان کجا را مایل بوده. آقازادهای به نام حاج قوام داشتند. از ایشان سوال کردند، گفت: یک روز وقتی از جلوی دار السیاده می گذشتیم، ایشان گفت همین جا برای دفن جای خوبی است. همین را ملاک قرار دادند و ایشان را در آن جا دفن کردند.

فوت ایشان مصادف شده بود با مراسم چهلم آیت الله حکیم، کسانی که می خواستند در حوزه کارهایی انجام بدهند، از این فرصت برای تبلیغات استفاده کردند و برای فوت ایشان چند روز در مسجد گوهرشاد فاتحه برقرار بود، بعد به مدارس منتقل شد، هر مدرسه ای یک روز برای ایشان اقامه عزا می کردند و فاتحه می خواند و ٤٠ روز برای ایشان فاتحه گرفته شد، با آن که اتصال فواتح از زمان فوت تا چهلم اختصاص به مراجع داشت. و مثلاً برای شیخ هاشم، ٧ روز تعزیه گرفته شد و حوزه تعطیل شد.

شهادت آیت الله سعیدی

در این ایام آقای سعیدی به شهادت رسید. مرحوم آقای میلانی و آقای قمی درس را تعطیل و

مجلس فاتحه برای ایشان منعقد کردند و تلگرافی از امام به عنوان تسلیت برای آقای گلپایگانی و آقای قمی آمد.

مسأله شهادت مرحوم غفاری هم در زندان، آثار بسیاری در مشهد داشت. مقاومت شهید سعیدی و غفاری در زندان مهم بود. قضایای آنان بعد از شهادت منتشر می شد.

آقای سعیدی در مدرسه دودر در اتاقی کنار ایوان بود. من در آن زمان در مدرسه دودر به درس مرحوم شیخ غلامرضا نمایی می رفتم و ایشان، آن زمان درس حاج میرزا احمد مدرس می رفت. آقای سعیدی با آقای خزعلی هم دوره بود. ایشان با دختر بزرگ آقای طباطبایی ازدواج کرد. پس از ازدواج، چنان که اشاره شد، آقایان سعیدی، خز علی و نصراللهی، از مشهد به حوزه قم منتقل شدند.

ارتحال آیات کفایی و میلانی

آقای کفایی مریض شدند و در بیمارستان بستری شدند. خیلی ها از تهران به عیادت ایشان می آمدند و بعد هم فوت کردند. در فوت ایشان، آقای میلانی از ایشان بسیار تجلیل کردند. در مسجد گوهرشاد مجالس باشکوهی منعقد شد و پشت سر حضرت دفن شد. یکی از فرزندان آقای کفایی، شیخ عبدالرضا نام داشت که آن زمان لیسانس فلسفه بود. مرحوم آقای میلانی ایشان را معمم کرد و ایشان در کسوت روحانیت در فواتیح پدرش ملبس شد و با دختر آیت الله مامقانی (پسر آیت الله شیخ عبدالله مامقانی و نوه آیت الله شیخ محمد حسن مامقانی) ازدواج کرد و الآن هم جزو فضلای قم به شمار می رود.

در سال ۱۳٥٤ حادثه مهمی که واقع شد فوت آقای میلانی بود. کسالت آیت الله میلانی از سال ۱۳۵۳ شروع شده بود. هم زمان با روزهایی که ولیان دور فلکه را خراب کرده و خانه آقای میلانی هم خراب شده بود، آقای میلانی در منزل یکی از تجار به نام آقای برجی در فلکه سعدی بستری بود و طلاب و شخصیت ها به دیدن ایشان می رفتند. بعد هم که بیرون آمدند چند مدتی مشغول بودند و باز منتقل شدند به بیمارستان امام رضا، از بیمارستان به کوهپایه در جا غرق انتقال یافتند. بعد ملاقات ایشان ممنوع شد، فقط شیمی درمانی می کردند، تا این که رحلت ایشان پیشامد کرد و شهر مشهد تماماً تعطیل شد و از همه جا تلگراف های تسلیت می آمد.

وضع حوزه مشهد بعد از رحلت آیت الله میلانی

شبهه ای نیست که پس از درگذشت آیت الله میلانی خلأی به چشم خورد و تغییراتی در حوزه پیش آمد، خلأی که در نبود ایشان پش آمد از چند جهت بود: جهت اول مسأله علمی بود و این که حوزه بعد از فوت ایشان چه می بایست بکند. وجود آقای سید ابراهیم علم الهدی سبزواری که نسبت به آیت الله میلانی رونوشتی مطابق اصل بود، و نیز وجود حضرت آیت الله میرزا علی آقا فلسفی که از هر جهت شخصیت آراسته و وارسته ای بود و سال ها در شمار شاگردان مخصوص و مورد توجه حضرت آیت الله خویی و از حیث استعداد، بیان، تنظیم و ترتیب مطالب شخص ممتازی بودند، به مشهد آمدند و درس هایی را شروع کردند و طلاب هم استقبال گرمی از ایشان کردند. روز به روز جمعیت درس ایشان بیشتر می شد. ایشان در جنبه های اخلاقی و روش زندگی هم، مانند شیخ انصاری زندگی می کند، خودش امور زندگی اش را اداره می نماید. و در مخالفت با هوای نفس، به گونه ای است که هیچ وقت دیده نشد که اظهار شخصیت کند و تظاهر به درس خواندگی و ملاّیی کند. در مجالس، وقتی می خواهند مطلبی را اظهار کنند، نمی گویند که من می گویم، بلکه می گویند: این طور هم گفته شده است.

در مجموع، نظیر ایشان در نجف و قم هم کم است. استادی با این موقعیت علمی، خصوصیات اخلاقی و بیان شیرین و لهجهٔ نمکین کمتر پیدا می شود. البته سبک ایشان، مشابه آقای خویی است و روش قبض است و نه بسط. به خلاف مرحوم علم الهدی که مشابه استادشان مرحوم میلانی، روش بسط را در القای درس داشتند و لذا شاگردان محدودتری هم داشتند، اما ایشان هم از لحاظ اخلاق و تواضع در برابر استادشان نمونه بودند. با آن که شاگرد مبّرز آقای میلانی بود، تظاهر به آن نمی کرد. در بیت ایشان، خود را یک کارمند و خادم معمولی می دانست و توجّهی به این که شأن او چه اقتضا می کند، نداشت. بدون تکلّف، کاری را که به حاج احمد خادم مربوط بود، انجام می داد.

با بودن سید ابراهیم علم الهدی و آقای فلسفی حوزه از جهت علمی اشباع شد. آنچه باعث اشکال شد مسأله اجتماعی بود، مخصوصاً حوزه با مشکلات انقلابی رو به رو بود. هر روز باید اعلامیه ای داده می شد و هر روز مجلس فاتحه ای لازم بود. از این طرف هم در مقابل یک دستگاه جباری قرار داشت که با چنگ و دندان علیه روحانیت مقاومت می کرد. از ابعاد مختلف روحانیت را می کوبیدند و

روحانیت باید در قبال اینها کارهایی انجام می داد.

ناگفته نماند که در حوزه شخصیت هایی چون میرزا جواد آقا تهرانی و حاج شیخ حسنعلی مروارید نیز بودند. آنها کارهایی هم انجام می دادند و وجودشان در حوزه نسبت به کارهای اجتماعی مهم بود و بعد از رحلت آقای میلانی، فعالیت آنها هم بروز کرد. آقای سید صادق شریعتمداری به مشهد آمده بود و مرد ملاّیی بود. آقای عزالدین زنجانی هم به مشهد تبعید شده بود. ایشان هم شخصیتی علمی- فلسفی و هم اجتماعی داشت. آقای سید کاظم مرعشی و شیخ ابوالحسن شیرازی هم بودند که قضایای اجتماعی را جوابگو بودند. مخصوصا با جهات متعددی که بررسی شده بود بیشتر توجه به شیخ ابوالحسن شیرازی بود که ایشان را وارد میدان کردند و از دو جهت ایشان پشتیبانی می شدند: جهت اول همین علمای انقلابی، مثل آقایان خامنه ای، هاشمی نژاد و طبسی، به عنوان این که ایشان یک مرد حوزه دیده و با سابقه ای است در همه کارها ایشان را جلو می انداختند. میرزا جواد اقا تهرانی و آقای مروارید هم ایشان را کمک می کردند. بعد از فوت آقای میلانی بلافاصله ایشان مطرح شد و با تأیید آقایان، منزل بسیار بزرگی را در آخر سرشور خریدند و مدرسه ای به نام ایشان اسم گذاری و بعضی کارهای دیگر انجام شد. چند منزل دیگر را هم در شرف اجاره بودند و زمینه نزدیکی فراهم شده بود که شهریه ای هم به نام ایشان در حوزه توزیع شود. [۲۲]

[۲۲] . لازم به یادآوری است که این بخش از مصاحبه آیت الله صالحی از مدرسین بزرگ حوزه علمیه مشهد و از شاگردان آیت الله میلانی از کتاب مدرس صالح در شرح خاطرات آیت الله میلانی، مقام، علمیت، دوران حیات و فعالیت ایشان گرفته شده است. مشخصات نشر به شرح زیر است: صالحی، میرزا حسن، خاطرات، به کوشش گروهی از نویسندگان(محمد رضا حکیمی، غلام رضا جلالی، مجتبی الهی خراسانی)، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس،۱۳۸۵.

مصاحبه با حجت الاسلام و المسلمین سید مهدی طباطبایی

درآمد

مفاخر خراسان: در ابتدا عرض کنم که ده نفر از طلاب و فضلای خراسانی، چندین سال است دفتری به نام مرکز مفاخر خراسان تاسیس شده و برای بزرگان و مفاخر این استان، مراسم جهت معرفی و نکوداشت و بزرگداشت آنان برپا شده است. طی این سال‌ها برای آقایان استاد محمدتقی شریعتی، عزیز الله عطاردی، آیت‌الله میرزا علی آقا فلسفی، میرزا جوادآقا تهرانی و اخیرا برای مرحوم آخوند خراسانی، که بعضا نیز خود حضرتعالی هم حضور داشتید، برگزار شده است و در کنار آن، آثار و کتابها و مقالاتی تحقیق و منتشر شده و از این کتابها رونمایی گردیده است. در باره این جلسه و مزاحمتی که فراهم شده، باید عرض شود که دوستان مدتی است تصمیم گرفته‌اند مراسمی و جلسه‌ای برای چهلمین سالگرد فوت آیت الله العظمی سید محمد هادی میلانی (ره) ترتیب دهند؛ حضرتعالی بهتر از ما می‌دانید که برای ایشان با همه عظمت و نقشی که در مشهد داشتند، بزرگداشتی که شایسته و فراخور ایشان باشد، برگزار نشده است. دفتر مفاخر خراسان قصد دارد با انتشار آثار علمی و فقهی مرحوم آیت‌الله میلانی که بالغ بر ۲۵ جلد کتاب می‌شود و مقالاتی که در باره ایشان نوشته شده و مصاحبه‌هایی که در این زمینه صورت گرفته، با همکاری خانواده و بازماندگان ایشان همایشی علمی و تجلیلی برگزار کند و از آنجا که جنابعالی به یک معنا خراسانی و سالها در مشهد و در جلسات درس حضور و در بیت ایشان سخنرانی داشته‌اید، در خدمت حضرتعالی برسیم و از خاطرات و نکاتی که در باره ایشان مستحضر هستید

بیان کنید. در ابتدا خواهشمندیم که شرحی از زندگی و نحوه آشنایی و ارتباطتان با مرحوم آیت الله میلانی برای ما بگوئید.

شرح زندگی و مسائل و زمینه‌های حضور

بنده در در سال ۱۳۳۳ و در سن حدودا ۱۸ سالگی به مشهد آمدم. در آن زمان، من مقداری از علوم حوزوی را خوانده بودم و در بعضی مسائل نسبت به سنم، جلوتر از بعضی آخوندهای دیگر بودم. در ابتدا در درس خارج اصول مرحوم آیت الله شیخ میرزا احمد کفایی فرزند سوم آیت‌الله آخوند خراسانی که صبح‌ها در شبستان نهاوندی بر پا می‌شد، حاضر می‌شدم. مرحوم آیت الله میلانی در سال ۳۲، برای زیارت از کربلا به مشهد آمدند. در ابتدا باید به عنوان مقدمه عرض کنم که مرحوم آقای کفایی در راستای همتی که برای عالم پروری و جذب علمای شهرستان‌ها به مشهد داشت، در بدو ورود علما به مشهد مقدس، گروهی از روحانیون را می‌فرستاد تا به استقبال این بزرگان در میدان آب و خیابان امام رضا(ع) بروند و آنان را با سلام و صلوات بیاورند. هدف مرحوم کفایی از این کار که رویه ایشان از زمان رفتن رضا شاه در شهریور ۱۳۲۰بود، متوجه کردن مردم، به ارزش و اعتبار علما بود. در آن ایام، بعد از مراسم استقبال، علما و هیئت همراهشان را ابتدا به منزل بزرگی نزدیک مدرسه نواب منتقل می‌کردند و پس از استراحت کوتاهی، به خود مدرسه می‌آوردند و در آنجا یکی از روحانیون خوشامد و خیر مقدم می‌گفت. در روز ورود مرحوم آیت الله میلانی اگرچه خود من حضور نداشتم؛ اما از آقای کفایی شنیدم که آقای نوقانی که متولی مدرسه نواب و از اعیان و بزرگان مشهد بود به ایشان خوشامد و خیر مقدم گفته است و سپس آقای حاج علی اصغر عابد زاده، از تجار و خیرین و خود اهل سخنرانی و موعظه و مشهور و صاحب مؤسسات آموزشی، دقایقی صحبت کرده و از اوضاع روحانیت و حوزه، گله کرده و گفته مشهد بی سر و سامان است و آخوند و روحانی چندانی ندارد. این چند تایی هم که هستند، با هم دعوا دارند. روی این حساب بهتر است شما در مشهد بمانید و یک سروسامانی به حوزه بدهید. خلاصه با این حرف‌ها شدیدا آقای کفایی را آزرده خاطر کرده بود. من گفتم آقا اگر اجازه می‌دهید من در مجلس دیگری حرف‌های نسنجیده ایشان را جبران کنم و ذهنیتی که برای آقای میلانی پیش آمده، تصحیح کنم؟ گفت تو سن و سالت کم است و برای این کار مناسب نیستی! باید فرد

قوی‌تری را پیداکنیم. گفتم خود شما چرا نمی‌گویید؟ گفت در شأن من نیست. بعد گفت مراقب او باش تا دوباره به آقای میلانی نزدیک نشود و از آن حرف‌ها نزند.

آقای میلانی پس از ورود به شهر مشهد، در ابتدا در منزل آقا شیخ علی اکبر نوقانی که منزل وسیعی در کوچه باغ بود، اقامت کرد و علما و بزرگان مشهد به دیدارش رفتند. بسیاری از علما و بزرگان مشهد خواستار ماندن آقای میلانی در مشهد بودند؛ انگیزه این بزرگان از جمله آقای کفایی و آقای شیخ کاظم دامغانی که مجتهد قوی و برجسته‌ای به شمار می‌آمد، بهره برداری حوزه علمیه مشهد از وجود ایشان و تقویت حوزه مشهد بود. در واقع مرحوم آقای کفایی و مرحوم دامغانی حامی واقعی مرحوم آقای میلانی بودند.[۲۳] اگرچه برخی مانند حاجی عابدزاده که فرد بانفوذی بود و دل خوشی از برخی روحانیون و علمای مشهد نداشت، که به دربار تمایل داشتند و انگیزه‌های دیگری داشتند و می‌خواستند آقای میلانی را در جهت مستقل قرار دهند و از ایشان، علیه برخی از علمای مشهد بخصوص آقای کفایی و مرحوم فقیه سبزواری استفاده کنند. برخی از علمای مشهد از جمله مرحوم آقای کفایی، مرحوم شیخ هاشم قزوینی و مرحوم سید یونس اردبیلی، با این شیوه او مخالف بودند. اما گروه آقای عابدزاده، متشکل از پسر سید یونس اردبیلی و جمعی دیگر اهداف دیگری داشتند و از نظر من، برای ایجاد تفرقه و دو دستگی میان علمای مشهد، قدم بر می داشتند مثلا مرحوم شیخ مجتبی قزوینی را که آن زمان در حوزه علمیه فردوس به سر می-برد، به مشهد آوردند و با سوء استفاده از مخالفت آشیخ مجتبی با فلسفه، ایشان را در مقابل آقای میلانی قرار دادند. به یاد دارم که یک بار نوقانی در مسجد گوهرشاد به مناسبت شهادت امام صادق(ع) منبر رفت و از آقای میلانی به عنوان زعیم حوزه علمیه خراسان نام برد و در مقابل مرحوم کفایی را تنقید کرد که من خیلی ناراحت شدم و به جهت علاقه‌ای که به هردو بزرگوار داشتم، بعد از سخنرانی، به سراغش رفتم و اعتراض کردم که کارمان به دعوا و کتک کاری کشید.

۱-اگر چه یک بار مرحوم شیخ کاظم دامغانی با مرحوم آقای میلانی در افتاد و آقای میلانی هم قهرکرد و به قم آمد. اتفاقا من هم در آن ایام قم بودم و منزل یک دوست کویتی در اختیارم بود که در اختیار مرحوم آقای میلانی قرار دادم و زمینه ملاقات ایشان با مرحوم آیت الله بروجردی را نیز فراهم کردم.

مفاخر خراسان: سرانجام اختلاف بین مرحوم حاج آقا مجتبی و مرحوم آقای میلانی، به کجا انجامید؟

با پادر میانی مرحوم شیخ هاشم قزوینی که هم‌شهری آشیخ مجتبی قزوینی بود، بحمدلله مشکل حل شد، مرحوم آشیخ هاشم قزروینی که از مدرسان بزرگ سطوح عالیه بود، هم آقای میلانی را به خوبی می‌شناخت و هم به مراتب علم و اخلاق آشیخ مجتبی، وقوف داشت روی این حساب با گفتگو و میانجی‌گری، رابطه این دو بزرگوار را اصلاح کرد؛ یادم هست روزی که مرحوم شیخ هاشم قزوینی می‌خواست به دیدار آشیخ مجتبی برود و در باره مرحوم میلانی با ایشان گفتگو کند، من هم در کنارشان بودم و خدمتشان عرض کردم با درشگه می‌روید یا با ماشین؟ گفت با درشگه و من هم درشکه‌ای گرفتم و ایشان را برای دفاع از آقای میلانی، به منزل آشیخ مجتبی بردم. یادم هست که مرحوم آشیخ هاشم قزوینی به مرحوم آشیخ مجتبی گفت شما از مراتب علم آقای میلانی خبر نداری! ایشان کوهی از علم است. همه مبانی محقق نائینی در مشت ایشان است؛ بیست سال پای مباحث آقا ضیاء عراقی نشسته و همه آنها را یاد گرفته و حلاجی کرده است. در خصوص فلسفه و این حرف‌ها هم باید بگویم که شما گوشه این منزل نشستی و به حرف این و آن گوش می‌کنی؛ در حالی که آنچه به شما انتقال داده‌اند، دروغی بیش نیست. بهتر است خود شما یک روز در سر درس ایشان حضور پیدا کنید تا حقایق روشن شود. در آخر هم گفت گذشته از همه این حرف‌ها من از شما خواهش می‌کنم که به خاطر امام زمان(ع) از این اختلافات دست بردارید. این ملاقات و حرف‌های آشیخ هاشم قزوینی، تاثیر خودش را گذاشت و موضع مرحوم آشیخ مجتبی درباره مرحوم آقای میلانی، تاحدودی تعدیل شد و کسانی که در صدد فتنه انگیزی بودند، عقب نشینی کردند. در مراسم جشن نیمه شعبان آن سال هم از آقای میلانی تقدیر خیلی زیادی به عمل آمد؛ از شخصیت علمی ایشان خیلی تجلیل شد و پس از آن، ایشان یک حالت استقلالی پیدا کرد و برخی افراد متحجر از دور ایشان پراکنده شدند و تعدادی از شخصیت‌های روشنفکر مانند محمد تقی شریعتی بود که مخالف عابدزاده بود، دور آقای میلانی، جمع شدند.

مفاخر خراسان: ارتباط آشیخ مجتبی قزوینی با مرحوم میلانی بعد از آن جریانات، چطور بود؟

در واقع ارتباطی با هم نداشتند و در مواقعی که نیازی به ارتباط و تبادل نظر بود، به طور عمده آقای محمد رضا حکیمی و آقای دهشت و آقای شیخ عبدالحسین سبزواری، آقای مدیر شانچی و یک شخصی به نام جعفر آقا که ملا و باسواد بود ولی کفش دوزی می‌کرد، این ارتباط برقرار می‌شد.

خصوصیات شخصیت آیت‌الله میلانی

مفاخر خراسان: از خصوصیات اخلاقی و علمی مرحوم آقای میلانی برای ما بگوئید

آقای میلانی هم هوش و فراست بسیار زیادی داشت و هم بسیار متدین و متخلق به اخلاق الهی بود؛ من به جرأت می‌توانم بگویم که در میان علمای مشهد، از حیث قداست ممتاز و شاخص بود و تقوای فوق العاده‌ای داشت. همیشه از اخلاق و معنویت سخن می‌گفت. یادم هست که در غالب اوقاتی که خدمتشان می‌رسیدم؛ چه در درس و چه اوقات دیگر، مرا نصیحت می‌کرد. خصوصیت دیگر آقای میلانی این بود که به حرف‌های مغرضانه‌ای که علیه ایشان گفته می‌شد، توجه نمی‌کرد و به تعبیر قرآن، کریمانه برخورد می‌کرد و از مصادیق«**اذا مروا باللغو مروا کراما**» به شمار می‌آمد و هیچ وقت حاضر نبود خودش را درگیر به این مسائل و نفسیات کند؛ اگرچه آقا سید محمدعلی میلانی، فرزند کوچک ایشان گاهی وارد این مسائل می‌شد؛ ولی ایشان سعی‌اش این بود که اوضاع را آرام کند. پسر دیگر ایشان آسید نورالدین هم که شباهت زیادی در ظاهر و قیافه به پدر داشت، در رفتار و عملکرد نیز چنین بود، به طوری که آقای میلانی ایشان را به شهر ری فرستاد. در همان ایام اتفاقا سید نورالدین در نامه‌ای به من نوشت که اینجا گرفتار و بی پول شده‌ام که خودم را به او رساندم و یک شب مهمانش شدم و پولی به او دادم و دلجویی کردم و گفتم اگر امکان دارد دوباره به مشهد و پیش پدرت برگرد! گفت دیگر نمی‌توانم برگردم؛ چون پدرم را گرگ‌هایی احاطه کرده‌اند و می‌خورند. به هرحال همین روحیه معنوی باعث شده بود که ایشان دو سنخ شاگرد و مرید داشته باشد، یک دسته مثل آقایان محمدرضا حکیمی،

شیخ عبدالله یزدی، سید جعفر و سید عباس سیدان و موسوی نژاد، اصحاب سرّ آقا بودند و دعاها و توسلات مال آنها بود و جمعی هم مشتاق علم و مطالب نو و جدید ایشان در اصول و فقه بودند. وقتی آقای میلانی تدریس را در مشهد شروع کرد، به جهت این که در اصول فقه، مطالب نو و جدیدی مطرح می‌کرد، با استقبال بسیار زیادی در حوزه و در میان فضلا مواجه شد. به طوری که شیخ علی تهرانی یکی از شاگردهای ایشان در آن مقطع، می‌گفت که اعلم علمای ایران، آقای میلانی است. انصافا درس آقای میلانی خیلی منقح، موجز و پرمحتوا بود و همین جاذبه علمی موجب شد که جمعی از فضلای مشهدی که برای کسب علم به نجف رفته بودند، برگردند و در مشهد ماندگار شوند؛ آقایان علم الهدی سبزواری، شیخ ابوالفضل، شیخ علی کاشانی، برادران رضازاده، زنجانی و شیخ محمدرضا مهدوی دامغانی که همیشه در درس اشکال می‌کرد، از آن جمله بودند. به این ترتیب، جایگاه آقای میلانی در مشهد تقویت شد و ایشان پر و بال گرفت. یادم هست که در آن ایام با این که ضبط صوت چندان معمول نبود، برای درس ایشان ضبط صوت می‌آوردند و درس را ضبط می‌کردند. خود من هم مدتی در دروس اصول و فقه ایشان حاضر شدم؛ منتهی در درس فقه چون شب ها برگزار می شد کمتر حاضر می‌شدم؛ با این حال تمام مباحث کتاب اجاره را که مطالب جالبی دارد و «عروس الفقه» نامیده می شود، از محضر ایشان استفاده کردم. همچنان که در درس اصول مرحوم میرزا احمد کفایی هم حضور پیدا می‌کردم و بین دروس اینها مقایسه می‌کردم، تا ببینم علمیت کدام یک بالاتر است؟

از خاطرات مربوط به جلسه درس ایشان این است که یک بار درحال رفتن به درس، صدای ایشان را از طریق بلند گو شنیدم و اشکالی به نظرم رسید؛ به محض اینکه به شبستان محل درس رسیدم و در حالی که کفش‌هایم در دستم بود، اشکالم را مطرح کردم که فرمود اول کفش‌هایت را در جا کفشی بگذار و بعد بیا بنشین، ببینم اشکالت چیست و چه می‌گویی؟ گفتنی است که روزهای دوشنبه هم در بیت ایشان مجلس روضه بود که مرحوم استاد محمد تقی شریعتی، منبر می‌رفت و عموما افراد باسواد و روشنفکر حاضر می‌شدند؛ اما در مجلس دیگری که جمعه‌ها برپا می‌شد، همه اقشار شرکت می‌کردند سخنران مجلس نیز غالبا بنده بودم. همچنان که منبری دهه اول محرم بیت ایشان هم من بودم. یادم هست در محضر آقای میلانی یک بار یک سخنرانی فلسفی مفصلی کردم که جز

تعدادی از حضار همه بلند شدند و رفتند و بعد از سخنرانی هم آقای میلانی خیلی عصبانی شد وگفت این چرت وپرت‌ها چی بود گه گفتی؟ گفتم می خواستم یک سخنرانی علمایی بکنم! گفت این حرفها را رها کن و یک حدیث و روایت بخوان تا همه استفاده ببرند.

نکات دیگر از شخصیت علمی

مفاخر خراسان: حاج آقا! اگر در باره خصوصیات علمی آیت الله میلانی نکات دیگری به ذهنتان می‌رسد بفرمائید.

آقای میلانی علاوه بر این که از حیث اخلاقی شخصیتی بسیار متدین و صبور بود، در جهات علمی هم فوق العاده بحاث و نقاد و مسلط در علم اصول و فقه بود. تسلط ایشان در اصول به نظر بنده از تمام علمای مطرح وقت در ایران مانند امام خمینی و مرحوم آقای شریعتمداری و مرحوم آقای گلپایگانی و برخی از بزرگان نجف مانند مرحوم حکیم و مرحوم سید محمود شاهرودی بالاتر بود. من علاوه برحضور در درس علما و مراجع بزرگ قم، در درس هر یک از بزرگان نامدار نجف به مدت یکی دو ماه حاضر شدم و کیفیت بحثشان را دیدم در آن موقع مرحوم میلانی در پختگی و بیان و دسته بندی کردن مطالب علم اصول، بی نظیر یا کم نظیر یا بود. البته فقه آقای خوئی هم تراز و در مواردی، پخته تر از آقای میلانی بود. من گاهی اسم آقای خوئی را پیش آقای میلانی می‌آوردم و ایشان هم به تناسب، خاطره یا مطلبی را از ایشان نقل می‌کرد؛ یادم هست یک بار در بحث اجاره و موجر و مستاجر، ایشان روایتی را از امام باقر(ع) خواند و فرمود من از این روایت چیزی بیشتر از آقای خویی، برداشت نکردم. بعد فرمود من مدت زیادی با آقای خوئی هم بحث بودم و ایشان را در امور علمی بسیار دقیق یافتم. آقای خوئی و آقای میلانی، هر دو در فقه بسیار برجسته و شاگرد نائینی و محقق اصفهانی بودند و دقتشان فوق العاده بود نمونه این برجستگی این بود که مثلا لغتی از لغات وارده در احادیث را به ابواب مختلف مثل استفعال و افعال و تفعیل می‌بردند و از آن معانی جدیدی در می‌آوردند. قبل از این‌ها آقای بروجردی این کار را می‌کرد؛ من خودم در درس ایشان این روش را دیده بودم. البته آقای بروجردی گاهی برداشت خودش را مستند به اشعار «ابن مالک» در «الفیه» می‌کرد که مرحوم آقای میلانی، آن را قبول نداشت و معتقد بود که باید به منابع اصیل‌تر عربی مثل

«لسان العرب» استناد شود؛ چرا که لسان العرب کلمات عربی را با توجه به اشعار و ادبیات حجاز در دوران جاهلیت، معنا کرده و این به ادبیات پیامبر و معصومین(ع) که اهل حجاز بودند، نزدیکتر است. تا این حد ایشان حساس بود و لذا کتاب‌های لغت دوره متأخر مانند کتاب «المنجد» و مانند آن را اصلا قبول نداشت و می‌گفت این کتب لغات را بر اساس فهم و دریافت مصری‌ها معنا می‌کنند. در حالی که فتوا دادن امر مشکلی است و نیاز به دقت و فحص و جستجوی بسیار در کتاب‌های لغت عصر متقدم بر گرفته از آثار عصر نزول قرآن و صدور روایات دارد. برای من خیلی جالب و مهم بود که آقای خوئی و آقای میلانی نگاه جدیدی به ادبیات و لغات داشتند. همان گونه که خود آقای میلانی دیدگاه ویژه‌ای نسبت به منابع روایی و بخصوص کتاب «وسائل الشیعه» داشت و اصلاحیه ای بر آن نوشته بود؛ در آن زمان آقای ربانی شیرازی هم مشغول اصلاح و تصحیح وسائل الشیعه بود. من سه جلد از نوشته‌های ایشان را گرفتم و پیش آقای میلانی بردم تا ببینم چه نظری دارد؟ ایشان همه را رد کرد و گفت این اصلاحیه غلط است و نسخه اصلاحی من، بهتر است. من رفتم و آقای ربانی شیرازی را نزد آقای میلانی آوردم تا با هم گفتگو کنند و به نتیجه‌ای برسند؛ اما بعد از سه ساعت بحث و گفتگو، نتیجه واحدی به دست نیامد و آقای ربانی خسته شد و گفت من حوصله ادامه بحث را ندارم؛ بنا براین می‌روم و کار خودم را پی‌گیری می‌کنم. روی این حساب، وسائل تصحیح شده این دو بزرگوار در جلدهای دو، سه ، چهار، با هم مشترک است؛ اما در بقیه مجلدات با هم تفاوت دارد.

در باره نسخه اصلاحی وسائل الشیعه

مفاخر خراسان: نسخه تصحیح شده آقای میلانی الان کجاست؟

در همان زمان یک بار چاپ شد؛ منتها چون خوب چاپ نشده بود، دوباره دادیم تا اصلاح کنند؛ اما الان خبری ندارم که چه سرنوشتی پیدا کرده است. آقای میلانی معتقد بود روایات وسائل الشیعه با آنچه در منابع اصلی آن یعنی کتب اربعه وجود دارد، فرق می‌کند؛ به همین جهت ایشان زحمت زیادی برای مطابقت و تصحیح آن در کربلا و بعد در ایران کشید.

مفاخر خراسان: این مطلبی که درباره تصحیح مخصوص اقای میلانی و چاپ آن فرمودید برای ما تازگی دارد و ما نمی‌دانستیم که تصحیح دیگری غیر از آنچه مرحوم آقای ربانی شیرازی انجام داده، وجود دارد!

بله یک چنین تصحیحی وجود دارد، البته من بعدا دوباره پیش آقای ربانی رفتم و گفتم بیا و این تصحیح آقای میلانی را با کار خودت مطابقت کن تا دو کار متفاوت عرضه نشود که نپذیرفت و گفت نگاه من با آقای میلانی متفاوت است و ایشان این تطبیق را نمی‌پذیرد و خود من هم دیگر حوصله ندارم. موضوع را به آقای میلانی گفتم، گفت من که نمی‌توانم دنبال ایشان بدوم. من در حال انجام کار خودم هستم. ایشان اگر بخواهد، من نوشته هایم را دراختیارش می‌گذارم.

مفاخر خراسان: در واقع، اشکال عمده آقای میلانی این بود که وسائل چاپ سنگی که در آن زمان در اختیار بود، دارای اغلاط بسیار است و متنش با آنچه در کتب اصلی مانند کافی و دیگر کتب اربعه، مطابقت ندارد؟

بله! ایشان نکات خاصی در تصحیح روایات داشتند، که مصححان پیشین به آن توجه نکردند، از آن جمله یادم هست که ایشان به عنوان نمونه می‌گفت اگر یک کلمه با تای گرد(ه) نوشته شود، یک معنا دارد و اگر با تای منقوط(ت) و کشیده نوشته شود، معنای دیگری پیدا می‌کند در حالی که مصححان به این نکته توجه ندارند و از این نوع اشتباهات و جا به جا نوشتن کلمات که ناشی از عدم دقت است، در وسائل وجود دارد که باید درست شود.

مفاخر خراسان: حاج آقا! از اعمال عبادی و دینی یا نحوه زیارت کردن مرحوم آقای میلانی چیز خاص و جالبی به یاد دارید؟

من به لطف الهی در مسیر خدمات دینی، توفیق زیادی داشتم و هرچه در این زمینه نصیبم شده، همه از خدا بوده است و من از خودم چیزی ندارم. فکر می کنم این قضیه هم لطف خدا بود که در آن دوران به ذهنم برسد که در باب احوال معنوی بزرگان مشهد تحقیق کنم؛ روی این حساب، یک هفته حساب با قلم و کاغذ رفتم و جلوی درب حرم مطهر

رضوی ایستادم و هر آخوندی که وارد حرم می‌شد، به دنبالش راه می افتادم تا ببینم هنگام زیارت چه اعمالی انجام می‌دهد؟ آیا قرآن، زیارت جامعه و نماز جعفر طیار می‌خواند یا نه؟ در این یک هفته، کیفیت زیارت ۱۵ تن از بزرگان درجه اول مشهد را دیدم و یادداشت کردم. آقای میلانی هر روز برای زیارت به حرم مشرف می شد؛ اما در طی هفته، چهار روز زیارت نامه امام رضا(ع)را می‌خواند، دو بار، زیارت امین الله را می‌خواند و یک مرتبه زیارت جامعه می خواند. نماز بعد از زیارت را هم در منزل می‌خواند؛ اما آقای فقیه سبزواری، شاید کسی باور نکند که هر روز صبح برای زیارت می‌آمد و بالای سرضریح می‌نشست و فقط یک جزء قرآن را از حفظ می‌خواند و می‌رفت و دعا و زیارت نامه و غیره نمی‌خواند؛ من چند روز مراقب احوال ایشان بودم، به طوری که ناراحت شد و گفت چرا دست از سرم بر نمی‌داری؟ گفتم می‌خواهم ببینم کی نماز شب می‌خوانی؟ گفت نماز شب مستحب است و من در بین راه می‌خوانم.

مفاخر خراسان: حاج آقا! اعمال و زیارت بزرگان دیگر چطور بود؟

به نظر من اعمال هیچ یک از آقایان کامل و جامع نبود و هر کدام به یک جنبه توجه بیشتری داشتند؛ مثلا حاج آقا مجتبی قزوینی، هفته‌ای یکی دو نوبت بیشتر به حرم مشرف نمی‌شد و وقتی هم که می‌آمد، برنامه مشخص و مستمری نداشت. معمولا پس از ورود عصایش را یک گوشه‌ای می‌گذاشت و می‌نشست و یک مقداری دعا می‌خواند و می‌رفت؛ اما مرحوم شیخ هاشم قزوینی هر شب برای زیارت می‌آمد و هر شب زیارت مختصر امین الله می‌خواند. گاهی هم زیارت جامعه کبیره و گاهی زیارت نامه مخصوص امام رضا(ع) را می‌خواند. از حیث زمان ورود به حرم هم بسیار دقیق بود و همیشه در یک ساعت مشخص به حرم مشرف می‌شد. در کلاس درس هم این نظم فوق العاده را داشت و همیشه زودتر از شاگردان و سر ساعت، درکلاس حاضر می‌شد و دقیقا هم سر وقت درس را شروع می‌کرد و واقعا از این جهت بی نظیر بود.

مفاخر خراسان برخورد آقای میلانی با شاگردانی که اشکال می‌کردند چطور بود؟

چندان به بحث و گفتگو با اشکال کننده نمی‌پرداخت و اگر شاگردی می‌خواست بیش از اندازه حرف بزند، ایشان سکوت می‌کرد و گوش می‌داد؛ اما روش آقای خویی متفاوت بود

ایشان خیلی خوب به اشکالات جواب می‌داد و اگر کسی ده بار هم سئوال می‌پرسید یا اشکال می‌کرد، مرحوم آقای خویی جوابش را می‌داد. یادم هست که وقتی من اشکال می-کردم، می‌فرمود تو بی حساب وکتاب اشکال می‌کنی؛ درس را خوب نمی‌گیری و اشکالاتت از روی لجبازی است. من بدون مجامله و چاپلوسی می‌گفتم آقا! قصدم بهره برداری از انوار قدسی شماست؛ اما ایشان، حمل بر تملق می‌کرد و می‌گفت مزخرف نگو!

مفاخر خراسان:حاج آقا لطفا از ورود مرحوم آقای میلانی به عرصه مبارزه و سیاست بگویید.

ورود ایشان همزمان با کودتای زاهدی و کنار گذاشتن مصدق از نخست وزیری شد و حوادثی که پس از آن سالها در ایران اتفاق افتاد. به هرحال این وضعیت گذشت و مسائل سیاسی سال ٤٢ و ٤٣ پیش آمد و اوضاع خیلی عوض شد. آقای کفایی خودش را وارد این قضایا نکرد؛ اما آقای میلانی رسما وارد گود مبارزه شد و در انجمن های ایالتی و ولایتی از آقای خمینی حمایت کرد. به نظرم امام خمینی هم خیلی خوب پیش آمد. یادم هست آن روزی که آقای خمینی از زندان آزاد شد، روزنامه اطلاعات نوشت که آیت الله خمینی با نظر شاه همسو شدند و از زندان آزاد شدند؛ اما امام، تلگرافی خطاب به آقای میلانی فرستاد و از ایشان خواست که در مشهد اعلام کند که مطالب نسبت داده شده، دروغ است. این تلگراف به دست آقای میلانی رسید و ایشان هم برای چاپ به خود من سپرد و من هم به وسیله دوستان فعال و پرکاری که در آن دوران داشتم، آن را چاپ و منتشر کردیم.

مفاخر خراسان: این تلگراف را امام فرستاد یا آقای میلانی ؟

امام برای آقای میلانی فرستاد. قبل از آزاد شدن امام هم قضیه محاکمه ایشان مطرح شد؛ رژیم می‌خواست با محاکمه و اعدام امام خمینی، ایشان را از میان بردارد؛ اما علما و مراجع از جمله آقای میلانی به تهران آمدند و با طرح اجتهاد و مرجعیت امام، از ایشان دفاع کردند و موضوع محاکمه را به طور کلی منتفی کردند. یادم هست که آقای میلانی در خیابان منیریه در منزل آقای امینی مستقر شده بود. بعد از آزادی امام هم، علما و بزرگان به ملاقات ایشان می‌رفتند؛ بنده با دونفر از دوستان خیلی سریع خودمان را به تهران رساندیم و به

ملاقات امام و آقای قمی که با امام آزاد شده بود، رفتیم؛ اما بعد از ما به هیچ کس اجازه ملاقات داده نشد؛ حتی به مرحوم آقای سید احمد خوانساری اجازه ملاقات ندادند و اصلا ورود و خروج را ممنوع کردند به طوری که خود ما هم که داخل منزل بودیم، نمی-توانستیم بیرون بیاییم. با شروع نهضت امام خمینی، من تقریبا درس و بحث را رها کردم و بیشتر دنبال مبارزه و سخنرانی و منبر رفتن بودم و این روند تا سال ۱۳٤٥ که من دستگیر شدم، ادامه داشت. بعد از آزادی هم از مبارزه و فعالیت تبلیغی علیه رژیم دست برنداشتم و در همین زمینه یک سخنرانی تند و کوبنده درسال ۱۳٤۹ انجام دادم که از شهرت زیادی برخورداراست. بعد از شهادت مرحوم سعیدی من برای سرپرستی خواهرم به تهران آمدم. در خصوص شهادت مرحوم سعیدی هم جالب است بدانید که من خبر شهادت ایشان را از مرحوم آقای میلانی شنیدم. به این صورت که یک روز از طرف بیت ایشان با من تماس گرفتند و گفتند آقا می‌خواهند شما را ببینند. من صبح خدمتشان رسیدم، فرمود از آسید محمدرضا سعیدی خبر داری؟ گفتم بله! حدود یک هفته پیش دستگیرش کردند. فرمود در این مدت به خواهرت درتهران سر نزده‌ای؟ گفتم یک هفته که زمان زیادی نیست تا من بروم و به آنها سر بزنم! ایشان گفت برو به خواهر و بچه‌هایش سر بزن! شاید خدای نکرده مشکلی داشته باشند و نیازمند کمک و همراهی شما باشند. دلم گواهی بدی داد و گفتم آقا اگر مسأله‌ای پیش آمده و اگر آقای سعیدی را کشته‌اند، بگوئید، من طاقتش را دارم. گفتند بله ایشان را شهید کرده‌اند و از طرف دولت با من تماس گرفتند و خواستند به شما که با مرحوم سعیدی نسبت خانوادگی دارید، خبر بدهم. من فورا خودم را به فرودگاه رساندم و به تهران آمدم و به منزل آن مرحوم رفتم و دیدم خانه شلوغ است و صدای گریه و زاری می‌آید. مرحوم آقای طالقانی هم جلوی مسجد نزدیک منزل ایستاده بود و دکتر شیبانی را برای تسلیت گفتن آمده بود، دستگیر کردند. جنازه مرحوم سعیدی را به جای تحویل دادن به خانواده، خودشان برای دفن به قم بردند، قبل از رسیدن ما دفن کردند. در قم هم آقای کلانتری به جهت سخنرانی در مراسم مرحوم سعیدی دستگیر کردند. بعد از این جریانات، من یک سفر به مشهد رفتم که اقای کمیلی درخواست کرد که در مشهد بمانم که پذیرفتم و ماندم.

مفاخر خراسان: روش و منش آقای میلانی در مسائل اجتماعی و سیاسی چگونه بود؟

به نظر بنده، منش آقای میلانی در این زمینه بسیار خوب بود، ایشان خیلی قائل به شلوغ کاری و برهم زدن اوضاع نبود. به قانون و مراعات آن، اعتقاد داشت. هتک و توهین به افراد را برنمی‌تافت. حتی با شاه هم خیلی مدارا کرد و طرفدار روش‌های مسالمت آمیز بود. در ارتباط با علما و بزرگان هم ضمن حفظ احترام آنان اگر قصد ملاقات و دیدار نداشت، به صراحت می‌گفت و بهانه نمی‌آورد که مثلا مریضم یا کار دارم. آقای دکتر شادمان(داماد آقای نمازی شیرازی) که با بنده دوست بود و علاقه زیادی هم به آقای میلانی داشت، در همین زمینه می‌گفت آقای کفایی دوبار از آقای میلانی برای منزل خود دعوت کرد؛ ولی ایشان نپذیرفت و اصرار ما هم نتوانست در تصمیم ایشان تغییری ایجاد کند.

مفاخر خراسان: واکنش مرحوم آیت الله میلانی به شهادت آقای سعیدی چه بود؟

ایشان خیلی از این قضیه متاثر شد؛ منتهی واکنش رسمی نشان داد و پیام تسلیت علنی نفرستاد و در واقع اعتقاد چندانی به این نوع کارها نداشت. حتی هنگامی که خبر شهادت مرحوم سعیدی را به من داد، گفت خودت را خیلی درگیر مبارزه و این مسائل نکن! تو باید همه همتت را صرف درس و بحث کنی! اگر وقت کافی برای درس بگذاری، من به تو قول می‌دهم، به مدارج علمی بالایی برسی! که متاسفانه من این نصیحت را گوش ندادم.

مفاخر خراسان: حاج آقا! شما اجازه نقل حدیث و اخذ وجوهات از ایشان دارید؟

اجازه نقل حدیث از آقای میلانی دارم؛ اما در باره اخذ وجوهات، به ایشان گفتم که نمی-توانم برای شما وجوهات جمع کنم؛ چون من خودم اینجا دارای ثروت و مکنتی هستم که با کار به دست آمده؛ حال اگر از مردم وجوهات بگیرم، می‌گویند با پول مردم و وجوهات به این ثروت رسیده است! آقای میلانی کمی ناراحت شد و فرمود پس اجازه اخذ وجوهات نمی‌خواهی؟ گفتم می‌خواهم؛ اما این حرف را زدم تا از من انتظار جمع کردن وجوهات را نداشته باشید. به هرحال من اجازه نقل حدیث و اخذ وجوهات را از ایشان گرفتم؛ اما متاسفانه در حمله ساواک به منزل ما در سال ٤٦ به همراه مدارک و اسناد دیگر از جمله اجازاتی که از حضرات آیات سید محسن حکیم، عبدالهادی شیرازی، سید محمود شاهرودی داشتم و نوشته‌های درسی و مطالبی که برای سخنرانی و منبر آماده کرده بودم،

به غارت رفت. بعدا چند بار به ساواک مراجعه کردم و التماس کردم که مدارکم را بدهند، قبول نکردند. پس از انقلاب هم هر چه گشتم نتوانستم آنها در میان اسناد ساواک پیدا کنم.

مفاخر خراسان: من در میان نوشته‌های شما دستورالعمل‌های خاصی برای مشکل گشایی دیدم؛ می‌خواستم از خدمتتان بپرسم این‌ها را از کدام یک از اساتید گرفته‌اید؟

از اساتید و بزرگان متعددی گرفته‌ام؛ بعضی از آنها را از آیت الله بهجت و آقای نجابت گرفته‌ام. آقای بهجت، دوست و رفیق آقای نجابت بود و تابستان‌ها برای دیدن ایشان به شیراز می‌رفت و در کنار آن به کار تبلیغ و منبر هم می‌پرداخت. یک مقداری از این ادعیه مثل دعای مشهور لوح محفوظ را از سید عبدالحسین حافظیان مشهدی یاد گرفتم؛ ایشان دو سه تا دعای معمولی به من یاد داد؛ ولی به هرحال نتوانست با من کنار بیاید و پس از چندی مرا بیرون کرد و گفت تو به درد من نمی‌خوری و به صلاح خودت هم نیست پیش من باشی البته شاید هم لطف خدا بود که من در آن مقطع از فقه و حقوق و درس و بحث جدا نشوم؛ اگرچه بالاخره جدا شدم و به سراغ کارهای سیاسی رفتم که از این بابت متأسفم؛ اما از جهتی هم خوشحالم که در امور سیاسی، مسائل را به سرعت می‌گیرم. در خصوص اذکار هم باید عرض کنم که از خود آقا شیخ محمود حلبی هم که دوست و هم بحثم بود، اذکاری را یاد گرفتم؛ اگرچه ایشان در ابتدا زیر بار نمی‌رفت. از شیخ عبدالله گلپایگانی هم اذکاری را گرفتم. ایشان پیدا کردن اشیاء گم شده را با خواندن آیه الکرسی به من یاد داد.

یک نکته خیلی ظریف به شما بگویم هفت بار آیه الکرسی خواندن و نماز جعفر طیار و زیارت امام رضا (ع) رفتن، بسیار در رفع مشکلات و برآورده شدن خواسته‌ها موثر است. من با انجام این اعمال از خدا خواسته‌ام هر مشکل سیاسی که می‌تواند به دینم ضرر بزند، مرا از آن اگاه کند تا به حول و قوه الهی از آن بپرهیزم و خودم را نجات بدهم؛ بحمدالله این خواسته من به اجابت رسیده و من خاطرات زیادی در این زمینه دارم که به یکی دو نمونه اشاره می‌کنم؛ مورد اول که با مرحوم آقای میلانی هم ارتباط دارد این است که در سال ۵۲یا ۵۳ که من تهران بودم. یک روز آقای خامنه‌ای از مشهد زنگ زد و گفت خودت را به مشهد برسان، فردا اینجا جلسه داریم، می‌خواهیم شما هم حضور داشته باشید. گفتم جلسه کجاست و چه کسانی هستند و در باره چیست؟ گفت شما بیا اینجا

خبردار می‌شوی! من روز بعد رفتم فرودگاه که مرحوم حلبی را دیدم- داخل پرانتز عرض کنم که من به ایشان خیلی علاقه دارم و معتقدم آنچه درباره ایشان و انجمن حجتیه گفته می‌شود، بی اساس است و در واقع طرفداران دکتر شریعتی با هواداران شیخ محمود حلبی درگیر شده بودند و با این اتهامات می‌خواستند حریفشان را از میدان به در کنند و خودشان همه مناصب و پست‌ها را اشغال کنند؛ امام را نیز همین افراد وارد معرکه و گرفتار کردند-

به هرحال، آقای حلبی از من پرسید کجا می‌روی؟ گفتم برای زیارت به مشهد می روم؛ یک کاری هم دارم. گفت بیچاره! آن کار که می گویی، یک کار سیاسی است؛ به نظر من تو هدفت را از این سفر، فقط زیارت مادرت قرار بده که ثوابش هم از زیارت بیشتر است و هم از آن کار سیاسی! مطمئن باش که ورود در آن کار تو را بیچاره می‌کند. گفتم چشم و سوار هواپیما شدم. وقتی رسیدم، اول رفتم سراغ مادرم وحال و احوالش را پرسیدم و بعد به قصد زیارت حرم، از منزل بیرون آمدم و با خودم گفتم اول یک صفایی به سر و صورتم بدهم و غسل زیارت بکنم و بعد به حرم مشرف بشوم. برای اصلاح، وارد آرایشگاه محل شدم، آرایشگر بخشی از موهایم را کوتاه کرده بود که یک نفر آمد و برای یک کار ضروری او را برد و من هم به آرایشگاه دیگر رفتم، وقتی کار اصلاح به پایان رسید به ظهر نزدیک شده بودیم و نمی‌توانستم خودم را به حرم برسانم به همین جهت راه افتادم که خودم را به مسجدی که در آن نزدیکی بود، برسانم در بین راه به راننده سابقم در مشهد به نام حاج حسن برخوردم ضمن احوالپرسی گفتم الان کجا کار می کنی؟ گفت من راننده آقای میلانی شدم. گفتم از آقای میلانی چه خبر؟ گفت دیشب آقای میلانی را به همراه پسرش آسید محمد علی از جایی می‌آوردم. در بین گفتگوی پدر و پسر، شنیدم که آقای میلانی اسم شما رو آورد و گفت اگر سید مهدی آمد، چکار کنیم؟ بعد شنیدم که آقای میلانی گفت اگر سید مهدی بیاید نمی‌توانیم جواب رد به ایشان بدهیم. راننده خودش نمی‌دانست موضوع چیست؛ اما من فهمیدم و از لطف و عنایت خدا که مسأله را برایم روشن کرد و از یک مسأله خطرناک و عجیب نجاتم داد، گریه‌ام گرفت و از سر شوق ده تومان به این بنده خدا دادم و بعد از نماز، خودم را به آن جلسه رساندم و از آنجا که به موضوع پی‌برده بودم، وقتی قضیه را مطرح کردند، گفتم آقای میلانی حرف شما را نمی-

پذیرد. گفتند اگر از طرف شما مطرح شود، قبول می‌کند. که من هم به جهت عجیب و خطرناک بودن مسأله، زیر بار نرفتم

نمونه دیگر این است که وقتی من در زندان بودم، یک بار ساواک، به سند و مدرکی درباره من دست پیداکرده بود و به همین خاطر نصف شب آمدند و گفتند خودت را برای بازجویی آماده کن! آقای حداد عادل که پیش من بود گفت می‌دانی برای چه می‌خواهند از تو بازجویی کنند؟ گفتم نه! گفت گروهی از بچه‌های سازمان مجاهدین خلق لو رفته اند و احتمالا آنها چیزی گفته‌اند. من متوجه شدم که نامه‌ای که در این زمینه داشتم به دست ساواک افتاده است. وقتی به اتاق بازجویی رفتم، پرونده‌ام را آوردند و من نامه را روی پرونده دیدم. روی صندلی نزدیک پرونده نشستم وگفتم برای چه مرا احضار کردید؟ مامور بازجویی که ظاهرا مشغول درست کردن چیزی بود و حواسش به من نبود، گفت فعلا بنشین و صبر کن تا بگویم! من هم با استمداد از امیرالمومنین یک دستم را روی نامه پرونده گذاشتم و با دست دیگرم شروع کردم به بازی کردن با سوزنی که روی میز بود و درهمان حال با مامور هم حرف می‌زدم، تا توجهش به برداشتن نامه جلب نشود. از طرفی ترس داشتم که بازجو صدای خش خش کاغذ را بشنود که با لطف و عنایت خدا، یک نفر با وی مشغول حرف زدن شد و من از فرصت استفاده کردم و نامه را برداشتم. بعد با خودم گفتم حالا نامه را چکار کنم؟ که باز خدا عنایت کرد و برق رفت و مامور به من گفت پاشو برو بیرون! که از شدت خوشحالی گریه‌ام گرفت و خدا را شکر کردم. بعد از این ماجرا یک بار دیگر این بازجو که به قضیه شک کرده بود، مرا خواست و گفت آن شب یک نامه داخل پرونده‌ات بود تو نمی‌دانی کجاست؟ گفتم من خبر ندارم و آمدم.

بسم الله الرحمن الرحیم

مصاحبه با حجت الاسلام و المسلمین محمد جواد حجتی کرمانی

مرکز مفاخر خراسان: جناب آقای حجتی با تشکر از فرصتی که به این مرکز دادید. جنابعالی از مبارزانی هستند که بیشترین دوره زندان سمتشاهی را طی کرده‌اید و با مراجع و بزگانی مانند آیت‌الله میلانی در مشهد هم ارتباط داشتید در آغاز خواهشمندیم که از زندگی و تحصیلات و مبارزات سیاسی توضیح دهید.

شرح کوتاهی از زندگی

من محمد جواد حجتی کرمانی در سال ۱۳۱۱ش در شهر کرمان متولد شدم و تحصیلات مقدماتی را در همان شهر گذراندم. پدر اینجانب مرحوم حجه‌الاسلام والمسلمین حاج میرزا عبدالحسین حجتی کرمانی روحانی و زاهد معروف کرمان است و اینجانب فرزند ارشد ایشان هستم. در سال ۱۳۲٤ در مدرسه معصومیه کرمان نزد اساتیدی همچون مرحوم آیت‌الله صالحی کرمانی، مرحوم آقای حقیقی و ... درس می‌خواندم و از آن سال تا زمان شهادت ایشان با هم بودیم. دیگران به ما می‌گفتند «جوادین». در سال ۱۳۳۰ به قم عزیمت کردم و تا سال ۱۳۳٦ در محضر مرحوم آیت الله العظمی بروجردی(ره (حضرت امام خمینی(ره)، استاد علامه طباطبائی(ره) و آیت الله منتظری به تحصیل فقه، اصول و فلسفه پرداختم و از همان آغاز با مجاهد شهید حضرت سیدمجتبی نواب صفوی(ره) آشنا شدم و از افکار انقلابی وی الهام گرفته و بدان وفادار ماندم.

از نظر مبارزات سیاسی در سال ۱۳۳۲ پس از قتل ناجوانمردانه‌ای که به دست عمال ساواک در کرمان صورت گرفت و به دنبال سخنرانی‌های اعتراض‌آمیز تندی که به این قتل داشتم و طرح تبعید، به قم رفتم و همراه فرمان امام راحل و پیام آن فقید بزرگوار به مردم کرمان به این شهر بازگشتم.

در بهمن ماه ۱۳٤۳، پس از ترور منصور به دست شهید پرافتخار محمد بخارایی، در رابطه با سخنرانی در مسجد جامع تهران به زندان رفتم و پس از حدود ۳ ماه از زندان ازاد شدم. در آبان ماه ۱۳٤٤ به خاطر عضویت در حزب مسلح ملل اسلامی در یک گروه ۵۵ نفری در حالی که تنها روحانی گروه بودم دستگیر و محاکمه و به ۱۰ سال زندان محکوم شدم و در شهریور ماه ۱۳۵٤ از زندان آزاد شدم. در آذر ماه ۱۳۵٦ پس از سخنرانی در چهلم مرحوم آیت‌الله حاج سیدمصطفی خمینی(ره) در مسجد اعظم قم، در کرمان دستگیر و به شهرستان ایرانشهر تبعید شدم و تا نخستین روزهای سال ۱۳۵۷ در معیت حضرت آیت‌اللـه خامنه‌ای در این شهرستان سر بردم. در فروردین ۱۳۵۷ از تبعیدگاه نخست از ایرانشهر به سنندج تغییر یافت و تا شهریور ماه همان سال در سنندج تبعید بودم.

در شهریور ماه ۱۳۵۷ در هنگام تغییر محل تبعید از سنندج به جیرفت، در تهران دستگیر شدم و کمتر از دو ماه را در زندان گذراندم. در آبان ماه ۱۳۵۷ از زندان آزاد شدم و به محل تبعید خود به جیرفت رفتم و دوران کوتاه پایان تبعید خود را در جیرفت گذراندم. در آذرماه ۱۳۵۷ در اوج مبارزات ضد رژیم مردم ایران و در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی از تبعیدگاه خود به کرمان رفت و در مبارزات مردم شرکت جستم و در مراحل پیروزی انقلاب به انجام وظیفه اشتغال ورزیدم.[۲٤]

---

[۲٤]. برخی از سمت‌ها و مسئولیت‌های جناب آقای محمدجواد حجتی کرمانی: امامت جمعه کرمان (۱۳۵۹-۱۳۵۷) نمایندگی مجلس خبرگان قانون اساسی (۱۳۵۸). نمایندگی دوره‌لإ اول مجلس شورای اسلامی (۱۳٦۳-۱۳۵۹) مشاورت فرهنگی مقام محترم ریاست جمهوری (حضرت آیتا... خامنه‌ای) (۱۳٦۸-۱۳٦۳). نمایندگی مجلس خبرگان رهبری دوم از کرمان (۱۳۷۷-۱۳٦۹). مشاورت فرهنگی وزارت امور خارجه (۱۳۷۷-۱۳٦۸). عضو هیأت علمی و هیأت امنای دائره‌المعارف بزرگ اسلامی (۱۳۷۷-۱۳٦۸). ریاست هیأت امنای بنیاد فرهنگ و اندیشه معاصر (۷۷-۱۳۷۰) برخی از آثار محمد جواد حجتی کرمانی : سه جلد ترجمه فارسی تفسیر شریف المیزان تألیف استاد علامه طباطبائی (ره) جلوه مسیح. اسرار سقیفه (ترجمه السقیفه استاد فقید محمدرضا المظفر صاحب منطق و اصول مظفر) مرزهای ایدئولوژیک. حسین بن علی(ع) حماسه تاریخ. روابط اجتماعی در اسلام.

خاطرات خود از حضرت آیت‌الله میلانی برای ما و خوانندگان این مجموعه توضیح دهید.

پاسخ در پاسخ به خاطرات خود از آیت‌الله میلانی، به عنوان مقدمه عرض کنم همانطور که به جناب آقای ایازی هم گفتم، به نظرم مناسب است با آیت‌الله موحدی کرمانی(امام جمعه موقت تهران) که نسبت خانوادگی با ما دارد و ما از سنین ١٤-١٥ سالگی با هم بزرگ شده‌ایم و در مدرسه معصومیه کرمان با ایشان و شهیدان باهنر و ایرانمنش هم مباحثه بودیم، مصاحبه‌ای در باره مرحوم آقای میلانی صورت بگیرد؛ چون ایشان مدتی در مشهد، شاگرد آیت الله میلانی بود و به نظرم تقریراتی هم از آن دروس دارد. علاوه بر این که رابطه عاطفی و نزدیکی هم با ایشان داشته است که می‌تواند شناخت بهتری از مرحوم آقای میلانی ارائه بدهد.

اما خود من وقتی خاطراتم را مرور می‌کنم، یادم می‌آید که اولین بار اسم آقای میلانی را هنگام مهاجرت ایشان از کربلا به مشهد مقدس و تاسیس حوزه علمیه در این شهر، شنیدم؛ البته از دلائل مهاجرت ایشان اطلاع ندارم؛ اما به نظر می‌رسد که به دعوت برخی از اساتید و علاقمندان ایشان بوده است. این اسم همین طور در خاطرم بود تا این که در واقعه١٥خرداد و دستگیری امام خمینی و مهاجرت علما و مراجع ازجمله مرحوم آقای میلانی به تهران، دوباره اسم ایشان مطرح شد؛ البته احتمال می‌دهم ایشان در جریان انجمن‌های ایالتی و ولایتی هم اعلامیه‌ای صادر کرده باشد که من حضور ذهن ندارم؛ اما چهره ایشان به صورت روشن و مشخص، بعد از هجرت علمای ایران به تهران، در ذهن من نقش بست. با دستگیری امام خمینی باید نهضت به وسیله روحانیت و مراجع ادامه می‌یافت؛ مراجعی که در آن زمان همطراز امام بودند و این طور نبود که آیت الله خمینی امتیاز خاصی بر دیگر مراجع داشته باشد؛ منتها به خاطر شجاعت خاصی که در امام خمینی بود و در اعلامیه‌ها و سخنرانی‌های ایشان نمود یافت، ایشان طبیعتا در راس قرار گرفت و بعد از دستگیری امام خمینی، علی‌القاعده، باید مراجع، تداوم بخشی به نهضت را برعهده بگیرند که در قم آیت الله شریعتمداری بود که به تهران مهاجرت کرد و از مشهد آیت الله میلانی آمد. مبارزه در آن ایام با محوریت این دو مرجع بزرگ در دو منطقه تهران ادامه پیدا کرد؛ آقای شریعتمداری در شاه‌عبدالعظیم در باغی وسیع اقامت داشت و آیت الله میلانی در منطقه منیریه، در منزل یکی از تجار تهران که از مریدان ایشان و از اعضای انجمن حجتیه (آقای امینی) بود، ساکن شد. در آن ایام، علمای بزرگ از

همه شهرستان‌ها با عده‌ای از همراهان، آمدند و در تهران مستقر شدند. خود بنده هم از کرمان به همراه مرحوم آیت الله صالحی آمدم. آقای حاج شیخ محمد هاشمیان که بعدا امام جمعه رفسنجان شد، هم از ابتدا همراه آیت الله صالحی بود. تقریبا هر یک از علمای درجه اول شهرها عده‌ای را با خود آورده بودند. خود علما و فضلای قم و تهران هم جمع قابل توجهی را تشکیل می‌دادند، به طوری که در مجالس عمومی آقای شریعتمداری یا آقای میلانی که من گاهی شرکت می‌کردم، حدود ۵۰۰ نفر روحانی، گرداگرد این دو بزرگوار حضور داشتند. علاوه بر این، جمعیت زیادی از مردم هم به دیدن این دو مرجع می‌آمدند، که برای شاه و رژیم، موضوعیت داشت و مسأله بود. اگرچه برای خود علما، نفس مهاجرت و اعتراض به بازداشت امام مهم بود. بعد از این که مهاجرت صورت گرفت، پیام‌هایی بین این دو مرجع و شاه و نخست وزیر و دستگاه امنیتی رژیم، رد و بدل شد؛ رابط این پیام‌ها هم حاج آقا روح الله کمالوند، از علمای برجسته و بانفوذ لرستان و خرم آباد بود که رژیم هم به جهت ذهنیت باقی مانده از اقتدار مرحوم آیت الله بروجردی که ایشان هم از منطقه لرستان بود، روی ایشان هم حساب می‌کرد. به هرحال ایشان پیام‌رسان بین این آقایان و رژیم بود و ما در آن زمان می‌شنیدیم که چند مرتبه آقای کمالوند از طرف آقای شریعتمداری و آقای میلانی با شاه ملاقات کرده است. در خصوص آقای میلانی و آقای شریعتمداری باید عرض کنم که هر دو مورد علاقه روشنفکران مذهبی و به اصطلاح، جریان ملی- مذهبی بودند؛ ولی گرایش جبهه ملی و نهضت آزادی به مرحوم آیت الله میلانی بیشتر بود و در واقع آقای میلانی را از خودشان می‌دانستند و ایشان را به جهت گرایش به مصدق و گرایش ملی‌گرایانه، بیشتر قبول داشتند، اگرچه با آقای شریعتمداری هم ارتباط خوب و نزدیکی داشتند؛ اما احساس من این بود که در ذهنیت اعضای جبهه ملی و فعالان سیاسی این گروه، آقای میلانی، برجستگی بیشتری دارد؛ البته آن روزها همه گروه‌ها به خاطر نهضت امام خمینی به صورت علنی یا مخفی، فعالیت و مبارزه می‌کردند و چون مبارزه با شاه بود، همه کسانی که از شاه لطمه دیده بودند، به عرصه آمده بودند. یکی از این گروه‌ها، جبهه ملی بود، این گروه، بعد از کودتای ۲۸ مرداد و سرنگونی دولت دکتر مصدق، به همراه دیگر روحانیون ملی‌گرا و اعضای نهضت مقاومت ملی که توسط مرحوم آقای طالقانی و مرحوم حاج آقا رضای زنجانی تأسیس شده بود، در محاق رفته بودند، بعد از نهضت امام خمینی، شروع به فعالیت کردند و من یادم هست که مشاور نزدیک مرحوم آیت الله میلانی، مرحوم آقای سید صدر الدین جزایری، از روحانیون نزدیک به جبهه ملی بود و خود نهضت آزادی هم با ایشان به عنوان یک شخصیت روحانی با گرایش‌های ملی، ارتباط داشت. در واقع ذهنیت من این است که آقا سید صدرالدین، رابط آقای

میلانی بود با جبهه ملی و نهضت آزادی بود. مرحوم آقا سید مرتضی جزایری (پسر مرحوم سید صدر الدین) هم پیک آقای میلانی بود؛ ایشان در آن ایام از فضلایی بود که در ردیف آقایان امام موسی صدر، مکارم شیرازی، بهشتی و مطهری به شمار می‌آمد؛ علت مقایسه بنده هم این است که آقای جزایری در کنار این آقایان در مجله مکتب اسلام مقاله می‌نوشت.

درباره آقای میلانی باید بگویم که ایشان اهل مشورت و رایزنی و همفکری بود. همچنان که آقای شریعتمداری هم از این ویژگی برخوردار بود؛ منتها ذهنیت من چنین بود و هست که صلابت و صراحت آقای میلانی بیشتر از آیت الله شریعتمداری بود؛ آقای شریعتمداری به نرمش معروف بود و اهل تند حرف زدن با شاه و ارسال پیغام‌هایی با لحن تند به رژیم نبود. من خودم این ویژگی را در ایشان مشاهده کرده بودم که در ضمن خاطره‌ای نقل می‌کنم؛ بعد از ترور حسنعلی منصور به دست نیروهای هیأت‌های مؤتلفه، که به دستگیری، محاکمه و صدور حکم اعدام برای چهار نفر از اعضای این جمعیت، یعنی محمد بخارایی، نیک نژاد، صفار هرندی و صادق امانی انجامید، ما، جمعی از فضلای قم را در منزل مرحوم آیت الله سعیدی و آقای شیخ علی اصغر مروارید (سلمه الله) از چهره‌های فعال و مبارز آن دوران، جمع کردیم و با کمک و هدایت مرحوم آیت الله محمدی گیلانی و مرحوم آیت الله ربانی شیرازی که تقریبا از گرداندگان اصلی بود، حدود ۱۰۰ نفر از طلاب قم را تجهیز و به سه گروه حدودا سی نفره تقسیم کردیم و قرار گذاشتیم که هر گروهی در بیت یکی از مراجع معروف قم، یعنی حضرات آیات گلپایگانی، شریعتمداری و نجفی مرعشی، به عنوان اعتراض به حکم اعدام اعضای مؤتلفه، متحصن شوند. من و مرحوم آقای محمدی گیلانی، سرپرستی و نمایندگی طلاب متحصن را در بیت آیت الله شریعتمداری به عهده گرفتیم. رابط آیت‌الله شریعتمداری با شاه، سناتور بهبودی، سناتور انتصابی تبریز بود که هر وقت آقای شریعتمداری می-خواست برای شاه پیغامی بفرستد، او را از تهران احضار می‌کرد. درخصوص این قضیه هم آقای شریعتمداری او را خواست و از بنده و آقای محمدی گیلانی دعوت کرد که به نمایندگی از طلاب متحصن، با او به عنوان نماینده شاه صحبت کنیم. من در آن جلسه چون جوان، انقلابی، نترس و شدیدا تحت تاثیر نواب صفوی بودم، خیلی تند با سناتور بهبودی حرف زدم و از جمله گفتم که شما از طرف ما به اعلیحضرت بگویید شما نباید این بچه‌های مسلمان را اعدام کنید؛ این کار خیلی خطرناک است و ممکن است خطراتی هم برای خود شما در بر داشته باشد. آقای محمدی گیلانی بعد از انقلاب همواره از آن جلسه، یاد می‌کرد و می‌گفت شما آن روز طوری صحبت کردی که آیت

الله شریعتمداری رنگش پرید و به لرزه افتاد و خیلی نگران شد که چرا در حضور او این طور با نماینده شاه حرف می‌زنی و چنین پیامی را به شاه میدهی؟! چون این حرف‌ها به حساب آیت الله شریعتمداری گذاشته می‌شد و ممکن بود پیامدهایی را برای ایشان درپی داشته باشد. در حالی که آقای شریعتمداری اصلا چنین روحیه‌ای نداشت و اهل برخورد تند نبود.

البته جا دارد عرض کنم که به نظرم ایشان برخلاف تهمت‌هایی که می‌زنند، همان مشی و روش مرحوم آیت الله بروجردی را در ارتباط با شاه داشت و مانند آن مرحوم رفتار می‌کرد. من قبلا تصورم این بود که آقای بروجردی همان شجاعت امثال نواب صفوی یا آیت الله کاشانی را دارد؛ ولی به جهت شرائط و موقعیت کشور، برخورد تند را به صلاح نمی‌داند؛ اما وقتی این ذهنیتم را با مرحوم سید جعفر شهیدی که اهل بروجرد بود، در میان گذاشتم، ایشان گفت آقای بروجردی اینطور که شما تصور می‌کنید، نبود. از آن زمان به بعد در ذهن من این موضوع جا گرفت که آقای بروجردی هم روحیه‌ای مانند آقای شریعتمداری داشته و به تعبیر بهتر دیگر، آقای شریعتمداری، همان راه آقای بروجردی را می‌پیموده که درجای خود شایسته بوده است؛ منتها وقتی این روش و صاحبان آن، در برابر شخصیتی مثل آقای خمینی قرار گرفتند، رنگ باختند و یا حتی مورد اتهام قرار گرفتند و طرد شدند. در حالی که این بندگان خدا پیروان همان مکتب آیت الله بروجردی بودند.

بنابراین، منظورم این است که بعد از هجرت علما و مراجع به تهران، مهاجرین، این بزرگان برخورد مسالمت آمیز را در پیش گرفتند. من خودم از نزدیک شاهد بودم و با رفت و آمد در جلسات این بزرگان می‌دیدم که سکوت محض بر جلسات حکمفرما است و حتی جرات یک صلوات بلند هم وجود نداشت. گاهی من با خودم فکر می‌کردم که بلند شوم وحرفی بزنم و شعاری بدهم و الله اکبری بگویم؛ ولی باز به مصلحت نمی‌دانستم و با خودم می‌گفتم، شاید همین اعتراض خاموش، به صلاح نزدیک‌تر باشد و اگر اعتراض تند و شدید صورت بگیرد، ممکن است موجب گرفتاری و دستگیری دیگر بزرگان و مراجع گردد.

انس و الفت با آیت‌الله

بعد از این جریان، حشر و نشر ما با آقای میلانی زیاد شد و یادم هست دریکی از سفرهایم به مشهد، ایشان بنده را برای ناهار دعوت کرد و با هم ناهار خوردیم. البته ارتباط ما با آقای شریعتمداری هم خیلی زیاد بود و ایشان هم در همان ایام هجرت، آیت الله صالحی و آقای شیخ حسین هاشمیان(امام

جمعه رفسنجان) و بنده را برای ناهار به محل اقامتش در شاه عبدالعظیم دعوت کرد. در آن زمان، نحله آقای شریعتمداری خیلی وسیع بود و علما و فضلای زیادی مثل آقایان مکارم شیرازی، سبحانی، سید موسی صدر و مطهری، جزء کسانی بودند که در دارالتبلیغ ایشان درس می‌دادند و یا در مجله مکتب اسلام که به ایشان وابسته بود، قلم می‌زدند.

خاطره‌ای دیگر از آیت الله میلانی این است که من «امالی» شیخ صدوق را بازنویسی و بر حسب موضوعات تبویب کرده بودم و مثلا باب اول را به خدا، باب دوم را به پیامبر(ص)، باب سوم را به ائمه(ع) و باب چهارم را به معاد و همین طور ابواب دیگر، اختصاص داده بودم و اسمش را «لئالی الامالی» گذاشته بودم که الان نسخه خطی آن در ۵ جزوه نزد من هست که هنوز به چاپ نرسیده است. یک بار در سفری به مشهد مقدس آن را در اختیار مسئول انتشارات آستان قدس قراردادم وگفتم اگر صلاح دانستید، ترجمه و چاپ کنید که ظاهرا هنوز چاپ نشده و همینطور باقی مانده است؛ اما چیزی که برای من خیلی ارزشمند است، تقریظی است که مرحوم آیت الله میلانی با دستخط خود، بر این کتاب نوشته است که متأسفانه گم شده و هرچه می‌گردم، پیدا نمی‌کنم و اگر پیدا شود در واقع زینت بخش کتاب خواهد بود؛ ایشان این تقریظ را به زبان فارسی و با خطی زیبا نوشته است. آقای میلانی همانند آقای خمینی، خط خیلی زیبایی داشت؛ منتهی به نظرم خط آقای میلانی، خیلی جالب و ملیح و شکسته بود و خصوصیتی داشت که من اسمش را ملاحت خطی گذاشته بودم .

جایگاه علمی

در باره ویژگی‌های و مراتب علمی مرحوم آیت الله میلانی همین قدر می‌دانم که در اوج علمی و فقاهت بوده؛ اما چون من شاگرد ایشان نبودم، چندان نمی‌توانم وارد جزئیات شوم و باید از شاگردان مبرز ایشان بپرسید؛ در باره خصوصیات اخلاقی آقای میلانی هم باید عرض کنم که ایشان مظهر تواضع و اخلاق و به اصطلاح عرفان و معنویت بود و من احساس می‌کردم که بسیار اهل مناجات، دعا، راز و نیاز و اهل سیر و سلوک است. یادم هست آقای سید کمال شیرازی، از دوستان نزدیک من که داماد کرمانی‌ها بود و با امام خمینی هم خیلی حشر و نشر داشت و از اصحاب سرّ ایشان به شمار می‌آمد و خودش هم اهل سیر و سلوک بود، از آقای میلانی به عنوان «اهل سلوک» یاد می‌کرد.

مفاخر خراسان: اگر امکان دارد دقایقی هم در باره نقش شهر مشهد و حوزه علمیه مشهد در فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی که اوجش در همان دوران آقای میلانی بود، توضیح بفرمائید.

با این سئوالی که مطرح کردید، من یادم آمد که در دوران مبارزات سفری به مشهد داشتم و می‌خواستم آقای خامنه‌ای را حالا یادم نیست برای امر شخصی یا امور مرتبط با مبارزات، ملاقات کنم؛ در آن ایام محور مبارزات در شهر مشهد، مرحوم حاج آقا حسن قمی بود[۲۵]و از انقلابیون خیلی داغ به حساب می‌آمد و آیت‌الله خامنه‌ای و آقای واعظ طبسی و آقای محامی و چند نفر دیگر از مبارزین جوان مشهد، از اصحاب ایشان بودند. آن روز هم آقای خامنه‌ای در منزل آقای قمی بود و من برای دیدن ایشان به منزل آقای قمی رفتم. این نکته را نیز عرض کنم که چون در آن دوران برادر بنده یعنی جناب علی حجتی کرمانی در قم منبر می‌رفت و مجله مکتب اسلام را اداره می‌کرد، در بین فضلای قم مشهور بود و من چون می‌خواستم فعالیتم پنهانی باشد، شناخته شده نبودم، به طوری که وقتی به قم می آمدم، دوستان برادرم می‌گفتند برادر آقای حجتی آمد و در واقع حجتی اصلی، برادرم بود. بعدا من و برادرم شوخی می‌کردیم و می‌گفتیم بالاخره معلوم نشد که حجتی اصلی، کدام یک از ماست؟ اگرچه در آن موقع واقعا حجتی اصلی، ایشان بود و من برای اینکه شناسایی نشوم و مشکلی هم برای اخوی ایجاد نشود، قرار گذاشته بودیم که من خودم را بهجتی[۲۶] معرفی کنم؛ چون قریب المخرج هستند. به هرحال این خاطره هیچ وقت از یادم نمی‌رود که دم در منزل آقای قمی یک مأموری آمد و از من پرسید اسم شما چیه؟ که هول شدم و گفتم بههجتی با دو تا «ها» گفتم. آن مامور هم با این که فهمید که این اسم الکی است، به روی خودش نیاورد و رفت.

۱- به نظرم بعد از واقعه ۱۵ خرداد، آقای قمی اولین نفری بود(البته مطمئن نیستم) که بعد از امام خمینی دستگیر شد. نفرات دوم و سوم هم شهید دستغیب شیرازی و مرحوم آقای شیخ بهاءالدین محلاتی بودند. یادم هست شبی که امام خمینی از حبس به حصر منتقل شد، بنده و آقای هاشمی رفسنجانی و شهید باهنر، به دیدن ایشان در منزل آقای روغنی رفتیم و همانجا دیدیم آقای محلاتی و آقای دستغیب با امام آزاد شده و در کنار ایشان نشسته‌اند.

۲- اتفاقا دو برادر روحانی اهل یزد هم به همین نام داشتیم که خیلی اهل فضل و کمال بودند. متاسفانه هر دو برادر از دنیا رفته‌اند. جالب است بدانید که یکی از این برادرها به نام محمد حسین بهجتی، خیلی نازنین بود و شعر می‌گفت بود و به شفق تخلص می‌کرد.

شرایط قم و نقش آن در روحیه مراجع

مفاخر خراسان: ما آن دوران را ندیدیم در باره شخصیت امام و شرایط قم در مقایسه با مراجع دیگر بفرمایید.

شرایط شهر قم متفاوت از شهرهای دیگر بود. البته ناگفته نماند که نقش مرحوم نواب صفوی در دمیدن روح انقلاب و مبارزه در طلاب و فضلای قم، بسیار کلیدی بود. طلبه‌های قم در زمان آیت الله بروجردی اگر می‌خواستند از مشی ایشان پیروی کنند، هیچ وقت به آقای خمینی گرایش پیدا نمی-کردند؛ چون امام خمینی در زمان آیت الله بروجردی هم با ایشان اختلاف رویه داشت و حتی در خصوص دستگیری و صدور حکم اعدام شهید نواب صفوی و یارانش، روابط امام با آقای بروجردی شکرآب شد. انقلابی بودن امام هم مربوط به دوران آقای بروجردی نیست؛ بلکه امام در زمانی که در حوزه درس حاج شیخ عبدالکریم بود و شاگرد برجسته ایشان به شمار می‌رفت، روحیه انقلابی و تندی داشت و فردی نترس و شجاع شمرده می‌شد. مرحوم آیت الله صالحی کرمانی که مشی مرحوم حائری و بروجردی را داشت؛ در همان آغاز نهضت امام، به بنده گفت آقای خمینی در همان دوران جوانی و زمانی که شاگرد حاج شیخ عبدالکریم حائری بود، روحیه انقلابی داشت و من خود شاهد بودم که یک روز در سر درس حاج شیخ عبدالکریم بلند شد و ایشان را تهدید کرد و گفت آقا! اگر آن کاری که قرار بوده، انجام ندهید، ما از اینجا می‌رویم و دور فرد دیگری جمع می‌شویم و صلوات می‌فرستیم! ظاهرا قرار بود که مرحوم حائری در خصوص قضیه کشف حجاب به رضاخان تلگراف بزند و اعتراض کند. حاج آقا روح الله جوان که شاید ۳۰ سال هم نداشت، با این لحن با مرحوم شیخ عبدالکریم حائری صحبت می‌کرد و در واقع امام خمینی از همان جوانی یک استثنا در میان روحانیت بود و کسانی توانستند ندای امام را جواب بدهند که تربیت شده نواب صفوی بودند. خود من یکی از آنها بودم. آقای مروارید و آقای منتظری، شهید مطهری، سید رضا صدر و سیدموسی صدر، خود آیت الله صدر، مرحوم آیت الله صدوقی و مرحوم آقای مشکینی همه مرید و مخلص نواب صفوی بودند. من یادم هست زمانی که نواب در زندان بود، آقای مشکینی می‌گفت: شب‌ها آنقدر نگران ایشان هستم که نمی‌توانم مطالعه کنم. بسیاری از علما و فضلای حوزه علمیه از این که نتوانستند برای نجات نواب از اعدام کاری بکنند، شدیدا ناراحت و دلگیر بودند و این ناراحتی‌ها و بغض‌های فروخورده، با آغاز نهضت امام، شکفته شد و دوستداران نواب، دور امام جمع شدند. بنابراین نقش نواب در انقلاب اسلامی امام خمینی بسیار برجسته است. این انقلاب، حاصل بذری بود

که مرحوم نواب صفوی در بین طلاب، دانشگاهیان، متدینین و بازاری‌های پیرو خود در مشهد و جاهای دیگر افشاند که در زمان امام خمینی به ثمر نشست. بنابراین نقش مرحوم نواب را نباید در این نهضت نادیده گرفت. خوشبختانه می‌بینم که اخیرا یک مقداری به حق ایشان در این زمینه، توجه شده است.

با تشکر از این که وقت گذاشتید خیلی ممنون و سپاگزارم. خیلی استفاده کردیم.

مصاحبه با حجۀ الاسلام و المسلمین سید ابراهیم مهاجریان

بسم الله الرحمن الرحیم

خانواده و دوران تحصیل

از آنجا که حضرت حجۀ الاسلام و المسلمین سید ابراهیم مهاجریان طبسی امام جمعه شهر طبس یکی از شاگردان قدیمی حضرت آیت الله العظمی میلانی بوده‌اند، خدمت ایشان رسیدیم که از خاطرات خود از ایین مرجع بزرگ سخن بگویند. در ابتدا از محضرحاج آقا مهاجریان تقاضا می‌کنم مختصری درباره زندگی خانوادگی و تحصیلات کلاسیک و حوزوی خودشان بیان بفرمایند.

با تشکر از حضور عزیزان، به عرض می‌رسانم که بنده سید ابراهیم مهاجریان مقدم، فرزند سید مهدی به سال ۱۳۲۱ش در شهر طبس و در یک خانواده روحانی به دنیا آمدم. پدر بنده همانند اجداد خود، در شهر طبس اقامت داشت؛ اما حدود ۸۰ سال پیش، اهالی روستای «دشتغران» که در نزدیکی طبس قرار دارد، از ایشان دعوت کردند که به آن روستا برود و اقامه نماز جماعت و امور تبلیغی آنجا را به عهده بگیرد. مرحوم پدرم پذیرفت و به آن روستا رفت و علاوه بر آن روستا، روستاهای مجاور را نیز در خصوص مسائل دینی و شرعی مدیریت می‌کرد؛ یادم هست که در دوران دانش آموزی و نوجوانی ما، ایشان برنامه‌ریزی بسیار منظمی برای رفتن به این روستاها کرده

بود و بر اساس یک زمان‌بندی چند روزه، به روستاهای اطراف سر می‌زد و مثلا ظهر، در یک روستا برنامه نماز و سخنرانی داشت و شب به روستای بعدی می‌رفت و به اجرای برنامه می‌پرداخت و همین طور روستاهای بعدی و سپس به روستای دشت‌غران بر می‌گشت. پدر بزرگ پدری‌ام سید عبدالله موسویان[۲۷] با این که تحصیلات حوزوی چندانی نداشت؛ ولی مردم علاقه و اعتقاد زیادی به ایشان داشتند و مقید بودند برای رفع حوائج و شفای بیماران خود، به ایشان مراجعه و درخواست دعا کنند. در باره منزلت ایشان همین بس که مرحوم آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی در نامه‌ای خطاب به مردم طبس نوشته بود که مراقب احوال ایشان باشید و نگذارید دچار مشکل اقتصادی و غیره... شود!

من تا کلاس ششم ابتدایی، درس خواندم. پدر و پدر بزرگم مشتاق بودند که من طلبه شوم؛ پدر بزرگم هر وقت مرا می‌دید، به پدرم سفارش می‌کرد که سید ابراهیم را حتما بفرست که درس طلبگی بخواند. روی این حساب، بنده به حوزه علمیه شهر طبس رفتم و مدتی در این حوزه، دروس مقدماتی را فراگرفتم و سپس در سال ۳٦ یا ۳۷ به حوزه علمیه فردوس رفتم؛ حوزه‌ای که پدرم درآن تحصیل کرده بود و برادر بزرگترم[۲۸] نیز یک سال زودتر از من، در آنجا مشغول کسب علوم دینی شده بود. مسئولیت این حوزه در آن دوران با آقای دانش سخنور بود؛ در آن زمان ایشان که از یک نشاطی برخوردار بود، به امور مرتبط با مدیریت و برنامه‌ریزی مدرسه و کارهای جنبی دیگر می‌پرداخت و تدریس نمی‌کرد و فضلایی که در کنار ایشان بودند، امور تدریس را به عهده داشتند.

حوزه علمیه فردوس

حوزه علمیه فردوس در آن مقطع، خیلی فعال بود؛ این حوزه ۳ تا مدرسه داشت، مدارس علیا، حبیبیه و شیخ که در کنار مسجد جامع بود؛ البته مدرسه شیخ، امکانات چندانی نداشت و طلاب و فضلا تنها برای برآورده شدن نیت واقف، به آنجا می‌رفتند؛ اما دو مدرسه دیگر امکانات و برنامه-های خوبی داشتند و خیلی فعال بودند و در پرتو فعالیت‌های علمی این حوزه، علمای فاضلی مانند

۱- گفتنی است که نام خانوادگی اصلی ما موسویان است که مرحوم پدرم برای فرار از سربازی در دوران رضا خان، آن را به مهاجریان مقدم تغییر داد و اتفاقا موثر افتاد و ایشان به سربازی نرفت.

۲- حجت الاسلام والمسلمین سیدحسن مهاجریان مقدم، پدر آزاده و اولین شهید روحانی مشهد مقدس، سید مجتبی مهاجریان مقدم.

آقایان رادمرد، انصاری، علیزاده، مجتبایی زاده و ... رشد کردند و برخی از آنان مثل آقای انصاری و آقای مجتبایی‌زاده، در شمار اساتید بنده بودند؛ من بسیاری از دروس مقدماتی را نزد آقای انصاری و کتاب حاشیه ملاعبدالله را خدمت آقای مجتبایی‌زاده خواندم. برادر آقای شیخ حسین سخندان هم که اخیرا فوت کرد و فردی سخنور و دارای بیان فوق العاده‌ای بود، درس تفسیر می‌گفت که من در این درس هم حاضر می‌شدم و یادداشت‌هایی هم دارم.

آیا خاطره‌ای از دوران حضور درحوزه فردوس به یاد دارید؟

آقای سخنور با توجه به روحیه‌ای که داشت و دلش می‌خواست طلاب، اجتماعی و مردمی بار بیایند، گاهی کارهای جالبی انجام می‌داد که به نمونه‌ای اشاره می‌کنم؛ شاید شما هم خاطرتان باشد که بین مدرسه حبیبیه و مدرسه اولیاء، یک خندق و گودال عمیقی با عمق ۱۰ تا ۱۵ متر وجود داشت که آقای سخنور تصمیم گرفته بود آن را پر کند، به همین جهت از طلاب خواست که صبح-ها به مدت یک ساعت قبل از شروع درس، بیایند و با بیل و کلنگ، تپه کنار مدرسه را بکنند و با خاک آن، این خندق را پر کنند. گاهی نیز شب‌ها روی خاک‌ها، آب می‌گرفتند تا خیس بخورد و کندن آسان شود؛ یادم هست، گاهی وقت‌ها که طلبه ها مشغول کار و کندن زمین بودند، ایشان می-رفت و بعضی از مقامات شهر مثل فرماندار و رؤسا و مدیران برخی از ادارات را می‌آورد و طلاب را به آنها نشان می‌داد و می‌گفت گمان نکنید که آخوندها بی‌کار هستند؛ اینها هم مثل دیگران کار می‌کنند و زحمت می‌کشند. در همین حال یک زرنگی هم می‌کرد و در برابر مسئولین، خودش هم دست به کار می‌شد و با همان قبا و عمامه، سر زنبه را می‌گرفت و خاک‌ها را جابه جا می‌کرد که آنها هم خجالت زده می‌شدند و می‌آمدند و زنبه را از دست ایشان می‌گرفتند و خودشان مشغول کار می‌شدند. بالاخره آن گودال با پشتکار آقای سخنور و طلاب مدرسه، پر شد و آقای سخنور از روستائیان اطراف درخواست کرد تا تعدادی از گاوها و گاوآهن‌های خودشان را بیاورند و این زمین را شخم بزنند و برای کاشت محصول، آماده کنند. بعد شخم زنی، زمین‌ها را صاف و قسمت بندی کردند و هر ۱۰۰ متر از آن را به دو نفر از طلبه دادند تا محصولات مورد نیازشان را از قبیل خیار و بادمجان و غیره بکارند.

- **آیا آقای میلانی که از جمله کارهایش ارتباط با حوزه‌های خراسان بود، با حوزه فردوس هم ارتباط داشت؟**

اوائل که من تحصیل می‌کردم نه ارتباطی با این حوزه نداشت. البته در شب‌های جمعه به روستاهای اطراف مشهد مبلغ اعزام می‌کرد که بنده هم در آن ایام به خصوص زمستان به بعضی از روستاها می‌رفتم که بعدا هم استمرار پیدا کرد و هنوز هم ارتباط عاطفی بین بنده با آنها برقرار است

اساتید دوره سطح

حاج آقا مهاجریان، در چه سالی به حوزه علمیه مشهد مقدس رفتید و مبدء آشنایی شما با آیت الله میلانی از چه زمانی بود؟

بنده در سال ۳۸ یا ۳۹ به شهر مقدس مشهد و مدرسه سلیمانیه، معروف به سلیمان خان، عزیمت کردم و مقطع سطح را نزد اساتید بزرگوار این حوزه گذراندم؛ به یاد دارم که شرح لمعه را در خدمت مرحوم آیت‌الله سید احمد مدرس یزدی، که به «نهنگ‌العلما» شهرت داشت و فرد بسیار زاهدی بود، فراگرفتم و رسائل و مکاسب را در محضر شهید هاشمی نژاد خواندم.

در اینجا مناسبت دارد، به خاطره‌ای از مرحوم مدرس یزدی اشاره کنم؛ محل تدریس مرحوم آقای مدرس یزدی، شبستان نهاوندی در مسجد گوهرشاد جنب حرم مطهر رضوی بود؛ یک روز بعد از اتمام درس، بنده و تعدادی از دوستان از درب ایوان، وارد مسجد گوهرشاد شدیم و استاد هم از طرف دربِ راهرو آمد. عده‌ای از زائرین هم روی حصیرها خوابیده بودند و از جیب یکی از اینها تعدادی ورق قماربازی بیرون ریخته بود. یکی از طلبه‌ها با عصبانیت خیلی زیاد، پیش مرحوم مدرسی رفت و گفت حاج آقا! ببینید چه چیزی را به خانه خدا آورده‌اند! مرحوم مدرس، لحظه‌ای به عصایش تکیه زد و تاملی کرد و سپس رو به همان طلبه کرد و گفت برو آنها را داخل جیب آن بنده خدا بگذار! این طلبه به گمان این که استاد، متوجه قضیه نشده است. گفت این‌ها ورق قماربازی است و اینجا مسجد است. دوباره ایشان گفت برو آن ورق‌ها را سرجایش بگذار! و برای بار سوم هم جمله‌اش را تکرار کرد اما آن طلبه زیر بار نرفت وگفت آقا، این فرد با اینها قمار می-کند. گفت شما از کجا می‌دانی که او با این اوراق قمار کرده یا می‌خواهد قمارکند؟ گفت آخر این ورق‌ها به درد کار دیگری نمی‌خورد. اما استاد بر مبنای آموزه‌های دینی که به خوش‌بینی نسبت به برادران مسلمان و حمل کار و فعل آنان بر بهترین و درست‌ترین شکل و حالت خود[۲۹] امر کرده،

۳- متن روایی این جمله که قاعده اصاله الصحه بر مبنای آن شکل گرفته، چنین است: ضع فعل اخیک علی احسنه.

گفت از کجا می‌دانی که فقط برای قمار آورده؟ شاید می‌خواسته از اینها برای «الوگیره[۳۰]» استفاده کند! این نحوه برخورد مرحوم استاد مدرس، واقعا یک درس عملی و اخلاقی برای ما بود.

درس‌های آیت الله میلانی

اگر امکان دارد درباره شروع درس خارج و اساتیدتان در این مرحله، توضیح بفرمائید

بعد از گذراندن سطوح عالی، درس خارج را در محضر مرحوم آیت‌الله میلانی از کتاب خمس و مبحث ارباح مکاسب، شروع کردم. این درس هم در شبستان نهاوندی و بعد از نماز مغرب و عشا برگزار می‌شد و جمع زیادی از اعلام و فضلا در آن حضور می‌یافتند و از مطالب و مباحث ایشان که بسیار وزین و عمیق بود، بهره می‌بردند. یکی از فضلای درس ایشان آقای شیخ علی آقای تهرانی بود که اشکالات به جا و درستی مطرح می‌کرد و مرحوم آقای میلانی هم با دقت گوش می‌داد و سپس به طور مستوفا جوابش را می‌داد. البته برخی هم اشکالات بی‌مورد و غیر دقیقی می‌کردند؛ اتفاقا یکی از این کسانی که سریع و بی‌تامل اشکال می‌کرد، همشهری ما و از افراد نزدیک به آیت الله میلانی و عضو هیأت استفتای ایشان بود که مرحوم آقای میلانی با لحن خیلی جالبی می‌فرمود آشیخ! کجایی؟گوشه بده!

حاج آقا! از میان شاگردان ایشان غیر از آقای تهرانی، فرد شاخص دیگری را به یاد دارید؟

غیر از آقای علم‌الهدی و آقای شمس، الان، فرد دیگری به ذهنم نمی‌رسد.

مبارزات آیت الله میلانی و تفاوت ایشان بادیگران

در خصوص وجهه انقلابی و مبارزاتی مرحوم آیت الله میلانی و همراهی ایشان با نهضت امام خمینی چه خاطراتی دارید؟

هنگامی که قضیه انجمن‌های ایالتی و ولایتی و نهضت امام خمینی آغاز شد، ما در مدرسه نواب بودیم و از محضر آقایان شیخ یعقوب واعظی، مهدوی و شیخ کاظم دامغانی، بهره می‌بردیم؛ بعد از صدور بیانیه حضرت امام و دعوت از علمای حوزه‌های علمیه برای حرکت و قیام، ما طلاب مدرسه

۳- از این اصطلاح در مشهد به جای «آتش‌گیره» استفاده می‌شود.

نواب هم دور هم جمع شدیم و پس از شور و مشورت به این نتیجه رسیدیم که حوزه مشهد هم باید به دعوت امام لبیک بگوید و واکنشی نشان بدهد؛ البته می‌دانستیم که شرایط و فضای حاکم بر حوزه مشهد، اجازه چنین تحرکاتی را نمی‌دهد. با این حال، تصمیم گرفتیم که خدمت مرحوم آیت الله کفایی، رئیس وقت حوزه برویم و خواسته خودمان را بگوییم. به همین جهت یک روز بعد از ظهر به همراه ١٦ – ١٧ نفر از دوستان طلبه از مدرسه نواب به طرف منزل ایشان واقع در خیابان خاکی «گنبد سبز» که الان به نام آخوند خراسانی است، به راه افتادیم؛ اسامی برخی از دوستان حاضر در آن را من هنوز به خاطر دارم؛ آقای فرزانه که الان در دانشگاه علوم اسلامی رضوی مشغول خدمت است؛ آقای که صادقی در دفتر آیت الله طبسی حضور دارد؛ آقای غزالی که در روزنامه خراسان فعالیت می‌کرد و آقای سید هادی خامنه‌ای، برادر مقام معظم رهبری. منزل آیت الله کفایی همانند منازل علمای دیگر، اندرونی و بیرونی داشت. ما رفتیم و در قسمت بیرونی آن که یک درخت انجیر هم داشت، نشستیم. آقای عبادی، مسئول دفتر ایشان که اهل کاشمر و از طلاب مدرسه نواب بود و با آقای خامنه‌ای هم رفاقت داشت، آمد و گفت شما برای چه کاری آمده‌اید؟ یکی از آقایان به نمایندگی از جمع گفت، آیت الله خمینی در بارهٔ قضیه انجمن‌های ایالتی و ولایتی، بیانیه داده و از حوزه های علمیه سراسر کشور خواسته است که تحرکی از خودشان نشان بدهند؛ ما آمده‌ایم ببینیم حوزه علمیه مشهد چه کاری می‌خواهد بکند؟ و می‌خواهیم از آیت الله کفایی به عنوان رئیس حوزه مشهد، کسب تکلیف کنیم. ایشان رفت و بعد از حدود ١٠–٢٠ دقیقه برگشت و گفت آقا فرمودند شما بچه‌ها بهتر است دنبال کار خودتان بروید و به این مسائل، کاری نداشته باشید! اما ما زیر بار نرفتیم و همانجا ماندیم و با تکبیر و صلوات، اعتراضمان را نشان دادیم و در ضمن از درخت انجیر هم مقداری انجیر چیدیم و خوردیم. بعد از دقایقی دوباره آقای عبادی آمد و گفت آقا می‌گویند اگر نروید، دستور می‌دهم شما را از منزل، بیرون بیندازند. ما به همدیگر نگاه انداختیم که چه کار کنیم؟ پس از مشورت با هم، به این نتیجه رسیدیم که سکوت و جا زدن درست نیست و باید خدمت یکی دیگر از علما برویم، شاید او اقدامی بکند؛ تصمیم دوستان این شد که خدمت منزل «فقیه سبزواری»، یکی دیگر از علمای بزرگ مشهد برویم. از منزل که بیرون آمدیم، دیدیم که تعدادی پاسبان، سر کوچه ایستاده‌اند. به نظر می‌رسید که به درخواست بیت آقای کفایی، برای بیرون راندن ما آمده بودند، ما هم فوری برگشتیم داخل منزل و با هم قرار گذاشتیم که برای دستگیر نشدن، به صورت تک تک و از مسیرها و کوچه‌های مختلف، خودمان را به بیت آقای فقیه سبزواری برسانیم. به هرتقدیر، حرکت کردیم و خودمان را به درب منزل آقای فقیه سبزواری

در فلکه حضرت امام رضا (ع) رساندیم. منزل ایشان دو درب داشت، یکی رو به همین فلکه بود و دیگری داخل کوچه‌ای در پشت مدرسه سلیمان خان بود. ما از درب کوچه، وارد بیرونی منزل شدیم. یکی از آقایان مرتبط با بیت آمد و گفت چکار دارید؟ ما قضیه را گفتیم. ایشان رفت و آمد و گفت وقت نماز است و آقا می‌خواهد به مسجد برود؛ ما دوباره با تکبیر و صلوات، بر خواسته خود، پافشاری و سماجت کردیم؛ اما همان آقا آمد و گفت ایشان از درب دیگر، با درشکه به مسجد رفت. بچه‌ها فریادشان بلند شد که خدایا چرا آقایان علما این گونه رفتار می‌کنند؟! با دوستان قرارگذاشتیم که فردا ساعت ۹ با عدهٔ بیشتری خدمت مرحوم آیت الله میلانی برویم. روز بعد به منزل آقای میلانی رفتیم و در زدیم. مرحوم آقا سیدمحمدعلی در را باز کرد و بعد از این که علت آمدنمان را پرسید، ما را به حیاط راهنمایی کرد و سپس موکتی پهن کردند و یک منبر کوچک دوپله‌ای آوردند. ما هم نشستیم و منتظر ورود آقا شدیم. پس از دقایقی آقای میلانی تشریف آورد و با کمال تواضع نشست و از ما پرسید برای چه کاری آمده‌ایم؟ یکی از دوستان طلبه، طبق معمول بلند شد و موضوع را گفت و سپس خود آیت الله میلانی روی منبر رفت و در خصوص همین قضیه، بیاناتی فرمود و حمایتش را از مواضع امام خمینی اعلام نمود و ما را به جهت وظیفه‌شناسی و حضور به موقع در صحنه، تشویق کرد که خوشحال و دلگرم شدیم و از منزل ایشان بیرون آمدیم. مرحوم آیت الله میلانی درهمان زمان، بیانیه‌ای هم درباره قضیه انجمن‌های ایالتی و ولایتی صادر کرد. ایشان در مراحل بعدی انقلاب هم حضوری قوی و موثر داشت. یادم هست بعد از دستگیری و انتقال حضرت امام به تهران، قرار شد که علما و بزرگان از شهرستان‌های مختلف به تهران بروند و در مسجد سید عزیز الله، اجتماع و در این زمینه با هم مشورت کنند و اعتراضشان را اعلام نمایند. بازار تهران هم قرار بود تعطیل شود. از مشهد هم آیت الله میلانی آماده عزیمت به تهران با هواپیما شد؛ اما ماموران رژیم پهلوی ایشان را از فرودگاه برگرداندند. همان طور که از رفتن مرحوم آیت الله قمی جلوگیری کردند و ایشان تصمیم گرفت به صحن «سقاخانه اسماعیل طلایی» برود و مردم را از قضایا مطلع کند. آن روز من و عده دیگری به همراه ایشان عازم حرم مطهر شدیم. خوب به یاد دارم که هنگام عبور ایشان از بازار خرده فروشان، کاسب‌ها با سلام و صلوات و دودکردن اسپند، از ایشان استقبال و اعلام حمایت و پشتیبانی کردند؛ اما وقتی پاسبان‌ها مانع ورود ایشان به حرم شدند و ایشان از همان راه بازار برگشت، واکنش بازاری‌ها طی ۵ دقیقه کاملا تغییر کرد و ما دیدیم که به مرحوم آقای قمی توهین می‌کنند، طعنه می‌زنند و بد و بیراه می-گویند که برای ما تداعی کننده بی‌وفایی مردم کوفه نسبت به حضرت مسلم بود.

بزرگی شخصیت آیت الله میلانی

لطفا اگر درباره شخصیت علمی و اخلاقی مرحوم آیت الله میلانی و خدمات ایشان، خاطره دیگری از دارید بفرمائید.

شخصیت آیت الله میلانی شخصیتی بین‌المللی بود و ایشان در میان شیعیان شناخته شده بود. من از سال ۱۳۵٦ تاکنون، تقریبا هرسال به عنوان زائر یا روحانی کاروان، به سفر حج رفته‌ام؛ در یکی از این سفرها که در دهه ٦۰ انجام شد، محل استقرار کاروان ما ساختمانی دو طبقه در خیابان امام علی بن ابیطالب(ع) و باب العوالی بود که به نخاولی‌ها، از شیعیان با سابقه مدینه، تعلق داشت؛ صاحب این خانه عضو نیروی هوایی عربستان بود. پدرش، پیرمردی حدودا ۱۰۰ساله بود و در طبقه بالا اقامت داشت و من گاهی می‌رفتم و با وی صحبت می‌کردم. ایشان یک کتابخانه داشت که در یک قسمت، کتب شیعه و در قسمتی دیگر، کتب اهل تسنن را نگهداری می‌کرد و در یک بخش هم، مقداری نوار سخنرانی و دعاهای ندبه و کمیل را از سخنرانان و مداحان لبنان جمع آوری کرده بود. در یک گفتگویی که با هم داشتیم، یک بار من از ایشان پرسیدم که شما مشهد رفته‌اید و با علمای مشهد آشنا هستید؟ گفت بله. گفتم آیت الله میلانی را هم می‌شناسید؟ ایشان یک مرتبه حالت دیگری به خودش گرفت و گفت آیت‌الله میلانی یک **فحلی** بود! این کلمه را عرب‌ها برای شخصیت‌های خیلی بزرگ به کار می‌برند.

اعزام طلاب و فضلا به استان‌ها

از جمله اقدامات و خدمات مرحوم آیت‌الله میلانی اعزام طلاب و فضلا به استان‌ها و شهرستان‌های مختلف برای تبلیغ بود؛ منتهی قبلا امتحانی از طلاب گرفته می‌شد می‌گرفت تا آمادگی‌شان سنجیده شود و توانایی افراد برای تبلیغ در شهر یا روستا به دست بیاید. یک سال در آستانه ماه رمضان، بنده هم آمادگی‌ام را برای عزیمت به استان لرستان اعلام کردم. امتحان در سالن مدرسه امیرالمؤمنین(ع) برگزار می‌شد و داوطلبان تبلیغ، می‌بایست به منبر رفته، براساس موضوعی که توسط یکی از آقایان تعیین می‌شد، بین ۵ تا ۱۰دقیقه سخنرانی کنند؛ آن سال، به نظرم، آقای مؤمنی، موضوع سخنرانی را تعیین می‌کرد؛ وقتی که نوبت من شد پرسیدم درباره چه چیزی صحبت کنم؟ ایشان گفت چون نام خانوادگی شما «مهاجریان» است، در باب هجرت صحبت کنید. من هم بالا منبر رفتم و پس از

حمد و ثنا، آیه شریفه «و من یهاجر فی سبیل الله... » را تلاوت کردم و دقایقی در باره هجرت حرف زدم که مورد تایید قرار گرفت و من از منبر پایین آمدم. بعد از این امتحان و تایید شدن، افراد خدمت خود آیت الله میلانی رفتند و ایشان برخلاف برخی از آقایان که خواستار برای تبلیغ خودشان بودند، طلاب را به اخلاقیات، سفارش کرد و گفت ما هر چه داریم از اهل بیت داریم و شما باید اهل بیت را به مردم معرفی کنید و با تمام خلوص و در حالی که اشک از چشمانش جاری بود، گفت من راضی نیستم اسم مرا ببرید و فقط از اسلام، اهل بیت، قرآن و معارف اسلامی سخن بگوئید.

زمان و دوران استفاده از آیت الله

حاج آقا مهاجریان! شما چند سال از محضر آیت الله میلانی بهره بردید؟ و اگر در خصوص سبک و روش تدریس ایشان و نحوه ورود و خروج در مباحث یا نکته علمی خاصی دیگری در ذهنتان هست که قابل توجه و برای مخاطبین و طلاب مفید قابل استفاده باشد، بیان بفرمائید. ضمنا اساتید دیگرتان را نیز معرفی کنید.

بنده حدود ۱۰ – ۱۲ سال در درس خارج اصول و فقه مرحوم آیت الله میلانی شرکت کردم و همین استفاده طولانی مدت از محضر ایشان، ارادت مرا به آن مرحوم افزون کرد؛ ایشان هم متقابلا به بنده لطف و محبت داشت و در همین جهت، مجوز اخذ و صرف وجوهات را نیز به صورت مکتوب، به من عنایت کرد. علاوه بر مرحوم آقای میلانی، مدتی هم در دروس حضرات آیات فلسفی و سیدعبدالله شیرازی حاضر شدم و از دروس این بزرگان تقریراتی نیز دارم؛

روش تدریس آیت الله

آنچه در بارهٔ کیفیت تدریس آقای میلانی در ذهن دارم، این است که ایشان در ابتدای درس یک مطلب اخلاقی یا یک حدیثی را بیان می‌فرمود و سپس وارد بحث علمی می‌شد و با یک مقدمه-چینی جالب، عمیق، وزین و علمی، ذهن شاگردان را آماده ورود به بحث می‌کرد؛ خصوصیت دیگر تدریس ایشان این بود که درس را خیلی طول نمی‌داد و زمان درس ایشان بین نیم ساعت تا ۳۵ دقیقه بود و به چهل دقیقه نمی‌رسید و طبعا برای شاگردان هم خسته کننده و ملال آور نبود.

حاج آقا با توجه به درهم تنیدگی برخی مباحث اصول فقه با فلسفه و بهره برداری مرحوم آیت الله میلانی از مرحوم شیخ محمدحسین اصفهانی که متوغل در فلسفه بود، آیا خود شما هم به مباحث فلسفی ورود کردید؟

من ابتدا قصد داشتم که فلسفه بخوانم؛ اما یک بار که مرحوم شیخ مجتبی قزوینی به حوزه علمیه فردوس آمده بود، بنابه توصیه ایشان من سراغ فلسفه نرفتم. مرحوم آشیخ مجتبی، سالی یک بار برای سرکشی، به حوزه علمیه فردوس می‌آمد؛ در مدتی که من در آن حوزه بودم، ایشان یکی دو بار آمد و هربار طلاب و مردم شهر فردوس که ارادت ویژه‌ای به آن مرحوم داشتند تا باغستان به استقبالش می‌رفتند؛ ایشان معمولا دو –سه روز در آنجا می‌ماند و در جلساتی برای طلبه‌ها از مسائل اخلاقی می‌گفت. وقتی که ایشان می خواست به مشهد برگردد، طلاب حوزه، یک دسته گلی را تهیه می‌کردند و یکی از طلبه‌ها تقدیم ایشان می‌کرد. یک بار هم خود من این کار را انجام دادم. هنگام خداحافظی هم دوباره مردم و طلاب جمع می‌شدند و آن عالم بزرگوار را تا باغستان، بدرقه می-کردند. من متاسفانه توفیق درک محضر درس مرحوم آشیخ مجتبی را پیدانکردم؛ اما از درس تفسیر مرحوم میرزا جواد آقای تهرانی و همین طور درس آقای محامی که نماینده حضرت امام بود، بهره بردم.

- **از مدارس آقای میلانی چیزی به یاد دارید؟**

ایشان یک مدرسه در نزدیکی مدرسه سلیمان‌خان با نام امام صادق(ع) داشت، که بنده مدتی هم در آنجا بودم و از درس مرحوم آیت الله سید ابراهیم حجازی که همشهری خود ما بود، بهره بردم و هنوز جزوه های آن دروس را نیز دارم.

- **آیا از ویژگی‌های این مدارس تخصصی و همین طور مخالفت برخی از علما باآن، چیزی در خاطرتان هست؟**

این مدارس به اصطلاح مدرن و جدید بود و براساس ضوابط خاصی طلاب را پذیرش می‌کردند. اداره آنجا هم با آقای سید فاضل میلانی نوه ایشان بود؛ امتحان در این مدارس و پرداخت شهریه بر اساس امتحان از این مدارس شروع شد که در ابتدا مخالفت‌هایی را به همراه داشت و عمدتا کسانی که گمان می‌کردند از پس امتحان بر نمی‌آیند، به این مخالفت‌ها دامن می‌زدند.

- **حاج آقا از فاجعه زلزله طبس در سال۵۷ وکمک رسانی‌هایی که می‌شد، برای بگوئید.**

هنگامی که در سال ۵۷ آن زلزله دهشتناک در طبس پیش آمد و حدود ۲۵۰۰۰ نفر جانشان را از دست دادند، دفتر حضرت امام خمینی در قم که توسط مرحوم آیت الله پسندیده اداره می‌شد، عده‌ای را برای کمک به مردم و تامین نیازهای آنان به طبس اعزام کرد؛ خود من هم که در آن مقطع در مشهد به سر می‌بردم، بلافاصله به طبس و به باغ گلشن رفتم و به مرحوم شهید هاشمی‌نژاد و آقای خامنه‌ای که در آنجا چادر زده بودند، ملحق شدم و حدود ۲۰ روز در باغ گلشن بودیم؛ شب-ها آنجا می‌خوابیدیم و روزها به روستاها و مناطق اطراف سر می‌زدیم و در روزهای اول کار عمده ما تجهیز اموات و کفن و دفن و نماز بر آنان بود؛ اما بعد از گذشت چند روز و سرو سامان پیدا کردن امور، کار اصلی ما رسیدگی به افراد بازمانده و رساندن کمک‌های غذایی و غیره و سخنرانی و گفتگو با مردم برای التیام بخشی به دردها و رنج‌های روحی ناشی ازدست دادن عزیزانشان بود. درحوزه شهر مشهد هم یک گروه امدادی در پارک کودک به مردم کمک رسانی می‌کرد که من در آنجا هم در حد توان کمک می‌کردم.

من بعد از آن گذشت آن روزهای پر درد و التهاب، به روستای خودمان که در ۳ کیلومتری شهرطبس قرار دارد رفتم و آماده بازسازی مناطق آسیب دیده شدم، در همان ایام به تدریج به روزهای اوج نهضت و پیروزی انقلاب رسیدیم و بعد از پیروزی انقلاب، گروه‌های امدادی از طرف حضرت امام خمینی، کمک‌های غذایی و غیره را آوردند و به ما تحویل دادند و من با ماشین پیکانی که آن زمان داشتم، به روستاهای اطراف می‌بردم و بین مردم توزیع می‌کردم.

جالب است بدانید که در آن روزها یک گروه امدادی وابسته به سازمان مجاهدین خلق که متشکل از تعدادی دختر و پسر دانشجو بود، در نزدیکی روستای ما چادر زده بودند و در پوشش کمک رسانی به زلزله زدگان، اهداف سازمان را پیگیری می‌کردند. اقدامات و خدمات این گروه، ظاهر جذابی داشت؛ به عنوان نمونه به چادر آسیب دیده‌گان زلزله می‌رفتند و می‌گفتند هر کس آمپول یا سرم دارد ما برایش تزریق می‌کنیم و این از مواردی بود که هیچ یک از گروه‌های امدادی به فکرش نبودند و مردم هم به شدت به آن نیاز داشتند. روی این حساب من به سرعت به سراغ مرحوم هاشمی نژاد رفتم و موضوع را به ایشان گفتم و درخواست کردم که ما هم یک چادر بزنیم و با عنوان گروه پزشکی امام خمینی، به مردم خدمات پزشکی- بهداشتی برسانیم و از ایشان قول گرفتم که در طی روز لااقل یکی دو ساعت تعدادی از دانشجویان آشنا به کمک‌های اولیه را در اختیار ما بگذارد تا ما خدماتی از قبیل تزریقات و پانسمان را به مردم ارائه کنیم؛ ایشان از آنجا که به بنده عنایت داشت و یک رابطه استاد و شاگردی بین ما برقراربود، پذیرفت و ما آن چادر را بر پا کردیم

و شب‌ها بعد از نماز، اطلاع رسانی می‌کردیم که چنین چادری وجود دارد و کسانی که نیاز دارند مراجعه کنند؛ این کار ما، بازار اعضای سازمان مجاهدین را کساد کرد؛ منتهی آنها شگرد دیگری در پیش گرفتند و به سراغ مردم رفته و می‌گفتند ما حاضریم اسباب و اثاثیه منزل شما را از زیر آوار در بیاوریم. این کار هم در نوع خودش بی‌سابقه و جذاب بود و مردم هم از خدا خواسته، قبول می-کردند و به صورت ناخودآگاه، به سازمان علاقمند می‌شدند و آنها هم از این وضعیت بهره برداری و برای سازمان مجاهدین که هنوز شناخته شده نبود، تبلیغ می‌کردند؛ این کار را نیز من به آقای هاشمی نژاد گزارش دادم و از ایشان خواستم که تعدادی نیرو در اختیارم بگذارد تا ما در این زمینه به کمک مردم برویم و آنها را از شر این گروه منحرف نجات بدهیم.

اقدام دیگر اینها، تلاش برای جاری کردن آب قنات روستا بود که بر اثر زلزله خشک شده بود؛ من برای این که جلوی فعالیت آنها را بگیرم، پیش فرماندار رفتم و با این در و آن در زدن، مقدمات بازسازی قنات را فراهم کردم. باز دیدیم که اینها درحال توزیع چادر میان آسیب دیده‌ها هستند؛ با این که قبلا چادر در بین مردم توزیع شده بود؛ ولی به نظر می‌رسید که به جهت عیالوار بودن برخی خانوارها و زیاد شدن اسباب و اثاثیه، کافی نبوده است؛ مجددا من پیش شهید هاشمی نژاد رفتم و گفتم قضیه از این قرار است. ایشان هم نامه‌ای به حاج آقای اتابکی، از تجار تهران و مسئول تدارکات گروه امداد امام نوشت و درخواست کرد که هر چه چادر در انبار هست، به فلانی تحویل بدهید که حدود ٥٤ تخته چادر به من دادند و من آوردم بین مردم روستاهای اطراف پخش کردم، باز دوباره دیدیم. اما این گروه دست بردار نبود و به هر طریقی دنبال راه نفوذ می‌گشت. به همین جهت یک روز دیگر دیدیم که در حال توزیع پلاستیک برای کشیدن روی چادرها برای روزهای سرما و بارندگی هستند. باز من قضیه را به شهید هاشمی نژاد منتقل کردم. ایشان گفت هنوز تا فصل سرما خیلی مانده است، روی این حساب ما فکری برای این موضوع نکرده‌ایم و در حال حلاضر پلاستیک نداریم. من به ناچار به سراغ برخی از روحانیون حوزه علمیه مشهد در طبس رفتم؛ یکی از آقایان گفت ما در مشهد پلاستیک داریم؛ اگر کسی را پیدا کنید که برود، من حواله‌اش را می‌نویسم تا به مقدار ظرفیت یک کامیون بیاورد. من هم یک بنده خدایی را که به تازگی ماشین خریده بود، به همراه برادرم راهی مشهد کردم که متاسفانه ماشین‌شان در راه چپ کرد ولی به خیر گذشت و اینها پلاستیک‌ها را به ما رساندند.

مقابله ما با نیروهای سازمان مجاهدین، آنها را از میدان به در نکرد و ما دیدیم هنوز درحال فعالیت هستند؛ لذا در نهایت از آنها خواستیم که در حضور مردم با هم مناظره کنیم که پذیرفتند و ما با

تعدادی از دانشجویان مشهدی که از اقوام خود ما بودند از جمله آقای فیاضی که یک زمانی در روزنامه قدس فعالیت می‌کرد بود و الان عضو شورای شهر مشهد است، یک جلسه مناظره تشکیل دادیم و با استقبال خوب مردم، مناظره را در یکی از شبها شروع کردیم که تا ساعت حدود ۱ نصف شب طول کشید و اینها در مناظره، کم آوردند و انحراف اینها برای مردم روشن شد و بعد از یکی-دو روز، جوان‌های روستای ما، اول صبح با چوب و بیل، به سراغ اینها رفتند و گفتند یا با زبان خوش از اینجا بروید یا به زور بیرونتان می‌کنیم. اینها هم چادرهایشان را جمع کردند و خواستند که به روستای دیگری بروند که مردم آن روستا هم متوجه شدند و مانع ورودشان شدند؛ جالب است بدانید که مجاهدین همه این ماجراها را با تفصیل در نشریه «مجاهد» منتشر کردند.

- **حاج آقا! برنامه ما این است که به لطف و توفیق الهی، همایشی را به مناسبت چهلمین سالگرد رحلت حضرت آیت الله میلانی در قم و مشهد برگزار کنیم؛ این مصاحبه هم که لطف فرمودید و اجازه دادید که صورت بگیرد، در همین جهت بود و ما ضمن سپاسگزاری از حضرتعالی، امیدواریم که هر چه زودتر آثار ایشان و مقالات و مصاحبه-هایی که درباره ایشان است، هرچه زودتر آماده شود و ما بتوانیم یک همایش باشکوه با حضور حضرتعالی و رونمایی از کتب وآثار آن مرحوم و سخنرانی عزیزان و بزرگان، برپاکنیم.**

مصاحبه با آیت الله سید محمد حسینی زنجانی

مقدمه

جمعی از فضلا و طلاب خراسان در صدد هستند کنگره ای برای نکوداشت مقام حضرت آیت الله میلانی برگزار کنند و در این راستا علاوه بر اسناد و مکاتبات و جمع آوری پایان نامه های که درباره آن مرحوم نگاشته شده، مقالاتی نیز درباره زندگی و ویژگی‌های علمی و اخلاقی ایشان نوشته شده و یا در حال نگارش است. اضافه بر این، مصاحبه‌هایی نیز در این زمینه با برخی از بزرگانی که با آن مرحوم مرتبط بودند و شناخت داشتند، صورت گرفته و بعضا هم در حال انجام است و مصاحبه‌ای که الان می خواهیم با حضرتعالی انجام بدهیم در همین جهت است و با تشکر از بزرگواری که فرمودید و ما را به حضور پذیرفتید، از شماخواهش می‌کنیم آنچه که درباره ویژگی‌های مرحوم آقای میلانی و خاطراتی که در این زمینه دارید ، بفرمائید.

ضرورت کار نکوداشت

بسم الله الرحمن الرحیم

جواب: واقعا شایسته است که از مرحوم آیت‌الله آقای میلانی به عنوان یکی از مراجع بزرگ دوران خویش، تجلیل شود. مقام علمی، اخلاقی و سلوکی ایشان واقعا اسوه و نمونه بود و باید به عنوان یک الگو برای نسل حاضر از طلاب و نسل‌های بعدی، مطرح شود. در نامه‌هایی که مرحوم آیت الله شیخ محمدحسین غروی اصفهانی که به مرحوم جد ما نوشته است، عنایت و توجه خاص آن مرحوم به آقای میلانی قابل مشاهده است. (رونوشت یکی از آن نامه‌ها را اگر پیدا کردم به شما خواهم داد) مرحوم آشیخ محمد حسین اصفهانی در یکی از این نامه آورده است که بعد از مرجعیت مرحوم آسید ابوالحسن اصفهانی همه دوستان و شاگردان از ما دور شدند مگر آسید هادی میلانی که نه تنها از ما جدا نشد؛ بلکه علاقه و ارادتش بیشتر هم شد. در نامه دیگری که یک بار خود آقای میلانی هم از ما خواست که تقدیمش کردیم، مرحوم آقای اصفهانی از جد ما خواسته بود دعا کند که مدد مادی خداوند متعال برسد تا اندک رفقای باقی مانده از گرد ایشان پراکنده نشوند؛ چرا که نشانه‌های دورشدن و فاصله گرفتن، نمایان شده است و این به خاطر فشارها و

تنگناهایی بوده است که برای این دوستان به وجود آورده اند و با تصریح به نام آقایان میلانی، خوئی و اردوبادی نوشته بود که نان این‌ها را بریده‌اند. اردوبادی از شاگردان برجسته مرحوم اصفهانی و از بزرگان ترک تبار بود که با تسلط بر ادبیات عرب، اشعار نغزی به زبان عربی سروده است.

نامه‌های بسیار مهم شیخ محمد حسین اصفهانی

به هر تقدیر من حدود ده نامه از مرحوم اصفهانی دارم که عمدتا به این دو بزرگوار بخصوص مرحوم آقای میلانی پرداخته و برای ایشان دعا کرده است.

مفاخر خراسان: این نامه ها در جایی به طور مستقل چاپ شده است؟

نخیر، تنها بخشی از آن در کتابی به نام «مرد علم و ایمان» که در باره مرحوم آیت الله میلانی است و در دو جلد منتشر شده، آمده است. نامه‌هایی هم ما داریم که مرحوم آقای میلانی به عربی برای ابوی ما نوشته است؛ در این نامه‌های مفصل هم، اطلاعات قابل استفاده‌ای وجود دارد.

مظلومیت آیت‌الله میلانی

در باره آقای میلانی چون بنده از نزدیک با ایشان آشنا بودم، باید عرض کنم که به‌واقع ایشان در مشهد مظلوم بود و در این اواخر عمر شریفش، به جهت تسلط افرادی در دفتر ایشان، شخصیت آن بزرگوار ناشناخته ماند و برخی از مقدس نماهای مشهد نگذاشتند ایشان آن طور که شاید و باید جلوه کند؛ در باره مسائل انقلاب هم برخی از اقوام آقای میلانی که از خاندان جزایری بودند، ایشان را از انقلاب جدا کردند و به ایشان ضربه زدند، با این که خود آن مرحوم واقعا راضی به این کار نبود؛ اما در یک تند بادی افتاد که بیرون آمدن از آن بسیار سخت بود و همین جریانات، باعث شد که واقعیت های علمی و اخلاقی ایشان روشن نشود و مغفول بماند.

دوران آشنایی با ایشان

مفاخر خراسان: حاج آقا! در باره مراودات خودتان با مرحوم آقای میلانی بفرمائید.

از دوران طفولیت با ایشان آشنا بودیم و ایشان با ابوی ما سالیان سال، ارتباط نزدیک و صمیمانه ای داشت؛ یادم هست یک بار به ابوی فرمود ما سال‌هاست با هم دوست و رفیق هستیم که ابوی با توجه به روایت «موده عشرین سنه، قرابه» فرمود ارتباط ما از دوستی و مودت گذشته و به قرابت و

نسبت خانوادگی تبدیل شده است. در زمانی که مرحوم آقای میلانی در کربلا اقامت داشت، مرحوم جد ما به مشهد آمد و در همین کوچه‌ای که ما ساکن هستیم، منزل کرد و به مدت دوسال در اینجا ماند. در این مدت هم ارتباط آقای میلانی با ایشان برقرار بود و من یادم هست که در دوران بچگی ما، نامه‌ای از طرف مرحوم آقای میلانی برای ایشان آمد که روی نامه به این صورت نوشته شده بود، مشهد مقدس، فلکه سراب، کوچه قائم مقامی، محضر آیت الله میرزا محمود امام جمعه دامت برکاته؛ رونوشت این نامه را نیز به درخواست آسید محمد علی به ایشان دادم. خلاصه از زمان‌های بسیار دور این ارتباط برقراربود؛ منتها بنده از سال ۱۳٤۳ و دو سه ماه قبل از تبعید آیت الله خمینی، برای تحصیل به قم رفتم و در درس مرحوم آقای بنی فضل که سطوح را تدریس می‌کرد، شرکت می‌کردم و کم کم ارتباطمان نزدیکتر شد و در اثر این ارتباط من از یک سری اطلاعات پشت پرده مطلع شدم و بر اثر خامی و بی تجربگی تمام این اطلاعات را در نامه‌هایی که به ابوی می‌نوشتم، منعکس می‌کردم، بی خبر از این که تحت نظر هستم و نامه‌هایم کنترل می‌شود. روی این حساب یک روز نیروهای ساواک برای دستگیری بنده به منزلمان یورش آوردند که خوشبختانه آن روز من در منزل نبودم و داستانش مفصل است؛ اما بالاخره نگذاشتند من در قم بمانم و مرا از قم بیرون کردند و التزام گرفتند که قضیه را برای کسی بازگو نکنم. که من به مشهد برگشتم و در حوزه مشهد مشغول شدم و خدمت مرحوم آقای میلانی ماوقع را عرض کردم.

بله، از سال ٤٦ در مشهد و در مدرسه ایشان بودم. مدرسه‌ای که قبلا مسافرخانه بود که ایشان خرید و تبدیل به مدرسه کرد. خود ایشان صبح‌ها در همین مدرسه اصول می‌گفت که بعدا تعطیل شد. تدریس مرحوم آقای میلانی، خیلی مفصل و عمیق بود. اگرچه من در درس اصول ایشان شرکت نکردم؛ ولی می‌دانم که اصول ایشان به مدت ۱۷ سال طول کشید و در این مدت از ابتدای مبحث اوامر تا اواخر مبحث استحسان را مورد بحث قرار داد؛ ولی اجل مهلت نداد که دوره اصول را تمام کند. مباحث ایشان عمدتا بر مبنای نظریات مرحوم حاج شیخ محمدحسین اصفهانی بود و خود ایشان مکررا می‌فرمود از افتخارات من این است که مطالب ایشان را فهمیدم و درک کردم و این تعریضی بود به دیگران که توان درک و فهم مباحث مرحوم حاج شیخ را نداشتند. آقای علم الهدی می‌فرمود در دوره اولی که آقای خوئی و آقای میلانی در نجف، شروع به تدریس کردند، ما از درس آقای خوئی مطالب را یاد می‌گرفتیم و سپس در درس آقای میلانی با اشکال کردن، خرج می‌کردیم که مرحوم آقای میلانی می‌فرمود اجازه بدهید تا من مطلب را تقریر کنم، آن وقت متوجه می‌شوید که این مطالب برهانی است و با برهان نمی‌توانید مقابله کرد.

یادم هست در سال ٤٨ آقای علم الهدی که استاد بنده بود، از من خواست که در درس آقای میلانی شرکت کنم. گفتم من هنوز آمادگی ندارم. ایشان گفت من مطمئن هستم که تو درس ایشان را می-فهمی. این طور شد که استاد و شاگرد با هم در درس آقای میلانی حاضر می‌شدیم و بعد از درس، گاهی آقای علم الهدی مطالب درس را برای من تقریر می‌کرد که خیلی عالی بود و برای من گاهی از تقریر خود آقای میلانی هم زیباتر به نظر می‌رسید. انصافا آقای علم الهدی هم از علمای ناشناخته بود که در این زمینه خود ایشان به عنوان علت فاعلی، مقصر بود. همانگونه که آقای میلانی ناشناخته بود که البته در باره ایشان، عوامل بیرونی نقش موثری داشتند. به هرتقدیر من تا زمان رحلت مرحوم آقای میلانی در این درس شرکت کردم و یادداشت‌هایی نیز از آن دروس دارم؛ یادداشت برداری از دروس در آن دوران، چندان در حوزه‌های علمیه ایران مرسوم نبود؛ اما مرحوم آقای میلانی تاکید داشت که شاگردانش تقریرات ایشان را بنویسند. آقای علم الهدی به من گفت که آقا فرموده هر کسی که در درس من شرکت می‌کند، باید درس را بنویسد وگرنه مجاز به گرفتن شهریه نیست و اگر بگیرد، مدیون امام زمان(ع)است. لذا من درس ایشان را می‌نوشتم و بعدا پاک نویس می‌کردم. یک بار حدود سی برگ از این پاکنویس‌ها را به آقای علم الهدی دادم که خیلی تشویقم کرد و یک مطلبی هم به عنوان تقریظ برایم نوشت و در ضمن به آقای میلانی هم موضوع را گفته بود. روی این حساب، یک روز حاج علی، خادم آیت الله میلانی آمد و گفت آقا می‌خواهد شما را ببیند. من گمان کردم که باز مثل دفعات قبل، نامه‌ای از پدرم رسیده و چون به خط «لایقرا» نوشته، ایشان مرا خواسته تا نامه را بخوانم؛ اما وقتی خدمت ایشان رسیدم، موضوع نوشته‌هایم را مطرح و خیلی تشویقم کرد و فرمود واقعا هم از خاندان شما انتظار همین است که درخشش داشته باشید و سپس پرسید همه درس‌ها را نوشته‌ای؟ گفتم از زمانی که در درس حضور پیدا کرده‌ام، همه را نوشته‌ام. ایشان از آن ماه، شهریه مرا که دویست تومان بود، دو برابرکرد و به ٤٠٠ تومان رساند. آقای میلانی روحیه‌اش این طور بود که وقتی احراز می‌کرد طلبه‌ای اهل درس است، خیلی به او توجه می‌کرد. نسبت به خود من هم علاوه برعنایت همیشگی و اضافه کردن شهریه، هر وقت خدمتشان می‌رسیدم با این که خود ایشان کتاب‌های زیادی نداشت، مقداری کتاب به بنده می‌داد؛ یک بار حدود بیست جلد کتاب از تقریرات درس مرحوم آقا ضیاء و مرحوم آقای کرباسی را به بنده داد.

مناسبت دارد عرض کنم که ایشان در خصوص مسائل علمی و فقهی، به کتب فقهای معاصر توجه چندانی نداشت و در عوض به کتاب «جواهر الکلام» مرحوم نجفی خیلی مانوس بود و به دو تن از فقهای بزرگ گذشته، اعتقاد و ارادت عجیبی داشت و با تعبیر بی‌نظیر از آنان یاد می‌کرد؛ یکی مرحوم شیخ اسدالله شوشتری صاحب «مقابس‌الانوار» و دیگری آشیخ محمدتقی اصفهانی، صاحب «هدایه‌المسترشدین»بود که می‌فرمود: این دو اثر می‌تواند در جولان ذهن انسان بسیار تاثیر بگذارد. کتاب دیگری که مکررا در درس از آن نام می‌برد، «مناهج المتقین»مرحوم شیخ عبدالله ممقانی بود که مؤسسه «آل البیت»هم چاپ کرده و یک دوره کامل فقه است و از«شرایع» محقق هم مفصل‌تر است. این کتاب هم همیشه روی میزش مطالعه‌اش قرارداشت و من دیدم و در صدد برآمدم تهیه کنم؛ ولی پیدا نکردم. به شیخ هادی کتابفروش هم که کتاب یک تومنی را بیست تومن می‌فروخت، مراجعه کردم که گفت ندارم. بحمدلله «مؤسسه آل‌البیت»این کتاب را چاپ کرد و ما هم خریدیم.

جدا از استفاده از این کتب، بقیه مطالبی که مرحوم آقای میلانی می‌فرمود، حاصل تلاش فکری و ذهنی خود ایشان بود و نتیجه این افکار و تاملات در درس‌هایی که ایشان تابستان‌ها می‌فرمود، به جهت فراغت بیشتری که داشت، بهتر و محسوستر بود؛ در ایام تابستان جناب آقای عبداللهی که در شبستان سبزواری تدریس می‌کرد، به خارج شهر می‌رفت و آقای میلانی به جای ایشان در این شبستان که بزرگتر از شبستان خودش بود، تدریس می‌کرد و فضلای زیادی در این درس حاضر می‌شدند و واقعا تحفه‌هایی از درس ایشان دریافت می کردند. خود آقای میلانی می‌فرمود می-خواهم مکاسب را برای کسانی که مکاسب تدریس می‌کنند، بگویم. مطالبی که می‌گفت، بسیار جالب و عمیق بود. بنده این درس را با دوستانم، آقایان اختری، قائمی و بنی‌هاشمی، مباحثه و به شروح هم مراجعه می‌کردیم و می‌دیدیم مطالبی که ایشان گفته است، در هیچ یک از شروح نیست و وقتی با شرح مرحوم آقای خویی مقایسه می‌کردیم، همگی متفق القول بودیم که آقای میلانی اعلم است.

جالب این که من در آن زمان به سفارش پدرم از آقای خویی تقلید می‌کردم؛ ولی در دلم نظر مرحوم علامه طباطبایی را که فرموده بود آقای میلانی اعلم است، تحسین می‌کردم و به دقت نظر ایشان آفرین می‌گفتم و بنابر راهنمایی ایشان، مردم زنجان هم عموما از آقای میلانی تقلید می‌کردند.

گفتنی است که مرحوم علامه طباطبایی این چهار تن را به ترتیب برای تقلید تعیین کرده بود اول آیت الله میلانی دوم سید عبدالهادی شیرازی سوم آیت الله حکیم چهارم آیت الله خوئی.

مفاخر خراسان: درباره خصوصیات اخلاقی مرحوم آقای میلانی، چه نکاتی در ذهن دارید؟

اخلاق مرحوم آقای میلانی، همطراز اخلاق مرحوم حاج شیخ محمدحسین اصفهانی بود؛ چراکه نفَس گرم ایشان به مرحوم آقای میلانی خورده و ایشان را به خوبی تربیت کرده بود. این از نامه‌های مرحوم حاج شیخ به آقای میلانی، قابل مشاهده است؛ نامه‌هایی که تعابیر«سیدی و مولای» سرلوحه آن بود و ادب و متانت و عزت نفس را به مخاطب که شاگرد اوست، ارزانی می‌داشت.

ادب آیت‌الله

درباره مراتب ادب مرحوم آقای میلانی مناسب است، به این خاطره اشاره کنم که یک روز بنده در سن حدودا بیست و دو سالگی، خدمت ایشان رسیدم و دیدم در حال صحبت کردن با تلفن هستند، من وارد شدم و نشستم، وقتی مکالمه ایشان تمام شد، به احترام بنده، از جا بلند شد و گفت ببخشید، وقتی شما تشریف آوردید، من با تلفن صحبت می‌کردم و نشد اظهار ادب کنم که من گفتم حاج آقا شما را به خدا ما را شرمنده نکنید. این ادب و آراستگی در رفتار، گفتار و نامه‌های ایشان هم به خوبی نمایان بود.

اخلاص آیت‌الله

در اخلاص هم فوق العاده بود؛ یک بار در محضرشان بودم که خبر آوردند صد هزارمین جلد رساله شما هم چاپ شد. ایشان وقتی شنید گریه کرد و گفت خدایا این بار سنگینی بر دوش من است و نمی دانم آیا توان تحمل آن را دارم یا نه؟

تواضع و فروتنی آیت‌الله

مفاخر خراسان: آیت‌الله میلانی در درس معمولا چه توصیه هایی به شاگردان می‌کردند؟

رفتار و سلوک ایشان بینی و بین الله در قیاس با شخصیت‌های هم‌سطح ایشان و حتی کسانی که یک دهم سواد ایشان را هم نداشتند، از نظر فروتنی بسیار ممتاز و شاخص بود و این

سلوک، در راه رفتن متواضعانه ایشان هم نمود عینی داشت. به طلاب درسخوان همانند استادش، میرزای نائینی، توجه ویژه‌ای می‌کرد وپرس وجو از احوال آنان را کسر شأن خود نمی‌دانست. درباره خود بنده هم وقتی نوشته‌هایم را دید و متوجه شد اهل درس و بحث هستم و مثل آقازاده-های دیگر عمرم را به بطالت و خوش گذرانی تلف نمی‌کنم، مرتب پیگیر وضعیتم می‌شد و مرا مورد تفقد و محبت قرار می‌داد. هنگام تدریس، به اشکالات شاگردان به خوبی گوش می‌داد؛ اگر اشکالی را ناوارد می‌دید، برخلاف برخی از اساتید، عصبانی نمی‌شد و پرخاش نمی‌کرد و تنها با تعابیری مانند این که از شما بعید است، یا از شما انتظار نداشتم، چنین اشکالی بکنید، جوابشان را می‌داد؛ به شیخ علی آقا تهرانی که خیلی اشکال می‌کرد، می‌گفت از تو بعید است از این حرف‌های دور از آبادی بزنی! با این حال، قدر زحمات افراد را می دانست وتقدیر می کرد؛ یک روزی من در محضرشان بودم، این بحث مطرح شد که آیا به مهریه زن، زکات تعلق می‌گیرد یا نه؟ نظر آقای میلانی به تعلق زکات، متمایل بود؛ اما آقای تهرانی می گفت زکات تعلق نمی‌گیرد و روی نظرش هم خیلی پافشاری می‌کرد و کتاب‌های مختلف فقهی از جمله جواهر را برای اثبات نظرش می‌آورد و به آقای میلانی نشان می‌داد و از ایشان می‌خواست که تجدید نظر کنند و لااقل در جواب استفتاء بنویسند: احتیاط مستحب این است که زکات تعلق می‌گیرد، نه احتیاط واجب، تا این که بالاخره مرحوم آقای میلانی تسلیم شد و گفت بنویسید بنابر احتیاط مستحب، چنین است. بعد از این که شیخ علی آقا تهرانی رفت، آقای میلانی فرمود این آقا شیخ علی تهرانی، انصافا حاذق است و این در زمانی بود که شیخ علی آقا تهرانی در بیت آقای میلانی به صراحت و علنی می‌گفت، آقای خمینی اعلم است و من خدا را شاهد می‌گیرم که هیچ عکس‌العملی از طرف بیت آقای میلانی نسبت به ایشان، نشان داده نشد و خود آقای میلانی هم رویه‌اش در برخورد با آقای تهرانی تغییری نکرد. البته خود آقای تهرانی هم علاوه برصراحت لهجه، صداقت هم داشت و در طرفداری از امام خمینی، صادق بود و تنها به حرف زدن و ادعا اکتفا نمی‌کرد؛ من یادم هست یک زمانی به همراه آقای بنی هاشمی پیش ایشان منظومه ملاهادی سبزواری را می‌خواندیم و ایشان به قدری بر مباحث این کتاب تسلط داشت که معمولا بدون پیش مطالعه درس می‌گفت؛ چون وقتی می‌خواست درس را شروع کند از ما می‌پرسید کجا بودیم؟ ما محل بحث را می‌گفتیم و ایشان بلافاصله بسم الله می-گفت و بحث را شروع می‌کرد وگاهی آنقدر ادامه می‌داد که ما خسته می‌شدیم و می‌خواستیم که مطالب را جمع بندی کرده وخاتمه دهد؛ خلاصه من و آقای بنی هاشمی گفتیم حاج آقا! شما اگر معتقدید که آقای خمینی اعلم است، پس چرا برمبنای نظریات ایشان که آقای سبحانی تقریر کرده،

یک درسی را شروع نمی‌کنید و دیدگاه‌های ایشان را تبیین نمی‌فرمائید؟ گفت آقای سبحانی نتوانسته آنطور که باید و شاید، مطالب را جمع وجور کند. با این حال من نوشته‌هایی دارم که برتری علمی آقای خمینی را نشان می‌دهد و من می توانم ادعایم را ثابت کنم. گفتیم پس درسی را در این زمینه شروع کنید ما هم قول می‌دهیم در درس شما شرکت کنیم. ایشان گفت الان اسلام در خطر است شما به شاخ و برگ و فروع چسبیده‌اید! باید به سراغ مسائل اصلی و ریشه ای برویم. الان تکلیف مهمتری بر دوش ماست. روی این حساب خود ایشان به جای دروس رایج حوزه مثل فقه و اصول، جوان‌ها را جمع می‌کرد و برای آنها مباحث شناخت را طرح می‌کرد تا برای انقلاب آماده شوند و واقعا زمانی که این حرف‌ها را به ما می‌گفت، دروغ در کارش نبود و صداقت در گفتار و عمل داشت؛ چند بار به خود من گفت والله من آماده کشته شدن هستم و هنگامی که در راهپیمایی‌ها شرکت می‌کنم، مهیای تیر خوردن هستم؛ اما چه کنم که تیرها به من اصابت نمی‌کند!

جایگاه علمیت حاج شیخ و نسبت آن با استاد

مفاخر خراسان: حال با توجه به آنچه در باره دیدگاه آقای شیخ علی تهرانی فرمودید، باز هم اعتقاد داشتید که آقای میلانی اعلم است و مبانی ایشان از قوت بیشتری برخوردار است؟

خدمت با سعادت شما عرض کنم که وقتی بنده به واسطه آقای علم الهدی و مرحوم آقای میلانی با مبانی حاج شیخ محمد حسین اصفهانی آشنا شدم، پی بردم که این آقایان معتقدند حاج شیخ، فصل الخطاب را در کلماتش دارد؛ منتها باید به عمق مطالب ایشان رسید؛ هر کسی که به عمق مطالب ایشان رسید، تصدیق کرد و هر که دست نیافت، اشکال کرد. به نظر من اگر با دقت جوانب امر سخنان ایشان را بررسی کنند، متوجه می‌شوند که مطالب ایشان برهانی و متقن است و جای چون و چرا ندارد. روی این حساب من با مطالعه آثار کسانی که به نظریات حاج شیخ پرداخته‌اند، مثل شهید صدر و یا شرکت در جلسات درس علمایی که مانند آقای وحید و سید صادق روحانی، گاهی به مبانی ایشان می‌پردازند و آن را مورد نقد قرار می‌دهند، با این که بضاعت علمی چندانی ندارم؛ اما متوجه شدم که به عمق مطالب ایشان نرسیده‌اند. لذا مرحوم میلانی می‌فرمود اجازه بدهید من کلام حاج شیخ را تقریر کنم آن وقت ببینید جای اشکال دارد یا نه؟ یادم می‌آید یکی از افرادی که بعد از آقای علم الهدی، بر

مطالب حاج شیخ تسلط داشت، یکی از همشهری‌های خودم، فردی به نام آقای فاتحی بود که اشکالی در باب برائت بر حاج شیخ کرده بود. من اشکال ایشان را به آقای علم الهدی منتقل کردم، فرمود او به مطلب حاج شیخ نرسیده است و بعد گفت خود حاج شیخ، جواب این اشکال را در مقدمه واجب و در جای دیگری داده است. متاسفانه آقای فاتحی امسال از دنیا رفت، در حالی که ناشناخته ماند. من سال‌ها قبل به ایشان که در زنجان اقامت داشت، پیشنهاد کردم که به حوزه مشهد بیاید تا از وجود ایشان بهره برداری بهتری صورت بگیرد که خانواده‌اش موافقت نکردند و ایشان در زنجان ماند و محو شد. آن مرحوم تسلط وعلاقه زیادی به جواهر داشت؛ نمی‌دانم چه ارتباطی بین دیدگاه‌های حاج شیخ و مرحوم صاحب جواهر وجود دارد؟که علاقمندان به نظریات مرحوم اصفهانی، انس بیشتری با جواهر، پیدا می‌کنند؟ حتی مرحوم آقای فاتحی صاحب جواهر را بر شیخ انصاری هم ترجیح می‌داد و اسم صاحب جواهر را با سلام الله علیه ذکر می‌کرد و معتقد بود بررسی تمامی فقه امامیه، من البدو الی الختم، آن هم با این درجه از عمق، کاری عادی و متعارف به حساب نمی‌آید و یک توفیق و عنایت ربانی به ایشان تفویض شده بود. آقای فاتحی در باره حاج شیخ هم می‌گفت من هر وقت به حاشیه حاج شیخ نگاه می کردم و بعد در درس آقای سید صادق حاضر می‌شدم، با اشکالاتی که می کردم ایشان را متوقف می‌کردم؛ تعبیر آقای روحانی در مورد من این بود که ما تو را در قم کشف کردیم و انتظار نداشتیم در قم چنین کسی وجود داشته باشد! آقای فاتحی هم در باره آقای روحانی می‌گفت: مرد ملایی است؛ اما بر مبانی حاج شیخ، کماهو حقه تسلط ندارد.

من در زنجان که بودم با آقای فاتحی مانوس بودم و آقای قنبری هم شاهد است که چقدر تأکید می‌کردم دوستان و فضلا به درس ایشان هم بروند. بزرگان ما عیبی که دارند این است که ارتباطشان با مردم ضعیف است و روی این حساب، ناشناخته می‌مانند؛ چون ظاهر انسان‌ها، علم و عمق آنها را نشان نمی‌دهد. بنابر این باید کسانی از اهل فضل به سراغشان بروند و آنها را کشف کنند و به دیگران خبر بدهند تا همه از وجودشان بهره ببرند.

باز درباره مرحوم حاج شیخ عرض کنم که من به مدت دوسال در درس مرحوم آقای اراکی شرکت می‌کردم؛ ایشان هم مطالب حاج شیخ را نقل می‌کرد و مورد نقد قرار می‌داد؛ ولی اشکالات ایشان هم اساسی نبود. یک روز به پسر ایشان،آقای مصلحی اراکی گفتم (چون به خود آن مرحوم جرأت نمی‌کردم بگویم) به پدرتان بگوئید مطالب مرحوم اصفهانی برهانی است و با برهان نمی‌توان جنگید! و اشکالات شما به ایشان وارد نیست. مرحوم آقای اراکی روز بعد در درس گفت: برخی که اسمشان محمد حسین است یا همشهری مرحوم آشیخ محمد حسین هستند، از ایشان دفاع می‌کنند و اشکالات ما را به ایشان ناوارد می‌دانند، در حالی که ما هم با این حرف‌ها بیگانه نیستیم و اگرچه مثل آقای اصفهانی معقول نخوانده‌ایم؛ اما عقل که داریم و می-توانیم مطالب را سبک، سنگین کنیم. من متوجه شدم که جواب مرا می‌دهد؛ ولی از ترس برخورد شدید ایشان، دم برنیاوردم. من چون به مدت شش سال در درس آقای وحید هم حاضر می‌شدم، به ایشان هم پیغام دادم که شما همه تمرکزتان را روی مطالب حاج شیخ بگذارید و به مطالب دیگران نپردازید و مبانی ایشان را به خوبی بشکافید و تجزیه وتحلیل کنید و بعد اگر اشکالی به نظرتان رسید، مطرح کنید؛ چون حاشیه حاج شیخ بر مکاسب، در بردارنده عصاره مطالب و مباحث همه آقایان و همه شروح است و حاج شیخ همه این شروح را دیده و با یک تامل و تعمقی در طی بیست وپنج سال، آن طور که من شنیده‌ام، این کتاب را نوشته است ضمن این که نسبت حاشیه ایشان با حواشی دیگر عموم وخصوص مطلق است و با تسلط بر مبانی ایشان، بر مبانی دیگران از جمله مرحوم آقا ضیاء و مرحوم نائینی، احاطه حاصل می-شود؛ اما با احاطه بر مبانی دیگران، کسی نمی‌تواند ادعا کند که من مبانی حاج شیخ را هم درک کردم. جالب است عرض کنم که آقای صادق لاریجانی، رئیس قوه قضائیه در یک سخنرانی می‌گفت که مبتکر و مبدع این ادراکات اعتبارات که مرحوم علامه طباطبائی در اصول فلسفه آورده، در اصل، مرحوم اصفهانی است.

خلاصه به نظرم مرحوم حاج شیخ باید بازشناسی شود و مطالب ایشان تحریر گردد. یک جفایی هم که در حق ایشان شده، این است که شاگردان آن مرحوم که کنه حرف ایشان دریافته‌اند، هیچ کدام شرح و تقریری از سخنان ایشان ننوشته‌اند. اگر بتوان یک

تقریر درست و حسابی از مباحث آیت الله میلانی در خصوص مبحث اوامر دست پیداکرد، واقعا مغتنم است و می‌تواند شارح افکار حاج شیخ باشد. مرحوم آیت الله میلانی از خصیصین و واردین به مبانی حاج شیخ بود؛ ریشه این دریافت را بنده با نقل خاطره‌ای، عرض می کنم. ابوی برای من از آقای عماد رشتی که جز شاگردان مبرز حاج شیخ بود نقل می‌کرد که ایشان به زنجان آمد و یک ماه و اندی مهمان ما بود؛ این قضیه مال نزدیک به ۷۰ سال پیش است. پدرم می‌گفت من با اصرار تمام صبح‌ها می-رفتم کنار رختخواب ایشان می‌نشستم تا ایشان بیدار شود و من از ایشان استفاده کنم. ابوی قسم می‌خورد که ایشان به محض این که بیدار می شد، چشم هایش را با همان حال خواب آلودگی، می‌مالید و بدون مطالعه و فقط با یک نگاه اجمالی به کتاب می انداخت و بسم الله را می‌گفت و شروع به گفتن مطالب می‌کرد و بعد در حاشیه کتاب یادداشت هایی که بود نشانم می‌داد و می‌گفت این‌ها اِن قلت‌ها و اشکالات من به حاج شیخ است؛ نه ایشان توانست مرا قانع کند و نه من ایشان را و بالاخره با هم کنار آمدیم و بعد گفت: آقای حسینی! بخشی از این مطالب، پیش سید محمدهادی میلانی است و فقط او بلد است و می‌داند وبه دیگران اشاره ای نمی‌کرد. پدرم می گفت مرحوم عماد رشتی وقتی می‌دید من با حرص و ولع زیادی در پی یادگیری مطالب هستم، این نکته را گفت که اگر در این راه توانا نباشی و ذهن و فکر خودت را به کار نیندازی، بهره چندانی نمی‌بری! واگر صرف حفظ کردن مطالب، هدف باشد، دقت و حافظه تلفن و رادیو، به مراتب بالاتر از این شماست.

سیر و سلوک معنوی آیت‌الله

مفاخر خراسان: آقای میلانی استاد خاصی در زمینه سیر وسلوک داشت؟

آنچه من به طور قطعی و مسلم می‌دانم، این است که محضر مرحوم قاضی طباطبائی را درک کرده بود و به همراه جد بنده و مرحوم آقای خوئی و مرحوم آقای اردوبادی در درس آن بزرگوار شرکت می کردند. مرحوم ابوی از پدرش نقل می‌کرد که من در خواب دیدم بدنم را شپش فرا گرفته است و وحشت کردم. به آقای قاضی خوابم را گفتم؛ لبخندی زد و گفت این روزها زیاد به اصول فقه نمی پردازی؟ گفتم چه

ارتباطی دارد؟ گفت این دقت زیاد در مباحث، مثل شپش کشی است دیگر! خلاصه مطلب این که مرحوم آیت الله میلانی با آن حالاتی که من از ایشان دیدم، آن گریه-هایی که بعضی اوقات می‌کرد و روضه‌هایی که گاهی اوقات در پایان درس به مناسبت می‌خواند و مصائب اهل بیت را ذکر می‌کرد و خودش می‌گریست و همه را به گریه می‌انداخت، نشان می‌داد که ایشان عالمی است که به خوانده و آموخته‌های خود، اعتقاد و باور قلبی پیداکرده است. جالب است بدانید که ایشان هم خودش روضه می-خواند و هم طلاب را به خواندن روضه دعوت می‌کرد و می‌گفت مرا هم دعاکنید. خدا رحمتش کند، مرجع و مجتهد عالی مقامی بود و در عین اینکه خیلی متواضع بود، از نظر علمی، خیلی‌ها را قبول نداشت قمی‌ها را که اصلا قبول نداشت و در میان علمای نجف هم، تعداد انگشت شماری را قبول داشت. یادم می‌آید روزی شیخ فیاض حیدری، از فضلای درس آیت الله شریعتمداری نزد ایشان آمد و گفت دلیلی نداریم که سهم امام باید به مجتهد برسد. آقای میلانی یکی دوتا روایت از جمله روایت: «**مجاری الامور علی ایدی العلماء بالله و الامناء علی حرامه وحلاله** ...» را از وسائل الشیعه خواند و گفت پس این روایت‌ها چیست؟ و بعد فرمود معلوم می‌شود خبری نیست و بضاعت‌تان همین قدر است و خلاصه خیلی به وی تاخت و او هم دست و پایش را گم کرد.

مصاحبه با حجت الاسلام و المسلمین سید علی اصغر امینی سبزواری

مفاخرخراسان: با تشکر از حضورتان در این مصاحبه، ابتدا به معرفی خودتان و اساتیدی که داشتید، بپردازید.

بسم الله الرحمن الرحیم: اینجانب سید علی اصغر امینی، معروف به امینی سبزواری هستم و حدود ۸ سال درس حضرت آیت‌الله العظمی میلانی را درک کردم. قریب به سی سال هم از محضر آیت‌الله علم الهدی، از شاگردان ممتاز و معروف آیت‌الله میلانی، بهره بردم.

جایگاه شخصیت اجتماعی و فکری آیت الله میلانی

مفاخر خراسان: درباره شخصیت علمی و سیاسی مرحوم آقای میلانی چه نکاتی برای بیان دارید؟

حضرت آیت‌الله العظمی میلانی، از شخصیت والایی برخوردار بود و در عصر و زمان خود، به‌عنوان مرجع تراز اول، مطرح بود. شخصیت بی نظیری مانند علامه طباطبایی، به‌طور رسمی بر اعلمیت ایشان تأکید کرد. یادم هست که پیش از آغاز نهضت آیت‌الله خمینی، بحثی در باره شورایی‌کردن مرجعیت مطرح شد. بزرگانی که در قم حضور داشتند، برای ما نقل کردند که امام خمینی فرموده بود اگر قرار بر شورایی شدن مرجعیت باشد، باید آیت‌الله میلانی در رأس آن شورا قرار بگیرد و این نشان از جایگاه خاص و موقعیت علمی و سیاسی برجسته ایشان داشت. جامعیت مرحوم آقای میلانی و تخصص ایشان در علوم مختلف که فراتر از علوم متداول حوزه‌ها بود، جلوه خاصی در میان طلاب و فضلا داشت. دائره فکری ایشان محدود به حوزه و داخل کشور نمی‌شد و در فکر گسترش دین و مذهب در اروپا، آمریکا و آفریقا بود و می‌فرمود ما باید از همین حوزه مشهد، آن‌ها را تغذیه فکری و علمی بکنیم. روی این حساب با همه این مناطق در ارتباط بود و برای آن‌ها در مدارس خود برنامه‌ریزی می‌کرد و بر اساس آن به پرورش طلاب می‌پرداخت.

مدارس آیت الله میلانی

ایشان سه نوع مدرسه داشت که در هریک، برنامه‌های خاصی مطابق نیازها به اجرا در می‌آمد. یک مدرسه که زیر نظر آیت‌الله سید فاضل میلانی اداره می‌شد، «مدرسه عالی حسینی» بود که کار اصلی آن تربیت مبلغ و مسائل تبلیغی بود. خود سید فاضل میلانی هم کلام و عقاید را به عربی تدریس می‌کرد. مدرسه دیگر ایشان مدرسه امام صادق(ع) نام داشت که برای اجتهاد و تربیت مجتهد تاسیس شده بود. در این مدرسه مرحوم آیت‌الله سید محمدعلی میلانی اصول مقارن درس می‌داد و مرحوم آقای علم الهدی فقه تدریس می‌کرد. در مدرسه دیگری که نزدیک بیت ایشان بود.

برنامه و دروس مدارس

در کنار دروس متداول حوزه از مقدمات تا درس خارج و تفسیر قرآن و نهج‌البلاغه، برخی دروس جنبی و جدید مانند تدریس زبان عربی و انگلیسی و تاریخ و «بررسی ادیان» نیز قرار داده شده بود. یادم هست که در ابتدا برای درس بررسی ادیان، از استاد «افتخارزاده» که به‌تازگی از دانشگاه فارغ‌التحصیل شده بود، دعوت به عمل آمد. ایشان به مدت ٤ الی ٥ ماهی تدریس کرد و جزوه‌ای هم در همین زمینه فراهم کرد و بعد طبق مقررات به سربازی رفت. برای جانشینی ایشان، مرحوم آیت‌الله سید محمدعلی میلانی، از من برای تدریس درخواست کرد که گفتم من چون دانشگاه نرفته‌ام، تخصصی در این درس ندارم و یکی از دوستان به نام آقای «مقدم» که هم‌دوره‌ای آقای افتخارزاده بود، معرفی کردم. ایشان، همان درس‌های دانشگاه را با تغییراتی اندک، تدریس کرد و باز متأسفانه تدریس ایشان هم ٤-٥ ماه بیشتر طول نکشید و ایشان به استخدام آموزش و پرورش درآمد و به بجنورد رفت. بار دیگر مرحوم سید محمدعلی به من گفت این کار را باید خودت انجام بدهی! بنابراین برو مطالعه کن و خودت را آماده تدریس کن. من شروع به بررسی در این زمینه کردم و با تدریس «ملل ونحل» کار را شروع کردم؛ منتهی پس از مدتی در جلسه شورای مدرسین مدرسه که با حضور ٢٠تن از اساتید برگزار می‌شد، من برای ارتقاء کیفیت دروس پیشنهاد دادم که به‌جای تدریس ملل و نحل چندان مفید و کاربردی نبود[١]، درس «بررسی ادیان» گذاشته شود که مورد تایید همه اساتید قرار گرفت. یادم هست که در جلسه بعدی، مقدمات این بحث را شروع کردم و بحث مربوط به یهودیت را که قبلا هم کم‌وبیش وجود داشت، به جهت جنگ ٦روزه اعراب و اسرائیل که به‌تازگی تمام شده بود وحساسیت مسلمانان نسبت به یهودیان، با جدیت و تفصیل بیشتری مطرح کردم.

خاطرات دروس آشنایی با ادیان

از خاطرات این درس که به خود آقای میلانی مرتبط می‌شود، این است که من برای مطالعه در باره درس مذکور نیازمند کتاب قاموسی در زمینه «عهدین» شدم که نوشته یکی از شخصیت‌های علمی آمریکا بود. از این کتاب، تنها سه نسخه در مشهد وجود داشت؛ یک نسخه در آستان قدس بود. نسخه دیگرش نزدیک شخصی بود. سومین نسخه در کتابخانه مرحوم آقای میلانی قرار داشت. من از آقا سید فاضل خواستم که این کتاب را از آقای میلانی بگیرد. آقا در جواب درخواست ایشان، فرموده بود من این کتاب را به کسی

١- من در آن جلسه به‌عنوان مثال گفتم دانستن این که در فلان منطقه هندوستان، مذاهبی به نام کنفوسیوسیسم، توتامیسم و آنامیسم وجود دارد، دردی را از طلبه دوا نمی‌کند.

نمی‌دهم. با یک فاصله‌ای، از آقا سید محمدعلی خواستم که کتاب را از ایشان بگیرد که باز فرموده بود من کتاب به کسی نمی‌دهم. من که نیاز ضروری به این کتاب داشتم، این بار خودم خدمت ایشان[۳۲]در کتابخانه رسیدم و دیدم در کنار میز نشسته و مشغول کشیدن سیگار است. از خصوصیات ایشان هنگام سیگار کشیدن این بود که به حلقه‌های دود سیگار خیره می‌شد و به فکر فرو می‌رفت. به‌هرحال من عرض ادب کردم و گفتم آقا، فلان کتاب را می‌خواهم. ایشان مکثی کرد و فرمود آقا سید فاضل و آقا سید محمدعلی هم قبل از شما آمدند و این درخواست را مطرح کردند و من به آن‌ها گفتم که نمی‌شود. عرض کردم حالا من خودم آمده‌ام و این تقاضا را دارم. فرمود شما هم مثل آقای بنی‌هاشمی[۳۳] بیایید و در همین کتابخانه مطالعه کنید. گفتم باشد می‌آیم؛ اما شما مرا با آن‌ها مقایسه می‌کنید؟ ایشان ابتدا اول متوجه منظور من نشد و فرمود مگر شما چه فرقی با آن‌ها دارید؟ گفتم اگر فرقی ندارم، پس دیگر از من نپرسید که شب جمعه «تربت‌جام» چه شد؟ گزارش «تایباد» به کجا رسید؟ بعد عرض کردم من در هفته، دو شب و زمانی معادل ۵۰ ساعت را برای سفر به تربت‌جام و تایباد اختصاص می‌دهم. بااین‌حال چطور می‌توانم فرصت پیدا کنم تا مثل آقایی که اسم بردید، به اینجا بیایم و مطالعه کنم؟ فرمود بله شما درست می‌گوئید و من از این مسئله، غفلت داشتم. بعد فرمود پس برو کتابی که می‌خواهی، بردار و بیار و روی این کاغذ بنویس که من فلان کتاب را در این تاریخ بردم و در فلان تاریخ، بر می‌گردانم و بعد هم به قولت عمل کن و در تاریخ مقرر، کتاب را برگردان! بعد، ایشان قصه‌ای در باره گم‌شدن یک کتاب خطی که یکی از شخصیت ها از ایشان گرفته بود، نقل کرد و فرمود من از آن موقع، تصمیم گرفتم که از کتابخانه به کسی کتاب ندهم.

جامعیت و تخصص در علوم مختلف آقای میلانی

درباره جامعیت مرحوم آقای میلانی و تخصص ایشان در علوم مختلف، جا دارد به این خاطره اشاره کنم که یک‌وقتی ۳ - ٤ نفر از علمای معروف لبنان که چهرهایی گیرا و جذاب داشتند، خدمت آقای میلانی رسیدند و با استقبال ایشان مواجه شدند. در نشست این علما با مرحوم آقای میلانی که بنده هم حضور داشتم، آقای میلانی با اشاره به بنده، ضمن اظهار لطف و محبت، فرمود این آقای امینی مورد توجه من است.

۲- بنده رابط آقای میلانی و انجمن حجتیه بودم و وظیفه اصلی انجمن هم مبارزه با بهائیت و حتی یهودیت و مسیحیت بود و آقای میلانی هم به این مسأله عنایت داشت و می‌خواست افراد زبده و متخصصی برای مناظره با وابستگان آن فرقه و این ادیان تربیت شوند، روی این حساب، بنده هر وقت که می‌خواستم، بدون تشریفات و گرفتن وقت ملاقات، به دیدن ایشان می‌رفتم.

۳– آقای بنی هاشمی، از شاگردان مرحوم آقای میلانی و از اساتید خارج حوزه مشهد بود که در مسجد گوهر شاد درس می‌گفت و حدود ۷–۸ سال پیش از دنیا رفت. ما با هم خیلی مانوس بودیم و ایشان و یکی دیگر از دوستان به نام آقای قوچانی، معمولا نوشته مرا از درس خارج آقای میلانی به جهت این که خیلی دقیق کلام ایشان را ثبت و ضبط می‌کردم، می‌گرفتند و یادداشت می‌کردند.

این قضیه گذشت و شب این آقایان در درس مرحوم آقای میلانی حاضر شدند و من به جهت حضور در جلسه صبح و آشنایی با این‌ها در کنارشان بودم. بعد از درس آقای میلانی، یکی از آن‌ها که کم‌وبیش فارسی بلد بود، گفت احساس کردم که آقا به شما علاقه دارد. بنابراین سعی کن که در کنار ایشان بمانی و از علوم مختلف ایشان اعم از علوم مصطلح و غیر مصطلح که در سینه دارد، بهره ببری! ایشان از برخی اساتیدش علومی را فراگرفته که هیچ‌کس دیگری آن علوم را نمی‌داند.

یکی از دروسی که در مدرسه داشتیم، روش و آداب مناظره کردن بود. اگرچه هدف اصلی این درس برای مواجهه با بهائیت بود؛ اما به جهت رواج کمونیسم و نفوذ کمونیست‌ها در مناطق مختلف کشور، ما در زمینه کمونیسم هم آموزش‌هایی را به طلاب دادیم و آن‌ها را آماده مناظره با کمونیست‌ها کردیم. اتفاقاً یکی از شاگردان بنده در آن سال‌ها آقای اکبری بود که بعداً قاضی شد و الان بازنشسته شده است. ایشان در سال ۵۱ یا ۵۲ یک‌بار به زادگاهش در تربت‌جام رفته بود و پس از بازگشت با خوشحالی به بنده گفت وقتی برای دیدن پدر و مادرم رفتم. پدرم گفت یک معلم کمونیست در این ده هست که هیچ‌کس، حتی آخوندهایی که در روستا هستند، نتوانسته‌اند او را محکوم کنند. او می‌خواهد با تو هم بحث کند و اگر در بحث با تو پیروز شود، آبروی ما می‌رود. من شب به‌قصد منبر و سخنرانی به مسجد رفتم. آن آقای معلم هم آمد. از نگاه روستایی‌ها معلوم بود که می‌خواهند ما با هم مناظره کنیم. قبل از این‌که من حرفی بزنم، او شروع کرد به حرف زدن. من گفتم ما برای سخنرانی و توسل به اهل‌بیت آمده‌ایم نه مناظره! اگر می‌خواهی مناظره کنی، بیا مشهد تا در یک فضای علمی با هم بحث و گفتگو کنیم؛ اما او که تصور می‌کرد طفره رفتن من از مناظره، از روی ترس و بی‌اطلاعی است، اصرار بیشتری کرد که من هم وارد گود شدم و بر اساس ترفندی که در جلسات شما فراگرفته بودم، بحث را شروع کردم. گفتنی است که بنده در باره آداب مناظره گفته بودم که انسان دو روش برای مناظره دارد. یک روش، جواب تفصیلی دادن به اشکالات است که وقت زیادی می‌طلبد و شاید حضار نتوانند به‌درستی و حقانیت مطالب شما پی ببرند؛ اما روش دوم که خیلی زود انسان را به هدف می‌رساند، اشکال نقضی کردن است و ما این اشکالات وارد بر مکتب کمونیسم را به این شاگردان آموزش داده بودیم. ایشان می‌گفت وقتی آن بنده خدا شروع به حرف زدن کرد، من گفتم گویا همه حرف‌های تو از کمونیسم سرچشمه می‌گیرد! گفت بله در این حرف‌ها حقایقی وجود دارد. گفتم اگر حقیقت دارد، پس جواب این اشکال چیست؟ که نتوانست جواب بدهد. اشکال و نقض دوم را مطرح کردم که باز نتوانست پاسخ بدهد. روستائیان متوجه شدند که او محکوم شده و پاسخی ندارد. من هم دیگر ادامه

ندادم و مشغول سخنرانی و روضه‌خوانی شدم. با این مناظره، اهالی روستا جان دوباره گرفتند و این یکی از آثار برنامه‌های مرحوم آقای میلانی بود.

برنامه درسی دیگری که ما داشتیم و در هفته چهار جلسه برگزار می‌کردیم، پاسخ به ادعاهای «اُخنِف آلمانی» بود. وی شخصیتی بود که پنجاه سال قبل کتابی علیه قرآن نوشته بود و به تصور خودش، تناقضات قرآن را کشف و نوشته بود. در آن دوران مطالب ایشان خیلی رواج داشت و مطرح بود و لازم بود که به آن‌ها پاسخ داده شود. لذا ما در این کلاس، تحت عنوان پاسخ‌گویی به تناقضات ظاهری قرآن، جواب ادعاهای اُخنِف و هر تناقضی که با مطالعه قرآن به ذهن می‌رسید، می‌دادیم. من یادم هست که در این زمینه ما نزدیک به ٤ هفته و هر هفته ٤ الی ٥ ساعت روی این اشکالات و تناقضات ظاهری بحث می‌کردیم و پاسخ‌ها و راه‌حل‌ها را نیز به طلاب می‌گفتیم و اگر نیاز به مطالعه و تحقیق بیشتر بود، تفاسیری که این مباحث را طرح کرده بود، معرفی می‌کردیم و سپس برای ورزیده شدن ذهن و فکر طلاب، این پاسخ‌ها را نیز مورد نقض و ابرام قرار می‌دادیم و آخر سر هم پاسخ نهایی را می‌گفتیم که بحث بسیار جالبی بود.

اهتمام به امر تبلیغ

مفاخر خراسان: در خصوص توجه مرحوم آیت‌الله میلانی به امر تبلیغ، اگر مطالب و خاطراتی دارید، بفرمائید.

مرحوم آیت العظمی میلانی در باره امر تبلیغ هم بسیار جدی بود و در این زمینه هم برنامه مفصلی داشت. یکی از برنامه‌هایی ایشان که در مدارس و تشکیلات ایشان پیگیری می‌شد، تبلیغ برای عموم مردم با بیان عقاید دینی و مسائل و احکام شرعی بود. برای عملی شدن این برنامه، ابتدا تحقیقی صورت گرفت تا روستاها و مناطقی که از نظر تبلیغی و اطلاعات دینی و مذهبی وضعیت مناسبی نداشتند و روحانی مستقری در آن مناطق نبود، شناسایی شود. پس‌از این مرحله مرحوم آقای میلانی از فرزندش، آیت‌الله سید محمدعلی میلانی خواست که برای اعزام طلاب در روزهای پنجشنبه و جمعه به روستاها و شهرهای اطراف مشهد، برنامه‌ریزی کند و آن‌طور که در خاطرم هست، بیش از دویست نفر از طلاب با برنامه‌ای که اجرا شد، هر هفته می‌رفتند و به تبلیغ می‌پرداختند. این برنامه اختصاص به ایام خاص مذهبی مانند محرم و صفر و ماه رمضان نداشت و در طول سال جریان داشت. مناسبت دارد عرض کنم که در سفرهای تبلیغی که آن زمان می‌رفتیم، مرحوم آقای میلانی از ما می‌خواست که در باره سطح آگاهی و اعتقادات دینی مردم تحقیق کنیم تا معلوم شود که در چه مرحله و پایه‌ای هستند. روی این حساب بنده در سال ۱۳۵۰ بنا به دعوتی که از من

شد، به جیرفت رفتم و در منزل آقای مصحفی از شخصیت‌های علمی شهر مستقر شدم و به همراه آقای «شیخ‌الرئیس»، از علمای کرمان در مسجد شهر طبق دعوت هیئت‌ها، منبر می‌رفتیم و سخنرانی می‌کردیم. من یک روز بنا به سفارش مرحوم آقای میلانی برای تحقیق به یکی از مناطق اطراف جیرفت که فاصله نسبتاً زیادی با جیرفت داشت، رفتم. مردم آن منطقه که حدود ۲۰۰ خانوار بودند، با دیدن من گفتند ما سال‌هاست آخوند ندیده‌ایم! گفتم پس در ایام محرم چه می‌کنید؟ گفتند گاهی درویش‌های رهگذر می‌آیند و برای ما روضه می‌خوانند. من گزارش مفصلی از این منطقه و مناطق و روستاهای دیگر را با جزئیات و فاصله‌ای که از جیرفت داشتند، تهیه کردم و پس از بازگشت به مشهد، به آقای میلانی ارائه کردم. ایشان وقتی گزارش را خواند، چنان متأثر و اندوهگین شد و قطره‌های اشک از چشمش سرازیر شد که یادآوری آن صحنه، هنوز هم مرا متأثر می‌کند. گفتم آقا! ببخشید که شما را متأثر کردم. فرمود آقای امینی! این گزارش خیلی مرا ناراحت کرد.؛ چون فردای قیامت من باید در باره این قضیه در برابر خداوند متعال پاسخگو باشم. بعد حدیثی نقل فرمود که من الان نمی‌دانم، در خصوص همین سفر و گزارش بود یا در قضیه مشابه آن بود. به‌هرحال ایشان فرمود حدیث داریم که خداوند در روز قیامت همه انبیاء را به محاکمه می‌کشد و از آن‌ها می‌پرسد من شما را برای تبلیغ فرستادم. چه‌کار کردید و نتیجه کارتان چه بود؟ تا این‌که نوبت به پیامبر گرامی اسلام(ص) می‌رسد. ایشان هم عرضه می‌دارد که من چنین و چنان کردم. بعد خداوند سؤال می‌کند که امر تبلیغ را به چه کسی واگذار کردی؟ جواب می‌دهد که به عهده علی گذاشتم. از امیرالمؤمنین(ع) و سپس بقیه امامان تا حضرت صاحب‌الامر(ع) همین سؤال پرسیده می‌شود. حضرت مهدی(عج) در پاسخ می‌دهد که در دوران غیبت صغرا امر تبلیغ را به نواب خاص خودم سپردم. نواب خاص حضرت را یکی یکی احضار می‌کنند و در باره وظیفه‌ای که برعهده داشتند از آنان بازخواست می‌شود. نسبت به دوران غیبت کبری، حضرت حجت(عج) محدثین و بزرگان و مراجع هر عصری را معرفی کرده و می‌گوید من امر تبلیغ را به عهده این‌ها گذاشتم و سپس از آن‌ها در باره مسئولیتی که بر عهده گرفته بودند سؤال می‌شود. مرحوم آقا میلانی بعد از نقل این روایت، فرمود امینی! فردا خدا ما را زیر سؤال می‌برد و می‌پرسد چه کردید؟ و من با توجه به گزارش شما و این‌که مردم یک منطقه سال‌هاست که روحانی ندیده‌اند،چه جوابی می‌توانم بدهم؟ ناگفته نماند که سفر من به جیرفت از طرف بیت آقای میلانی نبود؛ بااین‌حال وقتی ایشان گزارش مرا خواند، اقدامات مناسبی برای اعزام روحانی به آن مناطق صورت داد.

آماده‌سازی طلاب برای مبارزه فکری و عقیدتی

جنبه دیگر از برنامه‌های تبلیغی ایشان که تا حدودی تخصصی بود، آماده‌سازی طلاب برای مبارزه فکری و عقیدتی با فرقه بهائیت و بحث و مناظره با مبلغان بهائی و آگاهی دادن به کسانی که از روی جهالت به این فرقه پیوسته بودند. حمایت ایشان از انجمن حجتیه هم در این جهت صورت می‌گرفت. در آن زمان، هدف مرحوم آقای میلانی و انجمن حجتیه، مشترک بود و بر اساس اعتماد و اطمینان متقابل با هم همکاری می‌کردند؛ ایشان از اعضای انجمن برای مبارزه با بهائیت استفاده می‌کرد. انجمن هم از موقعیت ایشان به‌عنوان یک مرجع ممتاز استفاده می‌کرد و هرجا به مشکل برمی‌خورد، اعلام می‌کرد که ما وابسته به آیت‌الله میلانی هستیم. براساس این برنامه، خود بنده برای مقابله با این فرقه ضاله، بارها به مناطق مختلف مازندران به‌عنوان یکی از پایگاه‌های مهم فعالیت و عضوگیری بهائیت می‌رفتم که مورد توجه خاص مرحوم آقای میلانی هم قرار می‌گرفت. به‌عنوان نمونه به یکی از خاطرات جالب این سفرهای تبلیغی که مرحوم آقای میلانی هم در آن نقش داشت، اشاره می‌کنم:

خاطرات تبلیغ بر علیه بهائیت

بنده در سال ۵۰ یک سفر از شمال به مشهد رفتم و در ملاقات با آقای میلانی، عرض کردم که بابل، یکی از شهرهای بزرگ مازندران با این خصوصیات اقلیمی و جغرافیایی، از مراکز فعالیت بهائیت است. ساکنان یکی از کوچه‌های این شهر، همه بهایی هستند و مرکز و محفل بهائیت آنجاست و اهالی آن محله همه تحت تأثیر این‌ها قرار دارند. آقای میلانی فرمود با این وصف، لازم است که شما در دهه صفر به آنجا بروید و علیه بهائیت کار تبلیغی کنید. بعد فرمود قبل از حرکت به من خبر بدهید تا من نامه‌هایی بنویسم و سفارش‌های لازم را درباره شما به افراد بانفوذ شهر بکنم. من ده روز مانده به دهه آخر صفر خدمت ایشان رسیدم و عرض کردم می‌خواهم به بابل بروم. ایشان گفت من به آقای مازندرانی، برادر علامه سمنانی و از شخصیت‌های موجه و محترم که در بابل اقامت دارد، نامه می‌نویسم و شما را معرفی می‌کنم. بعد از من پرسید همین نامه کافی است؟ عرض کردم نخیر! گفت شما شخص یا اشخاص دیگری را در نظر دارید؟ گفتم بله، یک نامه به آقای حسینی که آن زمان حدود چهل و پنج سال داشت و از نظر ارتباطات اجتماعی شاخص بود بنویسید. یک نامه هم به آقای افشار، از تجار سرشناس شهر که در زمینه مبارزه با بهائیت هم کمک مالی می‌کرد، بنویسید. ایشان به آقا سید محمدعلی دستور داد و نامه‌ها نوشته شد و من عازم بابل شدم. یک روز مانده به اربعین من به حسینیه‌ای که در ورودی همان کوچه بهایی قرار داشت، رفتم و به

مسئول هیئت به نام آقای قاسمی گفتم من می‌خواهم در این حسینیه منبر بروم. گفت ما دو تا منبری که اتفاقاً همشهری شما هستند، یعنی آقایان امیری که اهل کاشمر بود و آقای سلیمی، (از روحانیون مشهد و از شاگردان مرحوم آقای میلانی که حافظه بسیار خوبی در احادیث داشت) دعوت کرده‌ایم. من برای وساطت، پیش مرحوم آقای مازندرانی رفتم و نامه آقای میلانی را نشان دادم که گفت من متأسفانه پیر شده‌ام و امکانات ندارم و کاری نمی‌توانم بکنم و با آن هیئت هم ارتباطی ندارم. ضمن این‌که شما خیلی دیر آمده‌اید و الان نمی‌توان کاری کرد. نزد آقای حسینی که فکر می‌کردم ارتباطات خوب و قویی دارد، رفتم که ایشان هم گفت در باره آن هیئت، هیچ کاری از من بر نمی‌آید و با آن‌ها اصلاً نمی‌توان در افتاد! چرا که هویدا که نخست وزیر است، خودش بهایی و پشت سر این‌هاست و فلان سرهنگ بهایی هم از این‌ها حمایت می‌کند. بعد گفت به نظر من شما هم از این فکر و خیال آنجا بیا بیرون وگرنه دچار گرفتاری و مشکل و زندان می‌شوی! گفتم آقای میلانی به شما نامه نوشته و از شما خواسته که به من کمک کنید. گفت من با آقای میلانی ارتباطی ندارم. این در حالی بود که در ابتدای گفتگو پرسید که چرا آقای میلانی برای من نامه ننوشته است؟ با ناامیدی برگشتم و متحیر بودم که چکار بکنم؟ به ذهنم رسید که پیش آقای روحانی[٣٤]، بروم. وقتی خدمت ایشان رسیدم، ماجرا را شرح دادم و گفتم من به‌اجبار خدمت شما رسیده‌ام. ایشان خیلی خوب و محترمانه برخورد کرد و گفت من شما را به آقای قاسمی معرفی می‌کنم. شب با هم به هیئت نامبرده و پیش آقای قاسمی‌رفتیم و ایشان برای معرفی من خصوصاً با توجه به عنایت مرحوم آقای میلانی نسبت به بنده، مایه گذاشت و از ایشان خواست که اجازه بدهد من هم در آن هیئت سخنرانی کنم. آقای قاسمی گفت من حرفی ندارم؛ اما بعد از سخنرانی آن دو نفر، دیگر کسی برای سخنرانی شما در حسینیه نمی‌ماند. من با توجه به شناختی که از آن دو برادر بزرگوارم داشتم و می‌دانستم که ارادتمند آقای میلانی هستند و به بنده هم لطف دارند گفتم اگر آن دو نفر قبول کنند که منبر نروند و جایشان را به من بدهند، شما می‌پذیرید؟ گفت بله! گفتم پس به آن‌ها بگوئید که فلانی از طرف آقای میلانی آمده و می‌خواهد در اینجا منبر برود. ضمناً حق‌الزحمه آن‌ها را به‌طور کامل بدهید و من هم هیچ پولی از شما نمی‌خواهم. وقتی ایشان موضوع را با آن دوستان در میان گذاشته بود، با بزرگواری گفته بودند منبر مال امینی است و تمام دو ساعت خود را در اختیار من گذاشتند و خودشان رفتند. من آن شب منبر رفتم و بحث را با بهایی‌ها شروع کردم و ازآنجاکه بهایی‌ها ظاهراً روی حقیقت تعصب دارند و سخن از کشف حقیقت و به تعبیر خودشان، تحری حقیقت

٤- شاگرد امام خمینی و از مریدان مرحوم آقای میلانی که بعد از انقلاب، امام جمعه بابل شد..ایشان در کله بست(هادی شهر) زندگی می‌کرد و یک بار برای ساخت پل روی رودخانه بابلرود خدمت آقای میلانی آمد و درخواست کمک کرد و آقای میلانی هم مهندس محمدعلی شهرستانی را مامور ساخت پل کرد و آن پل در همان زمانی که من خدمت ایشان رسیدم، به تازگی ساخته شده بود.

دارند و هر وقت می‌خواهند کسی را به دام بیندازند، می‌گویند حقیقت پیش ماست. من هم گفتم اگر می‌خواهید بدانید حقیقت چیست وکجاست؟ کاغذ و قلم بردارید و یادداشت کنید و حرف‌هایی که با شما دارم بنویسید. شب بعد در نیمه‌های سخنرانی بودم که مأمورین شهربانی آمدند و خواستند مانع منبر شوند که گفتم به احترام این مردم و این جوانانی که داخل و بیرون حسینیه نشسته‌اند، بگذارید سخنرانیم را تمام کنم. فردا خودم به شهربانی می‌آیم. روز بعد رفتم و با مسئول شهربانی بابل که داودی نام داشت، صحبت کردم و گفتم آقای ممتازی، رئیس‌کل شهربانی مازندران مرا می‌شناسد[۳۵]. با ایشان تماس بگیرید و بگوئید فلانی می‌گوید شاه مملکت خود را نظر کرده امام زمان(ع) می‌داند و خودش گفته که خواب دیدم مشغول اسب‌سواری هستم و نزدیک بود از اسب بیفتم که امام زمان(ع) دستم را گرفت و مانع افتادنم شد. حالا من به اینجا آمده‌ام و می‌خواهم از کسی که شاه مفتخر به دست‌بوسی اوست، دفاع کنم. بعد گفتم اگر شما تماس نمی‌گیرید، خودم زنگ می‌زنم و با ایشان صحبت می‌کنم. داودی وقتی دید من از موضع قدرت حرف می‌زنم، کوتاه آمد و پذیرفت که من در شب‌های بعد هم سخنرانی کنم. من هم با شور و حرارت بیشتر، برنامه سخنرانی‌ام را پی گرفتم و اعلام کردم که من از طرف آقای میلانی برای مقابله با بهائیت آمده‌ام. هر کس در این زمینه اشکال و شبهه‌ای دارد، مطرح کند و من آمادگی پاسخگویی دارم. قبل از سخنرانی شب آخر پیش آقای حسینی که در ابتدا مرا از عواقب سخنرانی در این حسینیه، ترسانده بود، رفتم و گفتم من هشت شب در حسینیه مورد نظر سخنرانی کردم. مردم آمدند و استقبال کردند. پای پلیس هم به میان آمد. من هم به شهربانی رفتم؛ اما زندانی نشدم و امر مرجع تقلید را انجام دادم. سپس خداحافظی کردم و آمدم.

پنج شش ماه بعدازاین جریان، من دوباره به مازندران و نزدیکی از مشاهیر شمال به نام «حاج حسین فقیه» رفتم. ایشان با دیدن من، خیلی خوشحال شد و گفت انگار شما یک فرشته‌ای هستید که خدا فرستاده است. گفتم چطور؟ گفت الان از بابل زنگ زدند و گفتند بهایی‌ها مبلغی آورده‌اند و می‌خواهند با مبلغ شما مناظره و مباحثه کند و ما متحیر بودیم که چه کسی را بفرستیم که خدا شما را رساند. من شب با کیف و کتاب بهائیت و با لباس مبدل، به همان کوچه رفتم تا ببینم مبلغشان کیست؟ حدود بیست نفر پای سخنرانی مبلغ نشسته بودند. سخنران مجلس، بزرگ‌ترین و قویی‌ترین مبلغ بهایی‌ها، شخصی به نام موحد و اهل شیراز بود. سابقه ایشان را من از یکی از دوستان طلبه‌ام که با وی در دوران طلبگی‌اش دوست بود و نقاط

۵- ایشان زمانی که در مشهد بود، در جلسه ای که پنجشنبه شب‌ها در منزل آقای میلانی برپا می‌شد، شرکت می‌کرد. در این جلسه معمولا مهندس سجادی سخنرانی می کرد. در نبود مهندس سجادی من سخنرانی می‌کردم و روی این حساب، سرهنگ ممتازی بنده را می شناخت.

ضعفش را می‌شناخت، شنیده بودم و می‌دانستم. او طلبه قم بوده و مدتی هم‌درس خارج مرحوم آیت‌الله بروجردی را درک کرده بود. بااین‌حال فرد بوالهوسی بود و در دوران طلبگی هم پاک نبود. در همان دوران، مدتی به سلک درویشی در آمد و به خانقاه رفت و سپس مدتی در مدرسه خان به مناجات و برنامه‌هایی ازاین‌دست پرداخت و در نهایت هم بهایی شد. دوستان ما در تهران می‌گفتند که قدرت وی در بحث و مناظره، ازآنجا نشأت می‌گیرد که وی از مباحث اصول فقه، بخصوص دیدگاه‌های شیخ انصاری استفاده می‌کند. من به مجلس ایشان رفتم و در ابتدا از وی خواستم که خودش را معرفی کند. گفت شاید من نخواهم خودم را معرفی کنم. من خودم را معرفی کردم و گفتم به شغل معلمی اشتغال دارم؛ بعد گفتم شما که دم از تحری و کشف حقیقت می‌زنید، چرا از معرفی ساده خودت، شانه خالی می‌کنی و هراس داری؟ جا خورد و گفت من موحد هستم. من با توجه به شناختی که از وی داشتم، گفتم تو همان موحدی هستی که خانواده و پدرت در شیراز هستند و تو برای طلبه شدن به قم آمدی و بعد به خانقاه رفتی و ازآنجا به خاطر فساد، رانده شدی و بالاخره هم از بهائیت سر درآوردی؟ در آینده هم معلوم نیست که سر از چه مذهب و آئین دیگری دربیاوری؟ با این سابقه‌ای که از او دادم، کاملاً روحیه‌اش را باخت و من سررشته کلام را در دست گرفتم و وارد بحث اصلی شدم و اشکالات متعددی را بر عقاید این فرقه وارد کردم و از او خواستم به آن‌ها پاسخ بدهد که توان پاسخ دادن نداشت. تا جائی که چند نفر از بهایی‌های مجلس با حالت اعتراض خطاب به او گفتند موحد جواب بده! به‌هرتقدیر این مناظره به نفع بنده پایان گرفت و من درقم گزارش آن را به مرحوم آیت‌الله گلپایگانی دادم که خیلی خوشحال شد. پسر ایشان بعداً به من گفت که آقا فرمود به آقای امینی بگوئید اینجا بماند که عرض کردم من این برنامه‌ها را زیر نظر آقای میلانی انجام داده‌ام و در ادامه هم باید زیر نظر ایشان باشد. وقتی در مشهد خدمت آقای میلانی رسیدم و گزارش مناظره را دادم، ایشان هم از این‌که من توانسته بودم به لطف خدا و امام زمان(ع)، بزرگ‌ترین مبلغ بهایی‌ها را محکوم کنم، خیلی خوشحال شد و خندید.

مفاخر خراسان: حاج‌آقا! غیر از موردی که فرمودید، در مناطق دیگری هم علیه بهائیت تبلیغ می‌کردید؟

بله! به مناطق مختلفی در مازندران که بهائیت نفوذ کرده بود، می‌رفتم. از جمله این مناطق، «مافروجک» بود که از حدود دویست خانوار آن، صد و چهل خانوار، بهایی بودند. قبرستانی هم داشتند که کشته‌شدگان یا به اعتقاد خودشان شهدای اولیه بابیت و بهائیت در آنجا به خاک سپرده شده بودند. بهایی‌ها این قبرستان را مقدس می‌شمردند و به زیارت آنجا می‌رفتند. یکی دیگر از این مناطق، «عرب خیل» بود که حدود

بیست، سی خانوار بهایی داشت. محل دیگری به نام «زیارکلا» بود که حدود بیست خانواده بهایی داشت؛ این منطقه به نام «جبرئیل بهائیت» مشهور بود و معتقد بودند که جبرئیل بهائیت در آنجاست. در محل دیگری به نام «درزیکلا» حدود هفده - هجده خانوار بهایی و حدود چهل - پنجاه خانوار مسلمان بودند. آیت‌الله میلانی، نسبت به تبلیغ در این نوع مناطق حساسیت و تقید ویژه داشت و از ما می‌خواست افرادی را که توان تبلیغ در این مناطق را دارند، اعزام کنیم. بنده به دستور ایشان، پنج –شش نفر را که صلاحیت علمی داشتند، در ماه محرم و صفر فرستادم.

در خصوص روستای درزیکلا، مناسب است عرض کنم که همان آقای حسین فقیه آنجا را در ماه رمضانی که پیش ایشان بودم، معرفی کرد و گفت این روستا در طریق «شیخ طبرسی»، صاحب احتجاج که مرکزیتی دارد و مورد توجه است، قرار دارد و بهایی‌ها می‌خواهند ازآنجا دژی برای خودشان درست کنند. ما به این منطقه رفتیم و دیدیم از حدود چهل خانوار این روستا، قریب پانزده خانواده بهایی و نزدیک بیست خانوار، مسلمان‌اند. بااین‌حال، روستا مسجد نداشت که بعد از گفتگو و مشورت با آقای فقیه، کلنگ ساخت مسجد را در آنجا زدیم و برای ساخت مسجد هم از خود روستا و شهر بابل مقداری پول جمع کردیم و سپس از آقای میلانی خواستیم که مابقی را ایشان تقبل کند که پذیرفت و ساخت مسجد شروع شد. در آستانه ماه محرم سال بعد، ساخت مسجد هنوز به پایان نرسیده بود و برای تکمیل، نیاز به پنجره داشت و هزینه آن را که مبلغی در حدود شانزده هزار تومان می‌شد، قرار بود من تأمین کنم که نتوانسته بودم. از سوی دیگر جوانان شهر «درگز» از من دعوت کردند که در ایام ماه محرم به این شهر بروم. روی این حساب من از رفتن به درزیکلا منصرف شدم. یک هفته مانده بود به اول محرم خدمت مرحوم آقای میلانی رسیدم و برنامه تبلیغی خودم و دیگر دوستان را خدمت ایشان ارائه کردم و گفتم که هر یک از دوستان و خودم به کدام مناطق می‌رویم. ایشان فرمود در میان مناطقی که اعلام کردید اسم درزیکلا نبود. گفتم امسال به دو دلیل از رفتن به آنجا منصرف شدم، اول این‌که از درگز، دعوت دارم. دوم این‌که قرار بود هزینه پنجره‌های مسجد را تأمین کنم که نتوانسته‌ام. ایشان سری تکان داد و خندید و فرمود آقا را به شهر دعوت کرده‌اند و دیگر ده و روستا را در شأن خود نمی‌بیند و نمی‌رود. من جز لبخند زدن، حرفی برای گفتن نداشتم. ایشان فرمود «درزیکلا» نباید تعطیل شود؛ پول پنجره‌ها را من می‌دهم. به درگز هم اعلام کنید که شخص دیگری را پیدا کنند؛ چون در درگز فرد دیگری می‌تواند کار شما را به عهده بگیرد؛ اما تبلیغ در درزیکلا و مقابله با بهائیت، فقط از شما برمی‌آید. خاطره دیگری که در زمینه تبلیغ از ایشان به یاد دارم، این است یک‌بار بعد از برگشت از تبلیغ ماه رمضان در «مافروجک»، خدمت ایشان عرض کردم که کار من در آنجا این بود که

شب‌ها دعای ابوحمزه ثمالی را به عربی بخوانیم و برای کسانی که سواد چندانی نداشتند به فارسی ترجمه و بیان کنیم و مقصودم این بود که این کار نتیجه زیادی نداشت و من در امر تبلیغ موفق نبودم[۳۶]. ایشان فرمود این حرف‌ها چیست که می‌زنی؟ شما سربازی و مهم برای سرباز این است که درسنگر دفاع باشد و اسلحه-اش را بشناسد و به‌درستی به کار ببرد. اسلحه شما همین دعا و بیان است که استفاده کردید.

توجه ایشان به ساحت مقدس آقا امیرالمؤمنین

مفاخر خراسان : ویژگی شاخص دیگری که در زندگی مرحوم آقای میلانی دیدید، چه بود؟

از جمله نکاتی که در زندگانی آیت‌الله میلانی خیلی نقش داشت و خیلی آشکار بود، توجه ایشان به ساحت مقدس آقا امیرالمؤمنین و وجود مقدس حضرت بقیةالله (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بود. در برخی جلسات خصوصی که گاهی اوقات به همراه آقایان مهندس سجادی، صالحی، تقدمی و دوستان دیگر در خدمت ایشان بودیم، بیشترین تکیه ایشان، وادار کردن افراد به اموری که به ساحت حضرت بقیه‌الله مربوط می‌شد، بود. بارها روی این نکته تأکید می‌فرمود که ما شیعیان باید نسبت به دو امام خودمان، حساسیت ویژه نشان دهیم؛ امام اول، حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب (علیه‌السلام) است؛ زیرا دشمن، هرچه در قوت و توان داشته، برای کوبیدن وجود مبارک امیرالمؤمنین(ع)به کار بسته است. از آن سوی دیگر امامان بعد از آن حضرت هم هرچه در مقام دفاع از ایشان لازم بوده، بیان کرده‌اند وظیفه ما الان این است که بیانات آن بزرگواران را یاد بگیریم و برای تبیین و تحکیم جایگاه و منزلت حضرت مولا علی (علیه‌السلام) و دفاع از آن حضرت، استفاده کنیم. باز همان‌طور که عرض کردم در جلسه دیگری می‌فرمود: شما سرباز هستید و باید اسلحه سرباز همیشه در کنارش باشد. اسلحه شما برهان و دلیل و استدلال است و باید همواره به آن مجهز و مسلح باشید.

امام دوم، وجود مقدس آقا بقیةالله(عج) است که دشمن بعد از امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) لبه تیز حملاتش را متوجه ایشان ساخته است و هر چه در توان دارد، در این زمینه پیاده می‌کند و همان‌طور که

٦- ناگفته نماند که با این حال استقبال مردم از برنامه های ما خیلی خوب بود و درشب بیست ویکم ماه رمضان، جمعیتی در حدود شش هزار نفر جمع می‌شدند که بعضا از روستاها و شهرهای اطراف امده بودند و بعضی از علمای استان مانند مرحوم آقای شفیعی و مرحوم آیت الله صدوقی که از مرحوم محقق اصفهانی اجازه اجتهاد داشت در طول ماه رمضان با چند دستگاه اتوبوس، به تناوب به مافروجک می‌آمدند و علیه بهائیت تبلیغ می‌کردند.

درباره حضرت علی(ع) فرمود، در باره امام عصر هم فرمود: همه ائمه (ع) هوای امام زمان(ع) را داشته و در باره ایشان بیاناتی فرموده‌اند که ما باید آن‌ها را بیاموزیم و در دفاع از حضرت حجت(ع) به کار ببندیم.

لذا در سخنانی که هنگام اعزام مبلغین به مناطق مختلف ایراد می‌کرد، روی چند نکته خیلی تأکید داشت؛ اولین نکته، اخلاص بود و می‌فرمود هر کاری که می‌کنید باید برای خدا و به نام خدا باشد. برای هیچ‌چیز و هیچ‌کس دیگری کار نکنید. مخصوصاً می‌فرمود در تبلیغتان از من اسمی نبرید و نگوئید فلانی ما را فرستاده است. دومین نکته تبلیغ برای حضرت حجت(ع) و احیای نام حضرت در دل‌وجان مردم بود. در همین جهت خاطره جالب و شنیدنی دارم که به عرض می‌رسانم؛ یادم می‌آید که در سال ۵۱ یا ۵۲ و در زمانی که همسر آقای میلانی از دنیا رفته بود. باز نمی‌دانم مادر آقا سید محمدعلی بود یا مادر سید نورالدین؟ آقای حلبی که آن زمان در تهران بود با من تماس گرفت و گفت من می‌خواهم برای تبلیغ در ایام ماه رمضان، به بیرجند بروم؛ ولی یک توقف کوتاهی در مشهد دارم که می‌خواهم برای عرض تسلیت خدمت ایشان برسم، لذا از شما می‌خواهم یک‌وقت ملاقات برای بنده بگیرید. من خدمت آقا سید محمدعلی رفتم و درخواست آقای حلبی را مطرح کردم. ایشان گفت وقت آقا هم پر است. گفتم ما خیلی آقا را معطل نمی‌کنیم و یک‌زمان کوتاه هم اگر بدهید کافی است. به‌هرتقدیر موافقت کرد و ما عصر روز بعد، حدود نیم ساعت مانده به غروب، خدمت آقای میلانی رسیدیم و بعد احوالپرسی و عرض تسلیت و گفتگوهای اولیه آقای میلانی خطاب به آقای حلبی فرمود من یک مطلبی را از شما می‌خواهم و در ابتدا هم به جهت این درخواست از شما عذرخواهی می‌کنم.[۳۷] بعد فرمود من می‌دانم که خود شما به این نکته عنایت دارید و کار اصلی شما در تبلیغ، این است؛ اما امسال می‌خواهم حساب ویژه‌ای هم برای من باز کنید و یک مقداری بیش از گذشته در باره وجود مقدس حضرت بقیه‌الله (عج) تبلیغ کنید. بعد مکثی کرد و آهی کشید و فرمود من این درخواست را به دلیل خاصی مطرح کردم و آن این‌که یکی از دوستانم در تهران که شخصیت بسیار بزرگوار و برجسته‌ای در علم و معنی و معنویت است اخیراً نامه‌ای به من نوشته (این نامه باید در میان آثار مرحوم آقای میلانی موجود باشد) و فرموده که من چندی پیش خواب دیدم که آقا بقیه‌الله عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌خواهند وارد مشهد شوند. روی این حساب از بنده خواستند که این خبر را به شما برسانم و از شما بخواهم که به محل عبور ایشان در خیابان تهران بیایید و آقا را زیارت

۷- گفتنی است که مرحوم آقای میلانی فوق العاده مودب بود. به طوری که حتی هنگام تدریس وقتی می‌خواست به مرحوم شیخ انصاری اشکالی وارد کند(این نکته احتمالا در نوارهای درس ایشان موجود است) نمی‌گفت ما با نظر شیخ مخالفیم یا این کلام شیخ تمام نیست؛ بلکه می‌فرمود جناب شیخ بنابر آنچه که ما از خود شما یاد گرفته ایم و آن طوری که خود شما در جای دیگری فرموده اید، این مطلب با آن کلامتان، سازگار نیست و به این صورت اشکالش را مطرح می‌کرد.

کنید. وقتی این خبر را به شما دادم، شما عبا و عمامه را پوشیدید و خودتان را به خیابان تهران رساندید. بعد آقای میلانی فرمود از این خواب معلوم می‌شود که این دوست عزیز بنده به آقا نزدیک‌تر است و توجه حضرت به ایشان بیش از من است. لذا من دلم می‌خواهد یک کاری برای حضرت انجام بدهم و برای این جهت فردی مناسب‌تر از شما که در چگونگی یاد کردن از حضرت و تفهیم مسائل مربوط به ایشان مهارت دارید، سراغ ندارم و از شما انتظار دارم که امسال به‌حساب من، بیشتر از سال‌های گذشته در باره وجود مقدس آقا بقیةالله (ع) صحبت کنید.

موضع ایشان در باره دکتر شریعتی

مفاخر خراسان: در باره دکتر شریعتی هم اگر خاطره‌ای از مرحوم آقای میلانی دارید؟ بفرمائید.

ابتدا یک خاطره‌ای عرض کنم از سفری که به جیرفت داشتم؛ پسر میزبان من در جیرفت، از هواداران سرسخت دکتر شریعتی بود. پدر او که از وضعیت پسرش ناراحت بود، مدام پیش من گله می‌کرد. یکی از کتاب‌های دکتر به نام «تشیع علوی و صفوی» پیش پسر بود و من برای این‌که اشتباهات دکتر را به او نشان دهم، این کتاب را در عرض چند روز خواندم و حدود سی اشکال پیدا کردم و علامت زدم و به او گفتم اینجاها را بخوان! که ظاهراً تحت تأثیر قرارگرفته بود؛ چون روزی که می‌خواستم بیایم پدرش گفت نظر پسرم در باره دکتر شریعتی خیلی تغییر کرده است.

خاطره دیگری که در این زمینه‌دارم، این است که یک روز آقا سید محمدعلی مرا خواست و گفت فردا ساعت ۲ بعدازظهر به‌منزل ما بیا، آقا با شما کار دارد. روز بعد وقتی خدمت آقای میلانی رسیدم، با ناراحتی زیاد، فرمود آقای امینی! این گزارش‌ها چیست که به دست من می‌رسد؟! موضوع این بود که مرحوم آقای عسکری طی نامه‌ای به ایشان گزارش داده بود که یکی از اعضای انجمن حجتیه در کرمانشاه، از دکتر شریعتی حمایت و طرفداری کرده بود که باعث ناراحتی و عصبانیت مرحوم آقای میلانی شده بود، به‌طوری‌که گفته بود من دیگر در قنوت نمازم برای آقای حلبی(رئیس انجمن حجتیه) دعا نمی‌کنم. آن روزی هم که من خدمتشان رسیدم، با عصبانیت و صدای بلند فرمود این کارها موجب شکست علی بن ابیطالب می‌شود و اگر علی (ع) شکست بخورد، حجۀ بن الحسن هم شکست می‌خورد. صدای ایشان چنان بلند و همراه با ناراحتی بود که آقای علم‌الهدی که خیلی کند راه می‌رفت، دوان‌دوان از اطلاقش بیرون آمد و آقا سید محمدعلی هم از زیرزمین خودش را به بالا رساند، تا ببیند چه خبر شده است. من هم گوشه‌ای ایستاده بودم و هرچه آقا می‌گفت، می‌پذیرفتم و می‌گفتم به روی چشم!

مفاخر خراسان: درباره مبانی فقهی و اصولی آقای میلانی و همین‌طور نگاه فلسفی ایشان و مخالفت‌هایی که در این زمینه با ایشان می‌شد، چه نکات و مطالبی به یاد دارید؟

سال ۳۳ یا ۳٤ که ایشان وارد مشهد شد، من هنوز طلبه رسمی نبودم و چندان در جریان امور درسی ایشان قرار نداشتم و بنابراین از این مسائل و اختلافات بی‌خبرم؛ البته از همان سال ۳٤ یک خاطره‌ای که به مرحوم آقای میلانی مرتبط می‌شود، دارم.[۳۸] در آن سال مرحوم علامه امینی در مدرسه نواب منبر می‌رفت و همه شخصیت‌های برجسته شهر مشهد مانند مرحوم آشیخ مجتبی و مرحوم شیخ هاشم قزوینی در این مراسم حاضر می‌شدند و استقبال فوق‌العاده‌ای از سخنرانی ایشان می‌شد و علاوه بر مدرسه نواب، مسجد ملاهاشم در کنار مدرسه و خیابان روبروی آن، پر از جمعیت می‌شد. اتفاقاً یک‌شب مرحوم آقای میلانی در اوج سخنان مرحوم علامه امینی، وارد مجلس شد و مردم به احترام ایشان، صلوات فرستادند و مرحوم علامه امینی، رشته اصلی صحبت خودش را قطع کرد و گفت می‌دانید آقای میلانی کیست؟ و بعد به تعریف و تمجید از ایشان پرداخت.

مفاخر خراسان: ارتباط مرحوم آقای میلانی با علمائی که به مشهد مشرف می‌شدند چطور بود؟

تقریباً همه علما و بزرگانی که در آن زمان به مشهد مقدس مشرف می‌شدند، دیداری با مرحوم آیت‌الله میلانی داشتند و ایشان هم به بازدید آن بزرگواران می‌رفت. از جمله این بزرگان می‌توانم از مرحوم ملاعلی همدانی، از شخصیت‌های مهم و اهل معنا نام ببرم که هر وقت از همدان به مشهد مشرف می‌شد، پیش مرحوم آقای میلانی می‌آمد و محل دیدارش با مردم نیز مدرسه ایشان بود. آیت‌الله زنجانی هم که الان در مشهد حضور دارد در ان زمان در مشهد نبود و هر وقت به مشهد مشرف می‌شد، به خدمت آقای میلانی می‌رسید و آقا هم استقبال می‌کرد و دیدوبازدید داشتند. مرحوم آیت‌الله گلپایگانی و شریعتمداری هم از جمله بزرگانی بودند که نزد ایشان می‌آمدند و ایشان به بازدیدشان می‌رفت و در مواردی که حالشان برای بازدید مناسب نبود، آقا سید محمدعلی و چند تن از فضلا مانند آقای فضل را برای بازدید می‌فرستاد. جدا از این ملاقات‌ها و دیدو بازدیدهای فردی، در برخی جلسات عمومی و با حضور بزرگان و علما هم شرکت

۸- در آن زمان من ازسبزوار به منزل عمویم در مشهد رفته بودم و به جهت علاقه فراوان به مرحوم علامه امینی، هرشب قبل از آغاز سخنرانی ایشان به مدرسه نواب می رفتم. نکته دیگر درباره مرحوم علامه امینی این است که ایشان در هتل علیزاده مشهد در سال٤۹ خاطره ای نقل کرد و مطالب جالبی گفت که تنها ناقل آن من هستم؛ حتی آقازاده ایشان، آقا محمدرضا می گفت من نشنیدم وروی این حساب آقای عزیز علیزاده ازمدرسه آقای خوئی در قم آمده بود و وقتی مرا دید گفت آقای شیخ عبدالحسین واعظ زاده که منبری بود، مطالبی را از مرحوم علامه امینی به نقل از شما می-گفت و من آمده ام تا این مطالب را از زبان خود شما بشنوم.

می‌کرد که یک نمونه‌اش، جلسه‌ای بود که انجمن حجتیه در سال۴۹ و در باغی در بیرون شهر و با حضور اعضایش در سراسر کشور برگزار کرد. به یاد دارم که در این جلسه شخصیت‌های علمی آن زمان مثل آیت‌الله وحید خراسانی و مرحوم محمدتقی شریعتی شرکت کرده بودند.

شورای اساتید مشهد

مفاخر خراسان: حاج‌آقا نسبت به آن جلسه شورای اساتید که فرمودید، توضیح بیشتری می‌دهید؟

این جلسه هرماه یا دو ماه، در مدرسه عمومی ایشان که کنار بیتشان بود، تشکیل می‌شد و مدرسین و اساتید مدارس می‌آمدند و در حضور آقای میلانی در باره مبانی و کم وکیف دروس، بحث و تبادل‌نظر می‌کردند.

مصاحبه با استاد شیخ عبدالکریم عبداللهی

بسم الله الرحمن الرحیم

مفاخر خراسان: جنابعالی از شاگردان متأخر آیت‌الله میلانی هستید، خواهشمندم پیش از سخن در بـاره ایشان، خودتان را معرفی بفرمایید.

شرح زندگی

بنده عبدالکریم عبداللهی، فرزند عبدالرحیم، فرزند ملا حسین، فرزند ملا عبدالله (لقب عبداللهی ما به جهت انتساب به ایشان است)، فرزند ملا عبدالواسع[۳۹]، خراسانی الاصـل و مازنـدرانی المسـکن هسـتم و در سـال ۱۳۲۷ در رودسر، واقع درحومه جنوب شرقی ساری که حدود ۷۰-۸۰ کیلومتر با شهر ساری فاصله دارد، به دنیا آمدم.

تحصیلات اولیه را در مکتبخانه آغاز کردم و در حدود۲ ماه، مراحل مکتب‌خانه را گذراندم و روخوانی قرآن را در همان محل فراگرفتم و سپس به مدرسه آیت الله کوهستانی، از اعاظم و بزرگـان خطـه شـمال کـه در واقع حجت الهی برای مردم بود، رفتم و بعد از طی این دوران ابتدائی تحصیل، پدرم در سال ۳۹ و در سـن دوازده سالگی مرا برای کسب علوم دینی به مشهد مقدس و مدرسهٔ پریزاد آورد و در ابتدا مرا به حاج آقای دیّانی که از بستگان ما بود، سپرد.

بعد از مدرسه پریزاد، به درس مرحوم ادیب نیشابوری رفتم. ادیب نیشابوری هم پس از آشنایی و لطفی کـه در حق بنده داشت، نامه‌ای به مرحوم آیت الله حاج میرزا احمد کفایی، فرزند آخوند خراسانی نوشـت کـه نامه‌اش هم هنوز موجود است و تقاضا کرد که من را در مدرسهٔ سلیمان خان اسکان دهند. سرانجام اسـباب

۱- مرحوم ملا عبدالواسع که جد دوم ما محسوب می‌شود، اصالتا اهل روستای کاهک سبزوار بود، بی مناسبت نیست ذکر کنم که بنده سال قبل(۱۳۹٤ ه.ش) یک جلد قرآن زرّین خطی نفیس به ابعاد ۱۸/۵ در ۲۹ سانتی متر، که مربوط به اوائل دوران صفویه بود و از ایشان به یادگار مانده بود، به آستان قدس رضوی هدیه کردم.

چنین اسکانی فراهم شد و من در مدرسه سلیمان خان مستقر شدم و تا پایان تحصیلاتم در سال ۱۳۵۷، در این مدرسه بودم.

پس از درس مرحوم آقای ادیب نیشابوری که حدود ٦ سال طول کشید و ما از محضر ایشان کتاب‌های سیوطی، مغنی بخشی از کتاب معالم و حاشیه ملاعبدالله و مقامات حریری را خواندیم، آموزش سطح متوسط را از محضر آقای مدرس یزدی، از علمای متخصص در شرح لُمعه و دیگر اساتید مشهد، گذراندم. سپس بخشی از مکاسب و کفایه را در محضر مرحوم آیت الله مشکینی در زمانی که در مشهد تبعید بود، در مدرسهٔ میرزا جعفر خواندم و باقی مانده این دو کتاب را نزد اساتید دیگر حوزه مشهد، به پایان رساندم و وارد درس خارج شدم و در این مرحله، به طور عمده، یعنی بیش از ده سال از محضر حضرت آیت الله العظمی میلانی اعلی الله مقامه، استفاده کردم و از این حیث، بعد از مرحوم آقای ادیب نشابوری، ایشان بزرگترین حق را بر گردن بنده دارد. جالب است عرض کنم آن زمانی که در محضر آقای ادیب نیشابوری تلمذ می‌کردم، گاهی بعد از درس، ایشان را تا منزل، مشایعت می‌کردم و بعضی اوقات با حضرت آیت الله میلانی که برای تدریس از منزل به مسجد گوهرشاد می‌رفت، روبرو می‌شدیم. من به این دوعالم بزرگوار، ارادت خاصی دارم و برای هردو دعا می‌کنم.

در باره آثار علمی هم جا دارد عرض کنم که در زمینه مسائل اجتماعی و غیره، کتاب «نظام اقتصادی و اجتماعی اسلام» را نوشتم که در اوائل سال ۵۱ شمسی با مقدمهٔ شهید هاشمی‌نژاد به چاپ رسید و سپس کتاب خمس را که رهاورد شرکت در درس مرحوم آقای میلانی بود، روانه بازار نشر کردم. کتاب قواعد فقه، چاپ بوستان کتاب و طبقات راویان احادیث مهدویت از طریق اهل سنت که پژوهشی است در تعارض اخبار و اصاله البرائه به زبان عربی و... برخی دیگر از تالیفات بنده است.

ویژگی علمی آیت الله میلانی

مفاخر خراسان: در باره ویژگی‌های مرحوم آیت الله میلانی بخصوص علمی چه اطلاعاتی دارید؟

از ویژگی‌های مرحوم آقای میلانی هیبت الهی ایشان بود. یعنی وقتی انسان در برابر عظمت ایشان قرار می‌گرفت، از نظر ظاهر یک فرد معمولی به نظر می رسید؛ ولی آنچنان هیبتی داشت که انسان را کاملاً تحت تأثیر قرار می‌داد.

در باره جنبهٔ علمی ایشان که بسیار هم مهم است، باید عرض کنم که ایشان با مرحوم آیت الله خوئی هم‌دوره بوده و در کتاب «علم و جهاد» برخی از هم نامه‌ها و مکاتباتی که با هم داشتند، آمده است. مرحوم علامه طباطبایی هم بعد از رحلت مرحوم آیت الله شاهرودی، در جواب سئوالی در باره تعیین مجتهد اعلم، مرقوم فرموده که به نظر بنده آیت الله العظمی میلانی ارجح است. بنده کپی این نامه را دارم.

مفاخر خراسان: پس به لحاظ علمی، ایشان در حدی بوده که مرحوم علامه در میان همه علمای برجستهٔ نجف و قم و جاهای دیگر ایشان را ارجح دانسته بود.

علاوه بر این ایشان در زمینه مسائل سیاسی سوابقی داشت که تفصیل و جزئیات آن را به طور کامل مقام معظم رهبری می‌داند و یک بار هم بنده را به منزلشان در بازار سرشور، کوچهٔ فریدون، دعوت کرد و از آن سوابق فرمود. از جمله موضوعاتی که ایشان مطرح کرد این بود که مرحوم آقا سید مرتضی جزایری از خویشاوندان همسر حضرت آیت الله العظمی میلانی بود، از طرف آقای میلانی در جلساتی با حضور شهید سپهبد قرنی و دکتر امامی حاضر می‌شد و در آن جلسات برنامه‌های خاصی برای کودتا علیه شاه و حذف و تغییر رژیم طاغوتی مطرح می‌گردید. من این موضوع را در کتابی که در شرح حال آقای جزایری است، نوشته‌ام. مرحوم آقای میلانی بعد از تبعید امام خمینی، دارای مرجعیت سیاسی هم گردید و فضلا و اساتید برجسته حوزه در مسائلی که رخ می داد از ایشان کسب تکلیف می‌کردند که یک نمونه آن را که نامه جمعی از اساتید به ایشان است برای شما می‌خوانم:

بسم الله الرحمن الرحیم

محضر مقدس آیت الله العظمی آقای میلانی، پس از اهداء سلام، به عرض عالی می‌رساند، نظر به اینکه ماه مبارک رمضان در پیش است و طلاب و محصلین حوزهٔ علمیه قم برای تبلیغ و ترویج، عازم مسافرت هستند، پیوسته به اینجانبان مراجعه کرده و سؤال می‌کنند؛ چنانچه از طرف دولت تضییقاتی نسبت به مسائل روز و هدف عالیِ روحانیت و تجلیل از مقام حضرت آیت الله

آقای خمینی مدظلّه واقع شود، وظیفه چیست؟ ما بر خود لازم دانستیم که از مراجع عالیقدر کسب تکلیف کنیم. مستدعی است حضرتعالی صریحاً وظیفه را تعیین فرمایید.

مهدی الحسینی الروحانی، سید محمدرضا سعیدی. محمد مفتح. ابراهیم امینی. حسین تقوی. علی‌اکبر مسعودی. عبدالله جوادی. احمد آذری قمی. احمد جنتی. حسین شب زنده‌دار. هاشم تقدیری. محمدحسین مسجد جامع. محمدتقی مصباح یزدی. سید جلال‌الدین الموسوی. حسین نوری. محمد موحدی لنکرانی. صالحی نجف‌آبادی. ابوالقاسیم خزعلی. سید محمدباقر ابطحی. جعفر سبحانی. علی قدوسی. ربانی شیرازی. حسینعلی منتظری. ناصر مکارم. محمد محمدی. الاحقر عبدالعظیم محصلی. علی مشکینی.

۲۵ شعبان‌المعظم ۸٤ والسلام علیکم.

مرحوم آیت الله میلانی در جواب این نامه چنین مرقوم فرموده بود که مراتب فضل و تقوا و دلسوزی شما آقایان فضلا و مدرسین نسبت به مقدّرات اسلامی همین اقتضا را دارد که نسبت به آینده این مملکت بیدار بوده و با روشن بینی کامل، طلاب محترم را رهبری نمایید و سپس به طور مفصل، وظایف آقایان را در بیان مظالم طاغوت و عواملی که باعث تبعید امام شد و همچنین امر به معروف و نهی از منکر با رعایت نظم و انضباط و موازین شرعی، بیان کرده بود.[٤٠]

این موضعگیری‌ها نشان می‌دهد که ایشان علاوه بر این که یک شخصیت علمیِ ممتاز بود، یک شخصیت سیاسی صاحب نظر در حد اعلی نیز به شمار می‌رفت و اگر در بعضی از مقاطع سکوت اختیار کرده، روی حساب وکتاب و برحسب مصالح شرعی بوده است و نباید حمل بر این شود که انگار ایشان از اوضاع و احوال جهان خبر نداشته است.

۲- ر.ک: «علم و جهاد» ج۲ ص ۱۰۳ و ۱۲۸.

از جمله ویژگی‌های ایشان، ایجاد تحول در حوزهٔ علمیهٔ شیعه بود. این تحول در نظام درسی در برنامه ریزی و در برقراری امتحان بود که تا آن زمان سابقه نداشت. هدف ایشان این بود که طلاب در تمام مراحل تحصیلی با برنامه پیش بروند و به این منظور چند مدرسه تأسیس فرمود؛ یکی از این مدارس در ابتدا مسافرخانه‌ای در کوچه تکیه تهرانی‌ها بود که ایشان خرید و به مدرسه تبدیل کرد. یادم هست برای افتتاحش بنده هم دعوت شده بودم. به مدعوین کارت داده بودند؛ اما برخی افراد ناباب با تکثیر کارت و دادن آن به افراد معلوم الحال، قصد اخلال در مراسم داشتند.

مدرسه دیگری که ایشان تاسیس کرد در نزدیک حرم مطهر بود. مدرسه‌ای هم به عنوان مدرسه امام صادق(ع) در کوچه حمام شاه و نزدیک منزل مرحوم آیت الله قمی ساخت که همچنان دایر است. مدرسه-ای هم با نام مدرسه عالی حسینی ایجاد کرد که با مدیریت حضرت آقای فاضل میلانی فعالیت می‌کرد. خود بنده از زمانی که رسائل و مکاسب شروع کردم تحت برنامه های درسی ایشان قرار گرفتم و بزرگانی مانند مرحوم آیت الله سید ابراهیم علم‌الهدی از ما امتحان می‌گرفتند و اگر طلبه در حدی بود که می‌توانست با این برنامه‌ها همراه شود، توفیق می‌یافت؛ اما عدهٔ زیادی از طلاب همراهی نکردند؛ لذا ایشان دو تا برنامه داشت، یک برنامه برای عموم طلاب و برای آنها هم شهریه تعیین شده بود که یک وقت خدای نکرده دچار زحمت نشوند و مزاحمت ایجاد نکنند. یک عده هم طلبه‌های تحت پوشش و طبق نظم و انضباط زیر نظر ایشان که قهراً ایشان از مزایایی هم برخوردار بودند.

بنده رسائل، مکاسب و کفایه را در مدارس تحت برنامه و اشراف ایشان خواندم و سپس به درس خارج ایشان رفتم و به مدت ده سال به طور مستقیم از محضر ایشان بهره بردم. از خصوصیات درس خارج این بود که شاگردان می بایست در سال اول، درایه الحدیث بخوانند. لذا همزمان برای طلبه‌های سال اول که به درس ایشان می‌رفتند در مدرسهٔ امام صادق علیه السلام، درس درایه الحدیث دائر شد که بنده تدریس می‌کردم و در پایان سال هم امتحان درس خارج و درایه گرفته می‌شد. طلبه‌هایی که در درس درایه بنده و در درس خارج آقا شرکت می‌کردند جزء طلبه‌های موفق بودند. برخی از این دوستان الان هم بحمدلله منشا خیر هستند که آقایان سید ضیاءالدین عمادی، میرکریمی، مسعویان‌زاده، معروف به محمودی، از قضات بازنشستهٔ مشهد، دهقانی، از طلبه‌های مدرسه حضرت آقای موسوی‌نژاد که خود ایشان واقعاً از اوتاد روزگار ما به شمار می‌آید.

از مدارسی که ایشان تاسیس کرد، مدرسهٔ عالی حسینی تأسیس بود. که تحت نظارت حضرت آقـای فاضـل میلانی قرار داشت و به دعوت ایشان اساتید برجسته‌ای مانند علامه مرتضی عسکری، آیت الله سید ابـراهیم علم الهدی و آیت الله طبسی[٤١] و مرحوم آقای نصراللهی در آنجا تدریس می‌کردند. مواد درسی هـم آیـات الاحکام، آیات العقائد، آیات الولایه، تاریخ، کلام و ادیان بود. مرحوم آقای علم الهـدی، آیـات الولایـه را بـه عربی تدریس می‌کرد. مرحوم طبسی، آیات العقاید درس می‌داد و خود آقای فاضل، ادیان و کلـام، تـدریس می‌کرد.

از همه جالب‌تر این که در مدرسهٔ عالی حسینی، درس زبان و روش نگارش که امروزه کمتر مرسوم اسـت، تدریس می‌شد و بنده هم در این کلاس ها شرکت می‌کردم؛ البته در درس زبان چندان موفق نبـودم و فقـط در حد امتحان دادن و نمره گرفتن بود و تا حدی توان ترجمه سوره‌های کوچک قرآن مثل سـوره توحیـد و نوشتن به انگلیسی را داشتم؛ اگر چه الان به جهت فرّار بودن زبان، الفبای انگلیسی را هـم فرامـوش کـردم ؛ ولی بعضی از دوستان در این زمینه بسیار موفق بودند. به هرحال بنده بعد از فراغـت از تحصـیل، در همـان مدرسه مشغول تدریس شدم. گفتنی است که تکمیل دوره تحصیل در این مدرسـه، معـادل سـطح۳ کنـونی حوزه بود.

باید خاطر نشان کرد که اوج شکوفایی حوزهٔ علمیهٔ مشهد در زمان حضور حضرت آیت الله العظمی میلانی بود. البته الان هم کارهای مفیدی درحوزه های علمیه مشهد و قـم و شـهرهای دیگـر انجـام می‌گیـرد؛ امـا کیفیت آن زمان را ندارد. در واقع طلبه‌های کنونی حوصله آن برنامه‌ها را ندارند؛ اگرچه در علوم مرتبط بـا کامپیوتر و ارتباطات، بسیار موفقند و بنده اصلاً به گرد پای آنها هم نمی‌رسـم و بایـد الفبـای ایـن علـوم را ازآنان یاد بگیرم.

مفاخر خراسان: اقدامات شاخص مرحوم آیت الله میلانی در زمینه های اجتماعی چه مواردی بود؟

از اقدامات اجتماعی ایشان، دیدار با بزرگان و هیئت‌های علمی و سیاسی جهان اسلام بود. یـادم هسـت کـه یک هیأت علمی از دانشگاه الأزهر مصر خدمت ایشان رسید. هیأتی علمـی- دینـی از دمشـق سـوریه آمـد. جمعی از علما و دانشگاهیان از پاکستان پیش ایشان آمدند.در بعضی از این ملاقـات هـا بنـده هـم حضـور

٣- ایشان از شاگردان آیت الله خویی در نجف بود که از طرف ایشان مأموریت پیدا کرده بود تا مدرسه سلیمان خان را بازسازی کند. این مدرسه بعد از بازسازی، دوباره تخریب شد و مدرسه سلیمانیه به جای آن احداث شد.

داشتم که به عنوان نمونه گزارش یکی از این دیدارها در نشریه‌ای از انتشارات مدرسه عالی حسینی است آمده است که تقدیم می‌کنم.

یکی دیگر از اقدامات مرحوم آقای میلانی در این زمینه، اهتمام به فعالیت‌های علمی و دینی بود. ایشان طلاب و فضلا را به فعالیت‌های دینی ترغیب و تشویق می‌کرد و فعالان در این عرصه را مورد تفقّد قرار می‌داد. خود من از لطف و عنایت خاص ایشان در این خصوص بهره‌مند شده‌ام که در ضمن خاطره‌ای بیان می‌کنم. در آن دوران درحوالی منطقه ما در مازندران، فرقهٔ ضالهٔ بهائیت فعالیت می‌کرد. بنده برای مقابله با کارهای تبلیغی این فرقه، به منطقه رفتم و زمینه تاسیس یک مسجد را فراهم کردم و سپس مقدمات جذب فردی برای تحصیل علوم دینی و طلبه شدنش را مهیا کردم تا او در منطقه بماند و با نشر معارف دینی و اسلامی، جلوی نفوذ افکار انحرافی را بگیرد. بعد از این اقدامات اولیه و بازگشت به مشهد، یک روز دیدم از طرف بیت مرحوم آقای میلانی آمدند و گفتند که آقا می‌خواهد شما را ببیند. گفتم چه زمانی خدمتشان برسم؟ گفتند بعد از درس. من همان روز، بعد از اتمام درس و در حالی که شاگردان برجسته ایشان مانند مرحوم علم الهدی و مرحوم رضا زاده در محضرشان بودند، خدمتشان رسیدم و عرض کردم چه فرمایشی با بنده داشتید؟ که شروع کردند به تشویق و اظهار لطف و عنایت نسبت به بنده با این که خودم چیزی به ایشان نگفته بودم و نمی‌دانستم که از کجا خبر یافته بود که بنده برای برنامه‌ها و فعالیت‌های دینی به منطقه رفته‌ام؟ این نوع تشویقات برای طلاب خیلی ارزشمند است. به هرحال ایشان در جمع اصحاب و شاگردان به بنده ابراز لطف و محبت کرد و سپس فرمود شب به منزل بیایید که یک کار خصوصی با شما دارم. شب که به خدمت ایشان رفتم. فرمود شما برای برنامه‌های آن منطقه چه خواسته‌ها و نیازهایی دارید؟ من که مبهوت عظمت ایشان شده بودم فکرم به جائی نرسید و نتوانستم خواسته‌ای را مطرح کنم.

یک بارهم که در مدرسه سلیمان خان بودم، ایشان تلگراف داد و فرمود اهالی «زیارکلا»ی قائم‌شهر و «عرب خیل» بابلسر برای مقابله با یک فرقه ضاله، تقاضای یک مبلغی کرده‌اند و من از شما می خواهم که به منطقه بروید و به اهالی کمک کنید که بنده رفتم و حدود یک سال در منطقه ماندم و کاری که از دستم برمی‌آمد، انجام دادم. جالب است اشاره کنم که حضرت آیت الله محمد یزدی هم آن زمان در مسجد «عشقی» قائم شهر بود و یک بار با شماری از اهالی مؤمن قائم شهر با اتوبوس برای تقویت جبههٔ حق در برابر جبهه باطل آن فرقه ضاله، پیش ما در زیارکلا و مسجد صاحب الزمان که بنده حضور داشتم، آمدند.

نکته دیگری که در باره اقدامات ایشان باید عرض کنم این است که آن بزرگوار از انجمن حجتیه به طور کامل حمایت و دفاع می‌کرد. همانگونه برخی از مراجع و علمای دینی نجف، قم، مشهد، تهران، اصفهان و شیراز از جمله آیت الله خوئی و آیت الله بهاءالدین محلاتی و مرحوم شهید مطهری و حتی خود امام خمینی هم از این انجمن پشتیبانی می‌کردند. ناگفته نماند این سخن بنده به معنی تایید یا نفی عملکرد این انجمن، پس از پیروزی انقلاب نیست ؛ چون من بعد از انقلاب، مطلقاً ارتباطی با این انجمن، نداشته و ندارم و لذا نمی‌توانم نفیاً یا اثباتاً چیزی بگویم؛ اما در باره حمایت امام خمینی رضوان الله تعالی علیه از انجمن حجتیه، جا دارد عرض کنم که ایشان در پاسخ به درخواست انجمن حجتیه، کار انجمن را بنابر آنچه در نامه انجمن ذکر شده، مورد رضای خداشمرده و همکاری با اعضای انجمن را مورد رضای امام زمان(ع) دانسته و اجازه پرداخت وجوه شرعی مانند زکوات و ثلث سهم امام(ع) را برای کمک به انجمن و با نظارت اشخاص متعهد بخصوص جناب شیخ محمود حلبی را داده بود.

مرحوم آیت الله العظمی میلانی هم مکاتبات متعددی با آقای حلبی داشته که متن آن در جلد دوم کتاب «علم و جهاد» صفحه ۲۷۱ تا ۲۷۵ آمده است. در یکی از این نامه‌ها مرحوم آقای حلبی، فردی به نام مهندس سجادی را برای کمک گرفتن، به آقای میلانی معرفی کرده و مرحوم میلانی در جواب مرقوم فرموده آنچه در باره آقای سجادی فرمودید، حق و متین است و در نامه دیگری در باره کمک به ایشان نوشته است چون آقای سجادی، مانند خود بنده از سهم امام و وجوهات شرعی استفاده نمی‌کند، لذا گاهی از کسانی قرض می‌کنم و به ایشان می‌دهم تا دچار زحمت نشود و در نامه‌ای که جزء آخرین مکاتباتشان محسوب می‌شود، آقای میلانی خطاب به آقای حلبی نوشته است که خبر مسرت بخشی برای شما دارم و آن این است که آقای سجادی با مهندس محمدعلی شهرستانی، شرکتی تاسیس کرده‌اند و شما دعا کنید این شرکت فوائد زیادی داشته باشد تا زندگی این دو نفر از راه در آمد آن به خوبی اداره شود. مقصود از بیان این مکاتبات، حمایت مرحوم آیت الله میلانی از انجمن حجتیه بود و همانطور که عرض کردم این حمایت هم اختصاص به ایشان نداشت و بسیای از علما و بزرگان، حامی انجمن بودند؛ یکی از این بزرگان مرحوم آیت الله العظمی سید محمدرضا گلپایگانی بود که من ایشان را در جلسه دعای ندبه‌ای که انجمن در حسینیه نصرت برپاکرده بود، زیارت کردم؛ در آن جلسه اعضای انجمن گزارشی از فعالیت‌های خودشان ارائه کردند که مورد تایید ایشان قرار گرفت. مرحوم علامه جعفری هم از انجمن حمایت می کرد و در جلسات انجمن حاضر می‌شد. مرحوم آیت الله تهرانی هم از جمله حامیان انجمن بود و شاید بتوان گفت بعد از مرحوم آقای میلانی، بیشترین حمایت را از انجمن به عمل می‌آورد.

از جمله فعالیت‌های مرحوم آیت اللـه میلـانی در کنـار تاییـد و حمایـت از فعالیت‌هـای دینـی، نفـی و رد انحرافات عقیدتی و دینی بود. به عنوان نمونه در آن ایام ابوالفضل بُرقعی که کتـاب خیلـی خـوب «حقیقـه العرفان»را در رد عقائد صوفیه، نوشته بود و کتاب«عقل و دین» را در بـاره امامـت، در چنـد جلـد و بسـیار خوب نوشته بود، در این اواخر دچار انحراف عقیدتی شده و در مقام نفی ولایت برآمده بـود کـه برخـی از مومنین در باره کتابی از وی از مرحوم آقای میلانی سئوالی به این شرح پرسیده بودند:

بسم الله الرحمن الرحیم

محضر مبارک حضرت مستطاب آیت الله العظمی آقای میلانی دام ظله العالی

پس از اهدای تحیّت و سلام معروض می‌دارد که کتابی است به نام «درسی از ولایت» که اخیـراً بـه وسـیلهٔ یکی از مؤلفین تهران انتشار یافته و در آن مسائلی دربارهٔ ائمهٔ اطهار علیهم السلام و ولایت تکوینی آن ذوات مقدسه مورد جرح و تعدیل قرار داده، اینک یک جلد از کتاب به محضر مبارک تقـدیم می‌گـردد. مسـتدعی است نظر مبارک خود را دربارهٔ این کتاب و مطالب مندرج در آن و نویسنده آن در مورد این‌گونه مطالـب و نیز نظر مبارک را نسبت به فِرَق متصوفه بیان فرمایید.

و آقای میلانی درجواب نوشته بود:

بسمه تعالی

مطالب این کتاب برخلاف فرمودهٔ قرآن کریم و مخالف با صریح فرمایش پیغمبر اکرم صلی الله علیـه و آلـه است. این کتاب از جمله کتب ضلال می‌باشد. نویسندهٔ آن از ادلهٔ علمیه بی‌اطلاع و به خیالات و اوهام خـود و امثال خود نوشته و گفته است و مسلک تصوف بر باطل است.

اعاذنا الله تعالی من مضلّات الفتن

سید محمد هادی الحسینی المیلانی

همانطور که می‌دانید مرحوم آقای میلانی کتابی دارد تحت عنوان «۱۱۰ سؤال» که به سؤالات مختلف مـردم در زمینه مسائل اعتقادی، اخلاقی، فقهی و... پاسخ داده است و با این کار هم فعالیت‌هـای دینـی را تقویـت

کرده و هم نیازمندی‌های زمان را پاسخ گفته و هم به نفی و ردّ انحرافات موجود، پرداخته است. لذا کتاب جامع الاطرافی به شمار می‌آید.

مفاخر خراسان–حاج آقا خواهش می‌کنم به چند سئوال کوتاه بنده پاسخ بدهید؛ شما فقط در مشهد تحصیل کرده اید یا در قم و نجف هم تحصیل کرده‌اید؟

نه! بنده فقط در مشهد تحصیل کرده‌ام؛ البته چند صباحی هم در قم بوده‌ام؛ ولی برای تحصیل نبود؛ بلکه برای زیارت حضرت امام خمینی بعد از آزادی از زندان در سال ٤٢ بود که غروب‌ها معمولاً برای نماز به بیت ایشان می‌رفتم و پشت‌سرشان نماز می‌خواندم. یادم هست که در همان ایام یک شب هم در نماز مرحوم آیت الله بهجت در گذرخان حاضر شدم.

مفاخر خراسان : شما فقط در درس فقه حضرت آیت الله میلانی شرکت می‌کردید یا در درس اصول هم حاضر می‌شدید ؟

بنده به طور عمده از درس فقه ایشان بهره می‌بردم و شروع حضورم در درس فقه ایشان هم، مبحث خمس بود و با استفاده از دیدگاه‌های ایشان در زمینه خمس، کتابی در رد کتاب ابوالفضل برقعی نوشتم که نسبت به ردیه‌های قبلی کاملتر بود. آن زمان، مرحوم آیت الله مشکینی و حضرت آیت الله مکارم هرکدام جزوه‌ای در ردّ کتاب و استدلال‌های ایشان نوشته بودند؛ اما من دیدم هیچ یک از این دو بزرگوار، متعرض هیچ یک از آیات و اخبار تحلیلی که او بیان و نفی کرده، نشده بودند، در حالی این موارد در درس مرحوم آقای میلانی مطرح شده بود و اخبار تحلیل، مورد بررسی قرار گرفته بود، لذا بنده مساله را به طور جامع دیدم و موضوع را از نظر فقه امامیه و فقه عامّه مطرح کردم و از سوی دیگرآخرین نظریاتی که در باره نحوه مصرف خمس وجود داشت، با استفاده از دیدگاه‌های مرحوم آقای میلانی و حضرت امام خمینی رضوان الله تعالی علیه، ذکر کردم.

مفاخر خراسان: حاج آقا اگر امکان دارد در باره برخی از شخصیت‌هایی که با مرحوم آیت الله میلانی ارتباط داشتند مثل آقای محمدرضا حکیمی که ظاهرا در درس ایشان هم حضور داشته و تقریراتی از درس‌ها هم دارد و همین طور دکتر شریعتی و پدرش و جریاناتی که وجود داشت توضیحاتی بفرمائید و در واقع به نوعی جریان‌شناسی بفرمایید.

بنده افتخار شاگردی حضرت استاد علامه محمدرضا حکیمی را دارم و در محضر ایشان در یک کلاس خصوصی و دو نفره در مدرسه نواب، کتاب معالم را فرا گرفتم. ایشان قصیدهٔ بسیار بلند بالایی هم در مدح و ثنای استاد ادیب نیشابوری سروده است که نسخه اصلی با دست خط خود استاد پیش بنده است و یک بار این قصیده را خدمت اخوی ایشان، جناب میرزا علی آقای حکیمی دادم و ایشان از روی آن کپی گرفت. البته قصیده ای که خود آقای حکیمی منتشر کرده، در بخشی هایی با آنچه در اختیار بنده است، تفاوت دارد. در باره مرحوم آقای ادیب نیشابوری هم گفتنی است که از طهارت روح و پاکی بالایی برخوردار بود و گاهی اشعاری را سروده بود، برای ما می خواند؛ این بیت که به طاغوت زمان اشاره دارد، از آن جمله است: گه نهد تاج کیانی را به فرق پهلوی/ آنکه هم خصم افکن و هم عدالت‌گستر است. این شعر به طور کامل در کتاب «گوهر دانش» که آقای ادیب به من هدیه داد، آمده است. استاد حکیمی برای مرحوم آیت الله میلانی هم قصیده‌ای سروده بود که بنده آن را ندیدم.

اما در مورد مرحوم محمد تقی شریعتی و پسرش باید عرض کنم که پدر از شاگردان مرحوم مدرس یزدی بود و تحت تأثیر انفاس قدسیهٔ مرحوم میرزای اصفهانی در خراسان، رشد کرده و به وارستگی رسیده بود و افکار و دیدگاه‌های روشن و درستی داشت و در کتاب «تفسیر نوین» خود از دیدگاه بزرگان و علما بهره می‌برد همچنان که در خصوص عدم تحریف قرآن از پاسخ مرحوم آقای میلانی به پروفسور احمدعلی پاکستانی استفاده کرده و در همانجا مرقوم کرده است که آیت الله العظمی میلانی نظرش در باره عدم تحریف قرآن این است و آیت الله خوئی در البیان چنین فرموده است و آیت الله حکیم نیز تحریف قرآن را نفی کرده است.[٤٢]

مرحوم استاد محمدتقی شریعتی در کانون نشر حقایق اسلامی برنامه داشت و بنده هم گاهی شرکت می‌کردم؛ یادم هست در یکی از این جلسات امام موسی صدر و علامه محمدتقی جعفری هم شرکت کرده بودند و روز بعد هم همین آقایان در جلسه‌ای که در سالن اجتماعات دانشکده پزشکی برگزار شد، حاضر شدند و استاد محمدتقی شریعتی، مهندس سجادی و فخرالدین حجازی سخنرانی کردند. به نظر من مرحوم محمد تقی شریعتی، مشکل اعتقادی بخصوص در امر ولایت نداشت و هنوز صدای ایشان که در دفاع از ولایت آیه «اطیعوا الله و أطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» را می‌خواند، در گوش من طنین‌انداز است و شاید کتاب «خلافت و ولایت از نظر کتاب و سنت»، از نوشته های ایشان، بهترین کتاب جمع و جوری

٤- تفسیر نوین،٣٨

باشد که در باره ولایت توسط انتشارات حسینیه ارشاد، منتشر شده باشد. حقیقتا ایشان خیلی خوب و عالی مطالب را بیان کرده که حاکی از عقیدهٔ عمیق و عریق و اصیل این آدم به ولایت اهل البیت علیهم السلام است؛ البته این توصیفات به معنی بی‌اشتباه بودن ایشان نیست.

اما در مورد پسر آن مرحوم(دکتر علی شریعتی) خوب است ابتدا به عنوان مقدمه عرض کنم که بنده، قبل و بعد از انقلاب، با عده کثیری از منحرفین از فرق ضالّه گرفته تا کمونیست‌ها و جریانات التقاطی مثل مجاهدین و فدائیان خلق، اقلیت و اکثریت، مواجه بودم و با آنها گفتگو کردم و چیزی که دریافتم و روی آن تاکید دارم؛ این است که دین را باید به صورت عقلانی و علمی به جوانان عرضه کرد و دفاع از دین به ویژه امر ولایت، باید همراه با بصیرت و عقلانیت باشد و اگر این چنین نباشد و تنها با تکیه بر احساسات با مقوله دین ومذهب، برخورد شود، به التقاط و مشکلات پیچیده عقیدتی منجر می‌شود و این از اشتباهات بسیار مهم به شمار می‌رود. روی این حساب، مرحوم آیت الله میلانی با درایت و تدبیری که داشت می‌دانست که باید چه جریانی را تقویت و حمایت کند و به مقابله با چه جریانی بپردازد. در باره برخورد احساسی بی‌مناسبت نیست عرض کنم که خود بنده با جوانان مذهبی درشهر قوچان و جاهای دیگر جلسه داشتم و برای آنها نهج‌البلاغه می‌گفتم و این جوانان چندین خطبه سیاسی و مرتبط با حکومت نهج‌البلاغه را حفظ کرده بودند و این روال ادامه داشت تا این که یک برخورد احساسی صورت گرفت و این جوانها از پیش من رفتند و حدود ۲۰ نفر از آنان ابتدا پیش شهید هاشمی نژاد رفتند و وقتی دیدند ایشان هم نمی‌تواند آن حالات احساساتگرایانه را اشباع و برآورده کند، به سراغ حبیب‌الله آشوری رفتند[۴۳] و او هم این جوانان را به خانه‌های تیمی کشاند و بر اساس برداشت‌های انحرافی خود به تربیت آنها پرداخت. یک بار هم مرا به خانه تیمی دعوت کردند و من به قصد اصلاح، مطالبی را گفتم؛ اما آنها مسیر خودشان را پیمودند و با پیروزی انقلاب به مجاهدین خلق پیوستند و برخی از آنها جزء کادر رهبری سازمان شدند؛ البته تعدادی از

۵- حبیب‌اله آشوری ابتدا از همراهان مقام معظم رهبری بود. یادم هست ایشان پیش از پیروزی انقلاب یک بار در حالی که آقای آشوری هم حضور داشت، از بنده دعوت به همکاری کرد که عذر خواستم و گفتم خودم جلسات قرآن و نهج البلاغه و اقتصاد اسلامی دارم و نمی‌توانم با شما همکاری کنم که ایشان سکوت کرد و چیزی نگفت؛ اما آقای آشوری شروع کرد به اعتراض کردن و حرف‌های تند زدن که الان وقت عمل است، نه کارهای نظری و تئوری! البته بعدا با عملکرد ایشان و به راه انداختن گروه فرقان، معلوم شد که مقصود وی از عملگرایی چه چیزی بوده است! ایشان بعد از انقلاب به شدت با مرحوم شهید بهشتی مخالفت می‌کرد. با رهبری معظم هم مخالف بود؛ اما حرمت نگه می‌داشت و حرفی نمی‌زد و همانطوری که می‌دانید ایشان به جهت همین انحرافاتی که داشت، محاکمه و به اعدام محکوم شد.

اینها در حدود بیست نفر باقی مانده‌اند که منتقدند، نه معارض! مقصود این است که احساساتی برخورد کردن کار را به جائی می‌کشاند که مورد نظر هیچ انسان خیرخواه و دلسوزی نیست.

اگر قاطبه مراجع دینی خصوصاً مرحوم آیت الله العظمی میلانی جریانی را تقویت می‌کردند، می‌دانستند که این جریان عالمانه و عاقلانه کار می‌کند وکارش بی‌حساب و کتاب نیست؛ جلسات انجمن حجتیه با مباحث تحکیم مبانی عقیدتی و اسلامی آغاز می‌شد و به امر ولایت و قائمیت حضرت حجت(ع) ختم می‌گردید و این مباحث و مسائل، به صورت عقلی و مستدل، مطرح می‌شد و این نسبتی که به انجمن داده می‌شود که برای تعجیل در فرج حضرت حجت (ع) باید به فساد دامن زده شود، نارواست؛ بلکه دیدگاه آنان همان سخن استاد حکیمی بود که در یک جزوه ۵۱ صفحه‌ای به نام «خورشید مغرب»آمده «*جامعه ای که در انتظار ظهور مصلح به سر می برد، باید خود صالح باشد» هیچ آدم عاقل و مسلمانی چنین حرفی نمی زند و* آن برادران هم معتقد بودند که «آیینه شو، جمال پری طلعتان طلب/ اول بروب خانه، سپس میهمان طلب»

درباره مرحوم دکتر شریعتی باید عرض کنم که ایشان یک شخصیت پر شور و انقلابی بود که برای تحرک بخشیدن به انقلاب، بسیار مفید بود و در این زمینه، بخصوص در میان دانشجویان و دانشگاهیان و نسل جوان نقش بسزایی داشت. منتهی اشتباهات و برداشت های ناصواب و بعضا اتهامات ناروا در آثار ایشان وجود دارد که باید گفته شود و اصلاح گردد. من همان زمان که منشورات حسینیه ارشاد برای بنده می‌آمد و در همین جهت کتاب «امت و امام» هم به دستم رسید و اشتباهاتی در این کتاب هم دیدم. یادم هست در منزل استاد شهید هاشمی‌نژاد، بحث از این کتاب و نکاتی که در آن بود پیش آمد و من گفتم از پدر ایشان شنیدم که می‌خواهند این مطالب نادرست را اصلاح کنند. شهید هاشمی نژاد تلفن را برداشت و با مرحوم محمدتقی شریعتی تماس گرفت و موضوع را مطرح کرد و ایشان دوباره تاکید کرد که بناست این موارد، اصلاح شود. در مجلس ختم و ترحیم مرحوم دکتر شریعتی در مسجد ملا هاشم مشهد نیز پدر ایشان در حالی که عبا بر دوش داشت، سخنرانی کرد و گفت علی، مؤمن بود، محب اهل البیت بود و اگر اشتباهاتی داشته، سهوی بوده و غرضی نداشته است.

عقیدهٔ شخص بنده در باره دکترشریعتی در حال حاضر هم این است که برخی حرف‌های او مثل این جمله که «گُورویچ یهودی پیش من بر فلان عالم بلند مرتبه شیعه، ترجیح دارد»، نارواست و شایسته نیست که از دهان یک مسلمان خارج شود. متأسفانه، همانطور که عرض کردم احساساتی برخورد کردن و تحت تأثیر حرف‌های بیگانگان قرار گرفتن، همین التقاط را در پی دارد. خود آقا سید فاضل میلانی هم آن زمان،

جزوه‌هایی در انتشارات مدرسه عالی حسینی تحت عنوان «دکتر چه می‌گوید؟» منتشر می‌کرد که دکتر هم در کتاب‌هایش جواب ایشان را می‌داد و با تعبیر «الفاضل الحسینی المیلانی» از ایشان تعبیر می‌کرد و خود را شیعه علوی می‌شمرد و آقای فاضل و مرحوم آقای سید مرتضی جزائری و امثال ایشان را شیعهٔ صفوی معرفی می‌کرد و از این نوع حرف‌های نسنجیده و ناروا می‌زد

در مجموع نظر بنده این است که مرحوم آیت الله العظمی شاگرد آیات عظام، میرزای نائینی و شیخ محمدحسین اصفهانی بود و طبق موازین علمیِ حوزویِ فقهیِ عمیقِ عریق عمل می‌کرد و در خصوص مسائل معنوی هم قابل ذکر است که خود بنده در یک شرایطی، متوسل به وجود مقدس حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه شریف شدم و در عالم رؤیا آیت الله العظمی میلانی را مشاهده کردم. آن بزرگوار هم به لحاظ علمی و هم به لحاظ معنوی، حقا از مفاخر تاریخ شیعه است. رفتار و حسن سلوک ایشان جوری بود که حتی ممکن بود طائفهٔ صوفیه هم در برابرش متواضعانه حرکت کنند.

مفاخر خراسان: ما خدمت هر یک از بزرگان و علمائی که محضر ایشان درک کرده بودند، رسیدیم، مهمترین و بارزترین خصوصیت مرحوم آقای میلانی را همین سبک سلوک و حسن رفتار و برخورد ایشان ذکر کردند. حاج آقا از ارتباط مرحوم شیخ مجتبی قزوینی با مرحوم آقای میلانی چه اطلاعاتی دارید؟

بنده فقط یک بار به درس مرحوم آیت الله آشیخ مجتبی قزوینی که در منزلشان برگزار می‌شد، آن هم به وساطت آقای مروی سماورچی، رفتم. البته به ایشان ارادت دارم و برای همه این بزرگان از مرحوم میرزای اصفهانی گرفته و شاگردان ایشان تا اساتیدی که بر گردن بنده حق دارند مانند مرحوم ادیب نیشابوری و آیت الله میلانی دعا می‌کنم. در باره ارتباط این دو بزرگوار تا آنجا که من اطلاع دارم مرحوم آشیخ مجتبی نگاه خاصی نسبت به آیت الله العظمی میلانی داشت و برای ایشان احترام کامل و خاصّی قائل بود.

مفاخر خراسان: نسبت به آقای عابدزاده چطور؟

درباره آقای عابدزاده که من او را هم دعا می‌کنم، بارها با جسارت تمام گفته‌ام کارهایی که او انجام مـی‌داد، شاید از خود آیت الله میلانی هم برنمی‌آمد. ایشان با رفتار و عملش، بانی تاسـیس ١٤ بنـا بـه نـام چهـارده معصوم علیهم السلام شده بود و این کار بسیار سختی است. ایشان بنیانگذار «انجمن پیروان قرآن» بود و من یادم هست در ایامی که در مدرسه پریزاد بودم در روزهای ماه رمضان و ساعت ٢ بعدازظهر، بچـه‌های ایـن انجمن در صفوفی منظم، به مسجد گوهرشاد می‌آمدند و قرآن می‌خواندند. من هم به عنوان طلبه می‌رفتم و آنها را تماشا می‌کردم و از نظم و ترتیب و تربیت یافتگی این بچه‌ها لذت می‌بردم. از جمله اقدامات ایشان در آن زمان این بود که بعد از رحلت مرحوم آیت الله العظمی بروجردی تا اربعین ایشان در مشهد، مجلـس ختم و سوگواری برپا کرد.

مفاخر خراسان: شما در زمان هجرت مرحوم آیت الله میلانی به مشهد در این شهر نبودید؟

مرحوم آقای میلانی در سال ٣٢ به مشهد مهاجرت کرد در حالی کـه بنـده در سـال ٣٩ و در زمـان رحلـت مرحوم ملاهاشم قزوینی به مشهد آمدم و به گمانم در تشییع جنازه آن مرحوم هم حضور داشتم.

مفاخر خراسان: حاج آقا وفات آیت الله العظمی میلانی به طور دقیق در چه تاریخی بود؟

وفات ایشان روز جمعه ٢٩ رجب سال ٩٥ مطابق با ١٧ مرداد ٥٤ و در حدود چهل سـال پـیش و بعـد از یک دوره بیماری و بستری شدن در بیمارستان رخ داد.

مفاخر خراسان: شما آن زمان در مشهد تشریف داشتید؟

نخیر! چون تابستان بود و من در مشهد نبودم. یک نکته هم بد نیست یاد آوری کنم که آن زمان مرحوم آیت الله میلانی، به بهانه مسائلی، مورد بی‌مهری بعضی از این جریانات احساسی قرار گرفته بود[٤٤].

مفاخر خراسان: شما در اواخر عمر شریف ایشان ملاقاتی غیر درسی با ایشان نداشتید؟

وقتی که ایشان مریض بود، من تلگراف زدم و جویای احوالشان شدم و ایشان هم پاسخ تلگراف بنده را داد که الان متن آن تلگراف‌ها موجود است.

٦- یکی از آن قضایا این بود که به هنگام حضور محمدرضا پهلوی در مشهد، آقازاده مرحوم آقای میلانی بنا به مصلحت در مراسم مربوطه شرکت می‌کرد که برای این جریانات احساسی خوشایند نبود.

مفاخر خراسان: ملاقات حضوری در ایام کسالت ایشان نداشتید؟

یک بار در بیمارستان شاهین شهر به ملاقاتشان رفتم.

-مفاخر خراسان: خاطرهٔ خاص اخلاقی و معنوی از ایشان که برای خودتان ویژه باشد و در ذهنتان ماندگارشده باشد، دارید ؟

خاطرهٔ خاصی جز همان ابهّت، هیبت و عظمتی که هنگام تدریس خیلی ما را تحت تأثیر قرار می‌داد و قابل وصف نیست ندارم. این جذابیت به حدی بود که فضلای قم وقتی به مشهد مشرف می شدند، مشتاقانه در درس ایشان حاضر می‌شدند و بهره می‌بردند.

مفاخر خراسان:حاج آقا از حضورتان در این مصاحبه و زحمتی که تحمل کردید، سپاسگزار و ممنونم و از حضرتعالی درخواست می‌کنم یک کپی از مدارک و اسنادی که در باره مرحوم آقای میلانی در اختیار دارید به ما بدهید تا در کتاب اسنادی که در دست تهیه داریم، مورد استفاده قرار بگیرد.

کدام یک از اسنادی که من نام بردم، به درد شما می‌خورد ؟

مفاخر خراسان: آقا سید فاضل فرمود همه اسنادی که دارید و به خط ایشان است، حتی اسناد خصوصی غیر محرمانه را بدهید تا ثبت شود و به یادگار بماند.

به نظرم یکی از مهمترین اسناد، همان نامه مرحوم علامه طباطبائی در باره ارجحیت مرحوم آقای میلانی برسایر مراجع زمان است که عظمت ایشان را نشان می‌دهد. با یادآوری نام مرحوم علامه، خاطره‌ای از ایشان در ذهنم زنده شد؛ مرحوم علامه، تابستان‌ها به مشهد می‌آمد و نماز جماعت را در صحن آزادی و پشت سر مرحوم آقای میلانی می‌خواند. خود من هم گاهی در نماز جماعت ایشان شرکت می‌کردم. یک بار دیدم که مرحوم علامه بعد از نماز و در حالی که نعلینش را به دست گرفته بود، به طرف مدخل حرم که آن زمان درب چوبی داشت رفت و آن را بوسید؛ در صورتی که امثال بنده، درب طلایی و درهای نزدیک ضریح را برای بوسیدن، انتخاب می‌کردیم. شخصیت دیگری که من دیدم مانند علامه عمل می‌کرد، مرحوم استاد دکتر ابوالقاسم گرجی، از شاگردان آیت الله العظمی خوئی بود؛ یک بار که ایشان را به مشهد دعوت کرده بودم، وقتی به همراه ایشان از طرف مسجد گوهرشاد، وارد حرم شدیم، ایشان درب چوبی را بوسید.

مصاحبه با آیت الله محمدعلی موحدی کرمانی

مفاخرخراسان: با تشکر ازحضور حضرتعالی در این مصاحبه، لطفا در ابتدا به اختصار درباره زندگی، تحصیلات و ورود به حوزه علمیه و اساتیدی که داشتید، توضیح بفرمائید.

بسم الله الرحمن الرحیم

بنده محمدعلی موحدی کرمانی **سال** ۱۳۱۰ شمسی (۱۳۵۰ق) در شهر کرمان **متولد شدم**. پدرم مرحوم **حاج** شیخ عباس موحدی از منبری‌های مشهور کرمان در دوره رضاخان بود و بدین جهت در دوره‌ای که

رضاخان عمامه‌ها را از سر روحانیت برمی‌داشتند، پدرم به همراه یک آخوند دیگری به نام مجد[٤٥]، اجازه پوشیدن لباس روحانیت را داشتند. البته پدرم فقط مجاز بود که لباس روحانیت بپوشد و از شوون دیگر روحانیت مانند تبلیغ و منبر رفتن، محروم بود و گهگاهی به جهت ارادت مردم به ساحت اهل بیت(ع) و با دعوتی که صورت می‌گرفت، به صورت مخفیانه به منازلشان می‌رفت متاسفانه من پدرم را در سن ده سالگی از دست دادم. مادرم نیز خانمی متدینه و به شدت علاقه مند به اهل بیت(ع) و اهل قرآن و دعا و عزاداری و این نوع مسائل بود. مناسبت دارد در همین زمینه به خاطره‌ای اشاره کنم. من یادم هست که در سن حدودا دو- سه سالگی به مریضی سختی دچار شدم و دکتر شعاعی، پزشک خانوادگی ما تشخیص داده بود که نان برای من مضر است و به مادرم گفته بود که به من نان ندهد و لذا من دچار ضعف شدیدی شده بودم و همین دکتر یک شب به منزل ما آمده بود و با دیدن وضعیت من، گفته بود این بچه ماندنی نیست و می‌میرد و به مادرم گفته بود فردا به مطب من بیا تا جواز دفنش را صادر کنم. آن ایام به جهت ممنوع بودن روضه و مراسم عزادادری، مردم سحرها مجلس می‌گرفتند و قبل از روشن شدن هوا هم جلسه را ختم می-کردند، تا با مزاحمت ماموران رضا شاه مواجه نشوند؛ در همسایگی ما هم آقا خوشرو نامی بود که سحرها مجلس روضه داشت. مادرم سحر آن شبی که این خبر را از دکتر شنید، به مجلس روضه ایشان رفت و گریه مفصلی برای حضرت سیدالشهدا کرد و اشک‌هایش را با دستمالی جمع کرد و به منزل آمد و من به خوبی یادم هست که مادرم بالای سر من آمد و گفت ممدلو[٤٦] گفتم بله! گفت دهانت را باز کن تا دوائی را که دکتر داده، داخل دهانت بریزم. من دهنم را باز کردم و مادر چند قطره اشک را داخل دهانم چکاند و من با چشیدن مزه تلخ و شور اشک، ناله‌ای کردم و گفتم این چی بود ؟ مادرم گفت اینها را دکتر داده و برایت خیلی خوب است. روز بعد وقتی دکتر به منزل ما آمد تا حال و روز مرا ببیند و احتمالا جواز دفن را بدهد، دید بچه‌ای داخل منزل بازی می‌کند. از مادرم پرسیده بود ممدلو کجاست؟ مادرم گفته بود در حال بازی کردن است و این طور بود که اعتقاد و اشک ریخته شده برای امام حسین (ع) به شکل معجزه آسایی مرا نجات داد و زندگی من، مدیون آن ارادت به اهل بیت(ع) و قطرات اشک چشم مادر است. حدود ١٤- ١٥ سال قبل نیز که نماینده مجلس بودم، دچار بیماری قلبی شدم و در بیمارستان قلب تهران و در بخش سی سی یو بستری شدم، یکی از دوستان به ملاقاتم آمد و گفت من مقداری تربت برایت آورده‌ام که با خوردن آن مشکلت رفع می‌شود که همین طور هم شد و بیماری قلبی من خوب شد و از آن زمان تا به حال، هیچ

---

[١] گفتنی است این آقای مجد به دربار وابسته بودو خانوداده‌اش هیچ تناسبی با روحانیت نداشت.

[٤٦]. **پدر و مادرم** ، **اسم مرا** به این صورت صدا می‌**زدند**.

گونه مشکلی در قلبم احساس نکرده‌ام و جالب است عرض کنم که از این گونه معجزات در زندگی من کم نبوده است.

به هرحال بعد از پشت سر گذاشتن دوران کودکی و تحصیلات ابتدائی، وارد حوزه علمیه کرمان و مدرسه معصومیه به مدیریت مرحوم آیت الله صالحی شدم و مقدمات علوم حوزوی را به همراه دوستانم، آقایان محمدجواد حجتی کرمانی و مرحوم شهید باهنر، گذراندم و سپس وارد سطوح شدم و بعد از خواندن بخشی از رسائل و مکاسب، نزد مرحوم آیت‌الله صالحی، تصمیم گرفتم برای ادامه تحصیل عازم قم شوم و فکر می‌کنم هیجده ساله بودم که به قم آمدم و ادامه آن دروس وکفایه را نزد آیت‌الله مجاهدی و آیت‌الله شیخ محمد جواد اصفهانی که در مسجد عشق‌علی تدریس می‌کرد، خواندم و بعد از آن در درس خارج حضرت امام و مرحوم آقای اراکی و مرحوم آقای محقق داماد شرکت کردم. ناگفته نماند که مدتی هم در درس مرحوم آیت الله بروجردی حاضر شدم، البته چون در درس خارج، مبتدی محسوب می‌شدم، چندان از مباحث ایشان سر در نمی‌آوردم. در قم نیز من با آقای حجتی کرمانی بودم و در مدرسه حجتیه، حجره داشتیم.

بعد از مدتی اقامت در قم،عازم نجف شدم. البته انگیزه اولیه زیارت بود که وقتی رفتیم، شوق ماندن و درس خواندن هم آمد و حدود دو سال و اندی در نجف ماندیم و از محضر بزرگان حوزه نجف یعنی حضرات آیات خویی، میرزا باقر زنجانی، سید محمود شاهرودی و سید یحیی یزدی[٤٧]، **که** از شاگردان آقا ضیاء عراقی **بود**، بهره بردیم.

بعد از حدود دوسال، به قم برگشتم و زمینه ازدواج فراهم شد و من در قم ماندگار شدم و به ادامه تحصیل پرداختم. آن دوران من معمولا در فصل تابستان به مشهد مقدس مشرف می‌شدم. در تابستان سال ۱۳۳۹ یک شب دیدم که مرحوم آیت‌الله میلانی هم در شبستان مسجد گوهرشاد مشغول تدریس است که رفتم و دیدم درس دلچسب و محققانه‌ای است. چند شب دیگر هم رفتم و کم کم عاشق درس ایشان شدم و تصمیم گرفتم برای تکمیل زیارت حضرت علی بن موسی الرضا (ع) و بهره برداری بیشتر از درس مرحوم آیت الله میلانی، **شش ماه دیگر** در مشهد بمانم.

---

[٤٧]–در درس ایشان با دوستم، آقای رحمتی سیرجانی می‌رفتم

مرحوم آقای میلانی در آن زمان هم فقه می‌گفت و هم اصول. مبحث فقهی ایشان، کتاب صلاه و مباحث سوره و رکوع و سجود بود و بحث اصول هم قاعده لاضرر و استصحاب بود که استفاده می‌کردم و درس‌ها را هم می‌نوشتم. اتفاقا یک بار ایشان از من پرسید، درس را یادداشت هم می‌کنی؟ گفتم بله و دفتردرس خارج را به ایشان نشان دادم که تورقی کرد و نگاهی انداخت و به من برگرداند. در همین مدت کوتاه یک ارتباط عاطفی بین بنده و ایشان به وجود آمد و آن عالم بزرگوار بسیار به بنده لطف داشت، که لایقش نبودم. این ارتباط عاطفی بعد از بازگشت من از مشهد هم ادامه داشت و من گمان می‌کنم سه بار به ایشان نامه نوشتم که لطف فرمود و جواب نامه‌هایم را با خط شکسته زیبایی که داشت فرستاد؛ حتی در یکی از نامه‌ها مرقوم فرموده بود که نامه شما رسید و برای من انبساطی حاصل شد. یک زمانی آقا سید محمد علی میلانی وقتی از وجود چنین نامه هایی مطلع شد و ظاهرا برای درج در کتابی از من گرفت و دوباره به من برگرداند. از نمونه‌های لطف ایشان به بنده این بود که مکرر از بنده برای صرف غذا دعوت به عمل می‌آورد و من می‌رفتم و دو نفری با هم غذا می‌خوردیم. همچنان که چند بار مقداری عسل به بنده هدیه داد. من بعد از دوره تحصیل در مشهد، هر گاه به مشهد می‌رفتم، خدمت ایشان می‌رسیدم. یک بار قبل از این که به محضرشان بروم، در خیابان ایشان را ملاقات کردم که بعد از سلام واحوالپرسی، فرمود کی آمدی؟ عرض کردم، دیروز. فرمود قصد اقامت ده روزه کرده‌ای؟ گفتم نخیر! فرمود پس قصد اقامت ثلاثین مرددا بکن! و بعد خیلی شیرین خندید. یک سال هم به خاطر دارم که در سال ۱۳٤۲به همراه مرحوم شهید مطهری خدمتشان رسیدم

در باره ویژگی‌های تدریس مرحوم آقای میلانی، گفتنی است که درس ایشان منظم بود و خیلی تمییز و منقح می‌گفت و از اساتید و بزرگان خود و کسانی که سخنان ایشان را نقل و احیانا نقد می‌کرد، بخصوص مرحوم شیخ انصاری با احترام زیاد، یاد می‌کرد و هنگام نقل قول از مرحوم شیخ، می فرمود که ایشان می-فرمایند و گاهی که می‌خواست اشکالی به کلام شیخ وارد کند، می‌فرمود البته ما ریزه‌خوار خوان شیخ اعلی الله مقامه هستیم و هرچه داریم از ایشان است؛ منتهی به نظر می‌رسد که اشکالی متوجه کلام ایشان باشد. به هر تقدیر کاملا روش ایشان احترام آمیز و همراه با ادب بود و اشکال در نهایت احترام و دقت نقل می-کرد. همانگونه که برخوردشان با شاگردان و مستشکلین، محترمانه و مودبانه بود و شاگردان را به طرح

اشکال تشویق می‌کرد؛ بنده معمولا هنگام تدریس ایشان و اساتید دیگر از جمله حضرت امام خمینی[۴۸] اشکال نمی‌کردم. که نمی‌دانم به خاطر عدم جرأت بود یا چیز دیگر؛ اما بعد از درس، کنار منبر اساتید می-رفتم و اگر اشکالی داشتم، می‌گفتم. یادم هست که یک شب اشکالی را نسبت به مختار آقای میلانی مطرح کردم که ایشان جواب نداد و اشکال را وارد دانست. باز درشب دیگری وقتی بیانشان تمام شد، رو به من کرد و فرمود آقای کرمانی! شما چرا اشکال نمی‌کنید؟ عرض کردم اشکالی نمی‌بینم و استفاده می‌کنم. فرمود افاده هم بفرمائید!

در خصوص لطف فوق العاده مرحوم آیت الله میلانی به بنده، مناسبت دارد اشاره کنم که برادرم، مرحوم شیخ مهدی موحدی کرمانی که در اواخر حیات خود نیز ساکن مشهد هم شده بود، می‌گفت یک بار با آقای حقیقی خدمت آقای میلانی رسیدیم. در اثنای کلام، حرف شما به میان آمد، آقای میلانی در ستایش تو جمله‌ای گفت که من مبهوت شدم. البته اخوی اصل جمله ایشان را گفت. منتهی چون در تمجید بنده است، دوست ندارم ذکر کنم.

مفاخرخراسان: شما از فعالیت‌های اجتماعی-سیاسی مرحوم آیت الله میلانی هم خاطره‌ای دارید؟

اطلاعات من در این زمینه، محدود می‌شود به همان مواردی که همه می‌دانند و نقل شده است، مانند حکمی که گفته می‌شود ایشان برای ترور حسنعلی منصور صادر کرده بود. این هم سماعی است وگرنه بنده به صورت مکتوب و مستند چیزی ندیده‌ام. در همان نامه‌هایی هم که بین بنده و ایشان رد و بدل می‌شد، نشانه‌هایی از تعلق خاطر ایشان به مسائل اجتماعی-سیاسی دیده می‌شد و معمولا گریزی به مسائل جامعه می‌زد و از نابسامانی‌های موجود و از وضع بد زمانه، شکوه می‌کرد.

آقای حجتی کرمانی: البته من به این مطالب سماعی، زیاد اعتماد ندارم و حداقلش این است که هنوز به یقین نرسیده‌ام که ایشان چنین حکمی صادر کرده باشد؛ چون من با مرحوم حاج مهدی عراقی و مرحوم آیت الله انواری و حاج حبیب الله عسگر اولادی و حاج حسین حیدری، خواهر زاده ایشان که جزء هیئت-های موتلفه اسلامی و از اخیار بودند و در متن کار ترور منصور قرار داشتند، در زندان و در یک بند بودیم

---

[۴۸] به خاطر دارم که در محضر امام خمینی هم یک بار اشکالی را مطرح کردم که ظاهرا وارد بود و امام نتوانست آن را رد کند، لذا فرمود باید تاملی بکنم. آقای ربانی املشی که کنار دست من بود، تو با این اشکال‌های دقیقت، چرا هنگام تدریس اشکال نمی‌کنی؟

و حشر و نشر داشتیم و اگر مرحوم میلانی در این زمینه نقشی داشت و فتوایی داده بود، حتما این دوستان به من می‌گفتند. در این ترور ۱۳ نفر دست داشتند که دستگیر و محاکمه شدند و ٤ نفر از آنان یعنی آقایان محمد بخارایی، محمدصادق امانی، مرتضی نیک نژاد و رضا صفار هرندی اعدام شدند. رئیس این گروه حاج صادق امانی بود. برادر ایشان حاج هاشم[٤٩] هم به همراه حاج مهدی عراقی در دادگاه اول، محکوم به اعدام شدند؛ ولی در دادگاه دوم، این حکم، به حبس ابد تغییرکرد.

ناگفته نماند که بنده عضو حزب ملل اسلامی بودم و به همراه ۵۵ نفر دیگر از دوستان عضو این حزب، دستگیر و زندانی شده بودیم و آنها ۱۳ نفر بودند و در ابتدا از هم جدا بودیم؛ ولی در مقطعی، ما، زندانی-های مذهبی یعنی اعضای موتلفه، حزب ملل و اعضای گروه «ال-عال»[٥٠] را که در حدود ۷۰ الی ۸۰ نفر می شدیم، یک جا جمع کردند.

مفاخر خراسان: از آنجا که حضرتعالی از محضر بزرگان و اساتید برجسته حوزه قم و نجف و مشهد مانند حضرت امام، مرحوم محقق داماد، مرحوم آقای خویی، مرحوم سید محمود شاهرودی و مرحوم آقای میلانی، بهره بردید اگر خواسته باشید مقایسه‌ای بین سبک‌های تدریس این بزرگان صورت بدهید، چه تفاوت یا شباهت‌هایی را می‌توانید بیان کنید؟

سوال بسیار خوبی است؛ اما جوابش هم بسیار مشکل است. هر کدام از این بزرگان به نظر بنده یک امتیاز داشتند. آقای میلانی هم محقق بود و هم در نقل اقوال بزرگان بسیار قوی و مسلط بودند. سخنان شیخ انصاری، آخوند و استاد خودشان آقای کمپانی را بدون ذره ای تحریف و با تسلط کامل بر نظریاتشان نقل می‌کرد. آقای خویی هم که فقیه و اصولی شناخته شده‌ای است و نیازی به تعریف و تمجید من ندارد. ایشان هم از لحاظ تحقیق، خیلی قوی بود؛ ولی دوره دوم تدریس ایشان که ما در بخشی از آن حضور داشتیم، تقریبا همان مطالبی بود که در دوره اول فرموده بود و تقریرات آن هم منتشر شده بود و نوآوری

---

[٤٩]حاج هاشم امانی که بحمدالله هنوز زنده است، به همراه هفت برادر دیگرش که کوچکتر از ایشان هستند، اصالتا اهل همدانند واز چهره های مورد اعتماد و موجه بازار تهران به شمار می‌روند.

[٥٠]این گروه به سرپرستی مرحوم شهید سید اسد الله لاجوردی، در یک آژانس هواپیمایی اسرائیلی به نام ال- عال بمب گذاشته بود. در باره مرحوم لاجوردی برخلاف آنچه گفته می‌شود که شخصیت تندی ومتصلبی داشته، باید عرض کنم که ایشان در زندان همه وجودش خدمت به زندانیان بود و کارش تدریس قرآن وعربی به بچه های زندانی بود ودر مواقع بیکاری هم ظروف غذای زندانی‌ها را می‌شست. رفتار وکردار ایشان در زندان به همراه مرحوم سید علی اکبر ابوترابی ومرحوم کرباسی اصفهانی، چنان اخلاقی، گیرا و جذاب بود که موجب خوشبینی زندانیان کمونیست و ملی‌گرا به بچه-های مذهبی و روحانیت شده بود.

چندانی نسبت به دوره قبل من ندیدم و عموم شاگردان هم می‌دانستند که ایشان چه می‌خواهد بگوید؛ ولی آقای میلانی خیلی مسلط بود و از مختار خودش با استدلال قوی دفاع می‌کرد. من از حیث بیان، و تقریر مباحث واقعا نمی‌توانم آقای خویی را بر آقای میلانی ترجیح بدهم؛ اما خودم عاشق آقای میلانی بودم.

مرحوم آقای شاهرودی هم فرد محقق و دقیقی بود؛ ولی تا دلتان بخواهد مطالب را درهم و بدون نظم و نسق خاصی بیان می‌کرد. مرحوم محقق داماد هم همین طور بود و علیرغم محققانه بودن مباحثش؛ نوشتن درسشان بسیار مشکل بود.

حضرت امام خمینی از لحاظ مبانی بسیار قوی بود و من نقطه ضعفی در ایشان سراغ نداشتم. ایشان هم بر اقوال مسلط بود و هم در مباحث معقول همانند آقای میلانی تبحرخاصی داشت.

آقای حجتی کرمانی: در خصوص تدریس علوم عقلی و فلسفه در حوزه باید عرض کنم آن زمانی که امام خمینی عرفان و فلسفه می‌گفت، این علوم چندان در حوزه ها رواج نداشت و بعضا جزء علوم حرام و ممنوع به شمار می‌آمد. خود امام در منشور روحانیت نقل فرموده که در مدرسه فیضیه، مصطفی، فرزند خردسالم از کوزه‌ای آب نوشید و برخی از متحجرین به دلیل این که من فلسفه می‌گفتم، آن کوزه را آب کشیدند؛. این وضعیت در زمان مرحوم آقای بروجردی هم وجود داشت و کسی جرأت نداشت به طور رسمی فلسفه و عرفان تدریس کند. حتی آقای بروجردی به علامه طباطبایی گفته بود که تدریس فلسفه حکمت متعالیه را متوقف کند که ایشان درس شفای ابن سینا را شروع کردند. خود امام هم در زمان آقای بروجردی، احتیاط می‌کرد. در مشهد هم مرحوم آقای میلانی با این مصیبت مخالفت با فلسفه مواجه بود و با ایشان هم به جهت تعلق خاطر به علوم معقول و فلسفه برخورد می‌شد. بحمدالله این فضا با رشادت و شجاعت امام و طرح مبانی فلسفی وعرفانی در همین سخنرانی‌های عمومی، شکسته شد و الان فلسفه در تمام حوزه‌های علمیه کشور تدریس و ترویج می‌شود. من یادم هست آن اوائل که امام خمینی می‌خواست به دیدگاه اهل فلسفه و عرفان اشاره کند، می‌فرمود طبق نظر یا قول این آقایان و در واقع تحفظ می‌کرد که به عنوان یک چهره طرفدار علوم عقلی شناخته شود.

آقای ایازی: البته در قم بعد از فوت آیت الله بروجردی، درس‌های معقول، رسمیت پیدا کرد و عمومی‌تر شد و بعدا شاگردان مرحوم علامه طباطبائی مثل آقای حسن زاده و آقای جوادی که تهران بودند، به قم آمدند و شروع به تدریس فلسفه کردند. آقای انصاری شیرازی و آقای محمدی گیلانی و در دوره‌های بعد آقای محمد علی گرامی هم به تدریس فلسفه روی آوردند. آقای مصباح هم برخی از مباحث فلسفی را در

موسسه راه حق تدریس می‌کرد. خود آقای منتظری هم در قم اشارات می‌گفت و آقای هاشمی و خامنه‌ای به درس ایشان می‌رفتند. شرح منظومه ایشان که در دوره اخیر تریس شده اخیرا در چهار جلد منتشر شده است. مرحوم استاد مطهری نیز در سالهای اخیر حیات خود به قم می‌آمدند و درس فلسفه را شروع کردند و درس فلسفه رونق خاصی پیدا کند خصوصا که نقد مارکسیسم با تسلط بر فلسفه حاصل می‌گردید. شاید یکی از برکات این هجمه‌ها رونق دانش عقلی در حوزه‌ها بود.

جهات اخلاقی آیت الله میلانی

مفاخرخراسان: شاید بتوان گفت که مرحوم آقای میلانی از جهات اخلاقی دو بعد داشت، یکی اخلاقیات عرفی و اجتماعی و ارتباط با توده مردم و دیگری نوع برخورد و تعامل با شاگردان خودشان ؛ در این زمینه هم اگر چیزی در خاطرتان هست، بفرمائید.

من چندان بین این دو جنبه‌ای که فرمودید نمی‌توانم تفکیک قائل شوم ؛ مرحوم آقای میلانی یک عنصر اخلاقی به تمام معنا بود و همان اخلاق و برخوردی که با مردم داشت، با شاگردان هم داشت. خیلی متواضع و مهربان بود و از شؤون خود ساخته‌ای که بعضی‌ها گرفتارش هستند، به دور بود. یادم می‌آید بعد از رحلت مرحوم حاج میرزا علی محرابی، از علمای کرمان، من خبر وفات ایشان را به آقای میلانی رساندم و ایشان بدون این که آن مرحوم را بشناسد، مجلس ختمی برای ایشان در مسجد گوهرشاد برگزار کرد و اتفاقا برادر آن مرحوم سرهنگ محمود محرابی که از افراد متشخص شهربانی در مشهد بود، در مجلس حضور پیدا کرد. غرضم این است که ایشان تنها به جهت معرفی من، به این کار اقدام کرد.

آقای ایازی: جالب است عرض کنم که مرحوم آقای میلانی در سال ٤٤ یا ٤٥ برای مرحوم مصدق هم مجلس ختم برپا کرد و در نامه‌ای که برای مرحوم آقای طالقانی نوشته و الان موجود است، با رمز و اشاره، متذکر شده که چون میسر نشد برای دکتر مصدق کاری انجام بدهیم، یک مجلس فاتحه برای ایشان گرفتیم و این در حالی بود که غیر از آقای میلانی، هیچ یک از بزرگان در قم و مشهد و شهرهای دیگر برای دکتر مصدق، مجلس نگرفتند.

آقای حجتی کرمانی: آقای میلانی علائق ملی زیادی داشت و با سران جبهه ملی و نهضت آزادی بخصوص مهندس بازرگان ارتباطات زیادی داشت. در ایامی که مرحوم آقای شریعتمداری و مرحوم آقای میلانی و بسیاری از علمای بلاد در اعتراض به دستگیری امام خمینی و برای حفاظت از جان ایشان به تهران مهاجرت

کرده بودند، آقای میلانی ارتباط محکمی با اعضاء جبهه ملی داشت و این ارتباط به وسیله سید صدرالدین جزایری و پسرش سید مرتضی جزایری که بعدها به ولایتی‌ها گرویدند، برقرار می‌شد.

مرحوم آقای میلانی در کنار ارتباط با جبهه ملی و پیگری اهداف سیاسی خود با روش‌های مسالمت آمیز، از روش‌های قهر آمیز هم غافل نبود؛ شاید اطلاع داشته باشید که پیش از انقلاب، جمعی از افسران مخالف رژیم به رهبری سرلشکر قرنی[۵۱] نقشه‌ای برای کودتا علیه شاه کشیدند که نافرجام ماند و عوامل کودتا دستگیر شدند. یکی از اعضای تیم کودتا فردی به نام خبازباشی بود که به یک سال زندان محکوم شد و همراه ما در زندان بود. جالب است بدانید که متهم اول این کودتا مرحوم آقای میلانی بود و ما همان زمان شنیدیم که پاکروان، رئیس وقت ساواک به صورت محترمانه‌ای در مشهد از آقای میلانی بازجوئی کرده بود و این نشان می‌دهد که آقای میلانی عمیقا یک مرد سیاسیِ زیرک و شجاع و با هوش بود. رژیم شاه هم حرمت خاصی برای ایشان قائل بود و حتی من شنیده‌ام (البته مدرک و سند خاصی ندارم) که مادر شاه مقلد آقای میلانی بوده است. به نظر می‌رسد که حق آقای میلانی بخصوص در مسائل سیاسی، ضایع شده باشد و ایشان در این زمینه مظلوم واقع شده و خیلی‌ها معترفند که در مورد ایشان اشتباه کرده‌اند.

مصاحبه با استاد قائمی قوچانی از شاگران آیت الله میلانی

مفاخر خراسان: بسم الله الرحمن الرحیم. ابتدا درباره مراتب علم و فضل و شخصیت علمی مرحوم آیت الله میلانی، برای ما بگوئید.

[۵۱] شهید قرنی بعد از پیروزی انقلاب، رئیس ستاد ارتش جمهوری اسلامی شد و در سال ۱۳۵۸ به دست گروه فرقان به شهادت رسید.

درباره شخصیت سترگ و عظیم مرحوم آیت الله العظمی میلانی باید امثال آیت الله سیدابراهیم علم الهدی که به فرموده خود آقای میلانی ۳۵ سال همراه و شاگرد ایشان بوده‌اند، باید سخن بگویند. با این حال، بنده به مقدار برداشت اندکم از آن دریای علم و معرفت مطالبی عرض می‌کنم. من از محضر درس فقه ایشان حدود ٤ سال بهره بردم و عمده استفاده‌ام از محضر تلمیذ بزرگوار و اول شخصیت درس ایشان، مرحوم علم الهدی بود که به نقل دوستان، مرحوم آقای میلانی تنها به ایشان و آیت الله سید حسین شمس، یکی دیگر از شاگردان ایشان و اساتید ما اجازه اجتهاد داده بود. باز رفقای فاضل ما که در درس ایشان حاضر می‌شدند، نقل می‌کردند که مرحوم آقای میلانی می‌فرمود من در اجتهاد اکثر مجتهدین شک کردم. ایشان به قدری اهل دقت بود و چنان هیمنه علمی و فضل نموداری داشت که استادش شیخ محمد حسین اصفهانی (به نقل از آقای علم الهدی) سر درس خطاب به ایشان فرموده بود «گویا تمام فهم ترک‌ها را در خودت جمع کرده‌ای[٥٢]». شخصیت علمی ایشان بسیار بالابود. به نظر من و همانگونه که اساتید ما هم می-گفتند شهر مشهد تا آن زمان، شخصیتی با این مرتبه از علم و فضیلت را به خود ندیده بود.

در باره برکات وجودی مرحوم آقای میلانی در مشهد، باید عرض کنم که خود آن جناب می‌فرمود «امرت ان ابقی فی المشهد» یعنی به من دستور داده شده که در مشهد بمانم. حاصل این ماندن در مشهد، برکات بی‌شماری است که یکی از آن برکات، شاگردان برجسته‌ای مانند جناب سید حسین شمس بودند که مرحوم آقای میلانی از عمق درک و فهم او و اشکالاتی که می‌کرد، مبتهج می‌شد و گاهی سر درس اصول می‌فرمود «لولا الشمس، لما قلت» یعنی اگر آقای شمس در درس حضور نداشت، این مطلب را نمی‌گفتم. این جناب شمس به برکت استادش مرحوم آقای میلانی کتاب‌هایی نوشته و منتشر کرده که بسیار ارزشمند است. یکی از این کتب «الامر بین الامرین» است که بنده، الحق و الانصاف، کتابی به این پاکیزگی و شرح و بسط، تاکنون ندیده‌ام؛ کتابی نسبتا قطور و در حدود٦٠٠-٧٠٠ صفحه و بسیار پر محتوا که به وضوح و روشنی، مبنای ائمه اطهار(ع) را که «لاجبر ولا تفویض بل امر بین الامرین» باشد، بیان کرده و مبانی جبر و تفویض را خیلی درست و منطقی و با استدلال‌های قوی، رد کرده است. آقای شمس نقل می‌فرمود که من این مباحث را از استادم به هنگام طرح بحث اتحاد طلب و اراده که از مباحث مشکل اصولی است و با

---

[٥٢] – گفته‌اند در جلسه‌ای که حاج شیخ این جمله را خطاب به آقای میلانی گفته بود، مرحوم آقای خوئی هم در مجلس حضور داشته؛ منتهی چون پشت ستون بوده، حاج شیخ، ایشان را ندیده بود و بعد از توجه، از ایشان هم تقدیر کرده و فرموه بود آقای خوئی هم بسیارسریع الانتقال است و خداوند فیاض و متعال که فیضش حد ندارد، به ایشان هم این ویژگی را عنایت فرموده است.

توسل به حضرت امام رضا سلام الله علیه و علی آبائه و ابنائه در بالاسر آن حضرت فهمیدم و دریافتم. کتاب دیگر ایشان«توحید از نگاهی نو» است که قدرش را باید شناخت.

البته شاگردانی که واقعا عمق مطالب مرحوم آقای میلانی را درک می‌کردند، بسیار کم و انگشت شمار بودند «و قلیل من عبادی الشکور» و مبرزترین آنها مرحوم علم الهدی و آقای شمس و مرحوم مهدوی دامغانی بودند و خود مرحوم آقای میلانی از وضعیت بقیه شاگردان راضی نبود. یکی از رفقا نقل می‌کرد که یکی از شاگردان اشکالی مطرح کرد که بسیار بی‌ربط و نابه جا بود به طوری که آقای میلانی متأثر شد و سه بار فرمود ضایع شدم، ضایع شدم، ضایع شدم!

مفاخر خراسان: بعد از ورود ایشان به مشهد برخورد علما و بزرگان با ایشان چطور بود؟

مرحوم آیت الله میلانی شخصیتی والا و فوق العاده از نظر علمی بود که قدرش جز برای عده کمی از شاگردانش و تعدادی قلیلی از علمای مشهد، مجهول ماند. برخی نه تنها قدرشناسی و قدردانی نکردند؛ بلکه برخورد نامناسبی هم با این عالم بزرگوار داشتند که جمعی از شاگردان مرحوم میرزا مهدی اصفهانی از آن جمله بودند.

مرحوم آقای میلانی در ابتدای ورود به مشهد، مهمان مرحوم آیت الله میرزا احمد کفائی بود و مرحوم آیت الله شیخ مجتبی قزوینی از علمای با سابقه مشهد، با اصرار تقاضا کرده بود که ایشان در مشهد بماند تا طلاب و فضلا از وجودشان بهره ببرند. خود بنده در آن زمان، طلبه‌ای مبتدی بودم و تازه ملبس شده بودم و در حد و اندازه‌ای نبودم که منزلت مرحوم آقای میلانی را درک کنم؛ اما دوستان ما نقل می‌کردند که مرحوم آشیخ مجتبی قزوینی علاوه بر این که خودش مستقیما از ایشان تقاضا کرد که در مشهد بماند، هر روز جمعی از تجار و کسبه مشهد را خدمت ایشان می‌برد تا از آقا بخواهند در این شهر بماند. بحمد الله این امر، محقق شد و آقای میلانی در مشهد ماندگار شد. بنابر این در ابتدای کار، ارتباط مرحوم قزوینی با ایشان خیلی خوب بوده است؛ اما بشنوید از سرانجام کار، یکی از علما برای من نقل کرد که مرحوم شیخ محمدصالح سمنانی که جامع معقول و منقول و از شاگردان مرحوم آخوند خراسانی بود، سالیان متمادی، وقتی به مشهد مشرف می‌شد، به دیدار آقای میلانی می‌رفت و مرحوم آقای میلانی هم خاضعانه از او پذیرایی می‌کرد و برای بهره‌برداری از ذخایر علم ایشان، این آیه قرآن را می‌خواند «یوسف ایها الصدیق افتنا...»؛ در یکی از این سفرها، بحثی فلسفی، بین ایشان و مرحوم شیخ مجتبی قزوینی در منزل آقای میلانی، مطرح شده بود و مرحوم علامه سمنانی که مسلط بر حکمت مشاء بود، نظرش را داده بود و مرحوم قزوینی

گفته بود آنچه شما گفتید، کفر است. مرحوم سمنانی گفته بود نه، کفر نیست و مرحوم قزوینی خطاب به آقای میلانی گفته بود من از شما که صاحب فن و اهل نظر هستید، می‌خواهم که قضاوت کنید؛ اما مرحوم میلانی، ترجیح داده بود که سکوت کند و چیزی نگوید. این قضیه باعث شد که نظر مرحوم قزوینی در باره آقای میلانی صد و هشتاد درجه تغییر کند و ارتباطش با ایشان به هم بخورد. یکی از شاگردان مرحوم میلانی می‌گفت بعد از این قضیه، شاگردان مرحوم قزوینی که در درس آقای میلانی هم شرکت می‌کردند، درس ایشان را ترک کردند و از این جهت، صدمه زیادی به ایشان وارد کردند. آقای عباسپور که خود از شاگردان مرحوم میلانی بوده، می‌گفت با رفتن این جماعت، تعداد شاگردان آقای میلانی به هفت نفر رسید؛ البته بعدا وقتی فضلا به حقانیت و مراتب علم آقای میلانی پی بردند، دوباره آمدند و درس ایشان رونق گرفت. در جهت مقابله و مخالفت با مرحوم آقای میلانی، مرحوم شیخ مرتضی علم الهدی نقل می‌کرد که من در منزل آقای میلانی منبر می‌رفتم؛ اما مرحوم میرزا جواد تهرانی از من خواست که دیگر در آنجا منبر نروم. من هم پذیرفتم و نرفتم.

بیشتر این مناقشات و مخالفت‌ها بر سر مشرب فلسفی مرحوم آقای میلانی بود، در حالی که اینها نمی-دانستند مرحوم آقای میلانی در عین حالی که مطالب فلسفی و آراء ملاصدرا را در درس مطرح می‌کرد، ذره-ای بر خلاف مبانی ائمه معصومین (ع) معتقد نبود و حرکت نمی‌کرد.

مفاخر خراسان: در جهت تایید فرمایش شما، ابتدا به کلام خود شما اشاره می‌کنم که فرمودید مرحوم آقای میلانی وقتی به نقل روایت می‌رسید، می‌فرمود حالا ببینیم عقل ما از کلام این بزرگان چه دریافتی می‌تواند بکند. دیگران هم گفته‌اند که ایشان بعد از نقل مطالب فلسفی، به سراغ نقل روایات می‌رفت و می‌فرمود با تمسک به نور این روایات، می‌خواهیم ظلمات و تاریکی احتمالی ناشی از آن مطالب فلسفی را زائل کنیم.

بله، ایشان کاملا مطابق مبانی ائمه علیهم السلام حرکت می‌کرد؛ یکی از مهندسین با فضل و اطلاع در زمانی که اختلاف با آقایان جوادی آملی و حسن زاده آملی بر سر مسائل فلسفی و آراء ملاصدرا زیاد بود از آقای میلانی پرسیده بود نظر شما در باره کتاب اسفار ملاصدرا چیست؟ جواب ایشان که من خودم مشاهده کردم این بود« من به غیر از بسم الله اول این کتاب، به هیچ یک از مطالب ایشان معتقد نیستم»؛ اخیرا این مطلب را به آقای سید جعفر سیدان، از دوستان خودم نقل کردم، خیلی تعجب کرد و گفت اگر دست خط ایشان را بیاورید، من به شما جایزه می‌دهم. متاسفانه اهالی منزل ما بدون توجه، این جوابیه را به تصور این

که کاغذ پاره است، دور انداخته بودند. در همین جهت خود آقای شمس نقل فرمود که تنها در محضر آیت الله میلانی بودم، بحث مسائل فلسفی به میان آمد و ایشان فرمود این اصالت الوجود و مسائلی از این دست، از منسوجات فکر بشر است و درست نیست. آقای شمس گفت که من کمی موضع مخالف گرفتم و گفتم آقا! چرا درست نیست؟ این مسائل بالاخره متکی بر دریافت‌های عقلی و مبتنی بر برهان است. ایشان دوباره با شدت بیشتر فرمود «هرگز درست نیست و ما آنچه از این عالَم می‌فهمیم و برای ما قطعی، یقینی و وجدانی است این است که این عالم، یک مبدأیی دارد که خالق این موجودات است و یک مخلوقاتی را مشاهده می‌کنیم که عبارتند از زمین، آسمان سیارات و غیره؛ حال، حقیقت اینها، وجود است یا ماهیت؟ و بحث و جنجال بر سر آن، بافته فکر انسان‌هاست و ره به جائی و حقیقتی نمی‌برد و من به هر موضوعی که برایم قطعی و وجدانی شود، برای من حجیت پیدا می‌کند و به آن معتقد می‌شوم و در مواردی که تردید دارم و به تاریکی می‌رسم، از پیغمبر بزرگوار و امیرالمؤمنین و اهل بیت(علیهم السلام) تقلید می‌کنم و ذره‌ای به حرف‌های فلاسفه، متّکی و معتقد نیستم.

خلاصه این که وقتی مرحوم آیت الله میلانی در مباحث خودشان به مناسبتی برخی از مطالب فلسفی را تبعاً لشیخه المحقق الاصفهانی، مطالبی مطرح می‌کرد، برخی پیروان مکتب تفکیک و پیروان مرحوم میرزا مهدی اصفهانی، ندانسته، در برابر ایشان جبهه می‌گرفتند و از این جهت ایشان واقعا مظلوم واقع شد؛ چرا که اکثراً شخصیت ایشان را درک نکردند و به سطح فضل ایشان نرسیدند و جاهلانه درباره او قضاوت کردند. در حالی که از خاطرات برمی‌آید، ایشان مبانی فلاسفه و عرفا را به طور دربست، قبول نداشت؛ یکی از فضلای درس ایشان که مشرب فلسفی و عرفانی داشت، می‌گفت یک بار مرحوم آیت الله میلانی، کلامی از محی الدین عربی نقل کرد و فرمود گوینده این کلام ملحد است و این کلام، الحاد بالله تبارک و تعالی است. این شاگرد ایشان اگر چه می‌خواست کلام محی الدین را تاویل و توجیه کند؛ اما به نظرم حضرت استاد بسیار حرف خوب و متینی زده است و این تاویلات، نا به جا و «ابرد من الثلج» است.

من الان وظیفه خودم می‌بینم که حقائق مربوط به آیت الله میلانی را بیان کنم؛ چون در آن زمان ما بچه بودیم و درک چندانی نداشتیم و بعضی از این مغرضین، چنان یاوه‌هایی در باره ایشان می‌گفتند که روی ما اثر گذار بود و ذهن قاصر ما را نسبت به این بزرگوار بدبین کرده بود؛ خدا می‌داند که این افراد در اذهان ما طلاب مبتدی و عوام مردم، چه کردند؛ اما وقتی که بزرگتر شدم و از نزدیک با ایشان آشنا شدم، دریافتم که قدر و جلالت ایشان بسیار بالاست و ایشان را می‌توان تالی تلو معصومین(ع) شمرد. من از خداوند متعال می‌خواهم ما را در منهاج امثال آیت الله میلانی برقرار و باقی بدارد تا تخطّی نکنیم. و ما را با آن‌ها در دنیا و

آخرت قرار بدهد. این بزرگواران در محضر ائمه معصومین(ع) در برزخ، بهشت برزخی، متنعم هستند و با پیامبر(ص) سر یک سفره نشسته‌اند.

مفاخرخراسان: آشنایی شما با مرحوم آقای میلانی در چه سالی و به چه شکلی بود؟

سالش را الان دقیق نمی‌دانم؛ اما یادم هست که هشت سال قبل از تسفیر اول، من در مشهد در خدمت آیت الله میلانی بودم که خبر رحلت مرحوم آیت الله حکیم به ما رسید.آن زمان من به صورت عمومی به ایران آمده بودم و بنا داشتم در مشهد مقدس و جوار امام رضا (ع) بمانم. مرحوم آقای میلانی هم مسافرخانه امیرکبیر را خریده و به مدرسه تبدیل کرده بود. یکی از حجرات این مدرسه در طبقه دوم یا سوم، کاملا به منزل آقای شیخ ذبیح الله قوچانی[۵۳]، اشراف داشت. مرحوم آقای میلانی به جهت این که مرا می‌شناخت و می‌دانست من هرگز به داخل آن منزل که نامحرم تردد می‌کرد، نگاه نمی‌کنم، آن حجره را دراختیارم گذاشت. وقتی درباره بنده از ایشان سئوال شده بود، فرموده بود من ایشان را طلبه‌ای کوشا و قابل ترقی می-دانم.

مفاخر خراسان: حاج آقا کی تشکیل خانواده دادید؟

من بعد از سه چهار سال درس خواندن در نجف و استفاده از محضر بزرگان از جمله مرحوم میرزا جواد تبریزی[۵٤]رضوان الله تعالی علیه، به جهت مریضی به ایران و شهر مقدس مشهد آمدم. آن موقع حدودا بیست و پنج ساله بودم. در مشهد به درس آقای علم الهدی می‌رفتم؛ اما درس ایشان راضیم نمی‌کرد و انتظار بیشتری داشتم. به یکی از دوستانم به نام موسوی نژاد که با هم در مدرسه بروجردی بودیم، موضوع را گفتم. در جوابم گفت ایشان استاد خیلی خوبی است و همه علمای مشهد ایشان را قبول دارند و آقای شمس یکی دیگر از شاگردان مرحوم آقای میلانی، علم الهدی را از اکثر علمای مشهد، اعلم می‌داند؛ حتی

---

[۵۳]- از شاگردان محبوب و مورد علاقه مرحوم آقای میلانی که به مدت سه ماه در کربلا پیش ایشان درس خوانده بود.

[۵٤] –در باره استادم میرزا جواد اقا گفتنی است که به بنده لطف وعنایت ویژه داشت؛ چون من همیشه حداقل ده دقیقه قبل از ایشان در جلسه درس حاضر می شدم وایشان هم خوشش می‌آمد و از آنجا که روی درس ایشان خیلی کار و مطالعه می‌کردم، ایشان به اشکالات من توجه می‌کرد؛ یادم هست یک بار در مسجد خضرا که مرحوم خویی در آن تدریس می‌کرد، آمیرزا جواد در حالی که روی پله اول منبر دو پله ای نشسته بود اشکالی را بر کلام شیخ انصاری که مورد قبول مشهور بود، مطرح کرد و حتی گفت این حرف نادرست است. من یک اعتراضی کردم و ایشان بعد از لحظاتی، خندید و به قول نجفی ها مشغول چماله(توجیه کردن) شد.عرض کردم آقا! چه شد؟ فرمود حق با تو بود. به نظر می‌آمد که استاد درمانده است از یک سو جرات مخالفت با قول مشهور را نداشت و از سوی دیگر، می‌دید که حرف شیخ و مشهور قابل دفاع و توجیه نیست.

آقای موسوی نژاد گفت آقای علم الهدی اگر درس خارج بگوید، از آقای میلانی هم بهتر خواهد گفت. به هرحال من به درس ایشان رفتم و در آن مقطع به فکر ازدواج نبودم و زمینه و امکانات ازدواج هم به هیچ وجه فراهم نبود تا این که آقای شیخ علی تهرانی به من گفت چرا ازدواج نمی‌کنی؟ تو با این که پانزده سال از من کوچکتری؛ ولی چهره‌ات نشان می‌دهد که اختلاف سنی چندانی با من نداشته باشی پس بجنب و تا دیر نشده، ازدواج کن! گفتم راستش این است که دست و بالم تنگ است. گفت تو فرد مورد نظرت را پیدا کن و به فکر هزینه‌اش نباش؛ چون من می‌توانم تا مبلغ ۱۵۰۰ تومان از آقای میلانی برایت بگیرم. من فرد مورد نظر را که همین همسرم باشد، پیدا کردم و به ایشان خبر دادم. آن بنده خدا گفت آقای میلانی فقط مبلغ ۷۰۰ تومان را قبول کرده که کفایت نمی‌کند و برای دریافت مابقی پول، باید موضوع را به آقای علم الهدی بگوئی. من هم موضوع را با آقای علم الهدی که استادم بود، در میان گذاشتم و ایشان هم قضیه را به آقای میلانی گفت. آقای علم‌الهدی می‌گفت وقتی پیش آقا رفتم، دیدم بشاش و سرحال است، معلوم بود که شهریه این ماه فراهم شده است[۵۵]. من هم مشکل تو را به ایشان گفتم که پذیرفت و فرمود وقتی آقا سید محمدعلی از تهران آمد، این مبلغ را به ایشان می‌دهم. جالب است بدانید که من دو تا گرفتاری داشتم که با دیدن آقاسید محمدعلی در خواب آن دو تا مشکل رفع شد. مشکل اولم همین ازدواج بود که ایشان را درعالم رویا دیدم و روز بعد هنگام عصر، مرحوم آقای علم الهدی آمد و مبلغ ۱۵۰۰ تومان از طرف آقای میلانی داد وگفت «لم یسبق الیه احد »یعنی چنین مبلغی را آقا اولین بار است که به طلبه‌ای می‌دهد. بعد از آن هم شهریه مرا از ٤٥ تومان به ۱۰۰ تومان افزایش داد که گشایش بزرگی در زندگی من به حساب می-آمد.در ضمن من درآن ایام لباس مناسبی هم برای عروسی نداشتم که باز به عنایت ایشان از پارچه هایی که تجار برای طلاب داده بودند قبایی هم برای من دوختند و تحویل دادند.

مفاخر خراسان کننده: حاج آقا شما در اصول مرحوم آیت الله میلانی هم شرکت داشتید؟

متأسفانه من اصول آقا را درک نکردم؛ چون وقتی به درس فقه ایشان راه یافتم، درس اصول را به جهت این که دیگر حال نداشت، تعطیل کرده بود. در فقه نیز توفیق حضور در تمام بحث خمس و مسائلی از زکات ازجمله زکات فطره را پیدا کردم. حدود یک سال و نیم هم در درس مکاسب شرکت کردم که با رحلت ایشان، نیمه تمام ماند و من به قم آمدم. همه درس‌ها را نیز می‌نوشتم و امتحان می‌دادم. امتحان من

[۵۵] – مرحوم آقای میلانی وقتی شهریه لازم مهیا بود، خیلی خوشحال وسرحال بود و با تبسم سیگار می‌کشید و با اطرافیان گپ می زد؛اما هنگامی که پول کافی برای پرداخت شهریه نداشت، عصبانی و ناراحت می شد.

و برخی دوستان نیز به این نحو بود که نوشته‌های درس را به آقای علم الهدی می‌دادیم تا بخواند ونظر بدهد درباره نوشته‌های من ایشان می‌گفت هیچ مطلب آقا را فروگذار نکرده‌ای! قبل از این امتحان گرفتن‌ها آقای میلانی بنده و هفت- هشت نفر دیگر از دوستان را از امتحان دادن معاف کرده و فرموده بود برای من محرز است که این آقایان اهل درس هستند. تا این که برخی به ایشان عرض کرده بودند که بعضی از این افرادی که معاف از امتحان شده‌اند، در طی سال، اصلا درس نمی‌خوانند؛ روی این حساب، مرحوم آقای میلانی خطاب به مرحوم علم الهدی نوشته بود دلم می‌خواهد این رفقا دفترهای درسشان را پیش شما بیاورند و بخوانند و در محضر شما امتحان دهند. مرحوم علم الهدی نوشته آیت الله میلانی را به ما نشان داد و بنا شد ما در ماه ربیع الاول از مباحثی که مرحوم آقای میلانی در پانزده روز دوم ماه محرم و پانزده روز اول صفر فرموده بود امتحان بدهیم. هنگام امتحان، وقتی ایشان یادداشت‌های مرا می‌خواند، می‌فرمود از این تقریر شما کیف می‌کنم و خیلی خوشم می‌آید و بعد این نوشته‌ها را خدمت آقای میلانی عرضه کرد که ببینید فلانی چه کرده است! کامل بودن نوشته‌های بنده برای این بود که هر شب علاوه بر آنچه که در کلاس نوشته بودم، حدود سه ساعت و نیم و یا حداقل دو ساعت و نیم، روی این نوشته‌ها کار می‌کردم و نواقصش را برطرف می‌کردم.

یکی از رفقای تربتی می‌گفت من در محضر آقا بودم که آقای علم الهدی، نوشته شما و طلبه دیگری را به نام آقای آیتی بیرجندی که او هم قلم خوبی داشت و به اختصار می‌نوشت، پیش آقای میلانی خواند؛ ایشان گفت نوشته آیتی بد نیست؛ اما برای نوشته شما مدام می‌گفت مرحبا! مرحبا! آفرین! و بعد نوشته را از آقای علم الهدی گرفت و خودش می‌خواند و می گفت مرحبا! و سپس گفت قبلا شک داشتم که می‌شود طلبه خوب ودرسخوان تربیت کرد ؛ اما الان به کار خودم امیدوار شدم و یقین کردم که می‌توان طلبه تربیت کرد. معلم آقای میلانی پیامبر(ص) بود و معلم ما هم آیت الله میلانی بود و ما عبد او هستیم.

نکته دیگر در باره تدریس مرحوم آقای میلانی این است که ایشان در آن سال‌های پایانی عمر شریفش، چندان حال توضیح و شرح و بسط زیاد مباحث را نداشت، لذا خیلی فشرده و با الفاظ کم و معانی زیاد، مطالب را می‌گفت که هضمش برای بسیاری از شاگردان، سنگین بود؛ لذا برخی از دوستان، مرحوم آقای علم الهدی را وادار کردند که بعد از درس استاد، دوباره مباحث را با شرح و بسط بیشتر برای ده –بیست نفر از شاگردان، بازگو و تقریرکند. مرحوم آقای علم الهدی هم اگرچه چندان خوش بیان نبود؛ ولی خیلی عالی مطالب استاد را منتقل می‌کرد و رفقا را به وجد می‌آورد.

در باره درک عمیق مرحوم آقای میلانی از نظریات اساتیدش بخصوص مرحوم حاج شیخ محمد حسین اصفهانی، این خاطره آقای عندلیب شنیدنی و جالب است؛ ایشان که از علمای برجسته سبزوار و یک ملای تمام عیار بود ، نقل می‌کرد من در زمانی که مرحوم آقای خوئی به تازگی تدریس خارج را در کربلا شروع کرده بود، به درس ایشان می‌رفتم. ایشان گاهی دیدگاه حاج شیخ محمد حسین اصفهانی را نقل می‌کرد و در آن مناقشه و اشکال می‌کرد. من این مناقشه را می‌آمدم و در درس آقای میلانی بدون ذکر اسم آقای خوئی، مطرح می‌کردم و آیت الله میلانی جواب می‌داد؛ چون شما کلام حاج شیخ را درست نفهمیدید، این اشکال را مطرح می‌کنید! و بعد خودش کلام حاج شیخ را به نحوی تقریر و بیان می‌کرد که در می‌یافتم آن مناقشه و اشکال اقای خوئی به جا نبوده است. روز بعد پیش آقای خوئی می‌آمدم و بیان آقای میلانی را از نظر حاج شیخ می‌گفتم و آقای خوئی، توقفی می‌کرد و می‌گفت اگر اینگونه بیان شود، اشکال ما وارد نیست و این قضیه به طور مکرر اتفاق می‌افتاد. آقای رحیمی از رفقای آقای شاهرودی می‌گفت خدمت آیت الله خوئی بودم به طور مفصل از آیت الله میلانی تعریف کردم. ایشان گفت قدر این مرد مجهول است. ایشان نهنگی است در دریای علم و بعد خود ایشان یک فصل در کمالات و فضائل آقای میلانی در دوره‌ای که با هم بودند، گفت. باز خود آقای رحیمی تعریف می‌کرد که من با آقای میلانی و آقای خوئی هفده- هیجده سال هم مباحثه بودم؛ آقای میلانی بهتر از ما مطالب را می‌گرفت و می‌فهمید و من بهتر از آقای خوئی می-فهمیدم. مرحوم میرزا کاظم دامغانی هم با این که بیش از بیست سال در درس مرحوم آقای خوئی حاضر شده بود؛ ولی از نظر علمی، اعتقاد چندانی به ایشان نداشت و می‌گفت آن مرحوم برای اثبات نظرش به دلائل متعددی که بعضا استحکام چندانی نداشت، متشبث می‌شد، تا حرفش را قرص و محکم کند. ایشان در باره مرحوم میلانی هم می‌فرمود وقتی ایشان از کربلا به نجف آمد، درسی را در مسجد شیخ انصاری شروع کرد که من هم حاضر می‌شدم. ایشان می‌گفت کم کم درس آقای میلانی رونق گرفت و شاگردانش در حال افزایش بودند. تعبیر ایشان این بود که اگر مرحوم آقای میلانی در آنجا می‌ماند و به درس و بحث ادامه می‌داد، سر آمد مراجع و علمای نجف می‌شد؛ اما یک دفعه دیدیم آقای میلانی رفته و سر از مشهد درآورده است خود مرحوم آقای میلانی می‌فرمود من مامور شده‌ام که در مشهد بمانم. آقای میلانی توسلات داشت و تا مطمئن نمی‌شد، حرف نمی‌زد. خیلی اهل دیانت بود و تقوای بسیار بالایی داشت. به طوری که حتی نسبت به برقعی[٥٦] به آقای مروارید فرمود (من هم در محضرشان بودم) که با زبان و لحن تند و اهانت آمیز حرف نزنید.

[٥٦] – برقعی روحانی معلوم الحالی بود که به وهابیت گرایش پیدا کرده بود و در قوچان به ترویج وهابیت و سوق دادن مردم به این فرقه ضاله

مفاخر خراسان: فرمودید که برخی از بزرگان از جمله مرحوم علامه طباطبایی وقتی به مشهد می‌آمدند، خدمت آقای میلانی هم می‌رسیدند. بعضی از فضلای مشهدی هم می‌گفتند زمانی که در قم خدمت مرحوم علامه تلمذ می‌کردیم، با هجرت مرحوم آقای میلانی از نجف به مشهد، علامه فرمود علم از نجف به مشهد آمد؛ هر کس می‌خواهد مطلبی بفهمد و مجتهد شود، به مشهد برود؛ لذا ما به مشهد آمدیم و در درس مرحوم آقای میلانی شرکت کردیم.

مرحوم علامه سخت به اعلمیت ایشان معتقد بود و بر دیگران ترجیح می‌داد و هر وقت به مشهد مشرف می‌شد، در صحن شریف نو، پشت سر آقای میلانی می‌ایستاد و نماز می‌خواند. مرحوم آقای میلانی هم متقابلا به ایشان ارادت و علاقه داشت. یادم هست یک بار در خصوص قضیه برقعی، عده‌ای که تحت تاثیر القائات وی قرار گرفته بودند، با هدایت بنده و دوستان دیگر، پیش مرحوم آقای میلانی آمده بودند و خواستار روشنگری ایشان در باره مقام اهل بیت (علیهم السلام) شده بودند. در آن جلسه که بنده هم بودم، در کنار مرحوم آقای میلانی، مرحوم علامه طباطبائی و مرحوم میرزا جواد تهرانی هم حضور داشتند. آقای میلانی و شیخ جواد تهرانی، هر دو از علامه خواستند که افاضه بفرماید. ایشان هم شروع کرد و به طور مبسوط در باره مقام ولائی ائمه اطهار (ع) سخن گفت. خلاصه کلام ایشان این بود که در جلدهای ششم و نهم بحارالانوار از مجلدات بزرگ قدیمی، بیش از دو سه هزار روایت در باره علم و قدرت ائمه(ع) وارد شده است مانند: «قلوبنا اوعیه مشیه الله» یعنی دل‌های ما اهل بیت ظرف مشیت وخواست خداوند است. «اراده الله فی مقادیره تهبط الیکم و تصدر من بیوتکم» یعنی اراده پروردگار در تقدیر امور، به سوی شما اهل بیت هبوط می‌کند و از خانه های شما صادر می‌شود. و « بنا یمحو الله و یثبت و عنده ام الکتاب» یعنی خداوند به واسطه ما محو می‌کند و به واسطه ما اثبات می‌کند و ام الکتاب، نزد اوست. در ادامه فرمود این موضوع که ملائکه در شب قدر به نزد امام معصوم زمان نازل می‌شوند و تقدیرات در لوح محفوظ را خدمت ایشان عرضه می‌کنند و آن حضرت مواردی را کم یا زیاد می‌کند، جزء مسلمات و امور قطعی است و شواهد ودلائل بر آن، بسیار زیاد است. در روایات آمده است که«هم یطوفون بنا» که ملائکه در آن شب گرداگرد امام معصوم(ع) می‌چرخند و طواف می‌کنند. مرحوم آقای طباطبائی چنان با اخلاص و اعتقاد، این سخنان را بیان کرد که به شدت مرا تحت تاثیر قرار داد و تا حدود یک ماه، حال من دگرگون بود و می‌توانم بگویم که ایشان در من تصرف کرد. ایشان هم اهل کرامت بود و یک انسان عادی به شمار نمی‌آمد. مرحوم

مشغول بود. من خودم شنیدم که می‌گفت اگر یاعلی بگوئید مشرک می شوید. یک بار من با پسر وی که دوست و رفیقم بود درباره عقائد و دیدگاه های انحرافی پدرش بحث کردم و محکومش کردم و او حرفی برای دفاع از پدرش نداشت.او می‌گفت که طلبه‌ای به استعداد من ندیده است.

علامه در جلد پنجم المیزان ذیل آیه پانزده بحثی دارد که ماحصل آن این است که بشر به هیچ چیز غیر از علم قرآن احتیاج ندارد و قرآن متکفل همه جهات مورد نیاز انسان است و سپس ان قلت می‌کند که فلسفه و عرفان چه نقشی دارند؟ و جوابی می‌دهد که انسان متوجه می‌شود نظر واقعی علامه در باره این علوم چیست؟ ایشان فرموده دین، فلسفه و عرفان به منزله سه ضلع مثلث هستند که به هر ضلعی که نزدیک شوی، فاصله‌ات از ضلع دیگر بیشتر می‌شود؛ بنابر این به هیچ وجه علم فلسفه و عرفان با علم دین قابل جمع نیست. جماعتی خواستند افکار و دیدگاه های محی‌الدین عربی، ملاصدرا و ابن ترکه و امثال این‌ها را با اعتقادات دینی وفق بدهند و لکن به نتیجه خاصی و به وجه قابل جمعی نرسیدند. علامه طباطبایی جزء حامیان دین و قرآن بود و اگر طرفداران فلسفه وعرفان، متوجه شوند که مرحوم علامه چنین دیدگاهی در باره فلسفه و عرفان داشته، دچار جنون می‌شوند **(با مراجعه به تفسیر المیزان من چنین برداشتی نکردم؛ مفاد کلام علامه در آدرس مذکور، تایید منطق و راه های عقلی از جمله مبانی فلسفی است-بازنویس)**

مفاخر خراسان: اگر خاطراتی از اثناء درس در خاطرتان هست و از مستشکلین و همین طور از توجه ایشان نسبت به اساتیدشان دارید، بفرمائید.

مرحوم آقای میلانی اهل فکر و ابتکار بود. نظریاتی که ایشان درفقه و اصول داشت بسیار راهگشا بود؛ یادم هست یک بار از آقای از مهدوی سؤالی کردم، از جوابی که داد، فهمیدم این جواب از سیدنا الاستاد و از روش ایشان است.

یک بار به دیدن شیخ بزرگوار و استادم آقای وحید خراسانی رفته بودم. مرحوم آقای سید صادق شریعتمداری برادر مرحوم سید کاظم شریعتمداری هم حضور داشت از ایشان پرسیدم فقها فتوی داده‌اند که اگر کسی سفر کرد و در مقصد، قصد اقامت ده روزه کرد و در وقتی که باید نماز چهار رکعتی می‌خواند، نماز را به جا نیاورد و آن نمازش قضا شد و این مسافر از قصدش برگشت، باید آن نماز و نمازهای بعدی را قصراً قضا کند و بخواند؛ علت این حکم چیست، با این که نسبت به نماز اول، قصد اقامت کرده بود؟

مرحوم سید صادق شریعتمداری جوابی نداد. شیخ بزرگوار هم جوابی داد که مطابق قاعده نبود. بنده با استفاده از مبانی مرحوم آقای میلانی، گفتم فقها اصلی در این مساله دارند که « الاصل فی السفر القصر الا ما خرج بالدلیل» آقای وحید، خندید و فرمود حالا مطلب، علمی شد. بنابر این وقتی کسی قصد اقامت ده روزه

کرده و سپس یک نماز چهار رکعتی خوانده، از شمول این اصل خارج است؛ ولی کسی که نخوانده، بر اساس آن اصل، حکم مسافر را پیدا می‌کند و باید نمازش را به قصر بخواند.

از آقای شیخ محمدرضا مهدوی هم سؤال کردم، او هم مانند آقای میلانی گفت که ابتدا باید در مسأله بر اساس کلیات و عمومات روایی، یک اصل و قاعده اولیه تأسیس شود. اصل مستفاد از روایات در این زمینه این است که مکلف باید نمازش را در سفر، شکسته بخواند؛ مگر آن که با دلیل، موردی خارج شده باشد. مرحوم آقای میلانی خیلی پرمحتوا حرف می‌زد و مبتکر بود و بسیار هم تاکید می‌کرد که این گونه که من می‌گویم، ضبط کنید و بنویسید و سپس مراجعه کنید و ببینید این حرف را کسی گفته است یا نه؟ یعنی نمی‌خواست به صورت آشکار بگوید که این مطلب، ابتکار خود من است و تاکنون کسی متعرض نشده است. بعضی از شاگردان که متوجه ابتکاری بودن مطلب نبودند، می‌گفتند آقا این مطلب را از کجا نقل می-کنید؟ اما ایشان فقط می‌گفت این نکته را ثبت کنید؛ چون گمان نمی‌کنم کسی متعرض شده باشد و من به صورت مکرر این جمله را از ایشان شنیدم.

من وقتی برای برخی از رفقا که می‌خواستند در آخر سال امتحان بدهند، مباحث ایشان را به صورت اجمالی تقریر می‌کردم، متوجه شدم که وقتی ایشان گفته همانطوری که می‌گویم، بنویسید، ناشی از دقت فوق العاده ایشان است و با این دقت، راه اشکالی که مرحوم خوئی مثلا نسبت به نائینی یا اساتید دیگر مطرح کرده بود، بسته می‌شد و حرف مرحوم نائینی، با تبیین ایشان، درست دریافت می‌شد و ما بزنگاه‌های دقت آقای میلانی کاملاً مشخص می‌شد.

شیخ محمدرضا مهدوی می‌گفت آیت الله میلانی اعلم از آقای خوئی است؛ اما خود ایشان از آقای خوئی تقلید می‌کرد و می‌گفت من تقلید اعلم را واجب نمی‌دانم؛ اما برای مرحوم آقای میلانی این حرف‌ها مطرح نبود؛ داشتن یا نداشتن مقلد، برای ایشان مطرح نبود؛ بلکه نداشتن مقلد را ترجیح می‌داد. به آقای میلانی عرض کرده بودند که بیت آقای شاهرودی بعد از رحلت ایشان به شما رجوع کرده‌اند. ایشان فرموده بود پسر! خیال می‌کنی که من از شنیدن این خبر خوشحال می شوم؟ یکی از رفقا نقل کرد که آقا گفت زیاد شدن مقلدین و رجوع به بنده خوشحالی ندارد؛ چراکه من گرفتار خودم و اعمالم هستم و درکنار این مشکلات، فتوا هم باید بدهم که کار آسانی نیست. در خصوص مشکل بودن امر فتوا، ذکر این خاطره، خالی از لطف نیست که خود من سئوالی از ایشان پرسیدم و ایشان جوابی داد که من حدود یک ماه متحیر بودم که آن عالم بزرگوار کجا را به کجا ضمیمه کرده تا به این جواب رسیده است؟

مفاخر خراسان: من وقتی که درس‌های آقای میلانی را پیاده می‌کردم، گاهی آقای شیخ علی تهرانی اشکالاتی را که همراه با جسارت بود، طرح می‌کرد؛ در این زمینه شما چه خاطره یا نکته‌ای دارید؟

آقای شیخ علی تهرانی مرد فاضلی بود؛ ولی بعد منحرف شد. آقای میلانی هم از اشکالات و جسارت های او خم به ابرو نمی‌آورد؛ بلکه با همه داد و بیدادها و اشکالات شیخ علی تهرانی، مرحوم آقای میلانی به او بها می‌داد و گاهی می‌فرمود «إن فرض کما قال آقا شیخ علی آقا...» گاهی در جواب اشکال او می‌فرمود من شش ساعت روی این مسأله مطالعه کرده‌ام؛ آن وقت شما می‌گوئی از کجا آورده‌ام؟ البته ایشان هم وقتی از آن شور و حرارت افتاد و بخارش فروکش کرد، خدمت آقا رسید. آقا هم هوای ایشان را داشت حتی وقتی که دیگر به درس آقا نمی‌آمد؛ چون از حیث معیشت وضع مناسبی نداشت، ایشان شهریه‌اش را به وسیله حاج احمد به منزل او می‌فرستاد و اگر در منزل نبود، به همسر ایشان، خانم بدری، همشیره رهبری معظم می‌داد. در باره احمد آقا هم گفتنی است با این که ساکت و آرام بود؛ اما آدم خوب و فهیمی بود و بی جهت نبود که مرحوم آقای میلانی ایشان را برگزیده بود.

مفاخر خراسان: آقای شیخ علی تهرانی یک بار به مدرسه امام صادق(ع) که بنده هم آنجا بودم، آمد. آقای کاظمی، روحانی سرایدار مدرسه، به ایشان گفت چرا این قدر آقای میلانی را اذیت کردی؟ ایشان گریه کرد و گفت بد کردم، نفهمیدم و بعد گفت من سر قبر آقای میلانی رفتم و از ایشان معذرت خواستم.

آقای تهرانی، خُبث سریره که نداشت و این کارها را تعمدی انجام نمی‌داد؛ لذا پول و پله‌ای هم برای خودش جمع نکرد. ایشان روحانی فاضلی بود و به دفتر آقا می‌آمد و استفتائات را معمولاً با کمترین تغییرات می‌نوشت و معتقد بود که درست نوشته است؛ منتهی مضطرب الرأی بود و در نهایت هم خودش را بدبخت کرد.

ایشان بعد از اینکه منحرف و جدا شد، به زندان افتاد و زحمات زیادی متحمل گردید. بعد از آزادی از زندان یکی دو بار پیش آقا آمد. من هم حضور داشتم. برخورد آقا با ایشان چنان با لطف و مرحمت همراه بود که انگار هیچ کاری از او سر نزده است.

مفاخر خراسان: چرا آیت الله میلانی به حوزه علمیه قم که بزرگتر و پر آوازه تر بود، نیامد؟

اتفاقا آقا سید محمد علی می‌فرمود من در قم خدمت آقای بروجردی رسیدم و دست ایشان را بوسیدم وگفتم من فرزند آقای میلانی هستم. ایشان فرمود من متأسفانه از نزدیک والد شما را ندیده‌ام؛ اما کمالات علمی و اخلاقی ایشان را از زبان آقا سید زین العابدین کاشانی شنیده‌ام و بعد اشک در چشمش حلقه زد و فرمود خیلی مایل هستم ایشان را از نزدیک زیارت کنم و بعد بنا بر نقلی که شده کسی را پیش آقای میلانی فرستاده بود تا از ایشان بخواهد که به قم بیاید و در حوزه علمیه قم تدریس کند و بعد از رحلت ایشان، زعامت حوزه را به عهده بگیرد. آقای میلانی گفته بود وقتی برگشتید و خدمت آقا رسیدید دست آقا را از جانب من ببوسید و از قول من به ایشان عرض کنید که اگر امر می‌فرمایید سمعاً و طاعةً، من می‌آیم و در خدمت شما هستم؛ لکن اگر غرض شریف و نظر مبارکتان این است که آنجا حوزه علمیه و جوار کریمه اهل بیت، حضرت معصومه(س) است، اینجا هم جوار امام بزرگواری است که حجت خدا و شخصیت اینها به علمشان است و باید در کنار این بارگاه شریف هم شخصیت‌های علمی و علماء حضور داشته باشند و بحث و علم و فضل رواج داشته باشد. آقای بروجردی فرموده بود من هم با نظر ایشان موافقم و بهتر است ایشان در مشهد بماند. بزرگان دیگری مانند آقای حائری شیرازی، برادر امام جمعه و آقای شریعتمداری هم از آقای میلانی خواسته بودند که به قم بیاید و تدریس کند؛ اما ایشان نپذیرفته بود.

مفاخر خراسان: یکی از اقدامات مرحوم آیت الله میلانی برنامه تبلیغی و اعزام مبلغ بود که حضرت‌عالی هم در آن مشارکت داشتید، در این خصوص اگر مطالبی دارید، بفرمائید.

بله، هنگامی که می‌خواستند این برنامه را اجرا کنند، بنده در خدمتشان بودم. آن مرحوم اهل الله به معنی واقعی کلمه بود من هیچ وقت در کار ایشان هوای نفس ندیدم. تمام هم و غمش، کار برای خدا و پیامبرخدا (ص) و حجت خدا حضرت مهدی (عج) بود. آن روزی که ما آماده اعزام برای تبلیغ بودیم، ایشان آمد و برای ما سخنرانی کرد و در ابتدا پس از مقداری نصیحت و ارشاد، فرمود به هرمنطقه‌ای که رفتید، مردم مقلد هر کس که بودند فتاوای آن مرجع را نقل کنید. من راضی نیستم اسمم را به عنوان مرجع ذکر کنید و از مردم بخواهید از من تقلید کنند. شما موظفید مردم را برای خدا ارشاد کنید بنابر این فقط برای او کار و تبلیغ کنید.

پس از سخنرانی ایشان، هر یک از طلاب و فضلا به مناطقی که از قبل تعیین شده بود، رفتند. بنده هم به کرمان رفتم و یکی – دو ماه در کرمان بودم و محل اقامتم هم منزل عموی طلبه فاضل و دوست و هم مباحثه‌ام، آقای حسین اشعری بود که به قول آقای روحانی بقیه السلف بود و انسانی شریف و نخبه به شمار

می‌آمد به طوری که هر طلبه‌ای که از طرف آقا نزد او می‌رفت، مریدش می‌شد. او هم فرستادگان آقا را احترام می‌کرد و با خود آقای میلانی هم در مشهد دیدارهای مکرر داشت.

مفاخر خراسان: حاج آقا درجلسه قبل فرمودید که روش آقای میلانی در تدریس، مبتکرانه بود، خواهش می‌کنم در باره این اسلوب، رو ش و منهج نو توضیح بدهید.

آقای میلانی مطالب را خیلی قرص و محکم و برهانی طرح می‌کرد؛ من یادم هست یک بار حدود سه ماه در باره تمسک به عام در شبهه مصداقیه مباحثی را با قوت و قدرت تمام فرمود که همه را یادداشت کردم و بعد فکر می‌کنم به جهت مصادف شدن با تعطیلات حوزوی، درس تعطیل شد. بعد از تعطیلات، ایشان همان مبحث را با اسلوبی جدید آغاز کرد، به طوری که پیوندی با مطالب قبلی نداشت و من مجبور شدم نوشته‌های قبلی را کنار بگذارم و از نو این مطالب را بنویسم. انسان مبهوت می‌شد که ایشان این مطالب را از به دست کجا آورده است؟ در توجیه درست و دقیق مباحث شیخ در مکاسب استاد بود و من تاکنون با جستجوی در حواشی مکاسب کسی را به قوت ایشان ندیده‌ام. ایشان انگار به همه مطالب شیخ در مکاسب احاطه داشت و با ضمیمه کردن مطالب مختلف از جای جای مکاسب به برداشتی می‌رسید و بیان می‌کرد که به دل ما می‌نشست. دقت و شخصیت این مرد از هر جهت بی‌نظیر و فوق العاده بود. حیف که قدرش را نشناختند و به مخالفت با ایشان پرداختند. یکی از مخالفان ایشان سید محمودمجتهدی بود که علت مخالفتش هم گرایش فلسفی مرحوم آقای میلانی بود با این که خود ایشان سال‌ها نزد مرحوم شیخ مرتضی علم الهدی اسفار می‌خواند. یکی از رفقا نقل می‌کرد که شیخ مرتضی گفت امروز آقای مجتهدی را به محاکمه کشیدم و مفهمش کردم به این صورت که گفتم اگر در روز قیامت آقای میلانی از شما بپرسد اگر فلسفه خوب بود، پس چرا آن برخورد نامناسب را با من کردید؟ واگر بد بود چرا با گروهی از فضلا و طلاب با ماشین رفتید و فلان فیلسوف را مورد تایید قرار دادید؟ و ایشان همین طور ماند و نتوانست جوابی بدهد. به هرتقدیر این ها به آقای میلانی ظلم کردند و برخی از آنان دینشان را هم دادند و در واقع چوبش راخوردند؛ چون هرکه با این بزرگان در بیفتد، چوبی می‌خورد که حساب ندارد.

مفاخر خراسان: حاج آقا از مرحوم آقای روحانی درباره آقای میلانی چیزی نشنیدید؟ چون ظاهرا با هم ارتباط داشتند.

بله خیلی ارتباط داشتند؛ آقای روحانی با اینکه سنش کم بود، می‌گفت چهار سال درس حاج محمد حسین اصفهانی را درک کرده و گاهی در درس اشکال می‌کرده است و چون خیلی خوش ذهن و نقاض بوده، حاج شیخ، حرف ایشان را قبول می‌کرده است. خود ایشان نقل می‌کرد که آقای میلانی و آقای خوئی خیلی تلاش می‌کردند تا حتی المقدور اشکالات وارده بر آراء اساتید متاخر حوزه مانند مرحوم حاج شیخ محمد حسین اصفهانی و مرحوم نائینی[۵۷] را رد کرده و جواب بدهند. روی این حساب من یک شب تا صبح در صحن شریف امام حسین(ع) روی اشکالی که مرحوم اصفهانی نسبت به مرحوم نائینی داشت، با آقای میلانی بحث کردم و گفت که این اشکال وارد است؛ اما ایشان می گفت وارد نیست و جواب می‌داد. تا این که در نزدیکی صبح، افادات آقای میلانی تمام شد و جدلاً پذیرفت که اشکال مرحوم حاج شیخ به آقای نائینی، طبق مبانی خود ایشان وارد است.

باز ایشان نقل می‌کرد که یک روحانی فاضل به نام شیخ محمد حسین که اهل تبریز بود، خیلی به دیدگاه های شیخ محمد حسین اصفهانی تعبد داشت و اگر اشکالی نسبت به ایشان می‌شد، جواب می‌داد. یک بار بحثی بین ما پیش آمد و کمی با هم بحث کردیم که ایشان نتوانست ادامه بدهد گفت مهلت بده من مطالعه کنم تا فردا دوباره با هم بحث کنیم. فردا با دست پر آمد و خیلی محکم دفاع کرد و من دیدم که حرفی برای گفتن ندارم.

مفاخر خراسان: گویا این دسته از شاگردان حاج شیخ چیزی در ایشان دیده بودند که غیر از اسلوب و شیوه و دیدگاه ایشان چیز دیگری سیرابشان نمی‌کرد، به نظر شما نقطه قوت حاج شیخ در چه چیزی بود؟

حاج شیخ محمدحسین، نابغه بود. در بیست و پنج سالگی «نهایه الدرایه۵۸» را نوشته است که عده‌ای از فضلا در سنین بالاتر هم از فهم آن هم ناتوانند. ایشان سیزده سال در درس خارج مرحوم آخوند خراسانی

---

[۵۷] – جالب است عرض کنم که مرحوم محقق نائینی هم برای شاگردان ممتاز خود از جمله مرحوم آقای میلانی، احترام خاصی قائل بود و جای ایشان در مجلس درس در بالای مجلس و نزیک به ایشان بود و اگر کس می خواست آنجا بنشیند ایشان اجازه نمی‌داد و می‌گفت آنجا مال فلانی است شما برو کمی پائین تر بنشین! این احترام گذاری و حفظ سلسله مراتب در ورود و خروج و تقدم و تاخر باید مراعات می‌شد.

[۵۸] – گفتنی است که بنده دو جلد از کتاب «نهایهٔ الدرایه» را تصحیح کردم؛ چون این نسخه چاپ شده، کسری و افتادگی ها زیادی داشت و شیخنا الاستاد، آقای وحید خراسانی مکرراً از مطالعه باز می‌ماند و می‌فرمود عبارت ناقص است و نمی‌شود کاری کرد. روی این حساب من تحقیق را شروع کردم و با کار طولانی و پر مشقت نواقص را پیدا کردم و مطالب را تکمیل کردم. این قدر، من روی این کتاب کار کردم که یک بار خود آقای وحید فرمود چقدر دقت می‌خواهی بکنی؟ بس است دیگر! من چیزی در جواب ایشان عرض نکردم. یک بار هم آقای روحانی به من گفت این کار

حاضر شده بود و به درجه اجتهاد رسیده بود. پدر ایشان که کمپانی داشته و کالاهای خارجی برای ایشان می‌آمده، برای پرسیدن مسأله‌ای نزد مرجعش، مرحوم آخوند رفته بود؛ مرحوم آخوند گفته بود تو مجتهدی را در خانه گذاشته‌ای و پیش من آمده‌ای؟ پسر تو مجتهد مسلم است، برو از او تقلید کن!

مفاخر خراسان: در باره روحیه ولایی و ارتباط و توسل آن مرحوم با حضرات معصومین(ع) چه نکات و خاطراتی دارید؟

ارادت ایشان به مقام قدسی ائمه اطهار (ع) و عنایت آن بزرگواران بخصوص حضرت ولی عصر (عج) به ایشان، شهره عام وخاص است؛ حتما می‌دانید منزلی که ایشان در مشهد سکونت داشت، چگونه با عنایت حضرت حجت(ع) تهیه شد که تا پایان عمر شریف ایشان، محل اقامت و سکونت ایشان باشد و به منزل دیگری نیاز پیدا نکند. در باره ارادت و علاقه ایشان به معصومین (ع) گفتنی است که تشرف ایشان به حرم مطهر رضوی دیدنی بود؛ یکی از دوستان نقل می‌کرد که من یک بار این بزرگوار را در محضر امام هشتم دیدم که فراموش شدنی نیست؛ آن عالم وارسته چنان در محضر امام رضا (ع) خاضعانه مشغول زیارت بود که بدنم به لرزه افتاد و با خودم گفتم انسانی با این درجه از علم و معرفت، چه چیزی در وجود مقدس معصومین دیده است که این گونه خاضع و خاشع گردیده است؟! خود بنده یادم نمی‌رود که به هنگام تدریس، وقتی مرحوم آیت الله میلانی دیدگاه و نظریات علما، فقها و اصولیون را طرح می‌کرد، با قوت و صلابت، مباحث را می‌گفت و می‌گذشت؛ اما وقتی کلامش به ائمه معصومین(علیهم‌السلام) منتهی می‌شد، رنگ ایشان تغییر می‌کرد و چهره‌اش زرد می‌شد و به هنگام نقل روایت، خاضع می‌گردید و می‌فرمود حالا ببینیم ائمه ما چه فرموده‌اند و عقل ما تا چه اندازه می‌تواند از انوار مقدس کلمات این شخصیت‌هایی که خلفای خدا و رسول(ص) هستند، راهنمایی بگیرد.

خاطره دیگری که بی ارتباط با این حالات نیست، این است که آقا سید محمدعلی می‌گفت یک بار پیرزنی آمد و پنج تومن به من داد و گفت این سهم مبارک امام (ع) است. من پول را به آقای میلانی دادم و

جزء مسئولیت‌های تو نیست؛ چرا این قدر وقت و دقت به خرج می‌دهی؟ گفتم شما گمان می‌کنید که من کلمه به کلمه می‌شمارم و رد می‌شوم؟ نه! من علاوه بر تصحیح دقیق کلمه به کلمه کتاب و دریافت این که در این جمله «لا» نباید باشد و یا در فلان جمله کلمه «عینه» تبدیل به«عنه» شده است، در صدد فهم کلام حاج شیخ هم هستم و تمام همّ و غم من این است. به هرحال وقتی کار تصحیح تمام شد و این کتاب با تعلیقاتش منتشر شد، آقای وحید، فقط به این کتاب مراجعه می‌کرد و پس از آن نظر ایشان و اصحاب و اعضای بیت ایشان در باره من تغییر کرد به طوری که یک بار وقتی وجوهات برده بودم روی پاکت آقای کرباسی نوشته بود حجت الاسلام ... وقتی آقای وحید پاکت را دید فرمود «حجت الاسلام» برای ایشان کم است «والمسلمین» را هم اضافه کنید.

گفتم مال یک پیرزن است. ایشان پول را گرفت و بوسید و به عنوان احترام، روی سر گذاشت. ایشان در حالی برای این مبلغ بسیار اندک آن خانم احترام قائل بود که در جواب بعضی از تجاری که گفته بودند ما شهریه همه طلاب و تمام هزینه‌های شما را می‌پردازیم، فرموده بود من ریشم را به دست کسی نخواهم داد و همین پنج تومنی‌ها برای من کافی است.

یک کرامتی را آقا سید فاضل میلانی حفظه الله تعالی از جد بزرگوارشان و سیدنا الاستاذ، آیت الله میلانی در اول کتاب زکات به نقل از مرحوم شیخ مرتضی حائری نوشته‌اند و من خودم این خاطره را از زبان آقای حائری شنیدم و چون اندکی با منقول در کتاب، متفاوت است، بنا بر این تکراری و خالی از فائده نیست؛ مرحوم شیخ مرتضی حائری، فرزند بزرگوار مؤسس حوزه علمیه، یادم هست که هر سال دو – سه ماه به مشهد می‌آمد و ظاهراً برنامه هر ساله‌اش این بود که به دفعات خدمت آیت الله میلانی بیاید و به ایشان اظهار ادب واحترام کند و باهم به گفتگوی علمی بنشینند و از محضر ایشان استفاده کند؛ اما در سالی که این کرامت ظهور کرد، ایشان می‌فرمود من انگار فراموش کرده بودم که آقای میلانی در مشهد حضور دارد. درباره مرحوم حائری گفتنی است که به قدری بی غل وغش و وارسته و بی ریا بود که گاهی می دیدیم در راهروی مسجد گوهرشاد کنار گنبد دراز کشیده و خوابیده است و گرفتار شأن واین جور حرف‌ها نیست. به هرحال ایشان می‌گفت در آخرین روز حضورم در مشهد در حالی که بلیط گرفته بودم و می‌خواستم در راه آهن، سوار قطار شوم، یادم آمد که یکی از علما به مشهد آمده و در منزلی نزدیک ایستگاه اقامت دارد و از آنجا که یکی دو ساعت به حرکت قطار مانده بود، من رفتم و ملاقات کوتاهی با ایشان کردم و برگشتم و سوار قطار شدم. در همین حال، دیدم آقازاده مرحوم آقای میلانی، آقا سید محمد علی، رضوان الله تعالی علیه، در ایستگاه قطار دنبال کسی می‌گردد، حدس زدم که در پی من آمده است، اشاره کردم که من اینجا هستم. به سرعت خودش را به من رساند و پاکت پولی را به من داد و گفت آقا فرموده‌اند که این پاکت را به شما بدهم. حقیقت قضیه این بود که من قبل از عزیمت به مشهد مقدس، پولی برای مخارج سفر در اختیار نداشتم در خواب امام رضا (ع) به من فرمود شما به مشهد بیا ما به قدر کفایت به شما می‌رسانیم؛ به بنده گفته بودند که کتابخانه آستان مقدس کتب قدیمی و خطی را به قیمت خوبی می‌خرد. من هم هم یک جلد از نسخه خطی وسائل الشیعه را که از طریق مرحوم آقای حجت به دختر ایشان و همسر بنده رسیده بود، با خودم به مشهد آوردم و به کتابخانه دادم و پولش را گرفتم و از آنجا که آن وعده داده شده، محقق نشد من این پول را که مال همسرم بود، هزینه سفر کردم و در روز آخر به حرم مشرف شدم و بعد از زیارت و خروج از حرم، کنار گلدسته ایستادم و خطاب به حضرت رضا (ع) عرض کردم آقا قرار بود به

قدر کفایت این سفر به ما برسانید، پس چه شد؟ این بود که آقا سیدمحمد علی آمد و آن پاکت را داد وقتی پاکت را باز کردم، دیدم مرحوم آقای میلانی مرقوم فرموده که به بنده دستور داده‌اندکه این مبلغ را بـه شـما بدهم. کم و زیاد آن به مربوط نمی‌شود و من دیدم با این مبلغ، هزینه سفر و پولی کـه بابـت کتـاب گرفتـه بودم، ادا می‌شود.

مفاخر خراسان: در پایان مصاحبه ضمن تشکر از حضور حضرت‌عالی، اگر نصیحت و موعظـه‌ای بـرای طلاب جوان دارید؟ بفرمائید

کسی از جد بزرگوارتان، پیغمبر اسلام، درخواست کرد که مرا موعظه‌ای بفرما! حضرت فرمـود هرکـاری که می‌خواهی انجام دهی، اول به نتیجه اش فکرکن و ببین آیا برای دنیا و آخرتـت فایـده دارد یـا نـه؟ اگـر داشت انجام بده و اگر نداشت، ترک کن. این سائل دو بـار دیگـر هـم درخواسـت خـود را تکـرار کـرد و حضرت همان جواب را داد.

مصاحبه با آیت الله شیخ میرزا علی آقا خراسانی

مفاخر خراسان: بسم الله الرحمن الرحیم. در خدمت آیت الله شیخ علی خراسانی هستیم تا در ارتباط با کنگره مرحوم آیت الله میلانی که قرار است برگزار شود، با ایشان گفتگو کنیم. در ابتدا می‌خواهیم که درباره فضایی که در آستانه آغاز نهضت اسلامی امام خمینی وجود داشت و نقش مرحوم آیت الله میلانی در این زمینه و همین طور خاطراتی که از وقائع آن دوران دارید، بفرمائید.

لایحه انجمن های ایالتی و ولایتی و آغاز نهضت

بسم الله الرحمن الرحیم. وقتی‌که آقای بروجردی رحلت کرد، مرجعیت در قم از حالت وحدت و تمرکز، خارج و در میان چند تن از فقها تقسیم شد. درحالی‌که برای مبارزه با رژیم شاه، تمرکز در مرجعیت و مرجعیت عامه لازم بود. شاه هم از این تعدد مراجع، استفاده کرد و لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی را مطرح کرد. این لایحه که برخی مواد قانون مشروطیت را الغاء می‌کرد،[۵۹] با مخالفت همه مراجع و علما حتی روحانیون وابسته به دربار مواجه شد و دولت از لایحه عقب نشینی کرد که همه مراجع و علما از آن استقبال کردند؛ اما امام، رضایت نداد و خواستار لغو رسمی لایحه در هیئت دولت و اعلام رسمی آن در روزنامه‌ها شد و تهدید کرد که اگر دستگاه به این خواسته، عمل نکند، مردم را برای اعتراض و تظاهرات، علیه دولت در بیابان‌های قم فرا خواهد خواند. این تهدید کار ساز شد و دولت، لایحه مذکور را رسما لغو کرد.

دعوت از آیت الله میلانی برای آمدن به قم

بعد از این قضیه، امام بیش از سایر مراجع، مورد توجه مردم قرار گرفت و ایشان به این فکر افتاد که اگر در مرجعیت، وحدت و متمرکز وجود داشته باشد و به عبارت دیگر یکی در رأس باشد، بهتر می‌توان با حکومت مبارزه کرد، آقای هاشمی رفسنجانی را به مشهد فرستاد تا با بنده، خدمت آقای میلانی برویم و از ایشان به‌عنوان مسن ترین مرجع ایران، بخواهیم تا به قم بیاید و مرجعیت در ایشان به‌عنوان شیخ العلما متمرکز شود؛ چرا که این تفرقه و چند دستگی که وجود دارد، به صلاح حوزه نیست. امام به آقای رفسنجانی گفته بود که اگر ایشان امتناع کرد و بهانه آورد که من نمی‌توانم از پس شهریه طلاب حوزه بزرگ قم بربیایم، از طرف من بگوئید که من شهریه را تضمین می‌کنم. ما خدمت ایشان رسیدیم و پیام امام را رساندیم. ایشان در خصوص شهریه گفت تأمین پول و منابع شهریه برای من مطرح نیست؛ مشکل من این است که حوزه مشهد را به این صورت جدید و فعال، بنده تأسیس کرده‌ام و این حوزه به نوعی وابسته به من است و با آمدن من به قم، از هم می‌پاشد و من نمی‌خواهم خودم در این قضیه، نقشی داشته باشم. به هرحال نپذیرفت و آقای رفسنجانی به قم برگشت؛ اما من به نوعی دیگر دنبال موضوع را گرفتم و با برخی از طلاب و فضلای مشهدی مقیم قم که برای ایام تابستان، به مشهد آمده بودند، قرار گذاشتیم که دوباره پیش آقای میلانی برویم و خواسته امام را مطرح کنیم. از آقای مکارم هم که در آن ایام در مشهد به سر می-

---

۱- براساس این لایحه، شرط رجولیت برای انتخاب شونده وانتخاب کننده و همچنین قسم به قرآن تغییر می‌کرد و سوگند به کتب آسمانی جایگزین آن می شد.

برد، خواستیم بیاید که قبول نکرد و گفت این اقدام اگر صورت بگیرد، به آقای شریعتمداری بر می‌خورد. نیامدن آقای مکارم باعث شد که بقیه دوستان طلبه هم نیایند؛ اما در جلسه دیگری باز، این نظر مطرح شد به این صورت که در آن ایام، مرحوم آقای میلانی بعد از اقامه نماز مغرب و عشاء در صحن نو، به منزل برمی-گشت و کمی در کتابخانه استراحت می‌کرد و سپس به جمع علما و شخصیت‌هایی که برای دیدنش آمده بودند، می‌آمد و به گفتگو می‌نشستند. من هم معمولا قبل از مغرب به منزل ایشان می رفتم و به این جمع می‌پیوستم. دریکی از آن شب‌ها، مرحوم محقق داماد و حاج شیخ مرتضی انصاری، منبری معروف آمده بودند و در حیاط منزل که فرش شده بود، منتظر ورود آقای میلانی بودند. آقای انصاری درباره جریان نهضت، با من مشغول بحث شد و از تظاهرات و راهپیمایی‌ها انتقاد کرد و گفت این کارها مخالف متون روایی ماست؛ زیرا در روایات وارد شده است که در ایام غیبت «کونوا احباسا فی بیوتکم» یعنی خودتان را در منازلتان حبس کنید. آقای داماد بر آشفته شد و گفت همه روایات را باید باهم دید و درک و فهم کرد؛ اگر طبق روایتی که خواندی، باید در خانه ماند و قدمی برنداشت و سکوت اختیار کرد، پس چرا به منبر می‌روی و مردم را ارشاد و نصیحت می‌کنی ودر قبال این کار، از مردم پول هم می‌گیری؟ و بعد یک شعری هم خواند که« اگر خر نیاید به نزدیک‌بار/ تو بار گران را به دوش خر آر». وقتی آقای میلانی آمد، مرحوم آقای محقق داماد، همان نظر آقای خمینی را مطرح کرد و گفت شما به قم بیایید تا وحدت در مرجعیت حاصل شود و این تفرق از بین برود. ایشان همان جواب را به ایشان داد؛ اما در یک دیدار خصوصی به خود بنده گفت من دیگر پیر شده‌ام و نمی‌توانم با این شمقدرها بسازم!

تصمیم شاه برای اجرای اصلاحات موردنظر بیگانگان

بعد از قضیه انجمن های ایالتی و ولایتی و اختلاف بین حکومت ومراجع و علما، مرحوم حاج‌آقا روح الله کمالوند که واسطه بین علما و رژیم بود و برای حل اختلاف، تلاش می‌کرد، در سفری که به همراه خانواده اش به مشهد داشت من یک روز برای ناهار دعوتشان کردم. در لابلای حرفها وقتی صحبت به مبارزه با شاه پیش آمد، گفت در ملاقات اخیرم با شاه، موقع خداحافظی، گفتم، در طول تاریخ، وقتی عالمی با شاهی ملاقات داشته و درخواستی می‌کرده، از سوی آنان اجابت می‌شده است. درخواست من هم از شما این است که نظر مراجع را بپذیرید، تا این نزاع و اختلاف، برطرف شود. شاه گفت من نمی‌توانم این خواسته شما را قبول کنم؛ چون از من خواسته اند که این اصلاحات را انجام بدهم. حاج‌آقا روح الله کمالوند می‌گفت در دیدار با آقای خمینی هم از ایشان خواستم که کمی آهسته تر و آرامتر حرکت کند و عکس العمل‌های شاه

را نیز در نظر بگیرد. ایشان گفت مردم از من می‌خواهند که این‌طور برخورد کنم. آقای کمالوند می‌گفت انسان باید ببیند خدا از او چه می‌خواهد، نه این‌که مردم چه می‌خواهند و چه می‌گویند!

تحریم رفراندم، واقع فیضیه، سخنرانی امام و دستگیری ایشان

به هرحال بعد از شکست رژیم پهلوی در قضیه انجمن های ایالتی و ولایتی، محمدرضا شاه، پیشنهاد رفراندم درباره «انقلاب سفید» یا به قول خودش «انقلاب شاه و مردم» را مطرح کرد که با تحریم مراجع مواجه شد؛ مرحوم آقای سید حسن قمی اعلامیه داد که من برای چاپ بردم. اعلامیه‌ای هم مرحوم آقای میلانی منتشر کرد که چند نسخه از آن را برای توزیع در تهران و قم گرفتم و با آقای خامنه‌ای و برادرش، به تهران رفتیم. در روز رفراندم ما در تهران بودیم و به چند شعبه رای گیری هم سر زدیم که خیلی خلوت بود. عصر آن روز به قم رفتیم و با آقای خمینی ملاقات کردیم. ایشآن‌وقتی اعلامیه آقای قمی را دید گفت اعلامیه ایشان خیلی تند است. ما هنوز نمی‌خواهیم معارضه را به این حد برسانیم؛ چون احتمال دارد که بتوانیم شاه را کنترل کنیم تا از این کارها دست بردارد؛ اما قضیه به آرامی پیش نرفت و واقعه حمله دژخیمان رژیم به مدرسه فیضیه و مجلس عزاداری امام صادق(ع) در حضور مرحوم آقای گلپایگانی، پیش آمد که واکنش شدید و سخنرانی آتشین آقای خمینی را در روز عاشورا، مطابق با دوازدهم خرداد ۱۳٤۲ در پی داشت. ماموران رژیم می‌خواستند این مجلس را نیز برهم بزنند که با هوشیاری مردم و دستور آقای خمینی مبنی بر این‌که هر کس خواست از جایش بلند شود و حرفی بزند، دهانش را بگیرید و از مجلس بیرون ببرید، خنثی شد. روز بعد از این سخنرانی، ماموران رژیم شبانه به منزل آقای خمینی یورش بردند و ایشان را دستگیر کردند. همزمان، مرحوم آقای محلاتی در شیراز و مرحوم قمی را نیز در مشهد بازداشت کردند. من در خصوص این قضیه، خاطراتی با جزئیات، در ذهنم هست که اشاره می‌کنم:

مرحوم حاج‌آقا مصطفی درباره شب دستگیری آقای خمینی برای من نقل کرد که پدرم بعد از نماز شب، گاهی به دیوار تکیه می‌داد و چرتی می‌زد و بعد برای نماز صبح بیدار می‌شد. از قضا آن شب هم خوابش برد که درب منزل را زدند و آقا از خواب برخاست و چون مترصد اقدام رژیم بود، خودش از جا بلند شد و

رفت و در را باز کرد. من هم از راه پله، خودم را به پشت بام رساندم. مأمورین وقتی مرا دیدند گفتند برو پایین و گرنه سوراخ سوراخت می‌کنیم. خود حقیر از آقای خمینی شنیدم که وقتی مرا سوار ماشین کردند به‌جای این‌که من بترسم، آن‌ها می‌ترسیدند. دربین راه از آن‌ها خواستم در یک جایی که آب باشد، نگه دارند تا وضو بگیرم و نماز صبحم را بخوانم، قبول نکردند. گفتم برای چند لحظه نگه دارید تا لااقل تیمم کنم و در داخل ماشین نماز بخوانم که پذیرفتند. ایشان می‌گفت وقتی به تهران رسیدیم، مرا به سلول انفرادی منتقل کردند. این سلول به‌قدری گرم بود که عرق بدن من تبخیر می‌شد و روی بدنم نمی‌نشست. فقط در مواقعی که برای تطهیر و وضو از سلول، خارج می‌شدم، از شدت گرما کاسته می‌شد و من عرق بدنم را حس می‌کردم.

واقعه پانزده خرداد

در روز پانزده خرداد، وقتی مردم تهران و قم از دستگیری مرحوم آقای خمینی مطلع شدند، به خیابان‌ها آمدند. مرحوم آقای اسماعیل ملایری می‌گفت آن روز همه مراجع ازجمله آقای گلپایگانی در صحن حرم حضرت معصومه(س) جمع شدند و من هم کفن پوشیده بودم و قطعنامه‌ای را که خواسته‌های مراجع ازجمله آزادی فوری آقای خمینی در آن قید شده بود، به من دادند تا قرائت کنم. من پیش از خواندن قطعنامه، از یکایک مراجع بخصوص آقای گلپایگانی برای حضورشان تشکر کردم. آقای گلپایگانی ضمن اجازه ای که برای خواندن قطعنامه داد، از من خواست که از مردم بخواهم با تظاهرات خودشان اجرای مفاد قطعنامه را از سوی دستگاه، طلب کنند؛ ولی آن طور که معروف شده و من از منابع دیگر شنیدم، آقا مصطفی آن روز سوار یک ماشین «روباز» شده بود و از مردم می‌خواست، آرامش خودشان را حفظ کنند. شهربانی هم از این کار راضی بود و ظاهرا در قم اتفاق خاصی نیفتاده بود و خبر موثقی که کشته شدن کسی

را تائید کند، منتشر نشد[۶۰]؛ اما معروف است که در تهران جمعیت زیادی ازجمله جماعتی از میدانی‌ها[۶۱] به خیابان‌ها آمدند که ماموران رژیم آن‌ها را به رگبار بستند و گفته شده که حدود دوازده هزار نفر را کشتند. در ورامین هم جماعتی به قصد تهران به حرکت در آمدند که جلوی آن‌ها را هم گرفتند و جمعی را کشتند.

تلاش‌های نافرجام مرحوم آقای میلانی در آن ایام

ما در روز پانزده خرداد در منزل آقای میلانی بودیم و از طرف ایشان و اصناف و بازاریان اعلامیه ای تهیه کردیم و از مردم خواستیم که برای اعتراض به دستگیری آقای خمینی، بعد از ظهر در جلوی استانداری تجمع کنند. این اعلامیه‌ها را موتور سوارانی در سطح شهر پخش کردند و به در و دیوارها چسباندند. عصر که من به استانداری رفتم، دیدم چند نفر بیشتر جمع نشده‌اند. پاسبانهای جلوی استانداری وقتی مرا دیدند، به طرف آمدند که دستگیرم کنند؛ اما مردم مرا سوار تاکسی کردند و گفتند شما به منزل آقای میلانی برو! هر وقت جمعیت زیاد شد، ما می‌آییم و شما را می‌آوریم که چنین نشد.

در خصوص اقدامات مرحوم آقای میلانی در این زمینه باید عرض کنم که ایشان به جهت افکاری که در سر داشت و اخباری که به ایشان رسیده بود، با هواپیما عازم تهران شد که ظاهرا در آسمان شاهرود، ساواک، هواپیما را برگرداند. ایشان از نیت خود منصرف نشد و خواست شبانه با ماشین به تهران برود که متوجه شدند و مانع حرکت رفتن ایشان شدند. مرحوم آقای میلانی، بعداً به من گفت که اگر می‌گذاشتند من خودم را به تهران برسانم، حکومت ساقط می‌شد و شاه از بین می‌رفت. ایشان جزئیات بیشتری از چند و چون قضیه نگفت؛ اما ظاهرا قضیه این بود که «نوقانی»، خطیب و واعظی که با ملی‌گراها بخصوص نهضت آزادی و مهندس بازرگان در ارتباط بود و اخباری از آن‌ها شنیده بود، پیش آقای میلانی آمده و گفته بود آمریکا می‌خواهد «علی امینی» را که با «جان اف کندی»، رئیس جمهور وقت آمریکا، هم کلاس و هم مدرسه بوده، بیاورد و جایگزین شاه کند. من گمان می‌کنم چون آقای میلانی در جریان این خبر قرار گرفته بود، آن حرف را زد؛ اما این نقشه عملی نشد و چند روز بعد، دوباره نوقانی خبر آورد که خود شاه به

۲- خود حاج آقا مصطفی برایم نقل کرد که بعد از آزادی پدرم، ایشان دستور داد که از بازماندگان واقعه پانزده خرداد برای رسیدگی به خانواده‌های آنان ثبت نام شود که بیش از بیست نفر که عمدتا از ورامین بودند، مراجعه نکردند. بعد از انقلاب هم در تلویزیون فقط چند بار با تعدادی از اهالی ورامین که کشته داده بودند، مصاحبه شد.

۳- برخی از سران میدانی ها که خودشان در کودتای بیست وهشت مرداد وباز گرداندن شاه نقش داشتند در این جا علیه او اقدام کردند و بعد از دستگیری از آنها خواسته شده بود که در تلویزیون بگویند از آقای خمینی برای برپایی راهپیمایی، پول گرفته اند و گرنه اعدام می‌شوند که اینها اعدام را ترجیح دادند.

آمریکا رفته و گفته هر کاری که شما از امینی می‌خواهید خود من به بهترین صورت انجام می‌دهم و همین تعهد موجب شده که در مسندش باقی بماند. بااین‌حال من خودم مصاحبه امینی را از رادیو «بی بی سی» شنیدم که گفت این قضیه دروغ است و بحث جانشینی مطرح نبوده است. حالا نمی‌دانم امینی دروغ می‌گفت یا نوقانی دروغ گفته بود؟ به هرحال نگذاشتند که آقای میلانی در آن مقطع به تهران برود.

مهاجرت علما و مراجع به تهران

بعد از این جریان، من به قم رفتم و با آقا مصطفی که رفاقت طولانی داشتیم و ده سال هم مباحثه بودیم، دیدار کردم. ایشان از تصمیم رژیم برای محاکمه پدرش، خیلی ناراحت بود و می‌گفت آن‌ها حتماً پدرم را می‌کشند. روی این حساب از من خواست که پیش آقای شریعتمداری بروم و از ایشان بخواهم که به تهران برود و با تائید مرجعیت آقای خمینی، مانع محاکمه و اعدام ایشان شوند؛ چون طبق قانون اساسی هیچ مرجعی را نمی‌شود محاکمه کرد. رژیم هم گفته بود اگر آقایان، گلپایگانی، شریعتمداری، نجفی مرعشی و میلانی، مرجعیت آقای خمینی را امضا کنند، ایشان را محاکمه نمی‌کند. من به بیت آقای شریعتمداری رفتم. ایشان در منزل تنها بود. هیچ‌کس حتی شیخ غلامرضا زنجانی، مسئول دفترش هم نبود. پیغام حاج‌آقا مصطفی را گفتم. ایشان گفت من خودم می‌خواهم به تهران بروم. دیشب هم رفتم؛ ولی ساواک مرا برگرداند. من به حکومت پیغام دادم که ما می‌خواهیم کار با مسالمت پیش برود و اگر شما خواسته باشید به‌صورت دیگری عمل کنید من به تبریز پیام می‌دهم که قیام کند. روی این حساب قرار است یک اقداماتی صورت بدهند. من پیش آقا مصطفی برگشتم و حرف‌های آقای شریعتمداری را به ایشان گفتم. صبح روز بعد از طرف آقای شریعتمداری به من تلفن زدند و گفتند که آقا گفت من به شهرری و جوار «حضرت عبدالعظیم» رفتم و الان در «باغ‌ملک» هستم. به ایشان بگوئید پیش ما بیاید. من خودم را به محل مذکور رساندم و دیدم شیخی آنجا ایستاده و منتظر من است تا مرا دید، یواشکی مبلغ ۲۰ تومان برای هزینه سفر به همراه یک نامه به من داد تا به آقای میلانی برسانم. من هم خودم را به مشهد رساندم و نامه را به آقای میلانی دادم. ایشان‌وقتی نامه را که دعوت ایشان به تهران بود، خواند، گفت اگر آن‌وقت می‌رفتم، کار درست می‌شد؛ اما الآن هیچ اثری ندارد. بااین‌حال، به خاطر درخواست ایشان، می‌روم. بعد گفت آمریکا خواسته‌هایی از شاه دارد و این رفتن علما به تهران‌هم، یک برنامه‌ای از طرف آمریکاست، برای فشار آوردن بر شاه! به‌هرتقدیر، آقای میلانی به تهران رفت و پشت سر ایشان، آقای نجفی از قم و علمای برجسته شهرستان‌ها به تهران رفتند. با تجمع مراجع و علما در تهران بیانیه‌ای مبنی بر مرجعیت آقای خمینی تنظیم شد و حاج‌آقا مجتبی تهرانی آن را برای امضاء ابتدا نزد آقای شریعتمداری برد که ایشان امضا کرد و سپس

پیش آقای میلانی و بعد آقای نجفی برد که تائید و امضا کردند؛ اما آقای گلپایگانی که به تهرآن‌هم نیامده بود، از امضا خودداری کرد و من شنیدم که گفته بود من دیگر در این زمینه با هر نوع ولایتی مخالفم و بیرق مخالفت باهمه علما را بلند می‌کنم. این بیانیه و حضور علما در تهران، موجب شد که رژیم آقای خمینی و آقایان قمی و محلاتی را آزاد کند. آقای خمینی در منزل آقای روغنی در قیطریه، مستقر شد و ابتدا مردم، علما و فضلا به دیدار ایشان می‌رفتند؛ ولی با ازدحام بیش از حد مردم، ملاقات با ایشان ممنوع شد. آقای قمی را نیز در منزل مناسبی در شمیران، مستقر کردند که به ملاقاتش رفتم و دیدم مشغول استخراج حاشیه‌هایش بر عروه، برای تنظیم و صدور رساله عملیه است. در همین زمان بود که رئیس وقت ساواک با وزیر کشور، پیش آقای خمینی آمدند و گفتند این سیاست را که چیزی جز دروغ و حیله و خلف وعده و ... نیست، به ما واگذار کنید و بروید سر درس و بحث خودتان! ایشان هم گفته بود ما با این نوع حکومت و سیاست، کاری نداریم و بعد تعهدنامه‌ای را که آورده بودند، امضا کرده بود. این موضوع را آقا مصطفی به خود من گفت و من هم به خدا قسم، به ایشان گفتم صلاح نبود آقای خمینی به ساواک تعهد و امضا بدهد. همان‌طوری که آقای قمی امضا نداد. رئیس ساواک هم به‌طور رسمی اعلام کرد که روحانیت با دولت سازش کردند. شگفت‌آور این‌که بعد از آزادی آقای خمینی که با وساطت مراجع صورت گرفت، آقا مصطفی به من گفت که مراجع و علما در این زمینه نقشی نداشتند؛ بلکه شرایط و اقتضائات بین‌المللی، رژیم را وادار کرد که پدرم را آزاد کند و من درک نکردم که چه شرایط بین‌المللی وجود داشت که رژیم را به آزادی ایشان مجبور ساخت؟ موضوع دیگری که در همان زمان اتفاق افتاد، این بود که بر اساس انقلاب سفید شاه، قرار بود که انتخابات مجلس برگزار شود که مراجع تهران تحریم کردند؛ اما باز به گفته آقا مصطفی، آقای خمینی از تحریم خودداری کرد و گفت اگر انتخابات صورت بگیرد و مجلس تشکیل گردد، مقابله با نمایندگان آسان‌تر است و بهتر می‌توانیم با ترساندن آن‌ها، مانع تصویب قوانین خلاف شرع و مصلحت بشویم؛ البته آقای خمینی به این حرف خودش هم پایبند نبود و بعد از انقلاب با استناد به تحریم انتخابات از سوی مراجع، حقوقی که این نماینده‌ها در دوران نمایندگی گرفته بودند، پس گرفت.

آقا مصطفی می‌گفت که آقای خمینی حدود یک ماه بعد از آزادی و اقامت در منزل قیطریه، حوصله‌اش سر رفت و به قم برگشت که با استقبال زیاد مردم مواجه شد و عده زیادی از مردم به دیدنش می‌رفتند و ایشان دریکی از دیدارها نسبت به گفته رئیس ساواک، واکنش نشان داد و گفت خمینی اهل سازش نیست و اگر کسی با دولت سازش کرد، او را از قم بیرون کنید و بعد از آن دیگر سخنی نگفت و سکوت اختیار کرد. در همان ایام من می‌خواستم به مناسبت عید غدیر به ملاقات آقای خمینی در قم بروم که آقای میلانی از من

خواست دو تا پیغام به آقای خمینی برسانم؛ اول این‌که به ایشان بگویم شما سلسله‌جنبان انقلاب هستید و این سکوت شما در برابر رژیم به صلاح نیست. دوم این‌که چرا به مهندس بازرگان و دوستان‌همفکرش، اجازه ملاقات خصوصی ندادید؟ شما باید به این‌ها فرصت بدهید و با آن‌ها مشورت کنید و در جهت مقاصد سیاسی خودتان از آنان بهره ببرید. من از مشهد به دیدن آقای خمینی در قم رفتم. مردم همچنان به دیدن ایشان می‌آمدند و جمعیت زیادی در بیت بود. ایشان به‌مجرد این‌که مرا دید، بلند شد و به طرفم آمد و مرا به منزلی که برای دختر کوچک و دامادش(بروجردی) اجاره کرده بود، برد. من عرض کردم آقا من حرف خصوصی ندارم و همان‌جا هم می‌توانستیم گفتگو کنیم. ایشان گفت من با شما حرف خصوصی دارم و بعد گفت چرا دیربه‌دیر به دیدن ما می‌آیی؟ من دلم برای شما تنگ می‌شود. بعد از این صحبت‌های اولیه، از روحانیت و کارهایی که خودمحورانه صورت گرفته بود، گله کرد و گفت در همه احزاب و گروه‌هایی که قصد کارهای انقلابی و مبارزاتی دارند، همه امور با مشورت و هماهنگی، صورت می‌گیرد. اگر قرار بر سخنرانی یا صدور بیانیه باشد، ابتدا یک مینوتی می‌نویسند و سپس درباره مضمون و محتوای آن باهم بحث می‌کنند و پس از تبادل‌نظر و توافق و هماهنگی، اقدام به ایراد سخنرانی و انتشار بیانیه می‌کنند؛ اما در اینجا تا یک طلبه‌ای، فکری به ذهنش می‌رسد، فوراً بدون صلاح و مشورت اعلام می‌کند و برای همه مشکل درست می‌کند و بعد برای نمونه گفت وقتی‌که من به قم برگشتم، آقای رفسنجانی قطعنامه‌ای تنظیم کرد و در مدرسه فیضیه خواند. این کار باعث شد که از طرف حکومت پیش من آمدند و گفتند اگر این قطعنامه از طرف شما بوده، ما کاری نداریم؛ ولی اگر از طرف خود ایشان است، ما او را بازداشت و مورد بازجوئی قرار می‌دهیم. من هم برای این‌که برای آقای رفسنجانی، مشکلی پیش نیاید، جواب سربالا دادم و گفتم ابتدا شما پاسخ بدهید که چرا به مدرسه فیضیه حمله کردید؟ و آن جاروجنجال و خرابکاری را به راه انداختید؟ که منصرف شدند و رفتند. من الان به مناسبت عرض می‌کنم که کاش مرحوم آقای خمینی به این حرف خودش وفادار می‌ماند و بعد از انقلاب با بیانیه و خطابه‌هایی که ناگهانی به فکرش می‌رسید. بخصوص بیانیه نوروز سال ۵۹ باعث آن اختلافات و شورش‌ها و خونریزی‌ها نمی‌شد.

بعد از حرف‌های آقای خمینی، من پیغام آقای میلانی را رساندم. ایشان در جواب پیغام اول، گفت«حسنعلی منصور»، نخست‌وزیر وقت، وعده‌هایی برای اصلاح امور به من داده است و من الان نمی‌دانم قضیه چیست؟ اما احتمال می‌دهم که می‌خواهند اصلاحاتی را به دربار تحمیل کنند. لذا فعلاً سکوت را ترجیح داده‌ام. در خصوص پیغام دوم هم گفت: روحانی و مرجعی که می‌خواهد رهبری مردم را بر عهده بگیرد، باید مانند آسمان بر همه احاطه داشته باشد. من اگر به این گروه، علیرغم این‌که آن‌ها را مردم شرافتمندی می‌دانم،

یک‌وقت اختصاصی برای ملاقات می‌دادم، باعث می‌شد که تنها نیروی مرا این گروه تشکیل بدهد؛ درحالی‌که همه مردم ایران جزء نیروهای من هستند. بعد ایشان به من گفت که به آقای میلانی بگو که آ شیخ مجتبی با عده‌ای به دیدن من آمدند و من به ایشان گفتم الان اسلام درخطر است و شما باید اختلافاتتان را با آقای میلانی بر سر مسائل جزئی مثل فلسفه، کنار بگذارید و با هر فکر و سلیقه‌ای که دارید، باید باهم علیه رژیم، متحد شوید. آ شیخ مجتبی هم گفت که ما اختلافات را کنار گذاشته‌ایم و باهم پیش می‌رویم و در کارها باهم مشورت می‌کنیم؛ البته گاهی بعد از هماهنگی و مشورت با آقای میلانی و تصمیم برای انجام کاری، آقای محمدتقی شریعتی پیش آقای میلانی می‌رود و حرفی می‌زند و رای ایشان را عوض می‌کند. آقای خمینی گفت به آقای میلانی بگو که شما نباید وابسته به گروه خاصی باشی! بلکه همه گروه‌ها باید زیر چتر حمایت شما قرار بگیرند.

تأسیس دارالتبلیغ

مفاخر خراسان: درباره تأسیس دارالتبلیغ، خاطره‌ای دارید؟

یک‌بار مرحوم آقای میلانی، برای کاری به تهران و سپس قم رفت و با آقای خمینی دیدار کرد. پس از مدتی آقا مصطفی و من، برای بازدید از آقای میلانی و مشورت درباره «دارالتبلیغ» به مشهد رفتیم. در آن ایام، آقای شریعتمداری، مهمانخانه ارم را خریده بود و می‌خواست، دارالتبلیغ را بسازد. گمان می‌کنم روزنامه آذربایجآن‌هم درباره دارالتبلیغ نوشته بود که دولت مزایایی برای دارالتبلیغ در نظر گرفته که یکی از آن‌ها معافیت محصلین آن است و سایر حوزویان، مشمول این امتیاز نمی‌شوند. آقای خمینی با تأسیس دارالتبلیغ به‌شدت مخالف بود و می‌گفت اگر حوزه برچیده شود، بهتر از این است که دارالتبلیغ راه بیفتد؛ چون این موسسه، درنهایت به تجزیه حوزه منجر می‌شود. روی این حساب، اعلام کرده بود، اگر تابلوی دارالتبلیغ را نصب کنند، من خودم می‌روم و آن را پایین می‌آورم. در دیدار با آقای میلانی، آقا مصطفی، موضوع دارالتبلیغ و مخالفت پدرش را با ایشان در میان گذاشت. آقای میلانی ناراحت شد و گفت از طرف من به ایشان بگوئید این کار به صلاح نیست و من اطلاع دارم که اگر ایشان اقداماتی ازاین‌دست انجام بدهد، دستگیر و تبعید می‌شود و دیگر مثل پانزده خرداد، سر و صدایی هم بلند نمی‌شود. پس از بازگشت آقا مصطفی به قم، قضیه مصونیت کفری آمریکائی‌ها(کاپیتولاسیون) پیش آمد که آقای خمینی خطابه آتشینی کرد و در پی آن ایشان را گرفتند و به ترکیه تبعید کردند و تابلوی دارالتبلیغ بالا رفت.

دعا برای خلاص شدن امام خمینی از تبعید

دعا برای خلاص شدن امام خمینی از تبعید در شهرهای مختلف ازجمله مشهد و قم

پس از تبعید مرحوم آقای خمینی به ترکیه، در برخی شهرستان، ازجمله قم و مشهد برای خلاصی ایشان مراسم قرائت دعای توسل بر پا می‌شد. خود ما در مشهد، هرروز در رواقی که روبروی ضریح مقدس بود و در ساعت معینی دعای توسل می‌خواندیم و خلاصی ایشان را از خدا می‌خواستیم. ساواک نسبت به مکان اجتماع ما خیلی حساس بود، به همین جهت چندین بار از من خواستند که محل برگزاری دعا را به‌جای دیگری مثل یکی از ایوان‌های مسجد گوهرشاد منتقل کنیم که من نپذیرفتم. از من می‌پرسیدند که چرا شما اصرار داری که دعا در اینجا برگزار شود؟ می‌گفتم اینجا به حرم و ضریح مطهر نزدیک‌تر است و دعا زودتر مستجاب می‌شود! در همان ایام، عیالم به دلیلی می‌خواست سفری یک‌ماهه به تهران بکند که من ایشان را به همراه دو فرزندم، محمود و جمیله به تهران بردم. همسرم اصرار می‌کرد که من هم در تهران بمانم که گفتم به جهت همان مراسم روزانه دعا و نوشتن جواب استفتائات مرحوم آقای میلانی، نمی‌توانم و به مشهد برگشتم که دیدم در نبود من، محل دعا را از رواق، به ایوان متصل به حرم مطهر، منتقل کرده بودند؛ اما در اینجا هم مراسم دعا را تحمل نکردند و مانع برگزاری مراسم شدند و برخی از جوان‌های انقلابی و کم و سن سال و مرتبط با این مراسم مانند هادی خامنه‌ای را دستگیر و به دارالتأدیب فرستادند. در همین گیرودار بودیم که نامه‌ای از همسرم رسید و خبر بیماری بچه‌هایم را داد. من هم به‌سرعت به تهران رفتم و آن‌ها را به مشهد آوردم. متأسفانه شدت بیماری دخترم زیاد بود و معالجه جواب نداد و دخترم از دنیا رفت. برای درمان پسرم به یک دکتر قدیمی(سنتی) مراجعه کردیم که معالجه مؤثری انجام نداد. ما از درمان پسرم نیز ناامید شده بودیم. تا این‌که خانم ثقفی، همسر مرحوم آقای خمینی که در آن زمان به مشهد مشرف شده بود، یک متخصص اطفال را به ما معرفی کرد و برای درمان‌هم به او سفارش کرد که با ولایت و عنایت حق‌تعالی، پسرم شفا یافت.

خاطرات از دوران تبعید امام خمینی در ترکیه

مفاخر خراسان: حاج‌آقا، از دوران تبعید امام خمینی در ترکیه چه خاطرات و اطلاعاتی در ذهن دارید؟

مدت کوتاهی پس از تبعید مرحوم خمینی به ترکیه، مرحوم آقای مصطفی را هم دستگیر و به ترکیه تبعید کردند. در دیداری که بعداً با آقا مصطفی در نجف داشتم، گفت که در ترکیه به همراه پدر در منزلی که

ساواک اجاره کرده بود، زندگی می‌کردیم و یک زن و مرد، کار تهیه غذا و رسیدگی به امور دیگر منزل مثل نظافت را به عهده داشتند و در کنار این، نگهبان و به تعبیر دیگر، زندان‌بان ما هم بودند. ایشان می‌گفت قبل از این‌که من بروم، پدرم کوچک‌ترین تصرفی در منزل نکرده بود؛ حتی پرده‌های اتاقش را هم کنار نزده بود؛ اما وقتی من رفتم اوضاع را کم‌وبیش تغییر دادم و ایشان را از انزوا خارج کردم. به این صورت که یک باز از مأمورین خواستم که ما را به «استانبول» ببرند که قبول کردند و ما به استانبول رفتیم و پس از گردشی در شهر، در یک رستوران غذای درست وحسابی و گران‌قیمت به‌حساب ساواک، خوردیم. یک‌بار هم به درخواست من، ما را به «قونیه» و مزار مولوی بردند و خلاصه پدرم را از گوشه‌نشینی درآوردم. گفتنی است که آقای خمینی برای نوشتن «تحریر الوسیله» به کتاب‌هایی نیاز داشت که از قم برای ایشان فرستادند. ایشان پیش از آن در قم، بر کتاب« وسیله النجاه» مرحوم «سید ابوالحسن اصفهانی» حاشیه زده بود. در ترکیه، این حواشی را به همراه مسائل سیاسی- اجتماعی زیادی که خود اضافه کرده بود، به متن آورد که نتیجه‌اش کتاب تحریرالوسیله شد.

عزیمت آقای خمینی به نجف اشرف

با تغییر دولت در ترکیه، دولت جدید به آقای خمینی گفت که ترکیه، زندان حکومت ایران نیست و ایشان به هرکجا که بخواهد، می‌تواند برود. ایشان هم به عراق رفت. در عراق، علمای کاظمین به استقبال ایشان آمدند. بعد از تشرف به کربلا، مرحوم آقای سید محمد شیرازی، محل اقامت نماز جماعت خودش را در اختیار ایشان گذاشت و خودش هم می‌آمد و به ایشان اقتدا می‌کرد. هنگام تشرف به نجف اشرف، مرحوم حاج شیخ نصرالله خلخالی وعده‌ای از علما و طلاب از ایشان استقبال کردند و منزلی را در نزدیک حرم مقدس، اجاره و در اختیار ایشان گذاشتند. خانواده ایشان هم پس از چندی به ایشان ملحق شد. مرحوم آقای خمینی درس فقهی را در مسجد «شیخ انصاری» شروع کرد. نماز ظهر و عصر را در همین مسجد اقامه می‌کرد؛ اما نماز مغرب و عشا را در مدرسه بزرگ آقای بروجردی به جماعت می‌خواند.در ایام زیارتی حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام هم به کربلا مشرف می‌شد. در آنجا هم نماز مغرب و عشا را در مدرسهٔ آقای بروجردی در کربلا می‌خواند و نماز ظهر و عصر را در منزلی که یکی از تجار کویتی در اختیارشان گذاشته بود، اقامه می‌کرد.

مفاخر خراسان: درباره تشکیل هیئت‌های موتلفه و ترور حسنعلی منصور این گروه، در ارتباط با آیت الله میلانی چه اطلاعاتی دارید؟

در بازار تهران برای مبارزه با شاه و دستگاه جنایت‌کار او، هیئت‌های چندنفره که فقط توسط سرانشان باهم مرتبط بودند، تشکیل شد. این مخفی‌کاری و نحوه ارتباط‌گیری، برای این بود که اگر ساواک به یکی از آن هیئت‌ها دست‌یافت، دیگر هیئت‌ها در امان بمانند. گفته می‌شد که اصل تشکیل این هیئت‌ها با این کیفیت به دستور مرحوم خمینی بوده است. با تبعید ایشان به ترکیه، این‌ها با مرحوم آقای میلانی ارتباط پیدا گرفتند و آقای «محی‌الدین انواری همدانی» که با بنده هم دوست و آشنا بود، رابط بین هیئت‌ها و مرحوم آقای میلانی بود و دستورات لازم را از ایشان می‌گرفت و ابلاغ می‌کرد. ازجمله اقدامات هیئت‌های موتلفه، ترور حسنعلی منصور در جلوی مجلس شورای ملی بود که باعث دستگیری و اعدام برخی از اعضای آن شد. تعداد دیگری هم از اعضای جمعیت موتلفه مثل خود آقای انواری، به حبس ابد محکوم شدند. درباره علت ترور منصور گفته می‌شد که وی وابسته به آمریکا بوده، درحالی‌که مقامات دربار به انگلیس وابسته بودند و منصور بنا به درخواست آمریکا می‌خواست لایحه‌ای را در مجلس تصویب کند که به نفع آمریکا و به زیان انگلیس بود؛ این حرفی را که من نقل می‌کنم اگر نگویم گمان نمی‌کنم دیگر یادی از آن در تاریخ بشود؛ بنابراین اگرچه نقل آن برایم سنگین است؛ اما برای ثبت در تاریخ می‌گویم: مرحوم آقای میلانی می‌گفت اسلحه‌ای که منصور با آن کشته شد، بدون این‌که اعضای جمعیت موتلفه باخبر بشوند، از طریق یکی از مأمورین ساواک به آن‌ها رسید و به‌طور خلاصه باید عرض کنم که این ترور به‌وسیله دربار وابسته به انگلیس، برنامه‌ریزی‌شده بود. قبلاً هم‌عرض کردم که آقای خمینی پس از بازگشت به قم مدتی سکوت اختیار کرد و درباره علت سکوتش به من گفت، منصور یک نیرویی است که باب میل دربار نیست و به آن‌ها تحمیل‌شده و درصدد اصلاح امور شده است و قول‌هایی هم در این زمینه به من داده است.

به‌هرتقدیر پس از ترور منصور و گرفتار شدن مباشران و عاملان آن، بازار تهران که انباشته از شور و شوق انقلابی بود، ساکت شد و بعضی تعبیر می‌کردند که بازار تهران، قبرستان شد و دیگر صدایی از آن‌ها برنخاست و اعضای زندانی موتلفه، پس از چند سال تحمل زندان، در تلویزیون رژیم، ظاهر شدند و آنچه را که ساواک شاه، می‌خواست، گفتند و آزاد شدند. یادم نمی‌رود که آقای انواری پس از آزادی، به مشهد مشرف شد و دوستان به دیدن او می‌رفتند. آقای خامنه‌ای، از من هم خواست که به ملاقات وی بروم که

گفتم اگرچه با او دوستی دیرینه‌ای دارم؛ ولی چون به خواستهٔ ساواک تن درداده، من به دیدنش نمی‌روم. بااین‌حال، آقای انواری، بعد از انقلاب به ارتباط و دوستی خود با من ادامه داد و به منزل ما هم آمد.

علت قطع ارتباط با آقای میلانی

مفاخر خراسان: علت قطع ارتباط شما با آقای میلانی چه بود؟

من یازده سال در درس ایشان شرکت می‌کردم و در بیت هم، جواب استفتائات را می‌نوشتم. تا این‌که ایشان برای جراحی آپاندیس در بیمارستان امام رضا(ع) بستری شد و شاه دو تا پزشک که یکی از آن‌ها «رزم‌آرا» بود، برای مداوای ایشان به مشهد فرستاد. بعد از معالجه و ترخیص ایشان از بیمارستان، در سفری که شاه طبق روال به مشهد آمد، بعضی از بازاری‌ها و سیاسیون از آقای میلانی خواستند برای تشکر از شاه، پسرش آقا سید محمدعلی را پیش شاه بفرستد. وقتی ایشان پذیرفت و پسرش را نزد شاه رفت، من به‌عنوان اعتراض به این قضیه، در درس ایشان حاضر نشدم و به مدرسه ایشان که اداره‌اش به‌طور عمده، به عهده من بود، نرفتم. هم چنان‌که دیگر برای نوشتن جواب استفتائات هم نرفتم. ایشان آقای «علم الهدی» را فرستاد که استفتائات روی‌هم مانده است چرا نمی‌آیی؟ من گفتم از ایشان بپرسید که چرا ابتدا با آن شدت، مبارزه با شاه را شروع کردید و سپس از مبارزه دست کشیدید؟ آیا به جهت این نبود که تحت تأثیر القائات ساواک، به این نتیجه رسیدید که این مبارزه، به کمونیسم و چپ‌گرایی منجر می‌شود و شما خواستید با تائید شاه، مانع این کار شوید؟ و من عرض می‌کنم که مخالفت شما چه تأثیری روی رژیم داشت که موافقت و تائید شما بگذارد؟! مردم راه خود را می‌روند و ملاقات فرزند شما با شاه، اهداف آن‌ها را تغییر نمی‌دهد. پس اگر شما انحرافی در نهضت دیدید، خوب بود کنار می‌رفتید و به نفع یا ضرر طرفین قضیه، کاری نمی‌کردید. حال اگر بی‌طرفی خود را اعلام کنید، من دوباره با شما همکاری می‌کنم. آقای علم الهدی سبزواری پیام مرا رساند و آقای میلانی نپذیرفت و ارتباط ما قطع شد. این قضیه گذشت تا این‌که موضوع شهادت مرحوم سعیدی[٦٢]در زندان در سال ٤٩ پیش آمد. آن زمان مرحوم آقای میلانی در شبستان «نجف‌آبادی» مسجد «گوهرشاد» درس می‌داد. من استخاره کردم که اگر پیش ایشان بروم و بگویم بعد از شهادت مرحوم سعیدی، حوزه علمیه قم اعتصاب کرده است، مناسب است شما هم به‌عنوان اعلام همدردی، درس را تعطیل

٤- من با مرحوم سعیدی دوست و رفیق بودم و با هم به درس آقای خمینی و سایر مراجع می‌رفتیم و در ایام ماه های محرم و صفر که ایشان برای تبلیغ به استان‌های جنوبی می‌رفت و قهرا از دروس جا می‌ماندو پس از بازگشت، نوشته‌های مرا می‌گرفت و یادداشت می‌کرد. گفتنی است که مرحوم سعیدی ناراحتی قلبی داشت و روی همین حساب بود که ساواک مرگ ایشان رابر اثر بیماری اعلام کرد، با این که معروف بود ایشان رازیر شکنجه شهید کرده‌اند.

کرده و اعتصاب کنید، استخاره خوب آمد و من به محل درس ایشان رفتم و نزدیک منبر نشستم. ایشان آمد و ابتدا طبق معمول یک نصفه سیگار را روشن کرد و کشید. می‌گفت اگر سیگار نکشم، حافظه‌ام یاری نمی-کند. بعد از این‌که کشیدن سیگار ایشان تمام شد، گفتم شنیدید که آقای سعیدی را شهید کرده‌اند و حوزه قم اعتصاب کرده است؟ آیا مطمئن هستید که دستگاه پهلوی، اقدام به شهادت دیگران نمی‌کند؟ ایشان گفت خبر نداشتم. گفتم پس شما هم سه روز، اعلام اعتصاب کنید که پذیرفت و درس را تعطیل کرد و به دنبال آن، آقا سید محمدعلی برخاست و به مناسبت شهادت مرحوم سعیدی روضه خواند که همه گریه کردند.

بی‌مناسبت نیست عرض کنم که در همان ایام، ساواک آقا سید محمود، برادر سید علی مجتهدی سیستانی را به گمان این‌که جزء انقلابیون است، دستگیر کردند. من موقع دستگیری وی حضور داشتم و برای این‌که به ساواک بفهمانم، او با ما نیست، خطاب به سید محمود گفتم چرا وقتی‌که حوزه در اعتصاب به سر می‌برد، تو درس را تعطیل نکردی؟ با این برخورد من متوجه شدند که او ارتباطی با انقلابیون ندارد و خیلی زود آزادش کردند؛ اما خود مرا به جهت نقشی که در اعتصاب حوزه داشتم، دستگیر کردند و در زندان مورد بازجوئی قراردادند. ناگفته نماند که پیش از آن‌هم یکی دو بار ساواک به جهت کارهای سیاسی مرا احضار کرده بود ولی بازداشت نشده بودم. بازجوی من که «غضنفری» نام داشت از من پرسید چرا رساله‌های آقای خمینی را پخش می‌کنی؟ گفتم اختیاردارید! رساله‌های ایشان بازار سیاه دارد و من آن‌ها را پخش نمی‌کنم؛ بلکه به بالاترین قیمت می‌فروشم[٦٣]. پرسید آقای خمینی را اعلم می‌دانی؟ گفتم اصلاً او را قابل‌مقایسه با علمای رسمی حتی با علمائی که در طول تاریخ شیعه بوده‌اند، نمی‌دانم؛ بلکه او را همانند سلمان و اباذر، تالی‌تلو معصوم می‌دانم. گفت «تالی تلو» چطور نوشته می‌شود؟ برایش نوشتم. به‌هرتقدیر، پس از بیست روز بازداشت در زندان ارتش، مرا به مدت سه سال به «ایرانشهر» تبعید کردند. در ایرانشهر تنها نبودم و چند نفر دیگر از شهرهای خمین و همدان و آقای آشوری از مشهد با من بودند. همچنان که برخی از آقایان مانند خزعلی و کلانتر به شهرهای دیگر استان سیستان و بلوچستان یعنی زابل تبعیدشده بودند. من ابتدا در مسجد «آل رسول» ایرانشهر اقامت کردم و در همان‌جا نماز جماعت و سخنرانی بعد از نماز و عشا را به راه انداختیم. پس از یک ماه، اهل‌وعیالم نیز آمدند و یکی از اهالی که در ایام تابستان قصد مسافرت داشت، منزلش را با تمام وسایل در اختیارم گذاشت. بعد از تابستان و آمدن صاحب‌خانه، آقای رئوفی منزلش را

٤- گفتنی است که نوه دختری مرحوم نوقانی یک کتابفروشی با نام بورس کتاب داشت که رساله های مرحوم آقای خمینی را از تهران می آورد و من می‌فروختم و در ضمن فروش کتابها، اعلامیه های ایشان را پخش می‌کردم همانطوری که پیام ایشان به حجاج ایرانی را توزیع کردم و این کار تا زمان صدور اعلامیه مرحوم سعیدی علیه کنسرسیوم و زندانی و رحلت ایشان ادامه یافت.

به‌عنوان اجاره به ما داد؛ اگرچه هیچ‌وقت، اجاره‌ای از من نگرفت. با شروع سال تحصیلی، اسم پسرم، محمود را دریکی از مدارس نوشتیم. مدیر مدرسه او هم لطف می‌کرد و هرروز می‌آمد و محمود را با موتور به مدرسه می‌برد.

ویژگی‌های علمی مرحوم آقای میلانی

مفاخر خراسان: حاج‌آقا درباره ویژگی‌های علمی مرحوم آقای میلانی چه نکات و مطالبی در ذهنتان هست؟

مرحوم آقای میلانی حتی در نجف به دقیق و عمیق بودن، شهرت داشت و این دقت و عمق را مرهون ٢٤ سال حضور در درس مرحوم شیخ محمدحسین اصفهانی بود. بااین‌حال، خیلی کم‌کار بود. همچنان که دوست و هم مباحثه ایشان و شاگرد دیگر مرحوم اصفهانی یعنی مرحوم آقای خویی به پرکاری معروف بود.

ویژگی دیگر ایشان، احتیاط فوق‌العاده‌اش بود که در جواب به استفتائات، نمود زیادی پیدا می‌کرد. بنده به مدت یازده سال در دفتر ایشان جواب استفتائات را می‌نوشتم. گاهی استفتائات زیاد بود و روی‌هم انباشته می‌شد و من مجبور بودم که صبح و شب خدمت ایشان در کتابخانه برسم. روش کار به این صورت بود که گاهی من استفتاء را می‌خواندم و ایشان برای پاسخ از من می‌خواست که فلان کتاب فقهی و فلان مبحث را بخوانم و پس از گفتگو ایشان پاسخ می‌داد و من می‌نوشتم و سپس به کاتب ایشان، آقای انصاری می‌دادم تا با خط خوش بنویسد. بعد از نوشتن، دوباره نوشته را پیش ایشان می‌خواندم. اگر تصحیح می‌خواست، خودشان تصحیح و امضا می‌کردند. هیچ‌وقت همین‌جوری و بدون ملاحظه و دقت، امضاء نمی‌کرد. بی‌مناسبت نیست عرض کنم درزمانی که من خدمت ایشان برای نوشتن جواب استفتائات می‌رسیدم دو واقعه در خصوص مسائل مرتبط با انقلاب، اتفاق افتاد که نقل می‌کنم؛ در خاطرم هست که تابستان بود و من هرروز صبح، خدمت ایشان در کتابخانه می‌رسیدم و مرد شریفی به نام مهندس کشاورز می‌آمد و ما را به مزرعه‌اش در اطراف شهر و کنار استخری می‌برد و من در آنجا پاسخ استفتائات را از ایشان می‌گرفتم و می‌نوشتم و صبحانه را می‌خوردیم و پس از دو – سه ساعت به منزل ایشان برمی‌گشتیم و در این مدت که یادم نیست چند وقت بود، من صبح‌ها نزد ایشان می‌رفتم، دو واقعه پیش آمد.

در خصوص واقعه اول، ابتدا باید به‌عنوان مقدمه عرض کنم که در آن ایام برخی از سران نهضت آزادی مثل مهندس بازرگان و مرحوم طالقانی و دکتر سحابی، دستگیر و زندانی‌شده بودند و مرحوم آقای میلانی هم به این مناسبت اعلامیه‌ای صادر کرده و در بخشی از آن، با این جمله هشدار داده بود که نگذارید در این عصر، قضیه سقراط تکرار شود. در همان ایام، یک روز صبح که در خدمتشان بودم و منتظر آمدن آقای کشاورز برای رفتن به باغ بودیم، خادم آقا آمد و گفت شخصی آمده و با آقا کار دارد. آقای میلانی گفت الآن وقت ندارم و می‌خواهیم بیرون برویم. من به گمان که این فرد، همان کسی است که روز قبل با من صحبت کرده بود، تا خدمت آقای میلانی برسد و وجوهاتش پرداخت کند، به آقا گفتم خواهش می‌کنم اجازه بدهید، بیاید؛ چون چند دقیقه بیشتر وقت شما را نمی‌گیرد. وقتی آمد، دیدم فرد دیگری است و کیفی در دست دارد. پیش آقا نشست و سلام کرد و گفت من از طرف شاه آمده‌ام و در مشهد هیچ‌یک از مراکز اداری از آمدن من مطلع نیست. بعد پاکت بزرگی از کیفش بیرون آورد و گفت امیدوارم پاسخی به این نامه بدهید که موجب خلاصی اعضای نهضت آزادی بشود. آقای میلانی پرسید کی به تهران برمی‌گردید؟ گفت من کار دیگری در مشهد ندارم؛ هر موقع شما پاسخ بدهید برمی‌گردم. ایشان گفت الان ما می‌خواهیم به بیرون شهر برویم. شما بیا پاسخ را آنجا از من بگیر! من از محتوای ان نامه و جواب مرحوم آقای میلانی باخبر نشدم؛ اما چیزی که می‌دانم این بود که در آن ایام، سران نهضت آزادی از زندان خلاص نشدند. اخیراً با خواندن مقاله‌ای از آقای «سید هادی خسروشاهی» درباره مرحوم «فخرالدین حجازی» متوجه مضمون نامه شدم. آقای خسروشاهی در این مقاله از «سید جلال‌الدین تهرانی»، استاندار مشهد در آن زمان که به شاه هم نزدیک بود نقل کرده که آقای میلانی نامه‌ای به من نوشت و از من خواست که برای آزادی اعضای نهضت آزادی، پیش شاه وساطت کنم؛ اما من جرئت نکردم که به‌طور مستقیم به شاه بگویم لذا نامه آقای میلانی را به شاه دادم. با این حساب، معلوم می‌شود که فرستاده شاه، جواب نامه آقای میلانی را آورده بود و در آن جواب، شرایطی را برای آزادی سران نهضت آزادی، پیش پای آقای میلانی گذاشته بود که از نظر آقای میلانی قابل عمل نبود.

واقعهٔ دوم هم این بود که یک روز به همراه ایشان در کتابخانه مشغول مطالعه بودیم و غیر از ما هم کسی در کتابخانه نبود در همان حال شخص روحانی و معممی وارد شد و اجازه ملاقات خواست. پس از اجازه آقای میلانی نشست و گفت من از طرف حسنعلی منصور (نخست‌وزیر وقت رژیم پهلوی) آمده‌ام. بعد گفت نخست‌وزیر گفته که خدمت شما عرض کنم که ما به قم نزدیک هستیم و به مراجع قم دسترسی داریم؛ ولی از شما دوریم. بنابراین از شما تقاضا داریم که یک نصیحت و راهنمایی جامعی برای ما ارسال

بفرمائید. مرحوم آقای میلانی در جواب فرستاده منصور فرمود به ایشان بگوئید که اولاً در کارها مشورت کند؛ منتهی نه با آن‌هایی که در کارهای حکومتی شرکت دارند و چشمشان به‌سوی اوست و توقع دارند در مقامات خود باقی بمانند؛ بلکه باکسانی که بیرون از دستگاه حکومتی قرار دارند و توقع مادّی و چشمداشتِ مقام و منصب ندارند و کاردان و خبره هستند. ثانیاً اگر عربی می‌داند، عهدنامهٔ امیر مؤمنان(ع) به مالک اشتر را کاملاً مطالعه کند و از دستورات حکومتی حضرت امیر المومنین (ع) پیروی کند و اگر عربی نمی‌داند، به ترجمه مراجعه کند.

ویژگی علمی سه شخصیت استادان شما

مفاخر خراسان: حاج‌آقا شما از محضر امام خمینی و مرحوم آقای میلانی و احیاناً مرحوم آقای خویی در نجف استفاده کردید، مشی علمی این سه بزرگوار را چگونه توصیف می‌کنید؟

آقای خمینی یک نابغه بود. من در مقدمه آخر «شرح بر مصباح الهدایه» هم نوشته‌ام که ایشان نابغه بود و نظیر نداشت. من چون بخصوص در اصول فقه، شاگرد ایشان بودم، اعتقاددارم در تولید فکر و مبانی جدید، بعد از شیخ انصاری، آقای خمینی قرار می‌گیرد و مطالب بی‌نظیری دارد؛ اما از حیث نقل اقوال، ایشان و همین آقا مصطفی خیلی دقیق نبودند و در این زمینه آقای میلانی بخصوص در نقل دیدگاه‌های شیخ محمدحسین اصفهانی دقیق‌تر بود. فقه آقای میلانی هم مفصل‌تر و منقح تر بود. من در فقه، شش سال، «طهارت» و دو سال مکاسب محرمه را ایشان را درک کردم و همه مطالب را نیز یادداشت کرده‌ام. تسلط من بر فقه از خمینی نبود، از آقای میلانی خصوصاً از جلسات استفتائات ایشان بود. واقعاً می‌شود گفت که من آنچه از فقه دارم، از آقای میلانی دارم. آقای خویی هم پرکار بود؛ اما دقت آقای میلانی را نداشت.

مفاخر خراسان: چند سال در درس اصول ایشان شرکت کردید؟

مدت و زمانش، یادم نیست، ولی یادم هست که در درس اصول ایشان هم حضور داشتم؛ البته ایشان حتی یک دوره اصول هم به‌طور کامل تدریس نکرد. مبحث «تعادل و تراجیح» را اصلاً نگفت. به‌طور عمده، مباحث الفاظ را درس گفت که من نبودم و وقتی‌که به مبحث «طلب و اراده» رسید، مرحوم آقا شیخ مجتبی مخالفت کرد و شهریه طلابی که در درس ایشان شرکت می‌کردند، قطع کرد. آن روزها من در مشهد بودم. یک روز در بازار دیدم که شخصی شهریه ایشان را به طلاب خاصی تحت عنوان این‌که درسخوان هستند، می‌دهد و به همه طلاب نمی‌دهد. آقای میرزا ابوالقاسم روحانی و برخی دیگر از شاگردان آقای میلانی

اعتراض کردند. ایشان گفتند من تقصیر ندارم. خود آقا این‌طور تقسیم کرده است و بعد این شعر را خواند: «غیری جَنی و أنا المعاقب فیهما» و این هم نشانه دیگری از مظلومیت آقای میلانی بود.

علت مهاجرت آقای میلانی از نجف به کربلا

مفاخر خراسان: حاج‌آقا علت مهاجرت آقای میلانی از نجف به کربلا چه بود؟

من سال ۷٦ قمری در کربلا خدمت آقای میلانی رسیدم؛ پیش از آن در نجف بودم و در درس «سید محمود شاهرودی» و «سید عبدالهادی شیرازی» شرکت می‌کردم. در یک ماه رمضان هم در درس «شیخ حسین حلی» و «میرزا حسن بجنوردی» حاضر شدم. «تقیه »را پیش ایشان خواندم و پیش آقای خمینی خواندم. آقای خمینی تقیه را شرع ثانی می‌دانست و می‌گفت در جائی که باید تقیه کنید، اگر به‌حکم اولی، عمل کنید باطل است. به درس «سید مهدی شیرازی» پدر سید محمد شیرازی که در حسینیه تهرانی‌ها و صحن نماز می‌خواند، هم می‌رفتم. اما علت رفتن مرحوم آقای میلانی از نجف به کربلا این بود که ایشان و آقای خویی و مرحوم آقای امینی، صاحب الغدیر با نحوه اداره حوزه علمیه نجف توسط مرحوم آقای «سید ابوالحسن اصفهانی» مخالف بودند و اعتقاد داشتند که حوزه باید به‌صورت نظام‌مند و با برنامه و حساب‌وکتاب اداره شود و شهریه هم به عدالت تقسیم شود و اطرافیان ایشان به‌دلخواه تصرف نکنند. روی این حساب، مرحوم اصفهانی هم که شهریه دائمی به طلبه‌ها نمی‌داد و فقط نان طلاب و خانواده و عشیره‌های نجف مانند خانواده «بحرالعلوم» و «صاحب جواهر» را تأمین می‌کرد، سهمیه نان مرحوم آقای میلانی و مرحوم آقای خویی را قطع کرد؛ البته این بزرگان تقصیر را متوجه خود آقای اصفهانی نمی‌دیدند و مشکلات را به گردن داماد ایشان می‌انداختند. به‌هرتقدیر آقای میلانی و آقای خویی هم به کربلا کوچ کردند؛ ولی آقای خویی بعد از مدت کوتاهی برگشت؛ ولی آقای میلانی ماند و مشغول تدریس شد. ایشان در کربلا هم مظلوم بود؛ چون با این‌که درس ایشان از حیت علمیت، به مراتب از درس آقای شیرازی بالاتر بود؛ اما درس آقای شیرازی شلوغ و درس آقای میلانی خلوت بود و چند نفر بیشتر شرکت نمی‌کردند.

مبانی و مطالب علمی آقای میلانی

مفاخر خراسان: کدام‌یک از مبانی و مطالب آقای میلانی برای شما جالب و مقبول بود ؟

آقای میلانی بیست‌وچهار سال در درس آ شیخ محمدحسین اصفهانی حاضر شد و یک دوره هم‌درس اصول آقای نائینی را درک کرد. دوره‌ای که ایشان شرکت می‌کرد، همان است که مرحوم «شیخ محمدعلی کاظمینی» حضورداشته و نوشته است. مرحوم نائینی در این دوره در بحث «حکومت» قائل به‌تفصیل نشده بود؛ اما مرحوم آقای خویی در دوره اخیر اصول ایشان شرکت کرده و «اجود التقریرات» را نوشته بود. این موضوع را خود آقای میلانی هم تأیید کرد. من این تقریر را با آقا مصطفی مباحثه می‌کردم. من معتقدم که مرحوم آقای میلانی و دیگر شاگردان آقای نائینی حرف و مبنای جدیدی بر مبانی ایشان اضافه نکردند. به مرحوم بجنوردی[٦٤] هم که شاگرد نائینی بود و کتابی در اصول دارد، گفتم شما هیچ اشکال اساسی و جوهری نتوانسته‌اید بر نائینی وارد کنید. همه اشکالاتتان عرضی است. ایشان گفت عیب ندارد حرف به نصاب رسیده است. بعد گفتم مطلب و مبنای تازه نزد آقای خمینی است. مبانی ایشان در بحث استصحاب که از روی نوشته‌ها و تقریرات من چاپ شده، دقیق و فهم و درک آن بسیار مشکل است. به‌طوری‌که آقا مصطفی به من می‌گفت نه خودت و نه استادت، به عمق این مطالب بسیار دقیق نرسیده‌اید!

من معتقدم آقای میلانی هم مطلب جدیدی نسبت به آقای نائینی نداشت و همان مبانی نائینی و اصفهانی را نقل می‌کرد؛ البته امتیاز ایشان این بود که مطالب نائینی و اصفهانی را بهتر و دقیق‌تر از دیگران ازجمله آقای خمینی نقل می‌کرد.

اساتید حضرت‌عالی در فلسفه و عرفان

مفاخر خراسان: اساتید حضرت‌عالی در فلسفه و عرفان چه کسانی بودند؟

من سال ١٣٢٦ قبل از این‌که آقای شریعتمداری به قم برود، به قم رفتم و در درس مرحوم حجت کوه کمره‌ای شرکت می‌کردم. ایشان به من خیلی لطف داشت همچنان که نسبت به همه طلبه‌ها مهربان و دلسوز بود و می‌گفت من خانه‌ام را خراب نگه می‌دارم تا حجره‌های طلاب، آباد باشد؛ اما در خصوص فلسفه و عرفان باید عرض کنم که به‌طور عمده، فلسفه را پیش مرحوم علامه طباطبایی خواندم. وقتی‌که ایشان به قم

٤- مرحوم بجنوردی علاقه زیادی به من داشت و سر درس از من تعریف می کرد که عرض کردم این کار را نکنید؛ چراکه باعث ناراحتی بقیه شاگردان می‌شود. ایشان روی همان محبتی که به بنده داشت، هفته‌ای یک روز مرا برای ناهار دعوت می‌کرد.

آمد[٦٥]، چندان شناخته شده نبود. ایشان وقتی آمده بود و ما شنیده بودیم که ایشان شاگرد سید علی آقای قاضی بوده و اهل اخلاق و عرفان و این معانی است. روی این حساب من و مهدوی کنی و برادرش باقری کنی و محمدی گیلانی و محفوظی، قرار گذاشتیم که پیش ایشان برویم و درخواست کنیم برای ما درس اخلاق بگوید که گفتیم و ایشان هم پذیرفت و ما در حدود یک ماه برای درس به منزل ایشان می‌رفتیم تا این‌که چاه منزلشان پر شد و به‌ناچار درس را به مسجد سلماسی منتقل کردیم و چند نفر دیگر هم به ما اضافه شدند و سال تحصیلی آن سال به پایان رسید و ایشان به ما گفت در تابستان حدیث جنود عقل وجهل را مطالعه کنید تا در شروع سال تحصیلی آن حدیث را مباحثه کنیم. در شروع سال جدید عده‌ای از ایشان درخواست تدریس کفایه کردند برخی خواستار تدریس منظومه شدند و ایشان حدیث جنود را درس نگفت و من هم به درس منظومه ایشان رفتم. بعد از منظومه ایشان اسفار را شروع کرد که در این درس هم به همراه آقا مصطفی حاضر می‌شدم. من و آقا مصطفی قبل از شروع درس، مبحث موردنظر را با هم بحث می‌کردیم و بعد از درس هم اگر سؤال و ابهامی باقی می‌ماند، از آقای خمینی می‌پرسیدیم. آقای خمینی آن زمان در مسجد محمدیه در نزدیکی حرم، فقه و اصول می‌گفت و در ابتدا چند تا شاگرد بیشتر نداشت که به‌تدریج، زیاد شدند و ایشان درس را به تکیه همان مسجد، منتقل کرد. من هرروز صبح ابتدا به درس آقای بروجردی می‌رفتم و سپس برای پرسیدن سؤال که بیشتر فلسفی بود پیش آقای خمینی می‌رفتم. ایشان بعد از درس برای زیارت به حرم می‌رفت و من بیرون حرم منتظر می‌ماندم تا ایشان برگردد وقتی می‌آمد من تا درب منزل همراهشان می‌رفتم و سؤالاتم را می‌پرسیدم. آقای خمینی هم به من علاقه داشت و ما باهم مراوده داشتیم و نامه‌نگاری می‌کردیم. حتی زمانی که ایشان به نجف تبعید شد، این مکاتبات برقرار بود و دریکی از نامه‌ها که در مجله حضور منتشر هم شده، ایشان با تعبیر «الی قره العین...» برای نور چشمم... از من یادکرده بود. جواب من به ایشان هم در آن مجله چاپ شده است.

به‌هرتقدیر، ما اسفار را نزد مرحوم علامه تا سفر چهارم خواندیم. به این سفر که رسیدیم، ایشان گفت من این بخش را نخوانده‌ام و چون در آستانه تعطیلی حوزه بودیم، ایشان گفت من این قسمت را در تابستان مطالعه می‌کنم و بعد تدریس می‌کنم. همان‌طور که می‌دانید تمام دوره تحصیل آقای طباطبایی در نجف ده سال بوده است. دکتر نصر شرح‌حال ایشان را نوشته است. ایشان اخلاق و عرفان را پیش «سید علی آقای

٥- در زمان حاکمیت پیشه وری در آذربایجان، مزرعه مرحوم آقای طباطبایی توسط وی غصب شده بود و مرحوم علامه و برادرش برای بازپس گیری ملکشان به قم آمده بودند ودر نتیجه مرحوم علامه درقم ماندگار شد و به تدریس پرداخت. جالب است بدانید که اولین منزل ایشان در قم که اجاره ای بود در یخچال قاضی و درنزدیکی بیت آقای خمینی قرار داشت.

قاضی» خوانده و فلسفه را پیش «شیخ حسین بادکوبه‌ای»، خوانده است. ایشان خیلی در فلسفه وارد نبود. آقا مصطفی می‌گفت حرف‌های جدید ایشان برای این است که حرف‌های ملاصدرا را درک نکرده است؛ اما خیلی ایشان را بالا برده‌اند. یادم هست در بحث امکان استعدادی، هفت تا اشکال کرد که من همه را جواب گفتم. حاضرین تعجب کردند. یکی گفت طلبه‌های امروزی را ببین! یکی گفت چشمت می‌زنند! اما من اعتنائی به این حرف‌ها نکردم.

مفاخر خراسان: علاوه بر مرحوم علامه، پیش استاد دیگری هم اسفار خوانده‌اید؟

من مدت ده سال در درس فلسفه میرزا مهدی آشتیانی شرکت می‌کردم . درحالی‌که آقای مطهری و آقای منتظری فقط دریکی – دو سال آخر در درس ایشان حاضر می‌شدند. «شرح اشارات» را نیز در محضر مرحوم الهی قمشه‌ای خواندم. یک‌بار در خدمت مرحوم الهی بودیم، ایشان گفت قرار است آقا سید ابوالحسن قزوینی به مدت یک سال به قم بیاید و تدریس کند. ایشان مدرس خوبی است و همین حضور یک‌ساله هم نافع و غنیمت است. وقتی مرحوم قزوینی به قم آمد من مدت کوتاهی از محضر ایشان استفاده کردم. یادم هست یک‌بار ایشان به‌قدری زیبا «وحدت وجود» را شرح داد که می‌خواستم از شوق، پرواز کنم. من به همین مقدار درس ایشان را درک کردم؛ اما برخی از دوستان مثل آقای مهدوی کنی و سید جلال آشتیانی، برای استفاده از محضر ایشان به قزوین رفتند.

مفاخر خراسان: حاج‌آقا از تألیفات و تدریس‌های خودتان بگوئید.

من با این‌که در عرفان، استاد خاصی نداشتم؛ اما با استفاده از مطالب آقای خمینی، در عرفان هم ورود کردم و در این زمینه هم تألیف و تدریس کرده‌ام؛ «تمهید القواعد» ابن ترکه را شرح و دو بار هم در مشهد تدریس کرده‌ام. دو بار چکیده عقاید ابن عربی را نیز بر اساس «فتوحات مکیه» نوشته‌ام. «مصباح الهدایه» آقای خمینی را که هرکسی از پس فهم و درک آن برنمی‌آید، شرح داده‌ام. کتاب «دایره ملکوتی در دو قوس نزولی و صعودی وجود » را نوشتم و با امضای خراسانی برای چاپ به موسسه نشر آثار آقای خمینی دادم که وقتی متوجه شدند مال من است، گفتند ما بدون اجازه رهبری، حق نگاه کردن نداریم. دو کتاب دیگر هم به این موسسه دادم که منتشر نکردند.

در زمینه تفسیر، سه جلد تفسیر قرآن نوشته‌ام. شرح و تفسیر نهج‌البلاغه را هم‌زمانی که در سال ٦٠ در مشهد زندانی بودم نوشته‌ام و نکات اجتماعی، تاریخی و فلسفی نهج‌البلاغه را توضیح داده‌ام. زمانی که در نجف

بودم، کتاب «تشریح خیر انسانی و شر انسانی» را نوشتم. سه جلد فلسفه شناخت نوشته‌ام که منتشر شده است. جلد سومش درباره معاد جسمانی است. جلد چهارم این مجموعه را در باب نبوت عامه و خاصه نوشته و اشکالاتی که در این زمینه وارد شده، جواب داده‌ام؛ منتهی وزارت ارشاد اجازه انتشار نداد. «تائیه» ابن فارض را نیز در سال ۱٤۲۳ قمری شرح داده‌ام که منتشر نشده؛ اما یک نسخه از آن را استنساخ کرده و برای آقای سیستانی فرستادم که خیلی خوشش آمد و تعریف کرد.

مفاخر خراسان: الآن دست به قلم می‌شوید؟

الان، دیگر نمی‌توانم؛ چون هم دستم لرزش دارد و هم‌فکرم! لذا فقط مطالعه می‌کنم.

مصاحبه استاد حسین انصاریان دربارهٔ آیت الله میلانی

بسم الله الرحمن الرحیم

سؤال: با تشکر از اینکه فرصت حاصل شد خدمتتان برسیم. جمعی از دوستان خراسانی برای برخی بزرگـان و علمای خراسان بزرگداشت‌هایی و کارهایی را چند سالی است که شروع کردند. من خاطرات جنابعالی را هفت هشت ماه پیش که خواندم، دیدم شما سوابق آشنایی و ارتباط نزدیک با آیت الله میلانی داشته‌اید، مثلا قسمتی آنجا بود که دیداری و بحثی را با مرحوم آیت الله میلانی داشتید. با دوستان صحبت کردیم که خوب است خدمتتان برسیم که بعد حاج آقای معراجی فرمودند که مطالب و خاطرات ایشـان، خیلـی بـیش از آن چیزی است که در آن کتاب آمده است، آنجا خیلی مختصر بود، لذا استفاده می‌کنیم که انشاء اللـه بـرای آن مجموعه بتوانیم مورد استفاده قرار بدهیم، حالا دیگر از آشنایی هر چی که خودتان صـلاح می‌دانیـد شـروع بفرمایید تا بعد اگر از فرصتی ایجاب کرد سئوال دیگری مطرح می‌کنیم.

بسم الله الرحمن الرحیم

آغاز آشنایی با آیت الله میلانی

انصاریان: ایامی که من هنوز طلبه نبودم یک بار مشهد مشرف شـدم بـه خـاطر اینکـه تهرانی‌هـای اصـیل و خانواده‌های معتبر تهرانی، مشهد که می‌آمدند دنبال نمازهای با کیفیت بودند چون ایـام طـاغوت هـم بـود، بعضی از پیشنمازهای حرم و مسجد گوهرشاد شناخته شده بودند که جنبهٔ وابسـتگی و دولتـی دارنـد، ایـن گروه متدین تهران که بیشتر تاجرهای متدین، بازاری‌های متدین بودند، دنبال کرده بودند که مشهد بـه کـی اقتدا بکنند که نسبت به سلامت نمازشان دغدغه‌ای نداشته باشند، معمولاً نماز را می‌رفتند پشت سر آقا شیخ غلام حسین ترک تبریزی در منطقه و محدودهٔ حرم و اغلب هم می‌رفتند سراغ آیت الله العظمی میلانی. مـن با این جو اولین سفری که رفتم، نمازهای ظهرم را می‌رفتم پشت سر آقا شیخ غلام حسین می‌خواندم، چـون آقای میلانی ظهر نمی‌آمدند البته نماز شب را می‌رفتم در صحن نو ـ که آن وقت صـحن نـو (آزادی) ـ بـه ایشان اقتدا می‌کردم. بار اولی که حدود سال سی و نه ـ چهل بود، رفتم از نزدیک ایشان را نگاه بکنم دیـدم که یک صف کامل از علمای که آن وقت من نمی‌شـناختم‌شـان، ولـی معلـوم بـود کـه چهره‌هـای وزیـن و شخصیت علمی شیعه هستند و همچنین کثرت جمعیت. خوب این رابطه، یک رابطه معنوی بود، یک رابطه قلبی بود که من با دیدن چهرهٔ ایشان هم که واقعاً باید بگویم که همان وقت که نوجوان بودم حـس کـردم، پوشیدهٔ در علم و نورانیت و ادب و وقار و عظمت است. من به ایشان دلبستگی پیدا کردم تا زمانی که طلبه

شدم، شاید سال سوم و چهارم طلبگی‌ام بود، حدود بیست و دو سالم بود که در بخشی از تهران بـه عنـوان یک منبری، شناخته شده بودم. ایام تابستان هیئت‌ها زیاد می‌رفتند مشهد، با خودشـان هـم واعـظ می‌بردنـد، یکی ـ دو بار هم من این طور رفتم مشهد که نمازهایم را می‌رفتم خدمت ایشان. خیلی علاقه داشتم که یک بار از نزدیک با ایشان هم صحبت بشوم، که واسطهٔ بار اولم مرحوم آقای یثربی امام جمعهٔ کاشان بود، زیـرا در کاشان بخاطر نزدیک سه قرن خانوادهٔ علمی، یک چهرهٔ معروفی بودند و خیلی مورد احترام اهـالی شـهر کاشان بودند. چون من چند سال بود کاشان منبر می‌رفتم و یک ده شبش هم که برای خود ایشان است منبر رفتم. مشهد یکدیگر را دیدیم، ایشان گفت: من فردا می‌خواهم بروم خدمت آیت الله العظمی میلانی، گفتم: من با ایشان از نزدیک هم صحبت نشدم، دلم می‌خواهد که من هم ایشان را ببینم، گفت: مانعی ندارد، با هم قرار گذاشتیم و دو نفری رفتیم، منزل ایشان.

اولین ملاقات با آیت الله و سخنرانی در بیت

سؤال: اگر این سال‌هایش هم خاطر شریف باشد بیان کنید.

انصاریان: این داستانی که می‌گویم تقریباً سال چهل و هشت شمسی است. اولین ملاقات حضـوری همـین سال چهل و هشت بود که خدمت آقای یثربی رفتم. خدمت ایشان، آقای یثربی من را به ایشان معرفی کـرد چون من کاشان منبر رفته بودم، و هنوز جوان بودم، به نظر مردم منبرهای قابل توجهی بود. شـلوغ می‌شـد، به آیت الله العظمی میلانی عرض کردند که ایشان محصل قم است و فعلاً جزء منبـری‌هـای مطـرح اسـت، خیلی ایشان به من محبت کردند و از خانوادگی من پرسیدند که من گفتم عموی پدر پدرم صاحب .... حاج شیخ موسی خوانساری است، که ایشان کاملاً زمان حاج شیخ موسی را درک کرده بودند، چرا که ایشان یکی از شاگردان رده اول مرحوم نائینی بود، حاج شیخ موسی هم شاگرد مرحوم نائینی بود و مقـررِّ نـائینی بـود. این بیشتر باعث شد که مرحوم آقای میلانی به من محبت بکنند و آقازاده‌شان آقا سید محمد علی در دعـای ندبه‌ای که صبح‌های جمعه منزل آیت الله العظمی میلانی برگزار می‌شد، من را دعوت کردند برای منبر، کـه من جمعه‌اش منبر رفتم، آن نوار هم خیلی در مشهد فروش رفت، هنوز هم من آن نـوار را دارم. یـک منبـر جالبی بود که مخلوطی از منبر امروز و منبر قدیم بود، که حدود نیم ساعت منبر را منبری‌های قدیم تکیه بـه صوت می‌خواندند. من یک هم چنین منبری رفتم که خیلی برای آیت الله العظمی میلـانی قابـل قبـول بـود.

یادم است که آن زمان یعنی سال چهل و هشت نزدیک سه هزار تومان ـ خیلی پول بود ـ برای آن یک منبر برای من فرستادند و من قبول نکردم. گفتم: من زائر حضرت رضا هستم و این منبر هم دلم می‌خواست برای خدا بروم و به خاطر گل جمال روی شما بروم، دلم نمی‌خواهد که با پول قاطی بشود و پول را به فرزندشان برگرداندم، البته قبول نمی‌کردند و می‌گفتند هدیه پدر است و گفتم باشد من قبول کردم ولی دلم می‌خواهد که این منبر برای ایشان خالص انجام گرفته بشود. هنوز سفرم تمام نشده بود که ایشان یک خودنویس نوک طلائی به من دادند و یک اجازهٔ روایتی که یک رشتهٔ این اجازه می‌خورد به حاج میرزا حسین نوری با امضاء مبارک خودشان. خوب کم کم هم من درصدد شناخت ایشان برآمدم، دیدم که ایشان از یکی از خاندان‌های علمی مهم آذربایجان از خاندان‌های مهم فقهی و اصولی منطقهٔ تبریز است و مادرشان هم دختر مرحوم آیت الله آقا شیخ محمد حسن مامقانی پدر آقا شیخ عبدالله مامقانی صاحب رجال معروف است، و همسرشان هم به اصطلاح دختر دایی‌ایشان بود یعنی دختر آقا شیخ عبدالله. خاندان مامقانی هم خود به خود یک خاندان علمی بودند، خاندان خودشان هم یک خاندان علمی بودند، دو تا چشمهٔ علم و دانش و معرفت که به هم آمیخته شده بود چهره‌های معتبری محصولش بود که از همه با ارزش‌تر در روزگار ما یعنی در اواخر قرن اخیر مرحوم آیت الله العظمی میلانی بود، که مرحوم علامه طباطبائی بعد از فوت آیت الله العظمی بروجردی ایشان را اعلم می‌دانستند و خانواده‌شان را، و افرادشان را به ایشان ارجاع می‌دادند. عرض می‌کنم که سه ماه تابستان را به مشهد مسافرت می‌کردم، زیرا قم تعطیل بود و درس ایشان می‌رفتم، ایشان به سبک نجف فقه‌شان را در مسجد گوهرشاد در شب می‌گفتند، من درس ایشان را هم که کتاب البیع مکاسب بود، شرکت می‌کردم، به خصوص که ایشان نظرات مرحوم نائینی و مرحوم کمپانی را خیلی در درس مطرح می‌کردند، البته شاگردی من کنار ایشان خیلی طولانی نبود. آن وقت هم من مشهد خیلی آدم شناخته شده‌ای نبودم، یک گوشهٔ مسجد می‌نشستم، درس ایشان را گوش می‌دادم، استفاده می‌کردم.

کم‌نظیر بودن در ادب و اخلاق

از افتخارات دورهٔ عمرم که خدا نصیبم کرده همان مدت اندک شاگردی خدمت ایشان بوده است. از نظر آداب اخلاقی مرحوم آقای میلانی آدم کم نظیری بود، خیلی مؤدب به آداب اخلاقی بود. حس خود من این

بود که وقتی آدم چهرهٔ ایشان را نگاه می‌کرد از آنهایی بود که پیغمبر می‌فرماید: «**مَن یذکرکم الله رؤیته و مَن یزیدکم فی علمکم منطقه ومن یرغبکم فی الآخرة عمله**».[٦٦]

در عرفان عملی در سلسلهٔ مرحوم آخوند ملا حسینقلی همدانی

من فکر می‌کنم که ایشان غیر از علوم عربی، علوم فقهی، علوم اسلامی، در عرفان عملی نیز در سلسلهٔ مرحوم آخوند ملا حسینقلی همدانی بود، که ایشان شاگرد آقا سید علی شوشتری بوده و همین طور که این سلسله می‌آید جلو، به آخوند ملا محمد بهاری همدانی و سید احمد کربلائی و مرحوم قاضی می‌رسد. حالا نمی‌دانم ایشان معاصر با مرحوم قاضی در عرفان عملی و نظری پیشرفت داشتند یا آیا کنار مرحوم قاضی هم از ایشان استفاده می‌کردند، هم استفادهٔ علمی و هم استفادهٔ اخلاقی و عرفانی. این را من دقیق به دست نیاوردم، ولی ردهٔ منش ایشان، روش عملی ایشان، اخلاقشان نشان می‌داد که جزء افراد این سلسله هستند که نهایتاً منتهی می‌شوند به سید علی شوشتری که شاگرد برجستهٔ شیخ انصاری بود و شیخ انصاری هم از ایشان استفادهٔ اخلاقی و عرفانی داشت. روش مرحوم شوشتری هم می‌خورد به ملا قلی جولا که اهل دزفول بوده است و شناخته شده نیست، ولی نَفَس او مرحوم شوشتری را به یک هجرت معنوی وادار کرد و بعد هم به هجرت از شوشتر و دزفول به نجف.

نماز جماعت بی‌نظیر

در هر حال با ایشان که آشنا شدم، نمازشان را شرکت می‌کردم، کسانی را که یادم است به ایشان اقتدا می‌کردند، آخوند ملا علی همدانی، مرحوم شهید قاضی طباطبائی امام جمعهٔ تبریز، علامهٔ طباطبائی، عرض می‌کنم که نمونهٔ این چهره‌ها صف اول را پر می‌کرد. یعنی معلوم بود که چهره‌های برتر استان‌ها از نظر علم و عمل، می‌آیند مشهد، به ایشان اقتدا می‌کنند. من فکر می‌کنم در این هفتاد ـ هشتاد سال، نماز جماعتی با این کیفیت در شیعه تشکیل نشده است، حالا غیر از نماز جماعت‌های میرزای شیرازی در سامرا یا شیخ انصاری در صحن امیرالمؤمنین که مأموم‌اش میرزای شیرازی بوده است. ولی کسانی که به ایشان اقتدا

---

[٦٦]. تاریخ مدینهٔ دمشق، ابن عساکر، ج ٤٧، ص ٤٥٢ و الکافی، ج ١، ص ٣٩: قالت الحواریون لعیسی: یا روح الله! من نجالس؟ قال: من یذکرکم الله رؤیته ویزید فی علمکم منطقه ویرغبکم فی الآخرة عمله.

می‌کردند الان ما نمونه‌شان را در ایران نداریم و یا اگر داشته باشیم دیگر به شمار انگشتان یک دست رسیده‌اند، نه دو دست، و بیشتر اینها هم روزها منزل ایشان بودند و مشکل‌ترین مباحث فقهی و اصولی آنجا پیش می‌آمد. من هم می‌رفتم، یک گوشه‌ای می‌نشستم تماشاگر بودم. سخت‌ترین مسائل فقهی و اصولی و روایی را مرحوم آقای میلانی در این جمع به بحث می‌گذاشت و حل می‌کردند، یعنی بدون مراجعهٔ به کتاب، به نوعی که همهٔ آنهایی که بحث می‌کردند، می‌پذیرفتند.

حالات عرفانی و سیرو سلوکی

یک ویژگی ایشان که نه تنها من نقل می‌کنم، بلکه خیلی‌ها نقل می‌کردند، یکی از آنهایی که نقل می‌کرد مرحوم شهید قدوسی بود، حالات عرفانی ایشان بود که باید گفت در اثر تزکیهٔ نفس و ریاضت‌های شرعیه، به این درجه رسیده بود تا جایی که در حد و گنجایش و ظرفیت خودش می‌توانست افراد را، زمینه‌ها و افکار مثبتشان را بخواند. این را من نمی‌گویم که اینهایی که خداوند چشم سِربینی به آنها داده بود، پروندهٔ گناهان مردم را جلویشان باز می‌کرد، من فکر می‌کنم اینها بینندهٔ واقعیّات مثبت بودند؛ چون خدا برای آبروی بندگانش خیلی ارزش قائل است، پیغمبر هم می‌فرماید: «حرمه المؤمن کدمه»،[٦٧] حرمت و آبروی مؤمن مانند خون او عزیز است. نمی‌شود کسی که خودش پرده دری نکرده و گناه در خلوت داشته باشد. حالا خدا بیاید پیش یکی دیگر پرده دری برای او بکند، اینهایی که بینا بودند و بصیر بودند، به نظرم حالات مثبت را در حدی می‌دیدند، البته نه به این صورتی که در این سی چهل سال این همه جزوه نوشته شده در کرامات، که به نظر من نود و نه درصدش قابل قبول نیست، الا آن کتاب فضیلت‌های فراموش شده که مرحوم آقا شیخ حسینعلی راشد که خودش روشن فکر بود، اگر مسائل پدرش را برایش تعریف می‌کردند شاید باور نمی‌کرد، ولی چون خودش حضور در بعضی از مسائل داشت، این‌ها را نوشته و قبول کرده است، معلوم می‌شود اولیاء الهی و تصفیه شده‌ها بالاخره با دیگران این فرق را دارند که راه به فضاهایی دارند که دیگران ندارند.

---

[٦٧]. عرض المؤمن کدمه: فیض القدیر، ج ٦ / ص ١٧٥. کشف اللثام، ج ٨ / ص ٢٩٣.

یک نمونه‌اش که برای خودم از ایشان پیش آمد از حالات ایشان که حالات عرفانی داشته و اهل تصرف و اهل نفس بود، عرض می‌کنم که حالا مربوط به خودم را بگویم تا یک داستان هم مال مرحوم آقا مرتضی حائری پسر آقا شیخ عبدالکریم که آن هم معروف هست ظاهراً. من بعد از اینکه با ایشان آشنا شدم، شکل برخورد ایشان و احترام ایشان به من که آن وقت بیست و چهار، بیست و پنج سالم بود یا بیست و شش سالم دیگر شده بود، در سه سالی که با ایشان مربوط شدم، من در رنج قرار می‌گرفتم، وقتی می‌رفتم خدمتشان تنها، درِ حیاط را که باز می‌کردیم، شش تا پلهٔ آجری قدیمی بود، ایشان اتاق بالای آن پله‌ها می‌نشستند و وقت خداحافظی از توی اتاق تا دم در حیاط، دم در کوچه می‌آمد بدرقه می‌کرد، هر کاری می‌کردم می‌گفت نمی‌شود. یک ماه رجب، دهم تا پانزدهم آن، من مشرف به مشهد شدم، می‌گویم آن وقت چون مشهد خیلی من را نمی‌شناختند اطاقی در یک مسافرخانه‌ای کرایه کردم. پیش خودم گفتم چون زمستان هم بود ایشان در مسجد گوهرشاد همان محل درسشان نماز می‌خواندند، پایین شبستان آقا شیخ علی اکبر نهاوندی، بعد از نماز هم عبایشان را سر می‌کشیدند و از در آخر شبستان هر شب می‌رفتند حرم، چون علاقهٔ مفرطی به اهل بیت داشتند، از این پنج جلد کتاب قادتنای ایشان هم معلوم است که چقدر عاشق اهل بیت بودند، حالا داستان مرگشان را هم برایتان می‌گویم که نشان دهندهٔ آن عشق دریابارشان به اهل بیت است، یعنی به نظر من آخوندی که اهل بیتی نباشد، آخوندی که اهل گریه نباشد، اهل حال نباشد، یک درخت خشکی است، جامد است، ایشان، هم پر گریه بود، هم پر زیارت بود و هم عجیب عاشق اهل بیت بود، من توی دلم گفتم نماز می‌روم، اما دیگر دیدنشان نمی‌روم، دقیقاً حالا نمی‌دانم شب دوم نماز یا شب سوم بود که من روزش این تصمیم رو گرفتم که نمی‌روم، چون ایشان اذیت می‌شود، نماز عشاء را سر دو رکعتی سلام دادم، مسافر بودم، بلند نشدم بروم، چون شلوغ بود، جمعیت متراکم بود، گفتم می‌نشینم تا نماز تمام بشود، مردم بروند، خلوت بشود، بروم حرم. آقای میلانی نماز را سلام دادند، من سرم پایین بود داشتم صلوات می‌فرستادم با تسبیحم و خیلی هم بی‌خیال بودم از اینکه کجا هستم، یعنی خالی الذهنِ خالی الذهن سرم پایین بود، داشتم ذکر می‌گفتم، یک مرتبه دیدم که یک کسی کنار من خم شد، سایه‌اش را که دیدم که دارد خم می‌شود، برگشتم، دیدم آقای میلانی هستند، فرمودند: این بار هم بیا ببینمت و به عجله

بلند شدم رفتم. من این کرامت را از ایشان کنار حرم حضرت رضا خودم دید. دیگر اصلاً معطل هم نشدند من بگویم چشم می‌آیم، همین را گفتند که نه این بار هم شما تشریف بیاورید ببینمتان، فردایش رفتم، رفتم و فکر کنم سه ربع خدمتشان بودم تنها، هیچکس نبود. وقتی خواستم بلند شوم، ایشان سؤال کردند: کجا می‌روید؟ گفتم آقا یک مسافرخانه‌ای است، اتاق گرفته‌ام دارم می‌روم آنجا، فرمودند نمی‌خواهد الان بروی مسافرخانه، گفتم هر چی شما بفرمائید، هر امری دارید من اطاعت می‌کنم، ایشان فرمودند: مسافر بیشتر مورد نظر حضرت رضا□ است تا آدم حاضر، حالا به قول خودشان می‌فرمود: ما مشهدی‌ها که مقیمیم آن قدر مورد توجه نیستیم، مثل شما که زائر هستید. گفتند شما نروید مسافرخانه، همین الان اینجا نیّت کن، به نیّت من، به نیابت از من، چون زائر بیشتر مورد محبّت است، برو حرم حضرت رضا□ و پیش روی مبارک، حالا هر زیارتی که خودت می‌خواهی، من هم همیشه عادت به زیارت امین الله داشتم. بخصوص دعای بعد از زیارت حضرت رضا(ع) که از نخبه‌های دعاهای اهل بیت است، خیلی دعای فوق العاده‌ای است، این دعا پهلو به پهلوی کمیل و عرفه می‌زند. خیلی از زائرها هم نمی‌دانند این دعا را، غافل‌اند. فرمودند زیارتت که تمام شد به حضرت رضا عرض کن: شما برای محمد هادی شفیع شو پیش خدا که من مسلمان بمیرم. حالا این حرف ایشان با من چکار کرد، قابل بیان نیست که چقدر به من سنگین آمد که خب ایشان مرجع تقلید و فقیه، برای چه به من گفت دعا کن، این هم یک خاطره.

داستان آقامرتضی حائری

یک خاطرهٔ دیگر اینکه ایشان یک بار دربارهٔ مرجعیت صحبت شد قسم جلاله خوردند فرمودند: والله قسم مقام مرجعیت برای من وهم است، آنچه که حقیقت است عبدالله بودن است، نه این مقام‌ها، نه این منصب‌ها، والله این منصب در دل من برای من وهم است. اما داستان حاج آقا مرتضی، ایشان، ظاهراً خیلی عاشق حضرت رضا بودند، یک سال این طور که نقل می‌کنند من از آقا مصطفی محقق داماد هم یک مسئلهٔ دیگرش را پرسیدم که می‌گویند بعد از فوت حاج آقا مرتضی، چون هر هفته درس که تمام می‌شد، عصر چهارشنبه، ایشان می‌آمد مشهد زیارت، عصر جمعه برمی‌گشت که صبح شنبه درسش را باشد، ظاهراً این پنج شنبه و چهارشنبه و جمعه، هفتاد و پنج بار اتفاق افتاد، که من یک شب یک جا روی منبر می‌خواستم بگویم، تلفن زدم به آقا مصطفی محقق، گفتم نقل می‌کنند که دایی‌تان را خواب دیدند خانوادهٔ خودتان یعنی

در خانهٔ خودتان، اهل خانه، بیت‌تان که از ایشان پرسیدم برزختان در چه حال است؟ ایشان فرمودند من هفتاد و پنج بار رفتم خدمت امام هشتم، ایشان هم هفتاد و پنج بار بازدید من آمدند، عرض می‌کنم که آن سال ظاهراً ایشان مجبور می‌شود یک جلد بحار را پیش کسی ودیعه بگذارد، هزار تومان بگیرد، قرض که بعد بیاید هزار تومانش را پس بدهد، (صد تومان) صد تومان، هزار ریال است، صد تومان، که می‌آیند مشهد و ظاهراً سی و دو سه تومان کم می‌آورند که می‌خواستند برگردند آن صد تومان را بدهند، من می‌رفتم خدمت آقا مرتضی، می‌فرمودند ما دیگر سی و سه تومان بدهکار شدیم در حالی که من در عالم رؤیا وعده داده بودند بیا مخارج امسالت را خود ما تأمین می‌کنیم، دیدیم خبری نشد از این وعده، ما رفتیم مشهد سی و سه تومان هم بدهکار شدیم، گفت دیگر یک دقیقه مانده بود سوت قطار را بزنند، من دیدم یک شیخی در ایستگاه دارد می‌دود، شیشه را زد و من شیشه را کشیدم پائین، یک پاکت به من داد، قطار راه افتاد، باز کردم دیدم آقای میلانی سی و سه تومان فرستادند، نوشته بودند بیش از حواله نشد که به شما تقدیم بکنم.

حالت احتضار و فوت ایشان

و اما سال پنجاه و چهار که در تابستان آن، ایشان از دنیا رفتند، من آن وقت از طریق رادیو و روزنامه در اردکان یزد منبر می‌رفتم، آنجا فهمیدم، که دو شب دیگر مانده بود به منبرم تمام بشود، منبرم تمام شد و آمدم مشهد، البته به ختم و اینها هم نرسیدم، ولی دیگر نزدیک‌های بعد از شب هفت‌شان بود که من رفتم منزل‌شان، دیدن آقازاده‌هایشان و اینها، آقای آقا سید محمد علی، وقتی من را دید خیلی گریه کرد، چون خوب خاطرات من و پدرشان را ایشان گاهی حضور داشتند، اتفاقی من هیچ وقت هم این سوالات را از مردم و خانواده‌ها نمی‌کردم، اتفاقی از آقا سید محمد علی پرسیدم، پدر شما چه جوری از دنیا رفت؟ ظاهراً در طرقبه از دنیا رفت ایشان، تابستان بود (در تهران کسالتشان شدید شد، روزهای آخر مجبور شدند دیگر بیاورند به بیمارستان مشهد) گفتند بردیم طرقبه به خاطر آب و هوای آنجا، چون گرم بود، تابستان بود، گفتند حدود سه روز ایشان چشم‌شان را باز نمی‌کردند، حالت کُما داشتند انگار، ولی ساعت‌های ده و یازده صبح روز سومی که به نظر می‌آمد در کما هستند، چشم‌شان را باز کردند و شروع کردند به صحبت کردن، که می‌گفتند ماها خیلی خوشحال شدیم، خیلی خوشحال شدیم، ایشان حرف را که شروع کردند، به من گفتند محمد علی بیا نزدیک من و مصیبت وداع زینب کبری را در گودال قتلگاه برای من بخوان، آقا سید

محمدعلی گفتند من شروع کردم به خواندن، این از دو تا چشم‌های پدر تا روی پیراهن اشک پی‌درپی بود، وسط روضه و گریهٔ خودش از دنیا رفت، که قبرشان هم پشت سر حضرت است، حدود چهار قدم مانده به قبر امام هشتم.

تصمیم به تعطیلی منبر

خاطرهٔ دیگری که من از ایشان دارم، بعد از فوت ایشان من یک روزی صبح در باطن خودم تصمیم گرفتم تمام منبرهایم را تعطیل کنم برگردم قم، همین، تصمیم در باطن خودم بود، شب همان روز من مرحوم آقای میلانی را خواب دیدم، ایشان به من فرمودند منبرهایی که شما می‌روی در اینجا به ما منعکس می‌شود، شما حق تعطیل منبر را نداری، و از خواب پریدم، تا حالا هم دیگر منبر را ترک نکردم.

سؤال: غیر از آن دفعه منبر که رفتید باز هم خانهٔ ایشان منبر می‌رفتید؟

ج: نه دیگر، همان یک منبر بود.

سؤال: یک نکته‌ای از لابلای صحبت شما بود، و تقریباً خیلی‌ها روی آن تأکید کردند، و آن مسئلهٔ تأدّب و خلیق بودن ایشان بود، حالا شما اینکه می‌گویید می‌آمد مشایعت می‌کردند، پله‌ها را می‌آمد، شاید تقریباً یکی از چیزهایی که خیلی روی آن تکیه می‌کردند خلیق بودن ایشان و تأدّبش نسبت به فرد مقابل خودش بود، داستان‌های زیادی هم تعریف می‌کنند، من دلم می‌خواهد چون هدف این کاری که ما می‌خواهیم انجام بدهیم استفاده‌های تربیتی هست که از ذکر این خاطرات می‌خواهیم ببریم، اگر شما نکته‌ای در این قسمت دارید.

فنای فی الله بودن ایشان

انصاریان: ببینید ایشان از کسانی بودند که متخلق بودنشان به اخلاق اسلام یا به قول پیغمبر به اخلاق الهی نشان می‌داد که برای خودشان خودیتی قائل نیستند، و نشان می‌داد که اصلاً روش و منش و اخلاق و برخوردشان برای دیگران درس بود ، انگار نیت کرده بودند که آن اخلاق اسلامی و الهی را به دیگران منتقل بکنند عملاً، یعنی از آن انسان‌هایی بودند که: «**کونوا دعاة الناس بغیر السنتکم**» بودند، به جای اینکه دو

ساعت برای مردم منبر بروند، مسائل الهی را انتقال بدهند، با روش و منش‌شان مسائل را انتقال می‌دادند، که خودش همین بیرون بودن‌شان از چهارچوب منیّت، خب روی افرادی که گیرندهٔ این مسائل بودند خیلی اثر داشت، من خودم خیلی از ایشان اثر گرفتم.

سؤال: حالا به طور خاص آن جلساتی که می‌فرمودید نیم ساعت، سه ربع بودید، آن محتوا که سن و سال شما بفرمودهٔ خودتان بیست و شش هفت سال بوده، ایشان بالای هفتاد سال بوده آن موقع، چی گفتگو می‌شد، چیزی خاطرتان هست؟ ایشان حرف می‌زدند؟ شما می‌پرسیدید؟

انصاریان: اگر من یک سوالی از ایشان می‌کردم. ایشان بیشتر محور مطالبشان را اهل بیت و تقوا قرار می‌دادند و امام عصر. و روی این سه نکته خیلی در هر سفری تاکید داشتند، یعنی خودشان که مزهٔ تقوا و اخلاق و ولایت اهل بیت را چشیده بودند، انگار دوست دارند با حرص اینها را انتقال بدهند.

سؤال: آن جلسهٔ منبر دعای ندبه خودشان هم حضور داشتند؟

به نظرم خودشان بودند، در خانه خودشان این جلسه برگزار می‌شد، چون نواری که مانده است من یادم است دارم از ایشان تجلیل می‌کنم، که این نشان می‌دهد که گویی در حضور ایشان می‌گویم.

سؤال: آیهٔ الله میلانی غیر از این جنبه‌های معنوی و تخلق و این امور و غیر از آن فضل رایج حوزوی که فقه و اصول و شاگرد کمپانی و یک عالم در واقع به تعبیر بنده حاضر در زمان بود، کارهای امروزی، روشنفکری، تأسیس مدارس جدید، خب اولین مدرسه‌های با برنامه مدرسه‌های ایشان بود در مشهد، در این زمینه‌ها هم شما تلقی‌ها...

انصاریان: دایره سیطره و نفوذ وجود معنوی ایشان آن وقت که من کاملاً یادم است، تا زاهدان و سیستان و بلوچستان کشیده شده بود و در خراسان شمالی به خصوص در ایام محرم و صفر و ماه رمضان، طلبه‌هایی که برای تبلیغ می‌فرستادند، و به دانشجویان ایرانی خارج از کشور هم توجه داشتند که گاه‌گاهی پیام برای-ایشان می‌دادند که پیام‌هایشان موجود است، عرض می‌کنم در برخورد با حکومت شاه هم که فوق العاده شجاعانه عمل کرد، هم برخوردهای فیزیکی‌اش با روسای ساواک زمان شاه و تیمسارها و اینهایی که بعد از گرفتن امام خمینی با ایشان ملاقات داشتند که از مقام قدرت و بزرگی با آنها برخورد می‌کردند، و سبک اعلامیه‌هایی که می‌دادند، یعنی معلوم بود که ایشان آدم از سرگذشته‌ای است برای اسلام.

سؤال: در اتحاد اسلامی هم خیلی...

انصاریان: نقش ایشان در تقریب و ارتباط با علمای اسلام سوریه و مصر هم نمونه‌ای از نگرش ایشان است.

سؤال: مثلاً من همین کتاب علم و جهاد ایشان را تورق می‌کردم می‌دیدم که این ملاقات‌هایی که با علمای بزرگ اهل سنت مثل مفتی مصر، مثل کفتاوی، مثل صبحی صالح، شخصیت‌هایی که می‌آمدند وارد ایران می‌شدند یکی از جاهایی که خیلی خوب به راحتی می‌توانستند باب گفتگو را باز کنند...

انصاریان: اصلاً بزرگان ادیان که خدمت ایشان می‌آمدند یک جوجه می‌نمودند، یعنی این قدر ایشان عظمت و بزرگی داشت، واقعاض یک جوجه می‌نمودند.

سؤال: خیلی ناشناخته بوده، در واقع از آن مراجع جامع است که ما در دوره‌های مختلف کم اتفاق می‌افتد، یعنی یک مرجعی که علاوه بر فقاهت، معنویت، تأدّب...

انصاریان: الان که به نظر من نظیرشان در هیچ حوزه‌ای نیست. نه نجف، نه قم، نه اصفهان، الان نیست، و به نظر من آیهٔ الله العظمی میلانی یک گوهر گمی است در شیعه، این را حالا باید واقعاً رویش زحمت بکشند، ظهورش بدهند.

سؤال: یک چیزی من نوشته بودم به عنوان «آیهٔ الله میلانی، شخصیت جامع» یعنی این ابعاد مختلف، یک مقاله در همان یادنامه آقای فلسفی منتشر شد مثلاً از هر کدام یک نمونه که ما داریم، ممکن است بعضی‌هایش در بعضی از شخصیت‌ها باشد اما این مجموعه یک جا جمع بشود.

انصاریان: بخش عمده‌ای از اخلاق آقای میلانی در حاج میرزا علی آقای فلسفی هم بود، ایشان ساخته شده بود از وقتی نجف بود.

سؤال: ظاهراً در آن خاطرات شما که چاپ شده، آنجا به مناسبت یک قسمت‌هایی را باز راجع به آقای میلانی اشاره شده است؟

همه را گفتم، بیشتر گفتم.

سؤال: شما غیر از آن اجازه‌ای که می‌فرمایید، دست‌نوشته‌ای، چیزی، نامه‌ای احیاناً... در اختیار دارید؟

انصاریان: نه دیگر.

سؤال: در درسی که حالا فرمودید مقدار کمی هم شرکت کردید، خاطرتان نمی‌آید افرادی که اشکال کنند، مستشکلین درس، افراد نخبه ...

انصاریان: بیشتر همان بنده خدا بود که فکر کنم مرده است یا هست، مستشکل بیشتر آن بود.

سؤال: شما با آقای آقا سید مرتضی جزایری را هم ارتباطی داشتید؟

خیلی. آقا سید مرتضی بسیار آدم افراطی بود. پناه به خدا ،حاج آقا من وقتی با اینها قطع رابطه کردم زمانی بود که در قنوت نماز مرحوم مطهری را لعنت می‌کردند، این آدم و این سید احمد نجفی که آخرش حسینیه‌اش را گرفتند و خلع لباسش کردند و تبعیدش کردند مشهد، نمی‌دانم الان هم مشهد است، آقا سید احمد نجفی معروف است، در چیذر، خیلی گنده شده بود و جمعیت زیادی دورش جمع بودند، حسابی نشان دادش. از آن وقت من دیگر با اینها قطع رابطه کردم.

سؤال: یعنی قبل از انقلاب، درگیری با حسینیه ارشاد و مانند آن؟

انصاریان: نه یک خرده جلوتر. اینها اصلاً انقلاب را بافتش را و ظهورش را در لندن می‌دانستند. خیلی چهره‌های مختلفی پیدا کرد.

مصاحبه با آیت الله شیخ محمد عبداللهیان

مفاخر خراسان: برای گفتگو درباره آیت الله میلانی، درخدمت جناب حاج آقای محمد عبداللهیان هستیم و از ایشان خواهش می‌کنیم در ابتدا ضمن تشکر از ایشان از این فرصتی که در اختیار ما قرار داده اند، درمعرفی و شرح زندگی علمی و تحصیلات و اساتید خود سخن توضیح بفرمایند.

عبداللهیان: بسم الله الرحمن الرحیم . الحمدلله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین. خدا را شاکریم که «دفتر مفاخر خراسان»، با برپایی این کنگره و نشر آثار ایشان، زمینه معرفی یکی از قله های فکری، علمی و معنوی عصر حاضر را به جامعه علمی و حوزه های علمیه فراهم کرد. ابتدا برابر سئوال شما عرض کنم، اینجانب متولد ۱۳۳۷ در مشهد مقدس هستم . بعد از طی تحصیلات و مدارس عمومی ابتدایی در سن ١٤ سالگی یعنی سال سال ۱۳۵۰وارد حوزه علمیه مشهد مقدس شدم. مقدمات را در مدرسه آیت الله موسوی نژاد گذراندم و سطوح عالیه را در دروس آزاد درحوزه مشهد گذراندم و بلافاصله بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به قم آمدم. اساتید سطوح عالی اینجانب در مشهد مقدس و قم، در فقه آیات عظام: سید ابراهیم علم الهدی، منتظری ، شیخ جواد تبریزی ، وحید خراسانی ، اراکی و گلپایگانی می باشند.

شخصیت علمی و مکتب تربیتی آن بزرگوار

با توجه به این که جنابعالی به صورت غیر مستقیم یعنی از طریق بزرگترین شاگرد آیت الله میلانی با شخصیت علمی و اخلاقی آیت الله میلانی آشنا شدید، و روش و مشی علمی ایشان آشنا گشتید، اگر نکاتی در جهت معرفی این شخصیت و مقایسه ایشان با دیگران مطرح هست بیان بفرمائید.

عبداللهیان:. بنده قصد دارم در سه محور در باره مرحوم آقای میلانی، مطالبی را خدمت شما عرض کنم.

محور اول، شخصیت علمی و مکتب تربیتی آن بزرگوار است.

محور دوم، آیت الله میلانی درآینه معنویت و معرفت.

محور سوم، آیت الله میلانی در آینه خاطرات.

محور اول، دربردارنده دو عنوان مستقل است: شخصیت علمی و مکتب تربیتی؛ اما عنوان اول، باید گفت: ایشان از بزرگترین شخصیت‌های علمی جهان تشیع بود که سالیان متمادی در حوزه‌های علمیه شیعه، اعم از

نجف، کربلا و مشهد مقدس، تدریس درس خارج را در عالی ترین مرتبه عهده دار بود و شاگردان فراوانی را در حد اجتهاد پرورش داد.

در باره دروس خارج متداول در حوزه‌ها هم این نکته باید خاطر نشان شود که دو نوع درس خارج داریم؛ ۱. درس خارج تحریری۲. درس خارج تحقیقی، البته روشن است که آن درس خارجی که استاد و مدرسش از علمیت چندانی برخوردار نیست و فقط مطالبی را سرهم می‌کند و به شاگردانش عرضه می‌کند، از موضوع مطلب خارج است و مقصود ما درس خارجی است که به حمل شایع بر آن، درس خارج صدق می کند و استاد اهل فکر و نظر است و شاگرد را پرورش و رشد می‌دهد و گام به گام او را به پیش می‌برد و به افق‌های اجتهاد نزدیک می کند. و اینجاست که می توان گفت: خود این اساتید بر دو دسته‌اند؛ ۱. اساتید تحریری که این گروه، تمام هنرشان در این است که آموخته‌های خود را به بهترین شکل ممکن و با بیانی روان و سلیس، به شاگردان منتقل می‌کنند که البته خود این هم مرتبه‌ای بلند و مقام خوب و قابل توجهی است. آیت الله فلسفی(ره) که ما از محضرش بهره می‌بردیم و درسطح بالایی مورد قبول ما بود، جزء این دسته از اساتید به شمار می‌رفت. یک بار یکی از شخصیت‌های علمی درباره ایشان گفت آقای فلسفی مرد بزرگی است و به خوبی کلام بزرگان را می فهمد و تحریر و بیان می‌کند؛ این تعریف در نظر اول به نظرم کم و ناچیز آمد؛ اما بعد از مطالعه در تاریخ علم، متوجه شدم که این تعریف بلند و ارزشمندی است و فهم و درک درست کلام گذشتگان و انتقال صحیح آن به نسل‌های بعدی، کار کوچکی نیست و مستلزم دقت فراوان و صرف زمان زیادی است و این افراد، حق بزرگی برگردن علم دارند؛ چرا که اگر اینها نبودند، برخی از چهره‌های درخشان علم و فلسفه، اصلا شناخته نمی‌شدند. به عنوان نمونه، بعضی معتقدند که اگر «ملاعلی نوری» نبود، «ملاصدرا» شناخته نمی‌شد و افکار ناب ایشان در همان سرچشمه می‌خشکید و در بستر تاریخ، روان نمی شد و به تشنگان علم و معرفت نمی‌رسید. ملاعلی نوری با تشکیل حوزه علمیه در تهران و اصفهان و جمع کردن بیش از پانصد عالم فاضل و دانشمند در این دو حوزه، نظریات صدر المتالهین را از گوشه کتابخانه و انزوا خارج کرد و مکتب ملاصدر را مطرح کرد. اهل نظر، نمونه دیگر را «صدرالدین قونوی» دانسته اند که افکار «محی الدین عربی» را احیاء کرد این صاحبنظران گفته‌اند که اگر «قونوی» نبود، مطالب «ابن عربی» هضم و درک نمی‌شد و به دیگران نمی‌رسید. به نظر من در دوران معاصر،

مرحوم «آیت الله فاضل لنکرانی» چنین موقعیتی را نسبت به «حضرت امام خمینی» داشت و با تسلط بر مبانی امام، در اصول فقه، به شکل بی نظیر و بلامنازعی این مبانی را تحریر و بیان کرد و آشنایی فضلا با دیدگاهای امام در اصول، مرهون زحمات مرحوم آیت الله فاضل است.

۲. درس خارج تحقیقی که این یک مرتبه برتر است. و آن عبارت است از این که استاد درس خارج، علاوه بر فهم و درک کامل، کلام بزرگان گذشته، خود نیز دارای مبانی و دیدگاه‌های نو و جدیدی باشد. رسیدن به این مرتبه علمی، البته مستلزم کوشش و مطالعه فراوان و طاقت فرساست. در میان علمای معاصر، حضرت امام خمینی(ره) را می‌توان، در شمار این دسته قرار داد. ایشان درعلم اصول، صاحب مکتب شمرده می‌شود و حداقل هفده- هیجده دیدگاه مبنایی دارد در حالی که داشتن یکی – دو حرف مبنایی هم خیلی به حساب می‌آید و بر اساس آن می‌توان یک کاخ رفیع بنا کرد. مرحوم «آیت الله میلانی» هم در ردیف این گروه از اساتید قرار می‌گرفت. ایشان ضمن این که شاگرد بزرگترین محققین عصر خود، مرحوم «محقق اصفهانی» و «محقق نائینی» و «آقاضیاء عراقی» بود؛ اما تنها به درک و دریافت کلام این بزرگان اکتفا نکرد؛ بلکه روی مطالب اساسی و مبانی این بزرگان، تامل نمود و خود به مبانی جدیدی دست پیدا کرد و اگر کسی بر مبانی گذشتگان مسلط باشد، وقتی به آثار فقهی ایشان مراجعه کند، این مبانی جدید و نوآوری‌ها را مشاهده خواهد کرد. این بزرگوار با این مرتبت از علم، به حوزه علمیه مشهد آمد، حوزه ای که در سطح ایشان نبود و از قدیم الایام شهرتش به ادبیات بود، چنان که شهرت حوزه علمیه قم به فقه و اصول و اشتهار نجف به دروس خارج بود. این سه سطح، برای این سه حوزه علمیه شیعه، به جهت وجود بزرگان این رشته‌ها در این مراکز علمی، تعریف شده بود و تقریبا بزرگترین ادبا مانند ادیب اول و ادیب دوم و شاگردان این دو بزرگوار در مشهد حضور داشتند[۶۸]؛ البته در مشهد، تدریس خارج هم وجود داشت و اساتیدی به آن همت می‌گماردند؛ منتهی در سطحی نبود که با دروس خارج قم و نجف، هماوردی کند. لذا به طور طبیعی مسیر طلاب این حوزه در همین سطح، طی می‌شد و به رشد چندانی نمی‌رسیدند و اگر کسی خوش استعداد بود

۱-البته این ویژگی، مربوط به گذشته است و الآن نه در مشهد، نه در قم و نجف، ادبیات در سطح عالی اصلا مطرح نیست و رشد طلاب کم سواد که توانایی رسیدن به دقایق قرآن، نهج البلاغه و فقه و اصول را ندارند، رونق پیدا کرده است و همه در یک کانال تعریف شده و بسیار سطحی، در حال حرکت هستند. در آن زمان، طلاب، مطول می‌خواندند. حتی اگر مشغول درس خارج بودند و نیازی به مطول پیدا می‌کردند، دوباره بر می‌گشتند و این کتاب را فرا می‌گرفتند. طلاب و فضلا به ادبیات، دل می‌دادند و در نتیجه فهیم و دانا بار می‌آمدند و با دقائق و ظرائف زبان عربی آشنا می‌شدند.

و می‌خواست رشد کند، چند سالی به قم می‌آمد و سپس عازم نجف می شد. بنابر این مرحوم آیت الله میلانی به عنوان تحصیل کرده نجف، استاد مسلم سطح عالی درس خارج و مسلط بر مبانی برجسته ترین اصولیون دوران یعنی مرحوم «شیخ انصاری»، «آخوند خراسانی»، «محقق نائینی» و «محقق اصفهانی»، به حوزه‌ای ورود کرد که نه چندان اهل تحقیق درآن بود و نه اهل تحریر و بیان کلام بزرگان، با این حساب، طبیعی بود که در این حوزه، قدرش شناخته نشود و حرفش درک نشود. کسی هم در این حوزه نبود که ایشان را «کما هو حقه» بشناسد و به دیگران معرفی کند و شاید کشش و ظرفیت این تعریف و شناساندن هم وجود نداشت. لذا ایشان مدت‌ها زحمت کشید تا در مرحله اول، سطح حوزه مشهد را به حد تحریر و فهم و درک نظریات بزرگان برساند و در مرحله بعد با تربیت شاگردانی، راه تحقیق را در این حوزه باز کند که باز به نظر بنده، چون قدر ایشان را ندانستند، از آن درس و بحث ها هم بهره برداری چندانی نشد؛ زیرا شخصیتی در این سطح از علم و معرفت، اگر در مشهد، به درستی معرفی می‌شد و غریب نمی‌ماند و طلاب و فضلا، اطراف ایشان جمع می‌شدند و از علم و فضل ایشان استفاده می‌کردند، باید حداقل ۵۰-۶۰ نفر استاد برجسته درس خارج و ۵-۶ نفر مرجع تقلید عامه و عالی رتبه از این حوزه بیرون می‌آمد؛ چرا که این شایستگی در مرحوم آیت الله میلانی بود و ایشان تلاش خودش را کرد و تا حدودی سطح حوزه علمیه مشهد را ارتقاء داد و می‌توان گفت که ایشان نجات بخش حوزه مشهد شد. همانطور که می‌دانید علم اصول در حوزه علمیه مشهد، دچار افت شدیدی شده بود و اگر تلاش ایشان با برپایی کرسی علم اصول و فقه و پس از ایشان زحمات مرحوم آقای فلسفی که حق بزرگی بر گردن حوزه دارد، نبود، معلوم نبود که دامنه بی‌سوادی حوزویان ما به کجا منتهی می‌شد.

دلایل انتخاب شهر مشهد برای اقامت

مفاخرخراسان : یکی از سئوالاتی که در باره آیت الله العظمی میلانی رحمت الله علیه مطرح است این است که ایشان بعد از مهاجرت به ایران، چرا به قم که حوزه علمیه بزرگتر و مهمتری داشت، نرفت؟ در حالی که برخی از همدوره‌ای‌های ایشان که از نظر علمی هم در سطح پایین‌تری نسبت به ایشان

قرار داشتند، قم را انتخاب کردند؛ اما ایشان مشهد را با همه مسائل، حواشی و مشکلاتی که داشت، برگزید. اگر در این زمینه، نکاتی دارید، بفرمایید.

بنده هم معتقدم اگر ایشان به قم می‌رفت، به جهت این حوزه علمیه قویتری داشت و در فقه و اصول، از مشهد جلوتر بود، یقینا افراد بیشتری در اطراف ایشان جمع می‌شدند و بهتر از مشهد از ایشان استفاده می-کردند و رشد و نمو علمی بهتری پیدا می‌کرد؛ منتهی به سه دلیل، ایشان از رفتن به قم صرفنظر کرد:

اول این که بزرگانی در سطح ایشان، بر طبق وظیفه و احساس نیاز عمل می‌کنند. در سال ۱۳۳٤ که ایشان به مشهد رفت. دوران زعامت آیت الله العظمی بروجردی بود در قم بود و پرچم تشیع، در دست این بزرگ مرد، قرار داشت و از نظر درس و بحث هم، علاوه بر درس خود آیت الله بروجردی، مرحوم حاج شیخ عبد الکریم حائری، موسس حوزه علمیه قم، ذخایری همچون حضرت امام خمینی و مرحوم محقق داماد و اعاظم دیگر را برجای گذاشته بود که باعث رونق حوزه علمیه شده بودند. مدرسین مطرح حوزه علمیه قم همه شاگردان مرحوم حائری بودند و نکته جالب این که خود این اساتید و مدرسین، در درس آقای بروجردی هم شرکت می‌کردند. در چنین فضائی مرحوم آیت الله العظمی میلانی احساس مسئولیت نکرد که وارد حوزه علمیه قم بشود و در عوض، به حوزه علمیه مشهد رفت که چنین وضعیتی نداشت و می‌توان گفت که وضعیتی مشابه حوزه علمیه قم، پیش از ورود مرحوم حاج شیخ عبدالکریم داشت. روی این حساب ایشان برای احیای حوزه علمیه مشهد، عازم این شهر مقدس شد. هر چند اگر حساب دنیوی و مادی در کار بود نه الهی! خیلی مناسب بود که ایشان به قم برود تا افرادی گرد ایشان جمع شوند و جایگاه و موقعیت ویژه‌ای پیدا کند. ایشان اگر به قم مهاجرت می‌کرد، نه تنها دچار مشقت و گرفتاری و غربت مشهد نمی‌شد؛ بلکه با وجود مقلدین فراوانی که از تهران و تبریز و جاهای دیگر داشت، از حیث مرجعیت هم در جایگاه ممتازی قرار می گرفت؛ اما ایشان همه این مشکلات را به جان خرید و برای انجام وظیفه عازم مشهد شد.

دلیل و علت دومی که ایشان را برای ماندن در مشهد ترغیب کرد، درخواست و اصرار زیاد بزرگان مشهد از جمله مرحوم حاج شیخ مجتبی قزوینی برای ماندن آقای میلانی در مشهد و تدریس بود؛ چون قصد اولیه

ایشان زیارت بود، نه ماندن. فضای عمومی مشهد هم چنین مطالبه‌ای از ایشان داشت. در حالی که مطالبه ای در این سطح در قم وجود نداشت.

دلیل و نکته سوم که اهل معنی و شخصیت هایی مانند آیت الله العظمی میلانی برای آن اهمیت قائلند و در این زمینه نقش مهمی دارد، این است که در مرام اهل معنی، اگر یک روحانی به شهر یا روستایی برود و ببیند مردم در اطراف یک روحانی محلی و یا شخصی که سواد چندانی ندارد، جمع شده‌اند و او امور دینی و شرعی آنها را رتق و فتق می‌کند، مجاز نیست که این روحانی با نشان دادن خود و به رخ کشیدن مرتبه علمی خود، جایگاه آن روحانی و ملای ده را خراب کند و مردم را از اطراف او پراکنده سازد؛ البته اگر آن فرد، ضالّ و مضلّ نباشد، این روحانی حق ندارد از ارادت و علاقه مردم نسبت به او بکاهد. می‌توان گفت که چنین وضعیتی برای آقای میلانی در قم وجود داشت؛ یعنی اگر ایشان به قم می‌رفت، به جهت موقعیت علمی ممتازی که داشت و بر این اساس، مرحوم علامه طباطبایی، همواره مردم را برای تقلید به ایشان ارجاع می‌داد و می فرمود آقای میلانی اعلم علمای زمان و استوانه حوزه است، قطعا روی موقعیت بزرگان دیگر تاثیر می‌گذاشت و باعث خلوتی و کسادی درس و بحث آنان می‌شد. اهل معنا چنین کاری را ممنوع و حرام می‌دانند و مرحوم آقای میلانی آن را نمی‌پسندید. روی این حساب بود که بعد از رحلت آیت الله بروجردی، وقتی امام خمینی و دیگر بزرگان از ایشان خواستند که به قم برود تا با کنار رفتن مراجع دیگر، همانند دوران مرحوم آیت الله بروجردی، مرجعیت در شخص آقای میلانی متمرکز شود و در نتیجه پایگاه مرجعیت به همان قوت و قدرت گذشته خود برگردد، باز ایشان قبول نکرد.

نکته دیگری که در ماندن ایشان در مشهد، نقش موثری داشت، جاذبه امام رضا (ع)بود. ما طلبه‌های مشهد این جاذبه را به خوبی درک می‌کنیم و اگر مسأله انجام وظیفه و مسئولیت در میان نباشد، دلمان می‌خواهد که همواره در جوار حضرت باشیم و به پابوس ایشان برویم.

میلانی از بزرگترین شاگردان مرحوم محقق اصفهانی

بخش دوم از محور اول (مکتب تربیتی) ، مکتبی است که مرحوم آیت الله العظمی میلانی در آن پرورش یافته بود، ایشان یکی از بزرگترین شاگردان مرحوم «محقق اصفهانی» بود. در نجف اشرف سه شخصیت مطرح علمی حضور داشتند، آقاضیاء عراقی، مرحوم نائینی و مرحوم محقق اصفهانی(کمپانی). مرحوم آیت

الله العظمی میلانی و مرحوم آیت الله العظمی خوئی در درس این سه بزرگوار حاضر می‌شدند. مرحوم آقای خوئی به محقق نائینی علاقه داشت و مروج افکار ایشان بود و همانطور که می‌دانید تقریرات درس مرحوم نائینی را تحت عنوان «اجود التقریرات» نوشته است؛ اما آقای میلانی، علاوه بر توجه به نظریات مرحوم نائینی و آقاضیاء، التفات و تخصص ویژه‌ای به نظریات مرحوم اصفهانی داشت و قله فکر و اندیشه را در آن روزگار، مرحوم اصفهانی می‌دید و بیشترین بهره را از ایشان برد و می‌توان گفت که آقای میلانی، تنها کسی بود که افکار محقق اصفهانی را با تمام دقائقش دریافت می‌کرد.

برای این که این حرف بنده، اغراق آمیز به نظر نیاید به خاطره‌ای از مرحوم آیت الله سید ابراهیم علم الهدی(ره) اشاره می‌کنم؛ آیت الله علم الهدی(ره) که از قدیمی ترین و بزرگ ترین شاگردان آیت الله میلانی بود و صندوقچه اسرار آقای میلانی محسوب می‌شد و می‌گفتند هیچ کس مانند ایشان نمی‌تواند آراء و افکار و مبانی آقای میلانی را درک کند و تقریر و تحریر نماید، آن بزرگوار نقل می‌کرد آن ایامی که آقای میلانی در کربلا مستقر بود(هفده سال)، گاهی به نجف می‌رفت و درسی را شروع می‌کرد. حاضران جلسه درس ایشان که نوعا خود در حد اجتهاد بودند، وقتی ایشان به طرح دیدگاهی از محقق اصفهانی می-پرداخت، چون این مباحث را در درس دیگران شنیده و نقد و اشکال بر آن را نیز می‌دانستند، آن اشکالات را اینجا هم مطرح می‌کردند و آقای میلانی در جوابشان می‌فرمود: «کمی صبر کنید و به مطلب به این نمط و سبکی که می گویم توجه کنید و شما کمی به روش و بیانی که من کلام مرحوم اصفهانی را تقریر می‌کنم، دقت کنید، اگر باز دیدید، اشکال وارد است، من حرف شما را می‌پذیرم». ایشان به این ترتیب و کم کم آنها را وادار به گوش کردن مطلب، می‌کرد و آن گاه به تقریر مطلب از اساس می پرداخت و همین طور که ایشان مطلب را بیان می کرد اشکالات حاضران رفع می شد و بعد از آن که مطلب روشن می گشت، دیگر از سوی حاضران اشکالی مطرح نمی شد و آنگاه بود که شاگردان جلسه درس، متوجه می‌شدند که اشکالاتشان از روی عدم دریافت درست کلام مرحوم محقق اصفهانی بوده است.

این نشان می‌دهد که اصلا ورود در وادی اشکال بر محقق اصفهانی، کار هر کسی نیست و درک عمق کلام ایشان، یک نبوغی می‌طلبد. بنده در عمر کوتاه خودم فقط دو نفر را دیده‌ام که به خوبی حرف‌های محقق اصفهانی را تحریر می‌کنند؛ یکی از آنها آیت الله سید ابراهیم علم الهدی(ره) بود که بنده سه–چهار سال از

محضرش استفاده کردم و ایشان حاشیه محقق اصفهانی بر کفایه (نهایه الدرایه) را به طور خصوصی برای من و تنی چند از دوستان دیگر از جمله آقایان آیتی، رجایی شاهرودی و محمد مروارید، در منزلش تدریس می فرمودند.[۶۹]

بزرگوار دیگری که به نظر من، به خوبی، افکار محقق اصفهانی را درک کرده و بیان می‌کرد، مرحوم «آیت الله العظمی اراکی» بود که علیرغم کهولت سن، بادقت فراوان، نظریات اصفهانی را نقل و سپس نقد و بررسی می‌کرد؛ درس ایشان در واقع، خارج درس خارج بود و از سطح بسیار بالایی برخوردار بود. مرحوم آقای اراکی می‌گفت وقتی «درراالاصول» حاج «شیخ عبدالکریم حائری»، چاپ شده بود به دست محقق اصفهانی رسیده بود و ایشان اشکالاتی برکلام حاج شیخ داشت که در کتاب «نهایه الدرایه» درج شده است. این مطالب و اشکالات به دست حاج شیخ عبدالکریم رسید و ایشان هم در درس آن اشکالات را پاسخ می-داد

آیت الله آقای اراکی گاهی هنگام بیان نظریات محقق اصفهانی خنده ای نرم و لطیف بر لب می آوردند و می‌فرمود محقق اصفهانی بزرگ شده و تربیت شده مکتب نجف است! و مکتب نجف، در برابر مکتب سامرا از سطح پایین تری برخوردار است و آخرحرف نجفی‌ها، آغاز حرف سامرائی‌هاست! و مرحوم آقای اراکی تصریح داشتند که «نهایت کلمات نجفی ها بدایه مطالب سامرائی هاست». البته این هم یک دیدگاه بود؛ اما برخی معتقدند که مطالب، افکار و مبانی محقق اصفهانی، بسیار عمیق است و شاید حوزه‌های علمیه ما ۲۰۰ سال بعد به عمق کلام ایشان در علوم مختلف اعم از فقه، اصول، فلسفه و تفسیر قرآن، دست پیدا کنند. حال توجه کنید که مرحوم آیت الله میلانی بزرگترین شاگرد چنین شخصیت برجسته‌ای بود و به تصدیق برخی از بزرگان تنها کسی بود که دقائق و ظرائف کلام استاد را درک می‌کرد و خود محقق اصفهانی در حق ایشان، فرموده بود: سید محمد هادی، ادق و سید ابوالقاسم(خوئی)، ازکی یعنی آقای میلانی دقیقتر و آقای خوئی خوش استعدادتر است.

۲- بی مناسبت نیست به خاطره‌ای از آن درس اشاره کنم؛ یکی از دوستان در ایامی که مصادف با دهه اول ذی الحجه بود روزه گرفته بود. آقای علم الهدی، مطابق هر روز برای حاضرین چای ریخت و آورد و یک چای هم به ایشان داد؛ اما او گفت من روزه‌ام! آقای علم الهدی فرمود اگر دست مرا رد نکنی و روزه‌ات را بشکنی، از ثواب بیشتری بهره‌مند می‌شوی! روی این حساب آن بنده خدا روزهای بعد هم روزه می‌گرفت و در جلسه درس، روزه‌اش را با چای آقای علم الهدی می‌شکست.

مفاخر خراسان: با توجه به مطالب یاد شده، طلبه ای که در راه تحصیل بسیار جدی است و یک دوره درس خارج را نزد اساتید شایسته گذرانده این سقف از معلومات برای اجتهاد و استنباط احکام کفایت نمی کند؟

مناسب است در اینجا واقعیت نیکی را یادآور شویم. بعد از انقلاب زمینهٔ خوبی برای آشنایی طلاب حوزه های علمیّه با مسائل جدید فراهم شد و طلاب خوش استعداد هم از این فضا استفاده کردند و با دانش های جدیدی چون کلام جدید، جامعه شناسی، روان شناسی، مدیریت، تاریخ و جغرافیا آشنا شدند که این معلومات گسترده از جهتی دارای فوائد و نتایج بسیار است. اما از یک نگاه دربردارندهٔ واقعیتی تلخ نیز هست و آن این است که: بسیاری از طلاب خوش استعداد زمینه های حوزوی را رها کرده و مسائل اصلی و علوم اصلی حوزوی را مانند فقه، اصول، فلسفه، عرفان، رجال و تفسیر را به فراموشی سپرده و جذب مراکز علمی جدید و دانشگاه ها شدند با اینکه ظاهراً طلبه اند لکن از محتوا دور شده و بهره چندانی از این گنجینهٔ پر بها ندارند. اکنون با توجه به این معضل، شما بلیّه ای که امروزه دچار حوزه‌های علمیه شده و تشتت ذهنی حاکم بر طلاب را مشاهده می کنید که سایهٔ سنگین آن سطحی‌نگری و کم سوادی را بر حوزه‌های علمیه تحمیل کرده است.

در این شرایط اگر روحانی و طلبه ای باشد که هدف خود را احیاء مکتب اهل بیت علیهم السلام و فراگیری دانش ها و معلومات حوزوی قرار دهد و با اخلاص یک دوره درس خارج اصول فقه را بگذراند و با مبانی بزرگان آشنا شود. چنین شخصی را باید فردی فوق العاده دانست و به وجود او در حوزه های علمی مباهات کرد که آینده ای روشن، در راه خدمت به دین مبین اسلام فراروی خود قرار داده است.

سخن ما این است که این فرد و این گونه افراد باید به این نکته توجه کنند که با گذراندن یک دوره درس خارج اصول فقه، مطالب علمی به انتهاء نرسیده است در اینجا دو نقطه اوج دیگر و دو مکتب برای جهش وجود دارد و تا انسان خود را با آن مبانی آشنا، نسازد و به آنها خود را نرساند، نمی تواند نسبت به استنباط های خود اطمینانی داشته باشد و ادعا کند که من همه کوشش را در راه به دست آوردن احکام الهی به کار گرفتم.

نقطه اوج فقه در حوزه‌ها

آن دو نقطه اوج: یک: مکتب اصولی سامراست که پایه گذار آن میرزای بزرگ شیرازی(ره) است و از ایشان نشأت گرفته است. این مکتب دارای مبانی خاص خود است که بسیاری از مطالب اصولی متعارف، در آن نقادی و بررسی و بطلان آن‌ها آشکار شده است.

این مکتب به دست حضرت آیت الله حاج شیخ عبدالکریم حائری رحمه الله علیه به قم منتقل شد بر همین اساس اصول و فقه مدرسه قم متصل به مدرسه سامراست و کسانی که بخواهند با این مکتب آشنا شوند و مبانی آن را بدانند. می بایست با افکار و مبانی مرحوم آیت الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی مأنوس باشند و یکی از بهترین جاهایی که این مبانی تقریر و تبیین شده در مرام و مسلک و کتاب های اصولی و فقهی حضرت امام خمینی(ره) می‌باشد.

و در اینجاست که ضرورت آشنایی با اصول و فقه آن بزرگوار بلندی و فخامت و امتیاز خود را نشان می‌دهد و راه رسیدن به قله های فکری مکتب سامرا را هموار می سازد.

دو: نقطه اوج دیگر، مکتب اصولی مهمی است که نمی توان از آن صرف نظر کرد و آن آراء و مبانی محقق اصفهانی رحمه الله علیه است. آن مرد بزرگ اصول را به پایگاه بلندی و تا سطح عالی، بالا برد. بسیاری از مبانی متعارف را رد، کرد و سخنان جدید را بر کرسی نشاند و با ابتکارات و نوآوری های خود مسایل بسیاری را وارد اصول کرد. این واقعیت است که به طلبه درس خوان می فهماند که از مطالب آن بزرگوار نمی توان گذشت و به استنباط های بدون آن نمی توان اطمینان کرد.

و در اینجاست که پی به موقعیت و جایگاه ممتاز علمی، مرجع بزرگ، حضرت آیت الله میلانی رحمه الله علیه می بریم زیرا مرحوم میلانی تنها بزرگ مردی بود که می توانست با کمال اقتدار آراء، افکار و مبانی محقق اصفهانی را تبیین کند و توضیح دهد. و از این رو می توان گفت شناخت آراء فقهی و اصولی آیت الله میلانی رحمه الله علیه راه ورود به افکار بلند مرحوم محقق اصفهانی است و قله ای است که فردی که خود را مجتهد می داند، وادار می کند برای رسیدن به آن تلاش کند روی این جهت طلبه درس خوان می باید دو دوره خارج اصول ببیند یکی به سبک نجفی ها و آشنایی با افکار بزرگان آن دیار، و دیگر به سبک سامرایی ها تا در نهایت به شناخت مبانی مرحوم محقق اصفهانی برسد.

مفاخر خراسان: دراینجا یک سوال فرعی پیش می آید و آن اینکه خود حضرت عالی در تحصیل چه رویه‌ای داشته اید؟

اینجانب بعد از آن که در مشهد مقدس و در قم بک دوره اصول متعارف را نزد بزرگان از اساتید گذراندم دیگر نیازی به درس خارج دیگری در خود نمی دیدم تا این که به توصیهٔ یکی از دوستان با برخی مبانی و افکار سامرا آشنا شدم که به خود آمده و متوجه شدم مطالب بسیار دیگری هم هست که من تاکنون غافل بوده ام و خود را در سرزمینی خرّم و سرسبز و دیدم و اینجا بود که با عزمی راسخ یک دوره اصول هم به سبک سامرایی به فضل خداوند گذراندم. در این بیداری درس خارج حضرت آیت الله العظمی اراکی رحمه الله علیه تمام تاثیر را داشت. زیرا آن درس با خصوصیاتی که در خود داشت، نور درس خواندن را در دل انسان روشن می کرد که ثمرهٔ آن جدیّت در تحصیل بود.

تأثر دو استاد بزرگ حوزه از مشی علمی آیت الله

مفاخر خراسان: شما در همان زمانی که به درس آیت الله علم الهدی می‌رفتید، از محضر مرحوم آیت الله فلسفی هم بهره می‌بردید؟

بنده در مشهد در نیمه اول ۱۳۵۰شمسی به درس خارج راه یافتند و مدت سه سال، هم زمان از محضر سه مدرس بزرگ حوزه علمیه مشهد بهره مند بودم. یکی از این دروس، درس آیت الله فلسفی بود که مباحث را همانند مرحوم آقای خوئی تقریر می‌کرد. یادم هست که من از اول مباحث اصول فقه تا مبحث ضد در محضرشان بودم. من در درس مکاسب ایشان هم که شاگردان زیادی داشت، حاضر می‌شدم. درس دیگری که می‌رفتم، خارج فقه آیت الله علم الهدی(ره) بود. سومین درس خارجی که شرکت می‌کردم، درس حضرت آیت الله جناب آقای سید حسین شمس(دام ظله) بود. این دو درس، شباهت زیادی به درس آقای میلانی داشت؛ منتهی درس آقای علم الهدی به جهت ارتباط طولانی مدت ایشان با مرحوم آقای میلانی، با استقبال بیشتری مواجه شده بود و شاگردانی که آقای میلانی را درک کرده بودند، باز از طرز بیان و درس و علمیت ایشان، متعجب می‌شدند. درس آقای شمس هم از این جهت امتیاز داشت که حدود سی نفر از

فضلای شاخص حوزه در درس ایشان شرکت می‌کردند و به تعبیر دیگر درس ایشان از کیفیت بالایی برخوردار بود.

برخورداری از معنویت، اخلاق و برخورداری از معارفی ناب

امّا ویژگی دیگری که در مرحوم آقای میلانی، بسیار شاخص بود، معنویت، اخلاق و برخورداری از معارفی ناب در این زمینه بود. ایشان در زمینه‌های مختلف علوم اسلامی از جمله اخلاق و عرفان هم استاد بود و استاد دیده بود.کم نبودند، بزرگانی که در حوزه‌های علمیه قم و نجف، استاد فقه و اصول بودند و در ضمن، متخلق به اخلاقیات هم شمرده می‌شدند؛ اما استاد دیده و پخته شده در این وادی نبودند. در حالی که مرحوم آقای میلانی نزد اساتید اخلاق برجسته زمان خود، پرورش یافته و ساخته شده بود. روزی در اواخر عمر شریف مرحوم آقای علم الهدی، برای عیادت خدمتشان رسیدم و در ضمن گفتم اگر مطلب خاصی از آقای میلانی دارید، بفرمائید تا در مجله‌ای که برای جوانان منتشر می‌کنیم، به یادگار بماند. ایشان فرمود مرحوم آقای میلانی در نجف اشرف، پیش اساتید خاصی، چهار سال به طور مداوم، ریاضت کشیده بود که این گفتار مایه تعجب من شد! چون چهار سال ریاضت کشیدن، بسیار زیاد است. در احادیث معصومین(ع) آمده است که اگر انسان در سیر معنوی خود، چهل روز اخلاص بورزد و نظرش تنها «وجه الله» باشد، به مقامات بالایی می‌رسد و بنابر این حدیث، چشمه‌های حکمت از قلبش جاری می‌گردد.[۷۰] وقتی چهل روز این اثر را برجای می‌گذارد، چهار سال، چه آثار شگرفی در برخواهد داشت؟ به این نکته هم باید توجه کرد که اگر آن اهل ریاضت، سید باشد، بی‌تردید به نتایج درخشان‌تری خواهد رسید. و در این زمینه علامه محمدرضا حکیمی نقل می‌کرد که حاج شیخ (مجتبی قزوینی)، خیلی به سادات توجه داشت و دوست داشت شاگردانش از سادات باشند و درباره علت این امر هم می‌گفت باطن سادات، بسیار درخشنده است و راهی که دیگران در سه – چهار سال طی می‌کنند، سادات می‌توانند، یک ماهه بپیمایند و حال اگر این ریاضت در فضای معنوی و پر از نورانیت، نجف اشرف صورت بگیرد، آثار آن از حد و حساب بیرون خواهد رفت؛ چرا که به فرموده پیامبر(ص) «انا مدینه العلم و علیّ بابها» و ما هرچه هم داریم، از نجف

۱–من اخلص لله اربعین صباحا یجری الله ینابیع الحکمه من قلبه علی لسانه.

داریم. حیات مکتب تشیع، مدیون و مرهون نجف است. این حوزه به برکت وجود نازنین امیر المومنین(ع) هزار سال سابقه علمی دارد و در گذشته بسیار جامع بوده و علوم مختلف در آن رونق و رواج داشته است؛ اگرچه متاسفانه امروزه آن موقعیت را ندارد و امیدواریم به برکت دعای امام زمان (عج)، دوباره منزلت و جایگاه خودش را بیابد.

به هرتقدیر مرحوم آیت الله میلانی به مدت چهار سال، زیر نظر استادان خاص مانند آیت الله قاضی طباطبایی و مرحوم «سید عبدالغفار مازندرانی» که با ایشان خیلی نزدیک هم بوده، به ریاضت پرداخته و آبدیده شده است. این چهار سال جدا از حدود بیست و چهار سالی است که به قول مرحوم حجت الاسلام و المسلمین جناب آقای سید محمدعلی میلانی فرزند آیت الله میلانی، ایشان از محضر محقق اصفهانی به عنوان یک سالک و استاد متخلق به اخلاق الهی بهره می‌برد؛ چون محقق اصفهانی هم علاوه بر برجستگی-های فوق‌العاده در فقه، اصول، فلسفه و تفسیر قرآن، صاحب مقامات بالای معنوی نیز بود و بی‌تردید این ویژگی‌ها را به شاگردانش بالاخص آیت الله میلانی منتقل می‌کرد.

درباره جایگاه عرفانی محقق اصفهانی نقل شده است که یک روز «ملاآقاجان زنجانی» که خود، اهل مکاشفات و معنویات بوده، در حرم مطهر امیرالمومنان برای حاجتی به آن حضرت امیر(ع) متوسل می‌شود. حضرت با اشاره به مرحوم اصفهانی که در حرم بوده، فرموده بودند برو مطلبت را از آن شیخ بپرس! ، ملاآقاجان، پیش مرحوم اصفهانی رفته، زانو زده و گفته بود آقا! من می‌خواهم یک مطلبی را با شما در میان بگذارم. ایشان گفته بود من دوازده سال است که بین زیارت با کسی صحبت نکرده‌ام؛ ولی چون آقا فرموده-اند، من در خدمت شما هستم. این نشان می‌دهد که ایشان هم، کلام امام را شنیده بود.

توجه به عرفان و توحید عملی

در باره عرفان و توجه خاص مرحوم آقای میلانی به توحید، مرحوم آقای علم الهدی می‌فرمود که آیت الله میلانی، تابلویی را که آیه شریفه «الابذکر الله تطمئن القلوب» روی آن نوشته بود، در جایی از اتاقش نصب کرده بود که از هر جهت دیده شود. در خصوص ارادت ایشان به مقام ولایت ائمه معصومین(ع)، بخصوص حضرت صاحب الامر(ع) نیز تابلویی بالای سرش در اتاق نصب کرده بود که این شعر با خطی خوش در آن نوشته شده بود: « *یا مولای یا صاحب الزمان! بالای سرم نام تو را نقش نمودم/یعنی که سر من به فدای قدم*

توست»در همین زمینه به جهت ارادت بالایی که به امام زمان(ع) داشت، به طلاب نیز توصیه می‌کرد که هر روز حداقل پنج دقیقه با امام زمان(ع) صحبت کنید. جنبه دیگر مرحوم آقای میلانی که شاید کمتر گفته شده است، شناخت بالای ایشان از علوم غریبه است و در این ارتباط اگر متوجه می‌شد که کسی دستی در این علوم دارد، به او نزدیک می‌شد و این ارتباط گرفتن، چنان که برخی گمان کرده‌اند، برای استفاده و بهره-برداری علمی و دست یافتن به اسم اعظم نبود؛ چون خود ایشان این وادی‌ها را پیموده بود[۷۱]؛ بلکه چون احساس سنخیت با آن فرد می‌کرد، با او ارتباط برقرار می‌کرد و به گفتگو می‌نشست.

خاطرات از آیت الله میلانی

حال می رویم به محور سوم که آیت الله العظمی میلانی در آینه خاطرات بود، به خاطراتی درباره ایشان اشاره می‌کنم.

۱. خاطره اول این است که استاد علامه، «محمدرضا حکیمی» می‌گفت، مرحوم آقای میلانی به بنده گفت وقتی آقای شیخ «علی اکبر الهیان»[۷۲] به مشهد آمدند ما را خبر کنید تا به دیدن ایشان برویم. جناب آقای الهیان وقتی به مشهد می آمد، جهت زیارت چهل روز می ماند و لذا این مرتبه که به مشهد آمد ابتدا به منزل همشیره زادهٔ خود، حضرت آیت الله حاج شیخ مجتبی قزوینی رفت و دو- سه شب در منزل ایشان به سر برد و سپس طبق معمول، به مدرسه نواب و حجره ما آمد و من هم بنا به سفارش آشیخ مجتبی، ملازم ایشان بودم؛ ایشان به من گفت در کنار آقای الهیان بمان و هم از وجودش استفاده کن و اگر کاری هم داشت، برایش انجام بده!. چند روز که از آمدن ایشان گذشت، من به ایشان عرض کردم: آیت الله میلانی از من خواسته است که آمدن شما را به ایشان اطلاع بدهم تا به دیدار شما بیایند. ایشان تاملی کرد و گفت ما آمده‌ایم برای زیارت امام رضا (ع) و وقت برای دید و بازدید نیست. فکر می‌کنم ایشان قصد کرده بود و یا برنامه خاصی فقط برای زیارت داشت و نمی‌خواست این زمان معین شده را صرف کار دیگری کند، با این

۲-به عنوان موید این مطلب جا دارد عرض کنم که وقتی ورثه مرحوم آقای میلانی به منزل ایشان در نجف رفته بودند، به ختوم، دستورات و نوشته-هایی در زمینه علوم غریبه برخورد کرده بودند؛ در این آثار به جا مانده، مطالبی وجود دارد که عمل به آن، انسان را به کمال می‌رساند .

۳- یکی از بزرگترین شاگردان مرحوم آقا« سید موسی زرآبادی»، از اوتاد قزوین بود که در سال ۱۳۳۹مرحوم شد و در وادی السلام قم دفن شد. قرار بود برای ایشان یادمان بگیرند که قبرش در وادی السلام فروریخت و ما نه نفر بودیم که کنار قبر ایشان حاضر شدیم و دیدیم بدن ایشان سالم است. آن عالم وارسته و زاهد، هر وقت برای زیارت امام رضا(ع) می آمد، به مدت چهل روز در مشهد می‌ماند.

حال، وقتی ایشان جواب منفی داد، انگار آب سردی روی من ریخته باشند و من متحیر شدم که به آقای میلانی چه بگویم؟ چون هر بزرگی که به مشهد می‌آمد، مشتاقانه به دیدار ایشان می‌رفت واگر امکان ملاقات نبود، به وسائطی متوسل می‌شد تا زمینه ملاقات را فراهم کند؛ اما ایشان علیرغم درخواست آقای میلانی برای ملاقات، از آن امتناع می‌کرد. معضل من این بود که از یک جهت نمی‌توانستم به آقای میلانی به عنوان یک مرجع برجسته بگویم که فلانی دیدار با شما را نپذیرفت و از سوی دیگر قطعا آقای میلانی متوجه آمدن ایشان می‌شد و آن وقت از من بازخواست می‌کرد که چرا موضوع را به من نگفتی؟ که همین اتفاق هم افتاد و یک روز که من در بیرونی بیت بودم آقای میلانی آمد و گفتند: آقای حکیمی! مگر من به شما نگفته بودم وقتی آقای الهیان آمد به من خبر بدهید تا به دیدن ایشان بروم؛ الان ایشان آمده و شما به من نگفته‌اید! آقای حکیمی می‌گفت من دیدم، هرچه بگویم، به این سید و مرجع بزرگوار، برمی‌خورد. روی این حساب برای خدا سرم را پایین انداختم و از خجالت، عرق ریختم و دم برنیاوردم و با خودم گفتم من خراب شوم، بهتر از این است که ایشان ناراحت شود. این قضیه گذشت و در همان مجلس که فضلاء و علمای مشهد حضور داشتند، آقای میلانی در باره کتاب «الغدیر» علامه امینی گفت: این کتاب با همه اتقانش، یک اشکالی دارد و آن این که پس از اسم خلفا «رضی الله عنه» آورده است و این درست نیست.

در اینجا من دیدم مثل این که الان وقت آن رسیده که آبروی رفته‌ام را پیش ایشان به دست آورم. لذا گفتم: آقا، مرحوم علامه امینی هر جا که نقل قول کرده مثلا از طبری و دیگران، چون این عنوان در آن ماخذ بوده، برای رعایت امانت آورده است؛ اما جائی که خود ایشان، مستقلا اسم خلفا را ذکر کرده، از رضی الله عنه استفاده نکرده است. ایشان گفت: نه این طور نیست. من عرض کردم دستور بدهید جلد ششم الغدیر را بیاورند وقتی آوردند من کتاب را ورق زدم و مواردی را که حرف مرا تایید می‌کرد نشان دادم. وقتی ایشان آن موارد را مشاهده کرد، درکمال انصاف و حق شناسی فرمود خدا خیرتان بدهد چه مطلب مهمی را به من گوشزد کردید! اگر من این مطلب را در جای دیگری می‌گفتم، آبرویم می‌رفت. آقای حکیمی می‌گفت من چون در آن مورد به خاطر خدا از آبرویم مایه گذاشتم، در اینجا خدا آبرویم را به من بازگرداند.

۲. خاطره دوم هم باز از جناب آقای علامه حکیمی است که می‌فرمود من «آقا بزرگ تهرانی» را در بالاسر حضرت امام رضا(ع) دیدم و از ایشان اجازه نقل حدیث خواستم. ایشان گفت اشکالی ندارد؛ منتهی آیا

کسی هست که شما را معرفی کند؟ گفتم می‌توانید از آقای میلانی، بزرگ‌ترین عالم شهر ما بپرسید. بعد من از ایشان جدا شدم و ایشان با آقای میلانی ملاقات کرده بود و درباره من پرسیده بود و من نمی‌دانم مرحوم آقای میلانی چه چیزی به ایشان گفته بود که دیدم مرحوم آقا بزرگ، یک اجازه نامه بلند و سطح بالا برای من نوشت و داد.

۳. خاطره سوم را از مرحوم «آیت الله العظمی منتظری» نقل می‌کنم. می‌دانید که در زمان شاه، قرار بود یک عملیات نظامی برای براندازی رژیم پهلوی، زیر نظر آقای میلانی و هدایت و فرماندهی«سپهبد قرنی» صورت بگیرد که نافرجام ماند و عوامل این عملیات، شناسائی و دستگیر شدند؛ مرحوم آقای منتظری می-گفت من در همان ایام خدمت آقای میلانی در مشهد رسیدم. ایشان از من پرسید شما الان در اطراف نجف آباد و اصفهان به سرمی‌برید؟ گفتم بله! گفت: پس به آن منطقه بروید و مراقب اوضاع باشید؛ چون در چند روز آینده قرار است اتفاقاتی بیفتد. آقای منتظری می‌گفت چند روز بعد ما خبردار شدیم که رژیم یک کودتایی را کشف کرده است. بعد از کشف این برنامه نظامی، چون آقای میلانی هم درگیر قضیه بود، «پاکروان»، رییس وقت ساواک، به مشهد آمد و به طور غیر رسمی از ایشان بازجوئی کرد.

٤. حجت الاسلام و المسلمین جناب آقای سید نصیر کماری یکی از فضلای تبریز نقل می‌کرد که در منطقه ما بزرگمردی به نام «آیت الله حاج شیخ محمد صادق مدرسی» که هم دوره آقای میلانی و مرحوم علامه طباطبایی در نجف بود، زندگی می‌کرد و در علوم غریبه ورود داشت. آیت الله میلانی به ایشان نامه نوشته بود(این نامه پیش آقای کماری موجود است) که تعدادی کتاب امانتی پیش من هست که صاحبانش را نمی شناسم و هرچه جستجو کرده‌ایم صاحبانش رانیافته ایم؛ از شما می‌خواهم با استفاده از علومی که می‌دانید، مالکان این کتب را پیدا کنید و به ما اعلام دارید. مرحوم مدرسی هم این درخواست را اجابت کرده و صاحبان آنها را پیدا کرده و به جناب آقای میلانی خبر داده بود که کتاب ها مال چه کسانی است. آقای میلانی متقابلا نامه‌ای نوشته بود و ضمن تشکر و سپاسگزاری، مرقوم کرده بود که شما عویصه بزرگی را از زندگی من حل کردید و برای ایشان دعا کرده بود.

۵. مرحوم «آیت الله سید محمود مجتهدی»، برادر «آیت الله سیستانی» از بزرگترین شاگردان مرحوم آشیخ مجتبی قزوینی که در مشهد بود و ما خدمت ایشان کفایه را خواندیم، نقل کرد که یک روز ما خدمت آقای

میلانی بودیم و آقای علم الهدی هم حضور داشت. برای آقای میلانی، چای کم رنگی آوردند. آقا گفت پر رنگش کنید! ما چون جرأت نداشتیم با خود آقا حرف بزنیم، رو کردیم به آقای علم الهدی و گفتیم آقا، چای را برای رنگش می‌خورد یا برای قندش؟ اگر برای قندش می‌خورد پس فرقی نمی‌کند که کم رنگ باشد یا پررنگ! و اگر برای رنگش می‌خورد، پس قند، اینجا چه نقشی دارد؟ آقای علم الهدی نتوانست جوابی بدهد؛ اما آقای میلانی که حرف‌های ما را شنیده بود، فرمود چای را برای کیفش می‌خورند، پسر جان! در کیف کردن هم، قند و هم رنگ، هر دو دخالت دارند.

مفاخر خراسان: آیا شما در مدارسی که آقای میلانی سازماندهی کرده بود تا طلاب در آنجا آمادگی لازم را برای حضور در درس خارج پیدا کنند، هم بودید؟

بنده در مدارس ایشان درس خوانده بودم و در درس اصول که در مدرسه برگزار می‌شد، شرکت می‌کردم.

مفاخر خراسان:آن سیستم درسی مدارس، بعد از آیت الله میلانی هم ادامه پیدا کرد ؟

واقعش این است که چون خیلی حساس نبودیم و بعد از پایان دوره، ما با آن سیستم و نظام آموزشی، کاری نداشتیم و درس را به طور آزاد می‌خواندیم، از ادامه یا توقف آن بی اطلاعم.

مفاخر خراسان : آقای میلانی فلسفه هم درس می‌داد ؟

نه، ایشان فلسفه نمی‌گفت؛ اما کاملا می‌دانست و بر مباحث آن مسلط بود و احاطه داشت و به علامه حکیمی هم که از ایشان در باره لزوم خواندن فلسفه پرسیده بود، جواب داده بود که این یک صنعت است و طلبه باید بداند و از آن آگاه باشد.

مفاخر خراسان: فضای عمومی و مردمی شهر نسبت به آیت الله میلانی چگونه ارزیابی می شد؟

البته در خصوص جو و فضای مشهد که باعث تنهایی آقای میلانی و عدم توجه به عظمت ایشان و طبعا بهره نبردن شایسته از این مرد کم نظیر گردید، باید عرض کنم که عموم مردم و علمای مشهد بخصوص کسانی که در مبارزه نبودند، توجه شان به نجف بود و مردم را برای تقلید به مراجع نجف ارجاع می‌دادند. علمای بزرگ اهل مبارزه میانه خوبی با آقای میلانی داشتند و لکن افرادی بین آنها بودند که نسبت به آیت الله میلانی راه افراط گری را می پیمودند و یادم هست که جماعتی از افراد انقلابی و مبارز علیه آقای میلانی تبلیغ می‌کردند و به طلابی که نانی برای خوردن نداشتند، می‌گفتند که گرفتن شهریه ایشان حرام است و

طوری حرمت این عالم وارسته را شکسته بودند که یک فرد کم سن و سال، جلوی آقای میلانی می‌نشست و با ایشان بحث و محاجه می‌کرد.

غربت آیت الله میلانی در میان مقدسین

مرحوم آقای میلانی واقعا در مشهد غریب بود؛ چون مقدسین با ایشان میانه‌ای نداشتند و برخی از انقلابیون سطح پایین و معمولی هم ندانسته، ایشان را تخریب می‌کردند. در حالی که آقای میلانی شخصیت وارسته‌ای بود و این مسائل و تعینات، اصلا برایش مطرح نبود. مخالفان ایشان هیچ شناختی از آقای میلانی در آن فضای مسموم نداشتند و خود ایشان هم بدون توجه به این مسائل، به وظائف الهی خود مشغول بود و طلاب را برای تبلیغ دین گسیل می‌داشت و با آنها شرط می‌کرد که در سخنرانی‌ها اسم مرا نیاورید و برای ترویج مرجعیت من، اقدامی نکنید و این وارستگی، حاصل ریاضت‌هایی بود که سالها متحمل شده بود.

یک نکته در باره مطالبی که فوق گفته شد، قابل تذکر است و آن این که علیرغم مخالفت‌ها و بعضا اهانت هایی که نسبت به آقای میلانی در مشهد روا داشته می‌شد، افراد شاخص و پیشتاز مبارزه در مشهد مانند مرحوم شهید هاشمی نژاد، آیت الله خامنه‌ای، مقام معظم رهبری، آقای محامی و مرحوم آقای طبسی، هیچگونه بی‌حرمتی و اهانت نسبت به آقای میلانی روا نمی‌داشتند؛ البته در میان انقلابیون، شخصی بود که گاهی تند روی می‌کرد؛ اما ایشان موقعیت چندانی نداشت و کسی به حرف ایشان توجهی نمی‌کرد. یادم هست یک بار جمعی از روحانیون و مردم در بیت آیت الله سید عبدالله شیرازی(ره) تحصن کرده بودند. و آن شخص هم آن جا بود، مطلبی را روی برگه‌ای نوشت و گفت این برگه را ببرید و در بازار بزرگ بخوانید تا بازار را تعطیل کنند؛ چون علماء اینجا تحصن کرده‌اند؛ کسی به حرف ایشان توجهی نکرد و گفتند ما ایشان را نمی‌شناسیم. ما هر چه «میرزا جواد تهرانی» بگوید، می‌پذیریم. و آن فرد چون مردمی نبود، چندان تاثیر گذار نبود.

احترام به آیت الله میلانی در نزد علمای انقلابی مشهد

شما می دانید که اینجانب با همه این بزرگانی که اسمشان را بردم، ارتباط نزدیکی داشتم. شهید هاشمی نژاد استاد من بود و من خدمت ایشان رسائل و مکاسب خوانده بودم. در منزل و مسجد آقای محامی منبر می-

رفتم و اتفاقا یک بار هم در مسجد ایشان دستگیر شدم. در اولین پنجشنبه شب هرماه نیز در منزل مرحوم آیت الله طبسی منبر می‌رفتم. این جلسه برای من از اهمیت زیادی برخوردار بود، به طوری که اگر احیانا به جهت گرفتاری، توفیق منبر پیدا نمی‌کردم، بلافاصله بعداز رفع گرفتاری و مشکل، این برنامه را ادامه می-دادم. با مقام معظم رهبری هم که جهت برگزاری جلسات فکری و اعتقادی، به منزل پدر ما رفت و آمد داشت، در ارتباط بودم. خدا می‌داند که من از هیچ یک از این عزیزان، جمله‌ای که حاوی بی‌حرمتی و اهانت نسبت به آیت الله میلانی باشد، نشنیدم. حتی خود آیت الله خامنه‌ای، مقام معظم رهبری در همان زمان در گفتگویی که با هم داشتیم، از دو خصوصیت روشنفکران آن زمان، گله مند بود؛

اول این که می‌فرمود معنویت، در میان این قشر، به شدت افت کرده و بحث های اجتماعی و سیاسی تمام اوقات بعضی از افراد را گرفته است و دیگر جای چندانی برای دعا، مناجات و یاد خداوند در میان آنان نمانده است.

دوم این که حرمت بزرگان را نگه نمی‌دارند و به شخصیت هایی مانند مطهری و... اهانت می‌کنند. ایشان معتقد بود که این دسته از روشنفکران با پشتوانه مارکسیست‌ها و کمونیست‌ها، این اهانت ها را انجام می-دهند و بزرگان را از چشم مردم می‌اندازند، به طوری که وقتی در میان روشنفکران قرار می گیریم، جرأت تعریف از جناب آقای مطهری را نداریم؛ اما با حضور حضرت امام خمینی و موقعیت ممتاز ایشان، این دو سد بزرگی که وجود داشت، از میان برداشته شد. اول این که توجه به معنویت، دعا، نیایش، زیارت و... که ضد ارزش محسوب می‌شد، رواج پیدا کرد و مقبولیت یافت. روی این حساب ایشان از من خواست در مجالسی که با روشنفکران داشت، حضور پیدا کنم و با خواندن یک حدیث و بیان یک نکته اخلاقی، به رشد معنویت آنها کمک کنم. دوم این که از اهانت به بزرگان کاسته شد. مقصود آن که همه این بزرگان مبارز وانقلابی، حرمت آیت الله میلانی را حفظ می‌کردند؛ اما در سطوح پایین‌تر، واقعا کم لطفی وجود داشت و حرمت ایشان را نگه نمی‌داشتند و مجالسی که این افراد جمع می‌شدند، واقعا مجلس معصیت بود. آن غریب بودنی که در باره مرحوم آیت الله میلانی گفتم، مربوط به این گروه از افراد بود که جمع می‌شدند و به ایشان بی حرمتی می‌کردند.

مصاحبه با استاد حجت‌الاسلام و المسلمین علی اکبر الهی خراسانی

درآمد

استاد و محقق فرزانه، حجت الاسلام و المسلمین علی اکبر الهی خراسانی، متولد سال ۱۳۲۱ ه.ش در نیشابور است. در حوزه علمیه مشهد، از محضر بزرگانی همچون حضرات آیات: حاج شیخ محمدتقی ادیب نیشابوری، شهید سید عبدالکریم هاشمی نژاد، حاج شیخ حسنعلی مروارید، حاج میرزا جواد آقا تهرانی، حاج شیخ مجتبی قروینی، حاج سید محمدهادی میلانی، حاجی سید عبدالله شیرازی و ... بهره بّرد و از خرمن دانش و تقوای ایشان، توشه گرفت. ایشان از مشایخ حدیثی متعددی «اجازه حدیث» دریافت کرد و همچنین به دریافت «اجازه اجتهاد» از سوی چند تن از اساتید خود، مفتخر گردید. وی در سال ۱۳٤٤ موفق به اخذ گواهینامهٔ مدرّسی علوم منقول از تهران شد و در سال ۱۳۵۲ به دریافت دانشنامهٔ کارشناسی در رشتهٔ فقه و مبانی حقوق اسلامی از دانشکدهٔ الهیات و معارف اسلامی مشهد موفق گردید. تأسیس اولین مرکز پژوهشی رسمی در زمینه علوم اسلامی در مشهد یعنی بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی در سال ۱۳٦۳ مرهون تلاش و همت وی است. استاد علی اکبر الهی خراسانی از ابتدای تأسیس تا موعد بازنشستگی یعنی ۱۳۹٤، ریاست این مجموعه علمی را بر عهده داشته و اداره عالمانه آن در طول این مدت، در کنار همت و تلاش محققان آن افتخارات فراوانی را آفریده است. ایشان هم اکنون عضو هیئت مدیره بنیاد است. کتاب «سفینهٔالبحار و مدینهٔالحکم والآثار» اثر شیخ عباس قمی با تحقیق و تصحیح علی اکبر الهی خراسانی، کتاب سال جمهوری اسلامی ایران شد. وی همچنین در سال ۱۳٤۲ اولین صندوق قرض‌الحسنه در کشور را

تأسیس نمود که تا امروز مدیریت آن را برعهده دارد و در کنار آن با راه‌اندازی فروشگاه تعاونی جهت کمک و عنایت ویژه به طلاب عمر خویش را مصروف داشته است.

وی که از شاگردان ویژه و نزدیک به آیت‌الله العظمی میلانی به‌شمار می‌رود در نوشتار ذیل به اجمال به ابعاد شخصیتی استاد بزرگ خویش اشاره می‌کند و پس از آن، در گفتاری به ویژگی‌های مدرسه عالی حسینی که به همت آیت‌الله العظمی میلانی راه‌اندازی گردید می‌پردازد.

***

ابعاد شخصیتی استاد بزرگ و ویژگی‌های مدرسه عالی حسینی

آیت الله العظمی سید محمّد هادی میلانی – قدّس سرّه – از مراجع برجسته و فقهای نامدار شیعه و از پایه‌گذاران نظام نوین حوزه‌های علمیّه، در روز عرفه سال ۱۳۷۳ ق. / ۱۸ مرداد ۱۳۳۳ ش. به مشهد مشرف شد و به دعوت و اصرار علمای بزرگ این شهر، در مشهد رحل اقامت فکند و در مدت ۲۲ سال تلاش مخلصانه، در عرصه تدریس خارج فقه و اصول، تأسیس مدارس علمیه، ساماندهی برنامه‌های آموزشی و پژوهشی حوزه و تربیت فضلا و نخبگان گام‌هایی استوار و برجسته برداشت.

منزل بیرونی آیۀالله میلانی همواره محل آمد و شد علما، فضلا و مردم مؤمن بود و چهره‌های علمی و رجال برجسته دینی از سراسر ایران و کشورهای اسلامی به دیدار معظّم‌له می‌شتافتند.

دیدار دکتر عبداللطیف بدوی رئیس جامعۀ الازهر، دکتر شیخ محمّد فحّام مفتی اعظم و رئیس الازهر مصر و همراهان، علّامه شیخ محمّد تقی قمّی رئیس دارالتقریب بین‌المذاهب الاسلامیه مصر، علّامه شیخ محمّد جواد مغنیه مؤلف التفسیر الکاشف، شیخ حسن خالد مفتی و دکتر صبحی صالح از علمای لبنان، علّامه شیخ محمّد جواد شرّی رهبر شیعیان آمریکا، شیخ محمّد بن علی اکوع زیدی وزیر دادگستری یمن، علّامه شیخ احمد کفتارو مفتی سوریه و استاد گنجعلی اوغلی از آن جمله است که بازتاب گسترده‌ای در مطبوعات آن روز ایران به همراه داشت.

دیدار تاریخی و به یادماندنی با علّامه شیخ احمد کفتارو در شب چهارشنبه ششم ربیع‌الآخر ۱۳۹۲ ق. /۱۸ اردیبهشت ۱۳۵۲ش در جلسه درس فقه آیۀالله میلانی در شبستان – ضلع غربی – مسجد گوهرشاد و با حضور تمامی شاگردان درس از جمله بنده کمترین انجام گرفت. نگارنده خوب به خاطر دارم چون شیخ

کفتارو وارد جلسه درس شد، استاد مشغول تدریس بود و به احترام مهمان، درس را به زبان عربی ادامه داد. پس از پایان درس، شیخ کفتارو، سخنرانی جالبی ایراد کرد و در اثنای آن گفت: «نحن کلّنا شیعهٔ إذا کانت الشیعهٔ معناها حبّ آل‌بیت رسول الله صلّی الله علیه و آله، و من لم یتشیّع فلیس بمسلم.»

مرحوم آیهٔالله میلانی با آگاهی از شرایط زمان و مکان و با بینش عالی و کم‌نظیر نسبت به مسائل روز کشور، در جریان‌های سیاسی آن روز، به خصوص نهضت اسلامی ایران، نقش فعال داشت. ارتباط با شخصیت‌های فرهنگی و دانشگاهی، انتشار بیانیه و اعلامیه درباره مسائل جاری کشور و ارسال پیام‌های بیدارگر و مؤثّر به کنگره‌های اسلامی خارج از کشور، از جمله اقدامات سیاسی – فرهنگی ایشان به شمار می‌رود.

خصال حمیده و ملکات فاضله آن مرحوم را مجالی دیگر و فرصتی بیشتر باید تا به تفصیل و کمال تبیین گردد، اما به اجمال باید گفت: او به حق عالمی وارسته، عارفی دلباخته اهل‌البیت علیه السلام و حضرت امام رضا و حضرت ولیّ‌عصر صلوات الله علیهم اجمعین بود.

ارادت ایشان به اهل بیت (ع)

گواه ارادت ایشان به اهل بیت (ع) تألیف یک دوره کتاب ۸ جلدی با عنوان قادتنا کیف نعرفهم؟ است در شرح حال و اثبات حقّانیت و امامت ائمه اهل‌البیت علیهم السلام از منابع و مصادر معتبر اهل سنّت.

این نکته شنیدنی است که در زمان توسعه فلکه حرم، منزل مسکونی آیهٔالله میلانی در معرض تخریب قرار گرفت، هر چه خواستند بهای منزل را به ایشان بپردازند و یا منزلی برای معظّم له تهیه کنند اما ایشان که عاشق دلباخته امام رضا علیه السلام بود، این را نپذیرفت و فرمود: «آخر عمر من است احتیاجی به منزل نیست.» لذا پشت سند مالکیت را امضا و منزل را رایگان به آستان مقدس رضوی اهدا فرمود.

عجیب است از تاریخ دستخط ایشان که فرموده بود «آخر عمر من است» تا رحلت آن عارف بینادل دو ماه و چند روز بیشتر فاصله نشد.

گواه عشق و ارادت بسیار ایشان به حضرت ولی عصر (عج) این چنین است که در کتابخانه شخصی آیهٔالله میلانی – واقع در اندرون منزل- که دیدارهای خصوصی و جلسات استفتاء نیز در آنجا برگزار می‌شد و نگارنده بارها در این دیدارها و جلسات حضور داشتم، معظّم‌له روی تشک و پشت میز مطالعه می‌نشست و بالای سر ایشان تابلوی بزرگی نصب شده بود که بر روی آن عبارت ذیل نقش بسته بود:

یا صاحب العصر و الزّمان عجّ الله تعالی فرجک

بالای سرم نام تو را نقش نمودم یعنی که سر من به فدای قدم تو

هم اکنون این تابلوی زیبا در اتاق پذیرایی مرحوم فرزندشان موجود است.

آیت‌الله العظمی میلانی بسیار با وقار و مبادی آداب، فروتن و مهربان، دقیق و ژرف‌نگر، دوراندیش و آینده-نگر و بالاخره استادی فرزانه بود که با دقّت عقلی و فلسفی، توانست در حوزه درسی خود نخبگانی را بپروراند که پس از او صاحب کرسی تدریس و ناشر افکار و مبانی علمی او شدند.

معظّم له برای ساماندهی حوزه‌های علمیه برنامه‌های نوینی داشت چنان‌که برای دوره‌های مقدماتی و عالی دروس حوزوی سه مدرسه تأسیس فرمود: مدرسه سطوح مقدماتی و متوسطه، مدرسه عالی حسینی و مدرسه امام صادق علیه السلام، بر کدام از این مدارس برنامه مدوّن پنج ساله و برنامه تفصیلی روزانه داشت که با همکاری جمعی از مدرسان برجسته حوزه و تنی چند از اساتید دانشگاه اداره می‌شد.

نگارنده از آغاز راه‌اندازی مدرسه عالی حسینی تا پایان، در مدیریت مدرسه و نیز در تدریس دروس علم الحدیث، لغات القرآن و مذکّرات حول المتون، با دیگر استادان از جمله نواده دانشمند آن مرحوم حجةالاسلام والمسلمین دکتر سید فاضل میلانی همکاری صمیمانه داشته‌ام.

آن مرحوم به برکت بهره‌مندی از محضر استادان برجسته علوم اسلامی و هوش و استعداد خدادادی و تلاش و کوشش شخصی توانست در علوم اسلامی همچون فقه، اصول، فلسفه، کلام، تفسیر و غیر این‌ها متخصص و صاحب‌نظر گردد و آثاری را به شرح زیر از خود به یادگار گذارد:

۱- محاضرات فی فقه الإمامیة در ۱۰ جلد

۲- قادتنا کیف نعرفهم؟ در ۸ جلد

۳- تفسیر سوره جمعه و تغابن

٤- مختصر الأحکام

۵- مناسک حج

٦- حاشیه بر عروۀ الوثقی

۷- نخبۀ المسائل

و آثار دیگری که متأسفانه هنوز به چاپ نرسده است.

اما درباره مدرسه عالی حسینی:

دوباره یادآور می‌شوم که مرحوم آیت‌الله العظمی میلانی، شخصیتی علمی و با تحصیلات عالیه در حوزه علمیه نجف بود که در زمینه برخورد با مسائل روز نیز شخصیتی نوگرا و جریان‌ساز به حساب می‌آمدند. ایشان، روحیه‌ای تشکیلاتی و منظم داشتند و بر این اساس، بر برخی موارد در تأسیس مدرسه، عنایت ویژه داشتند که از جمله این موارد می‌توان به حضور و غیاب منظم طلاب، طبقه‌بندی منظم طلاب در سطوح مختلف، نظام ارزشیابی و امتحانات منظم و جدی و نیز رشته‌های مختلف و متفاوت با نظام سنتی حوزه را نام برد.

در ابتدا طلاب وارد مدرسه مقدماتی می‌شدند و برخی دروس و آموزش‌های مقدماتی را در سطح مطلوب و براساس یک سیستم منظم آموزشی فرا می‌گرفتند. پس از آن، این طلاب به مدرسه عالی گام می‌گذاشتند و علاوه بر فراگیری دروس جدید، به مطالعات پیشین خود نیز عمق و قوت می‌بخشیدند.

بر مبنای سیستم آموزشی مدرسه و براساس آنچه در اساسنامه مدرسه وجود دارد، تربیت مبلغان دانشمند و سخنوران پرهیزکار که آشنا به اوضاع زمان و مطلع از فرهنگ و تمدن روز باشند و نیز پرورش محققان و نویسندگانی که بتوانند از طریق نوشتن مقاله و رساله و تحقیق و تألیف، حقایق اسلام و معارف حقه تشیع را در بین عموم طبقات و به‌خصوص طبقه تحصیل‌کرده و نسل جوان اشاعه دهند، در سرلوحه برنامه مدرسه عالی حسینی قرار گرفته است.

بر همین اساس، برنامه درسی برای طلاب پیش‌بینی می‌شد که مواد آن عبارت بود از: تفسیر، کلام، آیات‌الاحکام، آیات‌القوائد، علم‌الحدیث، ملل و نحل، ولایت، تاریخ اسلام، خطابه و مناظره، مکالمه و ترجمه عربی، ادبیات فارسی و زبان خارجه (انگلیسی و فرانسوی). بر همین اساس، اساتید مجرب نیز از خارج از محیط حوزه، به محیط حوزه وارد شدند و ارتباط تنگاتنگی میان اساتید دانشگاه و حوزویان برقرار می‌شد.

بنا بر نظر مرحوم آیت‌الله میلانی، بنده و جناب آقای سید فاضل میلانی، به‌طور مشترک در مدرسه فعالیت اجرایی و مدیریت داشتیم. از برنامه‌ریزی درسی تا حضور و غیاب و ارزیابی گرفته تا تهیه و تکثیر متون و جزوات آموزشی، بر عهده خود ما بود. حال آنکه به حسب نیاز، برخی از دروس را نیز خودمان تدریس می‌کردیم.

در این میان، چند نکته قابل توجه وجود دارد:

۱. تشکیل پرونده منظم تحصیلی برای طلاب و ثبت اطلاعات و موارد تحصیلی آن‌ها در پرونده برای ارزشیابی؛

۲. وجود یک نظام منظم ارزشیابی به‌منظور برآورد سطح علمی طلاب حاضر در مدرسه؛

۳. تهیه و تدوین جزوات آموزشی مناسب با برنامه‌های مدرسه در زمانی که جزوات و کتاب‌های مورد نیاز در این سطح وجود نداشت؛

٤. حضور برخی افراد و چهره‌های نامدار همچون مرحوم علامه عسگری برای ارائه بحث‌های فوق برنامه؛

۵. طلاب فارغ‌التحصیل مدرسه که در حال حاضر نیز از چهره‌های موفق علمی حوزوی به حساب می‌آیند.

بر همین مبنا و در کنار مدرسه عالی حسینی، مدرسه امام صادق(ع) نیز تأسیس شد که تمرکز آن بر فقه و اصول بود و البته فقه و اصول در آن نیز متمایز از تدریس فقه و اصول رایج در حوزه‌های علوم دینی آن زمان بود.

با توجه به اینکه نظام سنتی حوزه، فاقد یک سیستم ارزشیابی منظم بود و از سوی دیگر، سیستم آموزشی و ارزشیابی در دانشگاه‌ها، تجربه شده و نقاط قوت و ضعف آن قابل ارزیابی بود، بر مبنای تجربه‌ای که خود ما از تحصیلات دانشگاهی داشتیم، سعی کردیم تا با بهره‌گیری از نقاط قوت سیستم آموزشی دانشگاهی، ساختاری بهینه را برای تحصیل علوم دینی فراهم کنیم.

اتفاقاً هم، رشته تحصیلی بنده و ایشان، به‌گونه‌ای بود که با مباحث حوزوی رایج همپوشانی داشت.

از جمله نکاتی که می‌توان به موفقیت تلاش بنده و دیگران در اداره مدرسه عالی حسینی به آن اشاره کرد، این بود که تعارف و رودربایستی را کنار گذاشته بودیم و با همه افراد محصل، به صورت یکسان برخورد

می‌کردیم. هرکس که نمی‌توانست به تعهدی که ابتدای سال تحصیلی امضا می‌کرد، عمل کند، بدون استثناء، موظف بود مدرسه را ترک کند و شاید مهم‌ترین وجه موفقیت در میان مسئولان و طلاب مدرسه نیز همین نظم جدیدی بود که بر ساختار سنتی حوزه وارد شد.

در ارزشیابی نیز خود را شرعاً مسئول می‌دانستیم و تمام وقت خود را صرف آن می‌کردیم تا حقی از طلاب تضییع نشود.

در کنار برنامه‌های آموزشی، برنامه‌های فوق‌برنامه و تفریحی نیز پیش‌بینی شده بود تا هم طلاب از فراغت بهره ببرند و هم در حین همین فراغت، از آموزش‌های متناسب با فضای تفریحی نیز بهره‌مند شوند.

درباره شخصیت مرحوم آیت‌الله العظمی میلانی این نکته را نیز باید یادآور شد زمانی که مرحوم امام(ره) تبعید شدند، برخی اصحاب و افراد مورد اعتماد خود را از جمله مرحوم مطهری، مرحوم لاهوتی، آقای مهدوی کنی و آقای کریمی خواستند و به ایشان توصیه کردند که مرحوم آیت‌الله میلانی مورد مراجعه اطرافیان امام باشند. تا آنجا که شنیدم آقای بادامچیان می‌گفت که مرحوم امام فرمودند حتی برای فتوا در موارد مورد ابتلا به آیت‌الله میلانی مراجعه کنند. آقای بادامچیان ادامه داد که مرحوم آیت‌الله میلانی، تنها مرجعی بود که به قتل حسینعلی منصور فتوا داد و این حریت و شجاعت مرحوم آیت‌الله میلانی، زبانزد همه بود.

خدمات مرحوم آیت‌الله میلانی در مدرسه علمیه حقانی نیز امروزه به صورت حضور فارغ‌التحصیلان آن در پست‌های اجرایی کشور قابل ارزیابی است.

درباره تحول نظام آموزشی حوزه با توجه به برنامه مدرسه عالی حسینی همان‌طورکه بیان شد، سیستم سنتی حوزوی فاقد مسائلی بود که مورد دغدغه‌های ما قرار گیرد. از سوی دیگر، سیستم دانشگاهی هم به تنهایی نمی‌توانست پاسخگوی دغدغه‌های آموزشی و مهم‌تر از آن، تربیتی ما باشد.

ما حتی با تغییر در متون آموزشی نیز سعی کردیم تا طلاب در یک مسیر هدف‌گذاری شده و البته کوتاه‌تر، با سرعت بیشتری حرکت کنند تا بتوانند خلأ موجود در جامعه را به لحاظ مسائل تربیتی و دینی و با توجه به مسائل روز، پر کنند.

ارتباط وثیق با اساتید دانشگاه نیز موجب می‌شد تا نگاه سیستم دانشگاهی نسبت به حوزویان، تغییر محسوسی پیدا کند. در کنار همه این‌ها، حضور افرادی همچون مرحوم نمایی، مرحوم مدیرشانه‌چی، استاد واعظزاده خراسانی و شیخ علی تهرانی به عنوان اصحاب استفتاء در کنار مرحوم آیت‌الله میلانی، به رشد مدرسه کمک شایانی می‌کرد.

تدریس دروسی مثل اصول استنباط و اصول فقه مرحوم مظفر در مشهد نیز نخستین بار در مشهد توسط خود بنده انجام شد.

شاید مهم‌ترین مشکلی که در ادامه راه مدرسه عالی حسینی پدید آمد، مسأله اعتبار و بودجه مورد نیاز بود که زمانی توسط برخی از تجار تأمین می‌شد و پس از مدتی، نتوانست هزینه‌های مورد نیاز خود را تأمین کند.

در پایان بر این نکته تأکید می‌کنم که به حق آیت‌الله العظمی میلانی پیشگام و پرچمدار تحول در برنامه آموزشی حوزه علمیه بود و نیز فقیه سترگی بود که با فعالیت‌ها و خدمات گسترده علمی و دینی خود دست به جریان‌سازی اسلامی در جامعه زد. یادش همواره در دل‌های شاگردانش از جمله بنده موج می‌زند و امیدوارم راهش مستدام و پر رهرو باشد. ان‌شاءالله تعالی.

مصاحبه با حجت الاسلام و المسلمین جناب آقای صادق علمی

بسم الله الرحمن الرحیم

مفاخر خراسان: در خدمت جناب آقای صادق علمی هستیم و می‌خواهیم اگر خاطره و مطلبی از خودتان یا مرحوم ابوی درباره ویژگی های علمی، اخلاقی و اجتماعی مرحوم آیت الله میلانی دارید، بفرمایید.

بسم الله الرحمن الرحیم: من شانزده –هفده ساله بودم که مرحوم آقای میلانی در سال۱۳٥٤ از دنیا رفت و من در مراسم تشییع جنازه ایشان که در خیابان تهران انجام شد، شرکت کردم و الان محل دفن ایشان را به خوبی به خاطر دارم و همواره به زیارت قبر ایشان می رفتم و از زمانی که قبر ایشان بر اثر جداسازی حرم در قسمت زنانه قرار گرفته، از دور زیارتشان می‌کنم.

جریان ارتباط پدرم، مرحوم آیت الله شیخ محمد علمی اردبیلی، با آیت الله میلانی از زمانی شروع شد که پدرم در سال ۱۳٤٦ش از نجف به ایران آمد؛ این سفر در درجه اول برای زیارت مضجع شریف حضرت ثامن الحجج (ع) بود و در مرحله بعد برای رفع کسالت و مداوا با تغییر آب و هوا که پزشکان، تجویز کرده بودند. پدرم به همراه برادرم، حاج حسن که بحمدالله الان در قید حیات است، وارد مشهد شدند و در منزل بعضی از دوستان قدیمی خودشان از جمله مرحوم شیخ ذبیح الله قوچانی، آیت الله ابوالحسن شیرازی، امام جمعه اسبق مشهد و آیت الله نمازی شاهرودی اقامت کردند. مرحوم آیت الله میلانی که دوستی و رفاقت دیرینه‌ای با پدرم در نجف وکربلا داشت، وقتی مطلع شده بود که ایشان به مشهد آمده، به دیدن پدر ما رفت و پدرم نیز به حکم وظیفه و سنت مبارکی که در حوزه بود و هنوز هم هست، به بازدید ایشان رفته بود که بر حسب اتفاق دیده بود که مرحوم شهید بهشتی هم که نماینده آقای میلانی در آلمان بود، در منزل آقای میلانی حضور دارد. مرحوم آقای میلانی شهید بهشتی را به پدر ما معرفی کرده و گفته بود آقای سید محمد حسینی بهشتی، یک طلبه فاضل و جوانی است که در آلمان فعالیت تبلیغی و مذهبی می‌کند و بر دو زبان آلمانی و انگلیسی، مسلط است و الان هم برای گرفتن برخی از کتب و آثار ما از جمله رساله عملیه و بردن به آلمان تشریف آورده‌اند. در همان جلسه، آقای میلانی از پدرم خواسته بود که در مشهد بماند و با تدریس به توان علمی طلاب کمک کنید. پدرم قبول نکرده و گفته بود من در نجف در محضر امام علی (ع)هستم و با حضرت مانوسم. مرحوم آقای میلانی گفته بود اگر آن آقا، علی است این آقا هم علی است؛ او علی اول است و این علی چهارم! پدر با لحن جدی و شوخی گفته بود شما سید هستید و با این خاندان نسبت دارید. بعد آقای میلانی این روایت امام صادق(ع) را خوانده بود که« ولایتی لعلی... و بقیه‌اش را یادش رفته بود که اخوی ما شیخ حسن گفته بود «خیر من ولادتی منهم» با این حال، پدر زیر بار نرفته و گفته بود باید استخاره کنم! مرحوم آقای میلانی فرموده بود شما استخاره مرا قبول دارید؟ پدرم گفته بود بله! که مرحوم آقای میلانی فی المجلس استخاره گرفته بود و آیه خیلی خوب و مناسبی آمده بود و مرحوم پدرم مجاب شده بود که در مشهد بماند؛ منتهی به آقای میلانی گفته بود که عائله و اثاثم در نجف است، اگر اجازه بدهید، من برای آوردنشان به نجف بروم. مرحوم آقای میلانی هم گفته بود حسن آقا را بفرستید که آنها را بیاورد. اخوی هم آمد و گفت پدر دیگر به نجف برنمی‌گردد و ما باید به ایران برویم؛که بنده[۷۳] و برادرانم

۱- بنده آن وقت حدودا ده ساله بودم و تا سوم دبستان در یک مدرسه غیر انتفاعی که «آل مظفر» تحت عنوان «منتدی النشر» دائر کرده بودند و از ابتدائی تا دانشگاه را پوشش می‌داد، خواندم. برادرم محمد کاظم هم که الان مدیر گروه فلسفه دانشگاه فردوسی مشهد است، با من همکلاس بود. گفتنی است که در همان زمان یک مدرسه ایرانی به نام علوی هم وجود داشت که رژیم برای ایرانیان مقیم نجف دائر کرده بود ؛ اما پدرم چون از رژیم

علی،حسن، محمد کاظم، محمدرضا و محمدجواد به همراه والده، اثاثیه مختصرمان را که متناسب با یک زندگی آخوندی بود، جمع کردیم و مشهد آمدیم. چند ماه بعد مرحوم پدرم مرحوم شیخ جواد حافظی را که بعد از انقلاب، دادستان انقلاب شد به نجف فرستاد تا کتاب‌های ایشان را بیاورد. پدرم پس از استقرار در مشهد، درسی را در مدرسه میرزا جعفر شروع کرد. اخوی ما مرحوم میرزا علی آقا هم در درس پدر شرکت می‌کرد و هم به درس مرحوم آقای میلانی می‌رفت و از هر دو درس تقریراتی داشت؛ منتهی اولین تقریراتی که از ایشان منتشر شد، از درس آقای میلانی و مبحث بیع فضولی بود که مورد استقبال مرحوم آقای میلانی هم قرار گرفت. بعدا سه جلد دیگر از این تقریرات منتشر شد. کتاب دیگری که ایشان منتشر کرد «دلیل الفقه» بود که به زبان عربی و فصیح و شیوا بود. اخوی ما با این که آن موقع سن چندانی نداشت منتهی از قلم شیوا و پخته‌ای برخوردار بود. این کتاب هم مورد توجه بسیاری از علما واقع شد و بزرگان زیادی مانند مرحوم شهید صدر و آقای سبحانی به ایشان نامه نوشتند و از انتشار این اثر، تقدیر کردند.

مفاخر خراسان: بعد از اقامت شما در مشهد، ارتباط و مراوده ابوی با مرحوم آقای میلانی چگونه بود؟

آنچه من یادم هست این است که مرحوم آقای میلانی به طور مکرر به منزل ما می‌آمد و من چون ملازم پدر بودم، در بیشتر این دیدارها حاضر بودم. علاوه بر مرحوم آقای میلانی، بسیاری از مراجع تقلید از جمله مرحوم آیت الله گلپایگانی و مرحوم آیت الله شریعتمداری به ملاقات پدرم می آمدند و من از آنان پذیرایی می‌کردم. در خصوص آقای شریعتمداری یادم هست که پدر بعد از رفتن ایشان از منزل گفت پسرم! این آدم، شهید راه ریاست است. من از گفتگوی پدرم با مرحوم آقای میلانی که عمدتا علمی بود چیزی دریافت نمی‌کردم؛ ولی به خوبی یادم هست که از تماشای چهره ملکوتی ایشان لذت می بردم.

اگر بخواهم خاطرات خودم را از آیت الله میلانی که یادم هست بگویم، اواخر عمر آیت الله میلانی بود، اینها دیگر مشهود و مسموع خودم هست، آقای میلانی شبستان مسجد گوهرشاد درس می دادند نماز مغرب و عشاء می خواندند، بعد آنجا منبری بود دو پله داشت آنجا می نشستند و فقه می‌گفتند مباحث آن خیلی یادم نیست این که می‌گویم سال ۵۳ بود بعد آنجا من چند شب به اخوی میرزا علی آقا که شیفته آقای میلانی بود و حتی ظاهرا هم خیلی شباهت به آقای میلانی داشت و آقای میلانی هم خیلی لطف داشت به میرزا علی آقای ما و خیلی دوستش داشت، البته از حوزه درس آقای میلانی ما با بزرگانی چون آقای خامنه-

---

خوشش نمی‌آمد و زخم خورده رضاخان در واقعه گوهرشاد بود اجازه نداد که ما به آن مدرسه برویم. آثار تیرهایی که پدرم در آن واقعه خورده بود، تا آخر بر بدن ایشان مانده بود و ما هر از گاهی با ایشان شوخی می‌کردیم و می‌گفتیم بابا جای آن تیرها به ما نشان بدهید!

ای آقای طبسی و کسانی که در درس آقای میلانی بودند و از شاگردان و حواریون آقای میلانی بودند، جوان‌های انقلابی آن روز و آقای میلانی هم یک چهره انقلابی، خلاصه ما با اینها آشنا شدیم و و آقای میلانی ارتباطات را برقرار کرد خیلی لطف داشت برای گرفتن خانه برای پدر ما و تهیه لوازم منزل و هر چه را که فکر کنید مرحوم میلانی به خاطر اینکه باعث شده بود پدر در مشهد بماند و به خاطر رفاقتهای نجف و کربلا ایشان خیلی لطف داشتند بعدها هم که مرتب رفت و آمد بود و من مکرر منزل یادم هست، آنچه که خودم مشاهدات خودم است روزهای آخر عمر آقای میلانی بود یعنی من چند جلسه ای به میرزا علی آقا گفتم که داداش شما که می روید آنجا می شود من هم بیایم درس آقای میلانی گفت برای چی می خواهی بیای آنجا گفتم می خواهم جمال ایشان را تماشا کنم نماز مغرب و عشا پشت سر ایشان می خوانیم بعد شما درس ایشان را گوش کنید من هم می شنوم نگاه می کنم بعد مرحوم میرزا علی آقا داستانی را تعریف می کرد می گفت یک تسبیح فروشی که دور حرم تسبیح و انگشتر می فروخت یک شب دیدم سر درس نشسته به او گفتیم که جناب حاج آقا شما این مطالبی را که آقا می فرمایند متوجه می شوید تسبیح فروش به داداش گفته بود که شما روز اول که آمدید متوجه می شدید؟ داداش گفته بودند نه خیر گفته بود خوب پس من هم انقدر می آیم که متوجه شوم... داداشم که این را تعریف کرد گفتم داداش من هم انقدر می آیم که متوجه شوم ما هم رفتیم و نشستیم و بعضی حرف های آقای میلانی کاملا الان در ذهن من هست که عینا برای شما نقل می کنم یکی از حرف های ایشان این بود که ، طلبه ای بود که خیلی اشکال می کرد به طوری که نمی گذاشت آقا حرف بزند، آقا خیلی صبور بود و با اخلاق بود و اسوه اخلاق بود سرش را می انداخت پایین و هیچی نمی گفت این هم تند تند حرف می زد اشکالاتش هم که ما بعدا فهمیدیم .... یکی از جوابهایی که آقا دادند این بود که فرمودند که جناب آقا... لهجه آقا هم ترکی عربی بود که به فارسی ارائه می شد، آقای ... شما امشب که برای تحجد پاشدید دعا کنید دعا، دعا کنید خدا عقل من را زیاد کند و علم من را زیاد کند که من بفهمم که شما چی می گویید. از این حرفهای آقای میلانی من می فهمیدم که اشکالات آن بنده خدا اشکالات درستی نیست. این یک خاطره که من از ایشان یادم هست یک وقت دیگر هم ایشان به مناسبتی توصیه می کردند به طلاب می فرمودند که درس بخوانید مطالعه کنید شما جوان هستید شما وقت دارید نشاط جوانی و اینها از جمله این جمله را بیان کردند فرمودند من الان ۸۳ سالمه گاهی کتاب بدست می گیرم هشت ساعت به زمین نمی گذارم این حرف را ایشان گفت که یکسره ۸ ساعت مطالعه می کنم شما چرا درس نمی خوانید و اینها این هم خاطره ای که خودم یادم بوده. ولی من از همان ابتدا درس حوزه را می خواندم و بعدها هم ادامه دادم درس حوزه را البته در حدی که از درس آقای میلانی چیزی بفهمم نبودم اما چند روزی ما رفتیم درس ایشان و خدا رحمت کند آقای میلانی و مرحوم

اخوی ما را این اخوی ما بعدها به من گفت صادق قدم تو خیلی مفید و مبارک بود گفتم چطور گفت دو سه روز که آمدی آیت الله میلانی مرحوم شد. از روزی که تو آمدی خلاصه آقا از دنیا رفت .

اینها چیزی که مربوط به خود ما می شود نیست من چیزهایی که خودم دیدم یا پدر نقل می کرد یا حاج حسن نقل کرده بود من اینها را نقل کردم به شما اما در این حوزه نیوز یک مطلبی در مورد آقای میلانی نوشته که شما می توانید استفاده کنید.

من عرض دیگری ندارم اگر باشد هم حضور ذهن ندارم

- بعدها که شما ..... در درسهای حوزوی کردید مراجعه ای هم کردید به آثا ر میلانی و اینکه استفاده ای بکنید در فقه و اصول؟

ما ارتباط دیگری که با آقای میلانی داشتیم در مدرسه منتدالنشر که نوه آقای میلانی سیدفاضل که الان لندن هستند معلم ما بود در آن مدرسه به ما قرآن و احکام دینی به ما درس می داد ایشان هم خاطره ای دارم که من حتی نوع آهنگ صدای ایشان که آیه را می خوانده من یادم هست

- ایشان در برنامه مشهد می آیند.

به هر حال من خدمت ایشان از دبستان یادم هست ایشان پسر سید عباس بودند و سیدعباس و سید نورالدین میلانی شاگردان مرحوم پدر من بودند که سید نورالدین که بعد آمدند ایران و در شهرری اقامت کردند مشهد که می آمدند، به ملاقات پدرمان می آمدند.

آیه را ایشان می خواندند و به بچه ها می گفتند همان طوری که من خواندم جواب دهید. لحن ایشان خیلی جالب بود برای ما.

- شما در جریانات ...

مرحوم اخوی ما ارادت ایشان تا آخر عمر بود و در درس خارج اخوی که اصول می گفتند و من درس خارج اصول اخوی که می رفتم گاهی ایشان از مرحوم میلانی هم به آرای ایشان نقل می کردند.

- از حرکت های اجتماعی آقای میلانی، مردمی رفت و آمد ها و حرکت های زمان انقلاب ایشان...

خاطره معروف ایشان هست که ما نبودیم و نجف بودیم، جریانی که امام خمینی و انقلاب امام که آن پرواز تاریخی ایشان به تهران که برای جلوگیری از جرائم رژیم که بخواهند کاری کنند در اعتراض به کار رژیم

ایشان آنجا بود و اواخر یک مقدار مسائلی توسط بعضی از اطرافیان ایشان مسائلی پیش آمد و به وجهه ایشان آسیب زد به هر حال ...

- شما معتقدید که حضرت آیت الله...

شخص ایشان نخیر ایشان هیچ ذره ای خدشه ای به ایشان وارد نیست.

- آثاری که اخوی داشتند یادداشتهایی که ممکن است ایشان داشته باشند قابل دسترسی هست؟ چون ما بحث چاپ آثار ایشان را داریم ممکن هست که در دسترس ما قرار بگیرد؟

چهار جلد دلیل الفقه که تقریر درس ایشان است تا جایی که یادم هست بیع ..... امکانش هست در اختیار شما قرار می دهیم آثار دیگری هم اگر بود در حوزه اصول من در مورد اخوی نمی دانم باید پیگیری کنم شما ارتباطتان با من حفظ شود که من بتوانم خدمت شما باشم.

مصاحبه جناب حجت الاسلام و المسلمین، حسن کمالی

بسم الله الرحمن الرحیم

مفاخر خراسان: خدمت جناب حجت الاسلام و المسلمین، دکتر حسن کمالی هستیم و در ابتدا از ایشان تقاضا می‌کنیم درباره خودشان و این که اهل کجا هستند و چه تحصیلاتی داشته‌اند، توضیحاتی بفرمایند.

بنده حسن کمالی ساروی هستم و ابتدا در حوزه علمیه امامیه ساری در محضر آیت الله صدوقی، ادبیات و مقداری فقه و اصول خواندم و دیپلم اسلامی را در رشته ادبیات عرب گرفتم و سپس به مشهد رفتم و

تحصیلات و تحقیقاتم را در مدرسه سلیمان خان(سلیمانیه) ادامه دادم. در این مدرسه، بنده از محضر آقایان حجت هاشمی، واعظی و صالحی بربری بهره بردم، آقای صالحی بربری استاد بسیار منظم و پرکاری بود؛ ایشان کار تدریس را از ساعت ٦ صبح شروع می‌کرد و تا ٦ بعداز ظهر، یکسره درس می‌داد و خستگی برایش معنی نداشت. جالب این که ایشان، گاهی مسیر خواجه ربیع تا حرم مطهر و مسجد گوهرشاد را پیاده می‌پیمود که مایه شرمساری ما بود و ما هم سعی می‌کردیم همیشه یک ربع زودتر سر جلسه درس حاضر شویم تا شرمنده استاد نباشیم. ایشان را شاید بتوان از اساتید کم نظیر تاریخ حوزه های شیعه به شمار آورد.

بعد از اتمام این دوره، من رسائل و مکاسب وکفایه را به پایان رساندم و بعد از آن، علاوه بر حضور در برنامه مدرسه مرحوم آیت الله میلانی، در درس خارج فقه معظم له که شب‌ها بعد از نماز، برپا می‌شد و این از امتیازات این درس برای ما بود، شرکت می‌کردم. در این درس خیلی جالب و با برکت، حضرت آیت الله خامنه‌ای و آیت الله واعظ طبسی هم حاضر می‌شدند؛ البته جناب طبسی به جهت مشکل پا، مدت کوتاهی آمد و سپس در منزل خودشان مشغول تدریس تفسیر قرآن شد.

از خصوصیات درس فقه مرحوم میلانی که نشان از تبحر بالای ایشان در فقه داشت این بود که ما از درس ایشان تعیین قبله و تعیین ساعت و مباحثی از علم نجوم و مواردی از این دست را نیز می‌آموختیم. بسیاری از شاگردان تعجب می‌کردند که ایشان چه جور فقیهی است که علاوه بر تبحر و مهارت فوق العاده در فقه، بر ریاضی و نجوم هم تسلط دارد. یک بار به هنگام بحث در باره مباحث مربوط به قبله، پرسیدم اگر ما در جائی مثل زندان یا پادگان باشیم و نتوانیم جهت قبله را تشخیص بدهیم، آیا می‌توانیم به یک سمتی بایستیم و نماز بخوانیم ایشان فرمود اگر به گمان این که به سمت قبله ایستاده‌اید، اشکال ندارد و می‌توانید نماز بخوانید و اگر بعدا جهت درست قبله را کشف کردید، باید نمازتان را اعاده یا قضا کنید. سپس ایشان فرمود این فتوای جدی من است. درفتوا دادن دقیق بود و برای بسیاری از احکام، مبانی محکمی داشت و از آیات و روایات به خوبی، بهره برداری می‌کرد.

من مشغول نوشتن زندگی نامه حضرت آیت الله العظمی میلانی هستم و در آن متذکر شده‌ام که ایشان نه تنها در فقه خیلی قوی بود و از این حیث در شمار مفاخر ما قرار دارد؛ بلکه در اصول و فلسفه و حتی تاریخ و ادبیات هم مهارت کافی داشت. در باره تسلط ایشان بر ادبیات، جالب است عرض کنم که اشکالات ادبی ما را هنگام خواندن حدیث، می‌گرفت. به عنوان مثال یک بار من سند حدیثی را این طور خواندم «عن احمدِ بن محمدِ بن خالد... که ایشان فرمود نه! عن احمدَ بن محمدِ بن خالد، بعد این شعر را

خواند که«من همان احمد لاینصرفم/ که علی برسر من جرّ ندهد» من تعجب کردم و با خودم گفتم چقدر ایشان بر ادبیات مسلط است و هنوز منصرف و غیر منصرف را به یاد دارد و این در حالی بود که خود من آن زمان سیوطی تدریس می‌کردم و علی القاعده باید حضور ذهن بیشتری می‌داشتم. ایشان واقعا از نوابغ دوران بود.

مفاخر خراسان: در باره ویژگی‌های اخلاقی و شخصیتی مرحوم آیت الله میلانی هم اگرنکاتی در ذهنتان هست، بفرمائید.

مرحوم آیت الله میلانی، عالمی برجسته و وارسته و بسیار متواضع بود. توجه ایشان به حضرت حق و روحیه الهی و خدائی آن بزرگوار حتی تعجب برخی از اتباع خارجی که با ایشان در ارتباط بودند، برانگیخته بود. دکتر لئون مسیحی که ایشان را جراحی کرده بود، پس از جراحی، مسلمان شد. از او پرسیدند علت مسلمان شدنت چه بود؟ دکتر گفت هر کسی بلافاصله پس از به هوش آمدن و در یک حالت ناخودآگاه، اسرار نهفته خودش را بر زبان می‌آورد و من دیدم که آقای میلانی، در این حال ذکر خدا بر زبانش جاری بود و مدام می‌گفت الله، الله... با دیدن این حالت، حال من هم دگرگون شد و به حقانیت دینی که ایشان بدان معتقد بود، پی بردم و بلافاصله ایمان آوردم. جالب است عرض کنم که دکتر لئون وصیت کرده بود که مانند مسلمانان تجهیز و تغسیل و تکفین شود و در مشهد و جوار امام رضا(ع) دفن شود که به همه این موارد به غیر از دفن در کنار حرم مطهر عمل شد و پیکر ایشان به جهت مشکلاتی که در زمان طاغوت وجود داشت، در خواجه ربیع به خاک سپرده شد.

مرحوم آیت الله میلانی، عالمی متخلق به اخلاق الهی و به شدت ولائی بود و توسل به اهل بیت (ع) داشت و دیگران را نیز به این دو امر، توصیه می‌کرد. در ایام فاطمیه، مجلس روضه خوانی برگزار می‌کرد و در ایام محرم و عاشورا همانند مردم عادی، عزاداری می‌کرد و نذری می‌داد و گاهی با دست خودش به عزاداران حسینی و از جمله طلاب غذا می‌داد و به طور خلاصه باید بگویم که آن عالم بزرگوار از معنویت و تقوای بالایی برخوردار بود و در اوج مراتب عرفانی قرار داشت و در ضمن همین درس و بحث‌ها برای این که دچار عجب و غرور و غفلت نشویم به خود بنده فرمود « آقای کمالی! سیر الی الله، تنها با یاد گرفتن چهار تا لفظ و کلمه و صوفی بازی در آوردن، میسر نمی‌شود و باید سیر الی الله را عملی و قدم به قدم پیش ببرید»

از دیگر ویژگی‌های برجسته حضرت آیت الله العظمی میلانی، متانت و حوصله ایشان به هنگام تدریس بود. خیلی به آرا و افکار شاگردانش احترام می‌گذاشت و جواب اشکالات را با خونسردی، ملایمت و دقت می-داد و اگر نیازی به توضیح بیشتر بود و وقت و حال کافی نداشت، می‌فرمود من خسته شدم فردا اشکال شما را پاسخ می‌دهم. گاهی به خود بنده می‌فرمود اشکالت مازندرانی است، فردا جوابت را می‌دهم و روز بعد با تحقیق و تفحص کامل، تمام نظریات را جمع می‌کرد و می‌آورد و ارائه می‌کرد. از امتیازات درس ایشان این بود که در شب برگزار می‌شد وبه ما امکان می‌داد که در طی روز به دروس دیگر و برنامه‌هایی که مدرسه ایشان برای ما داشت، مانند کلاس نویسندگی و خطابه، برسیم. بحمدالله به برکات آموزش و راهنمایی آن عالم بزرگوار و برجسته، الان بنده هم توفیق منبر و سخنرانی دارم و هم دست به قلم هستم و تالیفاتی دارم و هم به قدر وسعم در حوزه تدریس می‌کنم وخارج اصول می‌گویم.

سفارش به اخلاقیات از جمله توصیه‌های ایشان به همه، بخصوص زوج‌های جوان بود؛ بنده در بیش از پنج –شش جلسه عقدکنان که ایشان مجری عقد بود، حضور داشتم. ایشان هنگامی که می‌خواست عقد بخواند به سه امر، سفارش می‌فرمود؛ اولین توصیه، مراعات اخلاق بود و سفید بختی همسر را در خوش اخلاقی می‌دانست. دومین توصیه ایشان این بود که با هم قهر نکنید؛ چرا که قهر، سمی است که زندگی را تلخ و نابود می‌کند. سومین سفارش ایشان گذشت کردن در زندگی بود. ایشان می‌فرمود اگر در زندگی، گذشت نباشد، انسان به مشکلات متعددی مانند کینه، حسادت و بخل مبتلا می‌شود و در نهایت، زندگیش شکست می‌خورد.

مفاخر خراسان: شما در جریان برخوردهایی که با ایشان صورت می‌گرفت، بودید؟

یکی از مسائلی که مرا در آن زمان بسیار ناراحت می‌کرد و آیت الله کرمانی هم تاکید داشت که متذکر شوم، اذیت و آزاری بود که برخی از افراد اعم از طلاب و غیره نسبت به آقای میلانی روا می‌داشتند. به عنوان نمونه، ایشان را مرجع درباری می‌شمردند و نسبت به اقامه نماز ایشان در حرم، معترض بودند و ما هرچه توضیح می‌دادیم که ایشان یک فیلسوف، عارف و معلم اخلاق والامرتبه و یک مرجع بسیار بزرگ است و شأن ایشان، اجلّ از این حرف‌هاست، گوششان بدهکار نبود. برخی از این افراد نادان برای اذیت ایشان می-گفتند علیکِ السلام! من یک بار بعد از دیدن این صحنه عبای ایشان را برای تبرک به سر و صورتم مالیدم و خدمتشان عرض کردم آقا! شما این طلبه‌ها را ببخشید و از دستشان ناراحت نشوید. تبسمی کرد و به عنوان مزاح فرمود آقای کمالی! این‌ها ساده و بی‌سوادند و فتحه وکسره را جا به جا می‌کنند. سلام، سلام است و

سلامتی می‌آورد. این‌ها اشتباه می‌کنند و من ناراحت نمی‌شوم. آقای میلانی با این جماعت، برخوردی نکرد؛ اما همه کسانی که به نوعی ایشان را آزار دادند، چوب خدا را خوردند و به دردهای مزمنی مبتلا شدند. بزرگان در مواجهه با جهال به دستور قرآن عمل می‌کنند و با سلام و روش‌های مسالمت آمیز با ناملایمات برخورد می‌کنند. درباره مرحوم خوانساری نقل شده است که شخصی نسبت به ایشان بی‌احترامی کرد و آن بزرگوار چیزی نگفت و رد شد. یکی –دو روز بعد دیدند آن هتاک، به مرض سختی گرفتار شد. خبر را به آقای خوانساری رساندند. ایشان فرمود کاش من جوابش را می‌دادم تا خداوند او را این چنین عقوبت نکند.

مفاخر خراسان: وقتی حضرتعالی به مشهد مشرف شدید، حضرت آیت الله میلانی در مشهد بود؟

بله من در زمانی که بنده به مشهد رفتم، حوزه علمیه مشهد در اوج خودش بود و به قول مقام معظم رهبری، مرحوم آقای میلانی، حوزه منظمی را همراه با نوآوری ایجاد کرده بود. طبق برنامه ریزی ایشان، طلبه در ابتدای ورود می‌دانست که باید در یک دوره شش ساله که به دو دوره سه ساله تقسیم می‌شد، چه دروسی را در دوره اول و دوم بگذراند و سپس به درس خارج خود آقا راه پیدا کند. خود من این دوره را طی کردم و با برنامه‌ریزی ایشان پیش رفتم و الان ریز نمرات دروس آن سال‌ها را دارم. به عقیده بنده، ایشان تنها مرجعی بود که بعد از آیت الله العظمی بروجردی در حوزه علمیه برنامه‌ریزی کرد و به حوزه علمیه مشهد، نظام داد و طبق برنامه پیش برد. راه انداختن حضور و غیاب، سرو سامان دادن به درس‌ها و برقراری امتحان برای ورود به مدرسه ایشان و ارتقاء به مراحل بعدی، از جمله کارهایی بود که ایشان صورت داد؛ البته در این زمینه، فرزندان و نوه‌های آقای میلانی هم کمک کار ایشان بودند و در این میان، باید یادی بکنم از آقای آهی که هم مداحی می‌کرد و هم آشپز آقا بود و هم مجلس روضه ایشان را گرم می‌کرد و هماهنگی انتظامات مدرسه نیز با وی بود. رهاورد این برنامه‌ریزی‌ها، تربیت بسیاری از اوتاد و بزرگان و قضات کشور زیر نظر آیت الله میلانی بود. ایشان بعد از تبعید حضرت امام خمینی، برای این که وحدت رویه در حوزه علمیه حفظ شود و طلاب دچار پراکندگی و دودستگی نشوند، ضمن حفظ مشی سیاسی خود در ادامه دادن خط امام خمینی البته پنهانی و با احتیاط کامل، حوزه علمیه را نیز به نحو احسن اداره فرمود.

از جمله اقدامات موثر مرحوم آیت الله میلانی، اعزام طلاب برای تبلیغ به اطراف استان خراسان و دیگر مناطق کشور بود و از مبلغین می‌خواست که اسم ایشان را به عنوان مرجع مطرح نکنند. خود بنده چند سال از طرف ایشان به نیشابور و سبزوار رفتم. ایشان همواره به بنده تاکید می‌کرد که نمی‌خواهم برای من تبلیغ

کنید. می‌فرمود تلاش کنید خودتان آیت الله و مشهور شوید، نه این که با اتصال به این مرجع و آن آیت الله، در پی نام و نان باشید.

مفاخر خراسان: شما به غیر از آیت الله میلانی، از محضر اساتید دیگر هم استفاده کرده‌اید؟

بنده بعد از کسالتی که برای ایشان پیش آمد، مدتی در محضر میرزا علی آقای فلسفی که در مسجد بناهای مشهد، باب تعادل و تراجیح را درس می‌داد، حاضر شدم. در قم نیز از محضر ٥-٦ تن از مراجع بهره بردم. هشت سال از محضر آیت الله گلپایگانی استفاده کردم. دو سال در درس آیت الله منتظری حضور پیدا کردم. یک سال هم در درس خارج آیت الله صانعی که مبحث دیات و قصاص را می‌فرمود، شرکت کردم. در تهران نیز هم اکنون حدود نه سال است که در درس خارج رهبری معظم حاضر می‌شوم. از محضر برخی دیگر از علمای بزرگوار تهران شرکت کرده‌ام. در ارتباط با فلسفه نیز باید عرض کنم که ٤ جلد از اسفار را خوانده‌ام و خودم نیز فلسفه و منطق را تدریس کرده‌ام.

مفاخر خراسان: هدفم از سوال قبلی این بود که اگر امکان دارد مقایسه‌ای بین درس آقای میلانی و سایر بزرگان و مراجع صورت بدهید و به ویژگی ها وامتیازات درس ایشان اشاره بفرمائید.

بنده می‌توانم بگویم که تمام فقه مثل موم در دست ایشان بود و به روانی و سادگی، مطالب فقهی را بیان می‌کرد به طوری که طلاب مبتدی هم استفاده می‌کردند و درس را می‌نوشتند و برداشت می‌کردند. آن بزرگوار خیلی بر اعصابش مسلط بود و آرام و با متانت درس می داد. اسناد و مدارک را با آرامش بیان می-کرد، تا ما یادداشت کنیم. طلاب و فضلا از درس ایشان استدلال کردن را یاد می‌گرفتند و به تحقیق و کاوش و مطالعه در احادیث و اخبار وادار می‌شدند.

به نظر من در میان بزرگانی که بنده توفیق درک محضرشان داشته‌ام تنها مرحوم آیت الله میلانی و مرحوم آیت الله منتظری بودند که علاوه بر تسلط بر فقه و اصول، بر تاریخ اسلام هم مسلط بودند و شأن نزول احادیث مربوط به احکام فقهی را بیان می‌کردند. این دو بزرگوار، فقه را با زمان پیامبر(ص) تطبیق می‌دادند و از نهج البلاغه نیز در این زمینه استفاده می‌کردند. به عنوان نمونه مرحوم آیت الله میلانی در باب نماز مسافر، علاوه بر بیان احکام خاص فقهی آن، در باره مراحل آن، رمزش و این که برای چه کسانی و در چه تاریخی بوده، سخن می‌گفت. من حضرت آیت الله العظمی میلانی را جزء فحول جهان تشیع می‌دانم و امیدوارم موسسه شما بتواند افکار، اندیشه‌ها و فقه استدلالی آیت الله میلانی را به همان شیوه که بنده عرض

کردم، یعنی تطبیق فقه و اصول، با تاریخ و با زمان شارع و رسول الله (ص) و امام باقر(ع) و امام صادق(ع) بشناساند؛ ایشان در این زمینه به عنوان مثال می‌فرمود فلان حدیث از زبان رسول الله نقل شد و در زمان امام صادق (ع) بیان شد و در زمان امام کاظم (ع) یا امام حسن عسگری (ع) باب و کشف شد و کاربرد پیدا کرد و مثلا مسافرین از آن استفاده مطلوب می‌کردند. بیان فقه به این صورت، قدرت و احاطه علمی بسیار زیادی می‌خواهد که آن مرحوم از آن برخوردار بود. ایشان در رجال و تفسیر قرآن هم تبحر و تسلط زیادی داشت و تفسیر می‌گفت و خود ما زمانی که در مدرسه ایشان بودیم، تقاضای درس تفسیر کردیم و ایشان لطف فرمود و در چند جلسه، نکات کلیدی تفسیر را برای ما بیان کرد. ایشان می‌فرمود برای فراگیری تفسیر باید بر ادبیات و تاریخ تسلط داشته باشید تا بتوانید تفسیر را با ادبیات و با تاریخ، عصری کنید. برادران اهل سنت، جنبه هایی از تفسیر عصری را گرفتند؛ ولی ما باید جنبه های دیگری از تفسیر عصری قرآن، توجه می‌کنیم و نقش زمان و مکان را در تفسیر قرآن مورد توجه قرار دهیم و آیات را کشف کنیم و در مرحله بعد به یافته‌های خودمان معتقد شویم و به آن عمل کنیم. ایشان درفقه هم همین نکته را به طلاب گوشزد می‌کرد که پس از یادگیری فقه، باید عمل به آن را در دستور کار خود قرار دهید. روی این حساب شاگردان ایشان پس از پایان درس در مسجد گوهرشاد، به کنار مضجع شریف علی بن موسی الرضا(ع) می‌رفتند و از آن حضرت توفیق عمل به دستورات دینی و آموخته‌های فقهی خود را می‌خواستند. بنده معتقدم فقه پویا که امام خمینی می فرمود، زمانی محقق می‌شود که فقیه از چنان قدرت علمی برخوردار شود که دریافت‌های خود را باور و به آن عمل کند که در این صورت در میان مردم هم اثر زیبا و خوبی برجا خواهد گذاشت.

مفاخر خراسان: شما در بحث اصول مرحوم آیت الله میلانی هم شرکت می‌کردید و نوشته و یادداشتی از آن درس و یا دست نوشته‌ای از ایشان، نزد شما هست؟

بنده ۳ – ٤ سال در درس اصول ایشان شرکت کردم و نوشته‌هایی هم دارم؛ اما بیشتر این نوشته‌ها از مباحث مختلف و به صورت پراکنده است؛ چون ایشان ظاهرا یک دوره بیشتر اصول نگفت و در این دوره هم بنده همانند بسیاری از دوستان طلبه، سفرهای تبلیغی زیادی می‌رفتم و حضور مستمری در درس اصول نداشتم؛ اما در درس فقه که مورد علاقه‌ام بود، مدت زمان بیشتری حاضر شدم و نوشته‌های نسبتا کاملی از کتاب‌های صلاه، زکات، حج و... دارم؛ اما متاسفانه به جهت وضعیت معیشتی نامناسب و شهریه اندک، امکان تهیه دفتر وکاغذ خوب برایم وجود نداشت و من این دروس را روی کاغذ کاهی و نامرغوب نوشته‌ام.

مفاخر خراسان: شما اجازه اجتهاد یا نقل روایت از مرحوم آقای میلانی دارید؟

مرحوم آقای میلانی پس از این که بنده مدتی در درس خارج ایشان شرکت کردم، اجازه نقل حدیث و تصرف در امور حسبیه را به بنده داد. آن مرحوم به بنده عنایت داشت. من در محضر ایشان و در مدرسه ایشان منبر می‌رفتم واز آنجا که تنها سخنرانی بودم که سند حدیث را بالای منبر می‌خواندم، ایشان خیلی خوشش می‌آمد و به من علاقه و اعتماد پیدا کرده بود روی این حساب مرا به نیشابور که حوزه علمیه قویی داشت، فرستاد و من مدتی در این شهر ماندم و در مسجد جامع نیشابور منبر می‌رفتم. جدا از اجازه نقل حدیث، من اجازه اجتهاد برای ۹ سال حضور در درس خارج ایشان را نیز دارم.

مفاخر خراسان: در باره عملکرد سیاسی– اجتماعی مرحوم آیت الله میلانی و تعامل ایشان با مردم چه نظری دارید؟

از جمله اقدامات تاریخی و ماندگار مرحوم آیت‌الله میلانی که البته من شنیده‌ام و خودم آن زمان در مشهد نبودم، مهاجرت ایشان به تهران و تحصن در حرم حضرت عبدالعظیم حسنی(ع) برای حمایت از امام خمینی و تایید اجتهاد و مرجعیت ایشان بود و ظاهرا ایشان اولین مرجعی بود که اجتهاد حضرت امام ره را مورد تایید قرار داد و پس از آن نیز همواره در مسائل سیاسی همراه و هم راز امام بود و امام هم برای ایشان احترام خاصی قائل بود.

مرحوم آیت‌الله میلانی را باید یک عالم اجنماعی برشمرد ایشان به اجتماع و مردم خیلی توجه داشت. درد وآلام مردم ایشان را آزار می‌داد و همواره در پی تسکین این دردها بود و در حد توان به فقرای مشهد که در عسرت و سختی زندگی را می‌گذراندند، کمک می‌کرد و در فصل سرما، ذغال و خاک ذغال مردم فقیر را تأمین می‌کرد. در حادثه زلزله که آن سال‌ها، چندین بار در اطراف خراسان رخ داد، کمک‌های قابل توجهی برای زلزله زدگان فرستاد. برای ساخت حمام در روستاها و لوله‌کشی آب و تامین آب آشامیدنی روستاها، نقش خیلی خوبی ایفا کرد و به خود ما که برای تبلیغ به روستاها می‌رفتیم، تاکید می‌کرد که روستاها را آباد کنید. ایشان از نظر کمک به فقرای مشهد و اطراف مشهد در آن زمان حرف اول را می‌زد و در این زمینه خیلی جدی بود. به طلاب فقیر نیز خیلی کمک می‌کرد. هزینه دوا و درمان بیماران اعم از طلبه و غیر طلبه را می‌داد و از پزشکان به طور محرمانه می‌خواست که مشکلات بیماران حل کنند. خود بنده از جمله کسانی بودم که برای هزینه درمان بیماری، از ایشان درخواست کمک کردم و ایشان بی دریغ کمک کرد و هزینه درمانم را داد و جالب اینکه این کار را خالصانه و لوجه الله انجام می‌داد و هیچ جا اظهار نمی‌کرد و حتی برخوردش با دریافت کننده کمک، طوری بود که انگار فراموش کرده و چنین چیزی اتفاق نیفتاده است؛

البته این پنهان کاری به صورتی بود که عده‌ای از جهال و اراذل و اوباش به جهت نشناختن ایشان، اقدام به اذیت آزار این عالم بزرگوار و برجسته بکنند.

مفاخر خراسان: یکی از ویژگی‌های مرحوم آیت الله میلانی که خیلی از شاگردان ایشان روی آن تاکید داشتند، معنویت ایشان بود، شما در این زمینه، خاطره‌ای یا یادداشتی که به یادگار مانده باشد، دارید؟

یادم هست یک بار خدمتشان مشرف شدم و عرض کردم آقا من خیلی گرفتار هستم. چه کار کنم؟ ایشان فرمود اگر گرفتاری چرا پیش من آمده‌ای؟ برو به سمت حرم امام رضا (ع) و از آن حضرت بخواه که مشکلت را حل کند. خود ایشان خیلی نسبت به آن امام رؤف(ع) ارادت داشت و متواضعانه به حرم مشرف می‌شد و باخلوص و اعتقاد وصف ناشدنی، زیارت می‌کرد. و همانطور که در نوشته‌هایم ذکر کرده‌ام، یکی از لوازم سیر کمالی را معرفت می‌دانست و خود ایشان در حدّ اعلا به اهل بیت(ع) معرفت داشت. دائم الذکر و اهل توسل به حضرات معصومین(ع) بود. جشن موالید معصومین(ع) و عید غدیر را با شکوه و عظمت خاصی برپا می‌کرد. در خصوص اذکار، معتقد بود که همانند میوه و دارو ست و ذاکر باید شیرینی میوه و تاثیر دارو را درک کند و وقتی که ذکر خاصی را به ما یاد می‌داد، متذکر می‌شد که باید طوری بگوئید که نتیجه‌اش را حس کنید. به نظم انضباط در اذکار و نماز شب مقید بود و به آن توصیه می‌کرد. می‌فرمود اگر می‌خواهید به جائی برسید، باید اهل عمل به مستحبات باشید. اذکار و نماز شب و مستحبات را ثروت و پاداش طلبه می‌دانست. همانگونه که از تشرف به حرم و توسل به امام رضا(ع) و توکل بر خداوند، به عنوان پاداش طلاب یاد می‌کرد و می‌فرمود اگر چنین کردید، به نتیجه رسیده‌اید و گرنه عمرتان را به بطالت گذرانده‌اید. در زمینه اخلاقیات نیز از ما می‌خواست که با خودمان عهد ببندیم که مثلا در طی یک ماه حتی یک بار هم عصبانی نشویم و یا به کسی توهین نکنیم و می‌فرمود با تقید به این امور، آثارش در زندگی شما نمودار می‌شود. خود ایشان به نظر بنده با سیر و سلوک معنوی و استفاده از محضر اساتید بزرگوارش در نجف و ایران به اعلا درجه معنویت وکمال عرفانی و مقام مستجاب الدعوه بودن رسیده بود. ایشان به قدری مرتبه والایی داشت که بنده و برخی از دوستان معتقدیم اجنه هم از ایشان تقلید می‌کردند و در و دیوار حرم برای ایشان تعظیم می‌کردند و خدای حیّ سبحان، فرشته‌هایی را برای ایشان قرار داده بود و ایشان مورد عنایت فرشته های حق بود. این موارد را خود به عینه و به چشم خودم دیده‌ام. توفیقات عملی عرفانی در ایشان نهفته بود.

مفاخر خراسان: از مراودات ایشان با دیگر علمای مشهد یا قم و... چیزی مدّ نظر حضرتعالی هست؟ از مکاتبات یا موضعگیری‌های ایشان چیزی به یاد دارید؟

ایشان ارتباطات و مکاتبات بسیاری با علما و بزرگان از جمله مرحوم علامه طباطبایی و آیت الله کوهستانی داشت. علامه طباطبایی معتقد بود بعد از آیت الله بروجردی، مرحوم آقای میلانی اعلم است و برای تقلید بر سایرین، ترجیح دارد. جمله «المیلانی و ما ادراک ما المیلانی» را ایشان فرموده بود. مرحوم علامه محمد تقی جعفری هم در پاسخ بنده اعلمیت ایشان را مورد تایید قرار داد. بی‌مناسبت نیست عرض کنم در ملاقاتی که با علامه جعفری در مشهد داشتم، به ایشان گفتم شما خودتان را با نوشتن یک شرح بیست جلدی بر «مثنوی معنوی» ضایع کردید؛ کاش این توان و تلاش را برای تفسیر قرآن یا نهج البلاغه صرف می‌کردید. این حرف من ایشان را تکان داد. آقای میلانی هم در دیدار با حرف مرا تایید کرده و گفته بود اگر روی نهج البلاغه کار کنید، بهتر است. مرحوم علامه جعفری هم بعد از بازگشت از مشهد، دست به کار تفسیر نهج البلاغه شد که بحمدالله الان منتشر شده است؛ البته ناگفته نماند که مرحوم آقای میلانی با شعر مخالف نبود؛ بلکه بر اشعار حافظ و مولوی تسلط داشت و گاهی خودش شعر می‌گفت و از خواندن شعر توسط دیگران لذت می‌برد و می‌خواست برایش شعر بخوانند؛ ولی سیر و توجه اصلی ایشان اهل بیتی (ع) بود. تعالی حضرت آیت الله میلانی، تعالی کربلایی، نجفی و مشهدی بود.

مفاخر خراسان: در باره کنار رفتن ایشان از صحنه مبارزه چنان که برخی می‌گویند، نظرتان چیست؟

من فکر می‌کنم این سخن نا به جاست؛ ایشان دوران خیلی سختی را پشت سر گذاشت. در شروع نهضت امام خمینی مشکلات زیاد بود و ایشان همواره همراهی می‌کرد. بسیاری از انقلابیون از محضر درس ایشان استفاده می‌کردند. مرحوم شهید هاشمی نژاد که شاگرد اول درس ایشان بود و در خط مقدم مبارزه قرار داشت، روحیه مبارزه و ظلم ستیزی را از محضر آقای میلانی آموخته بود. مرحوم آقای میلانی هم به ایشان اعتماد کامل داشت و طرح و برنامه ریزی برای حوزه علمیه را با مشورت و همکاری ایشان انجام می‌داد. منتها شهید هاشمی نژاد، بعدا بیشتر وقتش را برای مبارزه وکارهای سیاسی و تبلیغی گذاشت. یک بار یادم هست که در ایام فاطمیه در منزل ایشان مجلس روضه برقرار بود که ماموران حمله کردند و ایشان را دستگیر کردند و ما هم پابرهنه فرار کردیم و خودمان را به حرم مطهر و حتی رساندیم.

آیت الله العظمی میلانی علاوه بر جهات برجسته علمی، مبارز و مجاهد هم بود. منتها در آن دوران سخت و همراه با بحران‌های متعدد مانند تخریب اطراف حرم، آمدن ولیان(استاندار وقت خراسان) و اذیت برخی جهال و طلاب نادان و ... ایشان همتش را بیشتر مصروف حفظ و استواری حوزه کرد. با این حال آیت الله میلانی، لحظه‌ای در مسیر انقلاب کوتاهی نکرد و اگر کسی چنین حرفی زند، مرتکب گناه شده است. به اعتقاد من آیت الله میلانی هر چه در توان داشت، حتی آبرویش را برای انقلاب گذاشت.

ایشان طرفدار امام خمینی، حامی و سکان دار حوزه علمیه مشهد که در آن زمان حوزه قَدَری هم به شمار می‌آمد، بود و مبارزانی مثل آیت الله خامنه‌ای، شهید هاشمی نژاد و آقای ابطحی و خیلی دیگر از بزرگان از آن حوزه و از درس آیت الله میلانی رشد کردند. ایشان حدود ۲۰۰ عالم، نویسنده و خطیب و سخنران که از مفاخر هستند، به برکت امام رضا(ع) تحویل جامعه دینی داد. امروزه اکثر خطبا و وعاظ توانمند و انقلابی کشور به برکت وجود نازنین حضرت ثامن الحجج(ع) از استان خراسان هستند که مایه مباهات ماست و ما افتخار می‌کنیم که در ردیف طلاب و علمای خراسان هستیم.

مفاخر خراسان: تشکر از زمان طولانی و مفصلی که دراختیار ما گذاشتید.

مصاحبه با حجت الاسلام و المسلمین سید مهدی طباطبایی

درآمد

مفاخر خراسان: در ابتدا عرض کنم که ده نفر از طلاب و فضلای خراسانی، چندین سال است دفتری به نام مرکز مفاخر خراسان تاسیس شده و برای بزرگان و مفاخر این استان، مراسم جهت معرفی و نکوداشت و بزرگداشت آنان برپا شده است. طی این سال‌ها برای آقایان استاد محمدتقی شریعتی، عزیز الله عطاردی، آیت‌الله میرزا علی آقا فلسفی، میرزا جوادآقا تهرانی و اخیرا برای مرحوم آخوند خراسانی، که بعضا نیز خود حضرتعالی هم حضور داشتید، برگزار شده است و در کنار آن، آثار و کتابها و مقالاتی تحقیق و منتشر شده و از این کتابها رونمایی گردیده است. در باره این جلسه و مزاحمتی که فراهم شده، باید عرض شود که دوستان مدتی است تصمیم گرفته‌اند مراسمی و جلسه‌ای برای چهلمین سالگرد فوت آیت الله العظمی سید محمد هادی میلانی (ره) ترتیب دهند؛ حضرتعالی بهتر از ما می‌دانید که برای ایشان با همه عظمت و نقشی که در مشهد داشتند، بزرگداشتی که شایسته و فراخور ایشان باشد، برگزار نشده است. دفتر مفاخر خراسان قصد دارد با انتشار آثار علمی و فقهی مرحوم آیت‌الله میلانی که بالغ بر ۲۵ جلد کتاب می‌شود و مقالاتی که در باره ایشان نوشته شده و مصاحبه‌هایی که در این زمینه صورت گرفته، با همکاری خانواده و بازماندگان ایشان همایشی علمی و تجلیلی برگزار کند و از آنجا که جنابعالی به یک معنا خراسانی و سالها در مشهد و در جلسات درس حضور و در بیت ایشان سخنرانی داشته-

اید، در خدمت حضرتعالی برسیم و از خاطرات و نکاتی که در باره ایشان مستحضر هستید بیان کنید. در ابتدا خواهشمندیم که شرحی از زندگی و نحوه آشنایی و ارتباطتان با مرحوم آیت الله میلانی برای ما بگوئید.

شرح زندگی و مسائل و زمینه‌های حضور

بنده در در سال ۱۳۳۳ و در سن حدودا ۱۸ سالگی به مشهد آمدم. در آن زمان، من مقداری از علوم حوزوی را خوانده بودم و در بعضی مسائل نسبت به سنم، جلوتر از بعضی آخوندهای دیگر بودم. در ابتدا در درس خارج اصول مرحوم آیت الله شیخ میرزا احمد کفایی فرزند سوم آیت‌الله آخوند خراسانی که صبح‌ها در شبستان نهاوندی بر پا می‌شد، حاضر می‌شدم. مرحوم آیت الله میلانی در سال ۳۲، برای زیارت از کربلا به مشهد آمدند. در ابتدا باید به عنوان مقدمه عرض کنم که مرحوم آقای کفایی در راستای همتی که برای عالم پروری و جذب علمای شهرستان‌ها به مشهد داشت، در بدو ورود علما به مشهد مقدس، گروهی از روحانیون را می‌فرستاد تا به استقبال این بزرگان در میدان آب و خیابان امام رضا(ع) بروند و آنان را با سلام و صلوات بیاورند. هدف مرحوم کفایی از این کار که رویه ایشان از زمان رفتن رضا شاه در شهریور ۱۳۲۰بود، متوجه کردن مردم، به ارزش و اعتبار علما بود. در آن ایام، بعد از مراسم استقبال، علما و هیئت همراهشان را ابتدا به منزل بزرگی نزدیک مدرسه نواب منتقل می‌کردند و پس از استراحت کوتاهی، به خود مدرسه می‌آوردند و در آنجا یکی از روحانیون خوشامد و خیر مقدم می‌گفت. در روز ورود مرحوم آیت الله میلانی اگرچه خود من حضور نداشتم؛ اما از آقای کفایی شنیدم که آقای نوقانی که متولی مدرسه نواب و از اعیان و بزرگان مشهد بود به ایشان خوشامد و خیر مقدم گفته است و سپس آقای حاج علی اصغر عابد زاده، از تجار و خیرین و خود اهل سخنرانی و موعظه و مشهور و صاحب مؤسسات آموزشی، دقایقی صحبت کرده و از اوضاع روحانیت و حوزه، گله کرده و گفته مشهد بی سر و سامان است و آخوند و روحانی چندانی ندارد. این چند تایی هم که هستند، با هم دعوا دارند. روی این حساب بهتر است شما در مشهد بمانید و یک سروسامانی به حوزه بدهید. خلاصه با این حرف‌ها شدیدا آقای کفایی را آزرده خاطر کرده بود. من گفتم آقا اگر اجازه می‌دهید من در مجلس دیگری حرف‌های نسنجیده ایشان را جبران کنم و ذهنیتی که برای آقای میلانی پیش آمده،

تصحیح کنم؟ گفت تو سن و سالت کم است و برای این کار مناسب نیستی! باید فرد قوی‌تری را پیداکنیم. گفتم خود شما چرا نمی‌گویید؟ گفت در شأن من نیست. بعد گفت مراقب او باش تا دوباره به آقای میلانی نزدیک نشود و از آن حرف‌ها نزند.

آقای میلانی پس از ورود به شهر مشهد، در ابتدا در منزل آقا شیخ علی اکبر نوقانی که منزل وسیعی در کوچه باغ بود، اقامت کرد و علما و بزرگان مشهد به دیدارش رفتند. بسیاری از علما و بزرگان مشهد خواستار ماندن آقای میلانی در مشهد بودند؛ انگیزه این بزرگان از جمله آقای کفایی و آقای شیخ کاظم دامغانی که مجتهد قوی و برجسته‌ای به شمار می‌آمد، بهره برداری حوزه علمیه مشهد از وجود ایشان و تقویت حوزه مشهد بود. در واقع مرحوم آقای کفایی و مرحوم دامغانی حامی واقعی مرحوم آقای میلانی بودند.[۷۴] اگرچه برخی مانند حاجی عابدزاده که فرد بانفوذی بود و دل خوشی از برخی روحانیون و علمای مشهد نداشت، که به دربار تمایل داشتند و انگیزه‌های دیگری داشتند و می‌خواستند آقای میلانی را در جهت مستقل قرار دهند و از ایشان، علیه برخی از علمای مشهد بخصوص آقای کفایی و مرحوم فقیه سبزواری استفاده کنند. برخی از علمای مشهد از جمله مرحوم آقای کفایی، مرحوم شیخ هاشم قزوینی و مرحوم سید یونس اردبیلی، با این شیوه او مخالف بودند. اما گروه آقای عابدزاده، متشکل از پسر سید یونس اردبیلی و جمعی دیگر اهداف دیگری داشتند و از نظر من، برای ایجاد تفرقه و دو دستگی میان علمای مشهد، قدم بر می داشتند مثلا مرحوم شیخ مجتبی قزوینی را که آن زمان در حوزه علمیه فردوس به سر می-برد، به مشهد آوردند و با سوء استفاده از مخالفت آشیخ مجتبی با فلسفه، ایشان را در مقابل آقای میلانی قرار دادند. به یاد دارم که یک بار نوقانی در مسجد گوهرشاد به مناسبت شهادت امام صادق(ع) منبر رفت و از آقای میلانی به عنوان زعیم حوزه علمیه خراسان نام برد و در مقابل مرحوم کفایی را تنقید کرد که من خیلی ناراحت شدم و به جهت علاقه‌ای

۱-اگر چه یک بار مرحوم شیخ کاظم دامغانی با مرحوم آقای میلانی در افتاد و آقای میلانی هم قهرکرد و به قم آمد. اتفاقا من هم در آن ایام قم بودم و منزل یک دوست کویتی در اختیارم بود که در اختیار مرحوم آقای میلانی قرار دادم و زمینه ملاقات ایشان با مرحوم آیت الله بروجردی را نیز فراهم کردم.

که به هردو بزرگوار داشتم، بعد از سخنرانی، به سراغش رفتم و اعتراض کردم که کارمان به دعوا و کتک کاری کشید.

نقش شیخ هاشم قزوینی

مفاخر خراسان: سرانجام اختلاف بین مرحوم حاج آقا مجتبی و مرحوم آقای میلانی، به کجا انجامید؟

با پادر میانی مرحوم شیخ هاشم قزوینی که هم‌شهری آشیخ مجتبی قزوینی بود، بحمدلله مشکل حل شد، مرحوم آشیخ هاشم قزروینی که از مدرسان بزرگ سطوح عالیه بود، هم آقای میلانی را به خوبی می‌شناخت و هم به مراتب علم و اخلاق آشیخ مجتبی، وقوف داشت روی این حساب با گفتگو و میانجی‌گری، رابطه این دو بزرگوار را اصلاح کرد؛ یادم هست روزی که مرحوم شیخ هاشم قزوینی می‌خواست به دیدار آشیخ مجتبی برود و در باره مرحوم میلانی با ایشان گفتگو کند، من هم در کنارشان بودم و خدمتشان عرض کردم با درشگه می‌روید یا با ماشین؟ گفت با درشگه و من هم درشکه‌ای گرفتم و ایشان را برای دفاع از آقای میلانی، به منزل آشیخ مجتبی بردم. یادم هست که مرحوم آشیخ هاشم قزوینی به مرحوم آشیخ مجتبی گفت شما از مراتب علم آقای میلانی خبر نداری! ایشان کوهی از علم است. همه مبانی محقق نائینی در مشت ایشان است؛ بیست سال پای مباحث آقا ضیاء عراقی نشسته و همه آنها را یاد گرفته و حلاجی کرده است. در خصوص فلسفه و این حرف‌ها هم باید بگویم که شما گوشه این منزل نشستی و به حرف این و آن گوش می‌کنی؛ در حالی که آنچه به شما انتقال داده‌اند، دروغی بیش نیست. بهتر است خود شما یک روز در سر درس ایشان حضور پیدا کنید تا حقایق روشن شود. در آخر هم گفت گذشته از همه این حرف‌ها من از شما خواهش می‌کنم که به خاطر امام زمان(ع) از این اختلافات دست بردارید. این ملاقات و حرف‌های آشیخ هاشم قزوینی، تاثیر خودش را گذاشت و موضع مرحوم آشیخ مجتبی درباره مرحوم آقای میلانی، تاحدودی تعدیل شد و کسانی که در صدد فتنه انگیزی بودند، عقب نشینی کردند. در مراسم جشن نیمه شعبان آن سال هم از آقای میلانی تقدیر خیلی زیادی به عمل آمد؛ از شخصیت علمی ایشان خیلی تجلیل شد و پس از آن، ایشان یک حالت استقلالی پیدا کرد و برخی افراد متحجر از دور

ایشان پراکنده شدند و تعدادی از شخصیت‌های روشنفکر مانند محمد تقی شریعتی بود که مخالف عابدزاده بود، دور آقای میلانی، جمع شدند.

مفاخر خراسان: ارتباط آشیخ مجتبی قزوینی با مرحوم میلانی بعد از آن جریانات، چطور بود؟

در واقع ارتباطی با هم نداشتند و در مواقعی که نیازی به ارتباط و تبادل نظر بود، به طور عمده آقای محمد رضا حکیمی و آقای دهشت و آقای شیخ عبدالحسین سبزواری، آقای مدیر شانچی و یک شخصی به نام جعفر آقا که ملا و باسواد بود ولی کفش دوزی می‌کرد، این ارتباط برقرار می‌شد.

خصوصیات شخصیت آیت‌الله میلانی

مفاخر خراسان: از خصوصیات اخلاقی و علمی مرحوم آقای میلانی برای ما بگوئید

آقای میلانی هم هوش و فراست بسیار زیادی داشت و هم بسیار متدین و متخلق به اخلاق الهی بود؛ من به جرأت می‌توانم بگویم که در میان علمای مشهد، از حیث قداست ممتاز و شاخص بود و تقوای فوق العاده‌ای داشت. همیشه از اخلاق و معنویت سخن می‌گفت. یادم هست که در غالب اوقاتی که خدمتشان می‌رسیدم؛ چه در درس و چه اوقات دیگر، مرا نصیحت می‌کرد. خصوصیت دیگر آقای میلانی این بود که به حرف‌های مغرضانه‌ای که علیه ایشان گفته می‌شد، توجه نمی‌کرد و به تعبیر قرآن، کریمانه برخورد می‌کرد و از مصادیق«اذا مروا باللغو مروا کراما» به شمار می‌آمد و هیچ وقت حاضر نبود خودش را درگیر به این مسائل و نفسیات کند؛ اگرچه آقا سید محمدعلی میلانی، فرزند کوچک ایشان گاهی وارد این مسائل می‌شد؛ ولی ایشان سعی‌اش این بود که اوضاع را آرام کند. پسر دیگر ایشان آسید نورالدین هم که شباهت زیادی در ظاهر و قیافه به پدر داشت، در رفتار و عملکرد نیز چنین بود، به طوری که آقای میلانی ایشان را به شهر ری فرستاد. در همان ایام اتفاقا سید نورالدین در نامه‌ای به من نوشت که اینجا گرفتار و بی پول شده‌ام که خودم را به او رساندم و یک شب مهمانش شدم و پولی به او دادم و دلجویی کردم و گفتم اگر امکان دارد دوباره به مشهد و پیش پدرت برگرد! گفت دیگر نمی‌توانم برگردم؛ چون پدرم

را گرگ‌هایی احاطه کرده‌اند و می‌خورند. به هرحال همین روحیه معنوی باعث شده بود که ایشان دو سنخ شاگرد و مرید داشته باشد، یک دسته مثل آقایان محمدرضا حکیمی، شیخ عبدالله یزدی، سید جعفر و سید عباس سیدان و موسوی نژاد، اصحاب سرّ آقا بودند و دعاها و توسلات مال آنها بود و جمعی هم مشتاق علم و مطالب نو و جدید ایشان در اصول و فقه بودند. وقتی آقای میلانی تدریس را در مشهد شروع کرد، به جهت این که در اصول فقه، مطالب نو و جدیدی مطرح می‌کرد، با استقبال بسیار زیادی در حوزه و در میان فضلا مواجه شد. به طوری که شیخ علی تهرانی یکی از شاگردهای ایشان در آن مقطع، می‌گفت که اعلم علمای ایران، آقای میلانی است. انصافا درس آقای میلانی خیلی منقح، موجز و پرمحتوا بود و همین جاذبه علمی موجب شد که جمعی از فضلای مشهدی که برای کسب علم به نجف رفته بودند، برگردند و در مشهد ماندگار شوند؛ آقایان علم الهدی سبزواری، شیخ ابوالفضل، شیخ علی کاشانی، برادران رضازاده، زنجانی و شیخ محمدرضا مهدوی دامغانی که همیشه در درس اشکال می‌کرد، از آن جمله بودند. به این ترتیب، جایگاه آقای میلانی در مشهد تقویت شد و ایشان پر و بال گرفت. یادم هست که در آن ایام با این که ضبط صوت چندان معمول نبود، برای درس ایشان ضبط صوت می‌آوردند و درس را ضبط می‌کردند. خود من هم مدتی در دروس اصول و فقه ایشان حاضر شدم؛ منتهی در درس فقه چون شب ها برگزار می شد کمتر حاضر می‌شدم؛ با این حال تمام مباحث کتاب اجاره را که مطالب جالبی دارد و «عروس الفقه» نامیده می شود، از محضر ایشان استفاده کردم. همچنان که در درس اصول مرحوم میرزا احمد کفایی هم حضور پیدا می‌کردم و بین دروس اینها مقایسه می‌کردم، تا ببینم علمیت کدام یک بالاتر است؟

از خاطرات مربوط به جلسه درس ایشان این است که یک بار درحال رفتن به درس، صدای ایشان را از طریق بلند گو شنیدم و اشکالی به نظرم رسید؛ به محض اینکه به شبستان محل درس رسیدم و در حالی که کفش‌هایم در دستم بود، اشکالم را مطرح کردم که فرمود اول کفش‌هایت را در جا کفشی بگذار و بعد بیا بنشین، ببینم اشکالت چیست و چه می‌گویید؟ گفتنی است که روزهای دوشنبه هم در بیت ایشان مجلس روضه بود که مرحوم استاد محمد تقی شریعتی، منبر می‌رفت و عموما افراد باسواد و روشنفکر حاضر می‌شدند؛ اما در مجلس دیگری که جمعه‌ها برپا می‌شد، همه اقشار شرکت می‌کردند

سخنران مجلس نیز غالبا بنده بودم. همچنان که منبری دهه اول محرم بیت ایشان هم من بودم. یادم هست در محضر آقای میلانی یک بار یک سخنرانی فلسفی مفصلی کردم که جز تعدادی از حضار همه بلند شدند و رفتند و بعد از سخنرانی هم آقای میلانی خیلی عصبانی شد وگفت این چرت وپرت‌ها چی بود گه گفتی؟ گفتم می خواستم یک سخنرانی علمایی بکنم! گفت این حرفها را رها کن و یک حدیث و روایت بخوان تا همه استفاده ببرند.

نکات دیگر از شخصیت علمی

مفاخر خراسان: حاج آقا! اگر در باره خصوصیات علمی آیت الله میلانی نکات دیگری به ذهنتان می‌رسد بفرمائید.

آقای میلانی علاوه بر این که از حیث اخلاقی شخصیتی بسیار متدین و صبور بود، در جهات علمی هم فوق العاده بحاث و نقاد و مسلط در علم اصول و فقه بود. تسلط ایشان در اصول به نظر بنده از تمام علمای مطرح وقت در ایران مانند امام خمینی و مرحوم آقای شریعتمداری و مرحوم آقای گلپایگانی و برخی از بزرگان نجف مانند مرحوم حکیم و مرحوم سید محمود شاهرودی بالاتر بود. من علاوه برحضور در درس علما و مراجع بزرگ قم، در درس هر یک از بزرگان نامدار نجف به مدت یکی دو ماه حاضر شدم و کیفیت بحثشان را دیدم در آن موقع مرحوم میلانی در پختگی و بیان و دسته بندی کردن مطالب علم اصول، بی نظیر یا کم نظیر یا بود. البته فقه آقای خوئی هم تراز و در مواردی، پخته تر از آقای میلانی بود. من گاهی اسم آقای خوئی را پیش آقای میلانی می‌آوردم و ایشان هم به تناسب، خاطره یا مطلبی را از ایشان نقل می‌کرد؛ یادم هست یک بار در بحث اجاره و موجر و مستاجر، ایشان روایتی را از امام باقر(ع) خواند و فرمود من از این روایت چیزی بیشتر از آقای خویی، برداشت نکردم. بعد فرمود من مدت زیادی با آقای خوئی هم بحث بودم و ایشان را در امور علمی بسیار دقیق یافتم. آقای خوئی و آقای میلانی، هر دو در فقه بسیار برجسته و شاگرد نائینی و محقق اصفهانی بودند و دقتشان فوق العاده بود نمونه این برجستگی این بود که مثلا لغتی از لغات وارده در احادیث را به ابواب مختلف مثل استفعال و افعال و تفعیل می‌بردند و از آن معانی جدیدی در می‌آوردند. قبل از این‌ها آقای بروجردی این کار را می‌کرد؛ من خودم در درس ایشان این روش را دیده بودم. البته آقای

بروجردی گاهی برداشت خودش را مستند به اشعار «ابن مالک» در «الفیه» می‌کرد که مرحوم آقای میلانی، آن را قبول نداشت و معتقد بود که باید به منابع اصیل‌تر عربی مثل «لسان العرب» استناد شود؛ چرا که لسان العرب کلمات عربی را با توجه به اشعار و ادبیات حجاز در دوران جاهلیت، معنا کرده و این به ادبیات پیامبر و معصومین(ع) که اهل حجاز بودند، نزدیکتر است. تا این حد ایشان حساس بود و لذا کتاب‌های لغت دوره متأخر مانند کتاب «المنجد» و مانند آن را اصلا قبول نداشت و می‌گفت این کتب لغات را بر اساس فهم و دریافت مصری‌ها معنا می‌کنند. در حالی که فتوا دادن امر مشکلی است و نیاز به دقت و فحص و جستجوی بسیار در کتاب‌های لغت عصر متقدم بر گرفته از آثار عصر نزول قرآن و صدور روایات دارد. برای من خیلی جالب و مهم بود که آقای خوئی و آقای میلانی نگاه جدیدی به ادبیات و لغات داشتند. همان گونه که خود آقای میلانی دیدگاه ویژه‌ای نسبت به منابع روایی و بخصوص کتاب «وسائل الشیعه» داشت و اصلاحیه ای بر آن نوشته بود؛ در آن زمان آقای ربانی شیرازی هم مشغول اصلاح و تصحیح وسائل الشیعه بود. من سه جلد از نوشته‌های ایشان را گرفتم و پیش آقای میلانی بردم تا ببینم چه نظری دارد؟ ایشان همه را رد کرد و گفت این اصلاحیه غلط است و نسخه اصلاحی من، بهتر است. من رفتم و آقای ربانی شیرازی را نزد آقای میلانی آوردم تا با هم گفتگو کنند و به نتیجه‌ای برسند؛ اما بعد از سه ساعت بحث و گفتگو، نتیجه واحدی به دست نیامد و آقای ربانی خسته شد و گفت من حوصله ادامه بحث را ندارم؛ بنا براین می‌روم و کار خودم را پی‌گیری می‌کنم. روی این حساب، وسائل تصحیح شده این دو بزرگوار در جلدهای دو، سه ، چهار، با هم مشترک است؛ اما در بقیه مجلدات با هم تفاوت دارد.

در باره نسخه اصلاحی وسائل الشیعه

مفاخر خراسان: نسخه تصحیح شده آقای میلانی الان کجاست؟

در همان زمان یک بار چاپ شد؛ منتها چون خوب چاپ نشده بود، دوباره دادیم تا اصلاح کنند؛ اما الان خبری ندارم که چه سرنوشتی پیدا کرده است. آقای میلانی معتقد بود روایات وسائل الشیعه با آنچه در منابع اصلی آن یعنی کتب اربعه وجود دارد، فرق می‌کند؛ به همین جهت ایشان زحمت زیادی برای مطابقت و تصحیح آن در کربلا و بعد در ایران کشید.

مفاخر خراسان: این مطلبی که درباره تصحیح مخصوص اقای میلانی و چاپ آن فرمودید برای ما تازگی دارد و ما نمی‌دانستیم که تصحیح دیگری غیر از آنچه مرحوم آقای ربانی شیرازی انجام داده، وجود دارد!

بله یک چنین تصحیحی وجود دارد، البته من بعدا دوباره پیش آقای ربانی رفتم و گفتم بیا و این تصحیح آقای میلانی را با کار خودت مطابقت کن تا دو کار متفاوت عرضه نشود که نپذیرفت و گفت نگاه من با آقای میلانی متفاوت است و ایشان این تطبیق را نمی‌پذیرد و خود من هم دیگر حوصله ندارم. موضوع را به آقای میلانی گفتم، گفت من که نمی‌توانم دنبال ایشان بدوم. من در حال انجام کار خودم هستم. ایشان اگر بخواهد، من نوشته هایم را دراختیارش می‌گذارم.

مفاخر خراسان: در واقع، اشکال عمده آقای میلانی این بود که وسائل چاپ سنگی که در آن زمان در اختیار بود، دارای اغلاط بسیار است و متنش با آنچه در کتب اصلی مانند کافی و دیگر کتب اربعه، مطابقت ندارد؟

بله! ایشان نکات خاصی در تصحیح روایات داشتند، که مصححان پیشین به آن توجه نکردند، از آن جمله یادم هست که ایشان به عنوان نمونه می‌گفت اگر یک کلمه با تای گرد(ه) نوشته شود، یک معنا دارد و اگر با تای منقوط(ت) و کشیده نوشته شود، معنای دیگری پیدا می‌کند در حالی که مصححان به این نکته توجه ندارند و از این نوع اشتباهات و جا به جا نوشتن کلمات که ناشی از عدم دقت است، در وسائل وجود دارد که باید درست شود.

مفاخر خراسان: حاج آقا! از اعمال عبادی و دینی یا نحوه زیارت کردن مرحوم آقای میلانی چیز خاص و جالبی به یاد دارید؟

من به لطف الهی در مسیر خدمات دینی، توفیق زیادی داشتم و هرچه در این زمینه نصیبم شده، همه از خدا بوده است و من از خودم چیزی ندارم. فکر می کنم این قضیه هم لطف خدا بود که در آن دوران به ذهنم برسد که در باب احوال معنوی بزرگان مشهد تحقیق کنم؛ روی این حساب، یک هفته حساب با قلم و کاغذ رفتم و جلوی درب حرم مطهر

رضوی ایستادم و هر آخوندی که وارد حرم می‌شد، به دنبالش راه می افتادم تا ببینم هنگام زیارت چه اعمالی انجام می‌دهد؟ آیا قرآن، زیارت جامعه و نماز جعفر طیار می‌خواند یا نه؟ در این یک هفته، کیفیت زیارت ۱۵ تن از بزرگان درجه اول مشهد را دیدم و یادداشت کردم. آقای میلانی هر روز برای زیارت به حرم مشرف می شد؛ اما در طی هفته، چهار روز زیارت نامه امام رضا(ع)را می‌خواند، دو بار، زیارت امین الله را می‌خواند و یک مرتبه زیارت جامعه می خواند. نماز بعد از زیارت را هم در منزل می‌خواند؛ اما آقای فقیه سبزواری، شاید کسی باور نکند که هر روز صبح برای زیارت می‌آمد و بالای سرضریح می‌نشست و فقط یک جزء قرآن را از حفظ می‌خواند و می‌رفت و دعا و زیارت نامه و غیره نمی‌خواند؛ من چند روز مراقب احوال ایشان بودم، به طوری که ناراحت شد و گفت چرا دست از سرم بر نمی‌داری؟ گفتم می‌خواهم ببینم کی نماز شب می‌خوانی؟ گفت نماز شب مستحب است و من در بین راه می‌خوانم.

مفاخر خراسان: حاج آقا! اعمال و زیارت بزرگان دیگر چطور بود؟

به نظر من اعمال هیچ یک از آقایان کامل و جامع نبود و هر کدام به یک جنبه توجه بیشتری داشتند؛ مثلا حاج آقا مجتبی قزوینی، هفته‌ای یکی دو نوبت بیشتر به حرم مشرف نمی‌شد و وقتی هم که می‌آمد، برنامه مشخص و مستمری نداشت. معمولا پس از ورود عصایش را یک گوشه‌ای می‌گذاشت و می‌نشست و یک مقداری دعا می‌خواند و می‌رفت؛ اما مرحوم شیخ هاشم قزوینی هر شب برای زیارت می‌آمد و هر شب زیارت مختصر امین الله می‌خواند. گاهی هم زیارت جامعه کبیره و گاهی زیارت نامه مخصوص امام رضا(ع) را می‌خواند. از حیث زمان ورود به حرم هم بسیار دقیق بود و همیشه در یک ساعت مشخص به حرم مشرف می‌شد. در کلاس درس هم این نظم فوق العاده را داشت و همیشه زودتر از شاگردان و سر ساعت، درکلاس حاضر می‌شد و دقیقا هم سر وقت درس را شروع می‌کرد و واقعا از این جهت بی نظیر بود.

مفاخر خراسان برخورد آقای میلانی با شاگردانی که اشکال می‌کردند چطور بود؟

چندان به بحث و گفتگو با اشکال کننده نمی‌پرداخت و اگر شاگردی می‌خواست بیش از اندازه حرف بزند، ایشان سکوت می‌کرد و گوش می‌داد؛ اما روش آقای خویی متفاوت بود

ایشان خیلی خوب به اشکالات جواب می‌داد و اگر کسی ده بار هم سئوال می‌پرسید یا اشکال می‌کرد، مرحوم آقای خویی جوابش را می‌داد. یادم هست که وقتی من اشکال می-کردم، می‌فرمود تو بی حساب وکتاب اشکال می‌کنی؛ درس را خوب نمی‌گیری و اشکالاتت از روی لجبازی است. من بدون مجامله و چاپلوسی می‌گفتم آقا! قصدم بهره برداری از انوار قدسی شماست؛ اما ایشان، حمل بر تملق می‌کرد و می‌گفت مزخرف نگو!

مفاخر خراسان:حاج آقا لطفا از ورود مرحوم آقای میلانی به عرصه مبارزه و سیاست بگویید.

ورود ایشان همزمان با کودتای زاهدی و کنار گذاشتن مصدق از نخست وزیری شد و حوادثی که پس از آن سالها در ایران اتفاق افتاد. به هرحال این وضعیت گذشت و مسائل سیاسی سال ٤٢ و ٤٣ پیش آمد و اوضاع خیلی عوض شد. آقای کفایی خودش را وارد این قضایا نکرد؛ اما آقای میلانی رسما وارد گود مبارزه شد و در انجمن های ایالتی و ولایتی از آقای خمینی حمایت کرد. به نظرم امام خمینی هم خیلی خوب پیش آمد. یادم هست آن روزی که آقای خمینی از زندان آزاد شد، روزنامه اطلاعات نوشت که آیت الله خمینی با نظر شاه همسو شدند و از زندان آزاد شدند؛ اما امام، تلگرافی خطاب به آقای میلانی فرستاد و از ایشان خواست که در مشهد اعلام کند که مطالب نسبت داده شده، دروغ است. این تلگراف به دست آقای میلانی رسید و ایشان هم برای چاپ به خود من سپرد و من هم به وسیله دوستان فعال و پرکاری که در آن دوران داشتم، آن را چاپ و منتشر کردیم.

مفاخر خراسان: این تلگراف را امام فرستاد یا آقای میلانی ؟

امام برای آقای میلانی فرستاد. قبل از آزاد شدن امام هم قضیه محاکمه ایشان مطرح شد؛ رژیم می‌خواست با محاکمه و اعدام امام خمینی، ایشان را از میان بردارد؛ اما علما و مراجع از جمله آقای میلانی به تهران آمدند و با طرح اجتهاد و مرجعیت امام، از ایشان دفاع کردند و موضوع محاکمه را به طور کلی منتفی کردند. یادم هست که آقای میلانی در خیابان منیریه در منزل آقای امینی مستقر شده بود. بعد از آزادی امام هم، علما و بزرگان به ملاقات ایشان می‌رفتند؛ بنده با دونفر از دوستان خیلی سریع خودمان را به تهران رساندیم و به

ملاقات امام و آقای قمی که با امام آزاد شده بود، رفتیم؛ اما بعد از ما به هیچ کس اجازه ملاقات داده نشد؛ حتی به مرحوم آقای سید احمد خوانساری اجازه ملاقات ندادند و اصلا ورود و خروج را ممنوع کردند به طوری که خود ما هم که داخل منزل بودیم، نمی-توانستیم بیرون بیاییم. با شروع نهضت امام خمینی، من تقریبا درس و بحث را رها کردم و بیشتر دنبال مبارزه و سخنرانی و منبر رفتن بودم و این روند تا سال ۱۳٤٥ که من دستگیر شدم، ادامه داشت. بعد از آزادی هم از مبارزه و فعالیت تبلیغی علیه رژیم دست برنداشتم و در همین زمینه یک سخنرانی تند و کوبنده درسال ۱۳٤۹ انجام دادم که از شهرت زیادی برخورداراست. بعد از شهادت مرحوم سعیدی من برای سرپرستی خواهرم به تهران آمدم. در خصوص شهادت مرحوم سعیدی هم جالب است بدانید که من خبر شهادت ایشان را از مرحوم آقای میلانی شنیدم. به این صورت که یک روز از طرف بیت ایشان با من تماس گرفتند و گفتند آقا می‌خواهند شما را ببینند. من صبح خدمتشان رسیدم، فرمود از آسید محمدرضا سعیدی خبر داری؟ گفتم بله! حدود یک هفته پیش دستگیرش کردند. فرمود در این مدت به خواهرت درتهران سر نزده‌ای؟ گفتم یک هفته که زمان زیادی نیست تا من بروم و به آنها سر بزنم! ایشان گفت برو به خواهر و بچه‌هایش سر بزن! شاید خدای نکرده مشکلی داشته باشند و نیازمند کمک و همراهی شما باشند. دلم گواهی بدی داد و گفتم آقا اگر مسأله‌ای پیش آمده و اگر آقای سعیدی را کشته‌اند، بگوئید، من طاقتش را دارم. گفتند بله ایشان را شهید کرده‌اند و از طرف دولت با من تماس گرفتند و خواستند به شما که با مرحوم سعیدی نسبت خانوادگی دارید، خبر بدهم. من فورا خودم را به فرودگاه رساندم و به تهران آمدم و به منزل آن مرحوم رفتم و دیدم خانه شلوغ است و صدای گریه و زاری می‌آید. مرحوم آقای طالقانی هم جلوی مسجد نزدیک منزل ایستاده بود و دکتر شیبانی را برای تسلیت گفتن آمده بود، دستگیر کردند. جنازه مرحوم سعیدی را به جای تحویل دادن به خانواده، خودشان برای دفن به قم بردند، قبل از رسیدن ما دفن کردند. در قم هم آقای کلانتری به جهت سخنرانی در مراسم مرحوم سعیدی دستگیر کردند. بعد از این جریانات، من یک سفر به مشهد رفتم که اقای کمیلی درخواست کرد که در مشهد بمانم که پذیرفتم و ماندم.

مفاخر خراسان: روش و منش آقای میلانی در مسائل اجتماعی و سیاسی چگونه بود؟

به نظر بنده، منش آقای میلانی در این زمینه بسیار خوب بود، ایشان خیلی قائل به شلوغ کاری و برهم زدن اوضاع نبود. به قانون و مراعات آن، اعتقاد داشت. هتک و توهین به افراد را برنمی‌تافت. حتی با شاه هم خیلی مدارا کرد و طرفدار روش‌های مسالمت آمیز بود. در ارتباط با علما و بزرگان هم ضمن حفظ احترام آنان اگر قصد ملاقات و دیدار نداشت، به صراحت می‌گفت و بهانه نمی‌آورد که مثلا مریضم یا کار دارم. آقای دکتر شادمان(داماد آقای نمازی شیرازی) که با بنده دوست بود و علاقه زیادی هم به آقای میلانی داشت، در همین زمینه می‌گفت آقای کفایی دوبار از آقای میلانی برای منزل خود دعوت کرد؛ ولی ایشان نپذیرفت و اصرار ما هم نتوانست در تصمیم ایشان تغییری ایجاد کند.

مفاخر خراسان: واکنش مرحوم آیت الله میلانی به شهادت آقای سعیدی چه بود؟

ایشان خیلی از این قضیه متاثر شد؛ منتهی واکنش رسمی نشان داد و پیام تسلیت علنی نفرستاد و در واقع اعتقاد چندانی به این نوع کارها نداشت. حتی هنگامی که خبر شهادت مرحوم سعیدی را به من داد، گفت خودت را خیلی درگیر مبارزه و این مسائل نکن! تو باید همه همتت را صرف درس و بحث کنی! اگر وقت کافی برای درس بگذاری، من به تو قول می‌دهم، به مدارج علمی بالایی برسی! که متاسفانه من این نصیحت را گوش ندادم.

مفاخر خراسان: حاج آقا! شما اجازه نقل حدیث و اخذ وجوهات از ایشان دارید؟

اجازه نقل حدیث از آقای میلانی دارم؛ اما در باره اخذ وجوهات، به ایشان گفتم که نمی-توانم برای شما وجوهات جمع کنم؛ چون من خودم اینجا دارای ثروت و مکنتی هستم که با کار به دست آمده؛ حال اگر از مردم وجوهات بگیرم، می‌گویند با پول مردم و وجوهات به این ثروت رسیده است! آقای میلانی کمی ناراحت شد و فرمود پس اجازه اخذ وجوهات نمی‌خواهی؟ گفتم می‌خواهم؛ اما این حرف را زدم تا از من انتظار جمع کردن وجوهات را نداشته باشید. به هرحال من اجازه نقل حدیث و اخذ وجوهات را از ایشان گرفتم؛ اما متاسفانه در حمله ساواک به منزل ما در سال ٤٦ به همراه مدارک و اسناد دیگر از جمله اجازاتی که از حضرات آیات سید محسن حکیم، عبدالهادی شیرازی، سید محمود شاهرودی داشتم و نوشته‌های درسی و مطالبی که برای سخنرانی و منبر آماده کرده بودم،

به غارت رفت. بعدا چند بار به ساواک مراجعه کردم و التماس کردم که مدارکم را بدهند، قبول نکردند. پس از انقلاب هم هر چه گشتم نتوانستم آنها در میان اسناد ساواک پیدا کنم.

مفاخر خراسان: من در میان نوشته‌های شما دستورالعمل‌های خاصی برای مشکل گشایی دیدم؛ می‌خواستم از خدمتتان بپرسم این‌ها را از کدام یک از اساتید گرفته‌اید؟
از اساتید و بزرگان متعددی گرفته‌ام؛ بعضی از آنها را از آیت الله بهجت و آقای نجابت گرفته‌ام. آقای بهجت، دوست و رفیق آقای نجابت بود و تابستان‌ها برای دیدن ایشان به شیراز می‌رفت و در کنار آن به کار تبلیغ و منبر هم می‌پرداخت. یک مقداری از این ادعیه مثل دعای مشهور لوح محفوظ را از سید عبدالحسین حافظیان مشهدی یاد گرفتم؛ ایشان دو سه تا دعای معمولی به من یاد داد؛ ولی به هرحال نتوانست با من کنار بیاید و پس از چندی مرا بیرون کرد و گفت تو به درد من نمی‌خوری و به صلاح خودت هم نیست پیش من باشی البته شاید هم لطف خدا بود که من در آن مقطع از فقه و حقوق و درس و بحث جدا نشوم؛ اگرچه بالاخره جدا شدم و به سراغ کارهای سیاسی رفتم که از این بابت متأسفم؛ اما از جهتی هم خوشحالم که در امور سیاسی، مسائل را به سرعت می‌گیرم. در خصوص اذکار هم باید عرض کنم که از خود آقا شیخ محمود حلبی هم که دوست و هم بحثم بود، اذکاری را یاد گرفتم؛ اگرچه ایشان در ابتدا زیر بار نمی‌رفت. از شیخ عبدالله گلپایگانی هم اذکاری را گرفتم. ایشان پیدا کردن اشیاء گم شده را با خواندن آیه الکرسی به من یاد داد.

یک نکته خیلی ظریف به شما بگویم هفت بار آیه الکرسی خواندن و نماز جعفر طیار و زیارت امام رضا (ع) رفتن، بسیار در رفع مشکلات و برآورده شدن خواسته‌ها موثر است. من با انجام این اعمال از خدا خواسته‌ام هر مشکل سیاسی که می‌تواند به دینم ضرر بزند، مرا از آن اگاه کند تا به حول و قوه الهی از آن بپرهیزم و خودم را نجات بدهم؛ بحمدالله این خواسته من به اجابت رسیده و من خاطرات زیادی در این زمینه دارم که به یکی دو نمونه اشاره می‌کنم؛ مورد اول که با مرحوم آقای میلانی هم ارتباط دارد این است که در سال ۵۲یا ۵۳ که من تهران بودم. یک روز آقای خامنه‌ای از مشهد زنگ زد و گفت خودت را به مشهد برسان، فردا اینجا جلسه داریم، می‌خواهیم شما هم حضور داشته باشید. گفتم جلسه کجاست و چه کسانی هستند و در باره چیست؟ گفت شما بیا اینجا

خبردار می‌شوی! من روز بعد رفتم فرودگاه که مرحوم حلبی را دیدم- داخل پرانتز عرض کنم که من به ایشان خیلی علاقه دارم و معتقدم آنچه درباره ایشان و انجمن حجتیه گفته می‌شود، بی اساس است و در واقع طرفداران دکتر شریعتی با هواداران شیخ محمود حلبی درگیر شده بودند و با این اتهامات می‌خواستند حریفشان را از میدان به در کنند و خودشان همه مناصب و پست‌ها را اشغال کنند؛ امام را نیز همین افراد وارد معرکه و گرفتار کردند-

به هرحال، آقای حلبی از من پرسید کجا می‌روی؟ گفتم برای زیارت به مشهد می روم؛ یک کاری هم دارم. گفت بیچاره! آن کار که می گویی، یک کار سیاسی است؛ به نظر من تو هدفت را از این سفر، فقط زیارت مادرت قرار بده که ثوابش هم از زیارت بیشتر است و هم از آن کار سیاسی! مطمئن باش که ورود در آن کار تو را بیچاره می‌کند. گفتم چشم و سوار هواپیما شدم. وقتی رسیدم، اول رفتم سراغ مادرم وحال و احوالش را پرسیدم و بعد به قصد زیارت حرم، از منزل بیرون آمدم و با خودم گفتم اول یک صفایی به سر و صورتم بدهم و غسل زیارت بکنم و بعد به حرم مشرف بشوم. برای اصلاح، وارد آرایشگاه محل شدم، آرایشگر بخشی از موهایم را کوتاه کرده بود که یک نفر آمد و برای یک کار ضروری او را برد و من هم به آرایشگاه دیگر رفتم، وقتی کار اصلاح به پایان رسید به ظهر نزدیک شده بودیم و نمی‌توانستم خودم را به حرم برسانم به همین جهت راه افتادم که خودم را به مسجدی که در آن نزدیکی بود، برسانم در بین راه به راننده سابقم در مشهد به نام حاج حسن برخوردم ضمن احوالپرسی گفتم الان کجا کار می کنی؟ گفت من راننده آقای میلانی شدم. گفتم از آقای میلانی چه خبر؟ گفت دیشب آقای میلانی را به همراه پسرش آسید محمد علی از جایی می‌آوردم. در بین گفتگوی پدر و پسر، شنیدم که آقای میلانی اسم شما رو آورد و گفت اگر سید مهدی آمد، چکار کنیم؟ بعد شنیدم که آقای میلانی گفت اگر سید مهدی بیاید نمی‌توانیم جواب رد به ایشان بدهیم. راننده خودش نمی‌دانست موضوع چیست؛ اما من فهمیدم و از لطف و عنایت خدا که مسأله را برایم روشن کرد و از یک مسأله خطرناک و عجیب نجاتم داد، گریه‌ام گرفت و از سر شوق ده تومان به این بنده خدا دادم و بعد از نماز، خودم را به آن جلسه رساندم و از آنجا که به موضوع پی‌برده بودم، وقتی قضیه را مطرح کردند، گفتم آقای میلانی حرف شما را نمی-

پذیرد. گفتند اگر از طرف شما مطرح شود، قبول می‌کند. که من هم به جهت عجیب و خطرناک بودن مسأله، زیر بار نرفتم

نمونه دیگر این است که وقتی من در زندان بودم، یک بار ساواک، به سند و مدرکی درباره من دست پیداکرده بود و به همین خاطر نصف شب آمدند و گفتند خودت را برای بازجویی آماده کن! آقای حداد عادل که پیش من بود گفت می‌دانی برای چه می‌خواهند از تو بازجویی کنند؟ گفتم نه! گفت گروهی از بچه‌های سازمان مجاهدین خلق لو رفته اند و احتمالا آنها چیزی گفته‌اند. من متوجه شدم که نامه‌ای که در این زمینه داشتم به دست ساواک افتاده است. وقتی به اتاق بازجویی رفتم، پرونده‌ام را آوردند و من نامه را روی پرونده دیدم. روی صندلی نزدیک پرونده نشستم وگفتم برای چه مرا احضار کردید؟ مامور بازجویی که ظاهرا مشغول درست کردن چیزی بود و حواسش به من نبود، گفت فعلا بنشین و صبر کن تا بگویم! من هم با استمداد از امیرالمومنین یک دستم را روی نامه پرونده گذاشتم و با دست دیگرم شروع کردم به بازی کردن با سوزنی که روی میز بود و درهمان حال با مامور هم حرف می‌زدم، تا توجهش به برداشتن نامه جلب نشود. از طرفی ترس داشتم که بازجو صدای خش خش کاغذ را بشنود که با لطف و عنایت خدا، یک نفر با وی مشغول حرف زدن شد و من از فرصت استفاده کردم و نامه را برداشتم. بعد با خودم گفتم حالا نامه را چکار کنم؟ که باز خدا عنایت کرد و برق رفت و مامور به من گفت پاشو برو بیرون! که از شدت خوشحالی گریه‌ام گرفت و خدا را شکر کردم. بعد از این ماجرا یک بار دیگر این بازجو که به قضیه شک کرده بود، مرا خواست و گفت آن شب یک نامه داخل پرونده‌ات بود تو نمی‌دانی کجاست؟ گفتم من خبر ندارم و آمدم.

مصاحبه با استاد دکتر محمدهادی عبدخدایی

اشاره :

بمناسبت برگزاری همایش بزرگداشت علمی مرحوم آیت ا...العظمی حاج سید محمدهادی حسینی میلانی (قدس سره) گفتگویی صورت گرفته با استاد محترم آیت الله دکتر محمدهادی عبدخدایی (توفیقاته) که از شادگردان آن مرجع عالیقدر بوده است که تقدیم می گردد.[۷۵]

شخصیت آیت الله تبریزی

مفاخر خراسان: شمه‌ای از زندگی و تحصیلات خود و پدر گران‌قدر که از علما و استوانه‌های حوزه علمیه مشهد بودند، بیان بفرمایید. روابط آیت‌الله تبریزی که در مشهد با عنوان آ شیخ غلام‌حسین ترک معروف بود و با آیت‌الله میلانی روابط بسیار داشت، را شما چگونه ارزیابی می‌کنید به‌ویژه در مسائل انقلاب و یا مسائل حوزه؟ در آغاز خاطرات خود را از دوران تحصیل از آیت‌الله میلانی بفرمایید:

ج: این‌جانب از اواخر دهه سی تا سال‌هایی از دهه چهل به‌استثنای سالی که به قم مشرف شدم در محضر آیت‌الله.العظمی آقای میلانی (ره) تلمذ نمودم ، ایشان شب‌ها فقه را در مسجد جامع گوهرشاد تدریس می‌نمودند صبح‌ها اصول در منزل خودشان ، گاهی درد رس فقه به‌صورت کوتاه اشاره به قواعد اصولی می‌فرمودند که برای ما بسیار جالب بود زیرا هم قاعده اصولی معرفی شده بود وهم کاربرد آن در فقه

[۷۵] لازم به یادآوری است که این مصاحبه توسط: جناب آقای مهدی معصومی تنظیم شده است.

مشخص گردیده بود ، گزارش مبانی ایشان وقت زیادی می‌طلبد اضافه باآنکه حتماً به‌صورت مفصل تنظیم‌کنندگان زندگی ایشان ارائه خواهند داد.

س: در باره حوزه و تحولات آن مرحوم آیت‌الله میلانی چه نظراتی داشتند؟

مرحوم آیت‌الله فکری نو برای اصلاح و پیشرفت حوزه علمیه و طلاب آن داشتند و از این روبه مدرسه علمیه حقانی در قم عنایت داشتند و مدرسه علمیه عالی حسینی و امام صادق (ع) راهم در مشهد تأسیس نمودند.

آیا خاطره شخصی در ارتباط با ایشان دارید؟

از دوران تلمذ در درس ایشان خاطره بسیارجالبی دارم: یک شب پس از درس آقا مرا خواستند وجزوه ای را ارائه نمودند که مردوخ کردستانی درمورد امام زمان (علیه السلام) بصورت اهانت باری نوشته بود، آقا به من فرمودند از خواب واستراحت خود کم کن حتی از درس خود وجوابی برای مردوخ بنویس ، درآن سالها حدود بیست ودوسالم بود ، من هم مشغول نوشتن جزوه ای درپاسخ به او شدم ، جزوه که پایان رسید ، رفتم خدمت آقا وتقدیم کردم ،ایشان دستور دادند که شبها پس از درس بروم منزلشان وبرای ایشان قرائت کنم ، من هم افتخار داشتم که استاد چنین عنایتی دارد .

عنوان جزوه این بود " به یاوه سرائی‌ها پاسخ می دهیم " هنگامی‌که این عنوان را مطرح کردم آیت...میلانی (ره) فرمودند این تعبیرخوبی نیست، بلکه باید تعبیر متین و منطقی باشد نه توهین بار و اهانت آمیز، درصورتی‌که عبارات مردوخ اهانت بار بود ، سپس تا چند شب می رفتم و هرشب بخشی از جزوه را خدمت ایشان قرائت می کردم وایشان هم به خوبی استماع می فرمودند .

پس از اتمام جزوه آقا به من یکصد تومان دادند و فرمودند که مرا حلال کن واصرار داشتند که بریئی الذمه شوند ، یکصد تومان درآن تاریخ پول خوبی بود ، درعین حال چون ایشان از من خواسته بودند که جزوه ای بنویسم می ترسیدند که حقّی برای من ایجادشده با شد ، از اینرو می خواستند کاملاً بریئی الذمه شوند ، درصورتیکه من افتخار داشتم که استاد چنین عنایتی به من دارند وحتی وقت گذاشتند که تمام جزوه را برای ایشان بخوانم وراهنمائی های لازم را بفرمایند .

دردرس مرحوم آیت الله میلانی (ره)مستشکل درس معظم بصورت عمده فردی بود غیر متعادل که از همان آغاز درس شروع به اشکال می کرد و حتی اخلال هم به درس وارد می شد ووقت استاد و دیگران ضایع می گردید ، اما مرحوم آیت...میلانی (ره) دردرس عنایت خاصی به مرحوم آیت...حاج سید ابراهیم علم الهدی(ره) داشتند که دردرس ایشان شرکت می فرمودند .

آیت...العظمی میلانی (ره) آن سالها بصورت عمومی به شاگردان خود ماهی بیست تومان شهریه می دادند ولی من نمی گرفتم ، مقسّم ایشان آقای روحانی گلابگیر بود . یک شب به من فرمود خود آقا دستور دادند به شما شهریه پرداخت نمائیم ، من هم پذیرفتم ولی یکی دوماه پس از آن ماه مبارک رمضان فرارسید مرا به زاهدان دعوت کردند ، درآنجا استقبال خوبی بعمل آمد ودرپایان ماه هم تقدیمی مناسبی به جهت منبر به من اهداءگردید چون با آن اهدائی می توانستم چندماهی گذران کنم دیگر شهریه آیت...میلانی (ره) راکه ازسهم مبارک امام (علیه السلام)بود، دریافت نکردم وعلّتش را هم بیان نمودم، درآن هنگام شهید بزرگوار حجت الاسلام والمسلمین آقای هاشمی نژاد (ره) را از سوی دستگاه طاغوتی گرفته بودند ، ایشان ضمن تجلیل از آن مبارزنستوه اظهار تأسف شدید براوضاعی که پدید آمده بود فرمودند :"و رحمت ورضوان پروردگار برای ایشان باد ".

با تشکر از این که چنین فرصتی را ایجاد فرمودید

محمدهادی عبدخدایی

۱۳۹۵/۲/۳ هـ‍ـش